

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادنامه‌ی
مهندس مهدی بازرگان
در
نوزدهمین سالگرد وفات

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

انتشارات قلم

شناسنامه

یادنامه‌ی مهندس مهدی بازرگان
جمع‌آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان
حروف چینی و صفحه‌آرایی: خدیجه امیدوند
زمستان ۱۳۹۳

فهرست

- مقدمه ۷
۱. بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان و چکیده فعالیت‌های آن ۹
۲. برای فاتح جنگ «حجت»، زندگی‌نامه مهندس مهدی بازرگان ۱۵

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات

۳. زهرا و فرشته بازرگان از پدر می‌گویند (مصاحبه) ۲۳
۴. پدر بزرگ و معنای زندگی (نازنین بنی‌اسدی) ۴۷
۵. بازرگان، مسافری که بازنگشت... (امیرعلی بنی‌اسدی) ۵۱
۶. در «یاد» مانده‌ها و از «یاد» رفته‌ها (ایمان پاک‌نهاد) ۵۳
۷. تو تنها بودی، تنهای تنها (محمدجواد مظفر) ۶۵
۸. روایت هاشمی از فداکاری مهندس بازرگان به روایت از آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی ۷۱
۹. چند خاطره هاشم صباغیان از مهندس بازرگان ۷۵
۱۰. انقلاب و بازرگان (مصطفی کتیرایی) ۷۹
۱۱. بازرگان اسوه خوبی‌ها (رضا مسموعی) ۸۳

بازرگان در نگاه اندیشمندان

۱۲. بازرگان، معلم اصلاحات (سیدمحمد مهدی طباطبایی) ۸۹
۱۳. شاخصه‌های ملی‌گرایی در اندیشه بازرگان (مسعود صادقی) ۹۷
۱۴. بازرگان، حقیقتی بر اسطوره سیزیف (حسین سخنور) ۱۱۷
۱۵. بازرگان الگویی برای نسلی دیگر (مهدی نوریخس) ۱۲۵
۱۶. بازرگان، مردی که بازرگان نبود (مهدی اسدی نمین) ۱۳۳
۱۷. بازرگان مردی که باید از نو شناخت (حسن کبیر) ۱۳۷

۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

۱۸. بازرگان متشکریم (سرگه بارسفیان) ۱۴۳
۱۹. بازرگان؛ سیاست‌ورزی در راه سوم (مرتضی کاظمیان) ۱۴۵
۲۰. بزرگی بازرگان (محمدتقی فاضل میبدی) ۱۴۹
۲۱. تلفیق مفاهیم در آرای «مهندس»، جمهوری خواهی بازرگان (علی رضا بهشتی) ۱۵۵
۲۲. برخوردهایی که داد اعتراض مسوولان دولت شاهنشاهی را هم درآورد (اکبر ثبوت) ۱۵۹
۲۳. بازرگان؛ نمونه راستین اصلاح‌طلبی و اعتدال (سیدعلی میرموسوی) ۱۶۳
۲۴. مهندس بازرگان، الگویی برای زیستن (امیر طیرانی) ۱۷۱
۲۵. تجدیدنظر طلبی بازرگان (محمد تقفی، استاد جامعه‌شناسی دینی) ۱۸۳
۲۶. مروری بر نظریات اجتماعی بازرگان (فروغ جانبخش، استاد دانشگاه کوئیز کانادا) ۲۰۳
۲۷. بازرگان پوزیتیویست؟ (عبدالکریم سروش) ۲۲۱
۲۸. نقدی بر «بازرگان پوزیتیویست؟» (قاسم درزی) ۲۳۷
۲۹. بازرگان و سه‌گانه‌ی ایران، دین، دموکراسی (سیدعلی محمودی) ۲۴۵
۳۰. صداقت سیاسی و سازگاری ستیزی بازرگان (علی ایزدی) ۲۷۳
۳۱. مهندس بازرگان و «انقلاب ایران در دو حرکت» (علی رضا کفایی) ۲۷۹
۳۲. بازرگان رجل سیاسی قانون‌گرا و مسوولیت‌پذیر ۲۸۷
۳۳. بازرگان پیوسته - بازرگان گسسته! (آرمان اسعد) ۲۹۱
۳۴. نقد و بررسی تجربه مهندس بازرگان (تقی رحمانی) ۲۹۵
۳۵. بازرگان؛ ذره‌ای بی‌انتهای یاد از یادآور در نوزدهمین سال درگذشت (لطف‌الله میثمی) ... ۲۹۹
۳۶. به یاد انسان والا «مهدی بازرگان» (گزیده‌ای از مقاله «سازشکار» مهدی ممکن) ۳۱۵
۳۷. بازخوانی کتاب «سازگاری ایرانی» و نقدهای آن (زهراسلیمانی اقدم) ۳۳۱
۳۸. آیا بازرگان یک نواندیش دینی بود؟! (داوود علی‌بابایی) ۳۳۵
۳۹. بازرگان؛ نماد دین‌داری متساهلانه (علی نظری نماینده مجلس ششم) ۳۳۹

بازرگان در گفت‌گو با صاحب‌نظران

۴۰. بازرگان در عرصه معرفت لیبرال نبود (سروش دباغ) ۳۴۳
۴۱. روایت علی مطهری از رابطه بازرگان با پدر (مصاحبه) ۳۵۱
۴۲. بازرگان در سریال «روزگار قریب» با وساطت دکتر ولایتی، (کیانوش عیاری) ۳۶۱
۴۳. بازرگان آینده را می‌دید اما ما نمی‌توانستیم آن را ببینیم (هادی غفاری) ۳۶۷
۴۴. نسبت مهدی بازرگان با انقلاب در گفت‌وگو با ابوالفضل بازرگان ۳۷۹
۴۵. الزامی نداشت بازرگان با مهندس سبحانی هماهنگ باشد (ابراهیم یزدی) ۳۸۳
۴۶. بازرگان برای فهم قرآن یک مدل ریاضی پیدا کرد (محمدحسین بنی‌اسدی) ۳۹۱
۴۷. بازرگان بهترین معلم من بود (مهدی بهادری‌نژاد) ۴۰۱

فهرست مطالب ■ ۵

۴۸. نگاهی به اندیشه بازرگان، نوگرای دینی (در گفت و گو با محمد بسته‌نگار)..... ۴۰۹
۴۹. بررسی سیاست‌های دولت موقت و نگرش بازرگان (در گفت و گو با محمد توسلی)..... ۴۱۳
۵۰. بازرگان کوچک‌ترین ارادتی به سیستم شاهنشاهی نداشت (محمدحسین بنی‌اسدی)..... ۴۴۹
۵۱. دنیا دار مکافات است (محمدجواد حجتی کرمانی)..... ۴۶۷
۵۲. برخوردها با بازرگان تندروانه و غیرمنصفانه بود (سید محمود دعایی)..... ۴۷۷
۵۳. بازرگان یک عالم مبارز بود (علی رضاقلی)..... ۴۸۹
۵۴. ادعای فسخ قرارداد نیروگاه بوشهر کذب محض است (فریدون سبحانی)..... ۵۰۵
۵۵. بازرگان معتقد به دولت دمکراتیک بود (غلام‌عباس توسلی)..... ۵۱۷
۵۶. من به مرحوم بازرگان ارادت داشته و دارم (آیت‌الله محمدعلی گرامی)..... ۵۲۱
۵۷. اشتباه استراتژیک بازرگان (در گفت و گو با ابراهیم یزدی)..... ۵۴۱

بازرگان در میزگرد نقدها و نظرها

۵۸. علم و دین در آراء بازرگان، میزگرد حبیب‌الله پیمان و هاشم آقاچری..... ۵۹۵
۵۹. بررسی اندیشه دینی بازرگان (میزگرد نسیم بیداری با آرمین و فراست خواه)..... ۶۲۵
۶۰. بررسی کارنامه سیاسی بازرگان (میزگرد نسیم بیداری با معین فر و سلیمی نمین)..... ۶۶۱

پیوست‌ها

- تصاویر..... ۶۹۱
- نمایه‌ها..... ۷۳۹

به نام خدا

مقدمه

در نوزدهمین سالگرد وفات زنده‌یاد مهندس بازرگان، این بنیاد، همچون هشت سال گذشته، امکان برگزاری مراسم بزرگداشت برای این رجل علم و دین و اخلاق را به دست نیاورد. اما مطبوعات و رسانه‌های دیگر، در طلیعه‌ی دولت تدبیر و امید فرصتی یافتند و به صورتی خودجوش در صدد یادآوری، بازگویی و پرداختن به بینش، منش و عملکرد مرد بزرگی پرداختند که نوزده سال پیش رخ در خاک نهاد و به دیار باقی شتافت و یاران بسیاری، و حتی برخی از دشمنانش را- که فرصت حلالیت طلبیدن از او را نیافتند- در سوگ و ماتم خود نشانند.

بسیاری از مطبوعات و رسانه‌های شخصی و جمعی در یادآوری و پرداختن به این واقعه خوش درخشیدند و در برکه‌ی کوچکی که در پیش رو دیدند، شنا کردند و عقده‌ی دل گشودند و با انتشار خاطرات، مقالات، مصاحبه‌ها و میزگردها، مبادرت به نقد آثار و عقاید، و قدردانی و بزرگداشت او پرداختند.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان خوش‌وقت است و خدای بزرگ را سپاس می‌گوید که توانسته در آستانه‌ی بیستمین سالگرد وفات آن مرحوم، منتخبی از مجموعه‌ی بسیار وسیع دیدگاه‌ها و نظرات ابراز شده در مطبوعات و رسانه‌های دیگر را به صورت یادنامه‌ی تقدیم علاقه‌مندان نماید.

آثار جمع‌آوری و ارائه شده در این یادنامه که ۶۰ اثر را در بر می‌گیرد، در چهار بخش به شرح زیر تنظیم گردیده است:

۱. بازرگان در آئینه‌ی خاطرات؛

۲. بازرگان در نگاه اندیشمندان؛

۸ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

۳. بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران؛

۴. بازرگان در میزگرد نقدها و نظرها.

بدیهی است جمع‌آوری، تدوین و ارائه‌ی این مجموعه حاکی از قبول و یارد هر یک از دیدگاه‌های صاحب‌نظران و پژوهش‌گران توسط این بنیاد نیست، بلکه بنیاد علاقه‌مند است تا آنجا که مقدور می‌باشد، آراء مختلفی را که خالی از حب و بغض‌های افراطی است و در حد اعتدال و معقول بیان و عرضه شده است، در معرض افکار و نقد دیگران نیز قرار دهد.

از عزیزیانی که بنیاد را در جمع‌آوری آثار و تصاویر ارائه شده در این یادنامه یاری نموده‌اند، صمیمانه سپاس گزار است.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان و چکیده فعالیت‌های آن*

شادروان مهندس مهدی بازرگان، در انتهای دی‌ماه سال ۱۳۷۳ سرانجام دعوت حق را لیبیک گفته، به رحمت واسعه او ملحق شد، در حالی که میراث عظیمی از کتاب، مقاله و سخنرانی‌های ارزشمند بر جای نهاده بود. حرکت مؤثر و گسترده‌ای که او در بستر «فرهنگ و دانش» آغاز کرد، اکنون نیازمند همتی دیگر بود تا آن میراث گرانسنگ را به‌دقت گردآوری، تنظیم و در قالبی هماهنگ منتشر سازد. بدین خاطر جمعی از یاران، همفکران و نیز اعضای خانواده آن مرحوم، تصمیم گرفتند تا با تأسیس بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان به اهداف ذیل جامه عمل بپوشند:

۱- جمع‌آوری، تنظیم و انتشار کلیه آثار مکتوب، صوتی و تصویری مهندس مهدی بازرگان،

۲- مطالعه و تحقیق پیرامون:

۱. ۲- اصول و زمینه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی مهندس مهدی بازرگان،
۲. ۲- ادامه تکمیل و توسعه تحقیقات علمی مهندس بازرگان در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، معارف اسلامی و به‌ویژه قرآن‌شناسی،
۳. ۲- انجام تحقیقات مفید در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی.

* به نقل از صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

جمع آوری آثار

در زمینه جمع آوری آثار، تاکنون بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان توفیق یافته است که بیش از ۴۵۰ اثر از آثار شناسایی شده ایشان را جمع آوری و در اختیار گیرد. آثاری که مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، مقالات و کتب گوناگون است. این آثار در زمینه‌های مختلف علمی، فنی، اجتماعی، سیاسی، دینی و قرآنی، به شکل نوار صوتی، دست‌نوشته، حروف چینی و یا چاپ شده موجود می‌باشد. بنیاد در زمینه جمع آوری آثار صوتی و تصویری کوشش بسیار داشته، لکن متأسفانه بخش اعظمی از آثار صوتی که جمع آوری شده بود و نیز آثار تصویری، از اختیار بنیاد خارج شده و تلاش‌های بنیاد جهت بازپس‌گیری آن‌ها از نهادهای ذی‌ربط ثمری نداشته است.

نشر آثار

تمام آثار زنده‌یاد مهندس بازرگان که در اختیار بوده، براساس برنامه‌های تنظیمی، و با توجه به موضوع اثر و تاریخی که مؤلف فقید آن را ارائه کرده است، در قالب مجموعه‌های آثار تنظیم و منتشر شده و یا در برنامه انتشار قرار دارد. این آثار مربوط به دوران نخست‌وزیری ایشان در دولت موقت انقلاب اسلامی ایران نیست.

تاکنون ۱۶۹ اثر (به صورت دست‌نوشته، برداشت از نوار صوتی، مقاله، کتاب) در

قالب ۲۱ مجموعه آثار به شرح زیر چاپ و منتشر شده است:

مجموعه آثار ۱، «مباحث بنیادین»، شامل ۳ اثر؛

مجموعه آثار ۲، «بعثت ۱»، شامل ۱۰ اثر؛

مجموعه آثار ۳، «یادداشت‌های روزانه»، شامل ۴ اثر؛

مجموعه آثار ۴، «مقالات اجتماعی و فنی»، شامل ۳۱ اثر؛

مجموعه آثار ۵، «آموزش قرآن»، شامل ۵ اثر؛

مجموعه آثار ۶، «مدافعات»، شامل ۴ اثر؛

مجموعه آثار ۷، «مباحث علمی، اسلامی»، شامل ۷ اثر؛

مجموعه آثار ۸، «مباحث علمی، اجتماعی»، شامل ۱۴ اثر؛

مجموعه آثار ۹، «مباحث ایدئولوژیک»، شامل ۱۰ اثر؛

مجموعه آثار ۱۰، «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی»، شامل ۲ اثر؛

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان و چکیده‌ی فعالیت‌ها ■ ۱۱

- مجموعه آثار ۱۱، «مباحث اعتقادی و اجتماعی»، شامل ۱۲ اثر؛
- مجموعه آثار ۱۲، «سیر تحول قرآن ۱»، شامل ۲ اثر؛
- مجموعه آثار ۱۳، «سیر تحول قرآن ۲»، شامل ۳ اثر؛
- مجموعه آثار ۱۴، «آثار صنعتی و علمی»، شامل ۷ اثر؛
- مجموعه آثار ۱۵، «کوبا، هندوستان، ایران»، شامل ۳ اثر؛
- مجموعه آثار ۱۶، «مقالات اعتقادی و اجتماعی»، شامل ۳۵ اثر؛
- مجموعه آثار ۱۷، «بعثت ۲»، شامل ۹ اثر؛
- مجموعه آثار ۱۸، «بازگشت به قرآن ۱»، شامل ۳ اثر؛
- مجموعه آثار ۱۹، «بازگشت به قرآن ۲»، شامل ۲ اثر؛
- مجموعه آثار ۲۰، «بازگشت به قرآن ۳»، شامل ۱ اثر؛
- مجموعه آثار ۲۱، «پایه پای وحی»، شامل ۲ اثر.

علاوه بر این ۲۱ مجموعه، هفت مجموعه دیگر شامل ۱۶۴ اثر که آماده چاپ می‌باشد، هم‌اکنون روی سایت بنیاد قرار گرفته است و آماده برای استفاده همگان می‌باشد. عناوین این مجموعه‌ها و تعداد آثار مندرج در هریک به شرح زیر است:

- مجموعه آثار ۲۲، «انقلاب اسلامی ایران ۱»، شامل ۱۰۰ اثر؛
- مجموعه آثار ۲۳، «انقلاب اسلامی ایران ۲»، شامل ۲۰ اثر؛
- مجموعه آثار ۲۴، «انقلاب اسلامی ایران ۳»، شامل ۱۴ اثر؛
- مجموعه آثار ۲۵، «بازیابی ارزش‌ها ۱»، شامل ۱۶ اثر؛
- مجموعه آثار ۲۶، «بازیابی ارزش‌ها ۲»، شامل ۱۸ اثر؛
- مجموعه آثار ۲۷، «پدیده پیامبری»، شامل ۴ اثر؛
- مجموعه آثار ۲۸، «گمراهان»، شامل ۲ اثر.

سایر انتشارات بنیاد

بنیاد علاوه بر آثاری که در قالب مجموعه‌های آثار منتشر کرده و یا در دست آماده‌سازی و انتشار قرار دارد، تاکنون ۱۹ جلد نشریه برای معرفی شخصیت مهندس بازرگان و یا همگامان، و نیز در رابطه با اصول و زمینه‌های فکری ایشان به شرح زیر منتشر کرده است:

۱. یادنامه اولین سال درگذشت زنده‌یاد مهندس بازرگان؛
۲. در تکاپوی آزادی، سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان، قسمت

۱۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

اول؛

۳. در تکاپوی آزادی، سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان، قسمت

دوم؛

۴. یادنامه دکتر یدالله سبحانی (انتشار در زمان حیات، سال ۱۳۷۷)؛

۵. دومین یادنامه دکتر یدالله سبحانی، اسوه اخلاق و سلوک اجتماعی؛

۶. آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء؛

۷. دین و حکومت؛

۸. در سایه سرو آزادی؛

۹. شورا و بیعت؛

۱۰. دستی از دور بر آتش آگاهی بخش مطبوعات؛

۱۱. خاطراتی از پیشگامان؛

۱۲. در عرصه اصلاحات و نوگرایی دینی؛

۱۳. یادنامه شهید بزرگوار، دکتر مصطفی چمران؛

۱۴. راه بازرگان؛

۱۵. پدر بزرگ من بازرگان؛

۱۶. بازرگان، راه پاک؛

۱۷. آیا اسلام یک خطر جهانی است؟؛

۱۸. نقد و بازاندیشی گفتمان دینی؛

۱۹. سیر تحول قرآن، کلید علمی وحی الهی؛

۲۰. ولادت تا نبوت.

تهیه فیلم مستند «نقشی به یاد»

در سال ۱۳۷۹ بنیاد تهیه فیلمی «مستند-داستانی» از زندگانی و افکار مهندس بازرگان را در دست اقدام قرار داد. این فیلم با کارگردانی هنرمند ارزشمند و فقید سینما محمدرضا شریفی، مراحل دقیق و دشوار مصاحبه با یاران، همفکران، خانواده و نیز بسیاری از کسانی که در مقطعی از زندگی پرفراز و نشیب آن زنده‌یاد با او همراه بوده‌اند، پشت سر نهاده و سرانجام در سال ۱۳۸۳ اندکی پیش از درگذشت شادروان شریفی، با نام «نقشی به یاد» آماده ارائه و نمایش گردید و به صورت دو لوح فشرده‌ی DVD تهیه و در اختیار عموم

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان و چکیده‌ی فعالیت‌ها ■ ۱۳

قرار گرفت و سپس در سال ۱۳۸۷ لوح فشرده‌ی DVD دیگری شامل مصاحبه با ۳۰ نفر از یاران، همفکران و اعضای خانواده‌ی مهندس بازرگان تهیه و با نام «نقشی به یاد ۲» منتشر شد.

برگزاری همایش‌های علمی - فرهنگی

در دهمین سالگرد درگذشت مهندس بازرگان، بنیاد همایش علمی - فرهنگی بزرگداشت آن زنده‌یاد را در ۲۹ و ۳۰ دی‌ماه ۱۳۸۳ در حسینیه ارشاد با موفقیت برگزار کرد. در این همایش ۲۹ مقاله در ۶ نشست عمومی ارائه شد و در نهایت این مقالات همراه با ۱۲ مقاله دیگر که امکان عرضه آن در جلسات ممکن نگردید، به صورت کتابی با عنوان «بازرگان؛ راه پاک» تدوین و به چاپ سپرده شد.

همزمان با یازدهمین سال درگذشت زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، به‌منظور بزرگداشت این رجل فرهنگی و نیز در جهت تداوم و تعمیق تلاش‌های فکری - فرهنگی و اندیشه‌ورزی‌های دینی آن متفکر مصلح که خود از پیشگامان روشنفکری دینی ایران است، سمینار نقد و بازاندیشی گفتمان دینی، در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه ۲۷ و ۲۸ دی‌ماه ۱۳۸۴ در تالار کتابخانه حسینیه ارشاد برگزار گردید.

این سمینار با فراخوان بنیاد و کوشش دوستان و همفکران ایشان، و نیز همراهی جمعی از صاحب‌نظران و اندیشمندان انجام پذیرفت. از میان مقالات دریافت شده، ۱۶ مقاله در جلسات سمینار ارائه شد. از این مقالات همراه با دو مقاله منتخب دیگر که فرصت ارائه آن فراهم نگردید، کتابی به‌صورت مجموعه مقالات و با عنوان «نقد و بازاندیشی گفتمان دینی» تهیه و بالاخره در سال ۱۳۹۰ اجازه چاپ و انتشار آن فراهم گردید و منتشر شد.

کمیته تحقیقات بنیاد در قالب برنامه‌ای برای توسعه فرهنگی کشور که در بخشی از آن مطالعات فرهنگ عمومی ایران در نظر گرفته شده است، «نقد و واکاوی فرهنگ ایرانی» را مدنظر قرار داد. اولین جلسه این هم‌اندیشی و بحث گروهی، با عنوان «روحیات و خلق‌وخوی ایرانیان» در ۱۳۸۶/۴/۲۳ و با حضور اندیشمندان مدعو و سایر افراد علاقه‌مند در تالار کتابخانه حسینیه ارشاد برگزار گردید و به‌صورت ماهانه ادامه یافت. نتایج منقح‌شده‌ی سخنرانی‌ها، گفت‌وگو و تبادل نظرهای هر جلسه، به‌صورت گزارشی مکتوب تهیه و در جلسه بعد بین حاضران توزیع می‌گردید و برای استفاده عموم، روی سایت بنیاد

۱۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

نیز قرار می‌گرفت. در این راستا جلسه بیست‌وسوم نیز در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۸ برگزار گردید و گزارش آن تهیه شد. مقرر بود ماحصل و چکیده گفتارها و نقد و بررسی‌ها در یک یا دو روز توسط آقای دکتر مقصود فراستخواه که محقق و سخنران اصلی جلسات این هم‌اندیشی بودند، در سالن اجتماعات اصلی حسینیه ارشاد برگزار گردد، ولی متأسفانه اجازه برگزاری آن صادر نگردید و معوق ماند.

تهیه فیلم مستند «به یاد بازرگان»

بنیاد در سال ۱۳۸۳ مبادرت به تهیه فیلمی مستند و فشرده از آغاز خدمت زنده‌یاد مهندس بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی، استعفا از دولت و درد دل با مردم، حضور در مجلس شورای اسلامی و نطق‌های قبل از دستور، سخنرانی در میان مردم، خداحافظی و ترک وطن برای معالجه، فوت، تشییع و خاکسپاری تهیه کرد و در دهمین سالروز فوت در حسینیه ارشاد آن را به نمایش گذارد و CD آن را بین مردم علاقه‌مند و مشتاق توزیع کرد.

برای فاتح جنگ «حجت» زندگی نامه مهندس مهدی بازرگان

۳۰ دی مصادف است با ۱۹مین سال درگذشت مهندس مهدی بازرگان. متن زیر خلاصه ای است از زندگی انسانی که بر روی زمین، آسمانی زیست. سیاستمداری که «مدارا»، «اخلاق و شرافت انسانی» در سیاست را در هنگامه‌ی هجوم «تشنگان قدرت» با لباس دین، معنایی دوباره بخشید. او که در آرزوی باران، یورش سیل جهل بر ستم را شاهد بود و تقابل خود و همفکرانش با قدرت قهار را جنگ حجت خواند و نه قدرت. یادش گرامی و راه و منش اش، اسوه جوانان ایران امروز.

زنده یاد مهندس مهدی بازرگان در سال ۱۲۸۶ در تهران متولد شد. پدرش حاج عباسقلی بازرگان (تبریزی) از تجار دیندار، روشنفکر و سرشناس زمان خود بود. بازرگان تحصیلات ابتدایی را در مدرسه سلطانیه تهران و متوسطه را در دارالمعلمین مرکزی به پایان رساند و در سال ۱۳۰۶ جزء اولین گروه محصلین ممتاز کشور، برای تحصیل به فرانسه اعزام شد.

بازرگان پس از طی دوره مقدماتی و قبولی در کنکور سراسری کشور فرانسه، از بین دانشجویان اعزامی، اولین ایرانی بود که وارد تحصیلات عالی دانشگاهی شد و مورد تشویق وزیر فرهنگ وقت قرار گرفت.

در سال ۱۳۱۳ پس از ۷ سال تحصیل در فرانسه به کشور بازگشت و به خدمت نظام وظیفه رفت. در سال ۱۳۱۵ به عنوان اولین دانشیار در دانشکده فنی دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد و دو دوره متوالی ریاست دانشکده فنی را به عهده گرفت.

۱۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

در سال ۱۳۳۰، توسط مرحوم دکتر مصدق به ریاست هیأت مدیره و مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران انتخاب گردید و با حمایت مردم موفق به خلع ید از انگلیسی‌ها و با همت متخصصین ایرانی موفق به راه‌اندازی و اداره صنایع عظیم نفت شد.

در سال ۱۳۳۱ مسئول احداث شبکه لوله‌کشی آب تهران گردید و آن را به ثمر رسانید. پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به دلیل اعتراض مکتوب علیه انتخابات غیرقانونی مجلس شورای ملی، در بهمن ۱۳۳۲ از خدمات دولتی و استادی دانشگاه برکنار شد و تا شانزدهم بهمن ۱۳۵۷ که پست نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب را به عهده گرفت، تنها در بخش خصوصی در زمینه تولیدات صنعتی فعالیت و خلاقیت داشت.

فعالیت‌های دینی بازرگان، همیشه بر فعالیت‌های سیاسی او مقدم بود. از او ان تدریس در دانشگاه، با دانشجویان محشور بود و با آنان در تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان و سپس در انجمن اسلامی معلمین و بعدها در تشکیل انجمن‌های اسلامی مهندسين و پزشکان، مشارکت داشت. اولین نمازخانه را در دانشکده فنی در محیط دانشگاه تهران ایجاد کرد و با ایراد سخن‌رانی‌های متعدد در مجالس و محافل مذهبی و علمی، خلاء اعتقادی و علمی جوانان را پر می‌کرد و در برابر تبلیغات ضد دین حزب توده و جریان‌های تجدد زده و دین‌ستیز، نقشی مؤثر داشت و پشتوانه علمی و معنوی جوانان دین‌مدار بود. بازرگان اولین تألیف دینی خود را با عنوان «نماز» بین سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ برای جوانان نوشت و با هزینه شخصی به چاپ رسانید. نسخه‌ای از چاپ پنجم آن (اسفند ۱۳۲۲) در دست است. «مذهب در اروپا»، «مطهرات در اسلام»، «کار در اسلام»، «راه طی شده»، «اختیار»، «پراگماتیسم در اسلام»، از دیگر آثار دینی او در دهه ۱۳۲۰ و «از خدا پرستی تا خودپرستی» و «آموزش قرآن» در ۳ جلد در دهه ۱۳۳۰ می‌باشد. از زنده‌یاد مهندس بازرگان بیش از ۱۰۰ اثر مذهبی و ۱۶ اثر قرآنی به جای مانده است.

بازرگان از نظر علمی و فنی نیز فعال بود و پس از شهریور ۱۳۲۰ از بانیان تأسیس «کانون مهندسين» بود. در دومین سال تأسیس کانون مهندسين، اولین اعتصاب صنفی مهندسين به‌بار نشست و تحولی عمیق در ارجاع مسئولیت و میدان فعالیت به متخصصین

برای فاتح «جنگ» ■ ۱۷

به وجود آورد و راه اصلاحات باز شد. واگذاری مسئولیت ادارات و کارخانجات به تحصیل کرده‌ها و مهندسان و حق داشتن دو نماینده منتخب از هر دانشکده در شورای دانشگاه، از دست آوردهای این اعتصاب صنفی است.

در پایه‌گذاری و انتشار مجله «صنعت» نقشی اساسی داشت و با انجام کارهای تحقیقاتی و انتشار نتایج آن در قالب مقالات و کتاب‌های علمی، از خود دست آوردهای ارزنده‌ای به یادگار گذاشته است، در وصف صنعت (۱۳۱۵)، زندان هارون یا آتشکده ساسانی (۱۳۲۳)، دیاگرام عمومی برای گازها و هوای مرطوب (۱۳۲۳)، سازمان مسافری شهرستان تهران (۱۳۲۳)، صفحه محاسبه (۱۳۲۳)، ترمودینامیک صنعتی (۱) و (۲) (۱۳۲۳)، تعیین شرایط هوای مطبوع (۱۳۲۶)، آتیه صنعت در ایران (۱۳۲۸)، خشک کردن هوا بدون ماشین مبرد (۱۳۲۹)، مهندس خارجی (۱۳۳۴)، بسازیم یا برایمان بسازند (۱۳۳۵)، باد و باران در قرآن (۱۳۴۳)، پدیده‌های جوئی (۱۳۴۳)، سیر تحول قرآن (۱) و (۲) (۱۳۴۴)، بررسی نظریه اریک فروم (۱۳۵۵) و علمی بودن مارکسیسم (۱۳۵۶)، از آثار علمی و فنی فعالیت‌های مذکور است.

فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی مهندس بازرگان بسیار چشم‌گیر و به مناسبت‌های مختلف در جمع دانشجویان و یا در محافل مذهبی و سیاسی، به صورت سخن‌رانی ارائه شده و سپس تکمیل و توسعه یافته و به صورت رساله و کتاب منتشر گردیده است که حاصل آن بیش از ۷۰ اثر اجتماعی و ۱۶۰ اثر سیاسی است.

بازرگان در همان روزهای اول بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از نظر سیاسی فعال شد و در تشکیل نهضت مقاومت ملی مشارکت کرد و در سال بعد، پس از کشف چاپخانه مخفی این نهضت، به مدت ۸ ماه توسط لشکر ۲ زرهی ارتش زندانی گردید و در همین زندان بود که کتاب «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان» را به رشته تحریر در آورد.

بازرگان در تشکیل جبهه ملی دوم و مبارزات سیاسی فعالیت مؤثر داشت و در بهار سال ۱۳۴۰ همراه با آیت‌الله طالقانی و دکتر سجابی «نهضت آزادی ایران» را پایه‌گذاری کرد. و به نهضت مقاومت ملی نیرویی دوباره داد و نیروهای ملی و مذهبی را در این جمعیت سازمان و توانایی بخشید.

حرکت و فعالیت شتابان این جمعیت در آستانه انقلاب شاهی، مهندس بازرگان را

۱۸ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

به همراه سایر بنیان‌گذاران نهضت آزادی ایران، راهی زندان کرد و پس از محاکمه‌ای طولانی، در سال ۱۳۴۲ توسط ارتش شاهی به ۱۰ سال زندان محکوم شد و در اوایل آبان ۱۳۴۴ به علت اعتصاب در زندان، همراه با ۱۷ تن از یاران به دژ (زندان) برازجان تبعید گردید. در آبان ۱۳۴۶ پس از تحمل ۵ سال اسارت آزاد شد.

مهندس بازرگان در طول اسارت به مناسبت‌های مختلف سخنرانی داشت و به تحقیق و تألیف پرداخت که حاصل آن ۲ مقدمه بر کتاب، تلخیص یک کتاب، ارائه ۷ مقاله و ۱۱ جلد کتاب علمی و تحقیقی شامل تبلیغ پیغمبر، سازگاری ایرانی، نهضت آزادی هند، بعثت و ایدئولوژی، آموزش قرآن (۱) و (۲) و (۳)، باد و باران در قرآن، پدیده‌های جوّی و سیر تحول قرآن (۱) و (۲) می‌باشد.

بازرگان پس از آزادی از زندان به فعالیت‌های علمی، اجتماعی و دینی خود بازگشت و همت خود را بر اساس ایده‌ای که در سال ۱۳۳۶ در کتاب «احتیاج روز» بر آن انگشت گذاشته بود، صرف رونق بخشیدن به اجتماعات آرمانی، انجمن‌های اسلامی و تشکل‌های صنفی و صنعتی کرد.

او در سال ۱۳۵۶ در تشکیل «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» نقش مؤثری ایفا کرد و در ائتلاف نیروها و سمت دهی به مبارزات مردمی بر علیه رژیم ستم شاهی، سهمی به سزا داشت.

در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ قبل از پیروزی انقلاب به‌عنوان نخست‌وزیر برگزیده شد، اعتصابات صنعت نفت را سامان بخشید و دولت موقت انقلاب را تشکیل داد و به مدت ۹ ماه، سکان کشتی طوفان زده دولت را در دست گرفت و هر چه در توان داشت در برقراری نظم و اجرای قانون و ایجاد آرامش، به کار بست ولی در مقابل نیروهای تندرو و معاند، استعفا را برگزید و از فعالیت در دولت کناره گرفت ولی آرام‌نشست و در اولین انتخابات مجلس، با آرای بسیار بالایی به نمایندگی مردم تهران برگزیده شد و در فراکسیون اقلیت مجلس همراه با سایر نمایندگان همفکر، به نقد روند انقلاب و حاکمیت پرداخت و آفات و انحرافات آن روز جامعه را، هر طور که توانست به تصویر کشید.

بازرگان در خارج از مجلس نیز از طریق «نهضت آزادی ایران» فعالیت سیاسی داشت و پس از انقلاب در پایه‌گذاری «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران»، مشارکت فعال داشت و با درج مقاله در روزنامه «میزان» و سخنرانی در

برای فاتح «جنگ» ■ ۱۹

محافل اجتماعی و ارسال نامه‌های سرگشاده به حاکمیت، همواره در ایفای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از مرزهای آزادی، مدارا و ارزش‌های اخلاقی سخت‌کوش و خستگی‌ناپذیر می‌نمود.

مهندس بازرگان سرانجام وقتی در آخر دی ماه ۱۳۷۳ ایران را به قصد معالجه ترک گفته بود، در نیمه راه، بنا به مشیت الهی، چشم از جهان فرو بست در حالی که میراثی عظیم با بیش از ۴۵۰ کتاب، مقاله و سخنرانی، و شاگردان و شیفتگان بسیار از خود به جای گذاشت.

گرامی و راهش پر ره رو باد.

۲۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

بزرگان در آئینه‌ی خاطرات

زهرا و فرشته بازرگان از پدر می گویند*

زهرا بازرگان: تسلیم جوّ و هیجان عمومی نمی شد
فرشته بازرگان: حس ترس را تجربه نکرده بود

روایتی زنانه از مرد روزهای سخت انقلاب، زندان‌ها و تبعیدهای قبل از آن و حوادث و ماجراهای بعد از دوران نخست‌وزیری مهندس بازرگان. در نشستی که با زهرا بازرگان، فرزند ارشد مرحوم بازرگان و فرشته بازرگان داشتیم، سعی کردیم ابعاد دیگری از بازرگان را بازشناسی کنیم و چهره دیگری از او را بشناسیم، چهره بازرگان پدر. دختران بازرگان، انبوهی از خاطرات تلخ و شیرین از پدر را روایت کردند، از دوران کودکی‌شان تا زمان مرگ پدر در فرودگاه سوئیس که بازگویی اتفاقات آن پس از ۱۹ سال، باز با بغض و حزن دختران همراه است. با تمام خاطرات‌شان همراه شدیم، هم خندیدیم و هم ماجراهایی شنیدیم که فقط سکوت پاسخ همه چیز بود.

* * *

هریک از دوستان و همراهان مرحوم بازرگان و حتی منتقدان ایشان، به یکی از ویژگی‌های ایشان برای تعریف یا نقد تأکید می‌کنند، شاید به خاطر این که در یک یا چند مورد خاص با ایشان سروکار داشتند. لذا شاید از زبان شما بهتر بتوان بازرگان را شناخت، بازرگانی با همه صفات و ویژگی‌های مثبت و منفی‌اش.

* به نقل از صفحات ۳۲ تا ۴۰ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

زهرا بازرگان: صحبت درباره خصوصیات و ویژگی‌های مرحوم مهندس بازرگان چندان آسان نیست، چون ایشان در زمان حیات دوست نداشتند زیاد تعریف و تمجید بشنوند و حتی در وصیت‌نامه خودشان هم توصیه کرده‌اند که در مجلس ترحیم بیش از آنچه به تعریف از متوفی پرداخته شود بهتر است به خدا و آخرت بپردازید، ولی به‌رحال نمی‌توانیم درباره بازرگان فکر کنیم و صفات برجسته‌ای را که ناشی از یک شخصیت سالم و متعادل بود را به یاد نیاوردیم.

آنچه بیش از همه در زندگی خانوادگی ما خیلی تأثیر می‌گذاشت، خوش خلقی، سرزندگی و شوخ‌طبعی ایشان بود. اخلاق خوب‌شان بود و سرزندگی ایشان بود که باعث می‌شد محیط خانه شاد باشد. هیچ‌وقت یادم نیست که ما از ایشان قیافه عبوس و یا مأیوسی بینیم. یکی دیگر از خصوصیات ایشان این بود که همه‌چیز را از دریچه مثبت می‌دیدند. ایشان با همه مسئولیت‌هایی که در طول زندگی خودشان داشتند، از تدریس در دانشگاه گرفته تا کار در شرکت و سازمان‌های مختلف و همچنین پست‌های پر مسئولیتی که داشتند، اما وقتی که به خانه می‌رسیدند، تمام دردها و مسائل و مشکلات را پشت در می‌گذاشتند و سعی می‌کردند که با امید و لبخند و با خوش‌بینی وارد خانه شوند و نگذارند نااملایمات و سختی‌های محیط بیرون، روی خانه و زندگی خانوادگی اثر بگذارد. دیگر این که ایشان برخورد خیلی محبت‌آمیز و محترمانه‌ای با تک‌تک اعضای خانواده داشتند، حتی به کوچک‌ترهای خانواده؛ برای پدر، همیشه کوچک‌ترین فرد خانواده عزیزترین و محبوب‌ترین بود. این رفتار صمیمانه و محبت‌آمیزشان بود که به ما اعتماد به نفس می‌داد و می‌توانستیم حرف‌مان را به راحتی مطرح کنیم و نظرم‌مان را بگوییم. از ساده‌ترین امور تا مهم‌ترین تصمیم‌گیری‌هایی که مربوط به خودمان بود. در هر موردی، حتی اگر نظر ایشان مخالف نظر ما بود، ما می‌توانستیم از نظر خود دفاع کنیم. اگر آن را منطقی می‌دیدند، قبول می‌کردند و می‌گفتند تو اگر واقعا سلیقه‌ات این هست، خب پس همین کار را بکن.

هیچ موردی پیش نیامد که شما با هم به مشکل بخورید؟ مثلاً شما از ایشان کتک نخوردید؟

زهرا بازرگان: خشونت مطلقاً در رفتار ایشان وجود نداشت؛ حتی اگر از رفتار ما عصبانی می‌شدند، هیچ‌وقت موقع خشم و عصبانیت تصمیمی نمی‌گرفتند یا حرف

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۲۵

زشتی نمی‌زدند که به کسی لطمه بخورد. گاهی فقط یک نگاه ناراضی ایشان به ما می‌فهماند که کار خطایی را کرده‌ایم.

تا چه میزان از پدرتان مشورت می‌گرفتید؟

زهرا بازرگان: ایشان همیشه مورد مشورت ما بود، البته اگر در محیط خانواده می‌بودند، چون خیلی وقت‌ها نبودند، یا زندان بودند یا تبعید، ولی در همان دوران هم مرتب از طریق نامه و یا ملاقات‌هایی که داشتیم، مخصوصاً وقتی که در زندان‌های تهران بودند، با ایشان ارتباط داشتیم و مشورت می‌گرفتیم. چون واقعا به راه و روش و نظرات‌شان اعتقاد داشتیم و هیچ وقت پیش نیامد که بخواهند موردی را به ما تحمیل بکنند. شاید هم به خاطر این بود که هیچ‌وقت اختلاف‌مان شدید و جدی نبود، ولی با این حال اگر در مسئله‌ای هم اختلاف نظر داشتیم، هم من صحبت می‌کردم و هم ایشان و با هم بحث می‌کردیم تا به یک نتیجه‌نهایی برسیم. ایشان اساساً خیلی دوست داشتند که با فرزندان خودشان و افراد خانواده صحبت کنند، به‌همین دلیل روزهای جمعه همیشه ما را می‌بردند بیرون شهر، کوه و یا جاهای تفریحی، نه فقط به خاطر تفریح و لذت بردن از طبیعت، بلکه این گردش‌ها بهانه‌ای بود برای گفت‌وگو کردن تا همدیگر را بهتر بشناسیم. ایشان چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، همواره در طول هفته، شدیداً درگیر بودند، ولی روزهای جمعه، تمام مدت در اختیار خانواده بودند و هیچ کار دیگری انجام نمی‌دادند. همین‌طور ساعات غذا خوردن و جمع شدن با خانواده برایشان خیلی اهمیت داشت و دوست داشتند از این فرصت برای گفت‌وگو و پرس‌وجو از مسائل و دغدغه‌های اعضای خانواده یا احیاناً پیشرفت‌ها و موفقیت‌های آن‌ها استفاده کنند.

شما علاقه‌مندی‌های مرحوم بازرگان را به خاطر دارید؟ مثلاً اگر می‌خواستید ایشان را خوشحال کنید، چه می‌کردید؟

فرشته بازرگان: ایشان وقتی از ما خوشحال و راضی بود که ما کاری یا خدمتی برای خانواده یا دیگران انجام می‌دادیم یا وقتی از چیزی شاکر بودیم و مثلاً قدر محبتی که به ما شده بود، می‌فهمیدیم یا وظیفه و مسئولیتی را تا آخر به خوبی انجام داده بودیم. مثلاً روزه که می‌گرفتیم، ایشان به ما جایزه می‌دادند، اما برای تولدمان هدیه‌ای نمی‌دادند و می‌گفتند که جشن تولد یک چیز غربی هست و تو که کاری

نکردی، باید به مادرت جایزه داد که تو را متولد کرد. ایشان دو بار به ما عیدی می‌دادند، عید نوروز و عید فطر. من یادم هست که اولین ماه رمضان که ۱۰، ۱۱ ساله بودم، مرا فرستادند به سفر و گفتند که زود است روزه بگیری. ولی خوب به یاد دارم سال بعدش که روزه گرفتم، یک ساعت سبز به من جایزه دادند و گفتند که این برای تلاشی است که کردی.

اگر ممکن است از برخی خصوصیات و ویژگی‌های ایشان که بیشتر گفته شده است، بگذریم تا به ویژگی‌های کمتر گفته شده ایشان برسیم.

فرشته بازرگان: نمی‌توان از بازرگان گفت و از شجاعتش نگفت. شجاعت ایشان مثال‌زدنی بود. یک‌بار به مادرم گفته بودند که من خیلی دلم می‌خواهد که یک‌بار از یک چیزی بترسم و بفهمم که ترس چه احساسی دارد، من هرگز این احساس را تجربه نکرده‌ام. پدر از مرگ هم هراسی نداشتند. یک‌بار که در بیمارستان بودیم، پزشک معالج ایشان پس از انجام آنژیوگرافی به اتاق آمد تا گزارش دهد. او گفت مهندس، شما دریچه قلبتان تقریباً نزدیک ۱۰۰٪ گرفته و اگر پای‌تان را از تخت پایین بگذارید، هر لحظه خطر این که جانتان را از دست بدهید، هست. در ایران هم دکترها این ریسک را نمی‌کنند که شما را عمل کنند شاید در خارج از ایران این امکان وجود داشته باشد. ما همه شوکه شدیم، پدر لحظه‌ای فکر کرد و بعد با خونسردی گفت هرطور که خودتان صلاح می‌دانید، عمل کنید. من با خود فکر می‌کردم که چگونه ایشان را دل‌داری بدهم، اما بعد که دکتر رفت و در را بست، پدر به من گفتند که آن کاغذهایی که کنار تخت هست را بیاور. من فکر کردم که احتمالاً آن‌ها وصیت‌نامه‌اند. گفتند این‌ها نقشه‌های ساختمان نارون است و اضافه کردند پذیرایی خانه ما خیلی کوچک است، باید به عبدالعلی نقشه‌ای را که کشیده‌ام توضیح بدهم و بعد گفتند بعد از من، خانه را برای مادرتان این‌گونه بازسازی کنید. من گفتم الآن موقع این حرف‌ها نیست و باید به فکر درمان خودتان باشید، گفتند نه، این مهم است. بیا این جزئیات را برای تو هم توضیح بدهم. واقعا مبهوت شده بودم. انگار نه انگار دکتر گفته بود که خطر مرگ تهدیدشان می‌کند.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های پدر، صداقت ایشان بود. صداقت نه به معنای راست‌گویی بلکه به معنای هماهنگی و انسجام بین حرفی که می‌زدند و عملی که

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۲۷

انجام می‌دادند یعنی آن چیزی را که خود به آن باور نداشتند و به آن عمل نکرده بودند هیچ‌وقت به دیگران توصیه و تحمیل نمی‌کردند.

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم ایشان همین محبت و مهربانی‌شان بود که خواهرم گفتند. ایشان به واسطه رفتاری که با ما داشتند، در ما اعتماد به نفس ایجاد می‌کردند. من یادم هست سر موضوعی یک‌بار با مادرم اختلافی پیدا کرده بودم و مادرم فیصله‌دادن به قضیه را به آمدن و توییح پدر موکول کردند. من خیلی نگران شدم، اما پدرم وقتی ماجرا را شنیدند با آرامش و محبت با من صحبت و مرا راهنمایی کردند. در همین رابطه باز به خاطر می‌آورم زمانی که ایشان در زندان قصر بودند و من تازه دیپلم گرفته بودم و در شرکتی شروع به کار کرده بودم؛ به دلیل علاقه‌ام به ادامه تحصیل با مدیر شرکت مربوطه صحبت کرده بودم و تقاضای بورس تحصیلی برای یادگیری زبان در انگلستان را داشتم که موافقت شده بود. وقتی این موضوع را با مادرم در میان گذاشتم، گفتند اصلاً فکر نمی‌کنم در این شرایطی که پدرت در زندان است چنین اجازه‌ای به تو بدهند. من گفتم می‌روم زندان و با ایشان صحبت می‌کنم. نوزده، بیست ساله بودم. بالاخره یک ملاقات حضوری گرفتم و با برادرم عبدالعلی رفتیم زندان. من به ایشان گفتم که دلم می‌خواهد یک سال به خارج بروم و زبان انگلیسی را در محل یاد بگیرم و باقی ماجرا. ابتدا انتظار داشتم که خیلی اعتراض کنند، ولی تنها چیزی که به من گفتند این بود که باریک‌الله که رفتی برای خودت این برنامه را گذاشتی. من خیلی به تو اطمینان دارم و مطمئن هستم که آن چیزهایی که تا الآن در خانه یاد گرفتی و به اصولی که معتقد هستی، آن‌ها را رعایت خواهی کرد. یعنی به کلی مسئولیت این کار را به عهده خود من گذاشتند. نکته دیگری که از برخورد ایشان در خانواده قابل ذکر است، رفتار صمیمانه‌شان با نوه‌هایشان بود، مثلاً هر کدام از بچه‌ها که مریض می‌شدند ایشان اولین کسی بودند که پیگیری می‌کردند که حال بچه‌ها چه‌طور است. به‌طور کلی ایشان با نوه‌ها ارتباط خاصی داشتند و احتمالاً دیده‌اید که دختر من یک کتاب راجع به ایشان نوشته است.

بله، «پدر بزرگ من، بازرگان»، نازنین بنی‌اسدی.

فروشته بازرگان: درست است. یکی دیگر از ویژگی‌های مشهود ایشان، نظم و انضباط‌شان بود. تمام کارهایشان طبق برنامه انجام می‌شد. برنامه‌ای با زمان‌بندی

مشخص.

این نظم و ترتیب، شما را اذیت نمی‌کرد؟ بالاخره جوان‌ترهایی مثل من خیلی هم نظم و انضباط را دوست نداریم، مخصوصاً به آن شکلی که من از دیگران هم در مورد مرحوم بازرگان شنیده‌ام. فرشته بازرگان: این را بگوییم که نظم و انضباط ایشان و سواس گونه نبود، ضمن این که برای دیگران در دسری نداشت. مثلاً لازم نبود کسی اتاق ایشان را تمیز و منظم کند، خودشان این کار را می‌کردند. در اتاق ایشان همه چیز سر جای خودش بود. احتمالاً این ماجرا را می‌دانید که وقتی ایشان فوت کرد و برادرم همان شب برای پیدا کردن وصیت‌نامه به لواسان رفت، جالب بود که ایشان در بین فایل‌هایی که داشتند، وصیت‌نامه را به اندازه دو سانت از همه فایل‌ها بالاتر گذاشته بودند که کسی که دنبال آن می‌رود معطل نشود و آن را زود پیدا کند. ایشان یک ساک زندان داشتند که همیشه آماده و وسایل آن مرتب چیده شده بود، یک مسواک و خمیر دندان، لباس زیر، حوله، قرآن و سجاده، به اضافه یک قطب‌نما و ساعت.

نظم پدر در شما هم تأثیری داشت؟ شما آدم منظمی هستید؟

زهرا بازرگان: من منظم نیستم، ولی برادرم، عبدالعلی و فرشته خانم تا حدی منظم هستند. خواهر کوچکم، فتنه نیز همین‌طور. مثلاً من و برادرم گنجی مشترکی داشتیم، در قسمت برادرم، همیشه همه چیز مرتب و منظم بود، کتاب‌ها همه منظم، مدادهاش همیشه تراشیده شده، مدادها و پاک‌کن‌هایش سر جای خود بود، ولی در قسمت من بیشتر وسایل پراکنده بود. خلاصه این که خیر، همه ما منظم نشدیم، ولی همان‌طور که خواهرم گفتند نظم ایشان برای ما مشکل درست نمی‌کرد. ایشان کارهای شخصی‌شان را خودشان انجام می‌دادند و کاری به ما نداشتند، ولی مشاهده این نظم و ترتیب برای ما آرامش‌دهنده بود.

فرشته بازرگان: بله، همین‌طور است. نخست، ایشان در شبی که برای عمل قلب عازم فرودگاه بودند تا به سوئیس بروند، شب را در منزل ما ماندند تا ایشان را به فرودگاه ببریم. ساعت سه نیمه شب باید بلند می‌شدیم. وقتی من با عجله بلند شدم تا ایشان را بیدار کنم و آماده شویم، دیدم بیدار شده‌اند و حتی رختخواب‌شان را هم جمع کرده‌اند. به من گفتند که من می‌روم حیاط تا قبل از این که شما حاضر شوید ورزش کنم، درحالی که ما هنوز آماده نشده بودیم.

برنامه ورزش صبحگاهی‌شان ثابت بود؟

زهرا بازرگان: بله، هم ورزش صبح و هم قرآن صبح‌شان. این دو برنامه ثابت روزانه‌شان بود. بیست دقیقه ورزش و قرآن و نماز و بعد شروع کارهای روزمره. ما از بچگی همیشه با صدای قرآن ایشان بلند می‌شدیم.

صدای قرآن‌شان شما را اذیت نمی‌کرد؟

زهرا بازرگان: خیر، چون می‌رفتند در ایوان و با یک صدای دلنشین چند دقیقه‌ای قرآن می‌خواندند. برای نماز صبح ما هم همین‌طور، اجبار و اذیتی برای وادار کردن ما نبود. حتی یادم هست به مادرم می‌گفتند بچه‌ها از صدای پای من که می‌روم وضو بگیرم متوجه می‌شوند و اگر بخواهند خودشان بیدار می‌شوند.

اما شایع بود، البته بیشتر بین چپ‌ها، که به ایشان می‌گفتند آیت‌الله بازرگان. خاطره دیگری هم شنیده‌ام از ماجرای تقاضای ایشان برای گرفتن وزارت فرهنگ دولت مصدق. مصدق مخالفت می‌کند و وقتی بعداً اطرافیان مصدق از او می‌پرسند چرا موافقت نکردی، پاسخ می‌دهد بازرگان اگر وزیر فرهنگ می‌شد، می‌خواست لچک سر دخترها کند.

فرشته بازرگان: من آیت‌الله بازرگان را شنیده بودم، ولی این نقل قول مصدق را نشنیده‌ام. ایشان به هر حال اهل زور و اجبار نبود و به اختیار و انتخاب افراد در امور دینی اولویت و اهمیت می‌داد. نقل قولی هم از مرحوم دکتر الهیار صالح در بعضی سایت‌ها در مورد نظر دکتر مصدق به بازرگان منعکس شده است. مرحوم دکتر مصدق به ایشان گفته بود بازرگان را به مدیریت شرکت نفت منصوب می‌کنم، چون به قدری به ایشان اعتماد دارم که می‌دانم یک ریال از حساب آنجا کم و زیاد نخواهد گذاشت.

یکی دیگر از مواردی که ممکن است تا حدی اذیت‌کننده باشد، مقایسه‌هایی است که ایشان مرتب بین ایرانی‌ها و فرانسوی‌ها انجام می‌دادند. به واسطه تحصیل‌شان در فرانسه، در آثار مختلفی این مقایسه صورت می‌گیرد که مثلاً چرا کارگر ایرانی در مقایسه با کارگر فرانسوی این‌گونه است. آیا این مقایسه در خانه هم تکرار می‌شد؟

زهرا بازرگان: خیر، ایشان لااقل در خانه این نوع مقایسه‌ها را نداشتند، ولی به هر ترتیب رفتارشان شاید بتوان گفت به نوعی فرافروشی بود، آن نظم و ترتیب‌شان و رعایت تشریفات و یا احترامی که به خانم‌ها می‌گذاشتند، انصاف و راست‌گویی‌شان و خیلی صفات خوبی که در فرانسوی‌ها در عمل دیده بودند و تحسین می‌کردند را در خود به وجود آورده بودند. از سویی دیگر خوب افسوس می‌خوردند که چرا ما

ایرانی‌ها با وجود برخورداری از فرهنگ غنی ایرانی و اسلامی این‌گونه نیستیم. خصوصاً اعتمادی که بین فرانسویان وجود داشت و محبت و خدمتی که مردم به هم می‌کردند برایشان جالب بود. مثلاً در خاطراتشان نوشته بودند که من وقتی فرانسه بودم دیدم دانشجویان می‌روند و دوچرخه کرایه می‌کنند و سوار بر دوچرخه به شهر و یا این طرف و آن طرف می‌روند. من هم روز یکشنبه رفتم دوچرخه‌ای بگیرم و بیرون از شهر بروم. خیلی تعجب کردم که مغازه‌دار گفت مثلاً ساعتی یک فرانک می‌شود. یک فرانک را من دادم و پرسیدم: چیزی برای تضمینش نمی‌گیرید؟ او گفت: نه، تضمین نمی‌خواهد. برو کارت را بکن و بیا. می‌گفتند من کمتر کسی را در ایران می‌بینم که به آدم‌های غریبه اعتماد کند و مثلاً دوچرخه‌اش را بدهد و ضمانت نخواهد.

فرشته بازرگان: یک‌بار هم که من می‌خواستم برای سفر خارج از ایشان خداحافظی کنم، به من یادآوری کردند که در رویارویی با فرهنگ و تمدن جدیدی که می‌بینی گزینشی برخورد کن. کاری که خودشان هم کرده بودند، به توصیه پدرشان که فردی مذهبی و عامل به فرایض دینی بودند. مادرشان هم فوق‌العاده زن با محبت، مهربان و مؤمنی بودند. ایشان همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی یا دکتر شریعتی معتقد بودند باید از بخش‌های مثبت زندگی در غرب الهام گرفت، اما بخش‌های منفی را که با زندگی و اعتقادات و باورهای ما در تضاد است کنار گذاشت. به این صورت، تنگ‌نظری‌ها، خرافات و سنت‌های دست‌وپاگیر کنار می‌رود و می‌توانیم با نگرشی تازه به اصلاح الگوهای رفتاری خودمان پردازیم. شاید به همین دلیل بود که جوانان و دانشجویان جذب ایشان می‌شدند. مثلاً خود ما که نماز می‌خواندیم، می‌گفتند معنی نماز را هم یاد بگیر و همه این کارها را با تشویق همراه می‌کردند.

آیا هیچ‌وقت در خانه از حرف‌ها و ضرب‌المثل‌های غیرمؤدبانه استفاده می‌کردند؟
 زهرا بازرگان: ایشان اصلاً از حرف زشت استفاده نمی‌کردند، نه در خانه که در هیچ‌کجای دیگر و اگر منظورتان جمله‌ای است که شایع شده بود و می‌گویند ایشان به یکی از نمایندگان در مجلس گفته‌اند، از اساس نادرست است، چون لحن و ادبیات ایشان به گونه‌ای نبود که بخواهند در برخورد با دیگران، از حرف‌های زشت و رکیک استفاده کنند. همه این‌ها مصداق ضرب‌المثل یک کلاغ و چهل کلاغ

است.

چه ویژگی‌های دیگری از پدر به خاطر دارید؟

فرشته بازرگان: یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ایشان، عشق به مطالعه بود، به طوری که حتی یک کتاب هم برای مطالعه در ماشین داشتند و یا کتاب قبل از خوابشان هم جدا بود. ایشان حتی روزهای جمعه هم که بیرون شهر می‌رفتیم کتابی با خود می‌آوردند تا در فرصتی که پیش می‌آید مطالعه کنند و لحظه‌ای وقتشان را تلف نمی‌کردند. این ویژگی و عشق به مطالعه تا حدی به فرزندانش هم به ارث رسیده است.

چه کتاب‌هایی بیشتر می‌خواندند؟ مثلا اهل رمان و داستان بودند؟

فرشته بازرگان: ایشان زیاد اهل رمان و داستان‌های غیرواقعی نبودند، اما کتاب‌های تاریخی زیاد می‌خواندند. مثلا آقای اسماعیل زاده که رانندگی ایشان را در زمان نخست‌وزیری و وکالت مجلس به عهده داشت همیشه به علاقه ایشان به مطالعه در ماشین اشاره می‌کردند. کتاب‌های اجتماعی، علمی و فلسفی هم زیاد می‌خواندند و کتاب‌هایی به زبان فرانسه مثلا کتاب‌های روزگارودی اسلام‌شناس فرانسوی.

در آثار مرحوم بازرگان کمتر ارجاعات ادبی و شعری می‌بینیم. ظاهرا خیلی اهل شعر هم نبودند.

فرشته بازرگان: ایشان به سعدی خیلی علاقه‌مند بودند. در کتاب‌هایشان هم بعضا از اشعار سعدی و گاه مولوی استفاده شده است، اما به طور کلی خیلی در شاخه عرفان نبودند. اهل شعر نبودند، اما اگر کسی شعر می‌خواند، با دقت به آن گوش می‌کردند و لذت می‌بردند. در مقابل، خانواده مادرم خیلی اهل هنر و شعر و نقاشی بودند.

پس آقای محمدنوید بازرگان، نقاشی را از خانواده مادری‌تان به ارث بردند.

زهرا بازرگان: نقاشی پدرم خیلی خوب بود. ایشان وقتی در فرانسه بودند کلاس ABC نقاشی را دیده بودند. وقتی نوید به دنیا آمد، پدر در زندان بود، تا پنج سالگی نوید و برای اینکه ارتباطشان حفظ شود، هم پدرم برای نوید نقاشی می‌کشید و می‌فرستاد و هم نوید برای پدرم خط‌خطی‌های اولیه‌اش را می‌فرستاد. البته همه ما نقاشی می‌کنیم، ولی به لحاظ هنری، ما بیشتر به خانواده مادری رفتیم. دایی مادر ما،

۳۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

مرحوم دکتر اسماعیل آشتیانی شاگرد کمال‌الملک بودند.

احساس می‌کنم همان‌طور که مرحوم بازرگان در پروژه فکری خود، سعی در تقریب علم و دین داشتند، در عمل و روحیه ایشان هم تأثیر گذاشته و این تأکیدی که به علم داشتند، باعث شده بود که خیلی انسان عاطفی‌ای نباشند.

زهر بازرگان: من در خانواده، چنین احساسی نداشتم، چون اتفاقاً می‌دیدم که خیلی بامحبت و عاطفه به همه کارهای خانواده رسیدگی می‌کردند و حتی خیلی احساسی و گاهی دلشوره‌ای بودند، البته بدون این که به زبان بیاورند. مثلاً وقتی ما جایی می‌رفتیم، وقتی به خانه برمی‌گشتیم نگران بودند، ولی چیزی نمی‌گفتند، ولی خوب دلشان می‌خواست بدانند که کی می‌آییم و کی می‌رویم و... ولی مانع نمی‌شدند. جالب آن که این روحیه عاطفی‌شان محدود به اعضای خانواده نبود. یادم هست یک‌بار آژانس گرفته بودند تا بیایند منزل ما. وقتی رسیدند دیدم ناراحتند، پرسیدم چه شده است؟ گفتند خیلی ناراحت شدم، چون این راننده آژانس خانمش فوت کرده است و یک دختر هفت‌ساله دارد و این بچه را روزها به همسایه‌ها می‌سپرد و خودش هم از صبح با ماشین کار می‌کند. بعد گفتند ببینید برای بچه این راننده چه کاری می‌توانید انجام دهید. یا وقتی زلزله می‌شد، خیلی نگران افراد زلزله‌زده بودند و مدام وضعیت آن مناطق را پیگیری می‌کردند. یا اگر کسی در فامیل بیمار می‌شد، حتی اگر خیلی هم نزدیک نبود، باز احوال او را پیگیری می‌کردند و اگر کاری از دستشان برمی‌آمد انجام می‌دادند.

در ورزش بیشتر اهل چه رشته‌هایی بودند؟

فرشته بازرگان: به خیلی از شاخه‌های ورزشی علاقه داشتند، از شنا گرفته تا تنیس و کوه‌نوردی. آن وقت‌ها یک اکیپ کوه‌نوردی داشتند که بیشتر از اعضای جبهه ملی مانند مرحوم مهندس حسینی و دکتر بختیار بودند. در آن مدتی که در لواسان بودند، مرتب پیاده‌روی می‌کردند. خودشان می‌گفتند شانزده مسیر راه‌پیمایی را در لواسان کشف کرده‌اند.

اهل فوتبال یا تماشای آن هم بودند؟

فرشته بازرگان: خیر، شاید چون وقت نمی‌کردند. ایشان خیلی پرکار بودند و به کار هم خیلی اهمیت می‌دادند. کتابی هم با عنوان «کار در اسلام» دارند که در بخشی از

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۳۳

آن کتاب به این موضوع می‌پردازند که در ایرانی‌ها روحیه کار و عشق به کار نیست. ایشان حتی وقتی که در بیمارستان دی در سی‌سی‌یو بستری بودند، کارها و نوشته‌های نیمه‌تمام خود را پیگیری می‌کردند به طوری که اطراف تخت پر از پوشه و کتاب و کاغذهایشان بود تا جایی که دکترها صدایشان درآمده بود و می‌گفتند که شما سی‌سی‌یو آمدید که استراحت کنید. در همین رابطه، یک‌بار دیگر یادم هست که ماه‌های آخر عمرشان بود که ایشان ظهر منزل ما بودند و آقای دکتر یزدی قرار بود ساعت سه دنبال‌شان بیایند که با هم جلسه‌ای بروند. بعد از نهار، من سریع یک رختخواب برایشان جور کردم و گفتم آقا جان ۱۰ دقیقه شما بخوابید. گفتند نه، وقت کم است، تو فکر می‌کنی آدم چه قدر وقت دارد؟ ایشان توجه خاصی به همه عناصر و اجزای پیرامون خود داشتند، چیزی که الان روانشناس‌ها به آن می‌گویند توجه و حضور در لحظه. مثلاً یک چای تازه و داغ را با لذت کامل می‌خوردند و بعد می‌گفتند به به، واقعا کیف کردم. یا اول میوه را بو می‌کردند، نگاه می‌کردند و لذت می‌بردند و شاکر بودند و بعد می‌خوردند.

آن‌طور که من خواندم، مهندس بازرگان دفترچه‌ای داشته که روند تربیت هریک از فرزندانش را در آن می‌نوشته. شما آن دفترچه را دیده‌اید؟

زهرا بازرگان: متأسفانه آن دفترچه، جزء وسایل و اسنادی بود که در بازرسی‌ها از منزل برادرم، برده شده است. اما قبل از آن، برادرم عبدالعلی، بخش‌هایی از آن را به ما داده بود. اتفاقاً من دیروز آن یادداشت‌ها را مجدد توروک کردم و خاطرات دوران کودکی برایم زنده شد.

مثلاً درباره شما چه نوشته بودند؟

زهرا بازرگان: خیلی چیزها نوشته بودند. مثلاً این که من کی به دنیا آمدم و احساس‌شان از تولدم را نوشته بودند که من در ساعت دو بعدازظهر در روزی که شب تولد حضرت فاطمه زهرا(س) بود به دنیا آمدم و این که چه قدر خانواده خوشحال بودند. پس از آن هم یکسری از اولین‌های مرا نوشته بودند. کی برای اولین بار راه رفتم، کی صحبت کردم، چه جملاتی گفته‌ام. این کار پدرم، شبیه کار پیازه، روانشناس معروف است که تحول زندگی فرزندانش را دقیقاً مشاهده کرده و براساس این مشاهدات به نظریه‌های علمی جالبی در زمینه مراحل رشد کودکان رسیده است. در

این کتابچه در مورد استعدادهایمان نوشته‌اند و این که از همان ابتدا علائق‌مان در چه زمینه‌ای بوده. در مورد محبت‌ها، حسادت‌های کودکانه و ارتباط‌مان با همدیگر نوشته‌اند. در مورد پیشرفت‌هایی که به سبب رشدمان داشته‌ایم و غیره به گونه‌ای که یک تصویری از کودکی هر کدام از ما به دست می‌دهد. البته منظور از نوشتن این خاطرات و دقت روی رفتار ما، فقط یک مشاهده ساده نبود. ایشان سعی می‌کردند با مشاهده کاستی‌ها در رفتار فرزندان خود، اقداماتی هم برای جبران آن و تقویت جنبه‌های مثبت انجام دهند. برادرم عبدالعلی در مقاله‌ای تحت‌عنوان «من چه گونه من شدم» نمونه‌های جالبی از کارهای پدر در این زمینه را نقل کرده است.

بین پسران و دختران در خانواده هم تبعیضی قائل می‌شدند؟

زهرا بازرگان: بله، به این صورت که به پسرها بیشتر از ما دخترها مسئولیت می‌دانند و یا اگر دعویمان می‌شد سعی می‌کردند جانب دختران را بگیرند و به پسران می‌گفتند که تو مردی و باید مواظب خواهرت باشی. احساس می‌کردند که دخترها ظریف‌تر و حساس‌تر هستند و بیشتر باید به آن‌ها توجه و رسیدگی کرد و به آن‌ها احترام گذاشت و مرد باید سخت‌تر تربیت شود تا لوس و نازک‌نارنجی بار نیاید.

ظاهراً نوع تربیت خانوادگی خود مرحوم بازرگان هم این گونه بوده. ایشان در خاطرات خود و در روش تربیتی خانواده‌شان گفته بودند: «پدر و مادر ما را لوس و عزیز دردانه بار نمی‌آوردند...»

فرشته بازرگان: بله، خودشان هم این گونه ما را تربیت می‌کردند. مثلاً ما علی‌رغم آن که یک کارگر داشتیم، باز برای هر یک از ما به خصوص در تابستان وظیفه و کاری در خانه گذاشته بودند و هر کس هم مسئولیتی را به عهده داشت؛ مثلاً من باید ماشین را می‌شستم و این کار را هم اصلاً دوست نداشتم. ایشان هم نوشته بودند که من این کار را خوب انجام نمی‌دهم. خواهر من باید رختخواب‌ها را جمع و مرتب می‌کرد. خواهر کوچک‌ترم باید باغچه خانه را علف‌چینی می‌کرد. برادرم باید باغچه‌ها را آب می‌داد و نان می‌خرید. در مجموع خیلی تأکید داشتند که ما کاری به عهده داشته باشیم. در همین رابطه یادم هست که سال آخر دبستان بودیم که پدر یک ماشین خریده بودند، یک ماشین شورلت قدیمی. ایشان در زمستان ماشین را دم خانه پارک نمی‌کردند و سه چهارم کوچه دورتر از خانه در یک گاراژ (گاراژ خاقانی) می‌گذاشتند. اما ما اگر می‌خواستیم با ماشین به مدرسه برویم، می‌گفتند تا

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۳۵

گاراژ باید پیاده بیایید و ما هم می‌گفتیم اگر بخواهیم تا آنجا پیاده برویم، بقیه راه را هم پیاده می‌رویم! منظورشان این بود که بچه‌ها هم پیاده روی صبحگاه را انجام بدهند و هم قدر ماشین سواری را بدانند. همان‌طور که گفتید پدر بزرگم هم این‌گونه بودند. البته پدر بزرگ رفتار سختی با بچه‌ها داشتند. پدر بزرگم تجارت می‌کردند و واردکننده پارچه‌های فاستونی انگلیسی بودند، ولی عقیده داشتند که پسرهایشان باید از لباس‌های کازرونی و پارچه‌های وطنی استفاده کنند. پدرم می‌گفت من تمام زمستان‌ها دستم یخ می‌کرد، موقعی که تبریز بودیم، کنار انگشتانم از سرما ترک می‌خورد، چون پوستم خیلی حساس بود و هر چه می‌گفتم یک دستکش برای من بخرید، می‌گفتند باید خودت را به سختی‌ها عادت بدهی. پدر در خاطرات‌شان نوشته بودند بهترین هدیه‌ای که من در کودکی‌ام گرفتم زمانی بود که خواهر بزرگم برای من یک جفت دستکش پشمی بافت.

مرحوم بازرگان ترکی هم بلد بود؟

زهر بازرگان: یک کمی بلد بودند. اما شنیده بودم در زمان زندان، در کلاس‌های ترکی استانبولی آقای دکتر آذر شرکت می‌کردند. البته ترکی آذربایجانی را تا حدی می‌فهمیدند، چون مادرشان ترکی می‌دانستند، ولی در خانه فارسی حرف می‌زدند.

مرحوم بازرگان پیش از انقلاب مدت زیادی را در زندان و تبعید سپری کردند و بعد از انقلاب هم بنا به مسئولیت‌هایی که داشتند، کمتر خانه بودند و احتمالاً بیشتر کارها به مادران محول می‌شد. بنا به قاعده پشت هر مرد موقتی یک زن موفق ایستاده است، کمی هم از نقش مادر و رابطه پدر با ایشان بگویید.

فرشته بازرگان: در تمام این سال‌ها مادرمان نقش مهمی را در خانواده ایفا می‌کرد. اما این به آن معنی نیست که وقتی پدر نبود، کلاً نبود. ما همواره با ایشان در ارتباط بودیم، چون وقتی در زندان هم بودند از خانواده منفک نمی‌شدند و ساده‌ترین کارهای ما را از آنجا پیگیری می‌کردند. مثلاً از زندان، از دکتر دندانپزشک و چشم‌پزشک برای ما وقت می‌گرفتند. ما هفته‌ای دو بار، دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها با ایشان ملاقات داشتیم. ملاقات هم از پشت شیشه و تلفنی نبود و در فضای زندان انجام می‌گرفت. حتی وقتی به برازجان هم تبعید شدند، باز ما به دیدن ایشان می‌رفتیم و آنجا از نزدیک اوقاتی را با ایشان می‌گذراندیم. تمام زندانی‌ها، آقای مهندس سحابی، دکتر سحابی، آقای بسته‌نگار، شیبانی و... می‌آمدند و دور سفره می‌نشستند.

۳۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

در آنجا برنامه نهار، نماز، ورزش و سخنرانی داشتند و برنامه‌های متنوع دیگری که همیشه در زندان و دوران تبعید انجام می‌دادند. رؤسای زندان نیز همکاری می‌کردند و جالب آن که سال ۱۳۴۶ وقتی از زندان آزاد شدند، خود رئیس زندان با سبد گل ایشان را به خانه آورد.

اما در مورد رابطه مادر و پدرم. اختلاف سن شان زیاد بود و مادرم خیلی کوچک‌تر بودند و با یکدیگر اختلاف تحصیلی زیادی داشتند، چون خانواده مادرم روحانی بودند. اما با وجود این تفاوت‌ها، مادرم روحیه شادی دارند و می‌توانند خودشان را با شرایط جدید و مشکلات تا حدی وفق دهند. این روحیه به هنگام ملاقات‌های زندان مؤثر واقع می‌شد. مثلاً یادم هست وقتی در سال ۱۳۴۲ نتیجه محاکمه سران نهضت آزادی را اعلام کردند، شب سردی بود و برف می‌بارید. ما به دادگاه رفتیم و در ساعت دوازده شب حکم را اعلام کردند و من همان موقع با تأسف به خود گفتم: ببین، الان همه مردم تهران خوابند، ولی این‌ها اینجا نشسته‌اند و محکوم شده‌اند. فردای آن روز مادرم نامه‌ای نوشتند که اخیراً در بعضی از سایت‌ها منتشر شده است. آن نامه در آن زمان برای پدرم روحیه‌دهنده بود. در آن نامه مادرم می‌نویسد که من به همه شما افتخار می‌کنم. ای کاش من هم شجاعت شما را داشتم و همین راه را می‌رفتم. راه تو را تأیید می‌کنم. اصلاً نگران ما نباش.

اختلاف سطح فرهنگی و تحصیلی بین پدر و مادران، باعث عدم هم‌کلامی و همدلی‌شان نمی‌شد؟

زهرا بازرگان: خوب پدر اصلاً مسائل سیاسی و مشکلات را به خانه نمی‌آوردند. پدرم تا جایی که امکان داشت سعی می‌کرد خود را با انتظارات مادرم وفق دهد. مثلاً وقتی که پدر از اداره می‌آمدند، مادرم گاهی دوست داشتند که بیرون بروند. گاهی سینما، گاهی رستوران یا به دیدار اقوام. پدر به‌طور کلی سعی می‌کردند که خواسته‌های مادر را برآورده کنند.

اتفاقاً در جایی به نقل از آقای عبدالعلی بازرگان می‌خواندم که اکثر روزها مهندس بازرگان، با گل به خانه می‌آمدند، ظاهراً مادران گل دوست دارد.

زهرا بازرگان: بله، مادرم به گل و زیبایی‌های دیگر طبیعت علاقه دارند و پدرم این را می‌دانست و همیشه بهترین گل‌ها و میوه‌ها را برایشان می‌آورد. این را هم بگویم

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۳۷

درست هست که مادرم از نظر تحصیلات پایین‌تر بود، ولی ایشان شاعری خوش قریحه است و مثلاً برخی از رویدادهای اجتماعی یا خانوادگی را به شعر گفته است. مادر ما تیپ و روحیه متفاوتی دارد، با وجود روحیه عمل‌گرایی غالب در پدر، مادرمان دارای بعد عاطفی، عرفانی و احساسی قوی‌ای هستند.

در بین دوستان مرحوم بازرگان، با کدام یک رفت و آمد خانوادگی داشتید؟

فرشته بازرگان: مرحوم دکتر قریب مثل عموی ما بود. بیشتر هفته‌ها یا آن‌ها می‌آمدند خانه ما یا ما می‌رفتیم خانه آن‌ها. خیلی موقع‌ها هم پیش می‌آمد که در تعطیلات با هم مثلاً به مسافرت شمال می‌رفتیم. دکتر قریب خیلی شوخ طبع و دوست‌داشتنی بود و یادم هست که به بچه‌ها علاقه زیادی داشت و در بازی‌های ما شریک می‌شد. اهل ورزش بود و با ما پینگ‌پونگ و والیبال بازی می‌کرد. همچنین با مهندس حسینی و مهندس گوهریان و بعضی دیگر از همکاران پدر هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم.

پس رابطه دکتر قریب با مهندس بازرگان بیشتر از دکتر سبحانی بود؟

زهرا بازرگان: بله، رابطه خانوادگی مان با دکتر قریب بیشتر بود، ولی آقای دکتر سبحانی و پدرم خیلی صمیمی و نزدیک بودند و رفت و آمد زیادی با هم داشتیم.

مجموع گرفتاری‌ها و مشکلات قبل و بعد از انقلاب، هیچ‌گاه شما یا مادرتان را متعرض ناساخت و این خواسته از سوی اعضای خانواده مطرح نشد که دیگر بس است؟

فرشته بازرگان: این خواسته مطرح شد، اما فکر کنم بیشتر متعلق به دوران بعد از انقلاب و ناملایماتی بود که اجباراً بر ایشان و خانواده پیش می‌آمد.

سرچه جریانی بود؟

فرشته بازرگان: مربوط به اعتراض‌ها و انتقادهای ایشان به مخالفین و تندروی‌هایی بود که پس از انقلاب صورت گرفت. نحوه برخورد با انتقادات و نصایح ایشان در قبل و بعد از انقلاب متفاوت بود. همچنین فشارهایی که به خانواده وارد می‌شد؛ پیش از انقلاب به‌رغم همه زندان‌ها و تبعیدها، به یاد ندارم که به ایشان در هیچ تریبون و رسانه‌ای توهین و بی‌احترامی شده باشد.

زهرا بازرگان: ایشان مهم‌ترین کتاب‌هایشان را قبل از انقلاب در زندان نوشتند. به‌طورکلی تاحدی رعایت حال‌شان می‌شد. حتی زمانی که من قصد ازدواج داشتم و

پدرم در زندان بود، همسرم به زندان رفت و با ایشان صحبت کرد و به نوعی خواستگاری در زندان انجام گرفت.

شما زمان دستگیری‌ها هم در خانه بودید؟

فرشته بازرگان: پیش از انقلاب مأمورین اطلاعاتی برای دستگیری ایشان می‌آمدند وارد حریم خانه ما نمی‌شدند و در حیاط خلوت منتظر پدر می‌ماندند تا ایشان ساک خود را بردارند و به همراهشان بروند.

روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ هم به خاطر دارم که وقتی ما از راه پیمایی به خانه پدر رفتیم، لحظاتی بعد مأمورین به آنجا هجوم آوردند و سراغ پدر را از ما گرفتند، ما گفتیم ایشان برای دیدار با علما و آقای شریعتمداری به قم رفته‌اند. آن‌ها ابتدا خیلی خشن برخورد کردند، مادر گفت ما غذای مختصری داریم، شما هم که ناهار نخورده‌اید برایتان غذا می‌آورم. گفتند نه ما می‌رویم بیرون، یک چیزی می‌خوریم، مادرم گفت نیازی نیست همین جا بخورید. خلاصه آن‌ها تفنگ‌هایشان را زیر صندلی‌ها گذاشتند و نشستند و کشک بادمجان خوردند.

در مورد مرحوم شریعتی خاطره کمتر شنیده‌شده‌ای از رابطه این دو دارید؟

فرشته بازرگان: برادرم عبدالعلی با دکتر شریعتی نزدیک بود و ایشان خاطرات زیادی از آن مرحوم دارند. اما یادم هست زمانی که بین طرفداران مرحوم دکتر شریعتی و طرفداران شهید مطهری اختلافاتی پیش آمده بود، دکتر شریعتی پیش از سفر به خارج از کشور به منزل ما آمدند و با پدرم صحبت و نکاتی را مطرح کردند. ایشان از پدر خواستند که آثارشان را بازبینی کرده و اگر نکاتی به نظرشان می‌رسد به ایشان بگویند.

برسیم به مقطع بعد از انقلاب و مشخصا جریانات دولت موقت. گزینه‌های زیادی برای این پست مطرح بودند، از مظفر بقایی گرفته تا کریم سنجابی. اتفاقات مختلفی دست‌به‌دست هم دادند تا بالاخره این سمت به بازرگان رسید. مخالفت‌ها و موافقت‌های زیادی هم شکل گرفت، اما در خانواده چه؟ اساسا پیش از پذیرش این سمت، با اعضای خانواده هم مشورتی داشتند؟ واکنش اعضای خانواده چه بود؟

فرشته بازرگان: به‌طور کلی ایشان در مورد مسائل سیاسی، خیلی با خانواده مشورت نمی‌کردند، خصوصا راجع به مسائل بعد از انقلاب، دلیلش هم این بود که می‌دانستند شرایط سخت است و ممکن بود که فشار مضاعفی به خانواده وارد شود یا بر

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۳۹

اعصاب مادرم اثر بگذارد. اما با همسر و یا عبدالعلی بیشتر در این زمینه‌ها صحبت می‌کردند. مهندس بازرگان وقتی روز هفده شهریور ۱۳۵۷ به مدت ۱۰ روز زندان رفتند، تیمسار مقدم از طرف شاه آمده بود و از طرف شاه پیشنهاد نخست‌وزیری به پدرم داده بود که پدرم پاسخ داده بودند شاه باید سلطنت کند و نه حکومت، شاه در زمان خود به این توصیه توجهی نکرد. وقتی هم پدرم به پاریس رفتند، از پذیرش پیشنهاد امام برای سمت نخست‌وزیری طفره می‌رفتند و به امام گفته بودند شما بختیار را اول بپذیرید و بعد به تدریج بگذارید که مردم خودشان انتخاب و مداخله کنند تا در انتخابات همه چیز تعیین شود. قبل از رفتن به پاریس هم با دکتر بختیار، تلفنی از خانه صحبت کردند و به ایشان گفتند بختیار لر، بیا بشو شاپور بختیار حر. به ترتیب وقتی ایشان قبول مسئولیت کردند، شروط و اصول خود را هم اعلام کردند که مهم‌ترین آن‌ها جلوگیری از تندروی‌های انقلابی، خراب‌کاری و اعمال خشونت بود.

سخت‌ترین روز مهندس بازرگان کی بود؟

زهر بازرگان: والله روزهای سخت خیلی زیاد بود، مخصوصاً بعد از انقلاب و بعد از این که نخست‌وزیری را قبول کردند، روزهای خیلی سختی داشتیم. چه دوران دولت موقت و چه دوران وکالت در مجلس. نگرانی و ناراحتی عمیق بازرگان پس از آن همه سال مبارزه برای آزادی به خاطر موانعی بود که همچنان در راه تحقق این آرزو ایجاد می‌شد. یکی از سخت‌ترین روزهای زندگی‌شان، مربوط به نامه نود امضایی بود که در سال ۱۳۶۹ پدر به همراه یاران خود در انتقاد به شرایط اقتصادی و اجتماعی به رئیس‌جمهور وقت نوشته بودند. به خاطر آن نامه، اکثر امضاکنندگان من جمله برادرم، دستگیر و زندانی شدند. در این زمان پدرم بسیار ناراحت بودند از این که چرا همراه آنان در زندان نیستند. می‌گفتند احساس می‌کنم مثل درختی هستم که شاخ و برگ آن رازده باشند.

این اواخر با کدام یک از مقامات ذی‌نفوذ ارتباط داشتند؟ از مقامات دولتی کسی به دیدن ایشان می‌آمد؟

فرشته بازرگان: دقیقاً یادم نیست و فقط می‌دانم که با افرادی مثل رئیس‌جمهور یا رئیس قوه قضائیه و افراد مهم دولتی نبود، شاید با چند تنی از آقایان علما در تماس

۴۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

بودند. یکی از آن‌ها، برادر مرحوم آقای خمینی بود، آقای پسندیده و پسرشان که با ایشان تماس‌هایی داشتند.

زهرا بازرگان: در همان زمان هم افرادی بودند که علاقمند بودند ارتباط برقرار بکنند، اما خوب از ترس این که مبادا به آن‌ها انگ می‌خورند وقتی که می‌خواستند احوالی بپرسند، صدایشان را آهسته می‌کردند و می‌پرسیدند مهندس حالشان چه‌طور هست؟ به‌طور کلی آن دوران، دوران سختی بود. اجازه دهید خاطره‌ای از فرزندانمان هم در این دوره بگویم. پس از استعفای بازرگان، جو سیاسی بدی علیه دولت موقت و مهندس بازرگان راه انداخته بودند، این جو به آموزش و پرورش هم سرایت کرده و شعار مرگ بر بازرگان وارد مدارس شده بود. شما یادتان نمی‌آید، ولی صبح‌ها در مراسم صبحگاهی در ادامه مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل، مدتی هم مرگ بر بازرگان می‌گفتند. همان‌طور که گفته شد هم مهندس بازرگان نوه‌های خود را خیلی دوست داشتند و هم بچه‌ها به پدربزرگشان بسیار علاقه داشتند. از سویی دیگر، خوب ما بزرگ بودیم و تاحدی تحمل این جو را می‌کردیم، ولی بچه‌های ما خیلی رنج می‌بردند که به پدربزرگشان توهین می‌شود، پدربزرگی که برایشان مظهر گذشت و محبت بود. بچه‌های من بزرگ‌تر بودند و تا حدی از جریان‌ها مطلع بودند و ما برایشان توضیح می‌دادیم. امیرعلی [بنی‌اسدی] خواهرزاده‌ام آن زمان دبستان نیکان می‌رفت. معمولاً سر صف، دوستان او که می‌دانستند مهندس بازرگان پدربزرگ اوست، رعایت می‌کردند و شعار نمی‌دادند. اما یک بار، یکی از بچه‌ها، تعمداً یا غیر عمد شروع می‌کند به شعار دادن و به صدای بلند مرگ بر بازرگان گفتن. امیرعلی به او حمله می‌کند و شروع به کتک کاری می‌کند، تا اینکه هر دو را می‌برند دفتر مدیر مدرسه. آنجا از امیرعلی با عصبانیت می‌پرسند که برای چه با او درگیر شدی؟ امیرعلی هم با قیافه حق‌به‌جانبی گفته بود چون به پدربزرگ من فحش داده.

در آن مدت که ایشان رئیس دولت بودند و یا پس از آن که نماینده مجلس بودند، رانتی نصیب شما شد؟

فرشته بازرگان: می‌دانید که ایشان در تمام مدت نخست‌وزیری هیچ حقوقی برای خود منظور نداشتند.

پس چه‌طور امرار معاش می‌کردید؟

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۴۱

فرشته بازرگان: ایشان بازنشسته دانشگاه بودند و از حقوق بازنشستگی استفاده می‌کردند، حقوقی که در حدود ماهی ۹ هزار تومان بود. همین مبلغ هم بعد از انقلاب درست شده بود، چون سال‌ها بود که حقوق بازنشستگی ایشان را قطع کرده بودند. پدر وقتی در نخست‌وزیری چایی هم می‌خوردند، اول پول چایی را زیر نعلبکی می‌گذاشتند و می‌گفتند: این مال بیت‌المال هست.

این حساسیت‌ها به بیت‌المال آن اوایل انقلاب و حتی زمان کودکی ما هم بود. مثلاً بعضی وقت‌ها دو تا خودکار داشتند، روی یک خودکار نوشته بودند شخصی و یکی دیگر بیت‌المال.

زهرا بازرگان: این حساسیت‌ها را ایشان از ابتدا داشتند و مربوط به بعد از انقلاب نبود. مثلاً قبل از انقلاب وقتی من مدرسه می‌رفتم، فکر کنم سال اول دبیرستان بودم، ایشان را بازداشت کرده بودند و دادگاه نظامی پدر را محکوم به ده سال حبس کرده بود. آن سال مدرسه از ما پول نگرفت و گفتند ما از شما امسال شهریه نمی‌گیریم. یک‌بار که به ملاقات پدر در زندان رفتیم این موضوع را با ایشان در میان گذاشتیم و گفتم که مدرسه از ما پول نگرفته، گفتند که کار خیلی بدی کردند و هرجوری که هست باید این پول را بهشان بدهید. گفتم مدرسه گفته چون شما فرهنگی هستید، این تسهیلات را قائل شده‌اند، اما باز ایشان پاسخ دادند اگر قرار باشد که همه فرهنگی‌ها بچه‌هایشان پول ندهند، آن وقت مدرسه را چه کسی بگرداند؟ پس کارمندان دارایی هم باید مالیات ندهند، کارمندان آب و برق هم پول آب و برق ندهند و الی آخر. نه باید حتماً پول مدرسه را بدهید.

فرشته بازرگان: من هم یادم هست که اول انقلاب سفرای همه کشورها می‌آمدند نخست‌وزیری و طبیعتاً هر کدام هدایای زیادی را هم با خود می‌آوردند و اکثراً هم تأکید داشتند که این برای شخص شما است، اما ایشان حتی یک موردش را هم به خانه نیاوردند. مثلاً یادم هست یکی از این سفرای یک ویدئو آورده بود که مادر ما علاقه‌مند بودند این ویدئو را ببینند. اما پدر گفتند که: نه، این مربوط به من نیست و برای بیت‌المال است. فکر کنم تنها چیزی که خانه آوردند یک جعبه چوبی خرما بود که سفیر الجزیره برای ایشان آورده بود، خرماهایی که روی شاخه بود و تأکید کرده بودند که این جعبه برای خود شماست. در مجموع هیچ موقع ایشان اهل

۴۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

سوءاستفاده از موقعیت سیاسی خود نبودند.

زهرا بازرگان: یک نکته دیگر هم من درباره این سؤال‌تان اضافه کنم. ایشان وقتی نخست‌وزیر بودند، مانند زمان قبل از آن گاهی با تاکسی و با اتوبوس رفت و آمد می‌کردند. یک خاطره جالبی هم در این خصوص برایتان نقل کنم. در یکی از روزها که پدر سوار تاکسی شده بود، راننده تاکسی که او را نشناخته بود و گفته بود: «والله شما این قدر شبیه بازرگان هستید که می‌توانید خودتان را جای ایشان جا بزنید!» ایشان به معنای واقعی با مردم همراه و همدل بود، مثلا خیلی راحت می‌رفتند در پارک ورزش می‌کردند یا می‌رفتند نانوايي، نان می‌گرفتند. یک خاطره هم صباغیان نوشته بود. ایشان نقل می‌کنند که در زمان نخست‌وزیری، مهندس بازرگان چکی به مبلغ هفتاد تومان به‌عنوان هزینه ناهار خودشان و خانم‌شان به من که معاون نخست‌وزیری بودم و کارهای مالی را به‌عهده داشتم، دادند. من گفتم تمام کارکنان نخست‌وزیری اینجا غذا می‌خوردند بنابراین هزینه‌ای نباید بدهید. گفتند نهار من به کنار، ولی خانم من که جزء کادر نخست‌وزیری نیست و باید هزینه‌شان را خودم پرداخت کنم.

شما چه نقدی به پدر دارید؟

فرشته بازرگان: من به این سؤال طی این سال‌ها زیاد فکر کردم. خیلی هم خوب نیست که آدم مرتب از پدرش تعریف کند. شاید به‌عنوان نقد بتوانم بگویم ایشان زیاده از حد به دیگران اهمیت می‌دادند و منافع خودشان را زیر پا می‌گذاشتند. یعنی در مقابل بعضی از بی‌انصافی‌ها و اجحاف‌ها مقابله به‌مثل نمی‌کردند.

حالا که شما دلتان نمی‌آید نقد کنید، موافق هستید من یک نقدی مطرح کنم و شما راجع به آن صحبت کنید؟ نقدهای روحانیت و مخالفان سستی مرحوم بازرگان به کنار، اما عده‌ای دیگر معتقدند بازرگان متوجه اقتضائات انقلاب و پتانسیل آزاد شده ناشی از آن نبود.

فرشته بازرگان: خوب ایشان به روش ضربتی و مدل زور و زود اعتقادی نداشتند. از سویی دیگر ایشان علاقه‌مند به حفظ قدرت نبودند و شاید به‌همین دلیل بود که گفتند روز استعفای من، عروسی دوم من است. احتمالا می‌دانید پیش از آن هم سه بار دیگر استعفا داده بودند. همسر من هم همیشه به ایشان می‌گفت حواستان به رادیو و تلویزیون و تبلیغات منفی که علیه دولت می‌کنند باشد. ولی پدر می‌گفتند من باید

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۴۳

کار خودم را بکنم و با تبلیغات کاری ندارم. دو، سه بار در ملاقات‌هایی که در قم ایشان داشتند، نیز این توصیه از سوی مرحوم آقای خمینی تکرار شده بود و حتی به انتقاد گفته بودند شما چرا برای این کارهایی که می‌کنید تبلیغ نمی‌کنید. قطب‌زاده، رئیس صداوسیما وقت هم بعداً گفته بود که ما حدود دو ساعت از مردم مصاحبه گرفته بودیم، تمام صحبت‌ها تعریف از دولت بود و شاید دوازده سیزده دقیقه از این مصاحبه انتقاد و مخالفت بود که ما همان‌ها را پخش کردیم؛ مثلاً این که دولت موقت سازشکار است، لیبرال هست، با آمریکا می‌خواهد بسازد و... اما همه این‌ها برای مهندس بازرگان مهم نبود. طبیعی است کسی که این قدر به قدرت بی‌اعتناست، خیلی هم نمی‌تواند در قدرت بماند.

زهرا بازرگان: در مورد اقتضائات انقلاب هم که شما گفتید، مهندس بازرگان اعتقاد متفاوتی داشت. ایشان می‌گفتند انقلاب شد و تمام شد و الآن دیگر دوران سازندگی است. این نظر در برابر کسانی که معتقد بودند نباید انقلاب سرد شود و انقلاب خون می‌خواهد و غیره، بیشتر مورد انتقاد قرار می‌گرفت. ایشان همیشه به این مشی باور داشتند. از همان سال‌های ۱۳۳۰ وقتی از طرف دکتر مصدق، در صدر یک هیأتی برای خلع‌ید از انگلیسی‌ها به آبادان رفتند، در یکی از سفرهای این هیأت به مسجد سلیمان رفته بود. در دیدار از کارکنان شرکت نفت، وقتی طرفداران یکی از احزاب تندرو قاطعانه درخواست پاکسازی و اخراج متخصصین و کارشناسان ایرانی را مطرح می‌کند، ایشان سخنرانی خودشان را تحت عنوان «قیمتی‌تر از نفت» عنوان کردند. در این سخنرانی سعی کردند که به آن گروه‌های تندرو بفهمانند که آنچه از نفت ما ارزشمندتر است استعدادها و توانمندی‌های کارکنان ایرانی صنعت نفت است که باید حفظ و تقویت بشود و این که توسعه و پیشرفت مملکت و یا مبارزه با استعمار را نمی‌شود با شعار و جنجال و افشاگری به‌دست آورد. بعد از پیروزی انقلاب هم به شدت با جو تسویه حساب و انتقام‌جویی مخالفت می‌کردند و می‌گفتند که باید به افراد و حتی کسانی که در خط انقلاب نبودند فرصت جبران داده شود. باز یادم هست وقتی که از دانشگاه تهران بازدید می‌کردند و در آنجا گزارشی در مورد پاکسازی تعداد زیادی از اساتید و کارکنان دانشگاه به ایشان داده شد، بازرگان به شدت برآشفته و به این پاکسازی‌ها اعتراض کرد، چون اعتقاد داشت هدف از این

انقلاب وصل کردن و ایجاد وحدت بین مردم است، نه کنار گذاشتن افراد و پاکسازی آنان. در آخرین نکته در پاسخ به این سؤال باید یادآوری کنم مهندس بازرگان از اولین کسانی بود که بعد از انقلاب، خواستار عفو عمومی شد و خواستار این بودند که به همه افراد، فرصت برای سازندگی و خدمت داده شود و فکر می‌کنم که این خصلت انسان‌هایی است که تسلیم جو و هیجان زندگی نمی‌شوند و خواسته‌های انتقام‌جویانه گروه‌های تندرو را بر نمی‌تابند.

اجازه دهید من به نقد خود پافشاری کنم و حتی آن را به محیط خانواده‌تان ارتباط دهم. به‌طور کلی رابطه مرحوم بازرگان با جوانان چه‌گونه بود؟ آیا شور و حال جوانی آن‌ها را درک می‌کرد؟ چرا این سؤال را می‌پرسم، چون بخشی از دانشجویان خط امام مدعی‌اند که ما قبل از تسخیر سفارت بارها می‌خواستیم با مهندس بازرگان گفت‌وگو کنیم، ولی او ما را به‌خاطر جوانی و حال‌وهوای جوانی و انقلابی‌مان رد می‌کرد و اهمیتی قائل نمی‌شد. همان نقدی که گفتیم، بی‌توجهی به پتانسیل آزاد شده از انقلاب.

فروخته بازرگان: برخی از دانشجویان خط امام، شاید چنین انتقادی را مطرح کرده باشند. حالا باید در نظر بگیریم که یک مقام مسئول تا چه میزان می‌تواند با افراد و گروه‌های تندرو همراهی کند. یک موقع شما رهبر اپوزیسیون هستید و یک زمان رئیس دولت قانونی کشور. مهندس بازرگان در شرایطی بودند که باید این انقلاب را با همه ابعاد وسیع جمع‌وجور می‌کردند و چاره‌ای نداشتند جز این که این جوان‌ها را نیز آرام و تعدیل کنند و یا نصیحت‌شان کنند. اما آن‌ها توجهی نکردند. ایشان سعی داشتند مسائل از طریق قانونی پیگیری شود. ایشان انقلاب را به معنی هرج‌ومرج و طلب‌کاری و تداوم خشونت نمی‌دیدند و با این برداشت از انقلاب موافق نبودند. اما در مورد ارتباط ایشان با ما و جوانان که در سؤال‌تان بود. تاجایی که من به‌خاطر دارم، پدر اکثر اوقات خود را با جوان‌ها می‌گذراندند.

زهرا بازرگان: بازرگان از اینکه کسی یا گروهی بخواهد طلبکارانه با انقلاب برخورد کند ناراحت می‌شد و موضع می‌گرفت. ایشان همواره مخالف سهم‌طلبی و تندروی بودند.

خبر فوت را چگونه شنیدید؟

زهرا بازرگان: خبر فوت ناگهانی ایشان برای همه ما خیلی ناگوار بود. ساعت سه بعدازظهر بود. ما مهمان هم داشتیم. از خبر‌گراری رویترز زنگ زدند و به ما تسلیت

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۴۵

گفتند. فکر کردم یک شوخی تلخ است و گوشی را گذاشتم. ما صبح رفته بودیم فرودگاه و ایشان را بدرقه کرده بودیم و منتظر خبر رسیدن ایشان به مقصد بودیم. چند دقیقه بعد آقای صباغیان به ما تلفن کردند و من پای تلفن بودم. سلام و احوالپرسی کردند و گفتند که گوشی را به همسرتان بدهید. بعد به همسرم گفتند که فوراً به منزل ما بیایید، دوستان اینجا جمع هستند. من پرسیدم چه شده است؟ شوهرم پاسخ داد: به نظرم آقای مهندس حالشان به هم خورده است. آنجا بود که فهمیدم تلفن‌های تسلیت شوخی نبوده است و این برای ما شوک بزرگی بود.

فرشته بازرگان: ساعتی که ایشان فوت کردند، ساعت دوازده و نیم به وقت سوئیس بود و به وقت ما سه بعدازظهر. حدود همین ساعت بود که احساس نگرانی شدیدی به من دست داد. زنگ زدم به خواهرم و گفتم که حالم اصلاً خوب نیست، خواهرم گفت من هم احساس بدی دارم. زنگ زدیم به برادرم. او هم گفت من از ساعت سه، حالم خیلی بد شده و نگرانم. من پیشنهاد کردم که همه بیایند خانه ما که آشپزی پای ایشان را بپزیم. سعی کردم به همه دلداری بدهم و گفتم الان باید خیلی خوشحال باشیم، ایشان احتمالاً رسیده‌اند و به زودی تحت درمان قرار می‌گیرند و ان‌شاءالله حالشان خوب می‌شود. ولی چیزی که عجیب بود، این بود که هر پنج تای ما آن لحظه، یک حالت غم و نگرانی مشترکی داشتیم.

در سفر به سوئیس، چه کسانی همراه ایشان بودند، لحظه آخر؟
فرشته بازرگان: مادرم، همسرم و دختر خواهرم

چه اثری از مرحوم بازرگان برای شما به جا مانده است؟

زهرا بازرگان: مهم‌ترین میراثی که برای ما مانده است احترام، تأیید و تقدیر مردم است. هر جا می‌رویم و هرکسی را که می‌بینیم، چه در داخل و چه در خارج از ایران، وقتی اسم بازرگان را می‌شنوند، بلافاصله به ما ابراز لطف و محبت می‌کنند که البته ما خود را لایق این همه محبت نمی‌دانیم.

فرشته بازرگان: ما فکر کردیم هر کدام مان یکی از ویژگی‌ها و راه‌های ایشان را ادامه دهیم. وقتی که ایشان فوت کردند، تا یک سال حال خوشی نداشتم. پدرم تأثیر عمیق و عجیبی روی ما داشت. تنها چیزی که توانست مرا آرام کند، این بود که با خودم گفتم سعی می‌کنم در بین صفات فراوان برجسته ایشان یکی را در خود

به وجود بیاورم. من تصمیم گرفتم که پیرو ایشان، کار قرآنی و تحقیق قرآنی داشته و با قرآن زندگی کنم، هم یاد بگیرم و هم آموزش دهم. به همین دلیل از همان سال تاکنون که نزدیک به بیست سال است به این کار مشغول هستم.

می‌دانید مرحوم بازرگان چه آیه‌ای از قرآن را بیشتر دوست داشتند؟

فرشته بازرگان: آن آیه‌ای که ایشان خیلی بدان تأکید داشتند، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» بود. اساس زندگی‌شان هم مبتنی بر این آیه بود و می‌گفتند ما باید خودمان تغییر کنیم تا بتوانیم در محیط تغییر ایجاد کنیم. یک‌بار هم من خواب ایشان را دیدم. یکی، دو سال بعد از فوت‌شان ایشان را دیدم که سخت مشغول فعالیت بودند، آستین‌هایشان را هم بالا زده بودند، سیم خارداری هم مرا از ایشان جدا می‌کرد. صدایشان کردم و می‌خواستم با ایشان روبوسی کنم، ولی سیم خاردار مانع بود تا نزدیک شوم. پدر به من گفتند که خیلی کار دارم و باید به سرعت بروم. من گفتم نام یکی از کتاب‌هایتان را که از همه مهم‌تر است به من بگویید تا من آن را بخوانم. همان‌طور که داشتند می‌رفتند حدود شش، هفت بار تکرار کردند که کتاب «آفات توحید» را بخوان. این کتابی است که حاصل سخنرانی سه شب قبل از انقلاب ایشان در مسجد قبا بود. ایشان پیش‌بینی‌هایی کرده و گفته بودند که آفات توحید فقط این نیست که شیطان و بت را بپرستید، اگر خدامحوری را کنار بگذارید و شخص پرست شوید، باز توحید را مغفول گذاشته‌اید. نتیجه‌گیری این کتاب این است که باید چاپلوسی‌ها و تملق‌ها در یک جامعه توحیدی حذف شود.

زهرا بازرگان: به‌عنوان آخرین مطلب بد نیست در اینجا خاطره‌ای را نقل کنیم. به‌هنگام تعمیرات حیاط خانه نارون در لواسان، کارگر ساختمان حیاط را سیمان‌کاری کرده بود، اما پدرم قبل از این که سیمان خشک شود، روی بخشی از آن راه رفته بودند. سرایدار خانه با نگرانی گفته بود: ای‌وای آقای مهندس روی سیمان راه رفتید و حالا جای پایتان می‌ماند. پدر به شوخی گفته بود: چه مانعی دارد؟ بگذار جای پای من هم به‌عنوان نقشی در روزگار باقی بماند! او شاید خود نمی‌دانست که به جز نشانه‌ای گذرا در صحن حیاط نارون، جای پای عمیق و ماندگاری در تاریخ ایران باقی گذاشته است.

پدربزرگ و معنای زندگی*

نازنین بنی‌اسدی

«زندگی بررسی نشده، ارزش زیستن ندارد.» این جمله‌ای بود که سقراط پیش از اعدامش به اتهام به فساد کشاندن جوانان آتن بر زبان آورد. به او آزادی در تبعید پیشنهاد شده بود، اما او که باور داشت انسان باید زندگی خود را برای یافتن معنای حقیقی آن، عمیقاً بررسی کند، نپذیرفت.

در مرور خاطراتم از پدربزرگ و بررسی زندگی پرفراز و فرودش در متن تاریخ پررنج و دردمان، همواره از خود پرسیده‌ام چرا این‌گونه زیست؟ چه‌گونه توانست چنین زندگی کند؟ معنایی که برای زندگی‌اش یافته بود چه بود؟ از وقتی که خودم را شناختم، نگاهم به او بود، در میان جمع، در خانواده و در تنهایی. کودکی بیش نبودم و او در چشمم، آدم بزرگی بود که با تمام بزرگترهای دیگر فرق داشت. هیچ‌گاه آن‌قدر گرفتار نبود که برای توجه کردن به ما، قصه‌ها، بازی‌ها، نقاشی‌ها و کارهای جدیدمان، فرصتی نداشته باشد. رابطه‌ی خصوصی و صمیمانه‌ای که با هریک از نوه‌هایم برقرار می‌کرد، به کودک این احساس را می‌داد که پدربزرگ او را بیشتر از همه دوست دارد.

در لابه‌لای خاطراتم درباره‌ی او، روزهای عید را به یاد می‌آورم و گرفتن آن اسکناس‌های آبی‌رنگ را از دست‌های مهربانش. آن کالسکه‌ی عروسکی. سوغاتِ سفرِ پاریس. زمستانِ ۱۳۵۷ را به یاد می‌آورم سالِ دوم دبستان. سرِ کلاسِ جمله‌سازی،

* به نقل از صفحه ۴۱ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

جمله‌های انقلابی می‌نوشتیم و معلم‌مان می‌گفت: «این جمله‌ها مال خراب کارهاست.» سپس تعطیل شدن مدارس و بازگشایی صف کشیدن دوباره‌ی ما زیر پرچم رنگ پریده‌ی ایران، این بار بدون سرود شاهنشاهی و صدای همکلاسی‌ها: «پدر بزرگت نخست‌وزیر شده! خوشحالی؟» راه‌پیمایی در خیابان. به‌دست گرفتن تصویر پدر بزرگ با احساس افتخار.

بعد از ظهر آن روز پاییزی سال ۱۳۵۸ را به یاد می‌آورم. سال سوم دبستان. معلم ریاضی وارد کلاس که شد من و دخترخاله‌ام را صدا زد و گفت: «الآن رادیو اعلام کرد پدر بزرگ‌تان استعفا داده، می‌دانستید؟» و ما نمی‌دانستیم چه بگوییم.

پاییز ۱۳۶۰ را به یاد می‌آورم، سال‌های آغازین جنگ. سال پنجم دبستان. در میان صفوف به‌هم فشرده‌ی همکلاسی‌ها در حیاط دبستان. سرود، تکبیر و سپس همه فریاد کشیدیم: «مرگ بر آمریکا... مرگ بر شوروی... و مرگ بر...» و ناگهان آن آخرین شعار: «مرگ بر بازرگان!». فروریختن تمام دلم و لرزیدن پاهایم. کوبش نبض در شقیقه‌هایم. سراسیمه با صدایی که به‌سختی از گلویم بیرون می‌آمد، به‌همشاگردی‌هایم می‌گفتم: «نباید این رو بگیریم... آدم خویبه» یکی از بچه‌ها برگشت و با نگاهی سرزنش‌بار به من گفت: «خیلی هم بد بوده. اگر بشناسیش، می‌فهمی...» او برای هیچ‌کسی مرگ نخواست و چه صبور بود در برابر مرگ‌خواهی‌های آن روزها. سال‌های نوجوانی را به یاد می‌آورم. آن دوره‌ی شک و تردیدها، سرگردانی و جست‌وجو برای یافتن یک راه، پدر بزرگم را به یاد می‌آورم که در کنارم می‌نشست و گوش می‌سپرد به سرگردانی‌های یک دختر نوجوان که نمی‌دانست چه باید بکند و با آن نگاه گرم و صدای اطمینان‌بخش، معنای بالاتری از زندگی را برایم به تصویر می‌کشید.

سفرهایی را به یاد می‌آورم که همراهش بودیم و نظاره‌گر خاموش رفتارش با مردم. مردمی که او را شناخته و به سویش می‌آمدند، خیلی‌ها با محبت و تحسین و برخی با گلایه‌ها و سؤال‌های پی‌درپی‌شان: «آقای مهندس، چرا استعفا دادین؟ ما دنبال شما راه افتادیم.» و بعضی‌های دیگر: «چرا اسلام‌تون التقاطیه؟ دین را خراب کردین. چرا توی خط امام نیستین؟» و چراهای دیگر که او همه را با لحن متین و مهربانش پاسخ می‌گفت، او که برای هر هموطنش، برای هر انسانی، شأنی قائل بود و

منزلتی.

هنوز هم به یاد می‌آورم شهریور ۱۳۶۶ را و آن بازگشت اندوهبار او را از شهر تبریز، از پنجره خیره مانده بودم به چهره‌ی او که چه گونه در میان پرتاب زباله و دشنام، آرام و استوار پله‌های اتوبوس را بالا می‌آمد. بغضی در گلویم می‌شکست و فریادی خاموش در سینه‌ام. دریایی بود که به سیلی تیره نمی‌شد. مقصود و هدفی داشت، بالاتر از همه‌ی این‌ها که در اطرافش می‌گذشت و چه آسان می‌بخشید کسانی را که نمی‌دانستند چه می‌کنند.

روزهای آغازین دانشجویی‌ام را به یاد می‌آورم و خانه‌ی او را در خیابان غزالی که به دانشگاه تهران نزدیک بود و بعضی روزها از دانشکده به آنجا می‌رفتم. هنوز هم خاطره‌ی آن روز پاییز ۱۳۶۹ در ذهنم زنده است که بخشی از کتاب‌های کتابخانه‌اش را به من داد که از آن‌ها برای مدتی - و شاید هم برای همیشه - نگهداری کنم. چه قدر با علاقه از جو دانشکده، استادها و درس‌ها پرسید و در آخر هم پرسید آن قدر که می‌خوانم چرا مطلبی نمی‌نویسم تا چاپ شود و من از کامل نبودن نوشته‌هایم گفتم و او مرا پند داد که:

«اگر منتظر یک کار کامل هستی، هیچ‌گاه هیچ‌کاری نخواهی کرد.»

آن روز فروردین‌ماه ۱۳۷۱ را به یاد می‌آورم که با نگرانی به نزدش رفتم، زمانی بود که می‌خواستم برای ازدوایم تصمیم بگیرم. دغدغه‌هایم را با او در میان گذاشتم و در آخر گفتم: «مهم‌تر از همه‌ی مسائل این است که من اصلاً نمی‌دانم برای ازدواج آمادگی دارم یا نه؟» نگاهی به من کرد و گفت:

«آمادگی برای چه چیز؟ فکر می‌کنی ازدواج چیست؟ ازدواج یک تصمیمی است که تو می‌گیری برای این‌که از خودت بگذری و وجودت را وقف آدم دیگری بکنی. هر وقت توانستی در زندگی خودت این تصمیم را بگیری، برای این کار هم آمادگی خواهی داشت.»

آذرماه ۱۳۷۳ را به یاد می‌آورم و دیدارمان را در بیمارستان دی. به خاطر ناراحتی قلبی بستری شده بود، اما مثل همیشه گرم و خوشخو بود و از من خواست جعبه‌ی سوهانی که برایش آورده‌اند از کنار تختش بردارم و از طرفش به پدر شوهرم بدهم. اوایل دی‌ماه بود که شبی پای تلفن گفت مدتی است فرزندم را ندیده و به منزل ما می‌آید. آپارتمان ما چند پاگرد پله داشت و پزشکان بالا رفتن از پله را برای

۵۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

پدر بزرگ منع کرده بودند. هنوز هم چهره‌ی خسته‌اش را به یاد می‌آورم که چه گونه برای دیدن نتیجه‌اش، آن پله‌های طولانی را یک‌یک به یک‌یک و با تأنی طی کرد. آن آخرین شب زندگی‌اش، برای خداحافظی رفته بودیم. تا چند ساعت دیگر پرواز داشت، اما پشت میز نشسته بود و به سرعت مشغول نوشتن بود. به تشخیص پزشکان برای جراحی قلب به خارج از کشور می‌رفت و فردا شبش ۳۰ دی‌ماه ۱۳۷۳، آن نهایت تاریکی را به یاد می‌آورم که کنار در خانه‌ی مادرم، خبر را شنیدم. در میانه‌ی راه، سفر ابدی‌اش را آغاز کرده بود. صدایش هنوز در ذهنم زنده است. او به‌راستی به خوب بودن و دوست داشتن و هر آنچه می‌گفت ایمان داشت و چه‌قدر خوب آن را در زندگی حقیقی‌اش به کار گرفت. بهتر است چیزی نگوییم. او تنها پدر بزرگ نوه‌هایش نبود، بلکه پدری بزرگ و معنوی بود برای تمام مبارزان راه روشنایی، چرا که خود در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش درباره‌ی دین‌داران و اندیشمندان دینی در اردیبهشت ۱۳۷۲ گفته بود:

«در شرایط حاضر، نیازها بیشتر، وظایف سنگین‌تر و به همان اندازه، ارزش‌ها و پاداش الهی برتر است... منصرف از وظیفه و مأیوس از نتیجه نبوده، دل‌سرد و برکنار نشوند... با ایمان محکم به خدا و آخرت و امید نجات و سعادت ابدی، راه خدا و عبادت او را با عشق و نشاط و توان در پیش گیرند. پرچم‌داران و برپاکنندگان حق و حقیقت گردند و چاره‌سازان مصائب و مسائل ملت.»

روحش شاد، یادش زنده و راهش پر رهرو باد.

مسافری که بازنگشت...

امیرعلی بنی‌اسدی

استاد دانشگاه ویکتوریای ونکور کانادا

هوایی نهایت دلپذیر بود. یک آسمان آفتابی. یک روز تمیز و پاک. مسافرمان به سلامتی رفته و چشم راه اخبار خویم. هیچ جای دلم تیرگی نیست. امیدوارم. درس و کار چندانی ندارم. به رفیقم زنگ می‌زنم بیاید با هم فوتبال بینیم. قرمز و آبی، تفریح سال‌های جوانی. هنوز بساط اینترنت باز نشده، ماهواره آن‌قدر فراگیر نیست، آزادی پر از تماشاگر است. کیفیت فوتبال مهم نیست، قرار است دور هم باشیم. من و رفیقم پای تلویزیون می‌نشینیم.

صبح زود است، فرودگاه مهرآباد. مسافر با همه خداحافظی می‌کند. یکی یکی. به من که می‌رسد، می‌گوید خب پس دیگر تو را نمی‌بینیم. ربوسی می‌کنیم. از انتخاب کلماتش تعجب می‌کنم. به دلم بد راه نمی‌دهم. آدم واقع‌بین لابد وقت خداحافظی با مسافر ۸۷ ساله‌ای که برای جراحی قلب عازم است کمی نگران می‌شود، من نمی‌شوم. هنوز نمی‌دانم چرا، شاید خامی جوانی است، شاید جوانمردی و نشاط همیشگی مسافر که پیری او را از یاد من برده.

نشستیم به تماشای فوتبال. از قدیم دلم با سرخ‌ها است. تیمم دو گل جلو افتاده. خیلی خوشحالم. با رفیقم می‌خندیم. چای و شیرینی می‌خوریم. روز خوبی است. آفتاب خوبی به داخل اتاق افتاده. بازی را با هیجان دنبال می‌کنم. تلفن زنگ می‌زند. با بی‌میلی گوشی را برمی‌دارم. وسط فوتبال، حوصله حرف زدن ندارم. صدا نا آشنا است. می‌گوید از خبرگزاری جمهوری اسلامی هستم. فوت مسافر را تسلیت می‌گوید. عصبانی می‌شوم.

مطمئنم مزاحم تلفنی است. باور نمی‌کنم. بد و بیراهی می‌گویم و گوشی را می‌گذارم. فوتبال ادامه دارد. سرخ‌ها عقب نشسته‌اند. آبی‌ها یک گل می‌زنند. نگران می‌شوم، نکند ببریم امسال. تلفن دوباره زنگ می‌زند. عصبانی می‌شوم. این بار خبرنگاری از خارج کشور است. در مورد درگذشت مسافر می‌پرسد. می‌گویم مزخرف است، شایعه است، با تنیدی به خبرنگار پرخاش می‌کنم. به رفیقم از بی‌ملاحظگی مردم شکایت می‌کنم. بازی فوتبال هم به خشونت کشیده. انگار انعکاس اعصاب نگران من است. تلفن برای بار سوم زنگ می‌زند. یکی از بستگان است. در مورد خبر می‌پرسد. می‌گویم دروغ است. قطع می‌کنم. سرخ‌ها گل دوم را هم می‌خورند. قرار نیست ببریم. حالا آزادی به هم ریخته. بزن‌بزن است. تلفن باز زنگ می‌زند. صدای آشنا می‌گوید آن خبر درست است. بغضم می‌ترکد. رفیقم می‌پرسد چه شده. صندلی را به طرفی پرتاب می‌کنم. سوت پایان زده می‌شود. رؤیاهایم را می‌بازم. روحم به هم می‌ریزد. دیگر آفتاب غروب کرده. هوا سرد می‌شود. جمعه ۳۰ دی‌ماه ۱۳۷۳ را به خاطر می‌سپارم.

در یاد مانده‌ها و از یاد رفته‌ها / از میرحسین تا بازرگان در ساختمان «یاد» ایمان پاک‌نهاد

«آقای بازرگان این اولین هشدار سازمان زیرزمینی انتقام به شماست»؛ نوزدهم فروردین ۱۳۵۷ لحظاتی بعد از اینکه بمب در طبقه نهم ساختمان منفجر شد، مهندس بازرگان در پاگرد کاغذی پیدا کرد که رویش این جمله را نوشته بودند.

برنامه‌ریزی کاملاً دقیق بود. بمب را درست روبه‌روی در ورودی واحد مهدی بازرگان کار گذاشته بودند. جایی که اگر تلفن زنگ می‌خورد، صاحب‌خانه مجبور بود از پشت در چوبی رد شود و گوشی را بردارد. هماهنگی‌ها انجام شده بود. می‌دانستند بازرگان همیشه خودش تلفن‌ها را جواب می‌دهد. یک نفر باید در همان نزدیکی‌ها، جایی دور و بر سفارت شوروی، از تلفنی عمومی به منزل بازرگان زنگ می‌زد و در همان حین، بمب منفجر می‌شد و تمام. همه چیز طبق برنامه پیش می‌رود. سکه داخل تلفن می‌افتد. انگشت‌های مرد انتقام شماره گیر فلزی را می‌چرخاند. فقط شش شماره تا انفجار و انتقام. بوق انتظار در گوش مرد می‌پیچد. بمب منفجر می‌شود. در متلاشی می‌شود. موج انفجار در ورودی و پنجره مقابلش در حال را از جا می‌کند و از طبقه نهم پرت می‌کند پایین. مهندس بازرگان گوشه‌ای حیران به تماشا می‌ایستد. جایی از برنامه‌ریزی‌ها ایراد داشته. یکی دو روز بود که تلفن توی حال ایراد پیدا کرده و زنگ نمی‌خورده. یازده شب آن شنبه، بازرگان مسیر برعکس را طی می‌کند تا برسد به تلفن توی اتاق...

این فقط یکی از حکایات ساختمان «یاد» است. آپارتمانی ده طبقه که یدالله

سحابی مدیر پروژه‌اش بوده و میرحسین موسوی و عبدالعلی بازرگان، مدیران شرکت «سمرقند»، مهندسان طراحش.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فضل‌الله زاهدی را بر صدر دولت می‌نشانند. نخست‌وزیر کودتا، برخلاف تصمیم‌های محمد مصدق، نخست‌وزیر پیش از کودتا که نهضت ملی نفت راه انداخته بود، قرارداد کنسرسیوم را امضا می‌کند. مهدی بازرگان که استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران است، همراه با یازده استاد دیگر دانشگاه تهران که در میان آن‌ها نام شخصیت‌هایی همچون یدالله سحابی هم به چشم می‌خورد، امضای خود را پای بیانیه‌ای می‌گذارند که به قرارداد کنسرسیوم معترض است:

«تمام زحمات و محرومیت‌ها و خدمات و قربانی‌های ملت ایران در راه حصول حق ملی را می‌خواهند بر باد دهند. هیچ وقت وضع کشور ما به این اندازه اسف‌انگیز و دلخراش نبود، آزادی عمل جز برای اشخاصی که با دریافت دستمزد ناچیزی درصدد تأمین منافع استعماری باشند وجود ندارد، تمام روزنامه‌های مخالف دولت در توقیف، چاپخانه‌ها تحت کنترل شدید می‌باشند، انواع و اقسام فشار و تضيقات برای ملیون و آزادی‌خواهان و شکنجه‌های وحشیانه برای مبارزان راه حقیقت و آزادی وجود دارد و اکثر زعمای قوم که مورد علاقه و تکریم ملتند، یا در گوشه زندان و اختفا به سر می‌برند یا تحت نظر مأمورین انتظامی می‌باشند. منظور غایی و اصلی از تمام این اعمال همانا انجام قراردادی برای نفت ایران و تثبیت اوضاع و احوال سابق است که مابین با حیثیت و استقلال و آزادی ملی است. هر قراردادی را که با چنین قیود و شروط و کیفیات امضاء و تصویب و مبادله نمایند منبعث و ناشی از اراده ملت ایران نیست و باطل و کان لم یکن و ملغی‌الاثر می‌باشد و برای ملت ایران به هیچ وجه الزام‌آور نخواهد بود.»

یک نسخه از بیانیه را به دست محمدرضا پهلوی، شاه وقت ایران می‌رسانند. شاه خشمگین می‌شود و فوراً دستوری چند سطری خطاب به سپهبد زاهدی، نخست‌وزیر، می‌نویسد:

«این‌ها را از دانشگاه اخراج کنید: دکتر یدالله سحابی، مهندس مهدی

بازرگان، دکتر کریم سنجابی، دکتر محمد قریب و...»

دستور به گوش دکتر علی‌اکبر سیاسی، رئیس انتخابی وقت دانشگاه تهران،

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۵۵

می‌رسد. او از اجرای دستور امتناع می‌کند تا اینکه زاهدی شخصاً به سیاسی تلفن و احضارش می‌کند. ورقه‌ای را که رویش اسامی استادان مغضوب نوشته شده از کتو میزش درمی‌آورد و می‌گوید:

«اعلیحضرت امر فرموده‌اند این‌ها را از دانشگاه اخراج کنید... اعلیحضرت فوق‌العاده خشمناکند و اخراج فوری این‌ها را می‌خواهند.»

سیاسی وقت می‌خواهد تا صحت و سقم ماجرا را دریابد. باز امتناع می‌کند.

«چند روز بعد «نخست‌وزیر تلفنی مرا خواست و گفت: جناب آقای رئیس دانشگاه این‌ها که می‌گویید به خرج اعلیحضرت نمی‌رود، ایشان اخراج این آقایان را خواسته‌اند. گفتیم: به خرج برود یا نرود من اگر دستم را قطع کنند، با ابلاغ اخراج این استادان موافقت نخواهم کرد. گفت همین‌طور؟ گفتیم همین‌طور. گفت: یعنی می‌گویید همین‌طوری به عرض برسانم. گفتیم مختارید.»

چندی بعد اما، هر دوازده استاد با دستور ملوکانه از دانشگاه تهران اخراج و حقوقشان قطع می‌شود. دوازده استاد اخراجی باید برای امرار معاش فکری بکنند. تصمیم می‌گیرند شرکت مهندسی «داد» مخفف دوازده استاد اخراجی دانشگاه را تشکیل دهند. یکی از استادان کنار می‌کشد و «داد» به «یاد» تبدیل می‌شود.

«یاد» تا چند سال محل درآمدزایی مهندس مهدی بازرگان و ده استاد دانشگاه دیگر می‌شود تا اینکه بازرگان را دستگیر و زندانی می‌کنند. پس از آنکه در ۱۳۴۶ بازرگان از زندان آزاد می‌شود، شرکت «یاد» را با شرکت «سافیر» ادغام و شرکت «سافیاد» را تأسیس می‌کند. دولت می‌گوید «ساف»، «سازمان آزادیبخش فلسطین» را تداعی می‌کند و اسم باید تغییر یابد و به این ترتیب «س» به «ص» تبدیل می‌شود و این شرکت با نام «صافیاد» پروژه‌های عمرانی را در دستور کار خود قرار می‌دهد.

«یکی از ایده‌های ابتکاری آن شرکت، در روزگاری که هنوز آپارتمان‌سازی در ایران معمول نشده بود، ساختن چنین واحدهایی با مشارکت مردم به عنوان نهادسازی اجتماعی بود. ابتدا قرار بود چنین طرحی در دروازه شمیران، خیابان فخرالدوله، باغ فخرآباد پیاده شود که محوطه وسیعی داشت و برخی از تظاهرات مردمی جبهه ملی هم در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ در آنجا برگزار می‌شد. طرح آن نیز به مدیریت

مهندس حسین کرمانی، که از اولین فارغ‌التحصیلان دانشکده هنرهای زیبا بود، به مسابقه گذاشته و چندین طرح نیز فراهم شد، اما گویا سرمایه کافی برای این آپارتمان‌ها فراهم نشد و این پروژه متوقف ماند.

بشارت به مؤمنان

«و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که برای قوم خود، خانه‌هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه‌هایتان را مقابل یکدیگر (و متمرکز) قرار دهید! و نماز را برپا دارید! و به مؤمنان بشارت ده (که سرانجام پیروز می‌شوند)»

اعضای شرکت «صافیاد» در یکی از جلسات ایده‌ای به ذهنشان می‌رسد: «آپارتمانی چند طبقه بسازند که یاران نهضت آزادی با «ایده در کنار هم زندگی کردن همفکران برای صرفه‌جویی در وقت و تسهیل ارتباطات و تحکیم پیوندهای خانوادگی»

در آنجا سکونت کنند.

«با الهام از آیه ۸۷ سوره یونس (۱۰) که نزدیک هم ساختن خانه‌ها و تشکیل کلونی همفکران را به بنی‌اسرائیل در برابر نظام سرکوبگر فرعون توصیه می‌کرد، برای زمین‌های شمالی خیابان غزالی، که با نظامات شهرداری آن زمان تراکم ساختمانی ۶۰۰ درصد داشت و احداث ساختمان ده طبقه را ممکن می‌کرد، مجدداً مطرح شد و با خرید دو یا سه خانه کهنه قدیمی متعلق به هموطنان زرتشتی اقدامات اولیه در ۱۳۵۱ آغاز شد. مدیریت و اجرای این پروژه به عهده مرحوم دکتر یدالله سحابی بود که آن زمان مدیرعامل شرکت صافیاد بود.»

یدالله سحابی، بعد از مکان‌یابی، طراحی ساختمان را به میرحسین موسوی می‌سپارد.

«آقای مهندس میرحسین موسوی سبک خاصی در طراحی معماری داشت و بر نظراتش هم پافشاری می‌کرد. تا روزی که بر سر طراحی ساختمان مخصوصاً در قسمت نما با دکتر سحابی اختلاف نظر پیدا کرد و چون هر دو سخت‌گیر بودند آقای میرحسین موسوی دیگر همکاری را ادامه نداد. یادم هست آقای موسوی کاملاً بر تصمیمش استوار بود و حاضر به تغییر تصمیمش نبود.» (۶)

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۵۷

پس از این اتفاق یدالله سحابی بلافاصله طراحی ساختمان را به مهندس عبدالعلی بازرگان، پسر ارشد مهدی بازرگان و همکلاسی سابق میرحسین موسوی در دانشگاه ملی می‌سپارد.

«ایشان از بنده خواستند طرح معماری آن بنا را تهیه کنم و نظارت فنی ساختمان را نیز به عهده بگیرم که این وظیفه را تا خرداد ۱۳۵۲ که ساواک مرا دستگیر کرد و در دادستانی ارتش محکوم شدم، تا پایان سفت کاری ساختمان ادامه دادم و پس از آن این وظیفه به عهده آقای مهندس بهرامی گذاشته شد.»

تا اینکه تابلو اتمام کار بر دیوار ضلع جنوبی ساختمان نصب می‌شود:
«ساختمان یاد؛ تاریخ اتمام ۱۳۵۴.»

طبق نقشه‌ای که عبدالعلی بازرگان کشیده، طبقات همکف تا دوم با ورودی جدا به‌بخش اداری تعلق می‌گیرد و بقیه تا طبقه دهم به‌بخش مسکونی: هر طبقه دو واحد. نوبت به انتخاب واحدها که می‌رسد، مهندس بازرگان انتخاب طبقه را به همسرش ملک طباطبایی می‌سپارد.

«به نظرم مادرم بیشتر مایل بودند در طبقات بالا منزل داشته باشند چون اشراف بیشتری به باغ سفارت روسیه داشت. طبقه دهم پیش‌تر فروش رفته بود به همین دلیل در طبقه نهم ساکن شدیم.»

یدالله سحابی هم طبقه سوم را برمی‌گزیند و کمی بعد همسایه‌ها تکمیل می‌شوند و:
«در توافقی نانوشته همگان رعایت نیت اولیه پایه‌گذاران را محترم می‌شمردند و سعی می‌کردند به همفکران بفروشند یا اجاره بدهند.»
«اهالی این ساختمان در آن زمان مثل یک خانواده بودند. در ایام جنگ و شب‌های بمباران که تهران در تاریکی فرومی‌رفت، با شنیده شدن صدای آژیر همه به راه‌پله طبقات پایین، در مجاورت منزل مرحوم دکتر سحابی، می‌رفتیم. جمعیت زیادی در راه‌پله‌ها، مثل صندلی‌های آلفی‌تئاتر، می‌نشستند و کم‌کم پس از فرو نشستن تب و تاب و دلهره بمباران، صحبت‌ها گل می‌انداخت و از بحث سیاسی به گفت‌وگوهای دوستانه و خانوادگی می‌کشید. گاهی فراموش می‌کردیم در چه شرایطی هستیم. معمولاً کسی رادیویی به همراه داشت اما با اعلام وضعیت سفید بسیاری و معمولاً خانم‌ها، همچنان در گفت‌وگو بودند. حس می‌کردیم

گرما و صمیمیت همسایه‌ها فضای سرد و تاریک این شب‌های پر دلهره را کم اثر می‌کند.»

طبقه نهم، طبقه تاریخ

شش ماه پس از بمب‌گذاری «سازمان زیرزمینی انتقام» در ورودی آپارتمان شماره ۹۱، که منجر به اعلام جرم بازرگان خطاب به دادستان شهرستان تهران شد، آیت‌الله یحیی نوری (معروف به علامه نوری، از علمای شیعه) در میدان ژاله آن روزها، میان نمازگزاران معترض، سخنرانی کرد. حرف‌های این روحانی تأثیرگذار که بعدها هیچ‌گونه فعالیت سیاسی از او دیده نشد، نماز جماعت را به اعتراضی خونین تبدیل کرد تا جایی که «ژاله خون، ژاله دریای خون شد». آن روز

«قرار بر این بود که همه هشت صبح برویم میدان ژاله. داشتیم می‌رسیدیم به میدان که گفتند تیراندازی شده. ده دقیقه دیر رسیده بودیم. داشتند زخمی‌ها را می‌بردند. آمدیم کنار. سریع آمدیم منزل پدر. نگران بودیم که آسیبی به پدر نرسیده باشد. چون آن موقع‌ها در نشریات و روزنامه‌ها مقالات و مصاحبه‌هایی با ایشان انجام می‌شد، نگران وضع ایشان بودیم. با خواهر کوچکترم سریع رفتیم خیابان غزالی. دیدیم مادرم خرید کرده و دارد به سمت خانه می‌آید. توضیح دادیم که چه اتفاقی افتاده. مادر گفت پدر صبح زود رفته قم تا با علما و بزرگان گفت‌وگو کند تا این خشونت‌ها و شلوغی‌ها کنترل شود. نگران وضع مردم بودند و می‌ترسیدند مردم در این برخوردها صدمه ببینند و رفته بودند برای مشورت که ببینند بزرگان قم چه راهی به نظرشان می‌رسد. رفتیم توی خانه پیش مادر که ببینیم چه می‌شود. ده دقیقه نگذشته بود که یک‌باره صدای ضربه شدید به در آپارتمان طبقه نهم شنیدیم. تا رفتیم دم در آن‌ها با ته اسلحه‌هایشان در را شکستند و باز کردند. چهار، پنج نفر بودند. همه لباس سبز کماندویی به تن داشتند. پلیس معمولی نبودند. با خشونت زیاد وارد خانه شدند. ما توی حال نشسته بودیم. گفتند همه روی کاناپه بنشینید و اسلحه‌ها را به سمت ما نشانه گرفتند. رفتند توی اتاق‌ها. همه اتاق‌ها را گشتند و تلفن‌ها را از پریز کشیدند. اجازه تکان خوردن به ما نمی‌دادند. فقط می‌گفتند ما دستور داریم بازرگان را دستگیر کنیم. ما هم گفتیم ایشان نیستند. گفتند

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۵۹

می‌نشینیم تا بیایند. دستور داریم بگیریمشان. دور ساختمان را هم با ماشین‌های زیاد محاصره کرده بودند تا رفت و آمدها را کنترل کنند. ما گفتیم معلوم نیست مهندس کی بیاید. آن‌ها هم گفتند منتظر می‌مانند تا مهندس برگردد خانه. یکی، دو ساعتی نشستیم. حوصله همه سر رفته بود، هم ما هم مأمورها. مادر گفت ما گرسنه‌ایم، دست کم بگذارید بروم آشپزخانه و غذایی گرم کنم. اول گفتند از بیرون غذایی می‌گیریم. بعد یخشان آب شد و گرم گرفتند و مادر غذا گرم کرد و آن‌ها هم نشستند با ما غذا خوردند. کاپشن‌هایشان را درآوردند و همراه اسلحه‌ها گذاشتند زیر کاناپه که صحنه موقع غذا خوردن خیلی رعب‌انگیز نباشد. کمی با هم روزنامه خواندیم اما همچنان اجازه نمی‌دادند از آن اتاق خارج شویم. بعد نزدیک ساعت چهار بعدازظهر از پایین بی‌سیم زدند که مهندس را همین الان موقع ورود به خانه دستگیر کردیم و اعضای خانواده می‌توانند آزاد شوند. از پنجره که نگاه کردیم دیدیم ماشین‌ها رفتند و خانه از محاصره درآمد. داشتند پدر را می‌بردند زندان.»

نخست‌وزیر همسایه

حدود ۴۰ سال از ساخت ساختمان «یاد» می‌گذرد. در این سال‌ها همسایه‌های زیادی به یاد آمده‌اند و از یاد رفته‌اند. حالا زوج جوانی در نزدیکی خانه بازرگان ساکن هستند که پیش از اجاره این خانه نمی‌دانستند نخستین رئیس دولت جمهوری اسلامی ایران در همسایگی‌شان خانه داشته. بوم بزرگ نقاشی روی زمین است. زنی با چشم‌های رنگ روغنی درشت به سمت چپ زل زده، موهایش هنوز خشک نشده. همسایه فعلی خانه بازرگان در طبقه دهم، نام اثرش را «زنان؟» گذاشته. تابلوهای دیگری هم بر دیوار است: «سمفونی خاموش»، «قاضی القضاة»، و «جنگ را چه کسی آفرید؟» مرتضی و رکسانا می‌گویند زندگی در این خانه حس متفاوتی دارد. چند روز پیش پستی نامی آورده که باید به دست شریف امامی می‌رسیده. شریف امامی خانه نبوده و پستی نامی را برگردانده. شریف امامی که درست در شصت و هشتمین سالروز تولدش، با صدور فرمان حکومت نظامی، جمعه سیاه را در میدان ژاله رقم زد، آنجا چه می‌کرده؟ چه کسی در ۱۳۹۲ نشانی ساختمان نخست‌وزیر بعد از انقلاب را به جای نشانی نخست‌وزیر قبل انقلاب جا زده؟ هیچ کس نمی‌داند.

۶۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

رکسانا می‌گوید خانه آرام است و ما هم. همسایه‌ها هم مهربانند.
«بسیاری از سیاستمداران در موقعیت‌های متفاوت، در زمان ریاست و سیادت و در زمان فراغت و عزلت آدم‌های متفاوت و گاه متضادی می‌شوند. اما پدرم همیشه سادگی، صراحت و شوخ‌طبعی‌اش را همراه داشت. اینکه سهراب می‌گفت: «ساده باشیم چه در باجه یک بانک چه در زیر درخت» درباره او کاملاً صدق می‌کرد. پدرم یک جور صمیمیت با در و همسایه هم داشت. خوب یادش بود که وقتی همسایه‌ای را در آسانسور می‌بیند احوال دختر یا پسرش را به اسم پرسد.»

مردی با ریش پرورسوری و لباس اتوکشیده به جمع اضافه می‌شود. ته لهجه آذری دارد. سخن‌ها گل می‌کند و از جاده‌سازی‌هایش می‌گوید. از اینکه با طرح مهندسی او کشتی بزرگ غرق شده‌ای را از خلیج فارس بیرون کشیده‌اند. به مهدی بازرگان که می‌رسد، فقط می‌گوید: «همسایه خوبی بود. همسایه خوبی بود.»

واحد ۹۱ در سال ۱۳۹۲

پس از اینکه ملک خانم طباطبایی طبقه نهم را برای سکونت انتخاب می‌کند، بازرگان تصمیم می‌گیرد هر دو واحد این طبقه را بخرد و تیغه وسط را بردارد. این طوری خانه ۳۲۰ متری بازرگان به هر چهار جهت جغرافیایی مشرف می‌شد. اما طراحی داخلی چگونه است؟ پس از در ورودی، هال کوچکی است که پنجره بزرگش به غرب تهران و ساختمان تالار وحدت و بخشی از باغ پهناور سفارت شوروی سابق نگاه می‌کند. ضلع شمالی خانه، سمت راست ورودی، دری است که به سالن باز می‌شود با کف موزائیکی و قرنیزهای سنگی. ضلع جنوبی خانه هم اتاق خواب‌ها هستند و از پنجره‌هایش باغ سفارت، با درخت‌های پیر کاجش، دیده می‌شود. آشپزخانه هم چسبیده به هال است. آقای حکیمی، از دوستان و همفکران مهندس بازرگان، واحد ۹۱ ساختمان «یاد» را سال ۱۳۶۹ از مهندس بازرگان به قیمت هفت میلیون تومان خرید و اکنون ساکن خانه نخست‌وزیر دولت موقت است. می‌گوید این خانه باید موزه شود چون حامل بخشی از تاریخ معاصر ایران است. تمام گوشه و کنار خانه را با علاقه نشان می‌دهد؛ از جای کتابخانه که توی سالن بوده تا اتاقک سیستم تهویه هوای مطبوع که اختراع بازرگان بوده. بازرگان در ۱۳۴۸ دستگاه تهویه هوای مطبوع

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۶۱

را با نام «زنت» (مخفف زمستانی - نیمه - تابستانی) در اداره اختراعات ثبت کرده. «این یکی از اختراعات آقای مهندس بازرگان بوده.» حکیمی هر وقت اسم بازرگان را به زبان می‌آورد، ابروهایش را بالا می‌برد و چشم‌هایش را درشت‌تر می‌کند. جای بمب فروردین ۱۳۵۷ را هم هنوز حفظ کرده، موزائیکی سیاه در آستان ورودی و چارچوب فلزی در که تورفتگی‌های ناشی از انفجار هنوز بر آن باقی است. چای آقای حکیمی روی پیشخوان چوبی آشپزخانه سرد می‌شود.

ساختمان خاکستری «یاد» دو بر است؛ یک در با حفاظ چهارخانه فلزی از کوچه پشتی به طبقات مسکونی باز می‌شود و در دیگر از خیابان اصلی به واحدهای اداری. حیاط از در مشبک پیداست. جایی که این حیاط به حیاط خلوت پشت ساختمان ختم می‌شود راه‌پله اختصاصی واحدهای اداری قرار گرفته که بنیاد بازرگان و بنیاد شریعتی و شرکت مهندسی صافیاد در آن است. اولین چیزی که در ورودی بخش مسکونی دیده می‌شود صندوق‌های کوچک پستی چوبی است که روی هم ردیف شده‌اند. پیش‌تر در سمت چپ لابی، نمازخانه ساختمان بوده و اهالی ساختمان نماز را آنجا به جماعت می‌خواندند. در راهرو دو آسانسور (باری و نفربر) به انتظار است. بر دیوار اتاقک آسانسور باری، مهر سازنده آسانسور دیده می‌شود: «abolhassan diba» بسیاری از ساکنان اصلی، در طی سال‌ها، خانه‌های خود را واگذار کرده‌اند اما به گفته عبدالکریم حکیمی «بیشتر کسانی که ساکن این ساختمان هستند، با تفکر بانیناش بیگانه نیستند». مالک سه واحد این ساختمان مهندس عباس تاج، وزیر نیروی دولت موقت، بود که بعد آن‌ها را به افراد مختلفی واگذار کرد. پس از آنکه بازرگان واحد ۹۱ را به حکیمی فروخت، واحد کناری (موقع فروش تیغه وسط را دوباره کار گذاشته بودند) را هم به یکی از شاگردان خود در دانشکده فنی فروخت که بعد از چند دست‌جابه‌جا شدن به دست مالک فعلی افتاد. ساختمان هنوز هم هیات مدیره‌ای اداره می‌شود و گه‌گاهی که موعد پرداخت شارژ واحدها می‌گذرد، در جلسه هیات مدیره یاد نخستین ساکنان و «نظم کارهایشان» زنده می‌شود.

گالین دوپل در ساختمان

«آقای رینالدو گالین دوپل نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، که به همراه هیاتی به ایران آمده بودند، روز جمعه ششم بهمن ماه

۶۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

جاری [۱۳۶۸] در منزل مسکونی آقای مهندس بازرگان حضور پیدا کردند و با ایشان و آقای دکتر یزدی و مهندس توسلی درباره وضعیت حقوق بشر در ایران به گفت‌وگو پرداختند.»

این تنها سند از برگزاری آن دیدار در منزل بازرگان است که در مجموعه اسناد نهضت آزادی منتشر شده است. سال بعد (۱۳۶۹) هم گالین دوپل دوباره به تهران می‌آید و کتباً از بازرگان درخواست ملاقات می‌کند و این دیدار با حضور ابراهیم یزدی در منزل بازرگان برگزار می‌شود.

«جلسه‌ای که در ۱۳۶۸ با گالین دوپل برگزار شد در منزل مرحوم بازرگان بود. من هم که سابقه زندان سیاسی در سال ۱۳۶۷ داشتم در جلسه با ایشان بودم. البته جلسات شورای مرکزی نهضت هم آنجا برگزار می‌شد، به ویژه در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که بخش قابل ملاحظه‌ای از مدیریت انقلاب در آن ساختمان صورت می‌گرفت.»

ساختمانی که به قول محمد توسلی:

«تصمیمات کلیدی جنبش اجتماعی ایران آنجا گرفته می‌شد»، میزبان مراسم مذهبی اجتماعی هم بوده. توسلی به یاد می‌آورد که «در دوره بعد از سال ۱۳۷۳ و فوت مرحوم بازرگان، منزل دکتر سبحانی [در طبقه سوم] برای سال‌های طولانی میزبان جلسات سیاسی و اجتماعی بود؛ از جمله شب‌های احیای ۲۱ رمضان که علاوه بر سخنران‌های مختلف، خود مراسم احیا را مرحوم دکتر یدالله سبحانی برگزار می‌کردند. در سنین کهولت ایشان در مقام ریش سفید و پیش‌کسوت از فعالان و شخصیت‌های سیاسی دعوت می‌کردند و در مقاطعی نقش مؤثری در اقدامات اجتماعی و بعضاً سیاسی داشتند. در آستانه انقلاب در سال ۱۳۵۷ قرار بود در آن ساختمان مصاحبه‌ای مطبوعاتی برگزار شود که ساواک اجازه نداد.»

ساکنان یاد

پیش از آنکه ساختمان ده طبقه «یاد» در خیابان غزالی تهران ساخته شود، ایرانیان زرتشتی در آن مستطیل زندگی می‌کرده‌اند، با آداب خودشان. کمی آن طرف‌تر ناقوس کلیسای رنگی زنگ می‌خورد. روبه‌رو، خانه باغ امیرتابک اعظم صدراعظم

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۶۳

قاجار بوده که بعدها شد باغ سفارت روسیه و میزبان کنفرانس تهران. چرچیل و روزولت و استالین به آن باغ و آن خیابان آمدند. پیش‌ترها هم مردم دست به دست هم داده بودند و یکی از اصلی‌ترین قنات‌های تهران را در همین مسیر ساخته بودند. منطقه‌ای که قبل‌ها اعیان‌نشین‌های تهرانی را میزبانی می‌کرد بعدها از سکه افتاد. ساختمان «یاد» را ساختند و ساکنان هیات مدیره را برگزیدند.

«این کار با توافق جمعی انجام می‌شد و هر از چندی به نوبت در

خانه‌های یکدیگر مهمانی می‌دادند.»

یدالله سبحانی عضو هیات مدیره شد و بازرگان «به دلیل مشغله‌های زیاد کاری و فکری» به اعضای هیات مدیره مشاوره می‌داد. آدم‌های زیادی به این ساختمان آمدند و رفتند. عبدالعلی بازرگان می‌گوید:

«انسان‌ها هم می‌میرند و صحنه حیات را ترک می‌کنند، ساختمان که

جای خود دارد. حالا به اختیار مالکان فعلی بستگی دارد که بخواهند آن

را نگه دارند یا بکوبند.»

تو تنها بودی، تنهای تنها!!

نامه‌ای به زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان
در آستانه‌ی بیستمین سال فقدان او
«محمدجواد مظفر»

نخستین بار که توفیق دیدار تو را یافتم حوالی تیرماه ۱۳۵۷ بود. با مرحوم مهندس رجبعلی طاهری که امسال به سوگ از دست دادنش نشستیم و به همراه محمدعلی انتظارالمهدی، سیداصغر شاپوریان، عباس وفائی و جعفر مؤمن‌نسب در طبقه‌ی نهم ساختمان یاد در خیابان غزالی با شما دیدار کردیم، همان‌جا که خانه‌ی شما بود. سال‌ها بود که با نام عزیزت آشنا بودم و شوق دیدارت مرا بی‌تاب می‌کرد. برای خود افتخار می‌دانستم که بتوانم از نزدیک با تو صحبت کنم. به اعتبار مهندس طاهری که دانشجوی تو در دانشکده‌ی فنی بود، حالا این توفیق نصیب ما شده بود. از سال ۱۳۴۶ که در میانه‌ی ۱۶، ۱۷ سالگی پا به عرصه‌ی فعالیت‌های مذهبی - سیاسی گذاشته بودم، بدیهی بود که با نامت و آثارت آشنا شوم. شاید بتوان گفت نسل ما دومین یا سومین نسلی بود که از چشمه‌ی جوشان علم و معرفت تو درس دینداری و اخلاق می‌آموخت.

در آن سن و سال، برخی آثارت از سطح فهم و درک من فراتر بود مانند «ذره بی‌انتها» یا حتی «راه طی شده» و برخی دیگر قابل فهم‌تر مانند «مذهب در اروپا» و «مطهرات در اسلام» که اولی را به رسم مألوف آن زمان در همان سال‌ها که هنوز دانش آموز دبیرستان بودم در سلسله جلسات مذهبی - روشنفکری که در شهرمان شیراز تشکیل می‌شد کنفرانس داده بودم.

در آن تیرماه ۱۳۵۷ که به همراه دوستان به دیدارت نائل گشتم، روزهایی بود که کشور می‌رفت تا شاهد تجربه‌ای بی‌مانند در تاریخ معاصر جهان شود و ما جوانان سری پرشور داشتیم و سخت خواستار تحولی انقلابی. پس از یک سفر دوره‌ای از شیراز به کرمانشاه و شهرهای کردستان و یزد برای دیدار روحانیون مبارز در تبعید به تهران آمده بودیم و می‌خواستیم شما را قانع کنیم که فعالیت‌های خود را با امام که آن روزها در نجف بود، هماهنگ کنید و شما پاسخ دادید که ما در داخل هستیم و از نزدیک درگیر قضایا، و قاعدتاً ایشان باید خود را هماهنگ کند.

در آن سال‌ها همواره نام شما را در کنار بزرگانی چون طالقانی و دکتر یدالله سبحانی می‌دیدیم. هر سه شما برای ما الگوی آشتی میان علم و دین، دین‌باوری و ایران‌دوستی و پایبندی به اخلاق بودید. ماه‌های بعد از این دیدار، انقلاب شعله کشید. از میان راه‌های مسالمت‌آمیز و اصلاحی، این انقلاب بود که انتخاب اول مردم خصوصاً نسل جوان بود و بدیهی می‌نمود که این تمایل و خواسته، رهبری خود را می‌یابد و امام خمینی در آن زمان نماد بی‌بدیل چنین تمایلی بود - سازش‌ناپذیر و مقاوم - تا سرنگونی و فروپاشی شاه و رژیم سلطنتی.

دیدار بعدی و از نزدیک با شما در روز پانزدهم بهمن همان سال در سالن مدرسه‌ی علوی بود که در حضور امام و درحالی که هنوز بختیار بر مسند نخست‌وزیری تکیه زده بود، آقای هاشمی رفسنجانی حکم نخست‌وزیری شما را که توسط امام انشاء و امضاء شده بود در حضور نمایندگان رسانه‌ها قرائت کرد و بدین ترتیب امام به قولی که در جریان ورود به ایران در روز دوازدهم بهمن‌ماه در بهشت زهرا به مردم داده بود که:

«من به پشتیبانی این مردم، من به سبب این که مردم مرا قبول دارند،

دولت تعیین می‌کنم، من تو دهن این دولت می‌زنم».

عمل کرد و در آن روزها بدیهی بود که فردی شایسته‌تر از شما که مورد قبول و احترام عموم جناح‌های حاضر در صحنه‌ی انقلاب باشد، نبود و از فردای آن روز این انتخاب با استقبال و حمایت‌های مردمی در سراسر ایران همراه شد و شاید جای این بحث به مقال دیگری نیاز دارد اما تنها به اشاره‌ای بسنده می‌کنم که امام مشروعیت این انتخاب را به «پشتیبانی و قبول ایشان توسط مردم» می‌داند و نه هیچ ملاک دیگری.

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۶۷

از فردای آن روز که دفتر خود را در طبقه‌ی بالای ساختمان مدرسه‌ی رفاه تشکیل دادی و در پی تعیین کابینه‌ی جانشین تا حوادث منجر به فروپاشی کامل رژیم و درهم شکستن مقاومت ارتش در روز یکشنبه ۲۲ بهمن و پس از آن اولین سخنرانی بزرگ شما در دانشگاه تهران و دعوت مردم به آرامش و تلاش برای آنکه زندگی به روال عادی بازگردد و کشور دارای نظم و نسق شود و بیان آن که اگر امام بولدوزر است ما فولکس واگن هستیم! و اصلاح امور باید گام به گام باشد، شاید نقطه‌ی افتراق از همین جا آغاز شد.

تو معتقد بودی نظام عالم تدریج است و این اصل هم در عالم طبیعت و هم در عالم اجتماع جاری و ساری است و ما می‌خواستیم همه چیز تغییر کند. سرعت غیر قابل پیش‌بینی انقلاب و فروپاشی باورناپذیر رژیمی که بسیار قدر قدرت می‌نمود در همه‌ی ما این توهم را دامن زده بود که سایر امور نیز چنین قابل تغییر است. از اینجا بود که به تدریج تو تنها شدی. به گمان من حتی در میان نزدیکان و همفکران نیز. آن چنان که به سرعت شاهد آن بودیم که بخشی از همراهان نهضت آزادی سفره‌ی خود را از تو جدا کردند حتی تا آنجا که می‌دانم برخی از کسانی که در دولت موقت باقی ماندند و تو را همراهی کردند اما ترجیح می‌دادند که کاش انقلابی‌تر عمل می‌کردی. شاید باید سال‌ها خسارت و افت و خیز نصیب این مردم و این کشور می‌شد و بسیاری از سرمایه‌های طبیعی و انسانی هدر می‌رفت تا مردم و خصوصاً طبقات نخبه و الیت جامعه بفهمند که سیاست «گام به گام» و «نظام مبتنی بر تدریج» یعنی چه؟ باید سال‌ها می‌گذشت تا آنان که در آن زمان بر تو خُرده می‌گرفتند که انقلابی نیستی! افتخار خود بدانند که «اصلاح طلب‌اند» و به دنبال انقلاب نیستند.

باید سال‌ها سپری می‌شد تا واژه‌ی «اعتدال و میانه‌روی» مذموم که نه بل افتخار آفرین باشد. باید سال‌ها تجربیات تلخ بر مدیریت کشور می‌رفت تا همگان بفهمند که برای تغییر هر فاکتور ملی به صدها برنامه‌ریزی و سال‌ها وقت نیاز است و همه‌ی جناح‌های سیاسی انتظارات خود را حداقلی کنند و در یک کلمه: همگان از سیاست «گام به گام» تبعیت کرده، هر چند از آن نام نبرند.

در آن سال‌های آغازین انقلاب، نسل ما غرق در آرمان‌خواهی توهم‌آلود بود آرمان‌خواهی که یکی در آن می‌خواست یک شبه کشاورزی ایران را درست کند و

آن روحانی می‌خواست «تا زمستان همان سال مسئله‌ی مسکن را در تهران حل کند» و جوانان انقلابی ما نیز هتل‌های لوکس و چهار، پنج ستاره تهران را اشغال می‌کردند تا به گودنشینان تحویل دهند!! نسل ما می‌خواست به‌سرعت از این دیر خراب‌آباد به آن فردوس برین رخت سفر بربندد و نه ایران بل همه‌ی جهان را سرشار از عدالت و معنویت کند.

تو را همراه و همگام با انقلاب نمی‌دیدند و انگ‌سازشکاری را بر تو روا می‌دانستند. فراموش نمی‌کنم حتی روزی که امام در ورود به شهر قم در دهم اسفند ۱۳۵۷ در مدرسه‌ی فیضیه «وعده آب و برق مجانی» به محرومان داد. تو گفتی: آقا، قربانت گردم لااقل اگر چیزی از این دست می‌خواهی بگویی اول ما را در جریان بگذار. چراکه نیک می‌دانستی کشورداری و اداه‌ی امور از قانونمندی‌های خاص خود تبعیت می‌کند.

باید سال‌ها می‌گذشت و تازیان‌های بیدارباش بر یخ‌های مغز نسل ما وارد می‌شد تا می‌فهمیدیم که بچه‌های عزیزدردانه‌ی خدا نیستیم، تا می‌فهمیدیم تافته‌ی جدابافته نیستیم، تا می‌فهمیدیم که هر قوم و ملتی اگر قانونمندی‌های دل‌هستی را کشف و به آن عمل کند راه کامیابی و سعادت می‌یابد و در غیر این صورت در تاریکخانه‌ی موهومات دست و پا خواهد زد. بارها گفتی که این‌طور نمی‌شود کار کرد که هر کس در کار دولت دخالت کند و یا چوب لای چرخ دولت گذارد.

یادم می‌آید پس از استعفای دولت موقت به دنبال اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان و واگذاری مسئولیت اداره‌ی دولت به شورای انقلاب و تشکیل دبیرخانه‌ی شورا توسط من و چند نفر از دوستان جوان. مقرر شد شب‌ها برای اطلاع از وقایع کشور یک نفر از اعضای شورای انقلاب و یک نفر از اعضای دبیرخانه به‌صورت کشیک در محل دبیرخانه حضور داشته باشند. شبی در اواخر آبان‌ماه ۱۳۵۸ این افتخار نصیب من بود که با شما مشترکاً مسئولیت کشیک آن شب را به‌عهده داشته باشیم. در آن شب به اعتبار جوانی می‌خواستم شیطنت و به اصطلاح از شما میچ‌گیری کنم. گفتم: شما در آن ماه‌های آخر عمر رژیم شاه هم معتقد به انقلاب نبودید و به تغییرات اصلاحی در ساختار رژیم می‌اندیشیدی و شما با سعه‌ی صدر پاسخ دادی، پاسخی که در نهمین ماه پس از پیروزی انقلاب نشان از

بازرگان در آئینه‌ی خاطرات ■ ۶۹

ژرف‌اندیشی‌ای داشت که می‌بایست سی سال می‌گذشت تا نسل ما به عمق آن پی برد و آن تعارض ساختار مدیریت مدرن و صنعتی ایران با اندیشه‌ی سنتی و این‌که: «آینده نشان خواهد داد که این تعارض چه خواهد کرد».

تو باید تا بودی رنج نادانی‌ها را صبورانه تاب می‌آوردی تا آرام، آرام قدر تو را بدانند و شاهد بسیاری از کسانی باشیم که تو را نفی و یا با تو مخالفت می‌کردند و حالا بارها توبه می‌کنند و برای تو آمرزش می‌طلبند.

تو نمونه‌ای از اخلاق و صراحت لهجه و بیان صادقانه بودی چرا که تو بی‌نیاز از دروغ و دورویی و فاقد عقده‌های شخصی بودی تا سبب گردد دوگانه رفتار کنی.

به یاد دارم که در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ پس از مرگ ناباورانه‌ی دکتر شریعتی نامه‌ای منتشر شد با امضای مشترک شهید مطهری و شما در توضیح دیدگاه‌های دکتر شریعتی و از دیدگاه خود به‌منظور ختم دعواها و اختلافات بر سر اندیشه‌های او، اما آن نامه به زعم دوستان و شیفتگان دکتر و با توجه به تقابل‌های فکری شهید مطهری با شریعتی، تخفیف شریعتی به حساب آمد و همه‌جا برای توجیه مطلب از آنجا که به شما علاقمند بودند می‌گفتند کلاه آخوندی سر مهندس بازرگان رفته! همین موضوع را در دیدار تیرماه ۱۳۵۷ با شما در میان گذاشتم. بی‌تأمل پاسخ دادید: این‌طور نبوده و اصلاً پیشنهاد نگارش نامه از سوی من به مطهری بوده است و فکر می‌کنم کار خوبی کرده‌ایم.

تو ذخیره‌ی بزرگی برای مردم سرزمین ما بودی، تو نماد آشتی علم و دین، همدلی روشنفکری و دینداری، تخصص و تعهد بودی. این را در بنیان‌گذاری شرکت‌ها و مؤسسات صنعتی، آموزشی و عام‌المنفعه که تا امروز پابرجا مانده و در خدمت ایران و ایرانی است نشان دادی.

خدا را سپاس می‌گویم که با همه‌ی جفاهایی که در حق تو آن هم در ازای حق‌گویی و حق‌خواهی روا شده، امروز بنیاد فرهنگی که مزین به نام بزرگت است تاکنون ۲۱ جلد از مجموعه آثار گرانقدرت را منتشر کرده و پیش‌بینی می‌شود این مجموعه به ۳۵ جلد برسد. چرا از بی‌مهری زمانه ننالم که امروز خیابان و بزرگراه و دانشگاهی به نام تو خوانده نمی‌شود. بیا و ببین که اکنون در هر محفل و مجلسی تو را به نیکی یاد می‌کنند و بر تو درود می‌فرستند.

۷۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

آری؛

تو از سپیده و نوری،

من از شقایق پرخون،

تو از قبیله‌ی دریا،

من از نژاد کویرم،

تو از قبیله‌ی لبخند،

من از قبیله‌ی اندوه،

فضای فاصله صدپا،

فضای فاصله صد کوه ...

فداکاری مهندس بازرگان

به روایت از آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی

مرحوم مهندس بازرگان فداکاری کرد که پیش از اینکه دولت بختیار سقوط کند، حکم امام (ره) و مسئولیت نخست وزیری را پذیرفت. پذیرش حکم در آن ایام ممکن بود خطر عمده‌ای برای ایشان هم باشد. آن روزها، واقعاً فضای فداکاری حاکم بود.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در بخش‌هایی از کتاب «انقلاب و پیروزی» خاطراتی از تشکیل دولت موقت و قرائت حکم نخست‌وزیری مرحوم مهندس بازرگان در بهمن ۱۳۵۷ نقل کرده است.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در بخش‌هایی از خاطرات ایشان آمده است:

از اولین روز ورود امام به ایران، مهم‌ترین بحث در بین ما، بحث تعیین نخست وزیر و اعضای دولت انقلاب بود و چون از ابتدا تصمیم بر این بود که روحانیت در امور اجرایی دخالت نکند، همه ما به این نتیجه رسیدیم که در این زمینه از نیروهای نهضت آزادی و جبهه ملی استفاده بشود.

بنابراین ما به عنوان اعضای شورای انقلاب، پس از بحث و بررسی موضوع { در جلسه مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ }، مهندس مهدی بازرگان را پیشنهاد دادیم. امام ملاحظاتی داشتند و از جمله می‌فرمودند اینها حزبی‌اند و ایشان نمی‌خواستند به این وسیله، حزب را تایید کنند. اما سرانجام با این شرط که حکم را به شخص ایشان و بدون در نظر گرفتن سوابق حزبی بدهند، پیشنهاد شورا را پذیرفتند و این مطلب را نیز در متن حکمشان آوردند.

۷۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

در جلسه معرفی نخست‌وزیر، اعضای شورا و آقای بازرگان صحبت‌هایی داشتند؛ از جمله آقای بازرگان از روحیه و منش و شیوه کاری خودشان سخن گفتند، اما به یاد ندارم که ایشان شروطی برای پذیرش این مسئولیت مطرح کرده باشند. به هر حال متن حکم نخست‌وزیری آقای بازرگان را که پس از تعیین کلیات آن توسط امام، با مشورت آقایان بازرگان، مطهری، من، مهدوی کنی، دکتر یداله سجابی، دکتر ابراهیم یزدی و چند نفر دیگر تنظیم شده بود، حسب دستور امام، توسط من، در جمع انبوه خبرنگاران و شخصیت‌های داخلی و خارجی حاضر در مدرسه علوی (در عصر دوشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۵۵) به شرح زیر قرائت شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۵۷/۱۱/۱۵، ششم ربیع الاول ۱۳۹۹

جناب آقای مهندس بازرگان بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جناب عالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا تربیت اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آرای عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید.

مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام، تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود.

موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

روح الله الموسوی الخمينی

{صحیفه امام، جلد ۶، صفحات ۵۴ و ۵۵}

مهندس بازرگان نیز پس از دریافت این حکم، در سخنانی تصریح کرد:
«این ماموریت یعنی ریاست دولت موقت و تشکیل حکومت در شرایط
بسیار دشوار و خطرناک، عظیم‌ترین شغل و وظیفه و در عین حال
بزرگترین افتخاری است که به بنده واگذار شده است.»

در انتخاب مهندس بازرگان جدای از آن ملاحظه امام، با مشکلی برخورد نکردیم. ما پیشنهاد دادیم، امام پذیرفتند و حکم دادند؛ البته عامل مهم دیگری هم اعضای شورای انقلاب را به انتخاب آقای بازرگان ترغیب کرد که آن رابطه ایشان و بختیار بود که تصور می‌شد از حاد شدن مسائل و درگیری خونین جلوگیری خواهد کرد و انتقال قدرت را آسان می‌کند. بالاخره جبهه ملی و نهضت آزادی و اعضای آنان با هم روابط و سوابقی داشتند و این می‌توانست در مذاکرات و گفت و گوها، موثر باشد. در مورد قرائت حکم نخست وزیری آقای بازرگان، در شورای انقلاب تعیین تکلیف نشده بود و اصلاً بحثی در این زمینه نبود. بعد از آنکه امام حکم دادند، ما نمی‌دانستیم چه کسی باید این حکم را بخواند. یک وقت به من اطلاع دادند که امام نظرشان این است که شما حکم را بخواند؛ البته موضوع خیلی معمولی بود. اصلاً ما آن زمان در این فکر نبودیم که چه کسی حکم را بخواند یا چه کسی حکم را بنویسد. این بحث‌ها در فضای انقلاب مطرح نبود. همه بحث، فداکاری بود؛ چون آن زمان از در و دیوار برای ما خطر می‌بارید. هیچ مطمئن نبودیم، مثلاً خانه ما را منفجر نکنند و یا ما را در خیابان بگیرند و یا نکشند، البته این خطر برای همه بود، شایعه این بود که می‌خواهند تهران را بمباران کنند. حتی شایع بود که شاه گفته تهران را خراب می‌کنم و سلطنت را نجات می‌دهم.

مرحوم مهندس بازرگان هم آن موقع فداکاری کرد که پیش از اینکه دولت بختیار سقوط کند، این حکم و مسئولیت را پذیرفت. ممکن بود خطر عمده‌ای برای ایشان هم باشد. آن روزها، واقعاً فضای فداکاری حاکم بود.

در همین جلسه و پس از انتصاب مهندس بازرگان به نخست وزیری، من به نشانه تهنیت یک جلد کلام‌الله مجید به ایشان هدیه کردم، که آقای بازرگان هم آن را

۷۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

بوسید و بردیده نهاد. بعداً روزنامه‌ها، این هدیه را، «نخستین هدیه به نخست وزیر دولت انقلاب» نامیدند.

چند خاطره از مهندس بازرگان هاشم صباغیان

هزینه هر پرس غذا در نخست وزیری چه قدر می شود؟
آشنایی من با مهندس بازرگان برمی گردد به سال ۱۳۳۵ زمانی که وارد دانشکده فنی تهران شدم، آن زمان وی استاد ما بود و زمانی که انجمن اسلامی دانشجویان را در دانشکده تاسیس کرد، با عضویت در انجمن مقدمات آشنایی و ارتباط با وی شکل گرفت. بعدها که نهضت آزادی تاسیس شد به عضویت این نهضت درآمدم، مسئولیت هایی را در همان نهضت برعهده گرفتم. رابطه ام با مهندس بازرگان ادامه داشت تا اینکه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. بعد از انقلاب بازرگان به عنوان نخست وزیر انتخاب شد. کاخ نخست وزیری واقع در خیابان پاستور محل استقرار هویدا بود و ساختمان دیگر مربوط به قسمت های اداری نخست وزیری بود که معاونان نخست وزیر و سایر کارکنان اداری و مالی در آن ساختمان مستقر بودند.

بازرگان ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ به کاخ نخست وزیری رفت و تشخیص داد که همه در همان ساختمان اداری نخست وزیری مستقر شویم، بنابراین از کاخ نخست وزیری که هویدا در آن مستقر بود، استفاده نکردیم. در یک طبقه آن ساختمان مهندس بازرگان و منشی اش مستقر شد و سایر معاونان در طبقات دیگر مستقر شدند.
من به عنوان معاونت امور انتقال از طرف ایشان انتخاب شدم، این معاونت فضای کاری وسیعی داشت، به طوری که تمام دستگاه های دولتی مانند وزارت دربار، حزب رستاخیز، ادارات بازرسی که در نظام گذشته بود و وجودشان دیگر ضرورت نداشت،

بایستی مقدمات منحل شدن آن را انجام می‌دادیم و اموال آن ادارات را ضبط می‌کردیم. همچنین کارکنانی که صلاحیت داشتند را به کار می‌گرفتیم. به ساختمان نخست وزیری که آمدم، یک سرگرد شهربانی مسئول حفاظت از نخست‌وزیری پیشین را برعهده داشت، طی صحبتی که با این سرگرد داشتم، متوجه شدم خودش را جزو انقلابیون می‌دانست و تشخیص دادم فرد صادقی است بنابراین او را به عنوان مامور حفاظت از نخست وزیر انتخاب کردیم. در حفاظت نخست‌وزیری همه عوامل با همان حالت قبل برقرار بودند البته برخی از عوامل را به تشخیص همان سرگرد جواب کردیم. به این ترتیب افرادی که مورد تایید سرگرد بودند تیم حفاظتی ساختمان نخست وزیری را برعهده گرفتند.

منزل مهندس بازرگان در خیابان غزالی، شمال سفارت شوروی بود، یک دستگاه آپارتمانی که با مشارکت برخی از دوستانش ساخته بود، طبیعتاً از ماشین استفاده می‌کرد، مهندس بازرگان هیچ وقت اعتقادی به استفاده از ماشین ضد گلوله نداشت، با وجودی که در ساختمان نخست وزیری چندین ماشین ضد گلوله وجود داشت. وی می‌گفت: «ما راه حق می‌رویم و توکل را به خدا می‌کنیم و خداوند هم قول مساعدت داده بنابراین مسئله حفاظت از ما را او بر عهده خواهد داشت. بنابراین استفاده از ماشین ضد گلوله معنی ندارد.»

یکی از کارهای روزمره مهندس بازرگان این بود که هیچ‌وقت ورزش صبحگاهی را ترک نمی‌کرد، حتی قبل از انقلاب چند سفری که با هم داشتیم، این روحیه را از نزدیک در برنامه‌های روزانه وی می‌دیدم. صبح‌ها در مسیری که از منزل به سمت خیابان پاستور می‌آمد، به راننده می‌گفت مقابل پارک دانشجو بایستد تا برای مدتی کوتاه برای ورزش به داخل پارک برود.

آن روزها فضای جامعه چندان امن نبود چون ترورهای زنجیره‌ای توسط گروه فرقان زیاد شده بود، سرگردی که امور حفاظتی مربوط به مهندس بازرگان را برعهده داشت می‌گفت: «با برنامه‌های روزانه مهندس، ما نمی‌توانیم امور حفاظت را به خوبی انجام دهیم. با این رویه برای کنترل و حفاظت بیشتر یا باید زمان ورزش مهندس تمام پارک را حفاظت کنیم و یا اجازه ندهیم کسی وارد پارک شود که مهندس این حالت را نمی‌پذیرد.» حرفش درست بود و نظام امنیتی آن‌ها با توجه به تجربیات

گذشته بود نباید نظم کارهایشان را برهم می‌زدیم، من هم موضوع را با مهندس مطرح کردم.

کاخ شاپور غلامرضا پهلوی مقابل در ساختمان نخست وزیری بود، ابتدای این ورودی، ساختمان سه طبقه‌ای بود که محل اسقرار ماموران و محافظان غلامرضا و کاخ بود. بعد از پیروزی انقلاب، مرحوم دکتر چمران، به‌عنوان یکی از معاونان نخست وزیری در یکی از طبقات این ساختمان مستقر شده بود، قرار شد یکی از طبقات این ساختمان محل سکونت مهندس بازرگان و همسرش بشود تا امور امنیتی و حفاظتی بدون مشکل انجام شود. البته مهندس می‌توانست از فضای سبز ساختمان هم برای ورزش صبحگاهی استفاده کند. این کار هم باعث شد تا گروه محافظت از مهندس با اطمینان کارشان را انجام دهند و هم راندمان کار در ساختمان نخست وزیری بالاتر برود. چون مهندس بازرگان به خاطر نزدیکی محل سکونت و محل کارش بیشتر در اداره می‌ماند تا امور را سر و سامان دهد و ماهم وقتی می‌دیدیم وی چنین پشتکاری دارد تا دیر وقت در اداره می‌ماندیم و حتی پیش می‌آمد که چند روز به خانه نمی‌رفتیم تا زودتر به امور سر و سامان دهیم.

از آشپزخانه هر روز یک وعده غذا برای همسر بازرگان می‌فرستادیم. بازرگان هر روز صبح با معاونان نخست وزیری جلسه داشت و در باره برنامه‌ها و طرح‌ها و مشکلات صحبت می‌کردیم. در یکی از این جلسات روزانه بازرگان از من پرسید: «هر پرس غذا در آشپزخانه نخست وزیری چه قدر تمام می‌شود؟» از این سوال مهندس بر آشفته شدم، گفتم: «شما با این همه حجم و شلوغی کار که بر سرمان ریخته قیمت غذا را می‌خواهید چه کار؟ خیالتان راحت باشد، ریخت و پاش‌های دوره قبل جمع شده است.» چیزی نگفتم. اما چند جلسه بعد باز هم از من خواست قیمت تمام شده غذا را محاسبه کنیم؛ به آقای افجه‌ای که مدیریت آشپزخانه را برعهده داشت، گفتم این موضوع را پیگیری کند. بعد از چند روز صورت حساب را آورد و نشان داد و گفت هر پرس غذا به طور متوسط ۱۳۵۰ تومان تمام می‌شود و این را به مهندس انتقال دادم.

مدتی بعد بازرگان یک برگ چک که مبلغی ۵۰ هزار تومان از دسته چک شخصی‌اش نوشت و گفت: «این پول را در خزانه اداره مالی بگذارید، این پول یک

ماه غذایی است که به منزل ما و همسر می‌دهید. خودم اینجا کار می‌کنم، اما همسر که اینجا کار نمی‌کند.» گفت باید نسبت به مسئله بیت المال حساس باشید، اما وقتی با شرایط حال حاضر مقایسه می‌کنم متوجه می‌شوم چه قدر این موضوع در میان مسوولان بی‌اهمیت است.

بازرگان در تمام دوران نخست‌وزیری و ۴ سال نمایندگی اولین دوره مجلس شورای اسلامی ریالی حقوقی نگرفت، تنها حقوق او حقوق بازنشستگی بود که بعد از ۳۰ و اندی سال کار در دانشکده فنی دریافت می‌کرد. حتی زمانی که قرار شد از ایران هیاتی برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی کار بروند، باز هم تاکید بسیار داشت که از خزانه بیت المال ریالی بیهوده هزینه نشود.

مرحوم فروهر، وزیر کار وقت بود و قرار شد همراه هیاتی برای شرکت در این کنفرانس به فرانسه بروند. فروهر ۳ نفر را برای همراهی در این کنفرانس انتخاب کرد؛ مهندس بازرگان پرسید این ۳ نفر را برای چه با خود همراه می‌کنید؟ فروهر هم در جواب گفت: «یکی کارشناس مسایل کار، دیگری مترجم زبان انگلیسی و فرانسه و یکی هم محافظ. مهندس بازرگان به فروهر گفت: «شما هر هزینه‌ای که بکنید از خزانه بیت‌المال است، نیازی به بردن محافظ نیست و با توکل به خدا به این سفر می‌روی، از طرفی در آیین‌نامه تشریفات تمام کشورها آمده است که وقتی میهمانی وارد مرزشان می‌شود تا زمان خروج از آن کشور حفاظت از آن میهمان بر عهده کشور میزبان است.» فروهر هم گفت: چشم.

انقلاب و بازرگان*

مصطفی کتیرایی، وزیر مسکن دولت موقت

من از سال‌های قبل از انقلاب با آقای مهندس بازرگان در ارتباط بودم. اولین حکمی که از جانب امام صادر شد، حکمی بود که در سال ۱۳۵۷ خطاب به آقای مهندس بازرگان امضا شد و معظم‌له هیأتی را مرکب از سه نفر به اسامی مهندس بازرگان، آقای هاشمی رفسنجانی و من [مصطفی کتیرایی]، مأمور عزیمت به خوزستان کردند، به منظور حل مسئله نفت یعنی قطع صدور نفت به خارج از کشور و حفظ جریان سوخت در داخل کشور بود. این کار انجام شد و در دی ماه همان سال، هیأت را به تهران احضار کردند که برای تشکیل شورای انقلاب فوراً به تهران مراجعت نمایند. شورای انقلاب از تعدادی افراد که قرار بود نامشان محرمانه بماند، تشکیل شد و من یکی از اعضای شورا بودم. در اولین جلسه به دبیری شورای انقلاب انتخاب شدم. احکام اعضای شورا را امام امضا می کردند. انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پیروز شد و دولت موقت به ریاست آقای مهندس بازرگان تشکیل شد. من هم عضو کابینه شدم (وزیر مسکن و شهرسازی). کار همچنان پیش می رفت. بعداً من معاون رئیس جمهور و دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور شدم... این مقدمه را بدان سبب گفتم که بدانید آنچه می گویم، موثق‌ترین و قابل اعتمادترین اخبار

* به نقل از صفحه ۱۴۰ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

۸۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

دوران دولت موقت است.

۱. چرایی پذیرش دولت موقت

چرا نپذیرد؟! آن روز همه مردم به آینده و انقلاب به‌غایت خوشبین و امیدوار بودند و انتخاب ایشان هم با پذیرش شورای انقلاب و صدور حکم از سوی امام بود. در آن شرایط، هیچ شخص دیگری نامزد قبول چنین مسئولیتی نبود و در سطح نامبرده به حساب نمی‌آمد.

۲. مخالفت دوستان در پذیرش نخست‌وزیری

اولا در بین دوستان آقای مهندس بازرگان، کسی مخالف قبول مسئولیت دولت موقت از سوی ایشان نبود. آقای طالقانی هم گفته بود من تصور نمی‌کنم شما بتوانید با شورای انقلاب که اکثریت‌شان روحانی بودند، کار کنید، زیرا این بزرگواران آشنایی با اداره امور کشور ندارند. ولی خود ایشان هم نامزد دیگری نداشت و نظام جدید هم که نمی‌توانست بدون مسئول و متولی باشد!

۳. کاندیداتوری بازرگان در انتخابات با احتمال رد صلاحیت‌اش

مهندس بازرگان هیچ‌گاه کاندیدای ریاست جمهوری نشد و طبعاً هیچ‌گاه رد صلاحیت هم نشدند. اساساً در آن دوران، تشخیص صلاحیت مطلقاً مطرح نبود. بعد از کناره‌گیری دولت موقت، یک‌باره آقای مهندس بازرگان به اتفاق آقای دکتر سنجابی به‌حضور امام در قم رفتند و در مورد کاندیداشدن خودشان برای ریاست جمهوری مشورت کردند. معظم‌له فرمودند شما بهتر است در مجلس باشید و ایشان هم ثبت‌نام نکردند.

۴. حضور پر حاشیه مهندس بازرگان در مجلس

درست است ایشان در مجلس مخالفینی داشتند که همواره به وی حمله می‌کردند، خصوصاً هنگام نطق قبل از دستور به نامبرده اهانت کرده و ناسزا می‌گفتند، اما پس از دوره اول مجلس، آقای مهندس بازرگان خود را نامزد ریاست جمهوری یا عضویت در مجلس دوم نکردند که رد صلاحیت شده باشند. مرقوم فرموده‌اید: «... حتی رد صلاحیت ایشان باعث تحریم شدن انتخابات توسط سه مرجع تقلید وقت شد.» چنین چیزی نیست. هیچ مرجع تقلیدی در آن زمان، انتخابات را تحریم نکرد.

این خبر مطلقاً صحت ندارد.

۵. اختلاف نظر بازرگان و امام

آقای مهندس بازرگان پس از استعفا از مقام نخست‌وزیر و بعد از دوره اول نمایندگی مجلس همچنان به فعالیت سیاسی خود به‌عنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران ادامه دادند و طبعاً با بعضی از تصمیمات امام هم مخالف بودند و مخالفت می‌کردند. این امر لازمه یک حکومت آزاد و رژیم دموکراتیک است، اما این که آقای مهندس بازرگان از مسیر انقلاب جدا شده باشند. آقای مهندس بازرگان مشی سیاسی خود را منطبق بر اهداف انقلاب می‌دانست و در راه تحقق آن از طریق انتشار اعلامیه اعلام نظر می‌کرد.

۶. شائبه ارتباط با آمریکا

در مورد رابطه با آمریکا و اختلاف نظر آقای مهندس بازرگان با امام باید بگوییم در بدو تشکیل دولت موقت، آمریکا هم مانند دیگر کشورهای بزرگ دنیا هم جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناختند و هم ظاهراً روابط عادی و مناسبی با ایران داشتند و امام هم با این سیاست مخالفتی نداشتند. بعداً این دولت آمریکا بود که قطع رابطه کرد. طبیعی است در شرایط قطع رابطه و وضعیت جدید به‌خصوص در حادثه گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران، صورت مسئله عوض شد و آقای مهندس بازرگان هم در آن موقع نخست‌وزیر بود، ولی شخصاً با گروگان‌گیری به‌شدت مخالف بودند و مخالفت‌شان را هم به اشکال مختلف صریحاً در اعلامیه خود ابراز می‌کردند که جریان بعد از آن را هم می‌دانید.

بازرگان اسوه خوبی‌ها

رضا مسموعی

زیور پست و مقام را رها کرد و استعفا را بر ماندن
و نظاره‌گر انحراف از معیارهای علمی، دینی و مدیریتی بودن رجحان داد

سالگرد زنده یاد مرحوم مهندس بازرگان، در این دیار غربت فکری و دور از یاران و همدلان، تنها با خاطرات او که سرشار از مهربانی، صبوری، بی تکلفی و صداقت‌های اوست، همراه و زنده می‌گردد. خاطراتی که قطعا در این روزها برای فرزندان، یاران و همفکران او در وسعتی گسترده تر و جزئیاتی بیشتر تجلی می‌یابد. اما برای این حقیر، که در عنفوان جوانی با اندیشه‌های او در آمیختم، و سرانجام چرخ روزگار و انقلاب ۱۳۵۷ مرا در کنار این بزرگ مرد چون سربازی قرار داد و برایم دنیایی از خاطره و دروسی از فهم و ادب فراهم ساخت، خود دنیایی دیگر است.

مدت‌هاست که با ورق‌زدن هر کتابی و خواندن هر سطری که نام آزادی در آن رفته باشد، بی اختیار چهره دوست داشتنی مرحوم مهندس بازرگان با اندیشه‌های آزادی خواهی اش برایم رخ می‌نماید و هر ساله با سالگرد او خاطرات روزهای بعد از انقلاب تا سفر ناتمام او برای معالجه و آغاز سفری ابدی برایم چون پرده‌هایی خیال‌انگیز زنده می‌گردد.

برای او، زندان‌های طویل‌المدت از قصر تا قزل‌حصار و زندان برازجان خللی در اراده ملی و حق‌جوئی و مبارزه مسالمت آمیزش به‌وجود نیاورده بود. در اوج هر بزنگاه تاریخ، از فرایند ملی شدن صنعت نفت در کنار سردار ملی دکتر محمد

۸۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

مصدق و حضور در هیئت خلع‌ید از غاصبان انگلیسی تا اعتراض به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قرارداد ننگین جدید نفت، پیامی بود برای نسل‌های بعدی تا بدانند پدران‌شان در این فاجعه ملی ساکت ننشستند، اگرچه همه مناصب علمی و دانشگاهی خود و ۱۰ یار دانشگاهی‌اش را در این اعتراضات از دست داد.

در روزهای پرتلاطم انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نیز علی‌رغم همه خطرهای موجود و مخالفت بعضی از یاران، چون مرحوم آیت الله طالقانی، مسئولیت انتقالی دولت موقت انقلاب را پذیرفت تا ایران از گردنه پر اضطراب انقلاب به سوی یک حکومت ملی و ایده‌آل گذر کرده و وعده‌ها و امیدهای ملت تحقق عینی یابد، اما به قول خودش یک شهر شد و چهل کلانتر و خون دل خوردن‌ها آغاز گردید.

از ارکستر نا‌موزون گروه‌های سیاسی مدعیان انقلاب تا سمفونی غم‌انگیز اعدام‌های بی‌رویه و دخالت‌ها و کارشکنی‌های اهالی منبر و محراب تا گروه‌های تند انقلابی برآمده از فرهنگ انقلاب، و افزون بر همه، مراکز قدرت و کثرت تداخل در مدیریت‌ها او را در میان پتک و سندان قرار داده بود.

او که فصل تخریب، انقلاب و انتقام را پایان‌یافته و زمان را هنگام صلح و دوستی و آرامش‌سازندگی می‌دانست، در آن روزها نصیبی جز رنج و حرمان نداشت، زیور پست و مقام را رها کرد و استعفا را بر ماندن و نظاره‌گر انحراف از معیارهای علمی، دینی و مدیریتی بودن رجحان داد و حرکتی از نور را با بازگشت به نهضت آزادی ایران، برای تحقق آرمان آزادی و نفی استبداد از هر نوع آن آغاز کرد. یاد از روزهایی که در دفتر نهضت در خیابان مطهری مورد حمله نیروهای ولایت‌مدار حزب الله قرار می‌گرفتیم و او صبور و آرام در فاصله رسیدن نیروهای مهاجم از طبقه زیر زمین تا طبقه چهارم، فرصت را غنیمت شمرده و نماز ظهر یا عصر را به جماعت اقامه می‌کرد و جوانی ضعیف چون من حقیر از نعره مهاجمان پیرو ولایت بر خود می‌لرزیدم و او استوار و مطمئن قامت بر نماز می‌بست و تا صدای شکستن درها و پنجره‌ها و ورود مهاجمان تا سلام نماز پای برجا بود.

در مجلس اول نیز به هنگام نطق پیش از دستور، که با یورش و حمله هیجانی چند نماینده به ظاهر انقلابی مواجه شد، چون کوهی استوار برجای ایستاد که با قطع صدای میکروفون نطق را نیمه تمام رها کرد و آرام و صبور نظاره‌گر بی‌حرمتی‌های اهل منبر و محراب گردید. سالیان بعد نماینده جوان آن روزهای مجلس، در سالگرد

فوت مهندس بازرگان گفت که آنچه را ما جوان‌ها در آینه نمی‌دیدیم او در خشت خام می‌دید.

آنچه از پرده دادگاه امیرانتظام به خاطر دارم، روزی است که در اوج تهمت‌های ناروا به مهندس امیرانتظام، این سخنگوی صدیق دولت موقت، در دادگاه حاضر شد و گفت: آنچه تاکنون به عنوان اتهام علیه ایشان مطرح و مکتوب کرده‌اید، با اطلاع و نظر من بوده و اگر جرمی هست من نیز مجرمم! این شهادت نه در چشم صاحبان قدرت وقت خوش آمد و نه در دل جمعی از یاران او، اما حق‌طلبی و حق‌جوئی، او را به تاسی از فرمان «لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ»^۱ قرآن، از مصلحت‌اندیشی دو روزه دنیا دور ساخته بود.

سال ۱۳۶۷ که تعدادی از اعضاء نهضت از جمله فرزند ایشان در زندان بودند، در دفتر سیاسی، با هیجان ایام جوانی رو به ایشان کرده و گفتم: دوستان ما در زندان و تحت فشار هستند، چرا کاری و اقدامی جهت رهایی آنها نمی‌کنیم؟ چرا چاره‌ای نمی‌اندیشیم؟ و او آرام و خونسرد گفت: اگر شما تنها نگران دوستانمان هستید، که به جا هم هست، من هم نگران یاران و دوستان، و هم نگران فرزند خودم هستم و از این جهت بیشتر تحت فشارم. اما کمی بیندیشید که چرا یاران ما دربند و اسارت هستند؟ اگر در مقابل وظیفه ملی و دینی خود سکوت کرده و عملی نمی‌کردیم، از زندان و بند هم خبری نبود، ما از زندان استقبال نمی‌کنیم، ولی نه از ترس زندان از وظیفه خود در مقابل عملکرد نادرست حاکمان قصور می‌کنیم، و نه برای رهایی آنها التماس و درخواست می‌کنیم. به یاد دارم اشک در چشمم لغزید که من جوانی خام بودم و او دریائی از تجربه روزگار و ایمان به مبدئی لایزال.

جلسات دفتر سیاسی و شورای ماهانه نهضت و یا سفرهای شهرستان‌ها پرده دیگر از خاطرات است که حلاوت آن در دل و جانم نشسته است و گه گاه برای چشیدن طعم دوباره آن در دل مروری می‌کنم یا بر زبان می‌رانم که یا در کنار او بودن‌ها بخشی از ضمیر ذهنم را به خود اختصاص داده است.

یاد شب‌های بعد از جلسات دوشنبه‌های دفتر سیاسی که گه گاه او را به اتفاق خسرو [قشقایی] به امید و عشق رساندن به گلندوک لواسان همراهی می‌کردیم، اما به اصرار او

۸۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

در میدان تجریش متوقف می‌شدیم و او متکی به خدا، بی‌محابا و بی‌تکلف بقیه راه را با مینی‌بوس‌های عمومی در دل شب و در میان مردم کوچه و بازار تا لواسان ادامه راه می‌داد.

و یاد جمعه‌هائی که در کوه‌های سوهانک و یا در کنار دریاچه لتیان بدون احساس خستگی، پیاده روی می‌کردیم و از منبع فهم و کمال او، که به سادگی و تواضع همراه بود، کسب فیض وافر می‌کردیم.

به یاد دارم یکی از این جمعه‌ها، به هنگام راه پیمائی گفت: از خدای خود خواسته‌ام که دستم را تا آخرین لحظه سالم بدارد، تا بتوانم بنویسم، چشمم را، تا بتوانم همچنان بخوانم و پاهایم را، تا به پای خود بایستم. این دعا به درگاه خدا مستجاب افتاد؛ به روایت آقای دکتر بنی‌اسدی، در آخرین سفری که به امید معالجه عارضه قلبی با هواپیما عازم سوئیس بود، تا آخرین لحظات به خواندن مطالب و نگارش مشغول بود و به هنگام ورود به سالن فرودگاه زوریخ چمدان خویش را، برخلاف اصرار همراهان، خود حمل کرد.

وسرانجام شبی تلخ جسم آرام گرفته او، که از سفر نیمه تمام زوریخ بازمی‌گشت، وارد فرودگاه مهرآباد تهران شد و در آمبولانس سپاه قرار گرفت و این بار با اشک چشم تا بهشت زهرای تهران، جهت تشریفات اداری، همسفر او بودیم که فردای آن روز، جسم او در آرامگاه ابدی خویش جای گرفت.

خداوند روح بزرگ او را قرین رحمت خویش سازد و راه و اندیشه متعالی او را در سرزمین ایران هموار و آرزوهای یاران و همفکران او را که خدمت به انسان، ایران و اسلام است محقق سازد.

بازرگان، در نگاه اندیشمندان

بازرگان، معلم اصلاحات*

درنگی بر دو گانه انقلابی گری شریعتی یا اصلاح طلبی بازرگان؟

سیدمحمد مهدی طباطبایی

یک. پسر درس خوان و دلبسته‌ی تحصیل حاج عباسقلی تبریزی، تاجر خوشنام و نیکوکار بازار تهران، تازه تحصیلات دوره دبیرستان خود را سپری کرده بود که خبردار شد به دستور شاه، دانش‌آموزان ممتاز را برای ادامه تحصیل به فرنگ خواهند فرستاد. پدر، مرد نیک‌سیرت و روشن‌ضمیری بود و برخلاف جو غالب و حاکم، رفتن به فرنگ و اقامت برای تحصیل در آنجا را را معادل برگشتن از دین نمی‌دانست، ولذا جلب رضایت او زحمت چندانی نبرد. اندکی پس از جلب رضایت پدر بود که در هیأت کاروان اعزامی، شال و کلاه کرده، بارسفر بست و برای خداحافظی نزد شاه شرفیاب! شد. رضاشاه در کاخ سلطنتی و در جمع محصلین آماده به اعزام درحالی که توسط تیمورتاش و اعتمادالدوله، وزیر معارف وقت همراهی می‌شد، با همان لحن محکم و صدای زنگدارش گفته بود:

«یقیناً تعجب می‌کنید ما شما را به کشوری می‌فرستیم که رژیم آن با ما فرق

دارد. آزادی و جمهوری است، ولی وطن پرست هستند. شما وطن پرستی و

علوم و فنون را از آنها بیاموزید و به ایران سوغات بیاورید.»

یقیناً آن روز، شاه میانسال که تازه سه سال از سلطنتش می‌گذشت، در مخیله‌اش هم نمی‌گنجید که جوان بیست و یک ساله آرام، خجول و سربه‌زیری که در این جمع حاضر بود، روزی یکی از جدی‌ترین و بزرگ‌ترین معارضان و مزاحمان تاج و تخت و سلطنت پسرش خواهد شد.

* به نقل از صفحات ۴ و ۵ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

بازرگان این توصیه را از شاه تندخو و مستبد نوظهور شنید؛ چه آنکه آموخته بود سخن نیک را از هر گوینده‌ای باید پذیرفت. بازرگان در همین اثنا، قولی نیز به پدر داد و آن اینکه اگر موفق نشود در این سفر تحصیلی، چیزی به دست آورد، لااقل سرمایه قبلی و اخلاق خود را از دست ندهد. و بدین شکل در شرایطی که مملکت در تب تجدد و اصلاحات می‌سوخت، عازم فرانسه شد تا با تحصیلات عالی و تخصص بازگردد.

بازرگان رفت، هفت سال مقیم فرانسه شد و به گواهی تاریخ، هم پند پدر را به کار بست و هم سخن درستی که شاه بر زبان رانده بود را از نظر دور نداشت. در بلاد تجدد و پر زرق و برق غرب، پای‌بندی خود به فرائض را حفظ کرد و در روزهای فراغت از تحصیل، کتاب‌های فرانسوی درباره اسلام از کسانی چون امیل درمنگهام را می‌خواند و یا در جلسات شرق‌شناسی لوئی ماسینیون حاضر می‌شد. از سوی دیگر با اخذ دو مدرک مهندسی در رشته‌های ماشینهای حرارتی و نساجی به ایران بازگشت، درحالی که رسم وطن‌دوستی و وطن‌پرستی را هم به نیکویی آموخته بود.

دو. بازرگان از فرنگ برگشته بیش از هر چیز به نوسازی و اصلاحات علمی و تخصصی در کشور دل بسته و راغب بود، لذا پس از گذراندن نظام وظیفه به استخدام دانشگاه تهران درآمد و کسوت معلمی پیشه کرد. در جریان نهضت ملی، در حالی که دومین دوره سه‌ساله ریاست خود بر دانشکده فنی را می‌گذراند، به دعوت دکتر سنجابی، وزیر فرهنگ دولت مصدق، معاونت وزارت را پذیرفت، تا اینکه در جریان خلع ید انگلیسی‌ها، مصدق که دوست و آشنای قدیمی پدرش بود، صدایش کرده بود و به وی، مأموریت مهمی محول کرد: ریاست هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت و مأموریت خلع ید از شرکت انگلیسی؛ مأموریتی که به قول خودش «خیلی برای سرش گشاد بود و فوق تصور امکاناتش»؛ مأموریت خطیری که مصدق قبل از وی به محمودخان حسابی سپرده بود و جواب عذرخواهی شنیده بود.

بازرگان ده ماه رئیس هیأت مدیره ماند و با همت و سخت‌کوشی مثال‌زدنی، احتیاج به کارشناسان خارجی را به ثلث زمان قبل از ملی شدن نفت کاهش داد. در این زمان بود که دکتر مصدق مأموریت بر زمین مانده‌ی دیگری را به وی محول کرد. مشکل لوله‌کشی آب تهران و بحث فاضلاب شهری، آنهم در شرایطی که دولت تنگدست و بی‌پول بود، به وی محول شد. مصدق، سرپرستی سازمان آب تهران را به وی سپرد و

گفت که: «پول نداریم، باید خودت درست کنی، ولو شده از اسم و اعتبار حاج آقا عباسقلی در بازار استفاده کن. یک قرضه شهری راه بینداز و لوله کشی را تمام کن» و بازرگان چنین کرد.

سه. بازرگان دل خوشی از سیاست نداشت. تجربه ایرانی آن را نوعی بازی برای جوانان می دانست و می پنداشت یک معلم در دانشگاه وظیفه دارد فقط برای رشد و اعتلای علمی کشور و جامعه اش بکوشد. ظهور و سقوط شخصیت مورد احترام و علاقه اش، دکتر محمد مصدق، در صحنه سیاسی ایران، گویی پرده از پیش دیده گانش فرو برداشت. ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پایان جدایی و انزال بازرگان از سیاست بود. پسر حاج عباسقلی تبریزی اینک به چشم خود می دید که «مسئولان و متصدیان امور به جای عمل به وظایف خود، به خلاف آن عمل می کنند و دزد و خائن هستند» ناگزیر نتیجه گرفته بود که «در این مملکت، همه کس مجبور است همه کاره بشود و استاد دانشگاه هم باید به داد و فریاد سیاسی بپردازد.» چنین بود که بازرگان پس از کودتا، پیش قراول نهضت مقاومت ملی بود و دو سال بعد از کودتا برای اولین بار به زندان افتاد، رخدادی که بازرگان با آن واقعه بینی مخصوص خود، آن را جزء انفکاک ناپذیر سیاست ورزی در جامعه ایرانی دانست و این چنین بود که تا پایان عمر، آنچه را که ساک زندان می نامیدند، آماده در گوشه ای از خانه نگه داشته بود.

اولین نوبت زندان بازرگان پنج ماه بیشتر طول نکشید. در زندان بود که کتاب «عشق و پرستش» یا «ترمودینامیک انسان» که تکمیل شده کتاب «راه طی شده» بود را نگارش کرد. بازرگان پس از زندان، گویی دیگر آن استاد آرام و سربه زیر دانشکده فنی نبود. سیاستمدار تمام عیاری بود که داعیه اصلاحگری اجتماعی و سیاسی داشت. چنین شد که در سال ۱۳۳۹ در تجدید حیات جبهه ملی شرکت جست و چون به مشکلاتی برخورد، به همراه سید محمود طالقانی و یدالله سجایی «نهضت آزادی ایران» را در اردیبهشت ۱۳۴۰ پایه گذاری کرد. مواضع صریح و تند و تیزی که بازرگان و همراهانش در جریان «انقلاب سفید» اتخاذ کردند، حجت را برای رژیم در برخورد قاطع و کوبنده با آنان تمام کرد. دوم بهمن ۱۳۴۱ و تنها چهار روز مانده به همه پرسی انقلاب سفید در اطلاعیه نهضت آزادی آمده بود:

«.... اگر رفتار دوم با مراجعه به آرای عمومی، کار مجاز صحیحی است،

پس چرا همین دستگاه در محاکمه به قول خودش قانونی ذی صلاحیت، جناب آقای دکتر مصدق را به جرم فراندوم محکوم و محبوس کرد و دکتر اقبال جان‌نثار، ملی‌یون را به اتهام فراندومی بودن از حق نماینده شدن ممنوع کرد؟ و اگر کار بد و خلاف قانون است پس چه‌طور شاه مملکت، فراندومچی می‌شود؟ سبحان‌الله... این چه یک بام و دو هوایی است؟»

بازرگان فردای آن روز دستگیر شد و این بار جرمش چنان سنگین و مدارک آنچنان هویدا بود که ماندگار زندان شود، خصوصاً آنکه چند ماه بعد و پس از نهضت پانزده خرداد ۱۳۴۲، بیانیه دیگری به قلم بازرگان و یارانش انتشار یافت که در آن، راهی برای آشتی و بازگشت نمانده بود. خاصه آنجا که آمده بود:

«هموطنان! آتش و خون همه جا را فرا گرفته و شاه در معرض فنا و نابودی است. رژیم پوسیده او دیگر نمی‌تواند در برابر شما قوام و دوام یابد. او رفتنی است... سرنگون باد رژیم منفور شاه، مرگ بر اسرائیل ارباب پلید شاه، درود بر روان شهدای خونین کفن ملت ایران، سلام بر مصدق عزیز، رهبر عزیز نهضت ملی ایران.»

بازرگان طی بیش از سی جلسه دادگاه، محاکمه و به همراه یاران دیرینه‌اش، آیت‌الله طالقانی و دکتر سبحانی به ده سال زندان و تبعید به برازجان محکوم شد.

چهار. دوران زندان برای بازرگان، همواره پُربار و پُربرکت بود. دوران تبعید در برازجان، ایامی بود که فرصت یافت مطالعه جدی که پیرامون قرآن در پیش گرفته بود را به انجام رساند. کتاب «سیر تحول قرآن» که دکتر شریعتی بعدها آن را شاهکاری معجزه‌نما پیرامون قرآن دانست، محصول این دوران بود.

شریعتی را البته پیش از این هم سر و سرّی با بازرگان بود، چه آنکه اعزام او به فرنگ و تحصیل جامعه‌شناسی، پیشنهاد بازرگان به شریعتی پدر بود. محمد تقی شریعتی چون تمایل پسر پر استعدادش به ادامه تحصیل را یافته بود، نظر بازرگان را جویا شده و او، خواندن جامعه‌شناسی در فرانسه را مصلحت دانسته بود، چه آنکه باورداشت جامعه‌شناسان، اغلب یا ضد دین‌اند و یا یهودی. و جامعه‌شناسی زمینه‌ای است که در آن می‌شود به نفع اسلام و پاسخ‌گویی به ایرادات استفاده کرد.

بازرگان در طول مدت شش سال زندان و تبعید که سپری کرد، کتاب‌های «دعا»،

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۹۳

«بعثت و ایدئولوژی»، «باد و باران در قرآن»، «ذره‌ی بی‌انتها» و «سیر تحول قرآن» را به رشته تحریر درآورد و کوشید تا بر سیاق سلیقه و باور خود، خرافه‌زدائی از دین و متون مقدس را ترویج کند. در آثار بازرگان در این دوره، نکاتی چون نفی زاهدنمائی و تصوف‌منشی، تشویق به تمتع گرفتن از دنیا و بهره‌جستن از مواهب طبیعت، آشنایی با علوم روز و اندیشه‌های نوین، تأکید بر علوم تجربی و بیان اندیشه‌های دینی در قالب این علوم، انتقاد از روحانیت گوشه‌گیری که با بهانه حفظ ایمان از اجتماع و سیاست می‌گریزند به صورت پررنگی به چشم می‌خورد.

پنج. تجربه دولت‌مردی بازرگان تجربه موفق‌تری نبود یا بهتر آن است که بگوییم منطبق با زمان خود نبود. در اوج و کوران انقلاب که کسی را پروا و حوصله تأمل و اندیشیدن نبود و همه عمل‌گرایی محض را طلب می‌کردند، رفتار با تأنی مهندس بازرگان، مردود و نامطلوب انگاشته می‌شد. روز اول که امام خمینی، بازرگان را به تشکیل دولت فراخواند، هنوز نظام سلطنتی برقرار بود و نخست‌وزیر منصوب شاه، رسماً مسئول اداره کشور بود. امام خمینی طی حکم مورخه ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ «برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت ملت... و به موجب اعتماد به ایمان راسخ به مکتب اسلام و اطلاع از سوابق مبارزات اسلامی و ملی» وی را مأمور تشکیل دولت موقت کرد. بازرگان در اولین سخنرانی خود بعد از این انتصاب گفت:

«اکنون در انقلاب، آرزوی دیرینه‌ام را که ۴۰ سال تلاش می‌کردم تا میان

این دو برادر اصیل و قدیم، یعنی دین و دانش پیوند بزنم، محقق یافتم و

بزرگ‌ترین مژده پیروزی و نجات ایران را در آن روز محقق دیدم.»

عمر آرزوهای بلند بازرگان اما، طولی نداشت؛ چه درحالی که یک هفته پس از قبول مسئولیت بازرگان، انقلاب پیروز شد و رژیم پوسیده شاهنشاهی فروپاشید، دولت موقت نیز نه ماه بعد سقوط کرد، درحالی که رئیس آن متهم به سازشکاری و لیبرال‌بودن و انقلابی نبودن شده بود. بازرگان در اوج حملاتی که در آن ایام به وی می‌شد، در دفاع از خود گفته بود:

«اگر مقصود از انقلابی بودن، زدن و کشتن و پا روی همه اصول گذاشتن

است، دولتی که من دعوت کردم، اهل این انقلاب نیست، ولی اگر قرار

باشد نظم و سیستم و کار اساسی باشد و انقلاب واقعی مثبت، خیلی هم

انقلابی هستیم. طرح‌های انقلابی داریم. اصلاً در این مدت ۲۰۰ قانون تهیه

کرده‌ایم... در مورد ما، استعفا و سقوط مطرح نیست. ما دودستی نجسیدیم که می‌خواهیم سرکار بیاییم. انقلابی و قاطع زیاد است. صدا کنید آنها بیایند، آن روز عروسی دوم بنده خواهد بود.»

دیری نگذشت که بازرگان، عروسی دوم خود را جشن گرفت، گرچه این بازرگان، دیگر آن تاجرزاده آرام و بی‌دغدغه نبود. و چنین بود که در اولین مجلس شورای اسلامی، به عنوان وکیل مردم تهران حضور یافت.

شش. بازرگان عیار نبود، اما رسم عیاری هم می‌دانست. تأثیر تربیت دینی و اصیل خانوادگی وی که با مشاهدات اثرپذیرش از روحيات انسانی و وجدان کاری و اخلاقی فرنگی‌ها توأمان شده بود، از وی انسانی متواضع و مهربان و اخلاقی و باگذشت ساخته بود. در اوج شور انقلاب، بارها هشدار داده بود که مباد انقلاب بهانه‌ای برای انتقام شود. با بگیر و به‌بندهای بی‌حساب و کتاب، مخالف بود و آنها را مغایر اهداف متعالی نهضت می‌دانست.

بازرگان در آن ایامی که عهده‌دار دولت بود و زیر تیغ انتقاد دوست و دشمنی دشمن، در مصاحبه‌ای گفته بود:

«از من نه عدالت علی را بخواهید و نه قاطعیت خمینی را. وزرای من، نه مریم بافته‌اند و نه عیسی سرشته، اما من قول حسن‌تبت و قصد خدمت توأم با صداقت را به شما می‌دهم.»

و چنین بود که بازرگان تا زنده بود به مردم دروغ نگفت و صداقت خود را با هیچ کالایی معاوضه نکرد، چه آن روز که نخست‌وزیر محبوب مردم بود و چه آن روز که می‌شنید در شعارهای نماز جمعه و صبحگاه برخی مدارس در کنار نام‌هایی چون صدام و منافقین و آمریکا و انگلیس و اسرائیل، مرگ بر بازرگان هم می‌گویند.

و شاید همین کالای صداقت او بود که روزی که از دنیا رفت، دیده شدند کسانی که روزگاری در تربیون‌هایی چون مجلس، او را وطن‌فروش و سازش‌کار و عنصر اجنبی خوانده بودند، در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند، اشک ریختند و حلالیت طلبیدند. هفت. بازرگان نیز به‌رغم ویژگی‌های مبرز شخصیتی‌اش، بسان هر انسان غیرمعصوم دیگری بری از خطا و اشتباه نبود. به بازرگان هم در حوزه اندیشه دینی‌اش که سرشار از دغدغه و برخاسته از جوهره روشنفکری دینی بود، اشکالات جدی و قابل‌اعتنایی وارد است و هم در حوزه سیاست، رویه وی چه در مقطع نخست‌وزیری دولت موقت و چه

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۹۵

پس از آن بخصوص در برهه‌ی جنگ هشت‌ساله‌ی تحمیلی، واجد خطاهای فاحشی است. با این همه بیراه نیست اگر در برابر لقب برازنده معلم انقلاب به مرحوم شریعتی، بازرگان را به عنوان معلم اصلاحات در ایران قلمداد کنیم. این عنوان بیش از آنکه تمجیدآمیز و یا نکوهیده باشد معرف رفتار این روشنفکر دینی و فعال سیاسی است که هم پیرایش در ساحت دین را به ابزار اصلاح می‌جست و هم کنشگری در ساحت سیاست، و حتی فراتر از آن، مبارزه سیاسی را در مدل اصلاحات می‌جست.

این چنین است که به‌رغم تقبیح تندروی‌ها و بداخلاقی‌هایی که در دهه نخست انقلاب در مواجهه با بازرگان صورت پذیرفت، با آن دسته از انقلابیون که نهال خشکیده اصلاحات ناکام مصدقی که با تندباد کودتای خارجی ریشه کن شده بود را به‌خاطر داشتند و از هراس تکرار آن، جرأت و قاطعیت امام خمینی را بسان رهبری فرهمند برای انقلاب می‌طلبدند و یا روشنفکری جسورانه شریعتی؛ معلم انقلاب را می‌ستودند، می‌توان هم‌دل بود و با بازرگان مخالفت کرد. مخالفتی منصفانه و اخلاقی، با پذیرش و احترام به شأن دینداری، دغدغه مندی و آزادی‌خواهی وی. و مخالفتی با تأکید و پذیرش این مهم، که اگر اقتضای دوران انقلاب، قدرت و دلیری و سازش‌ناپذیری امام خمینی در ساحت سیاست و زبان تند و جسارت بی‌پروای دکتر شریعتی در ساحت روشنفکری را می‌طلبد، مهندس بازرگان الگوی گران‌قدری برای عصر اصلاح‌طلبی است. و چنین است که جامعه معلمی اصلاحات برازنده قامت بازرگان است.

شاخصه‌های ملی‌گرایی در اندیشه بازرگان مسعود صادقی

کمال، کرامت و آزادی انسان، باورهای بنیادین بازرگان بودند، از همین رو همه چیز را در دنیا برای نیل به این اهداف می‌خواست. برای بازرگان ایران، ایران بود به هويت انسان‌هايش، پس او ایران را هم برای ایرانی‌ها می‌خواست و به‌راستی ایران را برای همه ایرانی‌ها می‌خواست.

اهل شعار نبود، اگر می‌گفت برای ساختن ایران همه باید دست در دست هم دهیم به مهر، در عمل لیست «همنام» را برای انتخابات مجلس اول ارائه می‌دهد با این رویکرد که در پیشبرد کشور همه باید سهم داشته باشند، در این فهرست افزون بر یاران بازرگان نام‌هایی چون اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد جواد باهنر و فضل‌الله محلاتی هم بودند، در حالی که در فهرست حزب جمهوری اسلامی نامی از بازرگان و یارانش نبود.

حمایت از حقوق اقلیت به گاه قدرت معنا می‌یابد. به ویژه اگر اقلیت نامش «مجاهدین خلق» باشد که حمایت از حضور آن در قدرت با خطرات و هزینه‌های بسیار همراه است، اما بازرگان پس از راه‌یابی به مجلس اول از مردم خواست که در مرحله دوم انتخابات به مسعود رجوی رای دهند. اختلاف نظر بازرگان با روش، منش و بینش رجوی و گروهش بر کسی پوشیده نبود ولی بازرگان اختلاف نظر را دلیل موجهی برای حذف یک گروه یا سازمان سیاسی نمی‌دانست.

او معتقد بود که برای دستیابی به همبستگی و همگرایی به منظور سازمان‌دهی ایران، همه از جمله گروه‌های اقلیت باید از قدرت سهم ببرند و انحصارطلبی

۹۸ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

«دسته‌ای خاص از ملت ولو اکثریت و افراد خیلی صالح» باعث پیمان شدن حقوق اقلیت و البته خطرناک می‌دانست، خطر استبداد اکثریت و خطر برآشفتن و خشونت اقلیت. وقتی خبرنگار کیهان از او پرسید: «آیا فکر نمی‌کنید گروه‌های جنجالی مخالف، از کرسی مجلس سوءاستفاده نموده و آنجا را متشنج و مبدل به صحنه جنگ و جدال دائم کنند؟» بازرگان پاسخ داد: «در مورد اقلیت‌های سیاسی من بر عکس شما فکر می‌کنم»، او سهم نبودن در جریان امور را، بهانه برای سر و صدا و زد و خورد‌های خیابانی و تحریک به آشوب می‌دانست... تحلیلی که مدتی بعد صحت آن به اثبات رسید.

می‌توان گفت، مرحوم بازرگان با این روش، دموکراسی را در معنای فراگیر آن ارایه می‌کرد: «حاکمیت اکثریت با رعایت کامل حقوق اقلیت»، «حق محوری» و «خردگرایی» از دیگر شاخصه‌های منش بازرگان بود. ویژگی‌هایی که ضامن رستن وی از بند «تعصب» بود. گرایش ملی مهندس بازرگان، سازگار عقلی با دیدگاه مذهبی او داشت، مذهبی که از اساس با «میزان عقل» سنجیده و پذیرفته بود.

ایرانی بودن ما و وطن دوست بودن ما به حکم حدیث نبوی «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ» و عاطفه و غریزه انسانی و مقدم بودن نزدیکان بر سایرین است. ایران و ایرانی را دوست داریم و علاقه و دفاع از آن را بر خود فرض می‌شماریم اما تعصب نداریم و با این عبارات که (هنر نزد ایرانیان است و بس) و یا (ایران فوق همه) و مغرور شدن بی‌جهت به نیاکان گذشته مخالفیم.

دوری از تعصب ملی و نژادی از یک سو و پرهیز از شیفتگی و سرگشتگی در برابر ظواهر غرب، منتهی شد به سوغات‌های سفر اروپا، کیمیای اجتماع، راستی و درستی، مذهب در اروپا و همین بعد در مرامنامه نهضت آزادی ایران منعکس شد.

ایران دوستی و ملی بودن ما ملازم با تعصب نژادی نیست و بالعکس با قبول نواقص و معایب خود و احترام به فضایل و حقوق دیگران است. نسبت به حیثیت و استقلال و تعالی کشورمان فوق العاده پافشاری می‌کنیم ولی مخالف ارتباط و تعادل با سایر ملل و زندگی در جهانی که روز به روز پیوندها و احتیاجات متقابله، شدیدتر می‌شود، نیستیم.

در همین راستا بر پایه حق محوری و انسان دوستی فارغ از تعصبات ملی و نژادی همراه با یاران دیرینش طالقانی و سحابی به دفاع از حقوق مردم لبنان و فلسطین

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۹۹

برخاست، آن هم زمانی که شاه و ساواک شاهنشاهی هم‌پیمان اسرائیل بودند و در نتیجه دفاع از فلسطین به معنای رویایی با ساواک خونریز بود و مدعیان امروزی حمایت از فلسطین و مقاومت سکوت اختیار کرده بودند. در این حال بازرگان و طالقانی و سحابی برای کمک به مردم فلسطین پیش‌قدم شدند، ابراهیم یزدی و مصطفی چمران از شاگردان بازرگان وارد عمل شدند.

محمد قائد:

«من همونم که به روز

می‌خواهم دریا بشم

به روزی بزرگترین

دریای دنیا بشم»

بخشی از «مرداب»، ترانه‌ای در ایران دهه‌ی پنجاه

دولت موقت مهدی بازرگان را می‌توان محلل^۱ هم توصیف کرد: کابینه‌ای کم‌دوام و آچمز میان فشارهای شدید؛ خودبه‌خود اهمیت چندانی ندارد اما، از نظر توالی زمانی، سرآغاز چرخشی است بزرگ در اوضاع. نوعی نقطه‌سرسطر در تحولات سیاسی.

دولت «آشتی ملی» جعفر شریف‌امامی جز روی کاغذ وجود نداشت. دولت شاپور بختیار مانند فشفشه بازی بود: چشمگیر و پرشور (و به پشت سر که نگاه کنیم، شاید ستایش‌انگیز) اما مستعجل. دولت مهدی بازرگان را می‌توان صدارتِ توأم با پشیمانی، کابینه مستأصل، ناکام، گرفتارمانده در برزخ، یا قربانی دوره‌گذار لقب داد. فرجام سیاسی بازرگان تراژیک بود: سر‌زا رفتن حین تولد و شکست در اوج پیروزی. عمری برای جانداختن این فکر که از دین می‌توان معجون ترقیاتی عین خارجه در آورد تلاش کرده بود، کتاب نوشته بود، مایه گذاشته بود و حبس کشیده بود. روزی که به او مژده‌ی وصل دادند و قرار بود شاهد پیروزی را در آغوش بکشد، دید در آغوش شاهد کذایی چنان ترافیک و راه‌بندانی است که جایی برای او نمانده.

بازرگان (متخصص ترمودینامیک: علم ارتباط حرارت و دیگر اشکال انرژی)

۱. این صفت برای کابینه حسن پیرنیا (مشیرالملک و بعد مشیرالدوله) به کار رفت که در خرداد ۱۳۰۲ تشکیل شد و در آبان جای خود را به سردار سپه داد. آخرین دولت قاجار و سرآغاز پهلوی تلقی شد.

۱۰۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

نماز خواندن و انجمن اسلامی وارد دانشگاه کرد. سی سال بعد، گرچه با سلام و صلوات به صدراعظمی رسید و گفتند دولتش در ظل توجّهات ولی عصر است، تلویحاً یعنی مطلع مبارک اولین روز از بقیه تاریخ، هنوز بساطش را پهن نکرده می‌خواست جمع کند برود. اشتیاقی به پذیرش این مقام نداشت و در همان نخستین ماه صدارتش حرف استعفا بود. سالهای پس از صدارت کوتاه را به توضیح و اندوه و حسرت گذراند.

سبب این را که انسانی معتقد به خدا تا این حد افسرده و نومید شود باید در هچلی دید که او گرفتار شد. چشم به سر و همسری با امثال همکار آن طرف خطی اش در دانشکده فنی، عبدالله ریاضی، داشت که رئیس مجلس شورای ملی بود. بیشتر، آدم‌های دیگری که عضو حزب توده بودند از همان دانشکده به وزارت و وکالت رسیده بودند.

اما حالا باید اختیارات مقام رئیس‌الوزاری را با حاکمان شرع و تفنگچی‌های کمیته تقسیم می‌کرد. اگر، به بیان حافظ، «صحبّتِ حُکامِ ظلمتِ شب یلدا» باشد، لنترانی شنیدن از امثال خلخالی در حکم تبعید به اسفل السافلین بود (شیخ بعدها نظرش نسبت به او عوض شد و دست از لیچار پراندن برداشت). در بهترین حالت، در جست‌وجوی بهشت سر از برزخ در آورد.

یک عمر آرزو کرده بود پایش به مجلس شورا برسد تا حرف مردم یا آن دسته از مردم را که به نظر او از حق خویش محروم مانده بودند بزند. بعد از عمری عزّت و احترام، حتی به‌عنوان زندانی، یک صبح چشم باز کرد دید نه تنها کراوات از گردن همکارانش باز می‌کنند، بلکه به آنها برچسب‌هایی از قبیل سازشکار و وابسته و آمریکایی و غیره می‌زنند.

محمدعلی مجتهدی، رئیس پیشین دبیرستان البرز که پیشتر با شاه هم ملاقات می‌کرد، در کتاب خاطراتش گذرا می‌نویسد نخست‌وزیر دولت موقت به او تلفن زد. مجتهدی از حکم بیرحمانه‌ی انفصالش از خدمات دولتی در سال ۱۳۶۱ به‌همان اندازه بی‌تفاوت می‌گذرد: «بنده از سال ۱۳۵۰ بازنشسته بودم. بازنشسته خودبه‌خود انفصال ابد از خدمات دولتی است. مقصودشان این بود که حقوق بازنشستگی مرا ندهند». قطع آب باریک معتبرترین معلم ایران که هرگز ادعا نشد حتی یک شاکه خصوصی دارد، ستمی بود حقیر و ابلهانه از سوی اشخاصی که پیشتر چیزی در حد

دبیر تعلیمات دینی تلقی می‌شدند.

بازرگان اگر قدرت می‌داشت اجازه نمی‌داد انتقام‌جویان سر وقت چنین کسانی بروند، اما زورش به هیچ کس نمی‌رسید نه در اندرونی‌های قدرت و نه در اداره‌های دولتی. خلخال خیلی راحت عبدالله ریاضی‌سالمند را هم سینه دیوار گذاشت. سرشار از کینه و آکنده از نفرت بودند و به محض اینکه دستشان رسید افراد مشهور و محبوب را هم چزاندند، به این اتهام که مردم را گمراه کرده‌اند و به دین لطمه زده‌اند. بعدها وزارت خارجه مستمری بازنشستگی فریدون آدمیت را هم قطع کرد. در حالی که مستمری بازنشستگی از محل سپرده خود فرد است، زورگویی آدم‌های کوچولویی که حالا قلدر شده بودند غصب حق الناس بود. شمار این قبیل قربانیان خاموش طوماری است چنان طولانی و سنگین که رسیدگی به آن شاید برای روز قیامت بماند. بازرگان آشکارا خشمگین و افسرده بود و همدستی در چنان بساطی را دون شأن خویش می‌دید.

دولت موقت مرده به دنیا آمد و این را مهندس بهتر از هر کسی می‌فهمید. اواخر مهر ۱۳۵۷ که زمزمه کناره‌گیری شاه برخاست، آرزوهای بازرگان هم کورتاژ شد و به پایان رسید. وقتی شاه گفت کناره‌گیری نمی‌کند، آغاز پایان بود و نطق ماه بعد او درباره «انقلاب شما» تردیدی نگذاشت که کار تمام است. نسبت شرایط سریعاً متغیر ایران به فکرهای بازرگان در حکم این بود که دانشجو بر پایه کتابی معین برای امتحان آماده شود اما سر جلسه امتحان ببیند سؤال‌ها از کتاب دیگری است.

افول بخت بازرگان پیش از سال ۱۳۵۷ شروع شده بود. سال ۱۳۵۶ کوشید با آیت‌الله مرتضی مطهری برای تدوین و انتشار طرحی در باب چشم‌انداز سیاسی اسلام، یا اسلام سیاسی، به توافق برسد. این فکر راه به جایی نبرد. بازرگان انتظار داشت اهل حوزه و منبر حامی‌اش باشند اما حتی فهمیده‌ترهایشان به نظرش در حدی نبودند که بتوانند با او بحث کنند. در مقابل، اصحاب دیانت سرشکستگی فضاحت‌بار میراث ابوالقاسم کاشانی را پشت سر می‌گذاشتند و احساس می‌کردند می‌توانند بار دیگر در جامعه مطرح شوند.

بازرگان سالها در کار واردات فکر بود و هر نکته‌ای در فرهنگ علمی غرب، بخصوص در زمینه‌ی فیزیک و شیمی، به چشمش مفید می‌رسید به‌اسلام وصله می‌زد. عنوان یک بخش کتاب «ذره‌ی بی‌انتها» این است: «آنتروپی و آخرت». یعنی هم

۱۰۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

زیارتنامه‌ی اهل قبور و هم علوم جدید خارجه.

وقتی به نظر می‌رسید موفق شده باشد، زمانه‌ای دیگر فرا رسیده بود و حافظان دین به او گفتند فکرهای جدید مورد نظرش اساساً در خود اسلام نهفته است و خودباختگان الهام‌گیرنده از غرب بهتر است به سرچشمه برگردند.

با این همه، اگر رژیم شاه مانده بود و تن به انتخابات آزاد داده بود بازرگان می‌توانست نامزد سرآمد طیفی از آدمهای شدیداً دیندار، نیمچه‌مذهبی، یا متمایل به گرایشهای دینی باشد.

وقتی کار شاه به آخر می‌رسید، دانشجویهای سابق عضو انجمن اسلامی کسی و کاره‌ای بودند و قاطعیت در مبارزه به اصطلاح ضدامپریالیستی مُد روز بود: برای قطع وابستگی باید وابستگی را قطع کرد اما بازرگان اهل قطع کردن وابستگی نیست. چندین تشکل نوگرا با گرایش دینی پا گرفته بود اما هیچ‌یک حاضر به دفاع از بازرگان نبود.

فضایی که بازرگان سال‌ها در خیال پرورانده بود شباهتی به آنچه در خیابانها می‌گذشت نداشت. او را عامه‌ی مردم به‌عنوان استاد قدیمی دانشگاه و مبارز پرسابقه و دیندار نوجو و انسان صادق قبول داشتند، و در تبلیغات رسمی، رئیس کابینه دولت امام زمان معرفی می‌شد. اما در چشم روحانیون فاتح که تصمیم داشتند شخصاً حکومت و ریاست کنند نالازم و بلکه مزاحم بود. تیر ۱۳۵۸ وقتی دولت و شورای انقلاب ادغام شدند و برخی اعضای شورای انقلاب به مناصب رسیدند گفت «برای دولت [از ابتدا] هیچ اشکالی نداشت که وزارت را به آقایان تفویض کند».

به‌عنوان ویرترین دین، خنثی‌کننده‌ی افکار الحادی، تاحدی و به‌نوعی پیونددهنده‌ی حوزه و دانشگاه، و محلّ تبدیل سلطنت به خلافت، وظیفه‌اش را انجام داده بود و با پایان رژیم شاه نیازی به او نبود. فاتحان در حال صعود چشم دیدنش را نداشتند چون می‌گفت به جای شاه، رئیس جمهور بگذاریم و قانون اساسی مشروطه را اجرا کنیم. در همان هفته آخر بهمن ۱۳۵۷ گفت «در همه‌پرسی فقط یک سؤال مطرح می‌شود: به جای سلطنت، جمهوری اسلامی می‌خواهید؟» تمام بحث حریفان این بود که، برخلاف اصل مشروطیت، موهبت حکومت مستقیماً به افرادی خاص نازل می‌شود و عوام‌الناس در این میان کاره‌ای نیستند. در اسفند، حجت‌الاسلام محمد مفتاح به «آیندگان» گفت «دولت فعلی نمی‌تواند الگوی حکومت اسلامی باشد. این اشتباهی

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۰۳

است که مردم می‌کنند.» یعنی بازرگان و دوستانش را زیاد جدی نگیرید، خودمان داریم می‌آییم.

به طایفه علمای، جز معدودی مانند محمود طالقانی و کاظم شریعتمداری، از بالا نگاه می‌کرد و به صد زبان می‌گفت حوصله حرفهایشان را ندارد. در پیام‌های تلویزیونی‌اش از ملانصرالدین مثال می‌آورد و گاه فقط می‌گفت ملاً. در نطقی خطاب به ملت در پایان سال ۱۳۵۷ گفت:

«می‌روند دائماً پشت گوش آقا می‌خوانند که اینها در ظروف طلا و نقره غذا می‌خورند، در وزارتخانه‌ها زن‌های لخت هستند و در کاخ‌های فرعون‌ی زندگی می‌کنند...»

از بالای سر ما، بدون مراجعه و مشاوره با دولت، بدون اینکه از ما پرسند، اعلامیه و دستور صادر می‌فرمایند. یک دفعه دست‌وپای ما را در پوست گردو می‌گذارند: برق و آب را مفت کنید، لاقط برای آنها می‌دهد که کم‌مصرف‌اند؛ خانه و زندگی برای پابرنه‌ها بسازید؛ گوشت یخ‌زده داده نشود؛ اتوبوس مجانی شود و از این حرفها.

شب جمعهٔ اخیر هشت نفر از وزرا خدمت آقا رسیدیم، صاف و پوست‌کنده گفتیم خدا عمر و عزت و توفیق آقا را زیاد کند، شما هم که ما را کلافه کردید، شما هم که مثل سایر مردم [رفتار می‌کنید]. اقللاً فرمایستان، امرتان را به ما بفرمایید تا من بگویم چه باید کرد.»

همانند بسیاری نمی‌خواست باور کند واقعاً انقلاب شده و این نوع انقلاب یعنی کسانی تلاش کنند فتوا هم‌ردیف مقررات و بخشنامه و حتی قانون به حساب آید. بعدها دربارهٔ آن روزها نوشت:

«برای امام تهییج مردمی و تماس عمومی موضوع اساسی و اسباب کار رهبری بود و برای اجرای احکام شرعی اهمیت و فوریت [ی] بیش از ادارهٔ کشور و سیاست و برنامه‌های دولت قائل بودند.»^۱

درحالی‌که رقیبان در وزارتخانه‌ها به سرعت از نردبان قدرت اداری بالا می‌رفتند، و گروه‌های خودمختار روزها به شرکت‌ها و انبارها می‌ریختند و شب‌ها خانه‌های مجلل افراد منتسب به رژیم سابق را خالی می‌کردند، فیلسوفانه نظر می‌داد:

«اگر پول نباشد انقلاب از بین می‌رود.»

۱. انقلاب ایران در دو حرکت (چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۳)، ص ۱۱۳.

۱۰۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

اگر پول نباشد همه چیز از بین می‌رود. در ماه بهمن درخواست کرد هر کس یک هزارم دارایی‌اش را نقداً برای بازسازی مملکت بدهد. تلویحاً یعنی انقلاب شکوهمندمان مملکت را ویران کرد (آیت‌الله خمینی می‌گفت شاه مملکت را ویران کرد). در گرماگرم مصادره که مال مفت از در و دیوار می‌بارید چنین درخواستی بی‌مورد بود.^۱ احتمالاً در تنگنای شدید اقتصادی سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ به چنین برنامه‌ای فکر کرده بود و حالا، مثل دکتری که وقتی برای عیادت بیمار رفت جمله آماده کرده بود، نمی‌توانست حرف‌های پیش‌ساخته بی‌ارتباط به اوضاع و احوال جاری را کنار بگذارد.

رادیوتلوویزیون قطب‌زاده دولت موقت را جدی نمی‌گرفت و این تلقی را اشاعه می‌داد که مردم خواهان تغییرات اساسی‌اند اما بازرگان می‌گوید همین که هست خوب است (قطب‌زاده هم خیال ریاست جمهوری داشت). اگر رادیوتلوویزیون در دست دولت می‌بود، شاید بازرگان نیاز کمتری به کلنجار رفتن با مطبوعات می‌داشت. بختیار گفته بود رادیوتلوویزیون در دست دولت خواهد ماند اما مطبوعات آزادند هر چه می‌خواهند بنویسند. بازرگان و دولت‌ش از چنین فرصتی برخوردار نشدند.

او هم *آیندگان* را با دقت می‌خواند اما روزنامه را بی‌توجه به آنچه منتشر می‌کرد ام‌الفساد و شر به پاکن می‌دانست. *آیندگان* به مراتب بیش از *اطلاعات* و *کیهان* از او حمایت می‌کرد، دست کم به این سبب که وابسته به گروه‌های قدرت نبود، از اعضای تحریری‌اش کسی هوای پست و مقام نداشت، و از افتادن دولت سودی نمی‌برد. *آیندگان* به او احترام می‌گذاشت و چندین مطلب چشم‌گیر و سرمقاله (بیشتر به این قلم) در حمایت از او منتشر کرد. در هیچ جای آن صفحات نشانه‌ای نیست که در پشت گرمی دادن کوتاهی شده باشد اما مقاله‌هایی که همراهان ایدئولوژیک خودش همه جا درباره او می‌نوشتند خالی از انتقادهای تند نبود. بازرگان از این بابت نمی‌توانست فقط *آیندگان* را ملامت کند.

چشم‌غره رفتن به *آیندگان* شاید راهی بود تا ناخشنودی عمیق خویش را از آنچه می‌گذشت بیرون بریزد. عباس امیرانتظام، نخستین سخنگوی دولت موقت،^۲ اعلام

۱. نگارنده به یاد نمی‌آورد بعداً گزارشی دیده باشد که مجموع یک‌هزارم‌ها چه قدر بود و چه شد.

۲. انتخاب مهندس امیرانتظام برای این سمت بجا نبود و شاید بیشتر به رابطه درون شرکت‌های خانوادگی اعضای نهضت آزادی برمی‌گشت. در آن روزها زدن حرفی که هم جامعه گرفتار تشنه و هم قدرتمندان روبه‌صعود را راضی کند بینهایت دشوار بود اما اظهار نظرهای او معمولاً کمکی به تقویت موقعیت دولت موقت نمی‌کرد و نشریه *آهنگر* او را «بلبل سخنگو» لقب داده بود. برای نقشی که در تقاضای انحلال مجلس خیرگان داشت کیفر دید و با دو دهه زندان کشیدن به شخصیتی محترم و مشهور تبدیل شد. ←

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۰۵

می کرد حزب توده همچنان منحلّه و غیرقانونی است. وقتی اعضای حزب توده در اعتراض به این حرف مقاله می نوشتند،^۱ و دیگران می پرسیدند مگر مثلاً فدائیان اسلام قانونی بود، بازرگان گرچه آیندگان به او نزدیک تر به نظر می رسید تا به حزب توده، نتیجه می گرفت اینها همه کمونیست و توطئه گرند. از مارکسیست ها کینه به دل داشت و در زندان هم با دقت از آنها فاصله می گرفت.

در متنی شخصی خیلی حرفها می توان زد اما برای رئیس دولتی مدرن ترجیح بند «چی هاچی ها» خالی از نزاکت اجتماعی است. یک حزب که دل بخواهی قدغن شود، بقیه هم ممنوع خواهند شد و باقی می ماند دار و دسته ای در اقلیت که جایی برای اکثریت قائل نیست زیرا اعتقاد دارد حق با پیروز است. لازمه آزادی احزاب خداپرست، آزادی احزاب ملحد است.

اگر به جای تندتند آیه قرآن تفسیر کردن و لجاجت اهل حوزه و منبر را در آوردن نگاهی به اوضاع دنیا می انداخت می دید کشوری وجود ندارد که در آن «چی ها» سرکوبی شوند اما خدا پرست های بیرون هیئت حاکمه بتوانند آزادانه حرفشان را بزنند و در انتخابات شرکت کنند.

در هر حال، صدارت بازرگان در چنان اوضاعی نابجا بود. برچسب سازشکار کمترین اتهامی بود که به پیشانی اش می زدند. کاریکاتور او را، با ته ریش، شبیه بازاری ها می کشیدند و در کاریکاتورهای غلامعلی لطیفی معمولاً یک استکان کمر باریک چای، با قاشقی در آن، کنار دستش و تسیحی لای انگشتانش بود.

انگ سازش کاری فقط از سوی چپ، یعنی طرز فکر غالب در دانشگاه ها، به او وارد نمی شد. عصر انفجار آرزوهای دور و دراز بود و حتی آدم هایی که همترازش بودند و به طور طبیعی باید پشتش را می گرفتند معتقد بودند اهل سازش و از انقلاب بیزار است. گمان می رفت ایران مانند زمینی است بسیار حاصلخیز که اگر شخم بخورد بوستانی از آن خواهد روید مانند باغ بهشت. می گفتند حق ملت را خورده اند و ملت باید حق خورده شده را در اسرع وقت پس بگیرد. در همه جا دست به

→ در فهرست رکوردداران حبس پیوسته بعد از صفر قهرمانی (از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۷) و از نظر مدت حبس ناپیوسته پس از محمدعلی عموی (۱۲+۲۵ سال) قرار می گیرد. پرونده اش بسته نشده و او محکومی در مرخصی تلقی می شود.

۱ حزب توده هم به آیندگان می تاخت و ادعا می کرد به مائونیست ها و تروتسکیست ها و لیبرال های طرفدار آمریکا میدان می دهد علیه آن حزب مطلب بنویسند.

۱۰۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

اعتصاب می‌زدند و مدیران شرکتها و صاحبان کارخانه‌ها را گروگان می‌گرفتند. بازرگان با بیانی تحقیرآمیز «چپی‌ها» را مسئول هرج و مرج و تصرف اموال و مصادره و گروگان گرفتن مدیران شرکت‌ها معرفی می‌کرد. با صراحت می‌گفت نه کارمندها چیزی از دولت طلبکارند و نه اکثر کارفرماها از پرداخت تعهد خویش به کارگران سر باز زده‌اند؛ دلیلی برای اعتصاب و تحصن وجود ندارد و گروگان‌گیری عملی است مجرمانه؛ صاحبان صنایع اگر به بانک‌ها بدهکارند تا زمانی که از انجام تعهدات خود شانه خالی نکرده‌اند دلیلی برای دخالت دولت وجود ندارد؛ و چنین تعهداتی برعهده‌ی کسی است که وثیقه گذاشته و وام گرفته، نه افرادی که در استخدام او هستند.

حرفش در این مورد نادرست نبود اما او روح زمان را نادیده می‌گرفت. ظاهر قضیه، اعاده‌ی حقوق پایمال‌شده‌ی مردم بود اما نبردی برای نابود کردن مالکان صنایع و تصرف اموال آنها جریان داشت. رژیم سابق شکست خورده و نابود شده بود و اموال هیئت حاکمه مغلوب را غنیمت می‌دانستند. و از آنجا که رژیم سابق کلاً و جزئاً سرسپرده خارجی به حساب می‌آمد، این غنائم را در واقع مؤمنان از دشمن کافر و نوکر اجنبی می‌گرفتند. تلاش بازرگان برای عادی کردن اوضاع چنین تعبیر می‌شد که مالکیت صاحبان متواری صنایع را به رسمیت می‌شناسد، وضع موجود (یا در واقع، وضع موجود پیشین) را قبول دارد، به سلطه‌ی امپریالیسم تن می‌دهد و مخالف حاکمیت مردم و استقلال کشور است.

اما در مواردی سخت نادرست می‌گفت. می‌نویسد:

«انقلاب فرهنگی به دنبال اعتصابات کلاس‌ها و اشغال دانشگاه تهران طرف دانشجویان چپی رخ داد... چپی‌ها و مجاهدین خلق میدان‌داران عمده معرکه بودند و به مسلمانان و حزب‌اللهی‌ها فرصت چندانی نداده و اکثریت دانشجویان تماشاگری می‌کردند.»^۱

انقلاب فرهنگی همین‌جوری رخ نداد: حسن آیت و دیگران در حزب جمهوری اسلامی از مدتها پیش برای بستن دانشگاه‌ها که زیر بار امثال او نمی‌رفتند برنامه‌ریزی کرده بودند. و «اعتصابات کلاس‌ها» بیانی است قلم‌انداز: کلاس‌ها اعتصاب

۱ انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۰۵.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۰۷

نمی‌کنند، دانشجویها اعتصاب می‌کنند و کلاس‌ها تعطیل می‌شود. در آن زمان خبری از اعتصاب در دانشگاه نبود اما، مانند سایر شئون مملکت، فعالیت سیاسی بر درس و تحصیل هم مقدم تلقی می‌شد. اکثریت دانشجویها تماشاگر نبودند؛ در چهل و پنج سالی که از ایجاد دانشگاه در ایران می‌گذشت دانشجو در هیچ زمانی تا آن حد فعالانه در صحنه سیاسی جهت‌گیری نکرده بود.

در صحن پر جنب و جوش دانشگاه‌ها فرصت بیان هر فکری وجود داشت و قرار نیست فرصت را به کسی تقدیم کنند. مسلمانانی که بازرگان ادعا می‌کند به آنها «فرصت چندانی نداده‌اند» لابد هواداران خودش بودند. عصر خواست‌های بنیان‌کن و مخالفت با وضع موجود بود و دیدگاه محافظه‌کارانه نهضت آزادی را کمتر دانشجویی جدی می‌گرفت.

دانشجوی حزب الهی پدیده‌ای مربوط به بعد از پیدایش سیستم سهمیه است. گروه دانشجویان وابسته به حزب جمهوری اسلامی هفته‌ای پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ اعلام موجودیت کرد. صادق قطب‌زاده هم با پول رادیو تلویزیون دار و دسته ایجاد اغتشاش و بزنبزن راه می‌انداخت. اسلام‌خواهان جدید دانشگاه، به‌عنوان بازوی قدرت حاکم، بیش از یک گرایش بودند. کسانی از آنها بعداً خود را «پیرو خط امام» نامیدند، رفته‌رفته اهلی شدند و اصلاح طلب لقب گرفتند.

با فرارسیدن دهه ۵۰، انجمن اسلامی و نمازخانه در دانشگاه عمدتاً یعنی هواداران شریعتی و یا مجاهدین. شاید منظور واقعی بازرگان بیرون ریختن دلخوری قدیمی باشد: مکتب او از سال‌ها پیشتر حتی در خود دانشکده فنی موقعیت سرآمد بودن را در میان دینداران دانشگاهی از دست داده بود.

رئیس دانشگاه تهران در زمان غائله‌ی بستن مراکز آموزش عالی می‌گوید شهریور ۱۳۵۸ بازرگان اعتقاد داشت دانشگاه‌ها فعلاً باز نشود. در سال‌هایی که از انتشار این روایت می‌گذرد، دوستان بازرگان تکذیب نکرده‌اند. پس چرا این حرفها را می‌زد؟ به خاطر حقیقت. برای نجات میهن، دین و انسانیت.

این نوع روایت وقایع سابقه داشت. محمد مصدق ادعا کرد در زمان صدراتش:

«تنها چیزی که به‌عنوان ناامنی ذکر می‌شد این بود که روی لباس بانوان محلول اسید سولفوریک می‌پاشند که این کار را بعضی از افراد چپ مربوط به سیاست بیگانه انجام می‌دادند تا به‌عنوان ناامنی دولت را مجبور کنند از اجتماعات جلوگیری کند و مبارزه به نفع سیاست خارجی تمام

شود.^۱

اگر منظور از «بعضی افراد چپ مربوط به سیاست بیگانه» حزب توده باشد، انواع اتهام سیاسی علیه آن حزب به اندازه‌ی کافی وجود داشت و نیازی نبود اسیدپاشی به زنان بی‌حجاب را، که فعالیت مورد علاقه‌ی فدائیان اسلام بود، به اعضای آن نسبت دهد. و حزب توده می‌خواست از اجتماعات جلوگیری شود؟ در هر حال، اگر واقعاً کار حزب توده بود مصدق باید اشاره‌ای به گزارش‌های شهربانی در این باره می‌کرد. اما لازم نمی‌بیند به گزارش‌های وزیر کشورش، غلامحسین صدیقی، درباره اسیدپاشی استناد کند. می‌دانست که دارد واقعیت را به خاطر مصلحت، یعنی سرشاخ‌نشدن با اقلیت طرفدار خشونت در بازار و حوزه، لاپوشانی می‌کند.

جایی که روایت پیشوای اسطوره‌ای ملت ایران تا این حد سست و مغشوش باشد، از شخصیتی ملی-مذهبی و گرفتار رودربایستی نمی‌توان انتظار بیشتری داشت. بازرگان هم حاصل کار وزیر کشورش، احمد صدر حاج سیدجوادی، را در برگزاری همه‌پرسی دوازده‌ماهه‌اش برای تعیین شکل حکومت، با نتیجه عجیب ۹۸/۲ درصد رأی مثبت، نادیده می‌گیرد.

آدمی رند که رئیس دولت بود و صحنه سیاست و جامعه را از بالا می‌دید واقعاً باور داشت نشستند رأی شمرند؟ مدتی بعد گزارش‌های روزنامه میزبان، ارگان نهضت آزادی، درباره انتخابات مجلس اول شورای اسلامی نشان می‌داد بعید بود باور کرده باشد. چنان دل‌مشغول خطر «چپی‌ها» بود که هر اقدامی برای از میدان به‌در کردن آنها به نظرش خدایسندانه می‌رسید.

همه‌پرسی با نتایجی باورکردنی و انتخابات عمومی آزاد و عادلانه فقط در دموکراسی لیبرال امکان دارد. اینکه دموکراسی لیبرال خیر است یا شر، انسانی هست یا نیست، برای همه کشورها به یکسان فایده دارد یا نه، بحث دیگری است. در هر حال، بدون موازنه‌ی قوای واقعی و آزادی بیان، نتیجه‌ی همه‌پرسی لاجرم همان است که مصر سادات و مبارک، عراق صدام حسین، و ایران تحت رژیم سابق (مرداد ۱۳۳۲، بهمن ۱۳۴۱) و رژیم فعلی به‌دست می‌دهند. همه‌پرسی واقعی یعنی ثبت آرای در نوسان به سود یکی از دو نظر حدوداً پنجاه درصدی. کشف حقیقت متعالی شغل

اهل فلسفه است، نه نتیجه‌ی نظرخواهی از عامه مردم. با تمام اینها، بازرگان از جمله کسانی بود که زیر فشار افکار عمومی حرفشان را عوض نمی‌کنند و از اصولی که به آن اعتقاد دارند صرفاً از روی هراس یا بنا به ملاحظه عقب نمی‌نشینند. چنین روحیه‌ای را شاید صحیح‌تر باشد استقامت، ثابت‌قدم‌بودن، کله‌شقی، خودرأیی یا لجاج بخوانیم تا سازشکاری. در قیاس با به‌اصطلاح اصولیونی که حاضرند برای به‌کرسی نشاندن حرف حق مطلق خویش خونها بریزند اما مدام توجیهاتی مصلحت‌اندیشانه سر هم می‌کنند، به بازرگان لقب سازشکار داده‌اند. شاید غیرمنطقی و نامنصفانه باشد، اما مشکل بتوان فقط مخالفانش را سرزنش کرد.

محمد منتظری که به اتهام اسلحه‌کشی در فرودگاه مهرآباد، خروج غیرقانونی از کشور و بیرون‌بردن چمدانی که می‌گفتند حاوی اسناد محرمانه دولتی است تحت تعقیب بود علناً و با صراحت اعلام می‌کرد بازرگان و کل دولت موقت وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم‌اند. بازرگان که می‌دید میرشمس شهبهانی، دادستان تهران، قادر به بازداشت یک یاغی مسلح نیست گفت:

«واقعۀ فرودگاه مهرآباد هنوز فراموش نشده است و همه ناراحتند و

می‌نالند.»

اما همراهان ایدئولوژیک بازرگان هم کمکی به او نکردند. تقریباً تمام گروه‌هایی که خود را ملی-مذهبی می‌خوانند نه تنها از او کنار کشیدند بلکه به مقابله با او پرداختند با اتهام‌هایی از این دست که ضدامپریالیست نیست، طرفدار حفظ وضع موجود است، تعبیرش از اسلام بوی نا می‌دهد، به قیمت نادیده گرفتن ضرورت انقلاب بنیان‌کن با اصحاب دیانت ساخته است، بختیار را «از مرز بازرگان» فراری داده، با تیمسارهای شاه سر و سرّ دارد، و بسیاری دیگر.

شاید اگر هم به دفاع از او بر می‌خواستند نتیجه کار چندان متفاوت نمی‌بود. خودش را به فولکس واگنی تشبیه می‌کرد که نمی‌تواند بولدوزر شود. در تبلیغات رسمی ادعا می‌کنند در اعتراض به اشغال سفارت آمریکا استعفا کرد. این حرف واقعیت ندارد.

بازرگان از ابتدا طرفدار تشکیل مجلس مؤسسان و مخالف به‌فراندم گذاشتن پیش‌نویس قانون اساسی بود اما بعداً زمانی که دید مجلس بررسی پیش‌نویس در خطی

۱۱۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

دیگر افتاده است پشیمان شد و به آیت‌الله خمینی فشار آورد آن را منحل کند. هر روز بیش از پیش متقاعد می‌شد که باید رها کند و کنار بکشد. وقتی یکسره ناامید شدند، تصمیم قطعی به کناره‌گیری گرفتند و خبر اشغال سفارت آمریکا را، که هیاهویی برنامه‌ریزی شده برای سرپوش گذاشتن بر استعفای او بود، از رادیوی اتومبیل در راه قم شنیدند.

می‌نویسد:

«روز قبل از اشغال سفارت استعفا به تصویب هیئت دولت رسیده بود و دو هفته پیش از آن به شورای انقلاب گزارش شده بود... دولت موقت از همان ماه دوم انتصاب، آمادگی خود را برای واگذاری مسئولیت و عدم قبول بی‌نظمی‌ها و دخالت‌ها اعلام کرده بود... برای استعفا و تحویل قدرت کمترین نیاز به نقشه و توطئه یا بهانه‌گیری و افشاگری وجود نداشت.»^۱

آیت‌الله خمینی گرچه یک بار بازرگان را سرزنش کرد که «ضعیف‌آقا»، تند و صریح حمله نمی‌کرد و از ابتدا گفت فقط خود او را، فارغ از همراهان فکری‌اش، قبول دارد: سیاستی محترمانه برای محدود کردن و در حاشیه نگه‌داشتن مهندس. بازرگان ملتفت بود که او را موقتاً به‌عنوان ویتربینی برای جلب خلاقیت می‌خواهند، و گرنه چه کسی می‌تواند یک تنه دولت باشد؟

آیت‌الله پیشتر به بختیار سرکوفت زده بود که حتی رفقایش او را رها کرده‌اند. اما مصرع سعدی را («همه از دست غیر می‌نالند / سعدی از دست خویشان فریاد») به عمد یا سهواً چنین خواند: «سعدی از دست دوستان فریاد» — کنایه‌ای به بازرگان. اما در واقع بازرگان کمتر از بسیاری همراهانش تحمل ارباب‌عمائم داشت، تا چه رسد که تن به ریاست آنها دهد.

توجهی مصلحت‌اندیشانه که امام راحل برای حذف همراهان بازرگان ارائه داد این بود: «میزان حال فعلی اشخاص است.» یعنی کسی حتی اگر زمانی مورد تأیید ما بوده حالا ممکن است نباشد؛ ما دشمنان ابدی داریم اما دوستان همیشگی نه؛ و مصلحت وقت تعیین می‌کند چه کسانی تاریخ مصرف‌شان به پایان رسیده و دورانداختنی‌اند. «حال فعلی اشخاص»، به‌عنوان معیار صلاحیت، دوسویه نبود. کسی که پیشتر آن طرفی بوده هرگز

اجازه نخواهد یافت پا به لژ فاتحان بگذارد. این فیلتر فقط برای حذف است.^۱ سال ۱۳۵۶ آیت الله خمینی در پیام تشکر از کسانی که در گذشت فرزندش مصطفی را تسلیت گفته بودند اندرز داد طایفه‌ی علما بهتر است هوای درس خوانده‌های با ایمان را داشته باشد و با آنها به ملایمت رفتار کنند چون اینها هستند که در آینده مملکت را اداره خواهند کرد. منظور از درس خوانده‌های با ایمان، مهدی بازرگان نبود زیرا بازرگان در جامعه ایران جایی و رای انتقاد علنی داشت، تا چه رسد که کسی از مؤمنان به او بتازد.

منظور، علی شریعتی بود که چهل و چند تن از روحانیون علیه او اعلامیه داده بودند. اگر آخر کار بازرگان که از حرمتی برخوردار بود این شد، پس شریعتی نیکبخت بود که دار فانی را پیش از آنکه پس گردنی محکمی بخورد و بار دیگر به تبعید پرتاب شود وداع گفت.

آدمیت روایت می‌کند مصدق وقتی بازرگان را برای وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش امروزی) پیشنهاد کردند گفت این بابا فقط بلد است چادر سر دختر مدرسه‌ای‌ها کند. او را در عوض به ریاست سازمان آب تهران گماشت تا معلومات ترمودینامیکی - فقهی‌اش را در مبحث آب کُر و طهارات و نجاسات پیاده کند. بعدها وقتی تمام دولت را به دست بازرگان دادند، نه تنها با چادر سر کسی کردن موافق نبود، بلکه از فقه و فقها شکستی چنان عبرت آموز خورد که شاید جهان را پشیمان از هر آنچه کرد ترک گفته باشد. اگر یادداشت‌هایی منتشر نشده از او باقی مانده باشد شاید تصویری دقیق‌تر از طرز فکرش در آن دوره به دست دهد، از جمله توضیحی برای نامه‌ای که یک ماه پس از استعفا نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلیحضرت سابق آقای محمدرضا پهلوی

اگر همیشه از من صراحت دیده‌اید که تلخ بوده است فکر می‌کنم هر دفعه نیز روشن شده است که گفتارم خالی از صداقت و حسن نیت نبوده، و درست از آب در آمده است. حالا هم می‌خواهم پیشنهادی بدهم که به خواست خدا خیر بزرگ برای همه و از جمله شما و شهبانو

۱ یک بار که نظامیان پایگاهی هوایی به محمدعلی رجائی گفتند همانند خُرّ ریاحی به سپاه حق پیوسته‌اند، نخست وزیر اسلام صریحاً حالی‌شان کرد خُرّ در برابر حق طلبی‌اش نه تنها انتظار دریافت چیزی نداشت بلکه جانش را هم داد.

در دو دنیا خواهد داشت. در برابر وضع وحشتناک حاضر و مسئله لاینحلی که گروگان‌گیری اعضا سفارت آمریکا و سرسختی طرفین دعوی بر سر استرداد شما به وجود آورده است و می‌رود که خدای نخواستہ عالمی به آتش و مرگ کشیده شود بیاید یک ژست عالی تاریخی و در عین حال ساده انجام دهید: اعلام مراجعت به ایران برای حضور و دفاع خود در محاکمه بنمایید، کلید نجات مملکت و بازشدن گره کور بین‌الملل و همچنین آزادی وجدانتان و خروج از وحشت حاضر به دست شما است. به خاطر هموطنان و برای اثبات دوستی و خدمت‌گزاری به آنان و به شریعت که همیشه مدعی بوده‌اید این کار را بکنید و بی‌درنگ هم بکنید. گروگان‌ها آزاد خواهند شد، مردم آمریکا که نمی‌گذارند دولت‌شان شاه را تحویل بدهد راضی و خلاص خواهند شد. حمله به ایران و هرگونه مشکلات و مصائب احتمالی مرتفع می‌شود. اروپا و آسیا از نگرانی بیرون می‌آیند و بالاخره شهرت جهانی و افتخار خدمت بی‌نظیری که کفاره‌ای از گذشته و آبرویی برای آینده خواهد بود می‌خرید. چه بسا همین عمل تاثیر بر دلها و در محکومیت شما داشته باشد. در هر حال من پیش‌قدم در تقاضای تخفیف و کوشا برای اخذ گذشت خواهم بود. روسای کشورها نیز چنین وساطت خواهند کرد. این را هم بدانید که در صورت خودداری از چنین شهامت مردانه وضع مردم ایران و دنیا طوری نیست که به سلامت و به سلطنت برگردید. عاقلانه‌ترین و خوش‌عاقبت‌ترین راه حل همان است که عرض کردم. خداوند ارحم‌الراحمین است و در توبه و سعادت را به روی بندگان باز گذاشته است.

مهدی بازرگان، تهران نهم آذر ماه ۱۳۵۸

در اصالت متنی منتسب به آیت‌الله خمینی علیه نهضت آزادی جای تردید است (و گمان می‌رود کار سیداحمد باشد). اما پیشنهاد «یک ژست عالی تاریخی و در عین حال ساده»، یعنی شاه برگردد خودش را تسلیم خلخال کند، می‌تواند دلیلی باشد برای تردید در قدرت تشخیص نویسنده‌اش که نتوانسته بود برای هویدا محاکمه‌ای متعارف ترتیب دهد؛ و سئوالی ایجاد کند در باب منظور یارانش از انتشار این متن بسیار عجیب و بلکه نامعقول.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۱۳

در سال‌های باقی‌مانده‌ی عمر از تعرض و اهانتِ شخصی معاف ماند. می‌دانست نهایتاً و مجموعاً، به اصطلاح عامیانه، مالیده است و مالیدگیِ تاریخی با دعوا راه انداختن جبران نمی‌شود.

وقتی همفکرانش سال ۱۳۶۹ در نامه‌ای سرگشاده به مقام‌ها توصیه کردند مسیر دهه ۶۰ تصحیح شود، حکومت اسلامی ماجراجویی را رها کند و به ترمیم خرابی‌های ده ساله پردازد، متجاسران را به صلأ به کشیدند، در انفرادی و زیر شکنجه انداختند و فیلم اعترافات پُر کردند تا جسماً و روحاً خرد شوند و دیگر نُطق نکشند. یکی از امضاکنندگان نامه بعدها نوشت:

بعد از آنکه به جای خدا، خود را تسلیم حاج آقا [بازجو] کردم... تمام دعا و استغاثه‌هایم به درگاه خدا در کنج سلول این بود: خدایا نجاتم بده! وقتی یک بار این فکر به ذهنم خطور کرد که برای استقرار خود در راه حق و ایمان دعا کنم، بلافاصله آن فکر را از خود راندم و ترسیدم نتیجه چنین دعایی تأخیر در آزادیم باشد!^۱

چهل سال آرگار بحث قرآنی ترمودینامیکیِ بازرگان در عمل به این نتیجه رسید که حقیقتی پیشینی بیرون از افکار و اعمال و روابط آدمیان وجود ندارد، و خداوند چنانچه بخواهد حرف حقیقی به کرسی بنشاند و انواری از حقیقت به دل‌های سیاه بتاباند بهتر است بندگان فانی را از سیاهچال معاف بدارد و برای این منظور از قدّیسانی استفاده کند که داوطلب زجر کشیدن‌اند.

با حسرت نتیجه گرفت دین ممکن است برای دنیای دیگر مفید باشد، و گفت برای باران دعا کردیم، سیل آمد. به بیان ادبای قدیم، اوراق و الواح درس دیرین به آب شست. در کتاب‌های قدیمی ترش کوشیده بود دین و اراده الهی را با مباحث فیزیکی و شیمی و تبدیل انرژی و ماده توضیح دهد. از حدیث و روایت پرهیز می‌کرد و آن را برای اهل حوزه و منبر می‌گذاشت. اما برای انجام دادن یا ندادن هر کاری نیز می‌توان آیه‌ای یافت.

آخرین کتابش، *انقلاب ایران در دو حرکت* که آشکارا پر از بریدگی و حذف و وصله‌پینه تحمیلی سانسور است پس از یکی دو چاپ توقیف شد. از آدم‌هایی بود که توجه دارند جنبشی گسترده علیه شاه فوران کرد و وقتی او رفت و رژیمش فرو ریخت، کسانی که برنده شدند اسم کل جنبش را گذاشتند «انقلاب اسلامی». برای

۱. فرهاد بهبهانی، داستان یک اعتراف (انتشارات امید فردا، ۱۳۸۲) ص ۲۵۲.

عنوان کتابش این را به کار نمی‌برد.

صریح صحبت می‌کرد و صریح می‌نوشت و به همین سبب به دردرس می‌افتاد. فروردین ۱۳۵۸ مجلهٔ فرانسوی نوول ابسرواتور متن مصاحبه‌ای با او منتشر کرد که ترجمهٔ آن در آیندگان چاپ شد. بازرگان در نامه‌ای شخصی با دست نوشت:

روزنامه‌ی محترم آیندگان

ترجمه‌ای از مجله‌ی نوول ابسرواتور در شماره‌ی ۲۵ فروردین ماه آن روزنامه درج شده بود که انطباق چندانی با اظهارات این جانب نداشت. از جمله آنجا که از عدم تمیز گردانندگان کمیته‌ها و آقایان علما صحبت کرده است. یا اشتباهی که به حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی و به نقش دو جانبهٔ حزب توده نسبت می‌دهد.

در حال نفهمیدم مجله نامبرده چگونه از یک مکالمه چند دقیقه‌ای با عجله[،] این همه مطلب در آورده است، جز اینکه استنباط‌های شخصی خبرنگار و انعکاس افکار رایج امروزی اروپا در آن داده شده باشد. بعد از عید نوروز مصاحبه‌های ثبت‌شده‌ای با تلویزیون پاریس و رادیو فرانسه داشتم که صحبت بیشتری دارد و همچنین پیام‌های ماهی چند بار در رادیو تلویزیون خودمان.

مهدی بازرگان، ۱۳۵۸/۱/۲۶

مصاحبه با دقت ترجمه شده بود و عنوان اصلی را بر خود داشت. بازرگان حرف دلش را با صراحت همیشگی به خبرنگار فرنگی زده بود و حالا که «آقایان علما» از دست او کُفری تر شده بودند شانه بالا می‌انداخت و می‌گفت صلاح نبود آنچه برای خارجه گفته در داخل بازگو شود، و تعجب می‌کند حرف‌هایی که طی «یک مکالمه‌ی چند دقیقه‌ای و با عجله» زده است چه طور می‌تواند این همه مطلب شود.

اما حرفش را پس نمی‌گیرد، برای لوٹ کردن اصل مطلب به گله‌های افتراآمیز متوسل نمی‌شود، به قلم‌به‌مزدهای استعمار نیش و کنایه نمی‌زند و به عادت اداره‌جاتی‌ها عنوان «تکذیب خبر آیندگان» روی توضیحش نمی‌گذارد.

کتوشلوار تنگ چهارخانه قهوه‌ای که در فیلم‌ها و عکس‌های مراسم دریافت حکم نخست‌وزیری به تن دارد برای مردی به سن و موقعیت او نامناسب می‌نماید فقط کمی بهتر از سر و وضع محمدعلی رجائی. با چنین لباسی سر کلاس دانشکده

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۱۵

فنی می‌رفت؟ یا آن لباس را عمداً پوشیده بود تا بگوید اعطای خلعت صدارت از سوی یک آیت‌الله را جدی نمی‌گیرد؟

مُد روز بود و در فیلم‌های خبری آن زمان می‌بینیم پسرهای جوان مسلسل‌به‌دست در خیابان‌ها و در حال اشغال سفارت آمریکا کت‌هایی با شانه باریک و کمر تنگ به تن دارند. ایران شاید تنها کشور دنیا باشد که جوان‌هایی با کت و شلوار چسبان سرگرم انقلابی‌گری بوده‌اند و نخست‌وزیر محافظه‌کارش مشاوره‌ی نداشت به او بگوید یک دست لباس تیره رسمی خوش‌دوخت تهیه کند.

در هر حال، پس از آن با پوششی محترمانه‌تر در تلویزیون ظاهر می‌شد. اما اصل مشکل باقی است: در اُزگل آباد اهورایی، آدمها تا از نردبان بالا می‌روند و متوجه ظرایف زیبایی‌شناسی می‌شوند سقوط می‌کنند و اُزگل‌هایی جدید جایشان را می‌گیرند. و همچنان «ماییم و نوای بینوایی».

حاضر جواب بود و تحقیر گزنده‌اش را پنهان نمی‌کرد. زمانی حین سخنرانی او در یزد خط امام را به رُخ‌ش کشیدند. گفت «خط امام در جیب من است» و بعداً توضیح داد منظورش البته دست‌خط فرمان نخست‌وزیری است. و وقتی به نفع آیت‌الله حسینعلی منتظری به‌عنوان ولیّ فقیه بعدی شعار دادند، با خونسردی گفت ان‌شاءالله امام به قدری عمر کند که نوبت به ایشان نرسد.

حال که دعای او مستجاب شده، شاید بد نباشد با یاد روزگار محنت‌بار فشل‌شدگی‌اش دعا کنیم نظام ولایی آن‌قدر بر اریکه بماند که نوبت به استیلای پیروان خود او و اصلاح‌طلب و نواندیش دینی و حزب‌الله اهلی‌شده هم نرسد، و زمانی همه اینها به اندازه رأیی که می‌آورند در اداره مملکت مشارکت کنند.

او نیز نومید و دلشکسته از جهان رفت. در این سرزمین، افسردگی در پایان راه انگار تقدیر همه است: حکومت‌کننده، حکومت‌شونده و مهندس سرخورده از ایمان و نتایج آن.

بازرگان، حقیقتی بر اسطوره‌ی سیزیف* حسین سخنور

مردی که قرار بود بنا به تخصص‌اش، مهندسی کند و بنا به ذوق‌اش، مطالعات مسلمانی، سر از سیاست درآورد تا هر سه را در عمل بیامیزد و بیاموزد که می‌توان تخصص را در خدمت اهداف بلند و سیاست را در زعامت اصول عالی اخلاقی آورد. بدین ترتیب، بعد سوم سیاست بر مهندس بازرگان نواندیش دینی افزوده شد، بعدی عارضی اما دایمی، نمی‌خواست، اما وقتی آمد، تا آخر ایستاد. خودش در خصوص چرایی ورودش به گود سیاست می‌گوید:

«روزی با مهندس اصفیا، در زمینه انتخابات دوره ۱۱۸م و قرارداد کنسرسیوم و مخالفت با قرارداد مزبور صحبت می‌کردم. گفت تو همیشه مخالف دخالت در سیاست و طرفدار تخصیص و تقسیم سیاست بودی و کتاب «بازی جوانان با سیاست» را نوشتی، حالا چه طور از این حرف‌ها می‌زنی و این کارها را می‌کنی؟ گفتم این سوال را خودم از خودم کرده بودم و جواب‌اش آماده است، من همیشه طرفدار این فکر بودم که هر وقت در مملکت، نانوا، نان‌اش را خوب پخت، زارع، محصول خوب بیرون آورد، معلم، معلم خوبی بود... مملکت درست می‌شود. اما یک وقت است که از تو سلب اطمینان می‌شود و می‌بینی در نان از هر کثافتی وجود دارد، گوشت قصاب عوض گوشت گوسفند، مردار سگ است... در این صورت چه خواهی کرد؟ جز اینکه خودت در خانه تنور بزنی. در امر مملکت هم همین طور است، وقتی مسئولین و متصدیان به وظیفه خود

* به نقل از صفحه ۳۰ و ۳۱ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

۱۱۸ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

عمل نکردند، بلکه خلاف آن را انجام دادند، دزد و خائن بودند، نمی‌شود ساکت نشست، همه کس مجبور است همه کاره بشود. استاد دانشگاه هم به داد و فریاد سیاسی بپردازد. وضع مملکت مانند آتش گرفتن خانه بود که هر کس از بزرگ و کوچک، باید هرچه در دست و هر کاری دارد، زمین بگذارد و به سرو صدا و چاره‌جویی و خاموش کردن آتش خانه بپردازد.»

بازرگان در ادامه این بحث خود، به همان اهداف و اصول گریزی می‌زند و تاکید می‌کند:

«آنچه هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند خود را از آن بی‌نیاز بداند، آزادی، عدالت و حکومت قانون است. جوانان هوشیار و پاکباز، نمی‌خواهند به صرف ایمان به حق، به علم تامین معاش اکتفا کنند، کافی نمی‌دانند گلیم خود را از آب در آورند. این‌ها گلیم بخت خود را بافته شده در گلیم اجتماع می‌دانند. این بود انگیزه اصلی من و دوستان‌ام، تا وارد گود سیاست شویم.»^۱

فارغ از این قسم علل اجتماعی و سیاسی، نگارنده معتقد است دخالت بازرگان در سیاست، نتیجه منطقی اعتقادات دینی و مذهبی وی نیز بود. به عبارتی دیگر در این باره، می‌توان به دلایل مبنایی تر و تئوریک بازرگان هم اشاره داشت، چراکه مولف «بعثت و ایدئولوژی» و «مرجعیت و روحانیت»^{*} نمی‌تواند بی‌تفاوت به امر سیاست باشد. بازرگان این نکته، را در مقاله‌ای با عنوان «پراگماتیسم در اسلام» فاش می‌گوید و دلشاد است که:

«خداوند پراتیک است! و در دفتر خود نام و شهرت و شکل اشخاص را ثبت نمی‌کند، بلکه اعمال و آثار عمل را ثبت کرده و طبق آن با احصائیه دقیق پاداش می‌دهد... با توجه به مراتب بالا ملاحظه می‌شود که قرآن و اسلام کاملاً پراتیک بوده و از مسلمانان عمل می‌خواهند و بس...»^۲

این بود چرایی ورود بازرگان به وادی سیاست، اما در ادامه به ۱. روش و ۲. سرانجام آن می‌پردازیم.

۱. غلامرضا نجاتی، «شصت سال خدمت و مقاومت»، ص ۲۶۹.

* کتاب «مرجعیت و روحانیت» مجموعه‌ای است از ده مقاله که توسط هفت نفر از اندیشمندان دینی هر یک درباره‌ی موضوعی از مرجعیت و روحانیت نوشته شده که یک مقاله‌ی آن با عنوان «انتظارات مردم از مراجع» از زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان است (ب.ف.ب).
۲. بازرگان، «پراگماتیسم در اسلام»، مجموعه آثار ۷. ص ۱۵۸.

حرکت اول و دوم انقلاب با سیاست گام به گام

بازرگان از زمانی که رو به فعالیت‌های سیاسی آورد، روش خود را مشخص کرده بود: استفاده حداکثری از ظرفیت‌های موجود، بدون تغییرات دفعی و اساسی، آنچه که خود روش «سنگر به سنگر» می‌نامید و بعدها به روش «گام به گام» موسوم شد.^۱ او به این روش همیشه وفادار ماند، چه در «حرکت اول انقلاب» و چه در «حرکت دوم انقلاب»؛ هم دورانی که با حکومت پهلوی مبارزه می‌کرد و هم زمانی که انقلاب به پیروزی رسید و مسئول تشکیل دولت شد. استدلال بازرگان برای درستی و کارآیی این روش سیاسی نیز با عنایت به اصول دینی و اخلاقی‌اش است، آنجایی که از در نظر داشتن خدا و توسل به او می‌گوید و تاکید می‌کند:

«... عجله و دستپاچگی نداشته باشیم؛ همان روش «گام به گام» را پیش بگیریم، اگر روش پرتابی بخواهند پیش بگیرند، پرت می‌شوند. خداوند انسان را بال نداده و بشر عادی هم معجزه ندارد که با انفاس قدسیه‌اش طی ارض کند. ما همگی بشر هستیم و همان‌طور که ایرج میرزا درباره مادرش می‌گوید: «دستام بگرفت و پایه پا برد، تا شیوه راه رفتن آموخت». بنده هم از زمانی که مادرم دستام را گرفت و پایه پا برد تا شیوه راه رفتن آموخت، هیچ راهی برای پیشرفت در دنیا جز «قدم به قدم» ندیده‌ام. حالا هم باز توصیه می‌کنم که همه راه «گام به گام» را در پیش گیرند.»

اما این توصیه بازرگان، ریشه در نگرش جامعه‌شناختی‌اش و تاملات قابل توجه‌اش بر عادات و رفتار ایرانیان دارد. او در «سازگاری ایرانی» وقتی به پنجمین اثر از آثار غیرمستقیم یا درجه دوم زندگی زراعتی ما ایرانیان می‌رسد، ذیل آفت «شعار زود و زور» می‌نویسد:

«ما برعکس شاید عجول‌ترین مردم دنیا باشیم و به همین دلیل کاری به دست خویش از پیش نمی‌بریم و احزاب اصلاحی و انقلابی ما تماماً

۳. علی‌رغم آنکه خود بازرگان در آثار خود، چندین بار از سیاست «گام به گام» یاد کرده بود، وقتی خبرنگار روزنامه کیهان در این باره از او سوال می‌کند، بازرگان پاسخ می‌دهد: کلمه «گام به گام» که سوال کردید در ابتدا ابتکاراً از طرف نهضت آزادی و بنده هیچ وقت عنوان نشده، بلکه مخالفین یک مقدار از روی شیطنت - به اصطلاحی که ترجمه از نظریه‌ی کیسینجر در روابط بین اعراب و اسرائیل بود - این اصطلاح را به کار بردند. آنچه نهضت آزادی و شخص بنده گفتیم و در اعلامیه‌های قبل از پیروزی انقلاب هم آمده، کلمه‌ی «سنگر به سنگر» بود (مجموعه آثار ۲۳، ص ۴۹).

۱۲۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

شکست می‌خورند. چون انتظار دارند از راه هیاهو و تظاهر با تشکیلات زودرس و اقدامات مختصر و با انقلاب سطحی در اثر چهارتا میتینگ و اعلامیه یا چند شماره روزنامه و حداکثر یکی دو اعتصاب بازار و دو تا تیر خالی کردن، مملکت زیر و زبر شده، بلافاصله از «تیغستان» و «گلستان» سر در آورد»^۱

بر این اساس بود که بازرگان در پیش از انقلاب، چه آن زمان که اوج قدرت دستگاه پهلوی بود، خود را آخرین مبارزان در چارچوب قانون اساسی معرفی کرد و چه در حضيض قدرت شاه و اوج انقلاب، باز بیشتر متمایل به ادامه کار دولت بختيار بود تا مقدمات انتقال دولت و تغییر شیوه حکومت، به تدریج فراهم شود. او در این باره مذاکراتی با هر دو طرف ماجرا، رهبر انقلاب و نخست وزیر وقت داشت، ولی بنا به دلایل متعددی که ذکر آن‌ها خارج از موضوع این نوشتار است، این اتفاق رخ نداد تا خود، مسئول تشکیل دولت موقت شد. خیلی‌ها گمان می‌کردند بنا به اقتضائات زمان، بازرگان لااقل در این برهه، سیاست «گام به گام» را در تعلیق نگه می‌دارد و همسو و همدل با برخی از انقلابیون، می‌آید تا به شمشیر و خنجر و به گرز و کمند، ببرد و بدرد و بشکند و ببندد. اما زهی خیال باطل. او در اولین سخنرانی برنامه دولت درباره آنچه می‌کند و آنچه نمی‌کند، سخن گفت و این مسئله را ذکر کرد که:

«کسانی که من دنبالشان می‌روم و خواهم آورد، اینها مریم رشته و عیسی بافته نیستند، خیلی عیب دارند؛ و من علی بن ابی طالب نیستم که همان شب اول فرمود که من نمی‌توانم یک شب بخوابم و معاویه در شام باشد. نه؛ ما می‌سازیم، مجبوریم؛ نه آن ایمان را داریم، نه آن قدرت را، و نه شاید شرایط آن شرایط باشد. و بعد هم این مسئله که باید با تدریج جلو رفت؛ همه‌ی اینها را من گفته بودم و خیلی چیزهای دیگر. یک نفر هم نه حضوراً و نه به صورت کتبی، نه با تلفن، نه در روزنامه و نه در هیچ جا ایرادی نگرفت... باید ۹ ماه بگذرد، ۸ ماه بگذرد، آن وقت در آن راه پیمایی بگویند ما حرکت گام به گام را محکوم می‌کنیم»^۲

ولی بازرگان، سیاستمداری نبود که کاری به محکوم کردن‌ها و تایید کردن‌های اینچنینی داشته باشد. خوب یا بد، درست یا نادرست، هیچ گاه فولکس واگن خود را

۱. بازرگان، «سازگاری ایرانی»، مجموعه آثار ۴، ص ۳۴۳.

۲. بازرگان، جوشش‌های انقلاب، مجموعه آثار ۲۳، ص ۲۴.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۲۱

با بولدوزر عوض نکرد و آهسته و پیوسته فراز و نشیب بیابان سیاست ایران را بی آنکه از بلا بپرهیزد، گام به گام پیمود.

ناهمگامی و ناهنگامی سیاست گام به گام

سیاست گام به گام بازرگان در هیچ دوره‌ای موفق نبود و هیچ گاه صدای منادی آن شنیده نشد. پیش از انقلاب، صدایش را در دادگاه تجدید نظر نظامی نشنیدند و پس از انقلاب هم صدایش مابین صدای بلند انقلابیون گم شد تا سیاست گام به گام، همیشه ناکام بماند و باورمند به آن همیشه در تبعید و زندان و انزوای سیاسی. گام به گام بازرگان، از سوی هیچ گروه و دسته سیاسی، در زمان خود مورد پذیرش قرار نگرفت و هیچ کس همگام گام به گام بازرگان نشد، چراکه اگر با اصل آن هم همراه بودند، آن را ناهنگام می‌دانستند و معتقد بودند:

«مهندس بازرگان مشروعیت خود را از این حرکت انقلابی گرفت، در

نتیجه نمی‌توانست علیه همین نوع مشروعیت قد علم کند.»

این قبیل انتقادات ادامه می‌یافت تا جایی که عنوان می‌شد:

«یک نیروی سیاسی که مدعی دموکرات بودن است، نمی‌تواند تحت

پوشش خواست انقلابی مردم، قدرت را بگیرد و بعد همین خواست

انقلابی را نفی کند»^۱

اظهارات اخیر متعلق به «مراد ثقفی» ای است که خود را در آن زمان چپ سکولار

معرفی می‌کند، اما فرقی نمی‌کند، راست مذهبی‌اش هم معتقد است:

«دولت بازرگان به علت سرعت و شتاب تحولات نمی‌توانست کشور را

اداره کند و دائما عقب می‌افتاد»^۲ (امیر محبیان)

اما بازرگان قرائت دیگری از این عقب‌افتادگی و انقلابی نبودن‌اش دارد و ضمن

تفکیک دو «شیوه انقلابی» و «شیوه انتظامی» از انقلابیون می‌پرسید:

«شما انقلابی هستید و مکتبی، ولی باید فهمید که آیا انقلاب هدف است

یا وسیله، و هر عملی که با خشونت و قاطعیت صورت گیرد انقلاب

اسلامی است؟»^۳

۱. غلامعلی صفاریان و فرامرز معتمد، «سقوط دولت بازرگان»، صص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. همان، ص ۲۶۱.

۳. بازرگان، «عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی خودمان»، مجموعه آثار ۲۳، ص ۱۲۳.

۱۲۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

او «شیوه‌ی انتظامی» را نیز این گونه تعریف می‌کرد:

«شیوه و رویه‌ای که نظم و پیش بینی و اصول علمی و عقلی در آن

رعایت می‌شود.»

در مقابل «شیوه‌ی انقلابی» که ملت و اجتماعی یا توده‌ی بی‌شکلی از مردم چیزی

را می‌خواهند... به این ترتیب ملاحظه می‌شود که:

«عقل و تخصص یا نظم و نقشه هر قدر در شیوه انتظامی ارزش و

خریدار پیدا می‌کند، در شیوه‌ی انقلابی مورد بی‌اعتنائی و احیاناً انکار

قرار می‌گیرد.»^۱

بازرگان با ذکر مثال و یادآوری دوران اول انقلاب، شیوه انقلابی را تبیین می‌نمود که:

«چه قدر تحصن‌های کارگران و شاکیان و شاگردان مدارس که در امتحان

رفوزه شدند پیش آمد. خوب، رفوزه شدن و در یک کلاس ماندن که

تنها مال دوران طاغوت نیست. حالا دیگر نباید وقتی آدم نمره‌ی بد

گرفت بگوید اصلاً نمره چی است. واقعاً این را می‌گفتند. اصلاً وزیر

آموزش و پرورش می‌گفت، دیگر نمره قدیمی شد؛ چه قدر ما کشته

دادیم، انقلاب کردیم، باز هم نمره، باز هم رفوزگی؟!»^۲

از این رو بود که مرد گام به گام سیاست ایران در این فضا دیگر نتوانست قدم از

قدمی بردارد و مجبور به استعفا شد. سرانجامی که بازرگان را شبیه اسطوره یونانی

سیزیف می‌کند. حکایت آن را شنیده‌اید که سیزیف به خاطر خشمگین کردن زئوس

(خدای خدایان) و تمرد خدایان، مجبور شد سنگی را به بالای تپه‌ای بغلتاند، اما

همیشه در یک قدمی قله، این سنگ به پایین می‌غلتید.^۳ با توصیفی که آمد، بازرگان،

در تمام مدت عمر سیاسی خود، بارها و بارها، سنگ سیاست «گام به گام» را گام به

گام، تا یک قدمی قله برد و باز به پایین غلتید و باز برد و آورد تا هیچ‌گاه شاهد آن

نباشد که این سنگ به قله می‌رسد. چنین است که می‌توان گفت بازرگان، حقیقتی

است بر اسطوره سیزیف.

آخرین نکته، اما نه کم‌اهمیت‌ترین

آنچه که ما را بر آن داشت تا مجموعه «باز بازرگان» را تهیه کنیم، بیش از آن که

۱. بازرگان، «شیوه انتظامی و شیوه انقلابی»، مجموعه آثار ۲۳، ص ۱۹۱.

۲. بازرگان، «جوشش‌های انقلاب»، مجموعه آثار ۲۳، ص ۲۵.

۳. مایکل گرانت و جان هیزل، ترجمه رضا رضایی، «فرهنگ اساطیر کلاسیک یونان و روم»، ص ۳۳۲.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۲۳

بازرگان سیاستمدار لیبرال باشد، بازرگانِ روشنفکر دینی است و البته همان‌طور که در فوق آمد، سیاست‌ورزی بازرگان در دین‌داری بازرگان ریشه دارد و تفکیک این دو، لااقل در بازرگان متقدم، کار چندان ساده‌ای نیست. چنان‌چه در «بعثت و ایدئولوژی» می‌گوید:

«در اسلام از قدم اول، ایمان و عمل توأم بود و دین و سیاست (به معنای اداره امت) پایه‌پای هم پیش می‌رفت. قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماع و حکومت هستند»

حتی بازرگان متاخر معتقد به «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» همچنان اذعان دارد که:

«قیام علیه بیدادگری و ایثار در راه حق و حقیقت جزء فطرت انسان و از مبانی تشیع است»^۱

بنابراین می‌توان گفت فعالیت‌ها و اندیشه سیاسی بازرگان ذیل اندیشه دینی وی قرار می‌گیرد، اندیشه‌ای که در پی نوگرایی و احیای فکر دینی است.

۱. بازرگان، «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، مجموعه آثار ۱۷، ص ۳۳۱.

بازرگان الگویی برای نسلی دیگر

مهدی نوربخش

دغدغه او پایه گذاری سنتی در سیاست است که
با خودکامگی سیاسی هیچ رابطه‌ی ندارد

نوزده سال از رحلت مردی که این روزها برای نسل دیگری الگو قرار گرفته است می‌گذرد. نسل انقلابی هیجان زده، احساساتی و رادیکال بعد از انقلاب توان برخورد منصفانه و بخردانه با او، باورها و آرمان‌های او را نداشت. تن گام به گام او که پایی در مدیریت منطقی و علمی داشت، به نسل و رهبرانی که می‌خواستند یک شبه انقلاب را صادر نمایند و مدینه فاضله‌ای بر پا کنند، مجال آن را نداد تا با آراء او منصفانه و با شخصیت او عادلانه برخورد نمایند. کنش اصلاح‌گرایانه او به‌عنوان یک مصلح دینی، کسی که غبار تحجر حوزه‌های سنتی را بر تفسیر دین به‌طور آشکار می‌دید، دشمنان فراوانی را در نهادهای سنتی دینی فراهم و گرد هم آورده بود. بجز دشمنی با افکار او، بخشی از روحانیت به اصطلاح مترقی که خود را به‌طور مطلق ممتاز برای حکومت می‌دید، تاب و توان تحمل او را بر مسند ریاست سیاسی کشور نداشت. اما این بخش از روحانیون از سر اضطرار و با اکراه کامل و به‌خاطر اینکه هیچ‌کسی بعد از انقلاب مشروعیت و مقبولیت او را برای قبول این پست نداشت تن به نخست‌وزیری موقت او داده بودند. دست‌های مرئی و نامرئی این بخش از روحانیون با همراهی نسلی که با کنش‌های رادیکال انقلابی خو گرفته بود، راه را برای کناره‌گیری بازرگان از قدرت و بی‌مهری این دو گروه به او هموار نمود.

اما نسل دیگر امروز که بسیاری از نسل رادیکال انقلابی دیروز را نیز در بر می‌گیرد، پس از سی و پنج سال از انقلاب گذشته با تجربه دیگری به سیاست، حکومت‌مداری و طبقه‌ای که فقط خود را لایق حکومت می‌داند نگاه می‌کند. این نسل خود کامگی دینی، استبداد ولی فقیه، سیاست بدون اخلاق، دین خشونت و حکومت‌مداری متکی بر زور را تجربه کرده است. اگر دیروز این نسل می‌توانست از هشدار استبداد دینی مرد تقوا، بازرگان، در مجلس بگذرد و به ارادل و اوباشی که در خانه ملت شعار مرگ بر او را سر می‌دادند توجه نکند، امروز نتیجه این بی‌توجهی و به تفاوتی را در بروز یک استبداد مطلق می‌یابد. از اینرو، بازرگان برای این نسل الگوی مردی گردیده است که آرمانش بیش از هر زمان دیگر آرمان همه کسانی شده است که تعهدی به اخلاق سپرده و سیاست را برای ایجاد و بسط روابط عادلانه اجتماعی و برخورداری مردم از تمامی حقوق شهروندی بر می‌گزینند.

اما برای شناخت بازرگان می‌بایست به ابعاد چهارگانه شخصیت او رجوع نمود. بازرگان **یک استاد موفق دانشگاه** و مردی است که در حرفه خودش بسیار مؤثر بوده است. او **یک مصلح دینی** است که کار تحقیقی خود را برای غبار زدایی و پاک‌سازی دین از تحجر شروع نموده است. او در **زندگی فردی بسیار پاک زیسته** و به ارزش‌های انسانی در بین خانواده خود و دوستانش سخت پایبند بوده است. او **یک سیاستمدار اخلاقی** است که تا پایان عمر به ارزشهای دموکراتیک سیاسی احترام گذاشته است.

بازرگان در سال ۱۳۱۳ پس از گذراندن تحصیلات عالی خود از فرانسه به ایران باز می‌گردد. در سال ۱۳۱۵ در دانشکده فنی دانشگاه تهران به تدریس مشغول گردیده و در دو دوره متوالی ریاست دانشکده فنی را در اختیار دارد. شاگردان او می‌گویند که اگر دانشجویی می‌خواست ترمودینامیک را خوب بفهمد می‌بایست بر سر کلاس او می‌نشست. در سال ۱۳۳۰ توسط رهبر جنبش ملی، دکتر محمد مصدق، به ریاست هیئت مدیره و مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران انتخاب گردید. در این مقام موفق گردید تا با همت متخصصین کشور، صنایع نفت را راه اندازی نماید. در سال ۱۳۳۱، مسول احداث شبکه لوله کشی آب تهران گردید، که با موفقیت این پروژه را به ثمر رسانید. بعد از کودتای سلطنتی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به دلیل اعتراض به انتخابات فرمایشی مجلس شورای ملی، از تمامی خدمات دولتی و استادی دانشگاه

محروم گردید. بازرگان از این تاریخ وارد بخش خصوصی گردیده و با ایجاد چندین شرکت در زمینه تولیدات صنعتی خلاقیت قابل توجهی از خود نشان می‌دهد. او مخترع چندین ابتکار صنعتی در تخصص خود، مهندسی مکانیک، می‌گردد. برای تشکیل چندین انجمن حرفه‌یی در حرفه‌ی خود همّت خود را به کار می‌گیرد. او «کانون مهندسين» را به عنوان يك نهاد حرفه‌یی و مجله «صنعت» را به عنوان يك نشریه علمی صنعتی بنیان‌گذاری می‌نماید. کتاب‌هایی در زمینه حرفه خود نظیر «ترمودینامیک صنعتی» و «آتیه صنعت در ایران» چاپ می‌نماید. مدیریت او در صنعت نفت، احداث لوله کشی آب تهران، و در بخش خصوصی بسیار عالمانه و مدبرانه است. کارمندان و مهندسان انگلیسی شرکت نفت او را مدبر، عالم و به دور از هیجانات رادیکالیستی ناسیونالیسم، بعد از ملی کردن صنعت نفت توصیف می‌نمایند. این توصیف مدیریتی فقط مخصوص به اوست، زیرا بسیاری از همراهان بازرگان چنین ارزیابی مثبتی از دشمن خود دریافت نمی‌دارند.

بازرگان یک مصلح دینی است. يك پا در اندیشه غرب و پای دیگری در سنت دارد. زمان جوانی او، زمان پرتلاطم سیاسی تاریخ کشور ماست. جنبش و ایدئولوژی مارکسیستی طرفداران فراوانی در بین تحصیل کرده‌های ایرانی پیدا کرده است. حکومت شاه بعد از بازگشت به قدرت و نهادینه کردن استبداد با مارکسیست‌ها به طور سیاسی برخورد می‌نماید. آنان را به زنجیر می‌کشد اما تئوریسین‌های او نه توان آن‌را دارند که با این ایدئولوژی غیر وطنی برخورد نمایند و نه اصولاً می‌فهمند که چنین برخوردی باید صورت پذیرد. روحانیت سنتی که کاملاً جاهل به این پدیده است، توان آن‌را ندارد که در عرصه ایدئولوژیک در مقابل مارکسیسم عرض اندام عقیدتی نماید. بازرگان و دوستانش، طالقانی و سحابی، با سخنرانی، نوشتن مقاله و ایجاد نهادهای مدنی وارد این کارزار می‌گردند. نه تنها برخوردی عالمانه با ایدئولوژی غیر وطنی مارکسیسم در صدر کارهای فکری او قرار می‌گیرد، که تفسیر و تعبیر جدیدی از مذهب و مفاهیم دینی تا پایان عمر او را به خود مشغول می‌نماید. بازرگان با بیش از ۳۵۰ اثر به شکل کتاب، مقاله و سخنرانی تا پایان عمر در این کارزار می‌ماند. در نوشته‌هایش ایدئولوژی‌های وارداتی، دین متحجر سنتی و فقه و فقهی که نمی‌تواند زمان و زمانه را درک کند به نقد کشیده می‌شود. یکی از اولین

اثرات او مقاله‌ای است در کتاب «مرجعیت و روحانیت» که به‌طور روشن از انتقادات خود از طبقه روحانیت سنتی پرده برداشته و انتظارات دیگری را از این گروه مطالبه می‌نماید.

از ابتدای عمر خود با جوانان محشور است. به نیازهای دینی و عقیدتی آنها کاملاً آشناست. با آنان در ایجاد انجمن اسلامی دانشجویان و بعدها انجمن اسلامی مهندسين، پزشکان مشارکت و کمک می‌نماید. نمازخانه‌ی دانشگاه تهران را ایجاد نموده تا به جوانان جرات دهد از سنگر عقاید دینی خود در مقابل مارکسیسم و تجددگرایی مأنوس با غرب و ضد دین دفاع نمایند. کتاب‌های او بیشتر پاسخ به نیازيست که جامعه جوان دینی ابراز می‌نماید. بازرگان همچنین در زمان اسارت خود توسط رژیم پهلوی از کار پژوهش و پاسخ‌گویی به نیاز نسل جوان دست بر نمی‌دارد. در طول اسارت، بر کتاب‌هایی مقدمه نوشته، هفت مقاله می‌نویسد و یازده جلد کتاب تحقیقی را به پایان می‌برد. کتاب‌های سیر تحول قرآن جلد اول و دوم محصول دوران اسارت اوست.

زندگی شخصی او مردی را به ما نشان می‌دهد که با اخلاق، مدارا و تعامل عمر پر برکت خود را سپری می‌نماید. فرزند بزرگ، دختر او، می‌نویسد که پدر او در امور دینی یک دموکرات به تمام معناست. وقتی که احساس وظیفه می‌کند که به فرزندانش اخلاق، شعائر و ارزش‌های دینی را بیاموزد، نهایت کوشش را می‌نماید تا نه از سر اجبار و یا احترام به پدر، بلکه آگاهانه و آزادانه آنها را انتخاب نمایند. زمانی که در جلسات حزبی خود می‌نشیند، اگرچه دبیر کل نهضت آزادی است، اما می‌خواهد که در مقابل یک رای او نظرش قبول و یا مردود گردد. دوستانش نقل می‌کنند که زمانی او کاملاً در اقلیت قرار می‌گرفت به‌خاطر آنکه صلاح را در داشتن و گرفتن مواضع روشن‌تری می‌دانست، اما هرگز به دنبال آن نبود که کسی را قانع نموده و یا از خود واکنشی نشان دهد. این متانت و شخصیت سرشار از بزرگی منشی در تمام مراوده‌های او با مردم و سازمان‌هایی که تأسیس می‌نمود و یا در آنها شرکت می‌کرد مشهود بود.

سیاست بازرگان، شاید مهم‌ترین بُعد زندگی اوست که نسل امروز می‌بایست از آن الگوسازی نماید. ملت ایران بیش از یک قرن پیش با ایجاد جنبش مشروطیت

خودکامگی را نفی نموده و به دنبال تشکیل حکومت قانون و پاسخگو بوده است. جنبش‌های مردمی برای تشکیل حکومت قانونگرا و پاسخگو توسط رژیم‌های خودکامه سلطنتی بعد از جنبش مشروطیت سرکوب گردیدند. بازرگان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به طور فعال وارد عرصه سیاسی کشور گردیده تا با خودکامگی مبارزه نماید. او در سال ۱۳۳۲ به تشکیل نهضت مقاومت ملی ایران همت گمارده و به دنبال کشف چاپخانه مخفی این تشکل به هشت ماه زندان توسط ارتش شاهی محکوم گردید. کتاب «عشق و پرستش» محصول این زندانی شدن چندین ماهه‌ی او است.

در بهار سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایران، پس از آنکه سران این تشکیلات با رهبران جبهه ملی اختلافات سیاسی پیدا می‌نمایند، پایه‌گذاری می‌گردد. بازرگان و دوستان خود نظیر آیت الله طالقانی و دکتر یدالله سحابی کوشش می‌نمایند که فعالیت ملی-مذهبی‌ها را در این گروه سر و سامان دهند. فعالیت نهضت آزادی که در ابتدای «انقلاب سفید» شاه شدت می‌گیرد، به دستگیری سران نهضت انجامیده و بازرگان در سال ۱۳۴۲ توسط ارتش به ۱۰ سال زندان محکوم می‌گردد. اعتصاب او و یارانش در زندان منجر به تبعید او و ۱۷ نفر از دوستانش به زندان برازجان می‌گردد. بازرگان در آبان ۱۳۴۶ پس از ۵ سال، از زندان آزاد می‌گردد. در طول این مدت چندین کتاب تحقیقی خود را به پایان می‌برد. در بین این کتاب‌ها، یکی از اولین تحقیقات سیاسی بازرگان، آزادی هند، که در زندان نوشته می‌شود پس از آزادی او چاپ می‌گردد. در این کتاب بازرگان به شدت تحت تاثیر جنبش انقلابی بدون خشونت گاندی برای آزادی هند قرار می‌گیرد. در دادگاه نظامی خود در سال ۱۳۴۲، بازرگان استبداد را به محاکمه می‌کشد. او که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای مبارزه با خودکامگی پای به عرصه سیاست گذاشته، در این دادگاه فرصت آن را پیدا می‌نماید تا با استدلال، آثار شوم استبداد و استبدادزدگی را در اجتماع و سیاست تشریح نماید. استبداد و مبارزه با آن تا پایان عمر تمام تلاش او را به خود معطوف می‌دارد. در دفاعیات خود توضیح می‌دهد که استبداد به اخلاق و روان جامعه آسیب وارد می‌کند. بازرگان بی‌اخلاقی سیاسی را نتیجه خودکامگی دانسته و اعتقاد دارد که در نظام‌های خودکامه و استبدادی به طور طبیعی سیاست بدون اخلاق اعمال می‌گردد. او به درستی باور دارد

که یکی از وظایف هر دولتی تقسیم عادلانه منابع و فرصت‌ها برای شهروندان یک کشور است. قانون‌مداری و پاسخ‌گویی در هر دولتی برای اطمینان یافتن برای حفظ این روابط عادلانه می‌باشد. به‌زبان دیگر، دولت‌های حافظ قانون و پاسخگو سیاست خود را اخلاقی اعمال می‌نمایند. اگر دولتی به خودکامگی و استبداد روی آورد، بدون شک به اخلاق سیاسی پشت پا می‌زند و دیگر نمی‌تواند بر روابط عادلانه بین شهروندان سیطره داشته باشد.

پس از انقلاب پست نخست‌وزیری دولت موقت را با اکراه می‌پذیرد. اما همان هفته‌های ابتدا نشان می‌دهد که او همان مرد اخلاقی است که بدون تردید می‌خواهد اخلاق را در سیاست خود به آزمون گذارد. دغدغه او پایه‌گذاری سستی در سیاست است که با خودکامگی سیاسی هیچ رابطه‌ی ندارد. هم‌زمان با او، مردانی در حلقه‌های مختلف سیاسی کشور جای گرفته‌اند که برای خود در سیاست و برای سیاست کشور اهداف دیگری را دنبال می‌نمایند. آنها کوشش خود را برای ساختاری در سیاست به کار گرفتند که بتواند منافع شخصی و گروهی آنها را تضمین نماید. این مردان، نهادهای سیاسی کشور را یکی پس از دیگری به زیر نفوذ خود آورده و نهایتاً قانون اساسی کشور را در راستای اهداف خود نوشته و به تصویب رساندند.

در زمان نخست‌وزیری خود از هرج و مرجی که خودکامگی گروهی در سیاست کشور تولید نموده بود شکایت می‌کرد. هرگز اختلاف فکری و سیاسی خود را با آقای خمینی و مردان تشنه قدرت از مردم مخفی نداشت. او مردم را صاحب ملک و زمامداری سیاسی را حافظ روابط عادلانه در اجتماع می‌دانست. بسیاری که گلابه و انتقادات او را بر نمی‌تاییدند در صدد تنگی عرصه سیاسی بر او شدند. اما بحث نه عدم انقلابی بودن بازرگان بود و نه عدم لیاقت مدیریتی او برای تصاحب آن پست. نزاع بین مردان خودکامه تشنه قدرت و بازرگان، بنیان‌گذار اخلاق سیاسی در زمامداری کشور بود. جوانان خو گرفته با رادیکالیسم انقلابی و آنهایی که فقط روحانیون در قدرت را شایسته زمامداری می‌دانستند، با گرفتن سفارت راه را برای یک حکومت مطلق، سیاستی بدون اخلاق و خودکامگی فردی هموار نمودند. بازرگان نهایتاً موفق گردید تا استعفای خود را تسلیم نموده و از حکومت، و نه سیاست، کناره‌گیری نماید. اما کناره‌گیری از حکومت به معنی کناره‌گیری از

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۳۱

سیاست نبود. هر روز در راهروهای مجلس با توهین پاسداران نمایندگان مجلس به داخل مجلس می‌رفت. از تریبون مجلس و در نطق‌های پیش از دستور اخطار به بازگشت خود کامگی و استبداد می‌داد. با شعار مرگ بر بازرگان اراذل و اوباش که بر صندلی نمایندگی مجلس تکیه زده بودند مواجه می‌گردید اما هرگز به خود تردید راه نمی‌داد که از عزم خود منصرف گردد. عزیزان و همزمانش را در مجلس کتک زده و به اسارت کشیدند، اما بازرگان همچنان بر راه خود ماند و به خود کامگی سر تسلیم فرود نیاورد.

فرزند مرحوم مطهری در مصاحبه‌ای به تازگی گفته است که پدرم در حیات خود بسیار کوشش نمود تا بازرگان را از نظر فکری به آقای خمینی نزدیکتر نماید. بسیاری در میان روحانیون بر آن بودند که در زمان نخست‌وزیری او، از او یک مقلد سیاسی بسازند. اما کسی که مقلدی دینی را نیز مجاز نمی‌دانست چگونه می‌توانست یک مقلد سیاسی باشد. مرحوم بهشتی از تز «دیکتاتوری صلحا» در حکومت دفاع می‌نمود. اما بازرگان و مردان دولت او بر این باور بودند که جمع صالح و دیکتاتوری جمع اضداد است. آقای خمینی بازرگان را مرد دین و متدین می‌دانست اما به درستی می‌دانست که بزرگمرد بازرگان با آرا و اندیشه‌های سیاسی او مخالف است. از دوست عزیز آقای حجتی کرمانی نقل می‌کنند که در جلسه‌ای آقای خمینی به لقب سازشکاری در مورد او شکایت کرده بود. او گفته بود که اگر بازرگان سازشکار بود با من سازش می‌نمود.

بازرگان از میان ما رفته است اما سنت اخلاق سیاسی او در بین ما به امانت گذشته شده است. مصلحین دینی همزمان با او نظیر مودودی در پاکستان و ترابی در سودان برای ایجاد یک حکومت دینی در پشت ارتشیان به رهبری ضیاء الحق و بشیر قرار گرفتند. هر دو ناکام، راه را برای خود کامگی ارتشیان هموار نمودند. اما بازرگان با تعهد به ارزش‌های دموکراتیک، با مردان دین و تشنگان قدرت راه خود را جدا نمود. او به عنوان یک دیندار به ما نشان داد که فقط بر پایه یک سیاست اخلاقی می‌توان یک حکومت قانونگرا، پاسخگو و مدافع روابط عادلانه اجتماعی برقرار نمود. دین او پایه‌ی در اخلاق داشت و اخلاق او پایه‌ی در دین او؛ که جایی برای خود کامگی و استبداد باز نمی‌گذاشت.

بازرگان، مردی که بازرگان نبود مهدی اسدی نمین

مهدی بازرگان، بازرگان نبود

سال ۱۲۸۶ شمسی، حدود یک سال از پیروزی انقلاب مشروطه ایران می‌گذشت. اوضاع ایران اما چندان مناسب نبود. در همین سال بود که مقاله نامه‌ای میان روسیه و انگلستان به امضا رسید که بر اساس آن ایران به سه قسمت تقسیم می‌شد. بخش شمالی که در اختیار شوروی قرار می‌گرفت و بخش میانی که مردم ایران در آن جای می‌گرفتند و بخش جنوبی که تحت اختیار انگلستان می‌شد.

در این میان پسری در تهران متولد شد که فرزند بازرگانی مذهبی از تبار تبریز بود. خانواده وی دین‌دار و روشنفکر و سرشناس بودند. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، وی در سال ۱۳۰۶ به فرانسه اعزام می‌شود تا تحصیلات عالی دست پیدا کند. بازرگان در دوره‌ای که در خارج از کشور بود، به مسائل مذهبی توجه خاصی داشت، به طوری که می‌بینیم در آنجا سایر دانشجویان را جمع و برای آنان سخنرانی‌های گوناگونی با موضوع مسائل دینی، سیاسی و علمی می‌کرد. بازرگان در زمانی که تمام دانشجویان جذب گروه‌های مارکسیستی می‌شدند، با سخنرانی‌ها و جلساتی که برپا می‌کرد، روشنگری‌های بسیاری کرد، به نحوی که باید اذعان داشت حتی جریان دکتر شریعتی تحت تأثیر وی بود. به طور کلی، جنبش روشنفکری ما از لحاظ نوشتارهای مذهبی و انطباق شرایط دینی با تغییر و تحولات جهانی، همیشه با یک مسئله مهم مواجه می‌شد؛ این که آیا ما در سنت بمانیم یا به کلی سکولار شویم. بازرگان همیشه راه وسط را برمی‌گزید که با هر دو اشتراک داشت.

۱۳۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

زندگی پر فراز و نشیب بازرگان، و اقدامات وی در مقابله با دیکتاتوری شاه، پنج سال زندان در تبعید را در سال ۱۳۴۲ برای وی رغم زد. اما این مانع از فعالیت‌های وی نشد. گفته می‌شود در ابتدای انقلاب نیز او به بختیار پیشنهاد استعفا داده است که با پاسخ مثبت هم روبه رو شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، امام خمینی حکم نخست‌وزیری دولت موقت را به نام بازرگان صادر کرد.

حکم انتصاب به نخست‌وزیری دولت موقت

در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۵ توسط آقای هاشمی رفسنجانی در مدرسه علوی قرائت گردید. متن حکم انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم جناب عالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آراء عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت و برطبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضاء دولت موقت را هرچه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایند. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

روح الله الموسوی الخمينی

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۳۵

بازرگان بیش از دو سوم عمر ۸۶ ساله خود را به مطالعه، مبارزه و تلاش برای ایجاد جامعه‌ای قانون‌مدار سپری کرد. او سرانجام در ۳۰ دی ماه ۱۳۷۳ ایران را به قصد معالجه ترک گفت، پس از انتقال به سوئیس، در شهر زوریخ، دیده از جهان فرو بست. پیکر او به تهران منتقل و از مقابل حسینیه ارشاد، تشییع و در قم آرام می‌گیرد.

بازرگان زاده، نشان داد که بازرگان نیست بلکه یک سیاستمدار است.

بازرگان مردی که باید از نو شناخت

حسین کبیر

یکی دیگر از ویژگی‌های ممتاز زنده یاد مهندس بازرگان که در میان غالب روشنفکران و به‌ویژه سیاستمداران بسیار کمیاب است، شجاعت روحی ایشان برای پذیرش تغییر و تحول فکری و سیاسی و پذیرش اشتباهات گذشته است. ایشان به شهادت آثارش سه دوره را در ساحت نظری پشت سر گذاشته است.

مهندس بازرگان را باید از پیام آوران دین دموکراتیک، نماد دین‌ورزی خردمندانه، تلائم سیاست‌ورزی با اخلاق، آموزگار رواداری، آزادی، دینداری معرفت‌اندیش و مظهر فضایل اخلاقی همچون صداقت، شجاعت و استقامت دانست. او همواره در تحقیق و تکاپو و شناختن و شناساندن عمر گذراند و وقفه‌ای در تلاش کم نظیرش برای اعتلای اسلام و ایران و سربلندی مردم مشاهده نشد.

بازرگان به عنوان یک روشنفکر نواندیش دینی و مصلح و متفکر ایرانی یک سیاستمدار اخلاقی و یک اخلاقی سیاستمدار، تأثیر شایانی بر جریان‌های فکری به ویژه دینی از سالهای ۱۳۱۳ تاکنون گذاشته است. رویکرد علمی - تجربی او به آموزه‌های دینی و ارایه نگرشی سازگار از دین با دست‌آوردهای علمی و عقلی بشر با نوشتن کتاب‌هایی همچون: «راه طی شده»، «باد و باران در قرآن»، «مذهب در اروپا»، «مطهرات در اسلام» و «ذره بی‌انتها»، «سیر تحول قرآن» و... در شرایطی که منادیان مذهب سنتی تضادی آشتی‌ناپذیر میان علم و دین قایل بودند، نقشی به سزا در احیای دین و گسترش ایمان در میان جوانان تحصیل کرده و دانشگاهیان داشت.

شفافیت سیاسی، صداقت با مردم و صراحت و شجاعت در بیان حقایق و واقعیت‌ها از وی سیاستمداری بی‌نظیر و یا حداقل کم‌نظیر ساخت. او هرگز تحت تأثیر فضا سازی‌های دروغین و هیجانانگیز و شور و شعارهای سطحی قرار نگرفت و با خردمندی، میانه روی و قانون‌گرایی به مشی سیاسی خود که از آن به سیاست گام به گام تعبیر می‌کرد^۱ وفادار ماند. آنچه بازرگان به عنوان «پیرسیاست» و مرد دنیا دیده و با تجربه در آن فضای شور و هیجان و انقلابی‌گری، قانون‌ستیزی، قهر، خشونت و انتقام می‌دید، از نگاه بسیاری از مردان سیاست و رهبران سیاسی و احزاب و گروه‌های آن دوران سازشکاری و مخالفت با روح انقلاب تلقی و با انگ «اندیشه و رفتار لیبرالیستی» محکوم می‌شد، امروز پس از گذشت سه دهه آن سخنان و دوراندیشی‌ها و اتخاذ آن مشی معتدل و تأکید بر روابط خردمندانه با کشورهای جهان، جای بسی تأمل و امعان نظر مجدد از سوی دولتمردان جمهوری اسلامی و فرهیختگان و مردم دارد.

بازرگان را باید سیاستمداری آهین عزم نامید، زیرا در راه تحقق اهداف و آرمانهایش بیش از شش دهه روشنگری و مبارزه‌ی سیاسی نمود و سرو قامت و با ثبات ایستادگی کرد و لحظه‌ای درنگ و تردید به خود راه نداد. او به راستی الگوی زیبایی از دین‌داری خردمندانه و سیاست‌ورزی خداپسندانه را با تکیه و تأکید بر سنت نبوی و سیره‌ی علوی ارائه کرد.

پس از سقوط دولت موقت، بر اثر چپ‌روی‌های بخشی از نیروهای صاحب قدرت و پاره‌ای از احزاب و گروه‌ها و اقدامات تندروانه بنیادگرای سیاسی - مذهبی و جوسازی‌ها و پرونده‌سازی‌هایی که برای او از سوی مخالفان صورت پذیرفت، در اغلب نقاط کشور بر علیه او و دوستانش و نهضت آزادی ایران در مناظر و مساجد و تریبون‌های رسمی و غیر رسمی، تبلیغات گسترده و سازماندهی شده‌ای شکل گرفت و آنچه شایسته و سزاوار او نبود گفته و در مطبوعات نوشته و در رسانه‌ها پخش شد. اما او صبورانه این موج‌های سنگین تبلیغاتی را با آرامش و متانت

۱. مهندس بازرگان هرگز در نوشته‌ها و یا گفتارهای خود، مشی سیاسی خود را «سیاست گام به گام» تعبیر نکرد بلکه «سنگر به سنگر» گفته است. این نوع سیاست را آن‌ها که او را «لیبرال» می‌نامیدند به وی بستند، شایع کردند و به آن دامن زدند (ب.ف.ب).

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۳۹

مثال زدنی‌اش پشت سر گذاشت و بی‌توجه به هیجان‌ات زودگذر، با وسعت نظری که تنها از مردان علم و اخلاق و دیانت انتظار می‌رود تحمل و بردباری نمود و بی‌آنکه عکس‌العمل ناصوابی از خود نشان دهد به راه و رسم سیاسی - فکری خود ادامه داد. بازرگان را باید در زمره‌ی دینداران معرفت‌اندیش دانست زیرا وی اعتقاد عمیق و اعتمادی وثیق به تعامل میان حوزه‌های معرفت بشری و معرفت دینی داشت و همواره بر دست‌آوردهای علوم تجربی و انسانی برای فهم بهتر آموزه‌های دینی و روزآمد نمودن آنها تأکید می‌ورزید.

از برجسته‌ترین ویژگی‌های دین‌مورد قبول بازرگان احترام به آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، دانش و تجربه‌ی بشری، عقل جمعی، خردگرایی و کرامت انسانه است. او مدافع دین دموکراتیک بود و با استبداد سیاسی و دینی به شدت مبارزه می‌کرد. وی در کتاب ارزشمند **گمراهان** که تفسیری بر سوره‌ی حمد است ضالین را کسانی معرفی می‌کند که:

کتاب و رسول و آیین را به بهانه تخصص و تقوا، در تولیت انحصاری خود گرفته مانع دسترسی مردم به کلام خدا و ترجمه و تلاوت و تفسیر و تاثیر آن گردیده، روحانیت را چون پرده‌ای در میان خدا و خلق قرار دادند و مومنین را زندانیان کلیسا و اسیران خرافات یا اشتباهات خودشان ساختند، آنهایی که به نام دین استبداد می‌ورزند و داعیه‌ی نمایندگی خدا و آگاهی بر اوامر و اسرار او داشته خود را سرپرستان امور دین و دنیا جازده، تفوه کرده‌اند که به خاطر مصلحت دنیا و سعادت عقبی باید بر مردم و دولت نظارت یا حاکمیت داشته باشند، آنهایی که آزادی آرا و عقاید را غیر قابل تحمل می‌دانند.^۱

او در همان سال‌های اولیه انقلاب با تیزبینی و آینده‌نگری و با آگاهی از خطرات و ضایعات ناشی از رسمی‌شدن دین و روحانیت و ابزار قدرت سیاسی و توجیه‌گر رفتار حاکمان دین، مشفقانه و خیرخواهانه هشدار داد و وقتی صدای بیدار باش او در میان هیاهوها و شعارها و فریادهای خشم‌آلود ناشی از فضای چپ‌زدگی مذهبی‌ها و رادیکالیسم و افراطی‌گری غالب ناشی از انقلاب، گوش شنوایی نداشت و یا حد اقل شنیده نشد، برای جلوگیری از تکرار تجربه تلخ روحانیت مسیحی، در

۱. گمراهان، صص ۱۵۹ تا ۱۶۴.

مورد روحانیت ایران، به تالیف این کتاب پرداخت.

یکی دیگر از ویژگی‌های ممتاز زنده یاد مهندس بازرگان که در میان غالب روشنفکران و به‌ویژه سیاستمداران بسیار کمیاب است، شجاعت روحی ایشان برای پذیرش تغییر و تحول فکری و سیاسی و پذیرش اشتباهات گذشته است. ایشان به شهادت آثارش سه دوره را در ساحت نظری پشت سر گذاشته‌اند: دوره اول دهه‌های ۲۰ و ۳۰ شمسی است که تلاش ایشان در این دوره معطوف به تبیین «آشتی میان علم و دین» بوده است و محصول این تلاش را می‌توان در کتبی چون: «مطهرات در اسلام»، «مذهب در اروپا»، «راه طی شده»، «ترمودینامیک»، «عشق و پرستش» و... مشاهده کرد.

دوره دوم که با سخنرانی ایشان تحت عنوان «حکومت اسلامی از دریچه دینی و اجرایی» در سال ۱۳۳۵ در کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد آغاز می‌شود و با نوشتن کتاب «بعثت و ایدئولوژی» در زندان در سال ۱۳۴۵ بعد از محکومیت آن بزرگوار به ده سال زندان در بیدادگاه‌های نظامی شاه پس از ۸ ماه محاکمه و دفاعیات سرفرازانه و عزت‌مندانه او و دویار و همراه دیرینش مرحومان آیت‌الله طالقانی و دکتر یداله سبحانی، ادامه می‌یابد. در این دوره مهندس بازرگان در هیأت یک مبارز سیاسی اصلاح‌طلب و ملتزم به مبارزه مسالمت‌جویانه برای تغییر سیاسی وضعیت موجود ظاهر می‌شود. به این معنا باید او و دویار و همراهش را از پیشقراولان مبارزات اصلاح‌طلبی معاصر ایران دانست. به ویژه آنجا که خطاب به ژنرال‌های نظامی محاکمه‌کننده‌اش خطاب می‌کند که از قول ما به اعلیحضرت بگویید که:

«ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون اساسی با شما سخن می‌گوییم...»^۱

دوره سوم از مهم‌ترین دوره‌های زندگی بازرگان است زیرا در این دوره او پس از ۸ دهه تجربیات زندگی و فراز و فرودها و اندوختن تجارب و دانش‌های فراوان، تمام توانش را به کار می‌بندد و با شجاعتی کم‌نظیر به تغییر و نقد قرائت دینی‌اش می‌پردازد و در سال‌های پایانی زندگی و در آغاز سفر به آخرت، تئوری جدید خود را به‌رغم مخالفت نزدیک‌ترین دوستان و صمیمی‌ترین یارانش تحت عنوان «آخرت

۱. مدافعات، در دادگاه عادی ویژه نظامی.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۴۱

و خدا هدف بعثت انبیاء» در جمع دوستانش در انجمن اسلامی مهندسان ارائه می‌نماید. بنا بر شنیده‌ها عنوان اصلی مقاله ایشان «آخرت و خدا تنها هدف بعثت انبیاء» بوده که به اصرار دوستانش این قید حذف می‌شود.

زندگی بازرگان و سیر تحول فکری آن مرحوم برای بسیاری از نواندیشان دینی، هم‌الگو و هم‌عبرت است، الگو از جهت شجاعت پذیرش تغییر و اشتباه و عبرت از این جهت که چگونه انسانی در پایان راه برمی‌گردد و راه جدیدی را می‌آغازد، عبرت سیر تحول فکری بازرگان «از ثنوری دین برای دنیا تا ثنوری دین برای آخرت و خدا»^۱ او می‌گفت:

«هدف و حرکت پیامبران علی‌الاصول و علی‌القاعده نه دنیا و زندگی دنیایی بلکه آخرت و خداست. اگر از دین، اصالت الهی و هدف اخروی را بگیرید و با آن معامله‌ی مکاتب بشری و مقاصد دنیایی بکنید چیزی از آن باقی نمی‌ماند. نه به‌درد دنیا می‌خورد و نه آخرت. شعار دین برای دنیا یا خدا برای خود عقیده و عادت نیست که اروپایی‌ها برای خودشان یا برای ما اختراع کرده باشند. خصلتی است بشری و آفتی است قدیمی که در نهاد همه‌ی انسان‌ها و بر نهال همه‌ی دین‌ها می‌نشیند و دین و دنیاشان را تباہ می‌سازد.»^۲

مهندس بازرگان به عنوان یک روشنفکر مذهبی و ویژگی‌های جریان روشنفکری را استقلال از قدرت، عدم تقلید و تبعیت از روحانیت، انتقاد از رهبران و... می‌داند و می‌گوید:

«روشنفکران آزاد اندیش نه تنها مستقل از تقلید و تابعیت اشخاص و مقامات فکر می‌کنند، بلکه به بررسی آرا و نتایج اعمال داعیان رهبری و انتقاد از آنها می‌پردازند... طبیعی است که چنین اندیشه و برنامه‌ای باب طبع طرف قرار نگیرد. خصوصاً وقتی ببینند دکانی در برابرشان باز شده و مراجعان و مریدان راه دیگری در پیش می‌گیرند.»^۳

۱. آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء.

۲. سیر اندیشه دینی معاصر، گفت‌وگو با مخبر مجله کیان، شماره ۱۱، سال سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، ص ۸.

۳. سیر اندیشه دینی معاصر، گفت‌وگو با مخبر مجله کیان، شماره ۱۱، سال سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، ص ۷.

مهندس بازرگان در پایان عمر نگران یأس و دلسردی مردم به‌ویژه جوانان نسبت به ایران و اسلام بر اثر اقدامات نا‌صواب متولیان دین و مدعیان اسلام و مسلمانی و عملکرد متفاوت و متضاد مسئولان با آموزه‌های دینی بود. به همین دلیل برای حل این مشکل توصیه می‌کرد:

«وظیفه اندیشمندان در مرحله اول زدودن انحرافات و آفات از دامن دین و روشنگری و تحلیل علل و عواملی است که باعث برگشت یا یأس و انصراف مردم شده است. در مرحله دوم بررسی و بیان راه‌های بازگشت به اصل و بالاخره دمیدن روح تازه در کالبدهای مرده یا خفته از دین برگشته است.»^۱

افسوس که ما ایرانیان قدر اندیشمندان و مصلحان را در زمان حیاتشان نمی‌دانیم و پس از فقدانشان به ارزش وجودی آنها پی می‌بریم. مهندس بازرگان هم از این قاعده مستثنی نشد و قدر او را در زنده یاریش ندانستیم اما بکوشیم او را بسان مردی که از نو باید شناخت، بشناسیم و بشناسانیم و به عنوان یکی از موارث و نمادهای مهم نواندیشی دینی و اصلاح‌طلبی سیاسی معطوف به جامعه مدنی ایران‌زمین از او الهام بگیریم و مروج بینش، روش و منش والایش باشیم.

بازرگان متشکریم

سرگه بارسقیان

روزنامه‌نگاری انگلیسی چندروزی پس از درگذشت مهندس مهدی بازرگان نوشت او در دهه پیروزی ایدئولوژیک و استراتژیک خود و همقطاران لیبرال‌ش چشم از جهان فروبست؛ آن دهه «لیبرال» دیگر یک اصطلاح موهن نبود که مترادف با سست‌عنصری و فرصت‌طلبی باشد و تقریباً تمام گروه‌های سیاسی در ایران می‌کوشیدند تصویری لیبرال‌منشانه مبنی بر مدارا و اعتدال از خود نشان دهند. تمام آنچه در دهه پیشینش مفهومی عکس داشت و مدارایش به ضعف و اعتدالش به انقلابی نبودن تعبیر می‌شد. حتی آنانی که سازشکار خطابش می‌کردند، این گفته بنیانگذار انقلاب را نشنیده بودند که:

«او سازشکار نیست، اگر سازشکار بود، با من می‌ساخت!»

(نقل از محمدجواد حجتی کرمانی)

شنیده نمی‌شد آن‌همه حرف در مجلسی که با بالاترین آرا بر صندلی‌هایش نشسته بود و وزیر خارجه‌اش در باب دیدارشان با زیگنیو برژینسکی در الجزایر توضیح می‌داد هر مذاکره‌ای سازش نیست و تازه یک‌سال بعد از آن جنجال بزرگ بود که جزیاتش را شنیدند که بازرگان خطاب به مشاور امنیت ملی دولت کارتر گفته بود:

«شما (آمریکایی‌ها) از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که در کشور ما کودتا

کردید، این جنایات را کردید و مسئول تمام این جنایات هستید...

این حق ماست که بابت خساراتی که بر ملت ما از ۲۸ مرداد به بعد وارد

شده از شما درخواست غرامت بکنیم.»

آنها که دولت بازرگان را «جاده‌صاف‌کن امپریالیسم آمریکا» می‌خواندند

مذاکرات ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت با سایروس ونس، همتای آمریکایی اش را نخوانده بودند که رفته بود پی مطالبات مالی ایران از آمریکا؛ رودرروی ونس نشسته و گفته بود:

«رویه فعلی آمریکا را که حالت قیم به خود گرفته است، نمی‌پذیریم.

آنچه در گذشته کرده‌اید قابل تکرار نیست.»

آیا آنکه در اولین سالگرد اشغال سفارت آمریکا گفته بود با گروگان‌گیری می‌خواستیم لیبرال‌ها و وابستگان آمریکا را از درون حاکمیت اخراج کنیم، به سه‌بار استعفای بازرگان طی ۹ ماه دولتش اشاره کرده بود؟

مگر آنان که تا امروز بازرگان را به‌خاطر نظری که درباره ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر داشت، محکوم می‌کنند، گفته‌اند که برخی مسوولان و دولتمردان و فرماندهان وقت هم دیدگاه مشابهی داشتند و پس از سال‌ها معلوم شد که با چه استدلالی و چگونه جنگ ادامه پیدا کرد؟ و حتی تصمیم بر ادامه جنگ هم طبق آنچه علی‌اکبر محتشمی‌پور، وزیر وقت کشور بیان کرده پس از آن صورت گرفت که امام با عبور از مرزهای عراق مخالفت کرده و آن را به نظر کارشناسان نظامی سپاه و ارتش سپرده بودند. رسانه‌هایی که به‌طور یک‌جانبه بازرگان را شماتت می‌کردند حتی خبر عیادت او از مجروحان جنگ تحمیلی در بیمارستان‌ها را منتشر نکردند. بازرگان اگر مثل خواب گابریل گارسیا مارکز در «زایران غریب» در تشییع جنازه خود حاضر می‌شد و مرگ فرصتی بود تا با کسانی دیدار کند که دیرزمانی ندیده بودشان، حتی صادق خلخالی را هم موقع تدفینش می‌دید که آمده بود حلالیت بطلبد و فاتحه‌ای بخواند. یک صادق دیگر (زیباکلام) که مقالاتی در نقد دولت موقت و لیبرالیسم می‌نوشت و می‌گفت «جامعه انقلابی، حکومت انقلابی می‌خواهد»، پس از استعفای بازرگان مقاله‌ای نوشته بود در تمجید از سجایای اخلاقی، تدین، مبارزه و تحمل حبس پیش از انقلاب؛ این مقاله را به روزنامه کیهان داد اما هرگز و در آن فضا مجال چاپ پیدا نکرد، چون مسوولان وقت روزنامه به او گفته بودند فضای فعلی ایران آن‌قدر مناسب نیست که از مهندس بازرگان تعریف شود. بازرگان هم هرگز آن مقاله منتقدش را نخواند که عنوانش این بود: «آقای بازرگان متشکریم».

بازرگان؛ سیاست‌ورزی در راه سوم

مرتضی کاظمیان

۱۹ سال پیش در چنین روزی (۳۰ دی‌ماه ۱۳۷۳) مهندس مهدی بازرگان، چشم بر جهان فرو بست. اما افزون بر منش انسانی و کردار سیاسی اخلاق‌گرای او، وی در طریق و روش سیاست‌ورزی نیز یادگاری ارزشمند به‌جا نهاد. بازرگان یکی از کنشگران برجسته سیاست‌ورزی توأمان در جامعه و حکومت بود. رویکردی که او را از دو چهره‌ی شاخص دیگر نیروهای ملی ایران، یعنی دکتر محمد مصدق و دکتر علی شریعتی متمایز می‌ساخت.

دکتر مصدق از همان جوانی فعالیت سیاسی را در ارتباط با حکومت پی گرفت. پس از افتتاح مجلس اول نامزد و منتخب مردم اصفهان گردید. بعدتر معاون وزارت مالیه و عضو کمیسیون تطبیق و حوالجات، و نیز وزیر عدلیه شد. آنگاه والی‌گری فارس و آذربایجان را پذیرفت. سپس وزیر دارایی شد و نیز وزارت امور خارجه را به دست گرفت. با نمایندگی مجلس، سیاست را پی گرفت، و در نهایت بر مسند نخست‌وزیری تکیه زد. او هرچند فعالیت سیاسی خود را مبتنی کرده بود بر نیرویی اجتماعی و به جنبش اجتماعی باور داشت، اما پیوسته در قامت یک «سیاستمدار» فعال بود. مرد آزاده و وطن‌دوست، چنین ماند تا پایان زندگی پرافتخار در حبس خانگی و تبعید.

دکتر شریعتی اما پس از دوره‌ای کوتاه از فعالیت سیاسی (در نهضت خدایپرستان سوسیالیست و بعدتر در نهضت مقاومت ملی و نیز در نهضت آزادی خارج از کشور

و کنفدراسیون دانشجویان)، جهت اصلی کنش خود را آگاهی‌بخشی و نقد معرفت دینی در جامعه تعریف کرد. وی - آن گونه که خود تبیین می‌کرد - روشنفکری بود برای سپهر عمومی که واجد «بینش انتقادی» بود. وی اینجا و آنجا - و به‌ویژه در حسینیه ارشاد - سخن گفت و با دانشجویان نشست و گفت‌وگو کرد. شریعتی ضمن نقد سنت، همان نقشی را ایفا نمود که خود از «روشنفکر» تعریف می‌کرد: آن که «بینش جهت‌یابی» و نقش «رهبری فکری» را داراست؛ نیز، تلاش برای «بیدار کردن وجدان جامعه و خودآگاهی دادن به متن جامعه». این چنین، نوشت و نوشت. او تاکید می‌کرد که «رسالت روشنفکران زعامت، حکومت و رهبری سیاسی اجرایی و انقلابی مردم نیست.» شریعتی رسالت خویش را «پروتستانیسیم اسلامی» و احیا و بازاندیشی دینی و «خودآگاهی دادن به جامعه» توصیف می‌نمود. و خود، تا آنگاه که در غربت جان باخت، چنین کرد.

در رویکردی متفاوت با دکتر مصدق (به‌مثابه‌ی سیاستمداری تمام و کمال در تعامل با حکومت) و دکتر شریعتی (به‌عنوان کنشگری ممتاز در سپهر عمومی و در متن جامعه مدنی)، مهندس بازرگان پایبندی در جامعه مدنی داشت و پایبندی در کشاکش با ساختار سیاسی قدرت.

بازرگان پس از سفر به فرانسه و اقامت هفت ساله در این کشور، به‌عنوان دانشیار در دانشکده فنی دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد. وی در دوران نهضت ملی، از سوی دکتر مصدق به ریاست هیات مدیره و مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران برگزیده شد. بعدتر مدیریت سازمان آب تهران (احداث شبکه لوله‌کشی پایتخت) را برعهده گرفت. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در پی امضای نامه‌ای اعتراضی علیه انتخابات فرمایشی مجلس، از خدمات دولتی برکنار شد. فعالیت‌های فکری و تلاش نواندیشانه‌ی او در حوزه دین، با کنش جامعه‌محور او پیوند خورد. انجمن اسلامی دانشجویان و معلمین، و بعدتر مهندسیین و پزشکان و سخنرانی‌های متعدد در مجالس و محافل مذهبی و علمی شاهد برجسته‌ی این رویکرد بود.

اگرچه پس از کودتای آمریکایی - انگلیسی، بازرگان در نهضت مقاومت ملی فعال شد و نقشی مهم عهده‌دار گردید، اما از نقد سنت و آگاهی‌بخشی کناره نگرفت. «احتیاج روز»، «عشق و پرستش»، «خداپرستی و افکار روز»، «مسلمان اجتماعی و

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۴۷

جهانی»، «علی و اسلام»، «انسان و خدا»، و «مزایا و مضار دین»، تنها تعدادی از آثار قلمی یا سخنرانی‌های مذهبی او در دهه ۳۰ (پس از کودتا) محسوب می‌شوند. او در کنار کنش سیاسی و حکومت‌محورش، تلاش‌های معرفت‌شناسانه را و نگذاشته بود. بعدتر که در بهار ۱۳۴۰ پایه‌گذار جمعیت «نهضت آزادی ایران» شد و نقطه عطفی در کنش سیاسی-اجتماعی خود آفرید، باز از نقد سنت و آگاهی‌بخشی، کنار نکشید. هرچند که دچار زندان و تبعید شد.

در تأسیس نهادهای اقتصادی و سازمان‌های غیردولتی (از «یاد» و «متاع» گرفته تا شرکت سهامی انتشار و انتشارات قلم)، و نیز انجمن‌ها و جمعیت‌های گوناگون مدنی و سیاسی، حضور بازرگان در متن جامعه مدنی، خیره‌کننده است. و این، هم‌گام با اقدامات فکری-فرهنگی اوست. وی هم‌زمان با نقد استبداد شاهنشاهی، و چالش با نظام اقتدارگرای سلطنتی، به ارتقا و نقد معرفت دینی در جامعه نیز همت گماشته بود. تشکیل «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» در سال ۱۳۵۶ از جمله دیگر فعالیت‌های سیاسی مهم او و جمعی دیگر از فعالان سیاسی در همان هنگام بود. اوج تعامل او با ساختار سیاسی قدرت، «نخست وزیری» و ریاست بازرگان در دولت موقت برآمده از انقلاب اسلامی بود. پس از استعفا از دولت موقت، در مجلس شورای اول، نماینده تهران شد. و از آن پس، در مقام دبیرکل نهضت آزادی و در موقعیت اپوزیسیون، رویکرد انتقادی و تعامل نقادانه خود را با حکومت، اصلاح‌طلبانه ادامه داد. فعالیت‌های سیاسی و مبارزات او در چارچوب قانون اساسی، از سویی حکومت‌محور بود (با نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری و به پرسش کشیدن انتخابات نمایشی و ناسالم) و از طرفی، در متن جامعه مدنی، با نقد پیوسته و صریح و شجاعانه‌ی سیاست‌های کلان رژیم سیاسی (از جمله ادامه‌ی پرهزینه‌ی جنگ و انسداد سیاسی). و البته- همچون تمام نیم قرن پیش- توأم با نقد سنت و معرفت دینی و ارائه تحلیل‌های جامعه‌شناختی دست‌نُشت. «بعثت و دولت»، «اسلام و آزادی»، «دین و آزادی»، «ایران و اسلام»، «بازگشت به قرآن»، و سرانجام «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا»، برخی از آثار و تولیدات فکری بازرگان در مقام یک روشنفکر دینی و نواندیش اسلامی تا لحظه مرگ است.

با چنین کارنامه‌ای، مهندس بازرگان یکی از چهره‌های برجسته و شاخص

روشنفکری در تاریخ سیاسی معاصر ایران است که همزمان با فعالیت‌های سیاسی حکومت‌محور، کنش مدنی جامعه‌محور را نیز در دستور کار قرار داده بود. او هر زمان که امکان داشت و موثر می‌دید، از مشارکت در اصلاح حکومت و از بودن در کنار آن، کنار نکشید؛ چه در کنار دولت مصدق، چه در جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب. و البته این مشارکت، یا فعالیت انتقادی نسبت به حکومت، هیچ‌گاه مانع از کنشگری وی در متن جامعه مدنی نشد.

او از یک‌طرف منتقد حکومت و وضع استبدادی مستقر بود و در چالش یا تعامل با ساختار سیاسی قدرت، و از طرف دیگر، کنشگری فعال در جامعه که پایه‌گذار نهادهای مستقل و موجب گسترش و تقویت جامعه مدنی بود، و نیز منتقد سنت، و در نهایت، روشنفکری فعال در متن سپهر عمومی.

دو دهه پس از درگذشت مهندس مهدی بازرگان، راه سوم سیاست‌ورزی او (راهی میان سیاست‌ورزی حکومت‌محور، و سیاست‌ورزی جامعه‌محور، و با لحاظ کردن هر دو) همچون بسیاری دیگر از خصائل نیکو و فضائل اخلاقی و منش آن پیر ایران‌دوست و اخلاق‌گرا، ماندگار و پندآموز است.

بزرگی بازرگان محمد تقی فاضل میبیدی

هر بزرگی که به فضل و به هنرگشت بزرگ	نشود خرد به بدگفتن بهمان و فلان
گرچه بسیار بماند به نیام اندر تیغ	نشود کند و نگردد هنر تیغ نهان
شیر هم شیر بود گرچه به زنجیر بود	نبرد بند و قلاده شرف شیر زیان

مردانی که در تاریخ به عنوان انسان‌های بزرگ یاد می‌شوند، این بزرگی از زوایای گوناگون ممکن است مورد نظر قرار گیرد. یکی از جهت فیلسوف بودن و دیگری از جهت مبارزه در راه آزادی و نجات انسان‌ها و کسی به عنوان تبهر در دانشی خاص و شخصی مانند اسکندر و یا ناپلئون بناپارت، نه از جهت دانش و اخلاق و تفلسف که از جهت شجاعت و بی‌باکی در کشورگشایی، و کسانی مانند گاندی و نلسون ماندلا که از سر اخلاق و گذشت و مبارزه با خشونت در زمره مردان بزرگ تاریخ قرار گرفتند.

مرحوم مهندس مهدی بازرگان که در کار و رشته خود یعنی مهندسی ترمودینامیک و نساجی تخصص و تبهر والایی داشت و در زمره نخستین دانشجویان برتری بود که در دوران رضاخان به غرب اعزام شده و تحصیلات خود را به پایان برده بود و از جهت اسلام‌شناسی از عالمانی بود که قرآن، نخستین سند اسلام، را به نیکی شناخته بود و پس از بازگشت به کشور و مشاهده نظام دیکتاتوری علاوه بر کارهای علمی، گام در میدان مبارزه و سیاست گذاشت و از جهت شجاعت و تلاش برای نجات ملت ایران از یوغ استبداد، سال‌ها در زندان و تبعید به سر برد، همه اینها او

را در زمره بزرگان تاریخ قرار داد، اما به‌زعم نگارنده چیزی که بازرگان را از همه این شاخص‌ها بزرگ‌تر می‌کرد، اخلاق و اخلاص او بود. بزرگی بازرگان به علم و شجاعت او بود، اما بزرگ‌تر بودن بازرگان در اخلاق و اخلاص او جلوه‌گری می‌کرد. امام خمینی (ره) در حکمی که او را به نخست‌وزیری برگزید، آورد:

«به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و

اطلاعاتی که از سوابق‌تان در مبارزات اسلامی دارم...»

در اخلاص و ایمان بازرگان کمترین شبهه‌ای برای هیچ‌کس وجود نداشته و ندارد. اما اخلاق و بردباری او در تحمل نامهربانی‌ها، چه از دوستان و چه از دشمنان، بیشتر قابل توجه است. بارها به خود می‌گفتم چرا خداوند در میان این همه اوصاف و خصال بزرگی که پیامبر داشت، تنها او را به اخلاص می‌ستاید. «وَ أَنْتَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ؟» پاسخ روشن است؛ زیرا نخستین سرمایه انسانیت انسان حلم و مدارای با افراد، به‌ویژه رقیبان و برخورد درست با اشخاص است. چرا مهاتما گاندی بزرگ و الگو گشته است؟ چرا مرگ نلسون ماندلا تمام انسان‌های شریف را به ماتم نشانید و هر کس از هر نحله و مذهبی او را به بزرگی یاد کرد، نه به‌خاطر زندان‌های طولانی او، برای مبارزه با تبعیض نژادی که بسیاری از آزادی‌خواهان و مبارزان در راه آزادی این زندان‌های طولانی را به‌سر کرده‌اند، بلکه به‌خاطر عفو و گذشت در جایگاه قدرت و دل‌ن بستن به جایگاه ریاست و زیر پا گذاشتن خوی خشونت بود. به‌نظر می‌رسد بازرگان نیز چنین بود.

در مقام این نیستم تا نقدهایی را که منصفانه و به‌دور از خط‌بازی‌های سیاسی به بازرگان وارد کرده‌اند، کنار نهم. چه کسی در تاریخ انقلاب ما غیر قابل نقد است که بازرگان یکی از آن باشد؟ کسی که در طول ۸۰ سال عمرش همه‌جا در کوران حوادث حضور داشته و دایم دنبال مشق سیاسی بوده، چرا نشود از او غلطی گرفت؟ اما طول و عرض بلاها و نامهربانی‌هایی که بر سر او آمد، بیش از نقدهای منصفانه‌ای بود که وارد شد. از ردصلاحیت او برای مجلس تا هتاک‌هایی که در مجامع عمومی نسبت به او روا داشته می‌شد. به‌مدت ۲۷۵ روزی که رییس دولت بود از هر سو به او تاختند، تا هر از چندگاهی استعفای خود را تقدیم کرد و در نهایت پس از اشغال سفارت آمریکا خود را معزول داشت. آیا کسانی که بازرگان را در دوران ریاستش به‌عنوان انقلابی‌نویس یا ضد‌آمریکایی‌نویس، سرزنش می‌کردند، در این دوران بر عقیده خود باقی هستند؟ آیا پاره‌ای از سیاست‌های افراطی

آن دوران که بازرگان با آن سرناسازگاری داشت، بجا و شایسته بود؟ در کنار نقد بازرگان نیز باید خیلی از پرسش‌ها را پاسخ داد و پاره‌ای از مسایل را به دور از هرگونه هراس و تعصب، به نقد گذاشت. نگارنده این سطور در مقام قضاوت نیست که آیا فی‌المثل اشغال سفارت آمریکا درست بود یا در جهت منافع ملی ما قرار نداشت؟ اما کسانی مانند بازرگان با امثال این پدیده‌ها موافق نبودند و آن را در راستای منافع ملی نمی‌دانستند. در هر صورت اینها اجتهادات سیاسی بود که صورت می‌گرفت و بازرگان در این امور به عنوان یک سیاستمدار مجرب، به اجتهاد خود عمل می‌کرد.

امتیاز یا به‌زعم بعضی‌ها اشکالی که بازرگان داشت دنیاشناسی او بود، نیک می‌دانست که باید با دنیا و حتی قدرت‌های بزرگ از پس گفت‌وگو برآمد. هر لحظه به خیابان ریختن و له یا علیه دیگری یا کشوری شعاردادن و جایی را اشغال کردن چیزی است که نه با آموزه‌های اسلامی می‌سازد و نه منافع ملی ما را تضمین می‌کند. گمان من بر این است که او از مرحوم مصدق درست آموخته بود که در برابر استعمار پیر انگلیس که سرمایه ملی ما را به یغما می‌برد، نمی‌توان با غوغاسالاری مبارزه و نفت را ملی کرد. مصدق بدون اینکه خون از دماغ کسی بریزد، گاندی‌وار از پس امپراتوری انگلیس برآمد و در دادگاه لاهه سرافراز و پیروزمند از حقوق ملت ایران دفاع کرد. منطق و منش مرحوم بازرگان نیز چنین بود که باید با کشوری مانند آمریکا با منطق دیپلماسی وارد شد و از حقوق ملت دفاع کرد و بر سر میز مذاکره رفتن، حتی با دشمن‌ترین دشمنان، هیچ‌گاه عیب نیست، اما باید هوشیار بود که در عرصه شطرنج سیاست راه را بر شما نیندند.

از یاد نمی‌برم پیش از انقلاب در قم یکی از کتاب‌های بازرگان را -ظاهراً «باد و باران در قرآن» بود- در دست داشتم، یکی از طلاب فاضل که او را می‌شناختم تا نگاهش به کتاب بازرگان افتاد، هم مرا ملامت کرد و هم بازرگان را، و به‌عنوان روشنفکر مورد مذمت و نکوهش قرار داد. حرف او این بود که این دانشگاهیان، اسلام را درست نمی‌فهمند و آنچه را که به عنوان اسلام می‌نویسند، تحریف دین خواهد بود. فراموش نمی‌کنم که کار ما به نزاع لفظی انجامید. بسیاری نسبت به بازرگان چنین فکری داشتند، البته دست دستگاه امنیتی شاه پشت داستان بود تا میان امثال بازرگان و شریعتی و دکتر سحابی با حوزه‌ها اختلاف بیفکند و تا حدودی موفق بود.

سخن این است که تاثیری که مرحومان بازرگان و سحابی در جذب دانشگاہیان به اسلام، با بینش نوین که پیشینیانی چون: سیدجمال‌الدین اسدآبادی، سیر سیداحمدخان هندی، شیخ‌محمد عبده، اقبال لاهوری و امثال آنان شروع کرده بودند، داشتند بسیار بزرگ و بالا بود. در نتیجه ما اگر کسی مانند بازرگان را در کنار امام خمینی، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری از بنیان و پدران انقلاب بدانیم، بیراهه نرفته‌ایم. فرق فارق بازرگان با عالمان حوزه این بود که او دین را از موضع و بینش علمی و جهانی نگاه می‌کرد و ناکامی مسلمین را از ناهمراهی فرهنگ موجود اسلامی با دانش نوین می‌دانست. وی بر این باور بود که آزادی، به مفهوم جدید آن و دموکراسی لازمه زندگی و دینداری در دنیای امروز است. موقعی که به همراه آیت‌الله طالقانی و دکتر سحابی پس از جبهه ملی «نهضت آزادی» را پایه‌گذاری کردند، این معانی را منظور داشت. او پس از بازگشت از فرانسه - ظاهراً در سال ۱۳۱۴ - نکات مثبت تمدن نوین را بازشناخته بود و کار و نظم و تکنولوژی و اخلاق را لازمه پیشرفت در دنیای امروز می‌دانست. آن‌طور که از نوشته‌های وی استفاده می‌شود در نگاه او فلسفه‌های تجربی و تحلیلی که با پدیده‌های طبیعت سروکار دارند، از فلسفه‌های انتزاعی یونان برای بشر کارآمدتر به‌شمار می‌آمد. بنابراین امثال فرانسویس بیکن و دکارت که به فلسفه‌های تجربی روی آوردند، توانستند دانش نوین را پایه‌گذاری کنند. او تجربه‌های خود را به نسل امروز ایران انتقال داد که باید با جهان‌بینی قرآنی به پدیده‌های طبیعت نگریت و افکار کلی‌نگری فلسفی، ما را به جایی نمی‌برد؛ البته از نقص تمدن جدید در رویگردانی از خدا و معنویت غافل نبود، اما بر این باور بود که لازمه تمدن جدید و دانش نوین رویگردانی از خدا و معنویت نیست. شاید چالشی که با روحانیون سنتی پیدا کرد از همین باب بود. بازرگان بر این باور نشسته بود که دموکراسی و آزادی و احترام به حقوق انسان‌ها با اسلامی که او می‌شناسد ربطی وثیق دارد. ما اگر آزادی و دموکراسی و به‌رسمیت شناختن حقوق بشر را از اسلام بگیریم، در این روزگار سخنی برای گفتن نداریم. اسلام منهای آزادی و دموکراسی و بی‌توجه به حقوق دیگران در برابر مدرنیته به‌طور کامل در میدان نبرد باخته است.

اما بازرگان پس از انقلاب و بعد از دوری از مسوولیت و مدیریت و به اصطلاح

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۵۳

بازرگان مجرب در مدیریت سیاسی با حفظ تجاربی که اندوخته بود - به فرموده حضرت علی: العقل حفظ التجارب - آموزه‌های پیشین خود را به نقد گذاشت و اسلام و انبیا را در بستر خدا و آخرت نظاره می‌کرد و اسلام در عرصه سیاسی و اجتماعی را مورد بازنگری قرار داد و به این باور رسید که تمام دستورالعمل‌های زندگی را از قرآن جستن، راه صوابی نیست. او می‌گوید:

«دیگر ایراد و نقصی برای ادیان نخواهد بود که گفته شود در اصول و احکام دین همه مسایل و مشکلات زندگی و دستورالعمل‌های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع وجود ندارد.»

وی بر این عقیده بود که امور معیشتی و دنیوی مردم به عقول آدمیان واگذار شده و بشر خود باید از عهده این مسایل برآید. صراحت لهجه ایشان در این مورد چنین است:

«اگر اسلام و پیامبر به ما درس آشنیزی و باغداری یا چوپانی و خانه‌داری نداده و به خودمان واگذارده‌اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و با رعایت پاره‌ای احکام و حرام و حلال و شرعی، آنها را انجام دهیم، امور اقتصادی و مدیریت و سیاست هم برعهده خودمان است.»

به نظر می‌رسد مرحوم بازرگان مفاهیم مدرنیته از قبیل آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و آزادی‌های مدنی و سیاسی و در یک کلام اداره کشور را از نصوص دینی نمی‌جوید، بلکه تمام اینها را از امور عقلی و یا عقلایی می‌داند که باید از تجربیات بشر استفاده شود و در جزوه‌ای که در ماه‌های پایان عمرش می‌نگارد، هدف انبیا را خدا و آخرت می‌داند و آن نوشته را «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» نام می‌نهد. در پایان این سطور، به صحت و سقم نظریه بازرگان در مورد انتظار بشر از دین نمی‌پردازم، چون بحث و نقد آن مجالی در اینجا ندارد. اما تردیدی نیست که بازرگان یکی از مفاخر علمی، دینی و سیاسی این کشور است و نام او در تاریخ، از نام‌آوران است. انتظار این است که شخصیت علمی و اخلاقی و دینی و مبارزاتی این مرد نامی، برای نسل جوان، با حضور شخصیت‌های علمی و سیاسی بازشناسی شود؛ چراکه بازرگان در تاریخ این کشور فراموش‌شدنی نیست. به قول حافظ:

از طعنه رقیب نگردد عیار کم چون زر اگر برند مرا در دهان گاز

تلفیق مفاهیم در آرای «مهندس»

جمهوری خواهی بازرگان

علیرضا بهشتی

پیش از هر چیز لازم می‌دانم یاد مرحوم مهندس بازرگان را هم به‌عنوان یکی از اندیشمندان پیشگام و تاثیرگذار جریان فکری نواندیشی دینی و هم به‌عنوان یکی از دوستان نزدیک پدرم گرامی بدارم. خاطرات نوجوانی من با انس و الفتی که از دیدارهای او در خانه یا جلسات انجمن اسلامی مهندسان و پزشکان حاصل می‌شد، عجیب شده است. همچنین، پیش از داوری درباره اندیشه او در رابطه با سه مولفه ملی‌گرایی، علم‌گرایی و آزادی‌خواهی، باید تعریف سه مفهوم مورد نظر را، به‌طور خیلی فشرده مرور کنیم.

ملی‌گرایی، به‌صورتی که در فرهنگ مغرب‌زمین رشد کرد، حاکی از نوعی تعلق مردم یک کشور به وجدان و آگاهی ملی است که بر مبنای نژاد، زبان، آداب و رسوم، عادات و دیگر مولفه‌های مشترکی که شکل‌دهنده فرهنگ آن مردم است، موجب پدیدآمدن یک احساس مشترک وفاداری و دلبستگی و پیوند اجتماعی می‌شود. در کشور ما، ارج نهادن به اهمیت حفظ استقلال کشور از مداخله بیگانگان، ناشی از همین احساس مشترک بوده و هست.

معمولاً مراد از علم‌گرایی، دیدگاهی معرفت‌شناختی است که روش‌های علوم تجربی را برتر از روش‌های دیگر، و گاه به‌عنوان تنها روش قابل قبول برای تبیین جهان در ابعاد فیزیکی، اجتماعی، فرهنگی و روانی می‌داند. این دیدگاه متأثر از تجربه‌گرایی غالب در نهضت روشنگری بوده و اوج آن، اثبات‌گرایی از نوع تفکر آگوست کنت در قرن نوزدهم است.

اگر منظور از اصطلاح آزادیخواهی، لیبرالیسم باشد، طبیعتاً، مهم‌ترین هدف سیاست را حفظ و بلکه گسترش آزادی شهروندان می‌داند، هر چند طیف بزرگی از لیبرال‌ها، به خصوص در به رسمیت شناختن حقوق انسان‌ها، عدالت خواه نیز به شمار می‌روند. در شکل ساختار حکومت، لیبرالیسم معمولاً با دموکراسی به مفهوم محوری بودن گزینش حکمرانان از طریق انتخابات آزاد و رقابت عادلانه، قانون‌مداری و حمایت از حقوق شهروندی گره خورده است.

با توجه به این تعاریف، بازرگان را قطعاً می‌توان ملی‌گرا دانست، اما ملی‌گرایی او به دامان اعتقاد به برتری نژادی با ارجاع به تاریخ ایران باستان که در آن موقع خیلی رایج بود، در نمی‌غلند. ملی‌گرایی بازرگان، بیش از هر چیز بر تلاش برای تقویت همبستگی ملی میان ایرانیان، ارزشمند دانستن فرهنگ مشترکشان در جهت مبارزه با احساس خودباختگی در مقابل تمدن غرب و بالاتر از همه، حفظ استقلال ایران در مقابل مداخله بیگانگان تکیه دارد.

در رابطه با علم‌گرایی، اگر منظور اهمیت دادن به روش استدلال علمی حتی در فهم پدیده‌های اجتماعی و ارزشمند دانستن دست‌آوردهای علمی بشر چه در شکل دانش علمی و چه در شکل فن‌آوری حاصل از آن باشد، باز هم می‌توان بازرگان را علم‌گرا دانست. اما اگر منحصر دانستن منابع شناخت در علم تجربی باشد، طبیعتاً با اعتقاد او به عنوان مسلمان به وحی سازگار نیست. البته بازرگان به سازگاری علم و وحی اعتقاد دارد. باید به تاثیر افرادی مانند میرزا ابوالحسن فروغی (برادر ذکاءالملک) در زمانی که بازرگان در دارالمعلمین مشغول به تحصیل بود، توجه داشت. فروغی که فردی متدین بود، با آشنایی‌ای که به علوم جدید داشت، در سازگار نشان دادن دست‌آوردهای علمی تمدن متجدد با آموزه‌های دینی کوشش فراوانی کرد. مقاله «علوم قدیمه و جدید» فروغی یکی از نمونه‌های جالب تفکری است که بازرگان، به خصوص در چند دهه اول زندگی، به آن تعلق خاطر داشت؛ تفکری که ضمن مبارزه با خرافات دینی، منحصر دانستن سعادت بشری در عمل به دست‌آوردهای علمی جدید را قویاً رد می‌کند. این نگاه، با آنچه درباره ملی‌گرایی بازرگان گفته شد، سازگار است. کتاب‌های «مطهرات در اسلام» و بعدها «راه طی شده»، نمونه‌های بارز تلاش برای سازگاری دین و علم است. در عین حال،

مخالفت منطقی او با نوگرایی رایج زمانه‌اش که کنار نهادن دین را برای تحقق اندیشه پیشرفت و ترقی در ایران ضروری می‌دانست، در همه نوشته‌های او بارز است. پس میان این نوع علم‌گرایی و آن نوع ملی‌گرایی در اندیشه بازرگان، نه تنها ناسازگاری دیده نمی‌شود که ارتباطی مستقیم وجود دارد.

اما درباره عنصر آزادی‌خواهی در اندیشه و عمل بازرگان، دو نکته مهم هست که باید به آن توجه کرد؛ اول اینکه لیبرالیسم در غرب با سه عنصر مهم عجین شده است: فردگرایی، برابرخواهی (به معنی برابری شهروندان در مقابل قانون) و جهان‌شمول‌گرایی (به معنی کاربردپذیری چارچوب عقلانی آن در همه زمان‌ها و مکان‌ها). در آزادی‌خواهی بازرگان، از میان این سه عنصر، فردگرایی در کمرنگ‌ترین شکل مطرح است. توجه و تاکید مستمر او بر تقویت حس جامعه‌گرایی و آنچه «کیمیای اجتماع» می‌نامد و ارزش و اهمیت کار دسته‌جمعی، هم در اندیشه و هم در تلاش تحسین برانگیز بازرگان در شکل دادن به فعالیت‌های دسته‌جمعی در عرصه سیاست، فرهنگ و اقتصاد، عنصری جداناپذیر به شمار می‌رود. از این جهت، با تساهل می‌توان تفکر آزادیخواهانه بازرگان را به اندیشه سیاسی و اجتماعی جمهوریخواهانه نزدیک‌تر دانست تا لیبرالیسم فردگرا. دوم اینکه توجه به عنصر ملی‌گرایی در اندیشه بازرگان نیز او را تا حدودی از عنصر جهان‌شمول‌گرایی معمول در لیبرالیسم متمایز می‌کند و به اندیشه سیاسی جمهوریخواهانه نزدیک می‌کند.

با این همه، باید توجه داشت که اندیشه بازرگان نیز مانند هر اندیشمند دیگر، سیر تطور و تحول دارد و تفسیرهایی که از اندیشه او ارایه شده را می‌توان در دو گروه قرار داد: گروهی که به انسجام و یکپارچگی فکر او در تمامی مراحل عمر پربارش اعتقاد دارند و گروهی که اندیشه سالیان پایانی زندگی او را نوعی تجدیدنظر کلی ارزیابی می‌کنند. فارغ از اینکه به کدام تفسیر اعتقاد داشته باشیم، به نظر من، توجه به اینکه سایه اسلام اجتماعی همواره و در همه مراحل زندگی بازرگان بر اسلام سیاسی سنگینی می‌کرده، می‌تواند ما را در فهم اندیشه او یاری کند؛ اندیشه‌ای که هنوز هم می‌توانیم در عین بررسی نقادانه اما منصفانه آن، هم برای شناخت آبخورهای انقلاب فکری انقلاب اسلامی ایران و هم برای ارزیابی راه طی شده، بهره‌های فراوان ببریم.

برخوردهایی که داد اعتراض مسوولان دولت شاهنشاهی را هم درآورد اکبر ثبوت

از بزرگانی که در رویدادهای انقلاب و مبارزه با سلطنت استبدادی حضور داشتند خاطرات بسیاری دارم که اگر مکتوب شود، خاطراتی در چندین مجلد می‌شود. در طول این سال‌ها نه در دولت بازرگان و نه در هیچ دولت دیگر وارد پست و منصب‌های سیاسی نشدم و بیشتر در حوزه‌های فرهنگی فعالیت می‌کردم، اما با این حال در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ که مرحومان طالقانی، بازرگان و سحابی و دیگر رهبران نهضت آزادی محاکمه می‌شدند، در بسیاری از جلسات دادگاه آن‌ها حضور داشتم و مطالبی که در این جلسات مطرح می‌شد برایم بسیار اهمیت داشت، آن‌ها را به خاطر می‌سپردم و در فرصتی مناسب آن مطالب را یادداشت می‌کردم، به ویژه مطالبی که مرحوم مهندس بازرگان مطرح می‌کرد، برایم جذابیت بیشتری داشت.

در یکی از همان جلسات دادگاه مرحوم بازرگان در جریان دفاعیات خود مبنی بر اقداماتی که شریف امامی برای جلوگیری از شدت فعالیت نهضت ملی در انتخابات انجام می‌داد، صحبت کرد. در حقیقت برخی از سران جبهه ملی مانند مهندس بازرگان و مهندس حسینی به‌عنوان اعتراض به این اقدام دولت شریف امامی در مجلس سنا متهم شدند. در حکومت کودتا عده‌ای از جمله مهندس بازرگان نامه‌ای به وزیر کشور نوشتند و به آزاد نبودن انتخابات اعتراض کردند، اما وزیر کشور که یک نظامی بود در پاسخ به بازرگان گفت: «اگر شما می‌خواهید مقام مدیر کل لوله کشی آب تهران را داشته باشید باید با دولت هم عقیده شوید و گرنه استعفا بدهید.» مهندس بازرگان نیز در پاسخ به این حرف وزیر کشور گفت: «وزیر کشور با این پاسخ مرا به یاد این شعر تعزیه خوان‌ها انداخت؛ یا بیا با یزید بیعت کن یا برو

کنگور- مخفف کنگاوریکی از بخش‌های شهرستان کرمانشاه که محصولش چغندر قند است- زراعت کن.» مهندس بازرگان در نامه‌های بعدی که رد و بدل شد استعفا داد و در آن روزها مجله «روشنفکر» این ماجراها را به خوبی پوشش داد و جریانات و اتفاقاتی که در این حین روی می‌داد را در اطلاع افکار عموم می‌رساند.

مهندس بازرگان در یکی از جلسات دادگاه به مقابله‌ای که برخی از مقامات عالی رتبه مملکتی- که اتفاقاً در دستگاه نظام استبدادی شاهنشاهی هم بودند- در برابر زورگیری‌های دربار مقاومت می‌کردند، اشاره کرد. آن‌ها به دستورات خلاف قانون تن نمی‌دادند و در موارد متعدد از مخالفان حکومت حمایت می‌کردند و با این حال گویی دربار نمی‌خواست و یا نمی‌توانست آن‌ها را کنترل کند.

چند ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ده‌ها نفر از شخصیت‌های ملی و مذهبی، همچون مرحومان آیت‌الله سید رضا فیروز آبادی، - بنیانگذار بیمارستان فیروز آبادی در شهر ری- آیت‌الله رضا زنجانی، - از رهبران جبهه ملی- علامه علی اکبر دهخدا، دکتر قریب، دکتر سبحانی، دکتر بیژن، دکتر معظمی و مهندس بازرگان، نامه سرگشاده‌ای منتشر کردند و در آن به سیاست‌های حکومت کودتا از جمله تجدید قرارداد نفت اعتراض کردند.

در برابر این اقدام شخصیت‌های ملی و مذهبی، رئیس دانشگاه- دکتر علی اکبر سیاسی- از طرف حکومت کودتا به شدت تحت فشار قرار گرفت تا استنادی که آن نامه را امضا کرده بودند، منفصل خدمت کند، اما او که موسس استقلال دانشگاه بود تن به این کار نداد و گفت:

«من نمی‌توانم هیچ استادی را منفصل خدمت کنم مگر اینکه یک محکمه اداری و یا شورایی در دانشگاه تشکیل شود و این آقایان هم بیایند و دفاعیات خودشان را مطرح کنند، بعد تصمیم به منفصل خدمت آن‌ها می‌گیرم. در غیر این صورت اگر دست مرا هم قطع کنند حکم انفصال خدمت کسی را امضا نخواهم کرد.»

با این پاسخ قاطعانه دکتر سیاسی به حکومت کودتا، برخی گمان می‌کردند که او هم به زودی از پست ریاست دانشگاه عزل می‌شود. اما حکومت کودتا نتوانست و یا نخواست چنین کاری را بکند و او دوره ریاست‌اش را به پایان رساند. البته برای دوره بعدی هم حکومت به ناچار قانونی تصویب کرد که با اجرای مفاد آن دکتر علی اکبر

سیاسی نتوانست به سمت ریاست دانشگاه منصوب شود.

در بهمن سال ۱۳۴۰ هم تعدادی از دانشجویانی که در جریان حمله کماندوها به دانشگاه سرکوب شدند، رئیس وقت دانشگاه تهران که از جانب شاه منصوب شده بود با صدور اعلامیه‌ای به عملیات نظامیان در دانشگاه به شدت اعتراض خود را نشان داد و تصریح کرد:

«تا وقتی که به این قضیه رسیدگی و مرتکبین این ماجرا تعقیب نشوند او و تمامی روسای دانشکده‌ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهند بود.»

البته لازم به ذکر است با وجود سرکوب‌گری‌هایی که از جانب دولت به نهادهای فرهنگی اعمال می‌شد، مطبوعات این دست حوادث را به صورت علنی و آزادانه پوشش می‌دادند تا آحاد مردم از اختلافاتی که میان دستگاه‌های حکومتی و نهادهایی که منصوب به خودش بود، مطلع شوند. تا جایی که برای نشان دادن حادبودن این وضعیت در آن روزها، روزنامه «توفیق» در صفحه اول خود کاریکاتوری از فضای کلاس درسی را کشیده بود که استاد با سر و دستی باندپیچی شده و پای شکسته برای تدریس در کلاس آمده و به تنها جوانی که سر کلاس نشسته بود می‌گفت: «تو که دانشجو نیستی اینجا چه می‌کنی؟»

لذا مرحوم بازرگان در ضمن دفاعیات خود این خاطره را نقل کرد که دولت شریف امامی از شرکت جبهه ملی در انتخابات جلوگیری کرد و سران جبهه از جمله مهندس حسینی و مهندس بازرگان به عنوان اعتراض به این اقدام در مجلس سنا متحصن شدند و اگرچه نتیجه‌ای که از این متحصن منظور بود، به دست نیامد اما رئیس مجلس سنا متحصنین را با گشاده رویی پذیرفت و دستور داد که تالار قرائت‌خانه‌ی کتابخانه را که جنب اداره بازرسی و دفتر ریاست بود در اختیار متحصنین بگذارند. فردای آن روز مذاکرات آغاز شد و رئیس سنا اعتراف کرد که اعمال مخالف آزادی در انتخابات زیاد صورت گرفته و تعهد داد که برای مقابله با این اعمال مذاکرات انجام دهد.

بازرگان؛ نمونه راستین اصلاح‌طلبی و اعتدال*

سیدعلی میرموسوی، استاد علوم سیاسی دانشگاه مفید

استاد فقید مرحوم مهندس مهدی بازرگان از اندک نواندیشان دینی ایران معاصر است که اصلاح‌طلبی در اندیشه و میانه‌روی در عمل را به‌هم آمیخت و کارنامه‌ای درخشان در هر دو عرصه از خود برجای گذاشت. او از نسل جریان تجددخواه مذهبی و از تبار رادمردان و آزادی‌خواهانی است که در فهرست رهبران جنبش مدنی و دموکراسی‌خواهی معاصر ایران، نام او همچون مصدق، طالقانی و شریعتی می‌درخشد. کارنامه پربار اندیشه‌ورزی و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی او در شش دهه از عمر هشتاد و هفت ساله‌اش گواه روشنی بر درستی این ادعاست. او از یک سو تفسیری سازگار با پیشرفت و تجدد از دین ارائه کرد و از سوی دیگر با مبارزه با استبداد و اقتدارگرایی در راه برقراری دموکراسی کوشید. در این راه هرگز از انگ و اتهام نهراسید و سال‌های طولانی زندان و تبعید و محرومیت از امتیازات اجتماعی را به جان خرید.

در مورد شخصیت و اندیشه سیاسی بازرگان تاکنون آثار زیادی نگاشته و از زوایای گوناگون به آن پرداخته شده است. این نوشتار در پی بررسی و نقد اندیشه‌ها و یا بازگویی یافته‌ها و گفته‌های پیشین نیست، بلکه به دنبال بازخوانی شخصیت او در فضای کنونی و بهره بردن از تجربه و دست‌آوردهای فکری و عملی او در وضعیت حاضر است. بر این اساس می‌توان گفت: آنچه در شخصیت این بزرگ‌مرد پیش از

* به نقل از صفحه ۱۰۶ تا ۱۰۸ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

هر چیز جلب نظر می‌کند و او را چونان الگویی الهام‌بخش برای نسل تحول‌خواه جدید مطرح می‌سازد، «اصلاح‌طلبی در اندیشه و اعتدال و میانه‌روی در عمل» است. این دو ویژگی همچون رشته‌ای پایدار مراحل گوناگون زندگی وی را به هم پیوند می‌دهد و در مسیر زندگانی او تا پایان عمر ادامه دارد. نگارنده پنج سال پیش در سخنانی در تجلیل از شخصیت بازرگان، با تحلیل مفهوم اصلاح‌طلبی، او را به‌عنوان الگوی راستین اصلاح‌طلبی و میانه‌روی معرفی کرد. نوشتار حاضر، کوششی اندک و گذرا برای تشریح و توضیح این ادعا است.

۱. مفهوم اصلاح‌طلبی

اصلاح‌طلبی مفهومی است که به‌علت کاربردهای گوناگون با ابهام و آشفتگی معنایی روبه‌رو است. این کاربردها را دست‌کم در قالب چهار مورد می‌توان دسته‌بندی و از یکدیگر جدا کرد. نخست اصلاح‌طلبی چونان رویکردی به رابطه سنت و تجدد که خواهان آشتی و سازش آن دو است و در میانه تجددخواهی و سنت‌گرایی قرار دارد. از این دیدگاه همه اندیشمندانی که دغدغه جمع سنت و تجدد را دارند، می‌توان اصلاح‌طلب دانست. دومین کاربرد اصلاح‌طلبی در حوزه اندیشه دینی و به معنای نگرشی به دین است که در پی اصلاح و پالایش آموزه‌های دینی و زدودن پیرایه‌ها و خرافات از آن است. سومین کاربرد وجهی سیاسی دارد و به تقابل واژه اصلاح و انقلاب باز می‌گردد و به معنای پایبندی به شیوه‌های آرام و تدریجی و پرهیز از مبارزه خشونت‌آمیز و انقلابی در دگرگونی سیاسی است. آخرین کاربرد که در دو دهه اخیر رواج یافته، اصلاح‌طلبی در برابر محافظه‌کاری است و در مورد جریانی به کار می‌رود که به شیوه‌ای مسالمت‌جویانه خواهان تحقق بی‌کم‌وکاست ظرفیت‌های قانون اساسی و اصلاح روندهایی است که انحراف از آرمان‌ها و ارزش‌های اصیل انقلاب همچون آزادی و جمهوریت را در پی دارند.

۲. اصلاح‌طلب تمام‌عیار

بازرگان را به‌درستی می‌توان همچون نمونه‌ای راستین برای اصلاح‌طلبی در تمامی کاربردهای بیان‌شده معرفی کرد. او فرزند جنبش مشروطه‌خواهی بود و در سال ۱۲۸۶؛ درست هنگامی دیده به جهان گشود که با وجود گذشت یک‌سال از صدور

فرمان مشروطیت، کشمکش و ستیزی شدید بین مشروطه خواهان و استبداد گرایان جریان داشت. پرورش در خانواده‌ای مذهبی و آشنایی با تعالیم اسلامی، گرایش به سنت را در ضمیر او نهادینه کرد. از سوی دیگر او در فضایی آکنده از تجددخواهی رشد یافت و هفت سال تحصیل در فرانسه او را از نزدیک با تمدن جدید و «علل و عوامل ترقی و تفوق آن‌ها و عقب ماندگی‌های خودمان» آشنا کرد. «ارمغان فرنگ» برای او تقلید صوری از ظاهر اروپای متمدن نبود و «از افکار سطحی و تقلیدگری» وحشت داشت. او این ادعا که «ایرانی باید از سرتا پا فرنگی شود» را پنداری «مبهم و فکری خطرناک» می‌دانست. او چاره را در بهره بردن از دست آوردهای مثبت تمدن جدید با حفظ اصول ایرانیت می‌دید و معتقد بود یکی از این اصول که «ارکان ملیت یا لااقل وسیله علاقه‌مندی جامعه است، «سنت» و یا به قول خودمان حفظ آداب و آثار اجدادی است.» بنابراین کوشش برای آشتی و جمع «سنت» و «تجدد» را می‌توان نخستین وجه اصلاح‌طلبی بازرگان دانست.

یکی از ارمغان‌های چهارگانه سفر به اروپا برای بازرگان «اعتقاد و علاقه فزون‌یافته به اسلام» بود، «ولی نه اسلام خرافی و انحرافی و تشریفاتی، بلکه اسلام اجتماعی زنده و زنده کننده». او به خوبی دریافته بود که «اروپاییان برخلاف تصور برخی از متجددین ما، دینداری را نشانه عقب‌ماندگی و بی‌سوادی نمی‌دانند.» زندگی در اروپا او را «به درک و قبول اسلام یعلو ولا یعلی علیه» بسیار نزدیک کرد و به این نتیجه رساند که «معالم اخلاقی و مزایای انسانی» اروپا به شکل «کامل‌تر و بهتر و بالاتر آن در تعلیمات اسلام و در قرآن» وجود دارد. با بازگشت از اروپا، وی به جست‌وجوی فهمی از دین پرداخت که پاسخ‌گوی نیازهای زندگی فرد مسلمان در دنیای جدید باشد و راه را برای گذار جامعه اسلامی از انحطاط و استبداد بگشاید و آزادی، عدالت و دموکراسی را در پی داشته باشد. در این راستا او با بازگشت به قرآن، به بازنگری در فهم سنتی و رایج از دین پرداخت و آثار فراوانی در این‌باره نگاشت. همچنین با تفسیر علمی آموزه‌های دینی در برقراری آشتی علم و دین کوشش کرد. بنابراین بازرگان را می‌توان اصلاح‌طلبی مذهبی نیز قلمداد کرد. اصلاح فکر دینی نزد بازرگان با نواندیشی دینی، پیوندی ناگسسته داشت. نواندیشی دینی بازرگان با چند ویژگی برجسته مشخص می‌شد: نخستین ویژگی آن

قرآن‌گرایی است، که به تعبیر خودش ریشه در درس تفسیر قرآن ابوالحسن خان فروغی در دوران دبیرستان داشت. قرآن‌گرایی نزد او به معنای اولویت‌بخشیدن به قرآن در فهم دین بود و البته با بی‌توجهی به روایات و علوم مرسوم دینی همچون فقه و کلام و فلسفه همراه نبود. دومین ویژگی آن بهره‌بردن از یافته‌های علمی جدید در تفسیر تعالیم و آموزه‌های دینی و توجیه و پشتیبانی از آن‌ها بود. سومین ویژگی پرهیز از التقاط آموزه‌ها و مفاهیم دینی با مفاهیم مارکسیستی بود که توسط نیروهای چپ رواج می‌یافت. در نهایت می‌توان ادعا کرد: هرچند او از ایدئولوژی اسلامی سخن می‌گفت، ولی با ایدئولوژیک‌شدن اندیشه دینی به معنای بسته و غیرقابل نقد بودن آن نیز مخالف بود.

فعالیت سیاسی بازرگان یک دهه دیرتر از فعالیت‌های فکری و فرهنگی وی آغاز شد، زیرا او اصلاح دینی و فرهنگی را بر اصلاح سیاسی مقدم می‌دانست. در این راستا با نهادهای مذهبی همچون کانون اسلام و انجمن اسلامی مهندسان همکاری می‌کرد و از بنیانگذاران کانون مهندسين ایران بود. همچنین به کار تدریس در دانشگاه و ریاست دانشکده فنی اشتغال داشت و مدتی کوتاه معاونت وزارت فرهنگ را برعهده گرفت. ورود رسمی او به عرصه سیاست، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در جریان تشکیل نهضت مقاومت ملی رخ داد. پیش از این تجربه، عضویت در هیأت خلع ید و مدیریت شرکت نفت که با استعفا به پایان رسید، زمینه را برای این ورود فراهم کرده بود.

پروژه سیاسی بازرگان را در دو مرحله می‌توان بازشناسی و از یکدیگر جدا کرد. در مرحله نخست او در چارچوب گفتمان مشروطیت، تحقق آرمان‌ها و اهداف انقلاب مشروطه و اجرای قانون اساسی را دنبال می‌کرد. مشارکت در تأسیس نهضت مقاومت ملی، همکاری با جبهه ملی اول و دوم و تأسیس نهضت آزادی به همراهی آیت‌الله طالقانی و دکتر سبحانی، اقداماتی است که در این مرحله انجام گرفتند. مرحله دوم با ظهور و گسترش گفتمان اسلام سیاسی آغاز شد که ایده تشکیل حکومت اسلامی در کانون آن قرار داشت. در این مرحله او گرایش میانه، در بین دو گرایش چپ و راست، در اسلام سیاسی را نمایندگی می‌کرد و در پی ارائه الگویی دموکراتیک از حکومت دینی بود. در هر دو مرحله بازرگان خواهان تحول تدریجی

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۶۷

و اصلاحی بود و به شیوه‌های انقلابی، خشونت‌آمیز و مبارزه مسلحانه روی خوش نشان نمی‌داد و تصریح می‌کرد من انقلابی نیستم. بنابراین از نظر سیاسی نیز می‌توان بازرگان را اصلاح‌طلب دانست.

اسلام سیاسی بر باور به جامعیت دین و پیوند دین و سیاست استوار بود. بازرگان نیز در سخنرانی خود با عنوان «مرز میان دین و سیاست»، که در سال ۱۳۴۱ ایراد کرد، ایده «جامعیت اسلام و عنایت خاصی که از نظر عقیده‌ای و عملی از ابتدای ظهور اسلام به مسائل زندگی و امور اجتماعی شده است» را مطرح کرد و مواردی از «خوراک و ازدواج گرفته تا جنگ و کشورداری» را داخل در تعالیم اسلام دانست. او با استناد به قرآن و روایات بر پیوند دین و سیاست استدلال می‌کرد و چنین نتیجه می‌گرفت که «دین و سیاست مرز مشترک وسیع با هم دارند». از دیدگاه آسیب‌شناسانه نیز با توجه به گسترش قلمرو دخالت و نفوذ دولت در دوران جدید، ادعا داشت «اگر دین، سیاست را در اختیار خود نگیرد، سیاست دین را مضمحل خواهد کرد یا در سلطه و اختیار خود خواهد گرفت». با وجود این که او از برتری و تفوق دین بر سیاست و حکومت پشتیبانی می‌کرد، ولی معتقد بود «دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می‌کند، ولی وارد جزئیات نمی‌شود». بنابراین او با نفی «افراط و تفریط» کوشید تا موضعی میانه در بین رهیافت سلبی و رهیافت حداکثری اتخاذ کند.

پیروزی انقلاب اسلامی و تجربه حکومت دینی، بازرگان را به بازنگری در برداشت گذشته فراخواند. او با زیان‌های ایده «دین برای دنیا» روبه‌رو شد. در واکنش به این مشکل او، در مقاله «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، با توجه به رسالت اصلی دین، به بازنگری در رابطه دین و سیاست پرداخت. در این مقاله او همچون گذشته می‌پذیرد «شرایع الهی و به‌خصوص اسلام در مجموعه تعلیمات و احکام خود صراحتاً یا تلویحاً وارد همه قضایای زندگی این مردم شده است. از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و ازدواج و خانواده تشکیل دادن گرفته تا بهداشت و اقتصاد و اخلاق و جنگ و حکومت». اما پردازش به این امور هدف و کارکرد اصلی دین نیست، زیرا «آموختن چیزهایی که بشر دارای امکان کافی یا استعداد لازم برای دریافت آن هست» ضرورت و تناسبی با آن ندارد. رسالت اصلی دین «در دو چیز

خلاصه می‌شود: «نخست «انقلاب عظیم و فراگیر علیه خودمحموری انسان‌ها برای سوق‌دادن آن‌ها به سوی آفریدگار جهان و دوم، اعلام سرای ابدی و جهان «جاودان بی‌نهایت بزرگتر از دنیای فعلی.»

بازرگان پیر، در برداشت اخیر، از بازرگان جوان چندان فاصله نمی‌گیرد، بلکه با تفکیک اهداف اصلی و فرعی دین، توحید و آخرت را در ترازوی بالاتر قرار می‌دهد. بر این اساس، تأسیس حکومت مأموریتی اصیل برای پیامبران و ائمه نبوده است و کتاب آسمانی برای این فرستاده نشده است که «درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگانی دنیا و اجتماع را بدهد». این البته به معنای بی‌توجهی دین به دنیا نیست و دستورهای فراوان دین، که «با زندگی روزمره افراد و اجتماعات و مصالح امور دنیایی بشری سر و کار دارد»، را نفی نمی‌کند. دستورهای عملی و اجتماعی که در قرآن و نصوص دینی آمده و حوزه‌های گوناگون زندگی دنیوی را دربرمی‌گیرند، با وجود نتایج و پیامدهای بسیار خوبی که در بردارند، با هدف اصلاح امور دنیوی بیان نشده‌اند، بلکه از این نظر که «وسيله‌ساز آخرت و تقرب ما به خدا» هستند، مورد توجه قرار گرفته‌اند.

۳. میانه‌روی و اعتدال

میانه‌روی در معنای مثبت خود با اعتدال هم‌معنا و در برداشت نخست به ویژگی اخلاقی و رفتاری اشاره می‌کند که در برابر افراط و تفریط قرار دارد. این ویژگی به‌روشنی در منش و رفتار بازرگان حضور داشت. هنگامی که وی از اروپا به ایران بازگشت، فضای فکری ایران تحت تأثیر گفتمان تجددگرایی آمرانه به‌شدت قطبی شده بود و روشنفکری دین‌ستیز در برابر تدین تعصب‌آمیز قرار داشت. بازرگان این دو رویکرد را به عنوان افراط و تفریط نادرست اعلام کرد و تجددخواهی مذهبی را برگزید.

در فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی نیز او همواره بر اعتدال، تأکید و از شیوه‌های مسالمت‌جویانه و غیر خشونت‌آمیز پشتیبانی می‌کرد. در سخنرانی نشست افتتاحیه نهضت آزادی او اصول کلی و مهم را به‌طور خلاصه در قالب این چهار اصل بیان کرد: مسلمانیم، ایرانی هستیم، تابع قانون اساسی ایران هستیم و مصدق هستیم. در جریان دستگیری و محاکمه اعضای نهضت آزادی، او در دادگاه اعلام کرد: «ما آخرین گروهی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه برخاسته‌ایم.» پس از این با

وجود آن که اندیشه مبارزه مسلحانه و خشونت‌آمیز قدرت گرفت و سازمان مجاهدین خلق در این راستا تشکیل شد، او هرگز در تأیید این روش سخنی نگفت. افزون بر این، او با رویکرد چپ و مارکسیستی مجاهدین خلق مخالفت می‌کرد و همین امر موجب گسست سیاسی و فکری مجاهدین از وی در دهه پنجاه شد. پس از پیروزی انقلاب در مقام رئیس دولت موقت او بیشتر نگران تندروی و انتقام‌جویی بود و بر تساهل و مدارا با مخالفان تأکید می‌کرد. در نخستین سخنرانی پس از رسیدن به مقام نخست‌وزیری که در دانشگاه تهران ایراد کرد، با توصیفی واقع‌بینانه از شرایط و دشواری‌های پیش رو اظهار داشت که من بولدوزر نیستم، بلکه ماشین سواری نازک‌نارنجی هستم که باید روی جاده صاف و هموار حرکت کند. بر این اساس او با آنچه به نظرش تندروی می‌رسید، همچون اعدام تمامی سران رژیم گذشته، برخوردهای انتقام‌جویانه، تصفیه گسترده ادارات، تخریب بناهای گذشته، حجاب اجباری، مصادره اموال، تسخیر سفارتخانه‌ها و مانند آن مخالفت می‌کرد. تأکید وی بر اعتدال و میانه‌روی و پرهیز از برخوردهای تند و خشونت‌آمیز در نهایت به استعفای او انجامید.

۴. سخن آخر

نقطه عزیمت بازرگان در اندیشه و عمل، توحید بود و بر این اساس اصلاح فکری و اجتماعی را دنبال می‌کرد. از دیدگاه کسانی که از نزدیک با وی آشنایی داشتند، بی‌تردید او شخصیتی بود که در سراسر زندگی همواره از دو چیز پروا داشت: خدا و آخرت. در پرتو ایمان عمیق به این دو اصل، هیچ‌گاه از کوشش بازنايستاد و با روحی سرشار از امید، هرگز هراسی به دل راه نداد. پایان راه او نیز با تأکید بر این دو اصل همراه بود. در وصیت‌نامه‌ای که چند هفته پیش از مرگ خویش نگاشت، این‌گونه یادآور شد:

«وصیت من این است که نه آخرت و قیامت را نفی و فراموش کنید و نه روزی‌رسان و آفریننده خودتان را که برای جهان غیر او صاحب و گرداننده‌ای قابل تصور، اگر خودمان و جهان، دروغ و خیال نباشیم، او هم دروغ و خیال نمی‌تواند باشد. اینک که دنیا و زندگی در مجموعه و متوسط، ناخشنودی و ناراحتی و زیانکاری است و جریان تاریخ بشریت در جهت افزایش گرفتاری‌ها و سختی‌ها یا

۱۷۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

توسعه ظلم و فشارهاست، باید سعی کنیم در عوض، آخرت‌مان در اثر تحمل و تلاش و با صبر و مرحمت، آباد و خوشنودکننده باشد.»

مهندس بازرگان، الگویی برای زیستن*

امیر طیرانی، نویسنده و پژوهشگر

عرصه سیاسی، اجتماعی ایران در یک صد سال اخیر شاهد بروز و ظهور کنشگران متعددی بوده است که هر یک به نوبه خود، ایفاگر نقشی و یا موجد جریانی فکری یا عملی بوده‌اند. بعضی از این کنشگران در عرصه اندیشه، عده‌ای دیگر در مقام قدرت سیاسی و عده‌ای نیز در عرصه عمل سیاسی، اجتماعی به عنوان اپوزیسیون فعالیت‌هایی داشته و آثار و نتایجی از خود برجای گذاشته‌اند. مشخصه اصلی این افراد، فعالیت و حضور در یکی از عرصه‌های عمل اجتماعی و یا تولید فکر و اندیشه است.

در میان این عده، تک عناصری بوده‌اند که با شناخت صحیح از توانایی‌ها، کاستی‌ها و نیازهای عصر خود توانسته‌اند منشأ اثر اجتماعی واقع شده و علاوه بر فعالیت در عرصه اندیشه و تولید فکر، به‌عنوان یک فعال سیاسی اجتماعی، منشأ پیدایش یک حرکت سیاسی و یا اجتماعی هم باشند. مهندس بازرگان از جمله این افراد است. به همین لحاظ، بررسی و مطالعه مشی او که در هر دو زمینه عمل و نظر شرکت داشته، دارای اهمیت است.

اعتقاد به پیشرفت و ترقی ایران، آزادی‌خواهی، دین‌داری و پابندی به ارزش‌های والای دینی و ایمان به نقش کارکردی دین در رهایی و سعادت بشر، اعتقاد به کار جمعی و ضرورت تأسیس نهادهای مدنی، نظم، استواری بر عقاید و آرا و تحت‌تأثیر

* به نقل از صفحات ۸۰ تا ۸۳ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

فضای عمومی دست نشستن از آن‌ها از جمله ویژگی‌های مهندس بازرگان بود. در این نوشتار سعی شده است تا تلاش‌های فکری و عملی مهندس بازرگان در طول نزدیک به شصت سال حضور وی در عرصه‌های فکری، سیاسی و اجتماعی ایران، واکاوی شود.

* * *

مهدی بازرگان فرزند حاج عباسقلی بازرگان، تاجر تبریزی متدین مقیم تهران پس از گذراندن تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۰۷ به همراه حدود یکصد دانشجوی دیگر از سوی رضاشاه برای تحصیلات عالی به اروپا اعزام شد. دانشجویان اعزامی در آلمان و فرانسه و بلژیک در کنار تحصیل در رشته‌های گوناگون دانشگاهی با تمدن و تجدد آن دوران نیز آشنا شدند. به گفته بازرگان، تصور ابتدایی اکثریت این دانشجویان در آغاز راه این بود که:

«اگر ما رو به تحصیلات عالی و تخصص بیوریم، کارخانه بسازیم، تشکیلات فرنگی به ادارات و زندگیمان بدهیم، درمان دردها و رفع بیماری‌ها و عقب‌ماندگی‌هایمان خواهد شد.» (مدافعات ص ۴۱)

اما این تصور از علت پیشرفت اروپایی‌ها در نظر بازرگان به تدریج تغییر کرد. گرچه این تصور و نگاه درباره سایرین صادق نبود و تعداد زیادی از همان دانشجویان از این مرحله جلوتر نرفتند. بازرگان همراهان خود را در نحوه مواجهه با تمدن غربی به سه دسته تقسیم کرده است:

«کسانی که بیش از ظواهر و زندگی خوب و خوشی‌ها چیزی نمی‌دیدند، کسانی بودند که احساس درد می‌کردند و درمان می‌جستند. عده زیادی درد و دوا را در علم و صنعت و کار زیاد و نیز قدرت و ثروت که عوامل مثبت برونی هستند می‌دیدند. عده کمتری علاوه بر مظاهر و آثار مرئی و مؤثر خارجی، توجه به چگونگی ساختار و صفات درونی طبقات مردم و ملت‌های اروپایی پیدا کرده و این‌ها را منشأ و سازنده می‌دانستند.» (شصت سال خدمت و مقاومت، ص ۲۰۹)

بازرگان آنچنان که خود بیان کرده است از دوران حضور خود در فرانسه تأثیرات بسیار پذیرفت. نظم و برنامه ریزی در امور، گرایش به آزادی، اهمیت

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۷۳

اجتماع و برتری آن در مقابل منافع فردی، نهادهای اجتماعی، فرهنگی غیردولتی و... از جمله این تأثیرات بود. خود وی درباره سوغاتی که با خود از فرنگ به ایران آورده است می‌گوید:

«۱. مختصری معلومات مهندسی...»

۲. اعتقاد و علاقه فزونیاخته به اسلام ولی نه اسلام خرافی و انحرافی و

تشریفاتی، فردی بلکه اسلام اصلی اجتماعی و زنده...

۳. احساس این واقعیت بزرگ که سازنده و صاحب تمدن و سروری

ممالک اروپا یک شخص و یک مقام نبوده و تمام افراد از این جهت

دارای ارزش و احترام و آزادی هستند.

۴. کشف این راز بزرگ که زندگی اروپایی و ضامن بقا و پیروزی

ملت‌ها در شکل و نظام اجتماعی است نه انفرادی و شخصی» (مدافعات،

صص ۶۴ و ۶۵)

علی‌رغم این تأثیرات، بازرگان از همان ابتدا به یک دست‌آورد بزرگ دیگر نیز نایل شد و آن پرهیز از تقلید و تحت‌تأثیر فضای عمومی قرار گرفتن بود. خود وی در این باره می‌نویسد:

«نسل متعلق به ما نسبت به نسل آقای تقی‌زاده و کاروان‌های اولی که به

اروپا رفته و خودباخته و وحشت‌زده‌ی تمدن اروپایی شده بودند چند

سال اختلاف داشت. بنده و بسیاری از هم‌دوره‌های بنده به‌هیچ‌وجه

طرفدار آن گفته آقای تقی‌زاده نبودیم... که در آن ایام اظهار عقیده

کرده بودند که ما باید از ناخن‌های پا تا مغز سر فرنگی شویم» (مدافعات،

ص ۶۵)

عنوان اولین سخنرانی بازرگان که در محل سفارت ایران در پاریس انجام شد،

«مقلد نباشیم»، بود (شصت سال، ص ۲۱۳) به گفته‌ی خودش در این دوران:

«معدودی از ما این اندازه جلو آمده و شخصیت پیدا کرده بودیم که

طرفدار تقلید و تبعیت از اروپایی‌ها نبودیم، فقط توجه و تبعیت از اصول

می‌کردیم» (مدافعات، ۶۶)

بازرگان در سال ۱۳۱۴ به کشور بازگشت و پس از چندی به خدمت سربازی رفت

و بعد از اتمام خدمت در دانشگاه تهران، استخدام و مشغول تدریس شد. چندی پس

از آن یک شرکت فنی-مهندسی را به همراه شش تن از دوستان خود تأسیس کرد.

در همان ایام یعنی پیش از شهریور ۱۳۲۰ مقاله مفصلی تحت عنوان «مذهب در اروپا» از مهندس بازرگان در نشریه دانش آموز به چاپ رسید که به گفته‌ی خود وی، اولین ارمغان وی پس از هفت سال تحصیل و مطالعه در زمینه لزوم پایبندی به دین محسوب می‌شد» (شصت سال، ص ۲۲۰)

بازرگان از آن به بعد تا هنگام فوت یعنی در ۵۳ سال باقی مانده عمر خود در سه زمینه فکری، سیاسی- اجتماعی و حرفه‌ای فعالیت داشت و در هر سه زمینه منشأ خدماتی شد.

الف- زمینه فکری

تلاش‌های فکری بازرگان را به سه دسته اعتقادی، اجتماعی و سیاسی می‌توان تقسیم کرد:

بخش عمده تلاش‌های فکری بازرگان در زمینه اعتقادی انجام گرفت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و آزادی نسبی سیاسی اجتماعی و فرهنگی که در کشور پدید آمد، نحله‌های گوناگون شروع به فعالیت کردند که از جمله آنها قائلین به مکتب کمونیسم و ماتریالیسم بودند. تبلیغات کمونیست‌ها در آن دوران موجب هراس گروه‌های مختلف در داخل ایران شد. حکومت‌گران که ترس از غلبه کمونیسم در عرصه سیاسی را داشتند، متدینین که عقاید و ایمان مردم را در معرض خطر می‌دیدند و... به همین دلیل گروه‌های مختلف، به مقابله با تبلیغات حزب توده و کمونیست‌ها شتافتند. مهندس بازرگان نیز در زمره همین افراد قرار داشت که به قول خودش احساس وظیفه کرد تا به دلیل آنچه «تهدید ارکان خانوادگی و اتحاد ملی از جانب کمونیست‌ها» می‌خواند به مقابله با این مکتب برخیزد. بازرگان از میان سه راه ممکن برای مقابله با کمونیست‌ها یعنی راه زور و نظامی- پلیسی، راه سیاسی و از طریق احزاب و راه فکری و عقیدتی، راه سوم را برگزید. بازرگان این مبارزه را در سراسر دهه ۱۳۲۰ ادامه داد. به گفته خودش:

«سخنرانی‌ها و نوشته‌های اینجانب در انجمن اسلامی دانشجویان از سال‌های ۱۳۲۲ به بعد عموماً متوجه و متعرض افکار مادی و اشتراکی بود. از جمله، «اسلام یا کمونیسم»، «از خداپرستی تا خودپرستی»، که در چند جلسه به صورت سخنرانی ایراد شد و بعد چاپ و انتشار یافت.» (شصت سال، ص ۲۲۳)

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۷۵

مبارزه با کمونیسم در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ از سوی وی اگر نگوییم به فراموشی سپرده شد، می‌توان گفت با توجه به نیاز و ضرورت زمان، بسیار کمرنگ شد، اما در دهه ۵۰ و به‌ویژه پس از کودتای مارکسیست لنینیست‌ها در درون سازمان مجاهدین خلق، بار دیگر از سر گرفته شد. دو کتاب «علمی بودن مارکسیسم» و «نقد نظریه اریک فروم»، حاصل دغدغه‌های فکری بازرگان در آن دوران است.

اما تلاش‌های فکری بازرگان در مقابله فکری با کمونیسم و ماتریالیسم نه صرفاً از طریق پاسخ‌گویی به مسائل نحله‌ها، بلکه از راه تبیین نقطه نظرات اسلام و به‌ویژه تلاش برای همسویی علم و دین و تطبیق احکام و مسائل دینی با قواعد و اصول علمی و دانش روز انجام می‌گرفت. نخستین گام در این زمینه کتاب «مطهرات در اسلام» بود که نخست به صورت سخنرانی در کانون اسلام، مطرح و سپس در سال ۱۳۲۱ چاپ شد. یکی از مهم‌ترین آثار بازرگان کتاب «راه طی شده» است. بازرگان مطالب این کتاب را طی چهار جلسه سخنرانی در مسجد سپه‌سالار در سال ۱۳۲۷ بیان و سپس منتشر کرد. این کتاب حداقل تا بیش از دودهمه از جمله منابع و مآخذ اصلی روشنفکران مسلمان به شمار می‌رفت. به گفته عزت‌الله سبحانی:

«در آن دوران منابع و مآخذی که بتواند اطلاعاتی در مورد بحث‌های فلسفی روز و یا مباحث علمی، مذهبی در اختیار علاقه‌مندان به این بحث‌ها بگذارد در دسترس نبود. تنها منبع ما همین کتاب «راه طی شده» مهندس بازرگان بود» (نیم قرن خاطره و تجربه، ص ۸۱)

بازرگان در «راه طی شده» کوشش کرده است تا با استناد به آیات قرآن اثبات کند راهی که بشر با تکیه به علم و تجربه خود طی کرده و می‌کند، همان راهی است که انبیاء الهی برای انسان تبیین نموده‌اند:

«آری، بشر در سیر تکاملی خود راهی جز راه انبیاء نپیموده است و روز به روز به مقصد آن‌ها نزدیک‌تر می‌شود، اما خواهید دید فاصله به قدری زیاد است و انبیاء آن‌قدر جلوتر از مردم و بزرگ‌ترین نوابغ دنیا رفته‌اند که بشریت سال‌های سال باید رنج ببیند و پیش برود تا رشد کافی برای درک صحیح معانی و اجرای درست مقاصد آن‌ها احراز نماید.» (راه طی شده، مجموعه آثار ۱، صص ۲۲ و ۲۳)

وی چه در آن کتاب و چه در سایر آثار دیگر خود همچون «عشق و پرستش»،

«باد و باران در قرآن»، «ذره بی‌انتهای»، «بی‌نهایت کوچک‌ها»، «کار در اسلام» و... با بهره‌گیری از آیات قرآن و نیز دانش ترمودینامیک تلاش داشت تا برای نسل جوان ثابت کند که دین و مذهب با علم، پیشرفت و تمدن نه تنها مابینت و ناسازگاری ندارد، بلکه میان آن‌ها هماهنگی کاملی به چشم می‌خورد.

تلاش‌های ایدئولوژیک بازرگان تا پایان عمر وی ادامه یافت. «سیر تحول قرآن» که به گفته‌ی دکتر علی شریعتی در نوع خود یک شاهکار به شمار می‌رفت، «بعثت و ایدئولوژی»، «نیکنیزی»، «بازگشت به قرآن»، «گمراهان»، «توحید- طبیعت- تکامل»، «مسئله وحی»، «آفات توحید»، «بازیابی ارزش‌ها»، «آخرت و خدا»، از جمله آثاری است که در دهه‌های بعد از بازرگان منتشر شد.

بخش دیگر تلاش‌های فکری بازرگان، تأملات و تتبعات وی در زمینه اجتماعی است. بازرگان در کنار تأملات ایدئولوژیک خود، بحث‌ها و مطالب مفصلی درباره مشکلات اجتماعی ایرانیان مطرح ساخته که از جمله آن‌ها می‌توان به آثاری همچون «فحش و تعارف در ایران»، «سازگاری ایرانی»، «چشم و هم‌چشمی»، «نامه ساده‌زیستان»، «روضه‌خوانی»، «ما معلمیم یا مربی»، «خیرات و خدمات در ایران» و... نام برد. در این آثار بازرگان کوشیده است تا با بررسی رفتار و خلیقات ایرانیان، بخش‌هایی از نواقص و کاستی‌های فرهنگی ایرانیان را برشمارد و از این طریق به بعضی از دلایل عقب‌ماندگی و پیشرفت نکردن ایران دست یابد. در «سازگاری ایرانی»، بازرگان ضرورت طرح این بحث را چنین توضیح داده است:

«نمی‌توانیم منکر شویم که سیستم معاش و طریقه ارتزاق یا اشتغال، مهم‌ترین عامل تربیتی و سازنده‌ی خصال و روح شخص یا ملت می‌شود، خصوصاً وقتی نظر محدود به فرد نداشته، سیستم اجتماعی معاش را به حساب بیاوریم که شکل و شرایط اجتماعی را نیز شامل می‌شود.»
(سازگاری ایرانی ص ۸)

وی در این کتاب به بررسی نقش سیستم کشاورزی که قرن‌ها شکل غالب معاش ایرانیان بوده است و تأثیرات این سیستم بر خلیقات ایرانیان پرداخته است. به عقیده بازرگان سیستم کشاورزی با توجه به ویژگی‌های سرزمینی تأثیراتی همچون بردباری، شلختگی، وارهایی، نوسان‌های شدید زندگی، زمین‌گیری، تک‌زیستی را به صورت مستقیم بر زندگی و روحیات ایرانیان برجای گذاشته است.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۷۷

قسمت سوم آثار بازرگان به طرح مسائل سیاسی اختصاص دارد. بازرگان در اواخر دهه ۱۳۲۰ هنگامی که هنوز به دخالت در سیاست اعتقاد نداشت، کتاب «بازی جوانان با سیاست» را منتشر کرد. آثار سیاسی بعدی بازرگان؛ «مرز میان دین و سیاست» و «تفکیک دین و سیاست» بود. زندان‌های دهه ۱۳۳۰ و بعد در دهه ۱۳۴۰ بازرگان را به طرح مباحث سیاسی بیشتر علاقه‌مند کرد. در دوران زندان دهه ۴۰ او «نهضت آزادی هند»، «چرا با استبداد مخالفیم» را تألیف و منتشر کرد. مدافعات سیاسی بازرگان در دادگاه تجدید نظر که نخستین بار در سال ۱۳۵۰ به صورت کتاب در خارج از کشور انتشار یافت، سواى بار سیاسی آن، اثری در خور توجه در تجزیه و تحلیل جامعه ایران به شمار می‌رفت. مدافعات بازرگان در حقیقت رساله‌ای در باب محاکمه استبداد و ریشه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن در ایران بود. بازرگان در پاسخ به اتهامات مطرح شده علیه خود و سایر متهمین در دادگاه، ابتدا سیری از تحولات شخصی خود را از ابتدا تا سفر به اروپا و بعد فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود را برای دادرسان بیان کرد. در ادامه به دلایل ورود خود به سیاست اشاره کرد و سپس علل مخالفت خود با استبداد را برشمرد. در دوره‌ای که بسیاری از مدعیان بعدی عرصه سیاست ایران، سکوت پیشه ساخته بودند، در دادگاه نظامی و در حضور تیمسارهای ارتش و مأموران ساواک، بازرگان گفت:

«سلطنت استبدادی ایران با ۲۵۰۰ سال سابقه تاریخی خود و سلطه‌ای بر عوام و خواص داشته و قبضه‌ای که از امور و شئون مختلف اجتماع کرده است، چیزی نیست که بدون اثر وارث گذشته باشد و در ایران و در وجود ساکنین آن نفوذ نکرده باشد» (مدافعات، ص ۲۳۲)

وی در ادامه ده اثر زیانبار استبداد را برای رئیس و اعضای هیأت دادرسی دادگاه برشمرد و از جمله به تأثیر استبداد بر دستگاه قضایی یک کشور اشاره کرد و گفت:

«اصولاً هیأت حاکمه غاصب مستبد برای حفظ حیات و پیشرفت اغراض خود مجبور است افراد استخواندار و شرافتمند و پاکدامن مستقل را از دستگاه قضایی طرد کند و آنجا را ضعیف و مطیع خود نگاه دارد» (مدافعات، ص ۲۳۶)

در بخشی دیگر، بازرگان رژیم استبدادی را ام‌الفساد لقب داد و گفت:

«پایه استبداد، ناگزیر روی دروغ گذارده می‌شود، زیرا چه پادشاه و چه

درباریان و دولتیان برای آنکه سلطه غیرطبیعی و غیرالهی و غیرانتخابی یک فرد را که در حالت عادی هیچ‌گونه مزیت و فضیلتی بر سایرین ندارد به حق و به جا جلوه دهند و ابهت و جبروت او را در چشم و دل مردم بزرگ کنند، ناچارند به انواع تملق‌ها و تظاهرها و تصنع‌ها، فضایل و کمالات به او نسبت دهند و بیش و قدرت برای او بتراشند، ظل‌الله‌اش بنامند، قبله عالمش خطاب کنند، قدر قدرتش بگویند، عدالت گسترش بخوانند، تمثالش را بی‌مثال، سایه‌اش را همایون، خاک پایش را سرمه چشم‌ها و شپشش را منیژه خانم بدانند» (مدافعات، ص ۲۷۱)

در بخشی دیگر، بازرگان به تضاد میان استبداد و اصلاحات که در آن دوران از سوی رژیم شاه تبلیغ می‌شد، پرداخته و چنین عنوان می‌کند که در رژیم استبدادی اصلاحات نیز امکان‌پذیر نخواهد بود. وی برای اثبات تعارض میان استبداد و اصلاحات، ضمن توضیح پیرامون لزوم انجام کارهای عمرانی در هر حکومتی می‌گوید:

«استبداد گاه‌گاه به میل و ابتکار خود و یا به فشار و اکراه و یا به قصد فرار و فریب دست به اقداماتی می‌زند که نامش را اصلاحات می‌گذارد، ولی بسیاری این اصلاحات صوری و دل‌خوش‌کن است یا برای تقویت مبانی استبداد و توسعه منافع استعمار است و در هر حال خالی از حسن‌نیت و بیشتر موجب افساد است تا اصلاح» (مدافعات، ص ۲۹۲)

و در پایان بحث خود نیز می‌گوید:

«مقدمه و پایه هر اصلاح و ضروری‌ترین سرمایه برای انسان آزادی است. مستبدها اگر راست می‌گویند آزادی و ارزش شخصیت انسانی را سلب نمایند.» (مدافعات، ص ۲۹۴)

بررسی زیان‌های استبداد برای جامعه نیز از دید بازرگان با این سؤال به پایان می‌رسد که: «آیا در محیط استبداد خدا پرستیده می‌شود؟» وی در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «آنچه در بندهای قبل از آثار بد و زیان‌های استبداد شروع شد، در واقع مظاهر و نتایج همین بند آخر یعنی پرستیده نشدن خدا و جاری نبودن حکم خدا است... اگر فساد و فحشا و آلودگی‌ها و نادرستی‌ها رواج یافته است، اگر امیدی به اصلاح و نجات نیست و اگر عشق و عمل رخت بر بسته... تماما برای این است که خدا به حقیقت و واقعیت در کشور ما پرستیده نمی‌شود» (مدافعات، ص ۳۰۴)

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۷۹

بازرگان در سال‌های بعد نیز بحث‌هایی را در ارتباط با مسائل سیاسی مطرح ساخت. «اسلام و آزادی»، «انقلاب ایران در دو حرکت»، «انقلاب اسلامی ایران» از جمله آثار وی در این زمینه است.

ب- زمینه‌های عملی

در ابتدای بحث گفته شد که ویژگی بازرگان در حضور توأمان وی در صحنه فکر و عمل بود. از جمله تأثیرات عمده‌ای که بازرگان در زمان حضورش در فرانسه از آنجا آموخت، کارکرد انجمن‌ها و نهادهای غیردولتی و اصولاً کار جمعی آنان بود. وی بعد از تشریح فعالیت‌های انجمن و نهادهای خیریه و غیرخیریه‌ی غیردولتی می‌گوید:

«بنابراین و با بداهت قاطع و حتمی می‌بایستی یکی از ارمغان‌های اصلی ما برای مملکت ایجاد اجتماعات و انجمن‌ها باشد و تبدیل افکار فردی به اجتماعی... و واحدهای اجتماعی را در کادر منظم مطمئن متحرکی با هم مرتبط و همقدم و همکار نماید» (مدافعات، ص ۵۸)

در همین راستا بازرگان از همان ابتدای شروع فعالیت‌های سیاسی اجتماعی خود گام در این راه گذاشت. همکاری با نهادهای موجود، تأسیس و راه‌اندازی نهادهای جدید در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی از سوی وی در همین راستا شکل گرفت.

مرحله اول: دوران همکاری

بعد از ورود به ایران و همچنین در دهه ۲۰ فعالیت‌های بازرگان در چارچوب همکاری با نهادهای موجود قرار داشت. «کانون اسلام» آیت‌الله طالقانی، «انجمن اسلامی دانشجویان» دانشگاه تهران و «کانون مهندسين» از جمله نهادهایی بود که بازرگان با آن‌ها همکاری داشت. اکثر سخنرانی‌های بازرگان در دهه ۲۰ که بعدها به صورت کتاب چاپ و منتشر شد، در «کانون اسلام» و «انجمن اسلامی دانشجویان» ایراد شده بود. عزت‌الله سبحانی درباره ارتباط بازرگان و انجمن‌های اسلامی می‌نویسد:

«در آن زمان مرحوم بازرگان دانشجو نبودند و در زمره مؤسسين انجمن نبودند، ولی دانشجویان با ایشان ارتباط مستمر داشتند و از ایشان برای سخنرانی دعوت به عمل می‌آوردند. مهندس بازرگان نیز از آن‌ها حمایت‌های مختلف به عمل می‌آوردند» (نیم‌قرن خاطره و تجربه، ص ۸۶)

مرحله دوم - ایجاد و تأسیس

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و روی کار آمدن دولت زاهدی، بازرگان که تا این زمان از ورود به مسائل سیاسی خودداری کرده بود، همراه با یار قدیمی خود مرحوم یدالله سحابی رویکرد جدیدی اتخاذ کرد و به مقابله با رژیم برآمده برخاست. در این دوره نیز با توجه به ایجاد نهضت مقاومت ملی از سوی مرحوم آیت‌الله سید رضا زنجانی و به دعوت فعالین نهضت مقاومت به این جریان پیوست و در همین رابطه در سال ۱۳۳۴ به همراه چند تن دیگر از اعضای نهضت مقاومت دستگیر شد و به زندان افتاد. بازرگان در داخل زندان اول خود در دهه ۳۰ که حدود پنج ماه به طول انجامید به جمع‌بندی از فعالیت‌های خود بعد از ورود به ایران و به‌ویژه به جمع‌بندی تجربیات خود بعد از کودتا پرداخت و نتایج بررسی‌های خود را با هم‌سلولی خود، عزت‌الله سحابی در میان گذاشت. در این باره بازرگان در خاطرات خود می‌گوید:

«محصول آن پنج ماه زندان چند چیز بود... آنچه لازم‌تر و واجب‌تر از همه چیز است، بعد از «عشق و پرستش»، تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و همکاری است که ما در اثر ۲۵۰۰ سال زندگی غیرآزاد و غیردموکراتیک و غیراجتماعی یعنی انفرادی تحت رژیم استبدادی فاقد آن هستیم، نه می‌توانیم دور هم جمع شویم و نه وقتی دور هم جمع می‌شویم حاضر به گذشت و همکاری هستیم. در چنین شرایطی فعلاً باید خود را به طور عملی برای فعالیت‌های اجتماعی تربیت کنیم»
(شصت سال، ص ۳۳۰)

این جمع‌بندی در حرف و سخن باقی نماند و بازرگان با همفکری عزت‌الله سحابی در زندان و بعد از آزادی با سایر دوستانش به مرحله اجرا درآمد. به نوشته سحابی، حاصل جمع بحث‌های وی و مهندس بازرگان در این زمینه به آنجا منتهی شد که:

«راه چاره را هم در ایجاد تشکل‌های صنفی همچون انجمن‌های اسلامی در سطح جامعه دانستیم. در آن زمان به جز انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، انجمن اسلامی دیگری وجود نداشت. ما در آنجا تصمیم گرفتیم که علاوه بر آن در سایر شهرهایی که دانشگاه وجود داشت انجمن اسلامی دانشجویان تشکیل دهیم. همچنین در سایر صنوف نظیر مهندسين، پزشکان و معلمین و بانوان و غیره انجمن اسلامی تشکیل دهیم» (نیم قرن خاطره و تجربه، ص ۱۸۶)

ایده تأسیس انجمن‌های اسلامی بعد از آزادی بازرگان و سحابی و با همراهی سایر دوستان آن‌ها به مرحله اجرا درآمد، اما پیش از آن‌ها بازرگان به همراه سحابی، مرتضی مطهری، مهندس تاج، مهندس کتیرایی، حاج طرخانی و کاظم یزدی جمعیت دیگری به نام «مکتب تربیتی اجتماعی عملی» با نام اختصاری «متاع» را بنیان گذاشتند. به‌نوشته سحابی، «متاع» که هسته اصلی برای تشکیل نهادهای دیگر بود تشکلی مخفی به شمار می‌رفت و تا زمان ترور شهید مطهری نیز به فعالیت خود ادامه داد. (نیم قرن، ص ۱۸۷)

بازرگان در ادامه فعالیت‌های عملی خود در سال ۱۳۳۹ به همراه تعدادی از شخصیت‌های هوادار دکتر مصدق در تأسیس جبهه ملی دوم اقدام کرد. چندی پس از آن نیز در اردیبهشت ۱۳۴۰ به همراه آیت‌الله طالقانی، دکتر یدالله سحابی، حسن نزیه، عباس سمیعی، رحیم و منصور عطایی نهضت آزادی ایران را بنیان نهاد. گرچه بازرگان در تأسیس جبهه ملی دوم نیز حضور داشت، ولی نهضت آزادی ایران نخستین تشکل سیاسی بود که وی با تکیه بر اندیشه‌های ملی و مذهبی خود پایه‌گذاری کرد. به گفته خودش وجوب تأسیس یک حزب یا جمعیت سیاسی که بر مرام و ایدئولوژی اسلامی استوار باشد، نخستین‌بار در گفت‌وگوی میان ایشان و دکتر یدالله سحابی در سال ۱۳۳۹ طرح شد، اندیشه‌ای که در ۲۷ اردیبهشت سال بعد صورت تحقق به خود گرفت و توانست در تحولات سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ و سال‌های بعد از آن تأثیرگذار و نقش‌آفرین باشد. دکتر محمد مصدق که در این ایام در قلعه احمدآباد، محبوس و زندانی بود در پاسخ به نامه تشکیل نهضت آزادی خطاب به مهندس بازرگان نوشت:

«قربانت شوم، مرقومه محترم مورخ ۲۱/ماه/ جاری مبشر تشکیل جمعیتی به نام «نهضت آزادی ایران» عز وصول بخشید و موجب نهایت امتنان گردید. تبریکات صمیمانه خود را تقدیم می‌کنم و تردید ندارم که این جمعیت تحت رهبری شخص شخیص جناب عالی، موفق به خدمات بزرگی نسبت به مملکت خواهد شد...»

بازرگان بعد از تأسیس نهضت آزادی تا زمان درگذشت خود، فعالیت‌های سیاسی خود را در قالب نهضت آزادی که سمت دبیر کلی آن را نیز همواره برعهده داشت ادامه داد، ولی با این حال این امر موجب آن نشد که وی از همکاری و همراهی با جریانات ملی

۱۸۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

و از جمله جبهه ملی سر باز زند. در سال ۱۳۵۶ بازرگان به همراه تعدادی از شخصیت‌های ملی و مذهبی، «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» را تأسیس کردند. جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران که در سال ۱۳۶۴ به همت بازرگان و تعدادی از شخصیت‌های همفکر او تأسیس شد، آخرین تشکل سیاسی، اجتماعی بود که با تلاش او و دوستانش شکل گرفت. گرچه این جمعیت همچون جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر عمر چندانی نداشت و در سال ۱۳۶۷ فعالیت‌های آن متوقف شد، ولی با این وجود، گویای اعتقاد جدی بازرگان به تأسیس نهادهای مدنی و التزام وی به همکاری اجتماعی و جمعی بود. آنچه از فعالیت‌های اجتماعی او و تأسیس نهادهای اجتماعی و سیاسی برشمرده شد، جدای از فعالیت‌های حرفه‌ای بازرگان و تأسیس شرکت‌های صنعتی و تولیدی است. بازرگان در طول سال‌های بعد از بازگشت خود به ایران، چندین شرکت صنعتی نیز تأسیس کرد که از جمله آن‌ها شرکت صافیاد را می‌توان نام برد.

تجدید نظر طلبی مهندس بازرگان*

محمد ثقفی، استاد جامعه‌شناسی دین

ایده‌نولوژی‌ها چون به مرحله عمل برسند معمولاً همیشه از اصول اولیه خود انحراف می‌پذیرند و تغییر بستر می‌دهند در این امر دو عامل مؤثرند: یکی انفعال اجتماع در برخورد با آنها و دیگری هوس‌های آدمی.

فریدون آدمیت: اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، صفحه ۸

تجدید نظر طلبی

تجدید نظر طلبی نه حادثه‌ای است عجیب که سبب شگفتی و انگیزش اعجاب باشد، بلکه واقعیتی است که در عرصه اندیشه و ایده‌نولوژی بیشتر اتفاق می‌افتد و حتی در زمینه مذهب نیز تغییر مذهب و گرایش به مذهب دیگر یا نحله‌ای از تفکر مذهبی، بسیار زیاد اتفاق افتاده است.

بودند شخصیت‌های معروفی که در جهان علم و فلسفه و مذهب و ایده‌نولوژی از مذهبی یا نحله‌ای دست برداشته و در اثر تردیدها و عدم انطباق گفته‌ها با کارها از مذهب و روش اندیشگی نخست، دست برداشته‌اند و مذهب و روش دیگری را در پیش گرفته‌اند. و ای بسا، این تحول، نقطه آغاز تحولی بزرگ در نظام فکری و سیستم معرفتی دیگران نیز گردیده است.

از این شخصیت‌های معروف: می‌توان غزالی، دکارت، خلیل ملکی، جلال آل احمد، اسپینوزا، کسروی، میزا آقاخان کرمانی را در جهان اسلام و مسیحیت یهود،

* به نقل از صفحات ۹۰ تا ۹۴ شماره ۴۴ نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

شاهد آورد و مقایسه کرد.^۱

آری از این شخصیت‌ها در تاریخ اندیشه سیاسی، دینی و ایده‌نولوژیکی نمونه‌های زیادی است که حکایت از تغییر عقیده و روش دارد و تجدیدنظرطلبی را یک پدیده

۱- مثلاً امام محمد غزالی در اواخر سال‌های عمر خود تردیدهایی در اندیشه و عمل همه فرق اسلامی و متولیان اندیشه جهان اسلام از قبیل فقیهان، متکلمان و فیلسوفان، به خود راه داد و اخلاص و پاکی اندیشه و عمل را از این گروه منتفی دانست و با نوشتن کتاب «المنقذ من الضلال» راه‌هایی از گمراهی، راه شهود و عرفان را در پیش گرفت و به جماعت عارفان پیوست.

۲- دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) با تردید در نظام علمی و فلسفی قرون وسطی، با طرح تز «می‌اندیشم پس هستم» دوباره به اصول یقینی عقلانی دست یافت، گفتار و روش و تحولی در نظام زندگیش ایجاد کرد.^۱

۳- خلیل ملکی پس از آگاهی از ابعاد استعماری شوروی و وابستگی حزب توده، رابطه خود را با آنها برید و خود با تشکیل، نیروی سوم به جبهه ملی پیوست.

۴- جلال آل احمد، به اعتراف خود تا نزدیکی‌های دیوار کرم‌لین رفت و به پوچی استعمار شوروی پی برد. از حزب توده که در مرکزیت آن بود، برید و با خلیل ملکی همکاری کرد و سرانجام مسلمان روشنفکری بود که «خسی در میقات» را نوشت.

۵- اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۳) با تردید در اصول یهودی‌گری از آن دست برداشت و از جامعه یهودی اخراج گردید و به نوعی به اخلاق عرفانی وحدت وجودی رسید.^۱

۶- احمد کسروی، با این که نخست در کسوت روحانیت بود و در آیین شریعت کتاب نوشت، اما تحولات فکری او سرانجام به آنجا رسید که در خود احساس برانگیختگی کرد و آئینی به نام پاکدینی آورد. با اینکه او دانشمندی بود که در رشته‌هایی ارزشمند است (تاریخ، زبان‌شناسی، ...) اما خالی از اشتباه نیز نبود. او با تأثر از شیوه‌ی اصلاحی وهابیان اندیشه‌های خود را تنظیم می‌کرد و به انتقاد مذهب و عقاید شیعی پرداخت و سرانجام جان خود را نیز در آن راه از دست داد.^۱

۷- میرزا آقاخان کرمانی - عبدالحسین (۱۳۱۴-۱۲۷۰) دانشمند نام‌آور قرن ۱۳-۱۹ میلادی از پیشگامان نهضت فکری مشروطیت بود- میرزا آقاخان همراه با هم‌مسلك خود، شیخ احمد روحی به آیین بابت پیوست و با دختر یحیی صبح ازل ازدواج کرد. ولی سرانجام با پیوستن به حلقه علمی و اندیشه سید جمال‌الدین اسدآبادی به منادیان «اتحاد اسلام» پیوست. وی به تبلیغ این فکر پرداخت و در اول منظومه «باستان نامه» خود بر وزن شاهنامه فردوسی در سال ۱۳۱۳ در زندان طرابوزان، اشعار سرود.

یکی نامداری ز ایران منم	که خو کرده در چنگ شیران تنم
قلم دارم و علم و فرهنگ و رای	نژاد بزرگان و فرهنگمای
ز گیتی نجستم به جز راستی	نگشتم به گرد کم و کاستی
همه خیر اسلامیان خواستم	دل‌م را به نیکی بیاراستم
همه خواستم هست که اسلامیان	به وحدت ببندند یکسر میان
مر اسلامیان را فزاید شرف	نفاق و جدایی شود برطرف
در اسلام آید به فر حمید	یکی اتحاد سیاسی پدید
نمیرم از این پس که من زنده‌ام	که این طرح توحید افکنده‌ام ^۱

عادی در روند فکر و سیاست رقم می‌زند.

این تغییر و تجدیدنظرطلبی از آنجا رخ می‌دهد که ایده‌ئولوژی‌ها، چون به مرحله عمل برسند و از ظرف ذهنیت و دنیای انتزاعی بیرون آیند و به واقعیت به پیوندند، با پیوستن فرصت‌طلبان و آزمندان عرصه سیاست و شهرت به گروه اندیشمندان و حامیان طرح و عمل به انحراف گرایند و از اصول اولیه خود (آرمان‌های وعده داده شده) عدول می‌کنند و انحراف می‌پذیرند و تغییر بستر می‌دهند.

در نتیجه در بسیاری تغییر مسیر و اندیشه پدید می‌آید و تجدیدنظرطلبی در میان داعیان اولیه رخ می‌دهد. آری این است سرانجام و پایان ایده‌ئولوژی‌ها.

تجدیدنظر طلبی بازرگان

آیا چنین تحولی، در زندگی مهندس بازرگان نیز پدید آمد؟ آیا او نیز به مانند بسیاری از متفکران و سردمداران نهضت‌های اصلاحی به نتیجه مطلوب خود دست نیافت و تغییر مسیر داد و به تجدیدنظرطلبی رسید؟

به نظر می‌رسد که مهندس بازرگان نیز که «پدر روشنفکر دینی» ایران شمرده می‌شد و از بنیان‌گزاران وحدت یا اتحاد «دین و سیاست» به حساب می‌آمد و کتاب «بعثت و ایدئولوژی» او در سال ۱۳۴۴، نخستین ایده‌ئولوژی اسلامی در طرح حکومت دینی و ایجاد جامعه اسلامی بود، نخستین طلایه‌های جامعه توحیدی را نوید می‌داد، پس از پیروزی انقلاب و شکست در نخست‌وزیری دولت موقت و استعفای او، به تغییر اندیشه واصل شد و سخن اولیه خود را در وحدت «دین و سیاست» پس گرفت و به حکومت سکولاریستی معتدل قائل گردید و تجدید نظر طلب شد؟!

حادثه‌ای دردناک!

آری، در تاریخ اندیشه‌ها حتی نظامات فکری و سیاسی، گاهی اتفاقاتی رخ می‌دهد که نمی‌توان به ساده‌گی و آسانی از آن‌ها درگذشت و روی آن حادثه تأمل نکرده و درنگ نمود!

به نظر نگارنده، حادثه تغییر اندیشه شخصیت مسلمان و معتقدی همچون مرحوم مهندس بازرگان، از جمله چنین حوادث دردناکی است که نمی‌توان به آسانی از آن چشم‌پوشی کرد و درباره‌اش به فکر و تأمل نپرداخت.

ماجرای داستان

واقعیت این است که مهندس بازرگان، بعد از استعفای خود از نخست وزیری دولت موقت به مرحله‌ی بازانديشي، نظام فکری گذشته خود پرداخت. و در اثر آزمایش-های اجتماعی دوران قبل از انقلاب و بعد از انقلاب به نتایجی رسید که کاملاً متفاوت از نظام فکری مهندس بازرگان بوده و تغییر محسوسی در اندیشه او پدید آمد!

بازرگان خود، مسئله را چنین توضیح می‌دهد:

«عنوان یکی از برنامه‌های جشن مبعث در زندان شاه در سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۱ ایراد و به صورت کتاب «بعثت و ایده‌نولوژی» درآمد و مورد استقبال قرار گرفت و موجب تحریک‌هایی گردید. هدف از تألیف این کتاب نشان دادن این مطلب بود که از اصول و احکام اسلام می‌توان به سهولت «ایده‌نولوژی» استخراج کرد و آئین یا مکتبی برای مبارزان خودمان علیه استبداد و استیلاي خارجی ارائه داد. در این کتاب، یک ایده‌نولوژی و جهان‌بینی اجمالی برای خودمان علیه استبداد داخلی، استیلاي خارجی و همچنین برنامه‌های دولت اسلامی تنظیم گردیده بود»^۱

این کتاب مانیفیستی برای جوانان متدین برای مبارزه بود و همچنین برای روحانیت نیز موهبتی بود که برای احیای موقعیت از دست رفته خود تلاش کند. در این کتاب «تز دین برای جامعه» یا «دین برای دنیای بهتر» و «دین برای دنیا» مطرح شده بود.

اما سال‌های بعد و بعد از پیروزی انقلاب و مواجه شدن با مشکلات فراوان در دولت موقت و با عدم همکاری و همیاری اعضای شورای انقلاب، روشنفکران و نیروهای اسلامی و دیگر کارشکنی‌های فراوان، سرانجام به سقوط دولت موقت انجامید. بازرگان که مردی دیندار، ارزشمدار و صادق بود و هرگز به دنبال قدرت نبوده است، بلکه آرزو داشت که با تشکیل دولت اسلامی، زمینه را برای خدمت به کشور و هموطنان خویش فراهم آورد و با شعار «ایران برای اسلام» کشور را آباد سازد و ضعف‌های دوران قبلی را جبران کرده و استبداد را ریشه کن نماید، ولی

۱. مهندس بازرگان، مجموعه آثار شماره ۱۷، بعثت (۲) صفحه ۲۷۴- شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸.

متأسفانه او در عمل، وفا و صفا را ندید و با مخالفت‌های فراوان حتی از طرف دوستان همفکر خود، روبه‌رو شد، سرانجام در افکار و اندیشه‌های پیشین خود، بازبینی کرد و با تحریر «بازیابی ارزش‌ها» به نقد خود پرداخت و سرانجام به این اندیشه هدایت یافت که اگر تا به حال می‌گفتیم «دین برای دنیا» است و ایده‌تولوژی ساز است، این یک خطای فاحش بود و هرگز دین و حتی اسلام، کاری به امور دنیایی و حکومت و اقتصاد و بهداشت و ... ندارد که اینها، تنها در اختیار انسان و جامعه مدنی است.

هدف انبیاء

تنها در دو موضوع خلاصه می‌شود و برای آن دو مبعوث شده‌ند و پیامبران بنا به تعریف و اعتقاد مؤمنین، برانگیخته و فرستاده خدا برای انسان هستند. عمل و رسالتشان در دو چیز خلاصه می‌شود:

- ۱- انقلاب عظیم و فراگیر علیه خود محوری انسان‌ها، برای سوق دادن آنان به سوی آفریدگار جهان (این انقلاب هیچ کمتر از انقلاب کپرنیکی نیست)
- ۲- اعلام دنیای آینده جاودان بی‌نهایت بزرگ‌تر از دنیای فعلی. بدون آنکه وارد چگونگی و چرایی مطلب شویم و جواب ایرادها و اشکالات را بدهیم و آنچه می‌توانیم از هم‌اکنون بگوئیم این است که شایسته‌ی خدای خالق و فرستادگان و پیام‌آوران او، حقاً و منطقاً می‌بایستی در همین مقیاس‌ها و اطلاعات و تعلیماتی باشد که دید و دانش انسان‌ها ذاتاً و فطرتاً از درک آن عاجز و قاصر است و دنیای حاضر با همه ابعاد و احوال آن اجازه ورود و تشخیص آنها را به ما نمی‌دهد و الا گفتن و آموختن چیزهایی که بشر دارای امکان کافی یا استعداد لازم برای رسیدن و دریافت آن را دارد، چه تناسب و ضرورت می‌تواند داشته باشد؟ ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهایی اصلاحی و تکمیلی دنیا، در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌ها است و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها، پاستورها و گاندی‌ها یا جمشید و بزرگمهر و حمورابی^۱

اصولاً دین و سیاست و دین و حکومت - دین و امور دنیایی دو موضوع متفاوت‌اند و چندان با همدیگر ارتباط ندارند. نگارنده در این مقاله کوتاه، بر آن است که این ادعای مرحوم بازرگان را با استدلال‌ها، شواهد و ذهنیت اخیر آن مرحوم مورد بررسی قرار داده و دلایل او را نقل نماید و سپس به ارزیابی آنها پرداخته و با علم اندک خود، آن را مورد داوری و نقد قرار دهد و به عمل و انگیزه‌های چنین موضع فکری را در اواخر عمر بابرکت او تبیین نماید و به داوری پردازد. البته نویسنده خود یکی از ارادتمندان این مرد بزرگ است و اگر نقدی صورت می‌گیرد دقیقاً به صورت مذاکره یک پسر با پدر خود مطرح می‌باشد.

دلایل و شواهد

مرحوم بازرگان، برای اثبات تئوری اخیر خود، جدایی دین از سیاست و سکولاریسم معتدل، سه گونه دلیل و شاهد ارائه می‌دهد:

۱- تاریخ انبیاء و شواهد آن

۲- تاریخ اسلام شیعی و زندگی امامان

۳- دسته‌بندی آیات قرآن و تحلیل آنها

روش بازرگان در این تحلیل و بررسی خود، به اصطلاح یک روش درون دینی است و سپس در بخش دوم کتاب به آثار و خسارت‌های دخالت دین در سیاست و حکومت می‌پردازد.

ما در بررسی خود، تنها به بخش اول دیدگاه‌های مرحوم بازرگان می‌پردازیم و داوری درباره بخش دوم را به فرصت‌های دیگری وامی‌گذاریم.

۱- تاریخ انبیاء

بازرگان از فعالیت و مبارزات ابراهیم بت شکن آغاز می‌کند «ابراهیم خلیل، بت‌شکن، رشید و بانی مکاتب توحید وقتی با نمرود مدعی ربوبیت و ملکوتیت روبه‌رو می‌شود، سخنی جز پرستش خدا و کاری به پادشاهی او ندارد.»^۱

۱. همان، ص ۲۸۳.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۸۹

«موسی هم مانند ابراهیم، کاری به امپراتوری و قصد سرنگونی فرعون را نداشته، به جای تندی و تخاصم و توهین به دستور خدا روش «فقولا له قولاً لیناً» را پیش می‌گیرد و مطالبه رهایی بنی اسرائیل را می‌نماید. پشتوانه‌ی او «انی رسول رب العالمین» بودن و حجت او «ید بیضاء» است.

گرچه موسی امت مستقل بنی اسرائیل را به وجود می‌آورد، بزرگان و علماء بنی اسرائیل از نبی خود «جالوت» می‌خواهند که برای آنان پادشاهی مبعوث نماید. به بیان بازرگان در این درخواست، نکات برجسته‌ای در رابطه با حکومت و ملک و یا دولت و سلطنت، با رسالت وجود دارد.

۱- از مراجعه‌ی بزرگان یا علماء بنی اسرائیل به پیغمبر وقت و استتکاف و سپس اجابت درخواستشان، معلوم می‌شود که حکومت و فرماندهی ملت‌ها امری است که نیاز و تشکیل آن از طرف مردم تشخیص داده و خواسته می‌شود، در حالی که بعثت و رسالت پیامبران به تصمیم و تشخیص خدا بود و همیشه با اکراه و انکار و مخالفت مردم مواجه گردیده است.

۲- از مراجعه به «نبی» وقت برای تعیین پادشاه و عدم اعتراض او به این که با بودن من، شما چه احتیاج به ملک دارید، معلوم می‌شود که نبوت و حکومت، دو مسئله یا دو مشغله جداگانه بوده و خداوند وظیفه حکومت یا فرماندهی امت را به عهده رسولان خود قرار نمی‌داد.

و اگر چنین انطباقی گاهی رخ داده- مثلاً در مورد حضرت خاتم الانبیاء و همچنین داوود و سلیمان- حالت استثنایی و اختصاصی داشته، اکثریت قریب به اتفاق انبیاء تا آنجا که از قرآن فهمیده می‌شود، دخالت و مسئولیتی در امر حکومت نداشته‌اند، مانند نوح، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، یعقوب، ادريس، لوط، هود، صالح، شعيب، یونس، زکریا، آل یاسین و غیره.

و یقیناً حضرت مسیح هم کاری به حکومت نداشته و تنها به اخلاق و نوع دوستی پرداخته است.^۱

نقد و نظر

مرحوم بازرگان، در شواهد تاریخ انبیاء که همه آنها معلمان بشری بوده‌اند، سرگذشت

۱. همان صفحه ۲۹۱-۲۸۵.

انبیاء غیر اولوالعزم را مثال می‌آورد.

اما اگر سلسله انبیاء را به پیامبران بزرگ و اولوالعزم و پیامبران کوچک «تابع انبیاء بزرگ» در نظر بگیریم، ملاحظه خواهیم کرد که به استثنای حضرت مسیح، همه آنها از ابراهیم، موسی، محمد(ص) همگی با مسئله سیاست- مبارزه با استبداد و حکومت، تشکیل امت و جامعه و نظام تشریحی- سرو کار داشته‌اند و به نوعی با مسئله اجتماعی- سیاسی و امر حکومتی مشغول بوده‌اند.

اما پیامبران کوچک، پیرو انبیای بزرگ بسان معلمان دبستان‌هایی بوده‌اند که دستور از مقام بالا می‌گرفتند و به امر هدایت می‌پرداختند بالاخره مبارزه با استبداد، نمود، فرعون و هامان، حتی متکبران جامعه یهود به وسیله‌ی مسیح و با ابوجهل و ابوسفیان، خود دخالت در سیاست است. که سرانجام این سیاست به تشکیل حکومتی در دوره داوود و سلیمان و حضرت محمد(ص) انجامیده است.

البته ما (شاگردان استاد بازرگان) همین موضوع را نیز از خود استاد یاد گرفته‌ایم. بازرگان در نخستین اعلامیه تشکیل نهضت آزادی ایران، نهضت مسلمانان مبارز را به نهضت انبیاء پیوند می‌دهد و نهضت انبیاء را، آزادی از استبداد می‌داند. (نقل به مضمون) و طبیعی است که مبارزه با استبداد و نظام‌های استبدادی تنها با موعظه و اخلاق میسور نمی‌شود که خود نیز به احزاب و تشکیلات اجتماعی (به نوعی مدیریت و حکومت) نیاز دارد.

مرحوم بازرگان خود نیز همین مسئله را در جای دیگر همین کتاب، «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» یادآوری می‌کند:

اگر کلمه‌ی طیبه‌ی «لا اله الا الله» را که چکیده‌ی آئین و کلید رضوان است نگاه کنیم، با گفتن آن، تندترین و فراگیرترین شعار سیاسی را اداء کرده‌ایم و به جنگ تمام پادشاهان و فرمانروایان و دیکتاتورهای تاریخ و نظام‌های سیاسی و ایده‌نولوژی‌های دنیا رفته‌ایم. ورود و دخالت در سیاست از این بیشتر نمی‌شود.^۱

۲. تاریخ اسلام شیعی و زندگی امامان

مرحوم بازرگان در مرحله‌ی بعدی زندگی اجتماعی و سیاسی امامان شیعه را موردنظر

۱. آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۳۱۵.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۹۱

قرار می‌دهد. او داستان سقیفه و طرح خلافت و کنار زدن امام علی (ع) را به حق فتنه‌ای سیاسی در نخستین روزهای اسلام بعد از رحلت پیامبر می‌داند.

«لِكُلِّ اُمَّةٍ فِتْنَةٌ وَ فِتْنَةُ اُمَّتِي الْمَلِكُ»

زندگی امام رضا (ع) و کناره‌گیری آن حضرت از پذیرش ولایت عهدی مأمون و همچنین استنکاف حضرت صادق (ع)، در پذیرش رهبری جنبش ضد اموی که به وسیله ابومسلم خراسانی هدایت می‌شد، ملازمه آن می‌داند که هرگز رابطه ارگانیک و یا الهی حکومت با امر امامت ندارد.

سیدالشهداء نیز که به شهادت رسید، قیام او، نه برای تأسیس حکومت بود و اولین حرف و حرکت امام حسین (ع) امتناع از بیعت با ولیعهدی یزید یعنی تغییر و تأسیس حکومت استبدادی در امت و سنت نبوی یا به قول مودودی ملوکیت به جای خلافت بود.

نهضت حسین (ع) صد در صد دفاعی بود و آمدن او به کوفه و بنا به اصرار و دعوت شفاهی و کتبی انبوه سران و مردم کوفه برای نجات آنها از ظلم و ستم اموی بود، دعوتی بود صد در صد مردمی و دموکراتیک.^۱ اما امیرالمؤمنین که شایسته‌ترین شخصیت برای مدیریت بود و نه خلافت به معنای حکومت به دست افتاد و نه او برای قبضه کردن قدرت تلاش و تقاضائی نمود.

اما حکومت علی (ع) مجموعه‌ای از حکومت مردمی _ شورائی را که همان حکومت اسلامی یا حکومت «الله» است نشان داد و در خطبه‌ها و دستورالعمل سیاسی او به مالک اشتر به عنوان سند تاریخی محفوظ است.^۲

نقد و نظر

در اینجا هرگز قصد آن نیست که سخن به حق مرحوم بازرگان را نقد کنیم و به چالش پردازیم. صد در صد شرط نخستین و رکن اصلی حکومت‌های عادلانه حضور مردم و زمینه اجتماعی و پذیرش جامعه است.

اما سخن در این است که آیا اگر این زمینه فراهم نشود حق مردان عادل و شایسته

۱. همان، ص ۲۹۸.

۲. همان، ص ۲۹۹-۳۰۰.

در مدیریت جامعه (حکومت) سلب می‌شود؟!!

و یا شرط استیفای هر حقی، توان فعلی و عملی به استیفای حق شرط است. اصولاً متون شیعی این حق را برای امام به حق اثبات می‌کند به شرط حضور مردم.

۱- خطبه‌ی شقشقیه در نهج‌البلاغه در ادعای احقیت امام علی (ع) به حکومت را مدلل می‌سازد.

او در همان فقرات اولیه خطبه شقشقیه جایگاه والای خود را یادآوری می‌کند: «آری به خدا سوگند فلان (ابوبکر) جامه‌ی خلافت را بدون آن که اندامش برای آن متناسب باشد در بر کرد با آن که به خوبی می‌دانست که موقعیت من نسبت به خلافت (حکومت) موقعیت قطب است نسبت به آسیاب ... پس چنین دیدم که صبر بر همه اینها خردمندانه‌تر است. پس صبر کردم، صبر کسی که در چشمش خاری خلیده و در گلویش استخوانی جای گرفته است. با چشم خود می‌دیدم که «میراثم» را به غارت می‌برند.»^۱

۲- دفاع حضرت زهرا (س) در خطبه معروف «فدکیه» خود از احقیت و اولویت علی (ع) شاهد دوم این «حق» است.

«و امامتنا أمانة من الفرقة و حبنا عزاً للاسلام»

خداوند امامت ما را مانع افتراق و دوستی ما را عزت مسلمانان قرار داد.^۲

۳- اما جریان سید الشهداء جمله‌ی «فما الامام الا القائم بالقسط و الدائن بدین الله» مسئله اقامه عدالت را مطرح می‌کند که تنها با حکومت امکان دارد. و در رجز علی اکبر آمده است که:

«نحن و بیت الله اولی بالنبی»

(ما سوگند به کعبه، به پیامبر در خلافت اولی‌تر و نزدیک‌تریم.)

۴- دفاع حضرت باقر و صادق از قیام زید شهید و تأیید دعوت او به اینکه اگر پیروز می‌شد حق زعامت را به ما وا می‌گذاشت «انه لو ظفر لوفی»^۳ دلیل احقیت

۱. دکتر محمد مهدی جعفری، پرتوی از نهج‌البلاغه، ص ۱۳۵، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.

۲. دکتر سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا (س)، ص ۱۲۹، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶.

۳. عیون اخبار الرضا، ص ۴۷۰.

حکومت بر خاندان عترت است.

۵- تعیین و تفسیر حدود «فدک» به همه کشورهای اسلامی از طرف امام موسی بن جعفر(ع) به هارون الرشید، دلیل دیگری بر ادعای حکومت از سوی حضرت موسی کاظم(ع) است.

وقتی هارون از امام خواست که حدود فدک را تعیین نماید که به ایشان برگرداند امام موسی همه کشورهای اسلامی را مشمول حدود فدک تعیین نمود و فدک را به طور سمبلیک نماد حکومت معرفی کرد.^۱ راستی اگر امام موسی کاظم سیاسی نبود، چه دلیلی داشت که این همه در زندان بماند؟!

پیشنهاد ولایتعهدی از سوی مأمون به حضرت رضا(ع) و عدم پذیرش آن حضرت و نبود شرایط رهبری و امامت، خود دلیل تاریخی محکمی بر اولویت و ارجحیت امام رضا(ع) بر پیشوایی سیاسی جامعه اسلامی است.

آری شرط اولی و رکن اساسی هر حکومتی، پذیرش اجتماعی و روش دموکراتیکی و آماده‌گی مردم برای زمامداری حاکمان عادل است. به جرأت می‌توان گفت در اسلام حکومت مطرح است و سیاست در متن اسلام وجود دارد و دین و سیاست یکی است. اما شرط آن قیام مردم مسلمان به ایجاد حکومت اسلامی است که در آن ارزش‌های معنوی و اسلامی حاکم باشد. این حق مال مردم است و نه از آن گروهی خاص و یا نظام تئوکراسی.

۳- شواهد قرآنی

عمده‌ترین و جالب‌ترین بخش کتاب، بخشی است که مهندس بازرگان به طور مستقیم می‌خواهد از آیات قرآن بر تئوری اخیر خود (سکولاریسم معتدل) شاهد بیاورد.

او در مطالعه قرآنی، تبحر زیادی دارد و تا کنون دو کتاب مهم و ارزنده درباره قرآن نوشته است:

۱- سیر تحول در قرآن؛

۱. هاشم معروف الحسینی: سیرة الائمة الاثنا عشر، ج ۲، ص ۳۴۰، دارالتعارف للمطبوعات: بیروت، ۱۹۷۷.

۲- پا به پای وحی،

که مستقیماً از آیات قرآنی استشهاد می‌کند.

واقع این است که به تعبیر دکتر شریعتی کتاب «سیر تحول قرآن» مهندس بازرگان انقلابی در قرآن پژوهی است، همچون انقلاب علمی و نجومی کپرنیک. او در آن کتاب با استفاده از علم ریاضی و طبقه‌بندی آیات نازل شده در سال‌های نزول قرآن، تئوری خود را پی‌گیری می‌کند و نتیجه‌گیری می‌نماید. ما فهرست آیات یاد شده مهندس بازرگان را می‌آوریم و سپس با عینک علم اندک خود، آن را ارزیابی کرده و نقد می‌کنیم.

طرح مسئله قیامت و ترتیب توجه قرآن به آخرت:

۱. اَفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اَفْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵). (علق (۹۶) / ۱ تا ۵)
۲. يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲). (مدثر (۷۴) / ۱ و ۲)
۳. وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲). (عصر (۱۰۳) / ۱ و ۲)
۴. أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲). (تكاثر (۱۰۲) / ۱ و ۲)
۵. در سوره‌ی طور (۵۲) پس از شش آیه سوگندهای کوتاه به، رسول خدا اعلام می‌شود:

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸). (طور (۵۲) / ۷ و ۸)

۶. در تنزیل بعدی سوره‌ی ذاریات (۵۱) با شاهد گرفتن از باد و باران و پدیده‌های جوی به مردم ابلاغ می‌شود:

إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ (۵) وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶). (ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶)

۷. گروه هفت در گروه تنزیل ۸، آیات ۱ تا ۱۸ سوره‌ی غاشیه (۸۸) می‌گوید: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهُ يَوْمِنَا خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (۴). (غاشیه (۸۸) / ۱ تا ۴)
- وَجُوهُ يَوْمِنَا نَاعِمَةٌ (۸) لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰).
- (غاشیه (۸۸) / ۸ تا ۱۰)

۸. گروه تنزیل ۱۱، ۹ آیه‌ی اول سوره‌ی شمس (۹۱)، در جواب کسب تکلیف مؤمنان چنین می‌گوید:

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۹۵

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰). (شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰)

۹. و در آخر می گوید:

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸). (الاعلیٰ (۸۷) / ۱۶ تا ۱۹)

۱۰. آخرین گروه تنزیل قرآن در پایان سال اول بعثت (گروه ۱۵) سوره

تکویر (۸۱) است که دو قسمت یا دو بخش دارد:

قسمت اول خبر از وقوع قیامت و یا نشانه‌های آن و در قسمت دوم، به مردم ابلاغ

می کند که:

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴). (بروج (۸۵) / ۱۳ و ۱۴)

استاد بازرگان، طبق روش تحقیقی خود، آیات قرآنی را در سال‌های نزولی آنها بازشماری می کند و چنین نتیجه گیری می کند که در مجموع این آیات نازل شده سخن از قیامت و آخرت و توحید خداوندی است. حتی از زبان هود و صالح و شعیب نیز نقل می شود که:

وَكُلُّكُمْ لَنَا أَوْلِيَاءٌ مُّطَاعُونَ (۱۳) وَإِنِّي أَخَافُ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱۴) وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (اعراف (۷) / ۹۶)

مرحوم بازرگان در پایان این بحث خود، چنین نتیجه گیری می کند:

«و ما حصل کلام آن که: آنچه از مجموعه آیات و سوره‌های قرآن

برمی آید قسمت اعظم و اصلی آن، بر محور دو مسئله خدا و آخرت

است.

خدا به صورت پذیرش و پرستش او، و خودداری شدید از پرستش و

پیروی خداهای دیگر و آخرت به صورت قبول قیامت و زندگی

دوگونه‌ای آن دنیا، ضمن آن که احکام فقهی کمتر از دو درصد آیات

قرآن را به خود اختصاص داده است»^۱

نقد و نظر

با همه احترامی که به استاد مهندس بازرگان قائل هستم و حقاً استاد مردی دیندار و خدمت گزار در فرهنگ ما می باشد، تعجب می کنم که چه گونه مهندس بازرگان این

۱. بازرگان: آخرت، خدا هدف بعثت انبیاء، مجموعه آثار ۱۷ صفحات ۳۱۲-۳۰۲.

نکته را فراموش کرده است که همه سوره‌هایی را که یادآور شده‌اند، همه‌اش سوره-های مکی هستند. حتی سوره‌های اعراف (۷)، هود (۱۱)، مؤمنون (۲۳) و شعراء (۲۶) که داستان انبیاء هود، صالح و شعیب را از این سوره‌ها نقل کرده است برحسب ظاهر، همه‌اش از سوره‌های مکی‌اند و یقیناً ویژگی‌های سوره‌های مکی، که در آغاز بعثت پیامبر و چندین سال بعد از آن نازل شده‌اند، همگی درباره اثبات خدا و قیامت و نفی شرک و بت پرستی است.

اصولاً چنانچه در سیره‌ی پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم رسول خدا در دوره مکه فقط درباره اصول اولیه اسلام، خدا و آخرت سخن گفته است و با مشرکان قریش محاجه و احتجاج کرده و استدلال فرموده است. در هیچ‌یک از این سوره‌ها سخنی درباره حکومت، احکام و ... نیامده است.

این، در دوره مدینه است که زندگی سیاسی و اجتماعی محمد آغاز می‌شود. و در پایان سال‌های بعثت سال ۱۲ - ۱۳ با ملاقات حضرتش با اهل یثرب و پیمان عقبه اول و دوم، طرح مسئله حکومت و تعیین اعضای شورای مدیریت دولت از سران قبایل ... به ریاست اسعد بن زراره آغاز می‌شود و سرانجام با تشکیل دولت مدینه به ریاست خود منشور دولت اسلامی - (صحیفه) قانون اداره حکومت، تنظیم می‌گردد.^۱

احکام اسلامی جنبه فرعی دارند

استاد بازرگان به تفصیل در مورد احکام بهداشتی، اجتماعی، اقتصادی با آیات فراوان استشهاد می‌کند. همه این دستورها در قرآن آمده است و اصولاً انبیاء هرگز انسان‌ها را به ترک دنیا و رهبانیت دعوت نکرده‌اند، بلکه زندگی و رفاه را توصیه کرده‌اند. اما مجموع همه این احکام در کنار خود، نیت خدا و تزکیه نفس و تذکر و یادآوری به آخرت را یادآوری می‌کند. اما هرگز اینها به این معنی نیست که ادیان یا اسلام به طور مستقیم برای زندگی برنامه می‌دهد.

«از این جهت می‌توان گفت که قرآن و رسالت پیامبران نسبت به امور

دنیا، نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر.

۱. تفصیل این بحث را در کتاب ساختار اجتماعی - سیاسی دولت محمد بخوانید.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۱۹۷

آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد، محصول فرعی محسوب می‌شود و به طور ضمنی به دست می‌آید و بدون آن که اصل و اساس باشد یا به حساب هدف بعثت و وظیفه‌ی دین گذارده شود»^۱

نقد و نظر

راستی تعجب آور است. از آنجا که مرحوم بازرگان یک بحث درون دینی (استشهاد از آیات) را در پیش گرفته است. ضروری می‌نماید که چندین آیه‌ی قرآنی را شاهد آوریم که مستقیماً اهداف بهداشتی، اقتصادی، تعدیل ثروت و ... منظور دارد. به تعبیر ماکس وبر، کنش معطوف به هدف، همواره در رفتار و کنش‌های فاعل مختار و با اراده، جهت‌دار است. هرگز نمی‌توان هدف و غایت را مدنظر قرار نداد و ادعا کرد که این اهداف محصول فرعی می‌باشند. آیه می‌گوید:

«وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ»^۲

(او از آسمان آب (باران) را نازل می‌کند تا شما را با آن تطهیر دهد.)

یقیناً وضو و غسل و شستن بدن برای تطهیر و پاکیزگی است و بهداشت.

چگونه می‌توان در آیه مذکور، لام غایت لیطهر کم به را نادیده گرفت.

۲- در آیه‌ی زکات؛

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ»

(توبه (۹) / ۱۰۳)

(از اموال آنها صدقه (زکات) بگیر، پاکیزه‌شان کن و رشد بده و در حق

آنها دعا کن که دعای تو موجب آرامش آنهاست.)

۳- کَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ... (حشر، ۷) فیء و انفال مال خدا و یتیمان

و مساکین است (تقسیم آن) سبب می‌شود که ثروت در دست ثروتمندان متراکم نشود و توزیع گردد.

۱. آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، صفحه ۳۲۵ - ۳۱۴

۲. انفال - ۱۱

قطعاً این آیات، نمونه‌ای از احکام بهداشتی، اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت است که به طور مستقیم دستور خداوند و هدف اصلی صاحب شریعت است و نه جنبه فرعی و تبعی مذهب اسلام.

پیامبر و حکومت

به علاوه از تشکیل حکومت مستقل در مدینه که رسول اکرم در رأس آن قرار داشت و قانون مدنی را در حق شهروندان چه یهودی و چه مسلمان، یکسان اجرا می‌کرد. (صحیفه)

دو آیه به طور مستقیم به پیامبر و مسلمانان دستور حکومت می‌دهد:

۱- إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله
ولا تكن للخائنين خصيماً. (النساء، ۱۰۵)

(ما کتاب و قرآن را به تو نازل کردیم که به حق در میان مردم حکم دهی و حکومت کنی، البته مطابق آنچه خداوند به تو نشان می‌دهد، اما هرگز به خائنین دشمن مباش.)

اطلاق واژه «ناس» عام است و شامل همگان می‌شود و قدر مسلم مسلمانان - قطعاً تفکیک دین و حکومت با این آیه سازگار نیست.

۲- فلذلك فادع واستقم كما أمرت ولا تتبع أهواءهم وقل آمنتم بما
أنزل الله من كتاب وأمرت لأعدل بينكم (الشورى، ۱۵)

کار اصلی پیامبر دعوت و عدالت است.

قطعاً عدالت یک ارزش اجتماعی - سیاسی است و یک موضوع دو طرفه است. که هرگز با فرد قائم نیست. عدالت کننده عدالت شونده اگر پیامبر مأمور است که عدالت را اجراء کند آنهم در اجتماع به عنوان یک ارزش والای اجتماعی - سیاسی، قطعی است که اجرای عدالت بدون نهاد، ممکن نیست و آنهم حکومت است.

از این موارد یاد شده می‌توانیم به درستی بفهمیم که همین دستورات بهداشتی، اقتصادی، توزیع عادلانه ثروت هدف تشریح اسلام و جزو اهداف بعثت است و هم اجرای عدالت و حکومت میان مردم به عنوان یک دستور و مأموریت برای پیامبر ابلاغ می‌شود. و اینها متن قضایای دینی و از اهداف بعثت است.

تکلیف مسلمانان در دوره حاضر

مسئله اصلی این است که فرض کنیم حکومت در متن کتاب مقدس و به عنوان یک مأموریت برای پیامبر ابلاغ می‌شود و رسول اکرم آن را بیان می‌دارد.

ولی سؤال اصلی این است که اکنون در دوره حاضر نه پیامبری وجود دارد و نه عصر ائمه هدی است و به اصطلاح دوران غیبت امام مهدی (عج) است. آیا وظیفه و رسالت مسلمانان در دوره کنونی چیست؟ آیا آنها وظیفه دارند که نظام اسلامی را ایجاد کنند و حکومت دینی و به اصطلاح عصری جمهوری اسلامی به وجود آورند و در سایه‌ی آن ارزش‌های اسلامی را پیاده کنند یا نه؟

و یا اینکه مسلمانان نیز به مانند مسیحیان کاتولیک نه وظیفه‌ای دارند و نه رسالتی و باید منتظر ظهور مهدی قائم شوند و خود را از احساس هرگونه وظیفه و رسالتی رها بدانند و چه اندیشه پوچی.

من، یقیناً باور دارم که خواسته عالمان اسلامی، حتی روشنفکران دینی در نهضت مشروطیت، علاوه از ابعاد منفی آن (مبارزه با استبداد) بعد مثبت آن، یعنی تشکیل نظام قانونی، عادلانه بر مبنای ارزش‌های اسلامی بوده است.

تحریر رساله «تنبيه الامة و تنزيه الملة» علامه نائینی که بسان مانیفست نهضت مشروطیت بود، این مسئله را تقریر می‌کرد که خود مرحوم بازرگان نیز در دفاعیات خود در دادگاه ستمشاهی، این مسأله را بیان کرده است و یقیناً در نهضت اسلامی نیز، این هدف را دنبال می‌کردند.

طرح مسئله از منظر برون دینی

به نظر نگارنده اگر بخواهیم این مسئله را از زاویه اجتماعی و روش برون دینی دنبال نماییم: لزوم ایجاد حکومت و نظام اسلامی مطابق با مفاهیم و ارزش‌های عصری از دو جهت ضروری می‌نماید:

۱- تعیین سرنوشت کشور و مسلمانان به دست مسلمانان آگاه، صالح و متعهد
«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»، این آیه آرم نهضت آزادی
مرحوم بازرگان است!

۲- احیای تمدن اسلامی و پویایی آن:

اگر اسلام به عنوان یک دین در کنار نظام تشریحی، تمدنی به وجود آورد، تمدنی پویا، دینامیک، همراه با توسعه و پیشرفت علم و زندگی لازمه‌ی تداوم پویایی چنین تمدنی، وجود ضروری یک نظام اسلامی و قدرت مشروع دینی است که پشتوانه پویایی این تمدن باشد. این وظیفه مسلمانان آگاه اعم از روشنفکران دینی و عالمان روشنگر است که به این رسالت خود قیام کنند و عزت و شرف و پویایی تمدن اسلامی را به جهانیان نشان دهند.

اگر نظام‌های سیاسی کشورهای اسلامی، سکولار باشد، چنانچه در دوره جمهوری اولیه ترکیه و ایران عصر پهلوی چنین بود، یقیناً مسجد ایاصوفیا و مسجد جامع اصفهان به موزه تبدیل می‌شوند که هرگز نه مهندس بازرگان و نه دکتر بهشتی به عنوان دو نمونه از روشنفکری دینی و عالمان روشنفکر چنین فکر نمی‌کنند. و هنوز این رسالت باقی است.

بینش و روش بازرگان

مرحوم مهندس بازرگان یک دانشمند مسلمان، ایران دوست (ملی) بود. او در بینش علمی خود، پوزیتیویست و تجربه‌گرا بود و حتی در کتاب‌های خود هماهنگی علم science را با این روش از طریق تجربه و علوم تجربی اثبات می‌کرد. حتی در مسائل اجتماعی نیز، محک تجربه را بهترین معیار برای اثبات و ابطال یک تئوری اجتماعی-سیاسی می‌دانست.

دقیقاً یادم هست او، برای اثبات سیاست گام به گام خود روش تجربی موفقیت و پیروزی نلسون ماندلا را شاهد می‌آورد که چگونه گام به گام به پیروزی رسید و نتیجه شیرین مبارزات خود را ضد تبعیض نژادی آپارتاید را به چشم خود دید. بازرگان نیز در رفراندم جمهوری اسلامی و پیروزی نهضت اسلامی کسب آراء ۹۸/۵ درصد را به عنوان یک شاهد تجربی بر تئوری خود می‌گرفت. حق هم با او بود.

اما متأسفانه پارادایم بازرگان در آغاز انقلاب با عدم همکاری و انتقادات افراطی و بی‌موقع، فرصت طلبی و خودخواهی‌های مدعیان آرمان‌خواه بی‌عمل و یا طالبان قدرت روبه‌رو شده و در نهایت، شهرت‌طلبان و رقیبان بی‌انصاف ضربه نهایی را با

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۰۱

تسخیر سفارت آمریکا که یک خطای سیاسی بود، به دولت صدیق و ملی - اسلامی بازرگان وارد آوردند و او و یارانش با آزرده‌گی و نومیدی استعفاء دادند.

یک خسارت انسانی

استعفای دولت بازرگان و به حاشیه راندن روشنفکران دینی، یک خسارت انسانی، علمی، اسلامی بود. قطعاً پیروزی انقلاب اسلامی با همکاری و همیاری دو نهاد روشنفکر دینی و روحانیت روشنگر پیروز شده بود.

اصولاً در تاریخ ایران و دوره معاصر از مشروطیت به بعد، هر وقت این دو جناح با هم بودند پیروزی نصیب ملت می‌گردید و با استبداد و استعمار دشمن سرسخت ایران مبارزه می‌شد.

همیاری مراجع نجف و عالمان تهران با سیاسیون آگاه، پیروزی نهضت مشروطیت را به دنبال داشت. ولی متأسفانه مشروطیت خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

همراهی مدرس و مصدق، آیت الله کاشانی و دکتر مصدق در نهضت ملی شدن صنعت نفت، نمونه دیگری از این موفقیت بود.

و سرانجام پیروزی نهضت اسلامی و تشکیل دولت مردم سالار دینی نتیجه تلاش‌های مبارزات عالمان روشنگر، مراجع آگاه و روشنفکران مسلمان بود و چه دوره زیبایی.

اما متأسفانه، انگار که این آزمایش اجتماعی تنها آزمایش برای جناح روحانیت نبود بلکه برای جامعه‌ی روشنفکری و روشنفکران دینی هم بود. بیشترین احزاب اسلامی از دانشجویان خط امام، نهضت خدایپرستان سوسیالیست - حتی یاران خود مرحوم بازرگان هم بیش از آنکه عقلانی و عقلانیت را دنبال نمایند چنانچه مدعی آن‌اند اسیر احساسات و شعارهای تند ایدئولوژیکی بودند. آن‌ها در خارج گود نشسته بودند و اصلاح زود و سریع جامعه شورشی انقلاب کرده را خواستار بودند. هنگامی که از آنان دعوت شد که به جای نقدهای تند و تیز، همکاری کنند و باری از محموله سنگین انقلاب را به دوش بگیرند، کنار کشیدند و کارشکنی کردند.

و خود به چشم خود دیدیم که بعد از استعفای دولت موقت، مدیریت کشور به دست آنها نرسید بلکه، این آیت‌الله مهدوی کنی بود که دولت را اداره کرد.

پرسی از درون

اکنون سؤال از مرحوم بازرگان این است که آیا ابطال پذیری تئوری علمی اجتماعی، هم به مانند تئوری‌های علوم طبیعی است؟ در عرصه علوم طبیعی عدم اثبات یک فرضیه (در زمینه مثلاً فیزیک) بطلان تئوری علمی را مدلل می‌نماید.

آیا در تئوری‌های آزمایش اجتماعی هم مسئله این چنین است. مثلاً خود به چشم دیدیم که اخوان المسلمین در مصر با بی‌برنامگی و بی تجربه‌گی دکتر محمد مرسی به شکست انجامید. آیا می‌توان این شکست را به ابطال‌پذیری تئوری حکومت اسلامی تفسیر کرد؟

و یا مثلاً شکست و سقوط اتحاد شوروی به باطل شدن تئوری کمونیسم منتهی می‌شود؟

اما نمونه‌ی دیگری از آن نظام، هنوز در چین یا کوبا یا آمریکای لاتین باقی است و هنوز تئوری کمونیسم اجتماعی به زعم طرفداران آن، گرد ابطال‌پذیری را به خود راه نمی‌دهد.

در زمینه نهضت اسلامی ایران نیز نمی‌توانیم مسئله را از این زاویه مطالعه نماییم؟! آیا ما مسلمانان، می‌توانیم بسان مارکسیزم تمام انسان‌ها، تمدن‌ها را در روی زمین یکسان فرض نماییم و حکم یک نمونه تجربه شده را به مانند علوم طبیعی به همه موارد، تمدن‌ها، فرهنگ‌ها، کشورها تعمیم دهیم چنانچه مارکس چنین می‌کرد.

اجازه دهید به صراحت بگویم آیا می‌توانیم آیین مسیحیت و کارهای پدران روحانی را در قرون وسطی درباره آیین اسلام، تاریخ آن، عالمان مسلمان، در کشورهای شرقی هم یکسان بدانیم و از آن مورد تجربه شده به مورد تجربه ناشده یکسان دآوری کنیم؟!!

پاسخ به این سؤال به نظر نگارنده چندان آسان نیست؟!!

به نظر نویسنده تجدیدنظرطلبی شخصیت مسلمانی مانند مرحوم بازرگان، حادثه‌ای اسفناک و داستان غم‌انگیزی است که به راحتی نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. امیدوارم که مسلمانان آگاه، جرأت انتقاد از خود را داشته باشند و خسارت‌های اتفاق افتاده را جبران نمایند.

مروری بر نظریات اجتماعی بازرگان*
آسیب‌شناسی کار در ایران
فروغ جهانبخش، استاد دانشگاه کوئینز کانادا

مرحوم مهندس مهدی بازرگان را همگان به مبارزات خستگی‌ناپذیر و مقاومت در برابر زور و انحصارطلبی به‌خوبی می‌شناسیم و درباره آثار و نظرات سیاسی و دینی ایشان مطالعه و تحقیقات خوبی انجام شده است. اما کمتر به آرا و نظرات اجتماعی- فرهنگی ایشان توجه شده است. مرحوم بازرگان دارای روحیه‌ای بسیار مردم‌گرا بود. در بیان مطالبش ولو مسئله مهم سیاسی یا دینی از به‌کاربردن ضرب‌المثل‌های عامیانه که البته به‌طور مؤدبانه وافی مقصود او بود پرهیز نمی‌کرد. این امر در لابه‌لای آثار ایشان از جمله در دفاعیات مشهورشان در دادگاه نظامی، در کتاب خاطرات و در بقیه سخنرانی‌ها و مقالات منتشره از ایشان مشهود است. در زمان تصدی پست نخست‌وزیری دولت موقت هم همگان به‌خاطر دارند که در گزارش‌های تلویزیونی خود اغلب هر کجا لازم بود و به‌شرط ادب و نزاکت، از زبان و فرهنگ عامه بهره می‌جست و ضرب‌المثل یا حکایتی را چاشنی گزارش‌های خود می‌کرد تا هم مقصودش برای همگان راحت‌تر قابل درک باشد و هم نکات او را به‌خاطر بسپارند. همگی این‌ها نشان از توجه بازرگان به روحیه و خلق و خوی مخاطب خود و از طرف دیگر حاکی از دقت نظر وی در اخلاق فردی و اجتماعی مردم بود. در نوشته زیر سعی بر آن است که با مرور برخی از آثار ایشان، نظری به آنچه آن‌را می‌توان «اجتماعیات» بازرگان نامید، داشته باشیم، هرچند که اغلب بسیار

* به نقل از صفحات ۶۸ تا ۷۲ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

دشوار است که «اجتماعیات» او را از «سیاسیات» و «دینیات» او به‌طور کامل از هم جدا کرد.

چرا «اجتماعیات» بازرگان مهم است؟

اول این که این دسته از آثار بازرگان معرف مشخصه‌های اخلاقی- فرهنگی و رفتار اجتماعی مسلمانان به‌طور کلی و ایرانیان بالاخص در دهه‌های نخستین سده اخیر است. دوم اینکه طرح دوباره و تأمل در این نکات می‌تواند ما را در بررسی تحولات اجتماعی و فرهنگی امروز خود یاری رساند و نشان دهد که با مرور زمان تا چه حد برخی از آن رفتارها فاصله گرفته‌ایم و یا اصلاً هیچ از گذشته خود درس گرفته‌ایم یا نه، و یا برعکس در برخی موارد به قهقرا رفته‌ایم. سوم اینکه این بررسی و توجه به اخلاقیات فردی- اجتماعی امروزمان می‌تواند بایی در «نقد از خود» بگشاید آن هم نه در مباحث انتزاعی نظری و فلسفی، بلکه در رفتار و گفتار ملموس روزمره که همه‌جا از خانه، مدرسه، بازار، خیابان، اداره، دادگاه، مجلس و... همه‌وهمه با تک‌تک افراد همراه است.

این «نقد از خود» چرا لازم است؟ مرحوم بازرگان که عمری را در مبارزه با استبداد و استعمار گذراند از همان ابتدای فعالیت‌های سیاسی خود به این نکته ظریف توجه کرده بود که برای مشکلات جوامع رشدنا یافته‌ای مثل ایران، نمی‌توان و نباید فقط و فقط استعمار و استبداد را مقصر دانست. او به جد و به‌راستی بر این باور بود که در این میانه مثلاً روحیه ستم‌پذیری، خلق و خوی تملق و چاپلوسی، دورویی و تزویر و سستی و تنبلی مردم خود نقش به‌سزایی در سلطه استبداد و استعمار دارد و به طریق اولی، مانع پیشرفت جامعه است.

در این خلاصه برای واکاوی عدم رشد و پیشرفت ملل مسلمان به‌طور کلی و ایران به‌طور خاص، سراغ سه اثر از مرحوم بازرگان می‌رویم:

۱- «سَرِّ عَقَبِ مَانَدِ گِیِ مِلِّیِ مَسْلَمَانِ»

۲- سرچشمه استقلال

۳- کار در اسلام^۱

مباحث ظاهراً مستقل ولی مرتبط به هم این سه اثر، به دلایل متعدد و بعضاً قابل تأملی شایسته بازخوانی‌اند. هرچند که ده‌ها سال از عمرشان گذشته و اتفاقات و

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۰۵

حوادث اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دینی بسیاری در این مدت رخ داده است. جالب این که با این همه باید گفت اصول کلی بحث‌های بازرگان و بسیاری از علت‌یابی‌هایش هنوز هم در زمان حاضر قابلیت کاربرد دارد. گرچه به‌طور طبیعی برخی نکات ریزتر یا ارجاعات و انتظارات نویسنده در پرتو این وقایع رنگ باخته باشند یا از بین رفته باشند. از طرف دیگر، همین گذر زمان به خواننده فعلی این آثار، دلیل محکمی ارائه می‌کند که با یک نگاه پسینی بتواند امیدها - پیش‌بینی‌ها و انتظارات بازرگان را به‌عنوان یک روشنفکر حوزه عمومی در دهه ۲۰ شمسی بسنجد و قضاوت کند که در این پیچ‌های مهم تاریخی چه قدر از آن‌ها جامه عمل پوشید و اینکه ما چه کرده‌ایم و از این آزمون‌ها چه گونه بیرون آمده‌ایم.

البته چند نکته دیگر نیز در این بازخوانی‌ها در خور ذکرند و باید به آن‌ها توجه داشت و بیش از حد لازم از این آثار توقع نداشت. و آن این که مرحوم بازرگان جامعه‌شناس و مردم‌شناس به معنی حرفه‌ای و تکنیکی کلمه نبود، ولی مشاهدات مردم‌شناسانه فرهنگی داشته است. مورخ هم نبود، ولی اشراف کلی به فرازونشیب تاریخی ملل و البته به ملت و کشور خود داشت. اقتباسات او از تحولات فکری و پیشرفت‌های اجتماعی غرب هم بحث‌های نظری فلسفی نبود، بلکه جنبه تجربی و عملی داشت. یعنی آنچه که او در مدت اقامت خود در غرب مشاهده کرده بود و او را بسیار تحت‌تأثیر قرار داده بود، مانند ارجاعات مکرر او به جوامع موفق. به همین دلیل نیز بر آن بود که نقاط ضعف فرهنگ اجتماعی مردم خود را بشناسد و بشناساند و سعی در راست کردن ناهنجاری‌های آن داشت؛ آن هم به شیوه خودش یعنی نشان‌دادن مشکل و دعوت به تغییر از طریق عمل.

همان‌طور که از عنوان کتاب «سر عقب‌ماندگی ملل مسلمان» پیداست، بازرگان «این حقیقت تلخ» را که «امروزه ملل مسلمان روی هم‌رفته عقب‌افتاده و یا مقهور غیرمسلمان‌ها هستند» را امری بدیهی دانسته و به‌دنبال علل آن است. در توضیح ریشه‌های این امر، شرایط جغرافیایی و تاریخی ملل مسلمان و تأثیر عوامل عمومی جهانی را مؤثر، ولی ناکافی دانسته است. آنچه رویکرد بازرگان به این مسئله را از بسیاری از متفکران و نویسندگان مسلمان هم‌عصر خود متمایز می‌کند، موضع غیرمعتدراانه (non-apologetic) بودن اوست. برخلاف گفتمان فرافکنانه رایج با

شهامت اعلام می‌کند که :

«عقب‌افتادگی یا انحطاط ملل مسلمان مربوط به قرن اخیر و مدیون استعمار نیست؛ کما آن‌که کار یک فرد یا یک دسته نمی‌باشد و در یک زمان خاص انجام نگرفته است... دستگاه‌های رهبری اعم از دولت‌های ایرانی یا غیر ایرانی و روحانیت و بزرگان از راه‌های مختلف مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر مردم‌اند. وضع محیط و عمل‌ها و عکس‌العمل‌های مثبت و منفی مردم است که آن‌ها را در جهان خوب یا بد سوق می‌دهد. البته کسی منکر اهمیت و اثر دستگاه‌های مسئول نمی‌تواند باشد، ولی در مرحله نهایی تجزیه و تحلیل همیشه تقصیر یا تحسین به خود ملت و مردم برمی‌گردد» (ص ۵۳)

تفاوت‌های بی‌شمار جغرافیایی - تاریخی و فرهنگی در میان ملل مسلمان قاعدتا بایستی اوضاع متفاوتی برای هر کدام از آن‌ها رقم بزند و این مسئله البته از چشم تیزبین بازرگان دور نیست. اما این واقعیت که عقب‌ماندگی و دنباله‌روی در همه آن‌ها به درجات مختلف وجود دارد، بازرگان را به این نتیجه می‌رساند که پس باید عامل مشترکی وجود داشته باشد و می‌گوید:

«آن چیزی که مبدأ مشترک بدبختی ما ملل مسلمان است مسلمانی ما می‌باشد.» (ص ۸)

او به‌خوبی می‌داند که بسیاری از این تحلیل او ناخشنود خواهند شد، ولی همان‌گونه که واقع‌بینی شیوه همیشگی‌اش بود، می‌نویسد:

«البته قبول این حقیقت و هم‌آوازدن با مدعیان اسلام بسیار ناگوار است، ولی برای مسلمان واقعی قبول این حقیقت، حق است و انتقاد از خود هر قدر تلخ باشد، فرض است. نجات و چاره را جز از راه واقع‌بینی نمی‌توان یافت.» (ص ۷)

در ادامه بحث برای جلوگیری از امکان دو برداشت غلط از گفته خویش، دلیل می‌آورد و مرز خود را با دو گونه یا دو تر دیگر درباره علل عقب‌ماندگی مسلمانان متمایز می‌کند. اول آن‌که قاطعانه تأکید می‌کند که عیب از «مسلمانی» ماست نه از «اسلام». یعنی با آن‌ها که ممکن است بگویند پس این دین اسلام است که عامل مشترک رکود و پس‌ماندگی است پس باید ترک آن گفت تا درست شود، دوم با

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۰۷

آن‌ها که به طرف دیگر در غلتیده، معتقدند که مدرن‌شدن و وانهادن دین است که ما را بدین‌جا رسانده است و یا عبارت «عیب از مسلمانی» را طور دیگری می‌فهمند نه آن‌چو که مورد نظر بازرگان است و در این کتاب آن را استدلال می‌کند. یعنی با آن‌ها که معتقدند بدبختی مسلمانان به سبب بی‌اعتنایی و کنار گذاشتن دستورات اسلام است، می‌گوید:

«گرچه این می‌تواند یکی از عوامل گرفتاری باشد، ولی دلیل اصلی و عمیق مسئله نیست، زیرا بی‌علاقگی و بریدگی از اخلاق و احکام اسلامی یا شیوع بدبینی امر نسبتاً تازه‌ای است، خیلی تازه‌تر از عقب‌افتادگی ما. رکود و واماندگی ملل مسلمان از روزگاران شروع و محسوس شد که مساجد بلاد اسلامی فراوان بود و در پنج‌وقت شبانه‌روز از مناره آن‌ها صدای مؤذن شنیده می‌شد، احدی جرأت شراب‌نوشیدن و روزه‌خوردن علنی و تظاهر به معاصی نبود، مردم در معتقدات و شرایع اسلامی، تعلیم و تربیت می‌شدند و سیاست‌های بیگانه غیرمسلمان نفوذ چندان در امور نداشت، ولی از همان ایام، قوس حیات فردی و اجتماعی ممالک مسلمان سیر صعودی خود را از دست داده بود. ناچار باید اعتراف کرد که علت اصلی خرابی کار ما، بدبینی و یا بی‌علاقگی هم‌وطنان و هم‌کیشان نیست.» (صص ۹ و ۱۰)

پس این کدام اسلام است که از نظر بازرگان «باعث چیزی جز حرکت و رشد نمی‌تواند باشد؟» (ص ۸) و این کدام مسلمانی است که علت رکود و عقب‌ماندگی است؟ پاسخ این دو سؤال مهم که در واقع جهان‌بینی دینی بازرگان را شکل می‌بخشد آن چیزی است که عملاً در طول حیات خود سعی بلیغ در اجرای آن داشت. و هم در آثار خود در طول دهه‌های متمادی به شکل‌های گوناگون آن را پردازش کرده و به مردم آموزش می‌دهد. اسلام مد نظر بازرگان، اسلام کار و تلاش و خدمت توأم با تقوی و اخلاق است. هم در جنبه فردی و هم در جنبه اجتماعی، در هر شرایطی و بدون هیچ عذری. همان‌طور که در تحلیل‌ها و توضیحات خود نشان می‌دهد، سرّ واماندگی را در نوع اسلام زیسته مسلمانان می‌داند و طبعاً راه اصلاح کج‌روی‌های آن‌را نیز در اسلام یعنی زندگی پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) تا بار دیگر روح و راه موفقیت و سربلندی اولیه مسلمین یا آنچه او آن‌را «مسلمانی روز اول»

می‌نامد، احیا گردد.

بر اساس تحلیل بازرگان، پنج تحول در زیست مسلمانی / اسلام تاریخی سبب بازماندن مسلمانان از قطار پیشرفت و ترقی شد، علی‌رغم آن که در قرون اولیه خود پیشتاز تمدن بودند. اولین تحول اجتماعی به وجود آمدن دو دسته «اشراف» که رو به دنیا داشتند و «عباد و زهاد» بود که پشت به دنیا داشتند؛ اولی که سرمست از ثروت به دست آورده از فتوحات بود:

«زندگی کردن به معنای مثبت فعال بی‌نیاز و برکنار شدنند... تنبلی و سستی و عیاشی با تمام مفاسدی که از بیکارگی و بی‌نیازی سرچشمه می‌گیرد در میان آن‌ها راه یافت و بازار فساد و ظلم رونق گرفت.» (ص ۱۴)

اما دسته دیگر اهل خوش‌گذرانی نبودند، ولی در پی به دست آوردن نعمات بهشت در آخرت هم سعی می‌کردند و بنابراین بیش از پیش به عبادت و تسبیح می‌پرداختند، اما برخلاف صدر اسلام:

«این عبادت صرفاً برای آخرت و جدای از زندگی بود... برای یک آخرتی که ارتباط با دنیا و مافیها و با عمل و فعالیت نداشت. آن زمان [مؤمنان] شمشیر می‌زدند و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می‌گفتند، این زمان چرت می‌زدند و تسبیح می‌گرداندند...

بنابراین رفته‌رفته آداب مسلمانی که توأم و جزو زندگی بود از آن جدا و مترادف با عبادت شد.» (صص ۱۶-۱۴)

این دو دسته به ظاهر متضاد یکدیگر (اشراف و زهاد) «در یک امر اشتراک داشتند: بیکارگی و اعراض از فعالیت و تلاش برای زندگی» (ص ۱۷)
بازرگان معتقد است که پس از فروپاشی امپراتوری عباسی و ازدست رفتن ثروت و قدرت بی‌کران، کم‌کم:

«مسلمان‌ها صاحب دو شغل شدند؛ یکی برای دو روزه‌ی دنیای خود به نام زندگی و دیگری برای تأمین آخرت به نام عبادت یا تفکیک کامل دین و دنیا. شغل اول یا شغل پست از روی ناچاری، با دل‌سردی و به قدر بخور و نمیر انجام می‌شد و شغل دوم یا شغل عالی از روی رغبت و افتخار...
کمال مطلوب و نمونه فرد خوشبخت کسی بود که از بند شغل اول خلاص بود و شب و روز مشغول نماز و دعا و کارش صحبت از دین و خدا باشد.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۰۹

عده‌ای در این راه گام نهادند، عده دیگر که اجبار معاش چنین فرصتی را به آن‌ها نمی‌داد به تقویت و تجلیل آن طبقه پرداختند.» (ص ۲۰)

البته بازرگان ابراز می‌کند که روحانیون به‌طور کلی و برخلاف صوفیه یا راهبان مسیحی، فعالیت‌های زندگی و مادیات را مجاز و معقول می‌دانستند (ص ۲۸) و هم این‌که «فقاہت امر زائد خلافتی در اسلام نیست و فقیه نظیر حقوق‌دان جامعه‌های جدید است.» (ص ۲۴) اما آنچه که او را از تحولات مورد انتقاد قرار می‌دهد:

«این طرز فکر یعنی تفکیک دین و زندگی و تخفیف مشاغل و وظایف اجتماعی در جامعه اسلامی است»

و آن را خطای بزرگ می‌داند که «مقدسین نیاکان ما مرتکب شدند.» (ص ۲۱) همان‌طور که بازرگان می‌گوید، سخت‌گیری‌های افراطی در فروع و سطحی‌شدن افکار و علوم و تعلیمات خشک و قشری موجب تحول چهارم یعنی به‌وجود آمدن تصوف و درویشی شد:

«افراد و اذهانی که یا از تکلیف و تکلف فراری بودند یا به دنبال باطن و معنی می‌گشتند و خواهان روح و عشق و صفا بودند، چنگ به شاخه‌هایی از عرفان و تصوف و درویشی زدند...»

و شیوع این طرز تفکر دنیاگریزانه «مترادف با لالابالی‌گری و بدبینی و انزواطلبی شد که تا حدودی نیز عکس‌العمل فشار و اختناق حکومت‌های ظالم و غاصب هم می‌توانست باشد.» (ص ۲۸)

پس از مدتی که این تحولات اجتماعی چهارگانه درهم تنیده و گسترش یافتند و به‌قول مرحوم بازرگان «با آن افکار و احوال تو خودمان می‌لولیدیم» (ص ۳۴) و کم‌وبیش در رویارویی‌ها مان با تمدن‌های مهاجم ترک و مغول و صلیبی مسیحی پیروز بیرون آمده بودیم و بر آن‌ها اثر گذاشته و آن‌ها را هم جذب در تمدن کلان اسلامی کرده بودیم و همچنان سرخوشانه و خودبینانه سر در لاک خود داشتیم، ناگهان آخرین آزمون و مواجهه تاریخی پیش آمد: یک رویارویی دیگر با غرب، آن‌هم نه غرب قرون وسطی و جنگ‌های صلیبی، بلکه متمدن و مدرن صنعتی‌شده و پس از عصر روشنگری.

پنجمین تحول اجتماعی در جوامع مسلمان در این مواجهه با غرب مدرن شکل گرفت و آن به‌وجود آمدن دو دسته متقدمین و متجددین بود. (ص ۴۱) بازرگان با

گلایه تمام، شکایت از نحوه برخورد این دو دسته صاحب نفوذ در جامعه اسلامی می‌کند. درباره متقدمین یا سنت‌گرایان می‌گوید: «آن‌ها که رهبران و صاحب‌اختیاران واقعی قوم بودند تکان نخوردند. سفت‌تر سر جای خود نشستند. مغرور و مطمئن به مقام و معلومات‌شان و گرفتار در تاروپود ذکر و مشغولیات‌شان درصدد انکار و نفی آنچه خارج از چهاردیواری خودشان بود برآمدند. کلیه مظاهر خوب و بد علوم و فرهنگ و طرز زندگی و حکومت‌فرنگیان که پشت دروازه‌های ما را می‌کوبیدند و سیل آسا به شهرها و به مغزهای مسلمانان وارد می‌شد، طرد و تحریم کردند... حقیقتاً چه غفلتی، اگر نگوییم چه خیانتی مرتکب شدند. به‌خوبی می‌توانستند به استقبال افکار و علوم و تمدن تازه‌رسیده شتافته... و همان کاری که مسلمان‌های صدر اسلام به حکم «اطلبوا العلم ولو بالصین» کرده و معارف چهار گوشه دنیا را به زبان عربی درآورده، ترویج و تکمیل کردند.» (ص ۳۶) این انفعال یا «عدم عکس‌العمل» از ناحیه متقدمین بود، اعم از روحانیون و اعیان و سیاست‌مداران که عوام نیز اکثراً از آن‌ها دنباله‌روی می‌کرد.

عکس‌العمل دسته دوم یا متجددین که اقلیتی با نفوذ بودند از نگاه بازرگان به همان اندازه ویرانگر و مانع رشد و توسعه ملل مسلمان شد. با اشاره به آنچه در کشورهای هند و عثمانی و مصر و ایران گذشت معتقد است که «تسلیم و تقلید» و خودباختگی در مقابل غریبان، شیوه این گروه بود. «حکومتیان و اداریان تحصیل کرده، تسلیم و مرعوب دولت‌های غربی شدند و روشنفکران مسلمان توصیه به «تجدد» کردند که به‌نظر بازرگان «تجدد به‌صورت و معنای تقلید، تقلیدی که چیزی جز تسلیم نبود» (ص ۳۸) بازرگان در اینجا به شیوه آل‌احمد انفعال علما و متقدمین را بر عمل روشنفکران متجدد ترجیح داده، می‌گوید:

«باز صد رحمت به روشنفکران به‌اصطلاح ارتجاعی یا رهبران دینی که اگر تیزبینی و دوراندیشی نشان ندادند و عکس‌العمل لازم را به‌جا نیاوردند لااقل در برابر تهاجم روحی و فکری غرب، مقاومت و ابراز شخصیت کردند.»

اما این شکر او آمیخته با شکایتی عمیق است. می‌گوید:

«ایرادی که هست این‌که وقتی خواستند جلوی بیگانه و دشمن را بگیرند، چرا فکر نکردند که با بستن دروازه و نشستن در خانه و از عبا

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۱۱

به سرکشیدن کار درست نمی‌شود و سیل و دشمن را نمی‌توان متوقف ساخت. بلکه لازم است چشم و گوش باز کرده، جلوی واقعیات و خطرات رفته، آن را دید و شناخت، مجهز به اسلحه و امکانات لااقل مساوی حریف شد و سپس دست بالا را گرفته، حالت مبتکرانه مثبت سازنده اتخاذ کرد نه وضع دفاعی منفی بی‌خبرانه» (ص ۳۹)

عمده انتقاد بازرگان به تجدد تقلیدی که :

«با تقلیدگری و دنباله‌روی محال است عقب‌افتاده‌ها نجات پیدا کنند. مقلد مادام که مقلد است محتاج است... برنامه ما باید بی‌نیازی و ابتکار باشد.» (ص ۵۱)

گرچه بازرگان در این بحث، عوامل بیرونی در شکل‌گیری انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمین را رد نمی‌کند، ولی همان‌طور که هدف او نقد از خود می‌باشد، عمدتاً به تأثیر تحولات درونی امت اسلامی می‌پردازد. درباره دلایل و یا سیر تکوین این تحولات اجتماعی البته می‌توان با او مناقشاتی داشت؛ هم از نظر تاریخی و هم از نظر کم‌وکیف آن عوامل، ولی آنچه مهم و درست می‌نماید، این واقعیت است که در درون جامعه مسلمین ساز و کارهای بازدارنده از تلاش و حرکت رو به جلو یا به اصطلاح امروزه، توسعه وجود داشته است و دارد و باید آن‌ها را شناخت و نقد کرد. آنچه مسلم است با روحیه زهد و قناعت و دنیاگریزی و آخرت‌گرایی نمی‌توان عملاً در امر توسعه اقتصادی و مشارکت‌های اجتماعی برنامه‌های موفق داشت و اول اثر کنار کشیدن درست‌کاران و امانت‌داران منافع عمومی از امر سازندگی و ترقی، میدان دادن به مفسدین و منفعت‌فردی‌طلبان خواهد بود، که این خود، عامل مهم دیگری در عقب‌افتادگی از رشد خواهد شد.

برای نجات از این وضع، بازرگان توصیه اکید و مکرر به خودجوشی، ابتکار، تدبیر، امید و برنامه‌ریزی درازمدت و تلاش و کوشش مستمر دارد. او رمز بلکه سرچشمه استقلال ملل و عزت نفس شخصی و جامعه را در این امور دانسته، می‌گوید:

«آن کسی که محتاج است نمی‌تواند مستقل باشد.»

در مقاله «سرچشمه استقلال» بازرگان مفهوم استقلال را بسی فراخ‌تر و عمیق‌تر از وجوه شناخته‌شده و درهم‌تنیده آن یعنی استقلال سیاسی، اقتصادی، قضایی، فرهنگی و غیره می‌داند.

«استقلال، بر خاک و آب تعلق نمی‌گیرد، به اشخاص تعلق می‌گیرد. اگر افراد یک کشور افراد مستقل باشند آن کشور مستقل است.» (ص ۶۶)

تقلید از دیگران را تا آنجا که فراگرفتن و به کار بستن اصول علم و صنعت است مجاز می‌داند، ولی پس از آن به دلیل اینکه شرایط و نیازهای هر ملتی خاص خودش می‌باشد، تنها راه تکامل و ترقی و حفظ استقلال، اندیشیدن برای رفع نیاز خود و جامعه و به کار بستن ابتکار است و بس. از این رو استقلال در نظر او «بیش از هر چیز یک مشغله تولید و تراوش» مداوم، زاینده و فزاینده است. (ص ۶۴) استقلال برای او یک امر انسانی - اخلاقی است و «استقلال را در طبیعت افراد می‌داند نه در طبیعت کشور» (ص ۶۹) سپس اظهار می‌کند که محال است بتوان «از یک عده عناصر زبون سر به زیر بی‌عرضه، یک ترکیب مولد مستقل به وجود آورد.» (ص ۶۷) و از آن «باید ترسید که ملتی استقلال روحی و استقلال ذاتی را که مظهر آن ابتکار است و بسته به اراده خود مردم است از دست بدهد» (ص ۷۹) به همین جهت به موانع توسعه ابتکار که ملازم استقلال افراد است، توجه نموده، استبداد و زبون‌پروری را مانع اصلی ترقی و استقلال فرد و جامعه می‌داند. به قدرت استعداد و خلاقیت افراد خوشبین است به شرطی که خود را از تسلیم و قناعتی که معلول تنبلی است بیرون آورند و در پی چاره باشند. به نظر او خطر دیگر که شکوفاشدن نبوغ‌ها را تهدید می‌کند، فردگرایی و تک‌روی است. برای همین، همواره توصیه به کار دسته‌جمعی و مساعی و مشارکت افراد را دارد، زیرا در این دادوستدهای جمعی است که نطفه ابتکار و ایده‌های پیشرو شکل می‌گیرد و تقویت شده، رشد می‌کند.

در کتاب «کار در اسلام» باز همین تأکیدات را به‌طور مفصل‌تر شرح داده است. کتاب که در سال ۱۳۲۵ نگارش شده، شامل چهار فصل و یک ضمیمه است. فصل‌های مفصل‌تر کتاب دو فصل اول و دوم می‌باشند که در آن بازرگان به تاریخ کار در ادوار مختلف تکامل اجتماعی بشر پرداخته، سپس رابطه کار و انسان و تأثیر متقابل آن‌ها بر یکدیگر را بررسی می‌کند. فصل‌های سوم و چهارم از نظر موضوع و نحوه بحث، ارتباط وثیقی با آنچه در این مقاله آورده شده، دارد؛ از این جهت که همان‌گونه که تاکنون دیدیم، بازرگان در واقع معتقد است که مسلمانان از زمانی در سراسیمگی سقوط اجتماعی و تمدنی افتادند که دست از کار و ابتکار کشیدند و با

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۱۳

سستی و تبلی خو کردند و یا با تقلید و دنباله‌روی، استقلال خود را از دست دادند. فصل سوم این کتاب به‌طور مفصل با بررسی ده‌ها آیه از قرآن نشان می‌دهد که آموزه‌های اصلی اسلامی و قرآن نه تنها مغایرتی با کار و تلاش ندارند، بلکه برعکس کار یا «عمل صالح» یک جزء از سه جزء دین‌داری علاوه بر ایمان و تقوی است. حقیقتاً این موضوع کار در قرآن به‌جای خود، بحث مستقل و مجزایی را می‌طلبد. متأسفانه با اینکه تقریباً برای همه چیز به سراغ قرآن رفته‌ایم به‌ندرت شاید بحث کار و کوشش در قرآن به این نحو مورد بررسی قرار گرفته باشد و باید گفت که مرحوم مهندس بازرگان از این جهت هم در ادبیات دینی معاصر، فضل تقدم دارد. بازرگان از قرآن فقط مکتب و ایدئولوژی استخراج نمی‌کرد، بلکه دستورالعمل و جواز دین‌داری و دین‌ورزی همراه با کسب و کار و تلاش و توسعه‌سازنده نیز ارائه می‌کرد. در قرآن به‌دنبال یافتن انسان فعال مثبت شاد و امیدوار و جامعه‌ای در حال ترقی و پویایی نیز بود.

در بخش پایانی کتاب یا فصل مربوط به «کار در ایران» به چند سؤال مهم پاسخ می‌دهد و به اخلاق کار در میان ایرانیان می‌پردازد. به دلیل اینکه این بخش مستقیماً به آسیب‌شناسی پدیده کار در ایران مربوط می‌شود و نمونه‌ای خاص از بحث عقب‌ماندگی و رکود جوامع مسلمان را نشان می‌دهد در اینجا به نقل بخش‌هایی از این فصل می‌پردازیم. اولین سؤال مهمی که در پی پاسخ گفتن است این‌که:

«بینیم آئین محرک و مولد اسلام در میان ما ملت ایران چگونه تلقی شد و درک ما از قرآن چه بود و چه آثاری از فعالیت و خلاقیت بروز داده‌ایم؟» (ص ۹۳)

بازرگان معتقد است که

«... با قبول اسلام در ایران، تحولات متعدد با آثار محسوس و برکات فراوان در زمینه‌های اقتصادی و فکری و اصلاحات اخلاقی و اجتماعی، علمی و ادبی و هنری روی داد، اما هرچه از این جنبش و شور اولیه دور شدیم و علی‌رغم این‌که عقیده و علاقه اسلامی و عواطف شیعی در ایران رفته‌رفته دامنه‌دارتر و عمیق‌تر شده است، ولی این گسترش نفوذ بیشتر در جهات آسان‌تر دیانت انجام شده است: یعنی مظاهر فکری و عاطفی ایمان (اعتقادات و نماز و دعا و زیارت و غیره) یا آثار نفی‌ای

تقوی (خودداری از شراب و فحشا و دزدی و نجاست و امثال آن). متأسفانه در زمینه عمل صالح مثبت و فعالیت (صرف نظر از انفاق‌ها و موقوفات که حقا قابل تقدیر است)، توجه خواص و عوام فوق‌العاده ضعیف بوده؛ از سه پایه یا سه شرط سعادت یعنی سه دندانه کلید بهشت فقط دو قسمت ایمان و تقوی، اولی را به صورت نظری و عاطفی و دومی را از جنبه منفی و خودداری، اعمال کرده‌ایم. شرط سوم را که کار یا عمل صالح است تقریباً کنار گذاشته‌ایم.» (ص ۹۳)

راجع به این سؤال که:

«تقصیر بی حرکتی و بیکاری ما به گردن دین ماست یا خود ما؟»

پاسخ او با استشهاداتی که به قرآن کرده، روشن است:

«... دیدید که قرآن چنین نمی‌گوید، بلکه تمام فشار و تأکید آن در جهت زحمت و کوشش و پایداری و فعالیت است.» (ص ۹۴).

البته بازرگان هم در این چند اثر مورد بحث فعلی و هم در آثار دیگرش، مکرراً به نمونه زندگی حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) رجوع می‌کند که در عین ریاست دینی و سیاسی - اجتماعی جامعه خود، درست همانند سایر مؤمنین و شهروندان عادی کار و تلاش می‌کردند و صاحب شغلی و کسبی بودند.^۴ می‌گوید:

«بنابراین اگر از طریق تلقین‌ها یا تأثیرات دینی هم چنین شده باشیم یقیناً در نتیجه عدم درک دین و تحریفی است که تحت تأثیر خصال و تمایلات خودمان در اسلام وارد ساخته‌ایم.» (ص ۹۴)

در واقع همان بحثی که در «سر عقب افتادگی» داشت و قبلاً دیدیم. علاوه بر این معتقد است که:

«خصلت بیکارگی و فرار از عمل، انحصار به مقدسین و متقدمین نداشته، بلکه عمومی بوده است.» (ص ۱۰۱)

و به صورت آسیب‌شناسانه، مروری بر رفتار و اخلاق کار در میان مشاغل و طبقات گوناگون جامعه ایران می‌کند.

در زیر برخی از نظرات او را می‌آوریم. بازرگان می‌گوید:

«باکمال تأسف و شهامت باید اذعان کرد که در تمام ادوار، از جمیع جهات و در جمیع شئون، ما ایرانی‌ها از کار فراری بوده و هستیم. همیشه به جای عمل به حرف و تشریفات و حد اکثر به بحث و نظر می‌پردازیم.» (ص ۹۴)

به نوعی علت اصلی این کارگیزی را در این می‌بیند که به طور کلی مقام یا بهتر بگوییم منزلت اجتماعی کار در ایران هنوز در سر حد دوران «خدمت‌کاری و کشاورزی» است. یعنی دوران فئودالی و ارباب رعیتی و مباشر و کارفرما و خدمت‌کار ... می‌نویسد:

«... صرف نظر از تقلید و تأثیرهای سطحی تماس با اروپاییان در زندگی فردی و اجتماعی، هر نوع کارکردن و حرکت، دون شأن اشخاص محترم یا متمکن حساب می‌شده است و می‌شود. در انتخاب اشخاص برای مشاغل، کمتر خصلت کاردانی و پرکاری و لیاقت و مدیریت آن‌ها مطرح و منظور می‌شود تا عناوین و اعتبارات و انتصابات یا خصائل معاشرتی و مجلس‌داری آن‌ها. موجهین مردم، خواه روحانی، خواه اعیان و اشراف، خواه مالک و تاجر و خواه دانشمند و افاضل، به هیچ وجه نمی‌بایستی دست به کاری بزنند و خود کفیل اموری بشوند. کار و زحمت را باید کلاهی‌ها، مباشرها، پیش‌کارها و فراش‌ها، نوکرها یا شاگردها... انجام دهند. تند راه رفتن، اول وقت به مجلس رسیدن، حرکات سریع داشتن و حتی صاحب تصمیم بودن و نظردادن، تماما جلفی و سبکی و خلاف عقل و فضل محسوب می‌شده است و هنوز می‌شود.» (ص ۹۴)

در رابطه با اصناف مختلف می‌گوید:

«هنوز نقل مجالس و مشغولیت منتخب و افتخار افاضل ما شعر و ادب و ظرافت‌های سخنوری یا بحث‌های لفظی و احیاناً سیاسی است. عادتاً نه رجال ما مباشرت شخصی در اداره و اجرای امور داشته‌اند، نه اتقیا و صلحا خود را آشنا به کارهای مردم و دردهای اجتماع می‌کردند، نه روحانیون ما پا از منبر درس و بحث و روایت یا محراب ذکر و رکوع و سجود آن‌طرف‌تر گذاشته... تاجرها نیز به محض این که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسید، حساب و کتاب و جست‌وجوی مال و معامله را به میرزای حجره و تحصیل‌دار و منشی واگذار می‌کردند. ملاکین هم که کاری به کار توسعه و تنوع کشت و فعالیت‌های عمرانی نداشته، ملک را یکسره به کدخدا یا مباشر و یا مستأجر رها می‌کردند. خودشان اگر آدم خوبی بودند به زیارت می‌رفتند و خرج می‌دادند و زیر کرسی کتاب دعا و خواجه حافظ می‌خواندند و اگر تقوای ضعیف داشتند دنبال

مشروب و تریاک و قمار و اخیراً فرنگ می‌رفتند. خلاصه آن که هر دسته به تمهیدی، شانه از زیر بار مسئولیت و کار خالی کرده، از راهی نامی و مقامی اشغال کرده و خود را دلخوش به راحت‌ترین و راکدترین صورتی که می‌شود نامش را فعالیت گذاشت کرده‌اند.» (ص ۹۵)

این خصلت کارگری را آن‌چنان ریشه‌دار و مستمر می‌داند که نسل جوان را هم دربر گرفته است.

«همان‌طور که گفته شد پرحرفی و خوی بیکارگی خصلت قدیمی‌ها یا متدینین و مسن‌های ما نبوده و نیست، بلکه جوانان و روشنفکران امروزی دست کم از سابقین ندارند. پرحرفی و وقت‌گذرانی‌های بیهوده، سکه کاملاً رایجی است. در ادارات فوج بیکارها موج می‌زند. کمیسیون‌ها و شوراها، مجالس انس و حرف و اطناب در کلام می‌شود. عادت ملی پرسه‌زدن ساعت‌های متوالی در خیابان‌ها، در تهران و شهرستان‌ها که میان طبقات متجدد مآب ما معمول است، در هیچ‌جای دنیا دیده نمی‌شود. طول و تفصیل در کلام، وصف نقل‌ها، شوخی‌های بی‌مزه بر سر سن و سال، سرگذشت‌های شخصی و خارج از موضوع در اجتماعات جدی و اداری و کار غیرمنتظم غیرمتمرکز کردن، تمام آداب و عاداتی است که نسل جوان به هیچ‌وجه نمی‌تواند منکر آن شود.» (ص ۹۹)

راحت‌طلبی و سرسری‌کاری را حتی در میان مبارزین که قاعدتا افرادی با حساسیت اجتماعی‌اند و تمایل برای تغییر امور دارند را بدین گونه توصیف می‌کند:

«اگر در اجتماعات آن‌ها اعم از سیاسی و صنفی و خیریه وارد شویم، می‌بینیم البته همه برای عضو شدن در جمعیت ولع دارند. گاهی از اول جلسه تا آخر حضور پیدا می‌کنند و از ابراز وجود و ایراد مخالفت‌های آتشین و ابراز نظر در جمیع مطالب دریغ نمی‌کنند و اگر قرار انتخاب نماینده یا مسئول و رئیس باشد داوطلب می‌شوند و پافشاری می‌کنند. اما غالباً از این جلسه تا آن جلسه، هیچ‌کدام هیچ‌کاری در زمینه مذاکرات و تصمیمات یا مأموریت‌هایی که داده شده انجام نمی‌دهند. یادداشت و مطالعه‌ای و گزارشی در باب آنچه دستور جلسه بوده است تهیه نمی‌کنند. از این جلسه تا آن جلسه همه چیز فراموش می‌شود. در خود جلسه، قضاوت‌ها و نظریات غالباً خلق‌الساعه و برحسب سلیقه و تصور و

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۱۷

گاهی تصادف است. تأمل و تخصص و تفکر و کار، کمتر نقشی در این میان دارد...» (ص ۱۰۰)

کم کاری در فعالیت های فکری و دانشگاهی را نیز مورد انتقاد قرار داده، آن را جواز تقلید که گشوده ی روح خلاقیت و ابتکار و نهایتا استقلال است نمی داند. غافل از این که با کمال تأسف امروزه پس از تقریبا هفتاد سال که از این شکایت بازرگان می گذرد همگان دیده و شنیده ایم که آن قدر قبح مسئله فروریخته که در مقابل دانشگاه های مان، آگهی خرید و فروش رساله های فوق لیسانس و دکترا به در و دیوار خیابان ها نصب است! واقعا چه خلاقیتی و چه زحمتی در راه علم! جالب توجه آن که بازرگان منصفانه اذعان می کند که البته خودمان به ضعف های خودمان در رابطه با کار و فرار از مسئولیت و زحمت آگاهیم، «ولی بهانه هایی برای خود می تراشیم.» (ص ۹۵) می نویسد:

«تا قبل از مشروطه و ورود به دوران تجدد و رفت و آمد و دادوستد با غربیان، اگر ایرانی مقدس و یا شاعر و یا غیر مقدس و بی سواد عقیده اش این بود که هر کس سرنوشتی دارد که به دست قضا و قدر می باشد و شعرای ما دائما از دست فلک غدار و چرخ دون پرور داد سخن می دادند و همه کس خود را بی تقصیر در بدبختی ها و بی تأثیر در سعادت می شناخت، آن زمانی هم که به قول خودمان روشنفکر و جهان شناس شدیم، در همه کارها به جای تقدیر آسمان و الهی، پای همسایه های شمال و جنوب و دست سیاست های خارجی را وارد کرده... در عمق افکار و تجزیه و تحلیل های مان کوچک ترین اثر و نقشی برای عوامل داخلی و مردم ایران و وجود خودمان قائل نشده... بالنتیجه چون نفی اثر و انکار شخصیت و تأثیر از خودمان می نماییم، بهانه قوی بسیار خوبی برای بیکار ماندن و دست به چیزی نزدن می یابیم.» (ص ۹۶)

و این در حالی است که در غرب:

«همیشه تغییرات در جهت افزایش فعالیت و رو آوردن به کار می چرخد... چه آمریکایی پولدار و چه روسی کمونیست مثل ماشین کار می کنند... در صلح کار می کنند و در جنگ بیش از صلح به فعالیت و رنج می پردازند. بعد از جنگ چه غالب و چه مغلوب، باز به جبران خرابی ها و رکود دوران گذشته با یکدیگر در تعمیر و ترمیم خرابی ها و ایجاد

تأسیسات تازه، مسابقه می‌گذارند... شغل‌شان کار است، تفریح‌شان هم سیاحت و ورزش و گردش و مسابقه، یعنی فعالیت است... اما در ایران هر چیزی و پیش‌آمدی، چه خیر و چه شر، بهانه‌ای برای تنبلی و فرار از کار است. پولدار باشیم به خواب و تن‌پروری و خوش‌گذرانی می‌پردازیم. بی‌پول باشیم، به عجز و ناله پرداخته، فقر را وسیله یأس و سکون می‌گیریم و دست به گدایی دراز می‌کنیم... خلاصه آن‌که در ایران ما، چه قدیم که استناد به اسلام می‌کردیم و چه جدید که خود را متجدد و مقلد غرب می‌دانیم، «کار» حالت جوجه مرغ را دارد که عروسی باشد یا عزا، سراو را می‌برند و لای پلو می‌گذارند!» (ص ۹۷-۹۶)

اما در چرایی مسئله و اینکه اگر تقصیر از خود ماست، از چه کس و کجاست، هیچ معلولی را بدون علت نمی‌داند و بدون این‌که به قول خودش بخواهد گناه متقدمین را مرتکب شود و تقصیر را گردن این‌وآن بیندازد، چند عامل را دخیل دانسته است. اول شرایط اقلیمی و طبیعی ایران که سرزمینی است که تا قبل از درآمدهای نفتی، اقتصادش بر پایه زراعت استوار بوده است. بنابراین ریشه عادات کار و همچنین دیگر روحیات ایرانی را بیشتر در این واقعیت کهن جست‌وجو می‌کند.^۵ بازرگان معتقد است که وجود آب‌وهوای مناسب و سرشاری نعمت از زمین خوب و باران و جنگل و دریا در برخی نواحی چندان نیازی به سخت‌کوشی و کار برنامه‌ریزی‌شده درازمدت و خلق تکنیک‌ها و روش‌ها و وسایل جدید کار ایجاد نمی‌کرده است و برعکس در برخی نواحی دیگر علی‌رغم کار طاقت‌فرسا، بروز خشک‌سالی و دیگر آفات و حوادث غیرمنتظره، اغلب حاصل زحمت و دسترنج کشاورزان را بر باد می‌داده است و بنابراین آن‌ها مایوس از نقش برنامه‌ریزی و سعی مضاعف خود، به مرور زمان به حداقل کار و تلاش اکتفا کردند. همچنین:

«در شهرها و به‌طور کلی در مملکت، ناامنی دائمی و عدم ثبات حکومتی و اداری و بی‌اعتمادی به اوضاع مسلماً عوامل بسیار قوی در ایجاد روح یأس و هدر دادن حساب‌ها و حاصل کوشش‌های مردم بوده، آن‌ها را طبعاً به لالابالی‌گری و بی‌قیدی سوق داده است.» (ص ۱۰۲)

با این وجود هیچ‌کدام از این عوامل طبیعی و سیاسی برای بازرگان، عذر موجهی برای استمراربخشیدن و ادامه‌دادن این خصلت‌های مذموم کاری ایجاد نمی‌کنند.

می گوید:

«کدام موجود است که در دنیا مخالف و دشمنی نداشته باشد و کدام تغییر و به بود است که بدون زحمت و فداکاری خود شخص فراهم شود؟ عوامل طبیعی یا سیاسی مخالف یا مزاحم ما اگر می‌خواستیم، تمام معانی نعمت و موجبات فعالیت و سعادتند. هر چه هست از خود ما باید بجوشد. ما همین قدر که از این عقیده مسموم و معصیت توبه کرده، حاضر شویم به مصداق کلام الهی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» خود را مسئول و مؤثر در مقدرات خود بشناسیم و از روی ایمان صحیح با پرهیز از خودخواهی و فساد به دنبال تلاش و کار برویم بر تمام عوامل و موانع اعم از طبیعی و مصنوعی و داخلی و خارجی پیروز خواهیم شد.» (ص ۱۰۳)

هرچند در اینجا بازرگان ممکن است ایده‌آلیستی قضاوت کرده باشد، اما این خود حاکی از یقین ایمانی و عملی اوست. البته وی در پاسخ این سؤال که خب چه بکنیم تا این تغییر از خود و در خود به وجود بیاید اقرار می‌کند که نه مسئله و نه پاسخ آن هیچ کدام ساده نیستند، اما و هزار اما که پیشنهاد و راه حل عملی و غیرایده‌آلیستی او در عین حال که ساده به نظر می‌رسد و کوچک، ولی در درازمدت به یقین، تحول و تغییری در اخلاق کار در میان ایرانیان به وجود خواهد آورد. باز هم با استمداد از اصطلاح قرآنی «عمل صالح» می‌گوید:

«کار شایسته آن است که شایسته و مناسب هر مقام و موقع و در راه حق باشد. از نظر فردی هر مسلمانی خود را موظف و مأجور بداند که از پرحرفی و بیکارگی و تنبلی و بی‌خاصیتی شدیداً احتراز کرده، کار را افتخار و کلید نجات بداند. چند هزار سال شعر گفتیم و سخن سنجیدیم، حالا قدری هم به کار و زحمت پردازیم. برای کار و شغل ارزش و احترام قائل شویم، از کوچک و بزرگ، فقیر و غنی، بی‌سواد و با سواد، کارگر و کاسب، وزیر و وکیل باید کار کنند. اگر بالغ است کفالت معاش خود و کسانش را بنماید. اگر جوان محصل است بهترین شاگرد باشد. اگر کاسب و کارگر است، کارش نمونه باشد. اگر اداری است هم و غمش انجام وظایف و خدمت و خیر باشد. اگر زندگی مرفهی دارد، اوقاتش را به جای لهو و لعب و یا مشغولیت‌های لغو و تلف کننده عمر به

خدمت و خیر و تحقیق و تولید بپردازد. خلاصه آن که در هر حال و مقام، خود را موظف به حداکثر کوشش و کار بداند. همه بدانند کار است که کلید نجات است و بدون آن هر چه باشد حرف مفت است.» (۱۰۴)

روحش شاد

پانوشت‌ها

۱. نسخه چاپی دو عنوان اول که در دسترس بود کتاب کوچک و خواندنی حدود یک‌صد صفحه‌ای است که با عنوان «سر عقب‌ماندگی ملل مسلمان»: به انضمام «سرچشمه استقلال» در سال ۱۳۵۶ توسط دفتر پخش کتاب در هوستون تگزاس در آمریکا تجدید چاپ شده است. بنابراین تمام صفحات ارجاعی در این نوشته به این نسخه چاپی است. چنانچه از توضیحات کتاب برمی‌آید «سر عقب‌افتادگی ملل مسلمان» تجدیدنظر و تکمیل یافته مقاله‌ای است که نخستین بار در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۲۹ در مجله انگلیسی زبان the Islamic review در لندن درج شده بوده است و در جشن عید فطر سال ۱۳۳۸ انجمن اسلامی دانشجویان نیز در زمینه آن سخنرانی شده است. مقاله جالب «سرچشمه استقلال» نیز تدوین و تفضیل یک سخنرانی عمومی برای دانشجویان دانشکده فنی تهران در سال ۱۳۲۷ بوده است.
۲. برای تحلیل روحیه فردگرایی و عدم موفقیت کار جمعی در ایران نگاه کنید به کتاب خواندنی دیگر از او به نام «سازگاری ایرانی»
۳. در اینجا ارجاع صفحات به کتاب «کار در اسلام» بر مبنای چاپ قبلی آن در مجموعه آثار (۸)، «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» است. اصل کتاب تدوین و تفضیل سخنرانی ایراد شده در سال ۱۳۲۵ در انجمن اسلامی دانشجویان تهران بوده که پس از آن در سال ۱۳۴۴ توسط شرکت سهامی انتشار تجدید چاپ گردید.
۴. برای مثال رجوع کنید به مقاله ایشان با عنوان «علی و اسلام»
۵. برای بحث مفصل او در این باره به کتاب «سازگاری ایرانی» در همین مجموعه آثار مراجعه کنید. البته برخی از نکات را در سایر آثار او از جمله همین آثار مرور شده در اینجا نیز به تکرار می‌یابید.
۶. رعد (۱۳)/۱۱. خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که خودشان را تغییر دهند.

بازرگان پوزیتیویست؟

عبدالکریم سروش

او به مفهوم اگوست کنتی، پوزیتیویست نبود، چرا که به تفسیر تئولوژیک از جهان باور داشت و به مراد حلقه‌ی وین هم پوزیتیویست نبود، چون حس و تجربه را تنها منبع معرفت نمی‌دانست و اعتمادش به علم، اعتمادی پراگماتیستی بود، نه برخاسته از فلسفه‌ای خاص.

سال‌هاست که ناقدان، مهندس مهدی بازرگان را نواخته و نکوهیده‌اند که پوزیتیویست است. امسال هم، در نوزدهمین سالگرد درگذشت آن نیکمرد تاریخ معاصر ایران، گویندگانی محترم که در ارادت و احترامشان به مرحوم بازرگان تردیدی نیست، بدون ذره‌ای عناد و عداوت، این خطای خطیر را تکرار کرده‌اند و در مقام نقد و تحلیل، آن را چون بیت‌الغزل مصاحبه‌ی خود به کار گرفته‌اند. «مرا که پرورده‌ی نعمت بزرگانم»، این انحراف و تحریف گران آمد و خود را مکلف دیدم که وضو کنم و قلم را شست‌وشو دهم و ناسخ این خطای راسخ شوم.

مرحوم مهندس مهدی بازرگان، استاد ترمودینامیک صنعتی دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران بود و در نوشته‌های مفسرانه و دین‌پژوهانه‌اش از علوم تجربی بهره‌ی فراوان می‌جست و به فلسفه‌ی متافیزیکال، اعتقاد و اعتنایی نداشت. ولی آیا بازرگان پوزیتیویست بود؟ و از آن عجیب‌تر، آیا دین‌شناسی وی بر «علم پوزیتیویستی» استوار بود؟ و آیا با فروریختن اعتبار پوزیتیویسم، اعتبار سخنان بازرگان هم فرو ریخت؟

به این عبارات، چون مشتی از خروار بنگرید:

«کلام بازرگان یک نوع کلام پوزیتیویستی است که البته عمر آن به اندازه‌ی

۲۲۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

عمر اعتبار علم پوزیتیویستی است. او مسلماً پوزیتیویسم را از ماتریالیست‌ها گرفت و در خدمت دفاع از خدا قرار داد». [۱]

نیز:

«در مورد قرآن، بازرگان قبل از هر چیز باید به ما بگوید که... چرا متد علم پوزیتیویستی را انتخاب می‌کند برای تفسیر قرآن...؟» [۲]

و نیز:

«مهندس بازرگان واقعاً دیدگاهی پوزیتیویستی نسبت به همه علوم تجربی داشت». [۳]

و نیز:

«نگاه ایدئولوژیک به دین مخصوص شریعتی نیست... حال بازرگان این کار را با روش علمی و پوزیتیویستی انجام می‌دهد، شریعتی از طریق جامعه‌شناسی». [۴]

گویندگان این سخنان، عزیزانی چون هاشم آغاچری، محسن آرمین و مصطفی ملکیان هستند. آقای ملکیان البته چنانکه در خور اوست، از علم پوزیتیویستی (که پاک فاقد معنی و مصداق است) سخن نمی‌گوید و محتاطانه به دیدگاه پوزیتیویستی بازرگان اشارت می‌کند، و از قضا همین است آنکه زخم کهنه را نو می‌کند و بار گران را گران‌تر می‌سازد.

* * *

از اینجا آغاز کنم که علم، علم است و پوزیتیویستی و غیرپوزیتیویستی ندارد. نه پوزیتیویسم علمی داریم، نه علم پوزیتیویستی. این تعبیرات مطلقاً مجهول و مجعول‌اند. اما پوزیتیویسم، فلسفه‌ی علم است و فلسفه‌ی علم هم به معنی علم‌شناسی پسینی است یعنی معرفتی درجه دوم که از ارتفَاعی فلسفی در علم نظر می‌کند و در باب چیستی علم، پیش فرض‌های آن و روش علمی نظر می‌دهد و برای این کار از منطق، جامعه‌شناسی و تاریخ علم مدد می‌جوید. «فلسفه‌ی علم» در باره‌ی علم است، نه خود علم. کثیری از دانشمندان علوم تجربی، نه فلسفه علم می‌دانند، نه به دانستنش حاجتی دارند. آنها کار خود را می‌کنند و آن‌گاه فیلسوفان علم فرا می‌رسند و می‌گویند که آنها «چه» کار می‌کنند. سؤال دانشمندان از چیستی علم نیست، این سؤال فیلسوفان

است. سؤال دانشمندان از چرایی و چگونگی جزر و مدّ دریاها و آتشفشانی کوه‌ها و وقوع زلزله‌ها و تولد ستارگان و تحوّل جانداران و جوامع و امثال آنه است. آن هم نه پرسش از علل غایی و فاعلی بعید، بلکه از علل قریب اینکه علم چیست و چه باید باشد، خود یک سؤال فلسفی است. بسیاری از فیلسوفان علم بر آنند که فلسفه‌ی علم حق ندارد به دانشمندان بگوید چه بکنند، تا کارشان «علمی» محسوب شود. به عبارت دیگر، کار فیلسوف علم، توصیف است نه تکلیف. هر چه عالمان می‌کنند، همان علم است و از کسی دستور نمی‌پذیرند. لذا نه پوزیتیویسم و نه فلسفه‌های دیگر، تکلیف علم را معین نمی‌کنند، و علم ویژه‌ی خود را نمی‌سازند. علم، فارغ از فلسفه‌های علم، به راه خود می‌رود. پرسش‌های خود را پی می‌گیرد و به مدد تجربه و ریاضیات، پاسخ خود را می‌یابد (یا می‌سازد).

بدین قرار، نه فیزیک نیوتونی پوزیتیویستی است، نه فیزیک اینشتینی؛ و پوزیتیویسم نه طرفدار ترمودینامیک و تکامل زیستی جانوران است، نه مخالف آنها. این‌ها تئوری‌های متفاوت و متخالف درون علم‌اند و ربطی به فلسفه‌ی علم ندارند که بر آنها سوار می‌شود. (فرض‌ها و تعلقات پیشینی عالمان، قصّه‌ی دیگری است. فلسفه علم پسینی آنها را هم فرا می‌گیرد).

خطای عزیزان نامبرده در آن است که فلسفه‌ی علم را به جای علم نهاده‌اند و در این جابه‌جایی، هم به علم جفا کرده‌اند و هم به علم‌شناسی، و افزونتر از آن، برای بازرگان عالم، یک فلسفه‌ی علم درست کرده‌اند (پوزیتیویسم) که روحش از آن خبر ندارد و برای علم یک صفت تراشیده‌اند (علم پوزیتیویستی) که روح علم با آن بیگانه و از آن بیزار است.

به جای آنکه بگویند بازرگان، ذهنی فرهیخته و مؤدّب به ادب علم و ریاضیات داشت و در پی توسعه‌ی علمی جامعه بود، می‌گویند حامل و ناقل ویروس علم پوزیتیویستی بود. نفوذ افسانه غرب‌زدگی و موهون‌بودن علم در میان ما نشانی بهتر از این ندارد.

* * *

ببینیم پوزیتیویسم چیست؟
این اصطلاح دست کم سه کاربرد دارد:

یکم- دوره‌ای از معرفت بشری که پس از دوره‌ی تئولوژیکال و متافیزیکال می‌آید. این مدّعی آگوست کنت، فیلسوف فرانسوی قرن نوزدهم است که می‌گوید آدمیان ابتدا حوادث را به خدایان و سپس به ذوات نهفته در اشیاء نسبت می‌دادند و فقط در دوره سوم است که قوانین تجربی پرده از راز پدیدارها برمی‌دارند. وی علم این دوره را پوزیتیو (یعنی محصل و مشت پُرکن و عینی) می‌خواند که تجربه، ستون آن است و آن را در مقابل متافیزیک می‌نشانند که فلسفه‌ی ویژه‌ی یونان باستان و قرون وسطای اروپاست.

دوم- دیدگاهی که می‌گوید معرفتی جز معرفت تجربی معتبر نیست و علم از استقراء شروع و بر آن بنا می‌شود، و همین استقراء ما را به قوانین علمی کلی و دائمی می‌رساند که برای توضیح پدیدارها لازم و کافی‌اند. همچنین بر آن است که مشاهدات استقرائی برای اثبات (راستی‌آزمایی شدید) [۵] یا تأیید (راستی‌آزمایی خفیف) [۶] تئوری‌ها به کمک ما می‌آیند و این مشاهدات معنای خود را بر دوش خود حمل می‌کنند و مصبوغ و مسبوق به تئوری‌ها [۷] نیستند.

این معنا از پوزیتیویسم در ذهن نیوتون [۸] و استوارت میل [۹] حاضر بود و بعدها در حلقه‌ی وین، به دست ویتگنشتاین [۱۰] متقدم و کارناپ [۱۱] و نویراث [۱۲] و... نضج و قوام بیشتر یافت و به مسئله‌ی معناداری هم گره خورد و به پوزیتیویسم منطقی منتهی شد که معتقد بود تنها یک زبان معنادار وجود دارد و آن زبان علم تجربی است، و گزاره‌ای معنادار است که قابلیت راستی‌آزمایی تجربی داشته باشد، و همین گونه از پوزیتیویسم بود که آلفرد ایر [۱۳] برای اولین بار (۱۹۳۶) آن را وارد فضای فلسفه‌ی آنگلو ساکسون کرد و سال‌ها مورد نقض و ابرام قرار گرفت تا نهایتاً ایر خود اعلام داشت که متأسفانه همه‌ی ارکان آن باطل و کاذب بوده‌اند؛ و همین پوزیتیویسم بود که کارل پوپر [۱۴] خود را قاتل آن می‌دانست [۱۵] و به جای اثبات‌پذیری [۱۶]، معیار ابطال‌پذیری [۱۷] را نشان داد و علم را به جای آنکه استقرائی بدانند، فرضی - استنتاجی [۱۸] دانست و اعلام کرد که علم، نه با استقراء آغاز می‌شود، نه با اثبات ختم می‌گردد، بلکه از افسانه‌ها و مسئله‌ها آغاز می‌گردد و مشاهدات فارغ از تئوری نداریم، و تئوری‌های علمی از جهان خارج خبر می‌دهند، نه از داده‌های حسّی (چنانکه اعضای حلقه‌ی وین می‌پنداشتند - پسیکولوژیسم [۱۹])؛

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۲۵

و هیچ قانون و اصل قطعی اثبات‌شده‌ی علمی و تجربی نداریم، و استقراء نه از عهده‌ی تحکیم خود برمی‌آید و نه از تحکیم علم؛ و رشد دانش، کمی نیست بلکه فرایندی است از حدس‌ها و ابطال‌ها [۲۰].

تامس کوهن [۲۱] با سلاح دیگری به مصاف پوزیتیویسم رفت و خصلت تاریخی و پارادایمی علم را آفتابی کرد و علم استقرائی را بخشی از علم نرمال انگاشت، و ورود انقلاب در علم را در اثر تحول پارادایم‌ها [۲۲] جایز دانست و راه را بر نسبیتی علم آزار گشود و عقلانیت مطلوب پوزیتیویست‌ها را از علم ستاند، و به تقریب آن را به ایدئولوژی‌ها نزدیک کرد.

لاکاتوش [۲۳]، ریاضیدان و فیلسوف مجارستانی، در مقام تنقیح و نقد آراء پوپر و کوهن و جمع میان آنها، علم را زنجیره‌ای از «برنامه‌های پژوهشی» [۲۴] دانست که با هم رقابت می‌کنند و یکدیگر را از میدان به در می‌کنند.

روح غیرپوزیتیویستی ابطال در همه‌ی این فلسفه‌ها حاضر است و تفاوت در متعلقات آن است: در یکی، تک تئوری‌ها طرد و ابطال می‌شوند، در دیگری پارادایم‌ها و در سومی برنامه‌های پژوهشی.

تاریخ علم که از پوزیتیویسم غائب بود، با کوشش‌های پیر دوهم [۲۵] و الکساندر کواپره [۲۶] در فرانسه سر برآورد و با مساعی تامس کوهن و میشل فوکو [۲۷] دنبال شد، تا نهایتاً موجب زوال پوزیتیویسم ارتودوکس و فرارسیدن پُست‌پوزیتیویسم گردید. امروزه برخی از فیلسوفان علم با پرداختن به شرایط اجتماعی و تاریخی تکون علم، به راه کوهن و فوکو می‌روند و بیش از دلیل کاوی به علت کاوی رغبت نشان می‌دهند و برخی دیگر به راه معرفت‌شناسانه و دلیل کاوانه پوپر... و داستان همچنان ادامه دارد. [۲۸]

سوم - جامعه و فرد و فرهنگ را چون پاره‌ای از طبیعت گرفتن و بدون توجه به عناصری چون نیت، اعتبارسازی، اخلاق، زبان و دین (که ویژه عالم انسانی‌اند)، به دنبال کشف قوانین جامعه و تاریخ رفتن، و آنها را از دل قوانین بیولوژی و شیمی و فیزیک در آوردن [۲۹] و علوم انسانی علت‌یاب بناکردن.

این علت کاوی طبیعت‌گرایانه، همان است که مارکس هم در دام آن افتاده بود و ماکس وبر [۳۰]، با جامعه‌شناسی تفهیمی [۳۱] اش بر آن شورید. فون هایک [۳۲] با

نوشتن کتاب ضد انقلاب در علم [۳۳] از نخستین کسانی بود که نشان داد نگاه انسانی، طبیعت را هم منقلب می‌کند و فی‌المثل یک قطعه سنگ را یک قطعه زیور می‌بیند. لذا متد علوم انسانی باید مستقل از روش علوم طبیعی باشد و دست کم دو گونه علوم انسانی می‌توان داشت: «علت کاو» و «معنا کاو». به شرحی که در جای دیگر آورده‌ام. [۳۴]

حال باید پرسید مرحوم بازرگان به کدام یک از این سه معنا پوزیتیویست بود؟ بلی، وی عالم بود، مدرّس ترمودینامیک، مروج علم و طالب توسعه علمی بود و در فهم و تفسیر پاره‌ای از آیات قرآنی به علم استاد و استشهاد می‌کرد و مثلاً «تصریف ریاح» را که در قرآن آمده، تعبیری دقیق از نقش باده‌ها و باران‌پروری آنها می‌دانست؛ و حتی در تبیین معقولیت پاره‌ای احکام فقهی، از علم تجربی مدد می‌جست و مثلاً بر آن بود که آب گُر، می‌تواند میکرب‌ها را بزداید و براند و امثال آنها...

آیا مدد جستن از علم تجربی در فهم وحی، پوزیتیویسم است؟ ممکن است روش تفسیری خوبی نباشد، اما هر چه هست شایسته‌ی نام پوزیتیویسم نیست. اگر اعتقاد و اعتماد به حسّ و تجربه به منزله‌ی تنها منبع معرفت، رکن رکن پوزیتیویسم است، چگونه کسی را که به وحی، به غیب، به ملائک، به معجزات و به معاد عقیده دارد و در فهم کلام باری از فهم طبیعت کمک می‌گیرد، می‌توان پوزیتیویست شمرد؟ من نمی‌دانم رأی مرحوم بازرگان در باب استقراء و اثبات‌پذیری قوانین علمی و راستی‌آزمایی تجربی و سقف توانایی تجربه و زبان علم و روش‌شناسی علمی و... چه بوده است، و به احتمال قوی در این باب‌ها تأملی نکرده و رأی پخته و فلسفه ویژه‌ای نداشته است، چنانکه اکثر دانشمندان ندارند. ولی این «بی‌فلسفه بودن»، کسی را پوزیتیویست نمی‌کند. عموم دانشمندان علوم تجربی به علم اعتماد دارند و به کاربرد تکنولوژیک آن هم (چون ساختن پل‌ها، هواپیماها، میکروسکوپ‌ها، نیروگاه‌ها، بمب هسته‌ای و...) به دیده‌ی تصدیق و تصویب می‌نگرند، و در آنها قوت و صحّت نظریات علمی را می‌خوانند، و کمتر به چون و چراهای فلسفی می‌پردازند. آنچه تامس کوهن «علم نرمال» می‌نامید، همین است. در دوران علم نرمال، دانشمندان چون دیگر ارباب حرف و صنایع، به کار خود مشغولند و در پارادایم حاکم دوران، به کشف قوانین و تفسیر مشاهدات می‌پردازند و همان‌ها را که یافته‌اند به دیگران

آموزش می‌دهند و سنت علمی را تداوم می‌بخشند تا وقتی که «آنومالی‌ها» فزونی گیرد و بحران پدید آید و انقلابی شود و الگویی به جای الگویی دیگر بنشیند. [۳۵]

از این گذشته چرا باید گریبان بازرگان را گرفت و مهر باطله‌ی پوزیتیویسم را بر پیشانی او کوفت؟ مگر کسی چون مرتضی مطهری که عالم نبود و فیلسوف بود، در باب استقراء و روش تجربی رأی دیگری داشت؟ وی و دیگر فیلسوفان اسلامی، اعتقادشان به استقراء صدبار از پوزیتیویست‌ها محکم‌تر بود. این فیلسوفان به اقتفای ارسطو معتقد بودند که ضمیمه کردن نتایج حاصل از استقراء به اصل «تقارن اتفاقی»، دائمی و اکثری نیست» [۳۶]، قوانینی پولادین فراهم می‌آوردند که هیچ مبطلی نمی‌تواند آنها را ابطال کند. ترکیب آن دو مقدمه، به گمان آنان ما را محرم حریم طبایع اشیاء می‌کند و رابطه‌ی علی و معلولی ضروری میان طبایع و آثارشان را نشان می‌دهد. این قوانین علمی به گمان آنان، در همه جهان‌های ممکن صادق‌اند! و این کجا و مدعای متواضع پوزیتیویست‌ها کجا که قوانین علمی را قوانین همین جهان موجود می‌دانند و آنها را آینه‌ی نظم طبیعت می‌شمارند، بدون آنکه در پس این نظم، جبری و ضرورتی ببینند. [۳۷]

می‌پرسم مگر در فهم کلام وحی، استناد به علم زمانه شیوه‌ی همه‌ی مفسران از دیرباز تا کنون نبوده است؟ مگر هیئت بطلمیوسی و طبیعت‌شناسی ارسطویی، دستمایه‌ی مفسران در فهم قرآن نبود؟ همین واژه‌های علت و طبع و ذات و... که مثل سبزه در تفاسیر شیعی و سنی می‌رویند، مگر از وحی گرفته شده‌اند؟ آیا وقتی که مرحوم علامه طباطبایی در قصه‌ی دفع شیاطین با شهبه به علم استناد می‌کند و ظاهر آیات را به کناری می‌نهد و به تأویل روی می‌آورد، کاری پوزیتیویستی کرده است؟ روشن نیست که اشکال کار بازرگان در کجاست؟ آیا استفاده از علم ترمودینامیک اشکالی دارد یا خود علم ترمودینامیک؟ آیا علم ترمودینامیک «علم پوزیتیویستی» است؟ آیا استفاده از هیئت بطلمیوسی در تفسیر قرآن مجاز بوده اما استفاده از ترمودینامیک و علم هواشناسی جدید در فهم کلام باری مجاز نیست؟ چه معنی دارد قول آن عزیز که با تحکم می‌گوید: «بازرگان باید به ما بگوید که چرا متدولوژی علم پوزیتیویستی را انتخاب می‌کند برای تفسیر قرآن...؟». این سؤال را باید از همه مفسران پرسند.

از تفسیر نمونه بگذریم که علم‌گرایی عوامانه‌ای دارد؛ مؤلف «تفسیر المیزان» هم گواهی‌های علم را جدی می‌گیرد، چه آنجا که از یافته‌های زمین‌شناسی سخن می‌گوید و از دکتر یدالله سبحانی می‌خواهد که شرحی در این باب بنگارد و از لایه‌های رسوبی زمین و باران‌های سیل‌وار هزاران سال پیش بگوید تا به کار تفسیر توفان نوح آید [۳۸]، و چه آنجا که از برخورد شهاب‌ها با شیاطین می‌گوید، و چه آنجا که قصه‌ی پرورش جنین در رحم را می‌آورد... در همه‌ی این موارد می‌کوشد تا دست کم چهره‌ی علم مخدوش نشود و تعارض آشکاری میان وحی و علم رخ ننماید، بل علم را به کمک وحی آورد. این‌ها همه گرچه نشان از باور به علم دارد، هیچ کدام به معنی به میان آوردن «علم پوزیتیویستی» یا توسل به «کلام پوزیتیویستی» نیست!!!

عزیزان ناقد لاجرم به یاد دارند که وقتی صاحب این قلم از تعارض علم و قرآن سخن گفت (۱۳۸۷) و خاطر نشان کرد که دانش تجربی پیامبر از دانش تجربی مردم زمانه‌ی خویش لزوماً فزون‌تر نبوده است، روحانیان غوغای عنیفی برانگیختند و تیغ تکفیر آختند و بر این مسکین نواختند! آیا جز این است که آنان هم طالب تفسیر «علمی» قرآن بودند و هستند و به کمتر از آن رضایت نمی‌دادند (و نمی‌دهند)؟! بلی، بازرگان پا را فراتر نهاده بود و از تطبیق آیات قرآن با دریافت‌های علمی ساده و آشنا پیش‌تر رفته و کوشیده بود تا مطابقت آیات قرآن را با برخی یافته‌های دقیق علمی که از ذهن عوام غایب است، نشان دهد. این هرچه باشد اولاً، شیوه‌ی همگان اعم از روحانیان و فیلسوفان و عالمان بوده و هست، و کم بوده‌اند کسانی که دلیری کنند و پا از این دایره‌ی بسته بیرون بگذارند و پارادایم نوینی در فهم کلام باری بیافرینند، و ثانیاً، قطعاً و مسلماً ناشی و مقتبس از پوزیتیویسم نیست.

توگد آن پارادایم نوین هم در گرو درک تازه‌ای از الوهیت و نبوت است. قرآن را کلام محمد (ص) دانستن و همه‌ی آیات قرآن را رئالیستی معنی نکردن و به ورود خطای علمی در قرآن راه دادن، و داد و ستد آن را با دیگر متون هم‌روزگارش کاویدن، و زمانه‌ی قرآن را در قرآن حاضر دیدن، و آن را چون متنی ادبی (نه علمی، نه حقوقی، نه فلسفی، نه تاریخی) خواندن و... همه متعلق به پارادایم دیگری است که دست کم در ایران قبل از انقلاب هیچ نشانی از آن نبود، و بزرگانی هم که از تفسیر عقلی قرآن سخن می‌گفتند غرضشان استخراج آرای فلسفی صدراپی و

مشایی از قرآن بود؛ و در این کار نه تنها عیبی و آفتی نمی‌دیدند، بل آن را عین اصابت به واقع و پرده‌برداری از اسرار و رموز کلام باری می‌شمردند. کار بازرگان، یعنی تطبیق آرای علمی با قرآن، دنباله منطقی کار آنان بود. [۳۹]

نتیجه می‌گیرم که بازرگان به مفهوم اگوست کنتی، پوزیتیویست نبود، چرا که به تفسیر تئولوژیک از جهان باور داشت و آن تقسیم‌بندی سه‌گانه را روا نمی‌دانست. به مفهوم و مراد حلقه‌ی وین هم پوزیتیویست نبود، چون حسّ و تجربه را تنها منبع معرفت نمی‌دانست و به‌ماورای طبیعت عقیده داشت و گزاره‌های متافیزیکی و اخلاقی را بی‌معنی نمی‌دانست و اعتمادش به علم، اعتمادی پراگماتیستی بود، نه برخاسته از فلسفه‌ای خاص؛ باورش به استقراء هم هرگز به استحکام باور خواجه نصیر و حکیم سبزواری و مطهری و طباطبایی نبود که صدبار از بازرگان «پوزیتیویست» تر بودند، چون پوزیتیویست‌های حلقه‌ی وین از تجربه انتظار تأیید نظریه را داشتند، اما اینان از آن علم یقینی استخراج می‌کردند.

علمی هم که بازرگان معرفی و مصرف می‌کرد، هرگز متاع بی‌معنا و بی‌هویت «علم پوزیتیویستی» نبود، بلکه همین علمی بود که در همه دانشگاه‌ها می‌آموزند و هویتی جاری و جمعی دارد و از روزگار گالیله و بویل و نیوتون و بوفون و فارادی و پاستور و ماکسول و داروین و رادرفورد و بولتزمان و ماکس پلانک و هایزنبرگ و اینشتین تا امروز دایر و رایج بوده است.

وی به معنای سوم (به کار گرفتن روش علوم طبیعی در علوم انسانی) هم پوزیتیویست نبود، چرا که اساساً عالم علوم انسانی نبود تا به چنان خطایی درغلتد، گرچه در علوم انسانی هم علت‌کاوی نفی مطلق نشده، بلکه با معناکاوی تکمیل و تقویت شده است. از حق نگذریم، وی در «سازگاری ایرانی» که یک اثر جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه است، از فرو افتادن در چنان مهلکه‌ای حذر کرده است و عالمانه، تنبل و قضا و قدری بودن و چشم به آسمان داشتن و زود خواستن و به‌زور خواستن ایرانیان را به شرایط جغرافیایی و معیشتی پیوند داده و از تفسیرهای راحت‌طلبانه و ذات‌گرایانه سخنی در میان نیاورده است. از قضا اوج علم‌گرایی سلیم بازرگان را در همین جست‌وجوهای علمی و معلولی و پرهیز از ذات‌گرایی می‌توان دید.

چنانکه آوردم تفسیر علمی (یا فلسفی) قرآن می‌تواند یک خطای تفسیری باشد، اما نه یک «انحراف فلسفی-پوزیتیویستی»، و هر چه باشد هیچ ربطی با پوزیتیویسم، به هیچ معنایی ندارد، و البته آن «خطای» تفسیری مفروض هم چنان گسترده و معمول بوده و هست که بازرگان در آن میدان تمیز و تبرّز ویژه‌ای ندارد.

مرحوم رضا روزبه، رئیس دبیرستان علوی از عاشقان و دلباختگان این روش تفسیری بود و نه تنها از قرآن که از احادیث هم تئوری اتمی و تئوری ژنتیک توارث را بیرون می‌آورد (آیهٔ مربوط به عالم ذر در سوره‌ی اعراف)، و من در همه‌ی موارد منتقد صریح او بودم، چرا که در کار او تکلفی دل‌آزار می‌دیدم، و گرچه در سنین نوجوانی و دانش‌آموزی (سال‌های ۴۲ - ۱۳۴۰) از صورت‌بندی اعتراضاتم ناتوان بودم، عزمی ایمانی را در سخنانش حاضر می‌دیدم که مرکب علم را ظالمانه به خدمت می‌گرفت تا فاتحانه به مقصد برسد. از دکتر شریعتی و تأویل هاییل و قایلش درمی‌گذرم که با هیچ حيله‌ای نمی‌توان آن دو برادر را نمایندگان دو دوره کشاورزی و دامداری دانست.

اما انصاف می‌دهم که بوستان تفسیر مرحوم بازرگان، از رایحه‌ی چنان تکلفاتی تهی است. من وقتی «باد و باران در قرآن» او را می‌خواندم، مخصوصاً آنجا که «فتری الودق یخرج من خلاله» [۴۰] را با کیفیت تکون قطرات باران در ابرها تطبیق می‌کند، با شگفتی تمام به خود می‌گفتم آیا این استنتاجات دلنشین و سراسر است می‌تواند درست باشد؟ بلی، وقتی قرار است خدا مستقیماً گوینده‌ی قرآن باشد، و متن قرآن فراتاریخی دانسته شود، و قرآن «معجزه» ای علمی و فلسفی و ادبی باشد، دیگر چه جای شگفتی است که قصه‌ی باد و باران هم مطابق آخرین نظریات علمی در قرآن یافت شود؟

می‌رسیم به «کلام پوزیتیویستی»:

محصل کلام آن عزیزان این است که بازرگان به حکم پوزیتیویست بودن از علم تجربی در تأیید وجود خدا و اثبات لزوم نبوت و وقوع معاد بهره جسته است، و سؤال من این است که بهره جستن از برهان نظم در اثبات وجود خدا (که هم سابقه‌ی کلامی دارد، هم مستندات قرآنی)، آیا استفاده از پوزیتیویسم است؟ متکلمان مسلمان و مسیحی و یهودی، قرن‌ها قبل از طلوع پوزیتیویسم، بدین برهان توسل جسته‌اند، و

آشکار و نهان قیاسی را به کار گرفته‌اند که:

۱- جهان ماده منظوم است،

۲- منظوم ناظمی دارد،

۳- لذا جهان ناظمی دارد که همان خداست.

و با این برهان، وجود خدا، لطف او، علم و قدرت او و حکمت او را به اثبات رسانده‌اند. گرانیگاه این برهان، نظم مشهود در طبیعت است و آنچه از این نظم پرده برمی‌دارد، علم تجربی است. قرآن هم که می‌گوید به شتر بنگرید، به خلقت جنین بنگرید، به کوه‌ها و دریاها بنگرید و... از همین شیوه استفاده می‌کند.

بعدها هیوم [۴۱] و کانت از فیلسوفان، و داروین و آلفرد راسل والاس [۴۲] از عالمان، بر این برهان شوریدند و آن را از اعتبار انداختند، ولی اخیراً پاره‌ای از کیهان‌شناسان و فیزیکدانان، با توسل به اصل تطابق جهان با انسان [۴۳] در صدد احیای آن برآمده‌اند؛ و حتی فیلسوفی انگلیسی چون آنتونی فلو [۴۴] که هشتاد سال را در الحاد گذرانده بود، با تدقیق در دست‌آوردهای شکفت‌انگیز علم ژنتیک، به دئیسم رو آورد.

اگر در تقریر برهان نظم رخنه‌ای رخ نماید و مثلاً پای خدای رخنه‌پوش [۴۵] به میان آید، اتفاقاً کاریست ضد پوزیتیویستی و ضد علمی! چرا که علم به استخدام عوامل غیرمادّی و غیرطبیعی در تبیین جهان رضایت نمی‌دهد و بر آنست که علل حوادث طبیعی را در خود طبیعت جست‌وجو کند، نه در ماورای آن. و البته این اصل روش‌شناسی طبیعی - ماتریالیستی، عین تعلیم حکیمان اسلامی هم هست. ابن‌سینا که می‌گوید «کلّ حادث مسبوق بمادّه و مدّه» همین معنا را افاده می‌کند که علل حوادث مادّی را باید در شرایط مادّی - زمانی جست‌وجو کرد، نه جای دیگر. و دیگر چه معنا دارد قول ناپخته آن عزیز که «بازرگان پوزیتیویسم را از ماتریالیست‌ها گرفت و...»؟

اینکه روزی انرژی‌های جهان هم‌سطح شوند و آنروپی به ماکسیموم برسد و بی‌نظمی فراگیر شود (مقتضای اصل دوم ترمودینامیک و تفسیر بولتزمان [۴۶])، و جهان به مرگ حرارتی بمیرد [۴۷]، طرفدارانی مانند ویلیام تامپسون [۴۸] و... در علم دارد و نقض و ابرام آن با عالمان است. اما اینکه آن مرگ حرارتی و پایان جهان مادّی، به معنای قائم شدن رستاخیز موعود ادیان باشد، یک پیشنهاد محتمل‌الصدق و

الکذب تفسیری است. همچنین است تطبیق آیه‌ی «اذا الشمس کورت» با تاریخ شدن نهایی خورشید و از کار افتادن کارخانه‌ی هلیوم‌سازی و نورافشانی‌اش و برپایی قیامت. این استنباطات راست باشد یا ناراست، ربطی به پوزیتیویسم ندارد و از نوعی وحی‌شناسی و معادشناسی حکایت می‌کند که قرن‌ها در میان همه‌ی عالمان و مفسران قرآن جاری بوده و هست. وقتی مؤمنی در قرآن (که گویا مخلوق باری و عین کلام باری و در سطح علم باری است) می‌خواند که خورشید روزی تاریک و سیاه خواهد شد و همان مؤمن در ستاره‌شناسی و علم طبیعت (که مخلوق همان خداست) می‌خواند که تاکنون سه چهارم خورشید تاریک شده و با یک ربع باقیمانده نورافشانی می‌کند که آن هم روزی به پایان خواهد رسید، چرا این دو را به هم مرتبط نکند و یکی را مبین دیگری نشمارد؟

بلی، اگر قرآن رؤیای محمد یا کلام او دانسته شود، و اگر معاد روحانی باشد نه جسمانی، و اگر زبان قرآن زبان علم نباشد و اگر... آن گاه در آن استنباطات رخنه و خلل خواهد افتاد. اما کدام یک از اکابر مفسران چنان آرای ناروتودوسی داشته که از بازرگان انتظارش را می‌برند؟

گفته‌اند مهدی بازرگان فلسفه نمی‌دانست و فلسفی نمی‌اندیشید. درست است، به شرط آنکه به جای فلسفه، واژه متافیزیک را بگذارند. اساساً جز قلیلی از مفسران قرآن و دین‌شناسان، چون فخرالدین رازی و جارالله زمخشری و علامه طباطبایی فلسفه نمی‌دانسته‌اند. و آشنایان می‌دانند که فلسفه‌ی متافیزیکی، یک نوع ممکن از فلسفه است که امروزه مخالفان بسیار دارد؛ از فیلسوفان تحلیلی گرفته که مدعیات آن را استوار نمی‌شمارند تا پوزیتیویست‌های منطقی که گزاره‌هایش را بی‌معنا می‌دانند، تا فیلسوفان قاره‌ای که دوره‌اش را سپری شده می‌انگارند، تا اصحاب مکتب تفکیک که آن را مغلّ درک دین می‌شمارند. البته مرحوم بازرگان، فلسفه‌ی متافیزیکی را نه از منظر فلسفی، بلکه از منظر دینی و عملی بی‌فایده می‌دانست و معتقد بود به کار زندگی نمی‌آید و به معیشت و اقتصاد و تکنولوژی و بهداشت و... فایده‌ای نمی‌رساند، و درک دینی را هم منحرف می‌کند. حتی در جایی به خطا، این جمله‌ی امام علی را که می‌گوید: «الحکمة ضالة المؤمن» (حکمت، گمشده‌ی مؤمن است)، چنین معنا می‌کرد: «فلسفه، گمراه‌کننده‌ی مؤمنان است!» یعنی هم حکمت را و هم ضالّه را بد

معنی می‌کرد. حکمت که به معنای فلسفه مصطلح نیست. باری اینکه فلسفه‌ی متافیزیکال (فلسفه‌ی اسلامی)، به فهم دین کمکی نمی‌کند، عین آرای عارفان ماست و در صدرشان مولانا جلال‌الدین بلخی نشسته است که می‌گوید:

فلسفی خود را ز اندیشه بکشت
گو بدو کاو را سوی حق است پشت
گو بدو چندانکه افزون می‌دود
از مراد خود جداتر می‌شود

نه اینکه بازرگان، عارفانه طرد فلسفه می‌کرد، بلکه با عارفان خواسته و ناخواسته همراستا شده بود و بدیهی است که عارفان در فلسفه گریزیشان، پوزیتیویست نبودند! بلکه درد دین داشتند و فلسفه را راهزن راه حقیقت می‌شمردند، و غزالی وار توصیه‌ی «مجانّی» می‌کردند که برای تقویت ایمان، به دنبال کلام و فلسفه نروید که کوفتن بر ریشه‌ی درخت، آن را استوارتر نمی‌کند.

فلسفه‌ی متافیزیکی تنها یک نوع از فلسفه است و متافیزیسین نبودن هم متفکر نبودن و فلسفه نداشتن نیست. بازرگان یک متفکر بود و در تفکر خود افت و خیزها و نقص و کمال‌ها داشت. یافتن مواضع نقص و کمال او، شایسته‌ی تدبّر سنگین و سرشار از ثمرات شیرین است، اما متهم کردن وی به اندوختن و فروختن کالای پوزیتیویسم و علم پوزیتیویستی، و آن را گناه کبیره‌ی او دانستن، تفتنی است ارزان و آسان، و تحلیلی است بی‌سود، بل پر زیان که با انصاف علمی و اعتدال اخلاقی فاصله‌ی بسیار دارد.

در سپهر دینداری معیشت‌اندیش عالمانه، به زحمت می‌توان الگویی پاکیزه‌تر و پیراسته‌تر از بازرگان یافت. قرآن در مرکز دین آگاهی او قرار داشت. از روایات کمتر استفاده می‌کرد، دینش را به فلسفه و عرفان نیامیخته بود، بر دین بار زیاد نمی‌نهاد، انتظاراتش را از دین بسیار کاسته بود، [۴۹] رشد سرطانی فقه را می‌نکوهید، به حکم تکلیف شرعی با استبداد ستیزه می‌کرد، مفتون و مرعوب چپ‌نمایی‌ها و غرب‌ستیزی‌ها نبود، اهمیت علم و تکنولوژی را عالمانه می‌فهمید، به صلح و اصلاح راغب‌تر بود، تا به جنگ و انقلاب. در مقابل روحانیت و سلطنت خاضع نبود، و به

۲۳۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

علم تنها قانع نبود و علاوه بر کار ذهنی، کار دستی هم می‌کرد. سقف معیشت را بر ستون شریعت نزد و پرستش را از عشق جدا ننشاند و با دین بازرگانی نکرد. فراتر رفتن از سپهر وی جهد و جهادی خطیر می‌طلبد که گمان ندارم اغلب ناقدان وی آماده‌ی خطر کردن آن باشند.

رحمت خدا بر او باد که آزاده و سربلند و پارسا زیست. قدرناشناسی فرومایگان و ناسزاهای ناجوانمردان پس از انقلاب از مروّت و منزلت او هیچ نکاست. سرفراز به ملاقات خدا رفت و آسوده در بستر جاودانگی بیارمید.

رحم الله معشر الماضین
که به نیکی قدم سپردندی
راحتِ جانِ بندگانِ خدای
راحتِ جانِ خود شمردندی
کاش آنان چو زنده می‌نشوند
باری این ناکسان بمردندی

والسّلام

عبدالکریم سروش، بهمن ماه ۱۳۹۲

منابع و پانوشتها

۱. هاشم آغاچری، روزنامه شرق، نهم بهمن ۱۳۹۲.
۲. محسن آرمین، نسیم بیداری ۴۴، بهمن ۱۳۹۲.
۳. مصطفی ملکیان، همان.
۴. محسن آرمین، همان.

۵. Strong Verifiability
۶. Weak Verifiability
۷. Theory Ladenness of Observations
۸. Isaac Newton (۱۶۴۳-۱۷۲۷)
۹. John Stuart Mill (۱۸۰۶-۱۸۷۳)
۱۰. Ludwig Wittgenstein (۱۸۸۹-۱۹۵۱)
۱۱. Rudolf Carnap (۱۸۹۱-۱۹۷۰)

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۳۵

۱۲. Otto Neurath (۱۸۸۲-۱۹۴۵)

۱۳. Alfered Ayer (۱۹۱۰-۱۹۸۱)

۱۴. Karl Popper (۱۹۰۲-۱۹۹۴)

۱۵. Karl Popper, Unended Quest, ch. ۲

۱۶. PROVABILITY

۱۷. Criterion of Refutability

۱۸. Hypothetico-Deductive Model

۱۹. Psychologism

۲۰. Conjectures and Refutations

۲۱. Thomas Kuhn (۱۹۹۲-۱۹۹۶)

۲۲. Paradigm shift

۲۳. Imre Lakatos (۱۹۲۲-۱۹۷۴)

۲۴. Research Programs

۲۵. Pierre Duhem (۱۸۶۱-۱۹۱۶)

۲۶. Alexandre Koyre (۱۸۹۲-۱۹۶۴)

۲۷. Michel Foucault (۱۹۲۶-۱۹۸۴)

۲۸. شرح مبسوط این فلسفه‌ها را در مقدمه مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵، آورده‌ام.

۲۹. Reductionism

۳۰. Max Weber (۱۸۶۴-۱۹۲۰)

۳۱. Verstehen

۳۲. von Hayek

۳۳. The Counter Revolution of Science

۳۴. نگاه کنید به مقدمه تبیین در علوم اجتماعی، تألیف دانیل لیتل، ترجمه عبدالکریم سروش.

۳۵. فراموش نکنیم که معیار ابطال‌پذیری پوپر که نافی و ناقض اثبات‌پذیری تجربی بود، تنها ۸۰ سال است که پا به جهان فلسفه‌ی غرب و ۳۰ سال است که پا به خاک

۲۳۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

ایران نهاده است (پوپر کتاب منطق پژوهش را در سال ۱۹۳۴ به آلمانی و سپس آن را در ۱۹۵۹ به انگلیسی منتشر نمود). عمر برنامه‌ی پژوهشی لاکاتوش و «انقلابات علمی» تامس کوهن از این هم کمتر است، و چه گونه می‌توان از دانشمندی که فیلسوف نیست انتظار داشت که این همه را بداند و در پژوهش‌های علمی و تفسیری خود از آنها بهره برد؟ حتی همین امروز هم فیلسوف سوگلی حکومت اسلامی، رضا داوری اردکانی، معنای درست ابطال‌پذیری را نمی‌داند و در کتاب سخیف فلسفه کارل پوپر، آن را به معنای باطل شدن نهایی همه نظریات علمی می‌داند!

۳۶. الاتفاقی لا یکون دائمیاً ولا اکثریاً.

۳۷. در این میان تنها مرحوم محمدباقر صدر بود که بر اصل «تقارن اتفاقی» شورید و در تحکیم استقراء و علیت، از علم احتمالات کمک گرفت که داستان نغز دیگری است و من در نقد کتاب «الاسس المنطقیه للاستقراء» آن را آورده‌ام. نگاه کنید به تفرّج صنع، انتشارات سروش، ۱۳۶۰.

۳۸. سوره هود، آیات ۴۴ به بعد.

۳۹. از آن طرف، اصحاب مکتب تفکیک که از در آمیختن وحی و فلسفه به شدت گریزان بودند، فلسفه گریزیشان را عین خضوع در مقابل نبوت و ولایت می‌دانستند و ندانستن فلسفه را (که بازرگان بدان متهم و مطعون است) موجب خلوص ایمان و صفای درک قرآن می‌شماردند.

۴۰. David Hume (۱۷۱۱-۱۷۷۶)

۴۱. Alfred Russel Wallace (۱۸۲۳-۱۹۱۳_)

۴۲. Anthropic Principle

۴۳. Antony Flew (۱۹۲۳-۲۰۱۰)

۴۴. God of Gaps

۴۵. Ludwig Boltzmann (۱۸۴۴-۱۹۰۶)

۴۶. The Heat Death of the Universe

۴۷. William Thompson (۱۸۲۴-۱۹۰۷)

۴۸. و این درسال‌های پایانی عمرش آشکارتر شد که دین را ذاتاً برای آخرت می‌خواست و تبعاً برای دنیا.

نقدی بر «بازرگان پوزیتیویست؟»

قاسم درزی

مجله «نسیم بیداری» شماره‌ی بهمن‌ماه خود را به «مرحوم بازرگان» اختصاص داد و در آن تلاش کرد تا زوایای فردی و اجتماعی این شخصیت معاصر را مورد بررسی قرار دهد. به‌مناسبت آنکه آثار قرآنی بازرگان مورد توجه بوده است، چندین مصاحبه از متفکران و قرآن‌پژوهانی چون «مصطفی ملکیان»، «محسن آرمین» و... در این نشریه به چاپ رسید که غالباً رویکرد بازرگان به قرآن را رویکردی علم‌زده و بسیار متأثر از پوزیتیویسم دانسته‌اند. همین امر موجب شد تا دکتر عبدالکریم سروش بر چنین اعتقادی تاخته و آن را یک سره عقل‌سوزی این پژوهش‌گران و مخالف سیر علمی مهندس بازرگان بداند.

بر همین اساس، آقای قاسم درزی، پژوهشگر علوم قرآن و حدیث در یادداشتی به نقد و بررسی دیدگاه دکتر سروش در مورد این مسئله پرداخته است و آن را در اختیار ایکننا قرار داده است که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید:

سروش ابتدائاً متفکران منتقد بازرگان را نواخته است که علم پوزیتیویستی و عالم پوزیتیویست نداریم و عالمان کار خود را می‌کنند و فلسفه علم هم توصیف خود را از علم دارد:

«اینکه علم چیست و چه باید باشد، خود یک سؤال فلسفی است. بسیاری

از فیلسوفان علم بر آنند که فلسفه‌ی علم حق ندارد به دانشمندان بگوید چه بکنند، تا کارشان «علمی» محسوب شود. به عبارت دیگر، کار فیلسوف علم، توصیف است نه تکلیف. هر چه عالمان می‌کنند، همان علم است و از کسی دستور نمی‌پذیرند، لذا نه پوزیتیویسم و نه فلسفه‌های دیگر، تکلیف علم را معین نمی‌کنند، و علم ویژه‌ی خود را نمی‌سازند. علم، فارغ از فلسفه‌های علم، به راه خود می‌رود. پرسش‌های خود را پی می‌گیرد و به مدد تجربه و ریاضیات، پاسخ خود را می‌یابد (یا می‌سازد). اولین خطا و مهم‌ترین خطای آقای سروش آن است که وظیفه فیلسوف علم را فقط توصیف می‌داند؛ حضری که با اولیات فلسفه علم در تناقض آشکار است و با سیره عملی خود ایشان نیز مخالف است؛ چرا که ایشان مَشی پوپری در فلسفه علم دارند و همه می‌دانند، فلسفه پاپر فلسفه‌ای تجویزی است و نه توصیفی. با این وجود ایشان چگونه مدعی است که کار فیلسوف علم توصیف است و نه تکلیف؟!

مسئله دوم آنکه شکی نیست که در جهان کنونی ما حساب علوم از فلسفه آن‌ها جداست و هر چه از جهان اول به جهان سوم بیشتر نزدیک می‌شویم، این فاصله بیشتر شده و عدم نیاز و حاجت به فلسفه علوم بیشتر مشهود است. در این مقال بر آن نیستیم تا به درستی و یا نادرستی چنین حقیقتی اشاره کنیم و چنین امری را می‌بایست در بررسی گفتمان علمی موجود در کشورمان یافت، لیکن آنچه در اینجا لازم به تذکر است، آن است که روش‌های مختلف علمی که در فلسفه علم بدان اشارت رفته است، همان روش‌هایی است که عالمان و پژوهش‌گران از آن بهره می‌جویند، لیکن فلسفه علم به شکل تئوریزه به آن‌ها می‌پردازد. لذا فلسفه علم در خلأ شکل نگرفته است و بازتاب نظری عملکرد دانشمندان است. با توجه به این نکته که حتماً خود آقای سروش بدان آگاه‌ترند، سوال اینست که به چه جهت ایشان بارها در طول گفتار خود بر فاصله علوم و فلسفه آن‌ها اشاره کرده‌اند؟! فلسفه وجودی فلسفه علم آن است که روش‌های علمی موجود مورد بررسی قرار بگیرد و نقاط ضعف آن‌ها آشکار شود و در مورد مهندس بازرگان نیز چنین است و ضعف روشی ایشان بیان شده است، نه اینکه تجویزی صورت گرفته باشد.

با توجه به آنچه که گفتیم اشکال سخن سروش مشخص می‌شود، آنجا که می‌گوید:
 «خطای عزیزان نامبرده در آن است که فلسفه‌ی علم را به جای علم

نهاده‌اند و در این جابه‌جایی، هم به علم جفا کرده‌اند و هم به علم‌شناسی، و افزون‌تر از آن، برای بازرگان عالم، یک فلسفه‌ی علم درست کرده‌اند (پوزیتیویسم) که روحش از آن خبر ندارد و برای علم یک صفت تراشیده‌اند (علم پوزیتیویستی) که روح علم با آن بیگانه و از آن بیزار است. به جای آنکه بگویند بازرگان، ذهنی فرهیخته و مؤدب به ادب علم و ریاضیات داشت و در پی توسعه علمی جامعه بود، می‌گویند حامل و ناقل ویروس علم پوزیتیویستی بود. نفوذ افسانه غرب‌زدگی و موهوم‌بودن علم در میان ما نشانی بهتر از این ندارد».

سخن اینجاست که کسی برای بازرگان فلسفه علم درست نکرده است، بلکه ایشان به ناچار می‌بایست روشی را در پژوهش علمی خود به کار بندد و به نظر می‌رسد که روش پوزیتیویستی به نگرش او نزدیک‌تر از دیگر روش‌هاست. جالب است که سروش به جهت آنکه از این تسمیه بگریزد، می‌گوید که بازرگان ذهنی فرهیخته و مؤدب به ادب علم و ریاضیات داشت. لیکن پاسخ نداده‌اند که از منظر یک فیلسوف علم، بازرگان واجد چه روشی هستند؟! این، پاسخی است که در قسمت‌های مختلف مقاله، سروش از آن سرباز زده است. نویسنده «علم‌شناسی فلسفی» باید صراحتاً مشخص کند که روش بازرگان در پژوهش‌های قرآنی‌اش چه بوده است؟! اینکه رویکرد غالب او را پوزیتیویستی بدانیم، دارای چه اشکالی است که ایشان چنین برمی‌آشوبد و منتقدان را از دم تیغ انحراف و تحریف می‌گذرانند؟! جناب سروش در ادامه مقاله خود وجوه مختلف معنایی برای پوزیتیویست بودن را برمی‌شمرد و سپس می‌پرسد:

«مرحوم بازرگان به کدام یک از این سه معنا پوزیتیویست بود؟ بلی، وی عالم بود، مدرّس ترمودینامیک، مروج علم و طالب توسعه علمی بود و در فهم و تفسیر پاره‌ای از آیات قرآنی به علم استناد و استشهاد می‌کرد و مثلاً «تصریف ریاح» را که در قرآن آمده، تعبیری دقیق از نقش بادها و باران‌پروری آنها می‌دانست و حتی در تبیین معقولیت پاره‌ای احکام فقهی، از علم تجربی مدد می‌جست و مثلاً بر آن بود که آب گُر، می‌تواند میکرب‌ها را بزدايد و براند و امثال آنها...».

خطاب به مولف «قبض و بسط تنوریک شریعت» باید گفت: کسی که دل‌باخته و

مجدوبِ عالمان علوم تجربی و روش آنها در گردآوری (context of Discovery) و داوری (context of Justification) داده‌ها است را چرا نباید دارای رویکردی پوزیتیویستی دانست؟ به عبارت دیگر، کسی بازرگان را پوزیتیویست ندانسته، بلکه روش و رویکرد او را پوزیتیویستی دانسته‌اند و به نظر می‌رسد که چنین دیدگاهی مُصاب باشد. در حقیقت هر کس که به علم به دید اثبات بنگرد و با این پیش‌فرض که هر چه در علوم تجربی به دست می‌آید، درست است و می‌توان آن را مبنایی برای فهم قرار داد، به سراغ آنها برود، دیدگاهی پوزیتیویستی خواهد داشت، حتی اگر متدین و متخلق به اخلاق دینی باشد.

سروش سپس می‌افزاید:

«بازرگان به مفهوم آگوست کنتی، پوزیتیویست نبود، چرا که به تفسیر تنولوژیک از جهان باور داشت و آن تقسیم‌بندی سه‌گانه را روانی‌دانست. به مفهوم و مراد حلقه‌ی وین هم پوزیتیویست نبود، چون حس و تجربه را تنها منبع معرفت نمی‌دانست و به ماورای طبیعت عقیده داشت و گزاره‌های متافیزیکی و اخلاقی را بی‌معنی نمی‌دانست و اعتمادش به علم، اعتمادی پراگماتیستی بود، نه برخاسته از فلسفه‌ای خاص».

باید تمایز گذاشت میان «پوزیتیویست» و «دیدگاهی پوزیتیویستی»؛ اولی کسی است که تماماً به اصول و قواعد پوزیتیویست‌ها پایبند است. قطعاً چنین شخصی نمی‌تواند متدین باشد، چرا که حجیت و اعتباری برای معرفت غیرتجربی قائل نیست، ولی دومی یعنی کسی که دیدگاه و طرز نگاه او متأثر از نظریات پوزیتیویست‌ها است؛ این تأثر می‌تواند فقط در یک و یا چند بُعد از ابعاد آنها باشد و نه همه ابعاد؛ در این صورت چه اشکالی دارد که این بُعد، عاشق و دل‌باخته قوانین تجربی بودن باشد، آن هم تا حدی که شخص بخواهد فهم قرآنی خود را نیز با توجه به این اصول و ضوابط بنیان‌گذاری کند. اینکه غالب توجیحات و تبیین‌های مهندس بازرگان بر مبنای علوم تجربی است و چهارچوب و شاکله آثار او را مباحث تجربی در بر می‌گیرد، دالّ بر نگرش پوزیتیویستی او نیست؟! آیا غیر از این است که کسی که مبنای تفسیری‌اش علم تجربی است و از میان مبنای متعددی تفسیری به این مبنا اعتماد می‌کند، در حقیقت تنها علم تجربی را عینی، مُشت پر کن و محصل می‌داند؟! آیا کسی که با وجود روش‌های غیرتجربی، روش تجربی را برای فهم قرآن

برمی‌گزینند غیر از این است که عملاً معتقد است گزاره‌های معنادار است که قابلیت راستی‌آزمایی تجربی داشته باشد؟! در حقیقت او می‌خواهد با روش تجربی، گزاره‌های قرآنی را برای خود معنادار کند. بازرگان که در مهم‌ترین کتاب قرآنیش یعنی «سیر تحول قرآن» بر آن است تا با ایجاد نظمی منطقی در میان آیات، اصولی ریاضی برای فهم بهتر آیات و تشخیص مکی و مدنی بودن آنها را پی‌ریزی کند چرا نباید تحت تأثیر پوزیتیویسم دانست؟! بگذریم از توجهات متکلفانه ایشان در انطباق خواندن نماز صبح با روزنامه خواندن صبح‌گاهی یا نقش پیامبران را برانگیختن منابع انرژی دانستن. چگونه آقای سروش به تمامه منکر وجود بُن‌مایه‌هایی از پوزیتیویسم در چنین افرادی می‌شوند؟ آیا تکلف دل‌آزاری که شما در مورد بازرگان از آن سخن می‌رانید، غیر از این است که ناشی از نگرش پوزیتیویستی او به قرآن است؟ به نظر می‌رسد جناب سروش بر سر لفظ دعوا دارند؛ چرا که تکلف دل‌آزار ایشان همان علم‌زدگی و رویکرد پوزیتیویستی است که امثال ملکیان بدان معتقدند.

سروش در جای دیگری می‌گوید:

«می‌پرسم مگر در فهم کلام وحی، استناد به علم زمانه شیوه‌ی همه‌ی مفسران از دیرباز تاکنون نبوده است؟ مگر هیئت بطلمیوسی و طبیعت‌شناسی ارسطویی، دستمایه‌ی مفسران در فهم قرآن نبود؟ همین واژه‌های عَلت و طبع و ذات و... که مثل سبزه در تفاسیر شیعی و سنی می‌رویند، مگر از وحی گرفته شده‌اند؟ آیا وقتی که مرحوم علامه طباطبایی در قصه‌ی دفع شیاطین با شهاب به علم استناد می‌کند و ظاهر آیات را به کناری می‌نهد و به تأویل روی می‌آورد، کاری پوزیتیویستی کرده است؟»

نکته مهمی که در اینجا باید بدان اشاره کرد، تمایز میان دو گونه مفسر است: گونه اول مفسری است که دارای مبنای تفسیری مشخص و قابل قبولی است، لیکن برخی مواقع از روش تجربی برای فهم برخی آیات بهره می‌جوید. از میان چنین تفاسیری می‌توان به تفسیر نمونه، المیزان و... اشاره کرد. گونه دوم، مفسری است که مبنای تفسیری خود را بر مبنای تجربی بنیان‌گذاری می‌کند. به عبارت دیگر می‌خواهد قرآن‌شناسی تجربی داشته باشد و از منظر علم تجربی به قرآن بنگرد یا این گونه بگوییم که برای قرآن، جهان‌بینی تجربی ترسیم کنند. تفاسیری چون المنار،

الجواهر و... را باید از این قسم دانست. به نظر می‌رسد که رویکرد تفسیر بازرگان بسیار نزدیک به این گونه است. از ایده‌پردازی چون سروش بسیار جای شگفتی است که تمایز رویکرد مفسری چون بازرگان و علامه طباطبایی را نداند؛ چرا که بازرگان در مواردی که برداشت علمی، متکلفانه است، نیز این گونه عمل می‌کند در حالی که علامه طباطبایی در مواردی که چنین امکانی نیز وجود دارد، زبان قرآن را سمبلیک و استعاری می‌داند تا اهداف تربیتی و هدایتی را بر معارف قرآنی غالب کند. [ر.ک: طباطبایی، المیزان، ۱۷/ ۱۲۴۱۲۵] مغنیه نیز با وجود روش عصری که در تفسیر الکاشف پیش گرفته است دقیقاً همچون علامه عمل کرده است. [ر.ک: مغنیه، الکاشف، ۶/ ۲۳۰ و ۷/ ۴۳۷] بسیار واضح است که روش تفسیری این مفسران بر مبنای تربیتی و هدایتی قرآن تمرکز دارد حال آنکه تاکید اصلی بازرگان و هم‌سنخ‌هایش مباحث علمی و تطبیق‌های متکلفانه‌شان است. آیا واقعاً نگرش علمی علامه طباطبایی و بازرگان از یک سنخ است؟!

باید توجه داشت که تمایز بسیاری است میان این دو گونه تفسیر، لیکن جناب دکتر سروش با تمام دقت نظری که دارند، این دو گونه را یکسان دانسته‌اند و با نهایت تعجب گفته‌اند:

«از این گذشته چرا باید گریبان بازرگان را گرفت و مهر باطله‌ی پوزیتیویسم را بر پیشانی او کوفت؟ مگر کسی چون مرتضی مطهری که عالم نبود و فیلسوف بود، در باب استقراء و روش تجربی رأی دیگری داشت؟»

آشکار است که تفاوت بسیاری وجود دارد میان مرتضی مطهری و مرحوم بازرگان؛ مسلماً مرحوم مطهری چنین اعتمادی به روش تجربی نداشته‌اند و این را به وضوح می‌توان در میزان استفاده‌ی ایشان از مباحث علمی در آثارشان یافت. البته اینکه دکتر بازرگان به آفت رویکرد پوزیتیویستی گرفتار شده باشد، با اینکه دیگران نیز به چنین آفتی دچار شده باشند، منافاتی ندارد. مشخص نیست که چرا دکتر سروش می‌خواهند با به میان آوردن دیگر مفسران که نمونه محور به مباحث علمی پرداخته‌اند، مرحوم بازرگان را از رویکرد پوزیتیویستی بری کنند؟ مشخصاً می‌بایست تمامی افرادی که با چنین روش‌های به قرآن می‌پردازند، مورد بررسی قرار گیرند و دامن خود را از چنین آفتی پاک کنند.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۴۳

نکته دیگر اینکه جناب سروش صاحب نظر نبودن بازرگان در زمینه رویکرد فلسفی اش را مترادف «بی فلسفه بودن» او دانسته است و خلطی کرده اند که از روش شناسی چون سروش بسیار بعید می نماید. چرا که ممکن است عالمی از رویکرد فلسفی خود به پدیده های بی اطلاع باشد، ولی مسلماً بر یکی از روش های متداول طی طریق کرده است. مثلاً غالب عالمان تجربی با فلسفه علم بیگانه اند، ولی عملاً یا واجد بینش پوزیتیویستی هستند یا ابطال گرایی یا دیگر رویکردهای رایج در فلسفه علم. مسلماً هیچ عالمی نمی تواند در خلأ پژوهش کند. البته خود دکتر سروش هم به این نکته اشاره کرده اند:

«در دوران علم نرمال، دانشمندان چون دیگر ارباب حرف و صنایع، به کار خود مشغولند و در پارادایم حاکم دوران، به کشف قوانین و تفسیر مشاهدات می پردازند و همان ها را که یافته اند، به دیگران آموزش می دهند و سنت علمی را تداوم می بخشند».

اینکه عالمی در پارادایم حاکم دوران خود پژوهش کند، دقیقاً تایید سخن ما است. تنها با این تفاوت که غالباً عالمان کشور ما نسبت به کشورهای که علوم انسانی در آنها پیشرفته تر است، تأخیری چندده ساله دارند. به عنوان مثال با اینکه هم اکنون پوزیتیویسم در غرب دیگر آن مقبولیت گذشته را ندارد و اعتمادی که در قرون گذشته نسبت به علم وجود داشت، دیگر وجود ندارد و فی الحال پارادایم ابطال گرایی مقبولیت بیشتری دارد، لیکن در کشور ما اعتماد بسیاری در میان توده مردم و عالمان تجربی نسبت به علم وجود دارد و این اعتماد در «برتری مطلق علوم تجربی و دقیقه نسبت به علوم انسانی» ظهور کرده است و متأسفانه چنین دیدگاهی در جامعه ما حاکم است. بنابراین می توان مدعی شد که پارادایم حاکم بر علم ایران پارادایم پوزیتیویستی است با اینکه بسیاری از عالمان در این خصوص هیچ اطلاعی ندارند.

سروش در ادامه گفته است:

«محصل کلام آن عزیزان این است که بازرگان به حکم پوزیتیویست بودن از علم تجربی در تأیید وجود خدا و اثبات لزوم نبوت و وقوع معاد بهره جسته است».

سوال این است که چه کسی بازرگان را پوزیتیویست خوانده است؟! هیچ یک از

کسانی که به آنها منتقد است، چنین ادعایی نداشته‌اند. ذیلاً مدعای این افراد آورده می‌شود تا عقیم بودن نتیجه‌ی سروش مشخص شود: به گفته‌ی هاشم آغاچری:

«کلام بازرگان یک نوع کلام پوزیتیویستی است که البته عمر آن به اندازه‌ی عمر اعتبار علم پوزیتیویستی است. او مسلماً پوزیتیویسم را از ماتریالیست‌ها گرفت و در خدمت دفاع از خدا قرار داد.»

محسن آرمین نیز معتقد است که:

«در مورد قرآن، بازرگان قبل از هر چیز باید به ما بگوید که... چرا متد

علم پوزیتیویستی را انتخاب می‌کند برای تفسیر قرآن...؟»

به گفته‌ی مصطفی ملکیان:

«مهندس بازرگان واقعاً دیدگاهی پوزیتیویستی نسبت به همه‌ی علوم تجربی

داشت»

و محسن آرمین می‌گوید:

«نگاه ایدئولوژیک به دین مخصوص شریعتی نیست... حال بازرگان این

کار را با روش علمی و پوزیتیویستی انجام می‌دهد، شریعتی از طریق

جامعه‌شناسی.»

البته نباید از حق گذشت که کلام امثال آغاچری و محسن آرمین نیز بسیار خطاست که پوزیتیویسم را علم دانسته‌اند، حال آنکه روش است و نه علم و در مجموع باید گفت: اینکه دیدگاه‌های پوزیتیویستی بازرگان متأثر از چه نحله و فرقه‌ای است، جای پژوهشی دیگر است و نمی‌توان صحت آن را تایید کرد، ولی به نظر می‌رسد گریزی از صدق این مطلب که بُن‌مایه‌هایی از پوزیتیویسم در تفکرات بازرگان وجود داشته است، وجود ندارد.

بازرگان و سه‌گانه‌ی ایران، دین، دموکراسی*

سید علی محمودی، استاد فلسفه سیاسی

ایرانی، مسلمان، دموکرات. مهدی بازرگان (۱۳۷۳-۱۲۷۶ه.ش) در گفتارها، نوشتارها، رفتارها و راه و رسم اجتماعی و سیاسی خود، این هویت سه‌گانه را آشکار کرده است. او نه فقط در مورد خودش، بلکه برای همه ایرانیان، آرزومند چنین هویتی بود. به باور او، ایرانی بودن، دیندار بودن و دموکرات بودن، ویژگی‌هایی متلائم و هم‌آهنگ‌اند و هر ایرانی می‌تواند این سه را با هم دارا باشد. پروژه فکری، دینی، اجتماعی و سیاسی او - که بیش از نیم قرن به درازا کشید-، چه در مشی فردی، چه در مطالعات و گفته‌ها و نوشته‌ها، چه در مبارزه با استبداد و خودکامگی، و چه در بنیان‌گذاری نهادهای دینی، علمی، سیاسی، اجتماعی و فنی - که «نهضت آزادی ایران» گرانگاه آن است-، تلاش بی‌وقفه در راه نیل به دموکراسی برای ایران و ایرانیان بود.

بازرگان نه دانش آموخته فلسفه سیاسی بود و نه علاقه‌ای به فلسفه داشت. او در دانش تخصصی - چنانکه می‌دانیم - مهندس ترمودینامیک و در رویکرد مطالعاتی و فکری، علم‌گرا (Scientist) و تجربه‌گرا بود. در پژوهش‌های او، قرآن نقش محوری داشت، به ایران و تاریخ این سرزمین علاقه‌مند و مشغول بود، و دموکراسی را بهترین راه ارتقای مردم ایران در زندگی مادی و معنوی می‌دانست. بازرگان در سیاست ورزی و حتی در مبارزات سیاسی- اجتماعی خود، از مشی دموکراتیک عدول

* به نقل از صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۵ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

نمی‌کرد. او شخصیتی تحول‌خواه و اصلاح‌طلب بر مدار فرهنگ، ساختارها و ساز و کارهای دموکراتیک داشت.

گزینه دموکراسی به‌عنوان راه و روش زیست انسانی، عقلانی و اخلاقی از سوی بازرگان، امری تصادفی، از سر‌شور و شیفتگی جوانی و بر پایه بهره‌مندی‌های شخصی و گروهی نبود. اگر بازرگان دنباله‌روی طبیعت جوانی و یا گفتمان غالب و مستقر در دوران فعالیت‌های فکری و سیاسی-اجتماعی خود بود، باید به اردوگاه چپ می‌پیوست و با رهبران حزب توده ایران و یا روشنفکران چپ‌گرا، از نوع چینی و فرانسوی همراه می‌شد. در حالی که از اردوگاه چپ ایران، بیشترین حجم آثار مکتوب، در قالب کتاب، نشریه و بیانیه، فضای فکری و سیاسی-اجتماعی ایران را پر کرده بود و در حالی که چپ‌گرایان در گردهمایی‌ها و تظاهرات سیاسی، در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ خورشیدی از در و دیوار می‌جوشیدند، بازرگان و یاران فرهیخته اما اندک‌شمار او، گفتمان دموکراتیک را گرانگاه کوشش‌های خویش در کارهای دینی، اجتماعی و سیاسی قرار دادند. در آن دوران پرکشاکش و پرغوغا، که چپ‌گرایان وابسته به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری خلق چین و چپ‌های فرانسوی، امواج قدرت حزبی و گروهی خود را به سخره‌های نظام پهلوی و یا دولت ملی محمد مصدق می‌کوبیدند، بازرگان و دیگر روشنفکران دینی ایران، در اقلیت و انزوا بودند. البته آنان راه خود را برای رساندن ایران به مدار دموکراسی، آگاهانه و امیدوارانه برگزیده بودند. آنان توسعه و پیشرفت ایران‌زمین را نه در مارکسیسم-لنینیسم، بلکه در فرهنگ و نگاه دموکراتیک می‌دیدند. بازرگان به پیمودن راهی دراز و پرمشقت می‌اندیشید که ایران را به آزادی، برابری، قانون‌گرایی، استقلال، دینداری آگاهانه و مومنانه، تساهل و مدارا و اخلاق رهنمون شود. او این راه را با روی آوردن به نظام دموکراتیک جست‌وجو می‌کرد. پروژه فکری بازرگان، برون‌دادی بسیار فراتر از روانه کردن چند نماینده به مجلس شورا و یا نشان دادن چند وزیر در دولت‌هایی بود که به دنبال هم، می‌آمدند و می‌رفتند. بازرگان به ایران فردا می‌اندیشید. شکل‌گیری دولت موقت پس از انقلاب و نمایندگی مجلس، برای بازرگان و یاران او، کاری اضطراری و مادامی بود. به باور من، راهبرد بازرگان، هموار کردن راه درشت و ناهموار دموکراسی در ایران بود، نه

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۴۷

گرفتن سمت و مقام سیاسی. ورود موقت او و حلقه فکری اش به صحنه‌ی سیاسی ایران پس از انقلاب، چیزی نبود جز یک تاکتیک. از همین رو بود که این نقش آفرینی ناگزیر، به واقع، دولت مستعجل بود.

نه فقط میان سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، حتی در سی و پنج سال اخیر نیز گفتمان دموکراسی به‌طور اعم و گفتمان دموکراتیک بازرگان به‌طور اخص، در ایران مجال چندانی برای مطرح شدن و مباحثه و نقادی نداشته است. در عین حال، باید به این نکته تأکید گذارد که به‌رغم محدودیت‌ها و مضیقه‌ها، گفتمان دموکراسی در ایران امروز، بیش از هر زمان دیگر، در میان طبقه متوسط به‌ویژه نخبگان، روشنفکران، دانشجویان و جوانان دانش‌آموخته، در حال گسترش و تعمیق است و بی‌اغراق، «این حدیثی است که بر هر سر‌بازاری هست.» اگر آگاهانی به هر دلیل اسم دموکراسی را نمی‌برند، اما بسیار و بسیار از رسم آن می‌گویند و می‌شنوند و درباره درون‌مایه و پی‌آمدهای مبارک آن می‌اندیشند.

متأسفانه، چنانکه گفتم، اندیشه‌های بازرگان - که مولفه‌های دینی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی آن، بر روی هم، گفتمان دموکراسی عمل‌محور را رقم زده است - در نیم قرن اخیر، آن‌چنان که در خور و شایسته است، مورد بحث و نقد و ارزیابی قرار نگرفته است. این جفاکاری، نه فقط به بازرگان رفته است، بلکه شوربختانه، در حق مردم ایران نیز اعمال شده است. می‌توان از بازرگان بسیار و بسیار آموخت. گفتمان دموکراتیک بازرگان، در یک کلام، گفتمان ایران فردا است؛ حتی اگر مردم ایران، در مقام صبر، لعل دموکراسی را به خون جگر فراچنگ آورند.

پژوهش حاضر به دموکراسی در اندیشه‌های بازرگان می‌پردازد. در این مقاله، می‌کوشم به چهار پرسش بنیادین زیر پاسخ بدهم:

۱. دیدگاه بازرگان درباره سرشت و شخصیت انسان چیست؟
۲. در اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی بازرگان، دموکراسی چه جایگاه و چه ویژگی‌هایی دارد؟
۳. نسبت میان دین و دموکراسی در اندیشه‌های بازرگان چیست؟
۴. بازرگان در مسیر تحقق تدریجی دموکراسی در ایران، چه راه‌ها و ساز و کارهایی را مطرح می‌کند؟

بر پایه این پرسش‌ها، فرضیه زیر را به آزمون می‌گذارم: انسان‌شناسی بازرگان بر مدار کرامت ذاتی نوع بشر و تفسیر انسان‌گرایانه از دین، او را به انتخاب دموکراسی عمل محور، در تنظیم مناسبات اجتماعی و سیاسی میان مردم و تاسیس نظم دموکراسی بر پایه حاکمیت مردم، رهنمون شده است.

روش من در این پژوهش، تحلیل مفهومی (Conceptual Analysis) و ارزیابی انتقادی (Critical Evaluation) است. کوشیده‌ام با بازخوانی مجموعه آثار بازرگان، خطوط اصلی دیدگاه‌های او را در باب دموکراسی در چارچوب نوشتار حاضر و در محدوده پرسش‌های مطرح شده، ترسیم کنم. نوشته کنونی از چهار بخش اصلی تشکیل شده است. نخست، دیدگاه‌های بازرگان درباره سرشت و کرامت ذاتی انسان مطرح می‌شود. دوم، اندیشه‌های او درباره دموکراسی، بازخوانی و تبیین می‌گردد. سوم، ارتباط بین دین و دموکراسی مورد بحث قرار می‌گیرد. چهارم، راه‌های تحقق دموکراسی در ایران، بررسی و ارزیابی می‌شود.

۱. انسان

دیدگاه بازرگان درباره انسان و ذات و سرشت او، از اهمیت بنیادین برخوردار است، زیرا سنگ بنا و گرانیگاه اندیشه‌های او در باب دموکراسی، مناسبات اجتماعی و سیاسی در میان مردم و برپایی نظم سیاسی دموکراتیک در چارچوب حکومت دموکراسی است. بازرگان در گفتارها و نوشتارهای خود، درباره انسان بسیار گفته و نوشته است. در واقع «انسان» در آثار او، از کلید واژه‌های اصلی و بسیار مهم است. بازرگان، به‌عنوان نمونه در «راه طی شده» دیدگاه‌های خود را درباره انسان، به‌گونه روشنی صورت‌بندی کرده است. در نگاه او، «طبیعت، مهم‌ترین پدر و بهترین مربی برای انسان» است؛ «انسان دست پرورده طبیعت و دارای شرافت و ارزش و احترام» است. انسان از آن‌رو که دارای ارزش است، برخوردار از حقوق مسلم و وظایف و تکلیف‌هایی است و نخستین حق فرد انسان، حق آزادی است. بر این اساس، انسان در «انتخاب عقیده و گفتار و عمل، تا زمانی که تجاوز به حقوق سایرین نشود، مختار می‌باشد.» از آنجا که انسان‌ها دارای «ارزش و حقوق انسانی» هستند، «با یکدیگر برابر و در برخورداری از حق مساوات و وظایف اجتماعی، یکسان می‌باشند.»؛ «هیچ فردی حق مالکیت و تسلط و تحکم بر فرد دیگر ندارد، و حکومت

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۴۹

مردم باید به دست مردم باشد.» و سرانجام، «افراد موظف به حفظ و رشد و وجود خود و ادای حقوق سایرین و شرکت در سهمیه تعهدات اجتماعی می‌باشند.» ۲ بر این اساس، بازرگان برینج نکته بنیادین درباره انسان، تاکید می‌گذارد: نخست، شرافت، ارزش و احترام انسان؛ دوم، حقوق بشر که در میان آنها نخستین حق انسان، حق آزادی است؛ سوم، برابری انسان‌ها با یکدیگر و برخورداری آنان از حقوق مساوی؛ چهارم، حکومت مردم بر مردم و به دست مردم؛ و پنجم، رعایت حقوق مردم از سوی مردم و مشارکت آنان در امور اجتماعی.

در نگاه بازرگان، ارزش و کرامت ذاتی انسان، محور اصلی و گرانیگاه برپایی نهادها، ساختارها و تاسیس حکومت‌ها است:

«بنابراین، در ریشه و اساس این فکر که صورت خارجی آن جنبه اداری و حکومتی و سیاسی است و به دکترین یا مسلک حزبی اتکا دارد، یک روح یا اندیشه (ایده) ساده‌تری نیز وجود دارد که همانا ارزش دادن به فرد انسان است. حکومت مردم بر مردم مترادف با ارزش دادن و حق شناختن برای افراد مردم و اصولاً نوع انسان است. انقلاب‌هایی که برای اعلام آزادی ملت‌ها به وقوع می‌پیوست و انعکاس دیگرش جنگ علیه برده‌فروشی بود، ریشه و روح تمام آن‌ها، چیزی جز قبول و اعلام ارزش و حق و مقام انسان نبود، که بالاخره به صورت اعلامیه جهانی حقوق بشر درآمد.» ۳

بازرگان در «انسان و خدا» بار دیگر بر ارزش فرد انسان تاکید می‌کند. او می‌نویسد:

«اساس روح دموکراسی، قدرشناختن و ارزش دادن به فرد انسانی است. انبیاء اولین کسانی بودند که حتی به پست‌ترین و زبردست‌ترین و فراموش شده‌ترین طبقات مردم عنایت و محبت کردند و برای آنها حق قائل شدند.» ۴

در نگاه بازرگان، توجه خاص و قدرشناسی پیامبران نسبت به انسان، برآیند «تمام مطالعات و مکتسبات انسان» است:

«ماتریالیست‌ها خداپرستان را مسخره می‌کنند که پیغمبران آنها، از راه خودخواهی و جهالت به انسان لقب اشرف مخلوقات داده‌اند. در حالی که اگر پیغمبران چنین گفته باشند، با این وصف چیزی جز محصول تمام مطالعات و مکتسبات انسان را خلاصه نکرده‌اند و این نکته حاکی

از توجه شایان و قدرشناسی است که نسبت به مقام و سرمایه انسانیت داشته‌اند. در همین زمینه‌ی ارزیابی و ارزشیابی انسان است که حضرت ختمی مرتبت (ص) می‌فرماید: لطف خدا شامل کسی است که قدر خود را بشناسد و آن کسی که ارزش خود را نشناخت، تباه شد. (رَحِمَ اللهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، هَلَكَ أَمْرُ كَم يَعْرِفُ قَدْرَهُ) ۵

بازرگان در ادامه، شرافت و کرامت ذاتی انسان را در دین و آموزه‌های پیامبران جست‌وجو می‌کند:

«به زعم پیغمبر، انسان دارای چنان مقام والایی است که خداوند تمام فرشتگان و قوا و عوامل خلقت را در اختیار و استخدام او گذارده است، و هیچ کس از دانشمندان و بشر دوستان، چنین مرتبت رفیع و سرمایه و ممکنات عظیمی را برای نوع انسان بنیان نکرده است.» ۶

بر این اساس، در انسان شناسی بازرگان، نوع انسان دارای شرافت و ارزش، آزاد، برابر، دارای حقوق مسلم، از جمله حق حاکمیت سیاسی، سزاوار مشارکت اجتماعی و سیاسی، و جایگاه والای او مورد تایید دین خدا و آموزش‌های پیامبران است.

۲. دموکراسی

به نظر بازرگان:

«حکومت دموکراسی، یعنی حکومت مردم بر مردم، بهترین شکل حکومت و شاید تنها صورت قابل قبول آن است. این طرز حکومت است که بهتر می‌تواند ضامن استقلال مملکت و موجب اصلاح و سعادت و ترقی ملت باشد.» ۷

بازرگان بحث دموکراسی را با توصیف و تحلیل استبداد و خودکامگی آغاز می‌کند. او پیکره و ساختار حکومت استبدادی را یکپارچه و دارای روابط اندام‌وار می‌بیند که صدر و ذیل آن با یکدیگر مرتبط‌اند. به باور او:

«استبداد در مقام سلطنت، در تمام مراحل، استبداد می‌آورد. یعنی این فرض یا تصویر نیز قابل قبول نیست که بتوان به پادشاه با رافت ولیاقتی اجازه داد خود او فاعل مایشاء خودکامه باشد و امیدوار بود که در مراتب پایین‌تر از خود و در امور و شئون دولت و ملت، اصول مشاوره و آزادی به معنای دموکراسی را برقرار سازد» ۸

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۵۱

بازرگان می‌اندیشید که استبداد در تصمیم‌گیری خلاصه نمی‌شود، بلکه امور اجرایی را نیز در قوه مجریه دربر می‌گیرد:

«وقتی پادشاهی اجازه نداد مشاورین و نمایندگان، از طرف ملت در تصمیم‌ها و اعمال او وارد شوند و انتقاد و ایراد بنمایند، در امور اجرایی هم یقیناً نمی‌تواند اجازه انتقاد و ایراد به مامورین منصوب خود بدهد؛ زیرا که امور جزئی بالاخره منتهی به کلی‌ها و بالایی‌ها می‌شود، و تمام امور و شئون اداری، وابسته یکدیگراند.»^۹

حکومت استبدادی، قانون‌گریز و قانون‌ستیز است، و کار حاکمان خودکامه به ظاهرسازی و ریاکاری می‌کشد. بازرگان می‌پرسد:

«چه‌طور ممکن است شاه مستبد یا دیکتاتور مقتدر، راضی شود که مامورین خاص منتخب او، مورد بازخواست دیگران واقع شوند و نظریات و اعمال آنها از آنچه بر طبق دستور و تصمیم خود او بوده است منحرف گردد؟ مگر آنکه برای دلخوشی و استفاده‌های تبلیغاتی، اجازه اظهار نظر و انتقادهای محدودی داده شود؛ ولی آنها که کار دست‌شان است، اعتنایی به این نظریات و انتقادات نمایند و ترتیب اثری به آنها داده نشود یا مجمع‌های مشورتی پر عنوان تشریفات‌دار، صرفاً برای ظاهرسازی و تأییدطلبی و فریبندگی باشد. بنابراین وقتی مقام سلطنت و مملکت‌داری، استبدادی و دیکتاتوری شد، این حالت به همه قسمت‌ها سرایت خواهد کرد و یک دستگاه استبدادی نمی‌تواند در تمام مراحل و مراتب خود و در روابط کلیه مامورین و شاغلین و مسئولین با مردم، غیر از رویه استبدادی و فاعل مایشائی داشته باشد.»^{۱۰}

بازرگان در بحث دموکراسی، بیش و پیش از همه، به آزادی به مثابه حق بنیادین بشر تاکید می‌گذارد. به نظر او:

«بزرگ‌ترین خطری که امروز ملت‌های عقب مانده دنیا را احاطه کرده است، همین عدم آزادی و عدم شخصیت است. روزی که مردم بدانند مصدر عمل و اثری نیستند و جلوی آزادی و نظر آنها سد شده است، دیوانه هستند اگر دنبال زحمت و کمال برونند! نان درآوردن و روزگار به خوشی گذراندن، هدف می‌شود.»^{۱۱}

بازرگان به‌درستی این اندیشه را مطرح می‌کند که بدون آزادی، ادعای

دموکراسی خواهی و تاسیس حکومت مردم بر مردم، سودای خامی بیش نیست. او می‌نویسد:

«فکر حکومت مردم بر مردم از اینجا ناشی می‌شود که مردم را آزاد از بندگی و اسارت و اطاعت از دیگری دانسته و لایق اداره کردن خود می‌شناسد.»^{۱۲}

بازرگان پس از تبیین آزادی، به بنیان دوم دموکراسی می‌پردازد که برابری است. دموکراسی برپا می‌شود تا تبعیض‌های گونه‌گون در میان مردم از میان برود و یا کاهش یابد. در نگاه بازرگان:

«[دموکراسی] همان مکتب و مسلک و سیاستی [است] که ما بین طبقات مردم کشور تساوی قائل است. اگر به‌لحاظ بهره‌مندی و فعلیت نباشد، لااقل به‌لحاظ حق بهره‌مندی و بالقوه (پتانسیل) می‌خواهد که تمام افراد هم سطح و یکنواخت باشند و مزایا و مواهب در اختیار هر کس قرار گرفته و عوام و خواص همراه و هم‌شان یکدیگر شوند. دموکراسی است که نه تنها دعوی مساوات می‌نماید، بلکه عدالت اجتماعی را می‌خواهد و حقوق افراد را مساوی و واجب‌الرعا می‌شناسد.»^{۱۳}

در فقره بالا، بازرگان به دقت برابری مورد نظر خود را از مفهوم برابری در سپهر اندیشه‌های مارکسیستی تفکیک می‌کند. بنیان برابری در دموکراسی، نیل به عدالت اجتماعی بر مدار رعایت حقوق افراد است. حق برابری، شهروندان را از امکان بالقوه‌ی هم‌سطحی در جامعه برخوردار می‌سازد تا بتوانند «مزایا و مواهب» را در اختیار بگیرند. برابری دموکراتیک به معنی تساوی ریاضی در همه موارد نیست، بلکه در پی آن است که توده مردم و نخبگان و یا به تعبیر بازرگان، عوام و خواص، «همراه و هم‌شان یکدیگر شوند.» دموکراسی، امکانات و زمینه‌های لازم را برای شهروندان آماده می‌کند تا برابری در جامعه پدید آید و تبعیض از میان مردم دور شود. بازرگان به‌عنوان جانبدار اصلی دموکراسی بر مدار حقوق بشر در ایران، دموکراسی مورد نظر خود را از دموکراسی‌های «خَلقی» جدا می‌کند. در اندیشه بازرگان:

«آن مسلک‌هایی که با ظاهر فریبنده‌ی دموکراسی خلق، تحت انضباط شدید حزبی و به بهانه ضرورت اطاعت کورکورانه اجتماعی، از افراد

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۵۳

سلب آزادی و شخصیت می‌نمایند و همچنین آن دولت‌هایی که به‌طور رسمی یا عملی، حکومت فردی یا دیکتاتوری را اجرا می‌نمایند، بزرگ‌ترین خیانت و جنایت را در حق افراد ملت خود مرتکب می‌شوند؛ خیانت و جنایتی که برخلاف خواسته طبیعت (و صاحب طبیعت [خداوند]) و مانع نجات و سعادت بشریت است.» ۱۴

پیداست که «دموکراسی خلق» با کرامت انسان، آزادی و همچنین طبیعت انسان، سازگاری ندارد و ردایی است که حکومت مطلق فردی به دوش می‌افکند تا مردم را با ظاهر چشم‌نواز اما فریبنده آن، به اسارت و خودکامگی بکشاند. دموکراسی مورد پذیرش بازرگان، با دموکراسی خلقی در تناقض و تقابل قرار دارد.

بنیان سوم دموکراسی مختار بازرگان، «تعادل مابین فرد و اجتماع» است. در دموکراسی مبتنی بر حقوق بشر، ازسویی فرد، هویت اجتماعی و تاریخی خویش را حفظ می‌کند و به فضای انتزاعی فردیت افراطی پرتاب نمی‌شود؛ از سوی دیگر، فردیت و تشخص فردی خود را نگاه می‌دارد تا شاهد انحلال «خود» (self) در جامعه نباشد. بازرگان بحث خود را با دفاع از فردیت انسان آغاز می‌کند و در این‌باره می‌نویسد:

«البته در حکومت‌های دموکراسی واقعی، این اندازه مقام فرد پست نیست و یک نوع تعادل مابین فرد و اجتماع وجود داشته، اجتماع برای فرد در حکم آینه بزرگی است که ضمن هزاران تصویر و حرکت، نقشی از خود نیز در آن می‌بیند. با اجتماع مانوس است و همین که برای خود در آنچه حق و نظر و اثر می‌شناسد، هم جامعه را دوست دارد و احترام می‌گذارد و هم خود را محترم و مسول می‌شناسد.» ۱۵

بازرگان بدین سان می‌کوشد میان دموکراسی لیبرال و سوسیال دموکراسی تلائم و تعادل برقرار سازد. او در «دموکراسی واقعی» مورد قبول خود، هم فردیت انسان را مورد تاکید قرار می‌دهد (که برگرفته از دموکراسی لیبرال است)، و هم بر جامعه پذیری انسان مُهر تایید می‌گذارد (که سوسیال دموکراسی، جانبدار آن است). ایجاد تعادل میان فرد و اجتماع - که بازرگان با هوشمندی و دقت به آن می‌پردازد - یادآور گفت‌وگوها و بحث‌های عمیق و جدی میان لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان در واپسین دهه‌های سده بیستم میلادی است که در فرجام کار، به تعدیل دموکراسی

لیبرال انجامید ۱۶ و جان راولز (۲۰۰۲-۱۹۲۱)، بزرگ‌ترین فیلسوف سیاسی این سده‌ی پرکشاکش را به بازنگری دیدگاه‌های خود در نظریه‌ای درباره عدالت و ادار ساخت. راولز پس از بیست سال از انتشار نظریه‌ای درباره عدالت، بازاندیشی‌های خود را- که به فاصله رفتن از لیبرالیسم افراطی انجامید- در رساله‌ی لیبرالیسم سیاسی بازتاب داد.

بازرگان، دستیابی به حکومت دموکراسی را کاری دشوار و طاقت‌سوز و فرایندی تدریجی و گام به گام می‌داند. او به درستی از پیچیدگی و سختی کار آگاهی دارد. ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) در سده هجدهم نوشته بود که در میان نظام‌های حکومتی گوناگون، تحقق و نهادینه کردن دموکراسی از همه دشوارتر است. ۱۷ بازرگان در این باره می‌نویسد:

«مراتب کمال و ادراکات عالی به آسانی و فوری حاصل نشده است. مثلاً چه قدر بشر توسری‌ها خورده، ظلم‌ها چشیده، عصیان‌ها و انقلاب‌ها کرده و قربانی‌ها داده تا به مفهوم و به ارزش آزادی یا حقوق انسانی رسیده است؟ چه تربیت‌ها و چه تصفیه‌ها در طی قرون متمادی و نسل‌های متوالی باید پیش آمده باشد که یک پاستور و یا یک نوبل و سایر دوست‌داران واقعی بشریت درست شده باشد؟ فقط اشخاص بی‌اطلاع و بی‌تجربه هستند که تصور می‌کنند دموکراسی یا سوسیالیسم کالاهای وارداتی بوده، می‌توان مانند لباس تازه به تن کرد و برای درک و دفاع و تمتع از آنها، احتیاج به زحمت و تربیت و رشد طولانی قبلی نیست.» ۱۸

دیدگاه بازرگان آن است که تحقق دموکراسی و دانش و تربیت مردم، ارتباطی مستقیم با یکدیگر دارند. آنان که به فرهنگ، نظم و حکومت دموکراسی دست یافته‌اند، به سادگی به ساحل نجات نرسیده‌اند تا ما نیز به سادگی، آنان را «سبک باران ساحل‌ها» بخوانیم. آنان با انگیزه، سخت کوشی، بردباری و آگاهی، «شب تاریک و بیم موج و گرداب» هایل استبداد و خودکامگی را از سر گذرانده‌اند و در کوره‌ی گدازان حوادث و خطرهای آبدیده شده‌اند. به باور من، بازرگان حق دارد کسانی را که به دموکراسی به مثابه کالای وارداتی می‌نگرند که می‌توان آن را به سادگی از فرنگ یا ینگه دنیا وارد کرد، «بی‌اطلاع و بی‌تجربه» بنامد. نه استبداد قبایی است که بتوان به راحتی آن را از تن درآورد، و نه دموکراسی شنیلی است که بتوان

به سادگی آن را به دوش افکند. نیل به فرهنگ، رفتار و مناسبات دموکراتیک، کاری است به غایت دشوار و پرزحمت که فقط می‌توان راه آن را با امید، تلاش و فداکاری گشود.

دانستیم که در ارزیابی بازرگان، دموکراسی به مثابه «بهترین شکل حکومت» دارای سه بنیان آزادی، برابری و تعادل میان فرد و اجتماع است. آزادی به مثابه محور دموکراسی بازرگان، همراه با فردگرایی در عین جماعت‌گرایی، یا آورد فلسفه سیاسی دموکراسی لیبرال و سوسیال دموکراسی است. در نگاه بازرگان، دموکراسی فرایندی دراز مدت و گام به گام است، پدیده‌ای درون‌زا است نه وارداتی، و با تلاش‌های بسیار، فداکاری‌ها و صبر و بردباری، فراچنگ می‌آید.

۳. دین و دموکراسی

بازرگان به عنوان یک نواندیش و یا روشنفکر دینی، میان دین و دموکراسی هم‌نوایی و هم‌سویی می‌بیند. او با تکیه به آموزه‌های کتاب و سنت، بر این باور است که در جهان امروز، می‌توان دین‌دار و دموکرات زیست. بازرگان دعوی جانبداران قیومیت بر انسان‌ها به دلیل بی‌سوادی و نادانی و این‌که «اگر [مردم] را به حال خودشان واگذاریم، یا راه خرافات و جهالت را پیش می‌گیرند و یا به جان یکدیگر افتاده و آشوب و خرابی به پا می‌شود» را رد می‌کند. او در پاسخ مدعیان قیومیت و توسری زندگان به مردم «بی‌سواد نادان و تنبل و محتاج به قیم» می‌نویسد:

«اولاً به آقایان می‌گوییم از کجا معلوم، خود شما هم بی‌سواد نادان و تنبل و محتاج به قیم و توسری نباشید؟ کی شما را صالح و لایق قیومیت به سایرین و اداره کردن و توسری زدن و صاحب چنین حقی تشخیص داده است؟ البته که باید در یک جامعه نظم و حساب برقرار باشد و امور سر و سامانی داشته، مسئول و مدیر وجود داشته باشد. ولی آن مسئول و مدیران را باید خود مردم یا لاقط معتمدین و نمایندگان مردم تعیین کنند، نه هر کس و ناکسی خود را رئیس و صاحب اختیار بداند. ثانیاً، آیا شما خود را در عالم بصیرت و مصلحت‌اندیشی بشریت، از خالق بشریت هم داناتر و دلسوزتر می‌دانید؟ خداوند آزادی را به انسان ارزانی داشته، او را مختار کرده حتی از فرمان او سرپیچی کند و به پیروی از هوای نفس یا اغوای شیطان برود. شما دایه مهربان‌تر از مادر شده‌اید؟»

این طرز تفکر و ادعاهای آقایان، هم معارضه با مشیت الهی است و هم اهانت به فرهنگ ایرانی. اتفاقاً همان تحیر و تردیدی که آزادی و اختیار به انسان می‌دهد و او را وادار به هوشیاری و تفحص و تجربه و تجمع و تصمیم می‌نماید، اسباب کار تکامل و رشد و منشاء هوش و علم و اراده بشری است.» ۱۹

می‌بینیم که بازرگان با نفی و رد قیومیت بر انسان‌ها، بار دیگر به اختیار و آزادی بشر تاکید می‌گذارد. افزون بر این، پدرسالاری را که در تناقض و تعارض با آزادی، حقوق بشر و دموکراسی است، مردود می‌داند. او استبداد و خودگامگی و دایه‌های مهربان‌تر از مادر آن را، در تعارض آشکار و جدی با مشیت الهی می‌یابد که نوع انسان را مختار و آزاد می‌خواهد. قیوم و سالار (از هر نوع) را نشاید که به جای مردم تصمیم بگیرد. حکومت از اراده و خواست مردم سرچشمه می‌گیرد. این مردم‌اند که حاکمان خود را به طور مستقیم و یا از طریق نمایندگان برگزیده خود تعیین می‌کنند تا «هر کس و ناکسی، خود را رئیس و صاحب اختیار» نداند. دموکراسی بر پایه آزادی و اختیار از رهگذر هوشیاری، جست‌وجو، تجربه و نیاز به تصمیم‌گیری، اسباب و لوازم تکامل نوع بشر را فراهم می‌سازد؛ همان چیزی که دین بر آن پای می‌فشارد.

بازرگان، ساز و کار رای اکثریت در دموکراسی را هماهنگ با شرع و عقل می‌یابد. او سخن محمد حسین غروی نایینی را در «تنبيه الامة و تنزيه الملة» یادآور می‌شود که:

«وقتی پای مشورت در میان آید، شرعا و عقلا طرف اکثریت را باید گرفت.» ۲۰

بر پایه قرائت بازرگان، تعریض و توییح مکرر اکثریت در قرآن، «تقریبا کلیه آنها، ناظر به منکرین خدا و معاندین انبیاء در امت‌های گذشته و در برابر خاتم النبیین بوده است، نه مومنین.» ۲۱ افزون بر این، تعریض‌ها و نکوهش‌های قرآن، ناظر به «قصور در عمل و علم و شک در برابر خدای سبحان است.» چنین نیست که ما، به عنوان شخص و یا حزب و یا حکومت، که آفریده خداوند، خطاپذیر، فراموش‌کار و تاثیرپذیر هستیم، به خود حق بدهیم که دیگران را «نادان و نفهم و خود را بینا و پاکدامن بگیریم.» کار پاکان را قیاس از خود مگیر.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۵۷

بازرگان در ادامه‌ی بحث درباره‌ی رای اکثریت، موضوع ارتکاب گناه از سوی دین‌داران را از حقوق انسانی آنان تفکیک می‌کند. ممکن است از شخصی فسق و فجوری سر بزنند. این امر حق مالکیت، تصرف در اموال و تعیین و کیل و هم‌چنین مناسک عبادی و فعالیت‌های اجتماعی را از شخص سلب نمی‌کند. ۲۲ به این بهانه و یا از آن‌رو که چنین فردی کم‌سواد است، نمی‌توان برخلاف شرع و عقل و عرف و بدون آنکه «صغیر و محجور و محکوم» باشد، برای او قیم تعیین کرد و بر گرده‌ او سوار شد.

اقلیت، حقوق اکثریت را غصب می‌کند و سررشته‌ی کارهای مردم را در دست می‌گیرد، زیرا بر این باور است که از دانش، ایمان و عدالت برخوردار است و شایسته و سزاوار فرمانروایی. همین ادعا را غاصبین حقوق مردم و استثمارگران نیز به میان می‌آورند تا تجاوز به حقوق مردم را توجیه کنند. بازرگان از اقلیت می‌پرسد:

«آیا ملاک تشخیص قاطعی برای این تفکیک و تمایز خودتان از

سایرین در دست دارید، که مورد قبول همه واقع شود و خود، سبب

نزاع و اختلاف نگردد؟» ۲۳

بازرگان، بدین‌سان، ساز و کار رای اکثریت را در دموکراسی، بر مدار عقل، شرع، تجربه و عرف می‌پذیرد. یادآوری این موضوع لازم است که بازرگان در تجربه اجتماعی و سیاسی ایرانیان، با معضل حکومت اقلیت بر اکثریت مواجه است. از این‌رو، بر ضرورت حکومت اکثریت تاکید می‌گذارد. آشکار است که رای اکثریت گرچه لازم‌الاتباع است، اما می‌تواند اقلیت‌ها را به حاشیه براند، از زیست دموکراتیک محروم سازد و موجبات نارضایتی آنان را فراهم آورد. در آخرین دهه‌های سده بیستم میلادی، دموکراسی لیبرال، با ارائه ساز و کارهایی، تا حد زیادی کاستی‌های دموکراسی کلاسیک را به سود اقلیت‌ها جبران کرد. ۲۴

بازرگان به خوبی می‌داند که خاستگاه دموکراسی، مغرب زمین است. او دلیلی برای نادیده گرفتن این واقعیت مشاهده نمی‌کند؛ اما با کاوش در سنت صدر اسلام، جلوه‌هایی از آزادی، برابری و حکومت مردمی را می‌یابد و می‌نماید. او از «عقد اخوت مابین مسلمانان مهاجر و انصار در نخستین سال هجرت» و از مساوات خلیفه در صدر اسلام با ساده‌ترین فرد مسلمان در لباس و خوراک و مسکن و سهمیه بیت المال و سایر شئون حقوق، یاد می‌کند. ۲۵

بازرگان، حکومت امام علی (ع) را «نمونه‌ی اعلا‌ی دموکراسی و قبول حکومت ملی و رعایت حق و آزادی» می‌شناسد و دلایل خود را این‌گونه با ما در میان می‌گذارد:

«اولاً، از هیچ کس به اجبار برای خلافت خود بیعت نمی‌گیرد.

ثانیاً، کسانی را که بیعت نمی‌نمایند در کار خود واگذاشته، در اشاعه نظریات و ابراز مخالفت، آزاد می‌گذارد و دیناری از سهمیه آنها را از

بیت المال کسر نمی‌نماید.

ثالثاً، مطالب حکومت و سیاست را ضمن دلالت و نصیحت‌های عمومی

در منبرها به صورت خطبه‌های گهربار با مردم در میان گذاشته، به بحث

و شور می‌پردازد و تا افکار آنها حاضر به قبول عملی نمی‌شود، دل‌ها

داوطلب نمی‌گردند، آهنگ جنگ نمی‌کند.

رابعاً، در جنگ‌ها، با تمام بصیرت و درایت و دوراندیشی که دارد،

تصمیم در صلح و ستیز را به مشورت و رای لشکریان می‌گذارد.

حتی در سرنوشت دلخراش حکمیت، سرنوشت خود را با وجود یقینی

که به خدعه طرف و عواقب شوم این عمل داشت و اخطارهای قبلی که

کرد، به رای جمهور واگذار می‌نماید.»^{۲۶}

گزارش بازرگان از راه و رسم حکومت‌گری امام علی را می‌توان به شکل زیر

صورت‌بندی کرد:

۱- آزادی در بیعت کردن و پیروی از حاکم سیاسی؛

۲- آزادی مخالف سیاسی؛

۳- رعایت حقوق مخالف سیاسی؛

۴- گفت‌وگو و مشاوره میان حاکم و مردم در اجتماع‌های عمومی؛

۵- سپردن تصمیم‌گیری در مورد جنگ و صلح به رای مردم؛

۶- دست زدن به جنگ دفاعی بر مدار رضایت و آمادگی سپاهیان؛

۷- واگذاری تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی به رای جمهور مردم.

بازرگان در اصل‌های هفت‌گانه بالا، آزادی، برابری رای مردم، رضایت مردم،

حقوق مردم، و از این رو، گوهر و ساز و کارهای دموکراسی را مشاهده می‌کند.

بی‌تردید، در سپیده دم اسلام، ساختارهای دموکراتیک همانند مجلس شورا، قوه

مجریه، قوه قضاییه و تفکیک قوای سه‌گانه به شکل امروزی در حکومت امام علی

وجود نداشته است، اما با کندوکاو در تجربه حکومت علوی، می‌توان وجوهی از مشی دموکراتیک را شناسایی کرد. وقتی بازرگان در تاریخ صدر اسلام می‌نگرد و حکومت امام علی را در بوته نقد می‌گذارد و در راه و روش او، آزادی انتخاب یا بیعت، تشکیل حکومت بر پایه اقبال و اصرار و رضایت مردم و همین‌طور آزادی مخالف سیاسی و اجرای حقوق او را مشاهده می‌کند، آیا می‌تواند نظامی جز حکومت دموکراسی را به مردم ایران در جهان امروز پیشنهاد کند؟ آیا ناروا نیست که او از روزگار جوانی تا واپسین دم حیات، در راه گذار به دموکراسی، گسترش فرهنگ دموکراسی و استقرار حکومت دموکراسی، از کوشش و تلاش باز ایستد؟ پس عجیب نیست که بازرگان به‌عنوان یک روشنفکر دین‌دار و کنشگر سیاسی - که به اسلام ایمان دارد -، در برابر استبداد و خودکامگی به کشاکش برخیزد و راه خود را از کمونیست‌های وطنی، از آغاز جوانی جدا سازد و در مسیر میهن‌دوستی، دین‌داری و دموکراسی گام بردارد.

دموکراسی برگزیده بازرگان از نوع دموکراسی لیبرال است که با سوسیالیسم در آمیخته است. اما دموکراسی لیبرال او، بی‌حد و مرز نیست، بلکه در حکومت دین‌داران با ضوابطی همراه است که رای دهندگان دین‌باور، خواهان آن هستند. به نظر بازرگان - که یک ماه پیش از درگذشت او در رساله «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟» بازتاب یافته است -، حکومت دین‌داران بر پایه حق، عدالت، آزادی و دموکراسی استوار است. از چنین حکومتی، نه فقط دین‌داران و مومنان، بلکه آنان که به فرائض دینی پای‌بند نیستند و ملی‌گرایان آزاداندیش بی‌طرف نیز جانبداری می‌کنند. ۲۷

بازرگان، پیروی از دو ملاک بنیادین را در حکومت دین‌داران ضروری می‌داند: نخست اینکه بر اساس کتاب و سنت به سوی پروردگار و در مسیر تکامل و تقرب باشد. دوم این که با رهنمودهای دین و حدود احکام شریعت، مبایت و مخالفت نداشته باشد. ۲۸ بر این اساس، حکومت دین‌داران بازرگان، آن نظام سیاسی است که از آموزه‌های دینی تاثیر می‌پذیرد، اما حکومتی بر بنیان دموکراسی لیبرال و سوسیالیسم است؛ چنان که می‌توان در دموکراسی‌های اروپای غربی و آمریکا تاثیر گذاری آموزه‌های مسیحیت را در نظام‌های دموکراتیک مشاهده کرد.

بدین سان، بازرگان از نفی استبداد و حکومت تمامیت‌گرا و مطلق‌فردی و رد پدرسالاری مدعیان قیومیت بر مردم، به دموکراسی می‌رسد که به باور او، بر پایه آزادی، برابری و حقوق بشر، در همسویی با حکومت نبوی و حکومت علوی قرار دارد. آنچه او در دموکراسی دوران تجدد می‌بیند، در مواردی یادآور سیاست‌ها و رفتارهای پیامبر(ص) و علی(ع) به‌عنوان حاکمانی هستند که مردم از رهگذر بیعت، برای زمامداری به آنان روی آورده‌اند. مگر نه این است که در دموکراسی، مردم حاکمان خود را برمی‌گزینند، مخالفان سیاسی آزاداند، حقوق مخالفان سیاسی رعایت می‌شود، مردم می‌توانند آزادانه با حاکمان گفت‌وگو و با برخورداری از امنیت، آنان را نقد کنند، و در سیاست‌های کلان، با ابراز نظر و رای خود، تصمیم‌گیری و برای حاکمیت سیاسی تعیین تکلیف کنند؟ بازرگان، در تجربه حکومت‌گری صدر اسلام، این‌گونه سیاست‌ها و رفتارها را مشاهده می‌کند. بنابراین، در نگاه او، برون‌داد این مقایسه، هم‌آوایی تجربه سیاسی صدر اسلام و دموکراسی در روزگار ما است.

۴. دست‌یابی به دموکراسی

استقرار و نهادینه شدن دموکراسی در ایران، چه در مناسبات اجتماعی میان مردم و چه در ساختار قدرت سیاسی، موضوعی پیچیده و دشوار است. بازرگان در تاملات خود، دو راه اصلی را به مردم ایران نشان می‌دهد: نخست، آموزش، پرورش و به‌دست آوردن مهارت‌های عملی؛ دوم، نهادسازی. به ترتیب به این دو راه‌کار می‌پردازم.

الف. آموزش، پرورش و مهارت

بازرگان پاره‌ای از عادات و خلیقات ایرانیان را از موانع اصلی تحقق دموکراسی در ایران می‌داند. به باور او، ایرانیان بیچارگی‌های خود را ناشی از بیکاری، بی‌سوادی و بی‌پولی می‌دانند و از نابسامانی‌ها شکوه سرمی‌دهند، اما ناتوانی عمده و درد بی‌درمان آنان از «غیر اجتماعی بودن» شان است. ۲۹ مشکل ما این است که نمی‌توانیم دور هم جمع شویم و با یکدیگر همکاری و همراهی کنیم. ما زندانی فردیت خود هستیم. از این رو، مواهب طبیعی، درآمدهای ملی، دانش و فن، هوش و بینایی و حس

تشخیص‌های سیاسی، هیچ کدام، مرهمی بر زخم تیره روزی ما نخواهد بود و درد ما را درمان نخواهد کرد. ۳۰

بازرگان در واکاوی دلایل غیر اجتماعی بودن ایرانیان، به دو دلیل اصلی اشاره می‌کند. نخست، «وجود مانع (یعنی نادرستی، خیانت، دروغ و فساد مولد سوء ظن).» دوم، «فقدان مقتضی (نداشتن هدف واحد).» او در توضیح دلایل خود می‌نویسد:

«چون همه خود را و راحت و انتفاع و نجات شخصی را طالبیم، پس به تعداد نفوس در این کشور، هدف و مقصد وجود دارد و چون به یکدیگر دروغ می‌گوییم و خیانت می‌ورزیم، اگر منافع خصوصی هم به طور موقت ایجاب مشارکت و اتحاد نماید، از آن می‌گریزیم. هر گاه به طور استثنا در موارد خاص، یا در اشخاص خوب، وحدت هدف و حسن نیت پیدا شود، چون راه و رسم همکاری را بلد نیستیم و اصولاً مرد کار و اثر نمی‌باشیم، در اجتماع مان نتیجه و گرمی نمی‌بینیم؛ بنابراین به زودی از هم می‌پاشیم.» ۳۱

بازرگان افزون بر موانع اخلاقی در میان ایرانیان، بر نبود هدف یگانه انگشت می‌گذارد و سپس به نابلدی ما و نداشتن مهارت در کار دسته‌جمعی اشاره می‌کند. باید دانست که هر سه مشکل یاد شده از ویژگی‌های جامعه‌های پیشا-دموکراسی است. آنچه مردم را از هر نژاد، زبان، مذهب و مرام سیاسی دور هم جمع می‌کند، اجماع پیرامون مفهوم‌های بنیادین نظام‌های دموکراتیک، شامل قلمرو سرزمینی، ملیت، امنیت ملی، منافع ملی، حقوق شهروندی، قانون‌گرایی و مانند اینها است. اگر بخواهیم از موانع اخلاقی عبور کنیم، یکی از راه‌های موثر، همت‌گماردن به کار دسته‌جمعی و کسب مهارت در این زمینه است. کار جمعی، «خصیلت خودبینی و زندگی فردی» را که به باور بازرگان، «یکی از دردهای مزمن و عمیق ما» است، تعدیل و درمان می‌کند. بازرگان توصیه می‌کند:

«باید به جبران جریان‌های چندین هزار ساله به تجمع‌های عملی و تمرین‌های همکاری و انضباط در شئون مختلف زندگی پرداخته، وظایف دینی و انسانی و ملی خود بدانیم که با وجود مشکلات و ناراحتی‌ها و برخلاف گذشته، اعمالی را که عادت و اصرار داشتیم به صورت فردی و شخصی انجام دهیم، با هم‌فکری و همکاری یکدیگر پیش ببریم. چنین توجه و تمرینی، انقلاب عظیمی در حیات ملی مان به وجود خواهد آورد.» ۳۲

توصیه دیگر بازرگان - افزون بر کار دسته جمعی - دست زدن به حرکت‌های تدریجی، کوچک و پیوسته است. سنگ بزرگ علامت نزدن است. پس بایستی در نیل به هدف‌های بزرگ، خیال‌پردازی و بلندپروازی را وانهاد و کم‌توقع، واقع بین و قانع بود:

«برای ملت‌های سرپا در زنجیر که حرکات تند و تیز آنها از هر طرف مشهود و مسدود است و توانایی عملی فوق‌العاده ناچیز دارند، اگر امکان جنبش و راه نجاتی باشد، تنها در حرکات ملایم منظم و کوچک است که وقتی در تعداد و تکرار زیاد ضرب شد و در زمان وسیع در جهت واحدی گسترش و پیشروی یافت، از نتیجه آن یک انتقال محسوس و مثبت درخواهد آمد.» ۳۳

تغییر عادات فردی به کنش‌های جمعی، در فرایندی تدریجی و درازمدت، با عمل و تمرین به دست می‌آید:

«بنابراین، تا می‌توانیم دور هم جمع شویم و کارهای انفرادی را به صورت اجتماعی و با مشارکت و همکاری یکدیگر انجام دهیم. حتی غذا خوردن و ورزش و بازی کردن یا گردش رفتن و جشن و عزا گرفتن، وقتی بالا اجتماع انجام شود، وسیله عملی موثرتری خواهد بود که آداب هم‌زیستی و همکاری را به ما می‌آموزد.» ۳۴

«در نتیجه، سلیقه‌ها و عادت‌های شخصی در جمع ما تعدیل می‌شود و می‌آموزیم چگونه با یکدیگر گفت‌وگو و تشریک مساعی کنیم، به نظرات دیگران احترام بگذاریم، به‌طور دسته‌جمعی تصمیم بگیریم، روش تقسیم کار را بیاموزیم، از الفت و آمیزش با یکدیگر لذت ببریم و طعم شیرین مشاورت و مشارکت جمعی را بچشیم.» ۳۵

بازرگان در مقاله «تعریف حکومت از پایین»، ناکامی نهضت ملی ایران را که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رقم خورد، ناشی از ضعف تربیت و مهارت در فعالیت‌های جمعی می‌داند. او در برابر این پرسش که چرا کودکان گران پیروز شدند، می‌نویسد:

«برای اینکه ملت به همان صورت متشتت متفرق، مسلوب الاختیار سابق بود. دموکراسی نه در بالا، در جبهه ملی و نه در پایین، میان طبقات مردم ریشه ندوانده و حتی فهمیده نشده بود. مردم در دست خود، مشاغل و مواضعی نداشتند و بازار که قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین قلعه مقاومت

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۶۳

ملی است، نتوانست بیش از چهار پنج روز اعتصاب و اعتراض را ادامه دهد. احتیاج به آب و نان و اسارت در دست دولت، او را وادار به تسلیم نمود.» ۳۶

بازرگان در همین متن، تشکیل نظام دموکراتیک در ایران را در گرو تربیت مردم می‌داند. به سخن دیگر، باید نخست مردم به فرهنگ، تربیت و مهارت رفتار و روابط دموکراتیک میان خود مجهز شوند، سپس حکومت دموکراسی بنیان نهاده شود. در واقع، شرط تاسیس دموکراتیک، نهادینه شدن فرهنگ و مناسبات دموکراتیک در میان مردم است. ۳۷

بازرگان بار دیگر یادآور می‌شود که راه صد ساله دموکراسی را نمی‌توان یک شبه پیمود. چنین نیست که عنوان «دموکراسی» را به نام کشورها افزودن، نظام آنها را دموکراتیک سازد. همان‌گونه که «جمهوری» خواندن یک کشور، آن را جمهوری نخواهد کرد. هنوز در جهان ما، کشورهای جمهوری با حکومت‌های فردی و مطلق مادام‌العمر استبدادی کم نیستند و شوربختانه به زندگی نکبت‌بار خود ادامه می‌دهند. در نگاه بازرگان:

«دموکراسی یک لفظ یا یک روپوش و یا تابلو نیست که تا بر سر چیزی یا جایی زدند، از حالت و خواص قدیم به وضع جدید درآید. اگر تمام مردم مملکت در یک رفرا ندیم آزاد طبیعی جمع شده تو مارها امضا کنند که ما طرفدار دموکراسی هستیم، باز هم تا واقعا و عملا عوض نشده باشند، آن حکومت و مملکت، دموکراسی نخواهد شد. دموکراسی در جنبه اخلاقی و اجتماعی آن، یعنی این که مردم حقیقتا به یکدیگر علاقه و احترام داشته برای سایرین از صمیم قلب حق نظر و آزادی و مخصوصا ارزش قایل باشند، و به این نکته وقوف یافته باشند که تا هم‌فکری و همکاری عمومی نباشد و افراد دست از خودبینی و خودخواهی برندارند، موفقیتی نصیب اجتماع و افتخاری نصیب شخص نخواهد شد.» ۳۸

ب. نهاد سازی

از آنجا که بر پایه دیدگاه بازرگان، دموکراسی واقعی با ایجاد فرهنگ و روابط دموکراتیک در میان مردم شکل می‌گیرد، نه صرفا با پدید آمدن تغییرات به‌دست

«مقامات بالا»، پس «مردمان ثابت و صالح» که استعداد هم‌کنشی و همکاری داشته باشند، بایستی «احتیاجات عمومی» را اداره کنند. بر این اساس، آنان بر قدرت ملی می‌افزایند، توانایی‌ها و اختیاراتی به دست می‌آورند، در عرصه عمومی به خودبنیادی و استقلال نسبی می‌رسند، و در عمل، حکومت مردم بر مردم فراهم می‌آید. ۳۹

آموزه‌های بازرگان در مقاله «تعریف حکومت از پایین»، خواننده را به یاد «عرصه عمومی» یورگن هابرماس (۱۹۲۹-) می‌اندازد، آنجا که تاسیس حکومت دموکراتیک را در کشور لازم، اما کافی نمی‌داند. بازرگان، مردم ایران را به برپایی نهادهای مدنی در عرصه عمومی فرامی‌خواند. او می‌نویسد:

«تنها مملکت و دولت نباشد که یک واحد دموکراسی تشکیل داده چشم و دست همه به سوی اوامر و الطاف او دراز باشد، بلکه هر قسمت و هر جزئی از کشور، به نوبه خود تکرار و مظهری از تشکیلات دموکراسی بوده ولایات و شهرها برای خود واحدهای دموکراتیک تشکیل دهند و در شهرها، هر محله و هر صنف و هر دسته و هر اداره و موسسه، باز به دست مردم آن قسمت، با روح هم‌فکری و همکاری و خدمت‌گزاری بر اساس آزادی و احترام و انضباط اداره شود. چنین اجتماعی، یک اجتماع صد در صد دموکراتیک و یک توده پیوسته مستحکم مغزدار می‌خواهد بود که پاینده و زاینده خواهد شد. اجتماعات دموکراسی اروپا و آمریکا تا اندازه‌ای این‌طور است.» ۴۰

براین اساس، حتی با تاسیس نظام حکومتی مبتنی بر دموکراسی، - که حکومت مردم بر مردم بر مدار حاکمیت ملی است، - نقش مردم به‌عنوان شهروندان کشنگر فعال پایان نمی‌پذیرد. شهروندان در عرصه عمومی با بنیان نهادن سازمان‌های غیردولتی و نهادهای مدنی، حضور ساختاری و خودبنیاد خویش را در جامعه نشان می‌دهند. این نهادها، در ارتباط متقابل و تعامل با حکومت دموکراتیک، در نقد و سنجش سیاست‌ها و عملکردهای حکومت می‌کوشند و در برابر حکومت - که کنشگر میدان سیاست است، - در مقام تماشاگر و ناظر و نگاهبان، بر سیاست‌گذاری‌ها، برنامه ریزی‌ها و کارکردهای ارکان حکومت دموکراتیک، دیده‌بانی و نظارت می‌کنند. گفت‌وگو، مذاکره و مشاوره نیز از ساز و کارهای معمول و موثر میان جامعه مدنی و حکومت دموکراتیک است.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۶۵

جامعه مطلوبی که بازرگان بر پایه دموکراسی ترسیم می‌کند، جامعه ساختار محور، در مقابل جامعه فرد محور است. در دموکراسی، قدرت، متکثر و بخش بخش است و هر بخش در عین هماهنگی با بخش‌های دیگر، در اختیار یک نیروی اجتماعی و سیاسی است. بنابراین، از تمامیت‌گرایی و تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دست یک فرد یا حزب واحد، اثری نیست. چنین ساختار متکثر قانون‌مندی، ضد فساد و قلدری و استبداد است. در برابر، قدرت متمرکز فردی استبدادی، به مثابه شجره‌ای خبیثه، میوه تلخ دروغ، فساد و ستمگری به بار می‌آورد. به باور بازرگان، در نظام متمرکز و تمامیت‌گرای استبدادی،

«آب و نان و دوا و سواد و ناموس و دین و همه چیز ما در دست دولت [نظام حکومتی] است و تمام شئون و امور کشور به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم، آویخته به نقطه واحدی است. البته به این ترتیب، دیدن کدخدا و چاپیدن ده خیلی آسان است و هیچ‌گاه ملت نخواهد توانست زنجیری از زنجیرهای استبداد و استعمار را پاره کند؛ مگر آنکه تربیت و ترتیب را عوض کنیم. یعنی ملت برای دولت و شخص اول دولت کار نکند، بلکه دولت برای ملت کار کند.» ۴۱

برای بازرگان، حضور مردم در صحنه، معنایی جز «تجمع توأم با تشکل» ندارد. ۴۲ مردم در این باور دموکراتیک، «توده‌های بی‌شکل و بی‌نام و نشان» نیستند، بلکه نیرویی عظیم را تشکیل می‌دهند تا با همکاری و هماهنگی، بر اساس هدف و برنامه واحد، به کار و تلاش مشترک و آگاهانه همت بگمارند. این افراد، همان شهروندان کشتنگر جامعه مدنی‌اند که در نظام‌های دموکراتیک، کمتر حرف می‌زنند و بیشتر کار می‌کنند. گوهر و ارزش انسانی این افراد با کار کردن متبلور می‌شود، نه با لاف در غربت زدن، افسانه سازی و قصه پردازی. این افراد، با انگیزه، با همت و تلاش گراند، نه بی‌تفاوت، سست عنصر و منفعل. بازرگان به ما توصیه می‌کند:

«شغل‌داشتن و کاری از پیش بردن را حقیقتاً مفید و محترم شمرده، بر سیاست‌بافی و هوچی‌گری و دم از امور اجتماعی زدن ترجیح بدهیم. انسان از کار کردن آدم شده است و کار کردن شخص را تربیت می‌کند، نه آنکه اول آدم، آدم باشد، بعد کار کند.» ۴۳

البته در اندیشه بازرگان، کارهای فردی در سازندگی کشور، راه به سر منزل

مقصود نخواهد برد. باید افراد در ساختارها و تشکلهای عمومی ایفای نقش کنند تا مسیر توسعه و پیشرفت دموکراتیک هموار شود. کافی نیست که «رئیس» آدم خوب و آگاهی باشد.

«رئیس خوب وقتی می‌تواند مفید باشد که در اختیار خود، دستگاه خوبی داشته باشد و از لحاظ ورود و خروج نهایی امور و روابط اجزا با یکدیگر، نظارتی اعمال نماید. در واقع، کار را همان اعضا می‌کنند، نه آقای رئیس.» ۴۴

بازرگان در جهت اجرای طرح دموکراسی در چارچوب تاسیس نهادها و جماعت‌ها، مردم را به نیایش دسته‌جمعی، ورزش گروهی، مطالعه و گفت‌وگوی علمی، ادبی، فنی و صنفی، تفریحات سالم و ملاقات‌های گوناگون، آموزش‌های غیردولتی، بهداشت و درمان خصوصی، همیاری محلی در شهرها و دست‌زدن به فعالیت‌های شغلی غیردولتی، به‌شکل ساختاری دعوت می‌کند. این ساختارها به‌صورت باشگاه‌ها، انجمن‌ها، بنگاه‌ها، شرکت‌های سهامی، اتحادیه‌ها و دیگر نهادها، به دست شهروندان تاسیس می‌شوند. بدین سان، عرصه عمومی برانگیزنده، پرتکاپو، گسترده، زاینده و پویا می‌شود و قدرت مدنی در چنین عرصه‌ای، ضامن بقا و استحکام دموکراسی خواهد بود. بازرگان تأکید می‌کند:

«هر محفلی و هر مجلسی که در این مملکت در هر جا و به دست هر کس تشکیل شود و جمعی برای همکاری مفید در آن حضور یابند، مکتبی برای دموکراسی و تربیت اجتماعی ما و روزنه‌ای به آسمان نجات ایران خواهد بود.» ۴۵

بازرگان این تأکید را با هشدار همراه می‌کند که نشانگر دلواپسی و نگرانی به‌حق او از روحيات و خلیات واپسگرایانه در میان ما ایرانیان است. او می‌گوید:

«ولی مراقب باشیم که مردم را دور هم برای حرف زدن جمع نکنیم. در مجامع حرفی و سخن‌پردازی، صفات شخص‌فروشی و پرادعایی تقویت می‌شود. برای کار کردن و کاری از پیش بردن - هر قدر کوچک و جزئی باشد - مجتمع کنیم. کار، بهترین محک و مربی است.» ۴۶

بر این اساس، بازرگان امیدوار است که در سایه تربیت و مهارت، و روی آوردن به‌ظرفیت‌های دموکراسی و سازوکارهای جامعه مدنی، ایرانیان آرام آرام و به‌تدریج

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۶۷

از «جامعه توده‌وار» به شهروندان فعال در عرصه عمومی تبدیل شوند. او می‌اندیشد که راه وصول به نظام سیاسی دموکراتیک، «دموکراتیزه» شدن جامعه در فرایندی مداوم و پویا است تا رفته رفته، قاعده‌ی هرم جامعه، راس هرم را به تغییر و اصلاح وادار سازد و حکومت، آینه تمام‌نمای جامعه دموکراتیک شود.

بازرگان به ایران آزاد، برابر و دموکراتیک امیدوار است. او که بر لب جوی نشسته و گذر عمر را در حرکت آب می‌بیند، جهان برایش گذرا و نادیرپا است. در این میان، تکلیف استبداد و خودکامگی روشن است. در نگاه او، حکومت‌های استبدادی، با همه ظاهر غلط اندازشان، «قصرهای مقوایی» و «مجسمه‌های برفی» هستند. آنچه پایدار می‌ماند ملت و مام میهن است و ساختارهایی که شهروندان بنیان نهاده‌اند:

«فرد، چه آنکه در راس استبداد است و چه آنها که اجزا هستند، می‌میرند و می‌روند ولی اگر امور و موسسات، خواسته یا ساخته‌ی اجتماع یا ملت باشد، از بین نمی‌رود و مملکت استمرار خواهد داشت. بنابراین، اقدامات و تاسیسات حکومت استبدادی و بنیان و شالوده مملکت، هر قدر هم که سنگین و با طول و تفصیل ریخته باشد، مانند قصرهای مقوایی یا مجسمه‌های برفی است که واژگون و ذوب می‌شود.» ۴۷

بر این اساس، درمی‌یابیم که در اندیشه بازرگان، تحقق فرهنگ، روابط و مناسبات و هم‌چنین شکل‌گیری حکومت دموکراتیک، از سویی به آموزش، پرورش و مهارت، و از سوی دیگر، به تاسیس نهادهای مدنی گوناگون حاجت دارد که مردم در آنها، به هم‌سختی، هم‌کنشی و همکاری بپردازند. باید بسیاری از عادات و خلیات خویش را که ضد اخلاقی، فرصت‌سوز، جزمی، غیر عقلانی و واپسگرا است، دور بریزیم و خود را از زنجیرهای سنت‌های خرافی، عقاید غیر منطقی، استبداد‌پذیری و ستم‌پذیری رها سازیم. در پیش گرفتن «حرکات ملایم منظم و کوچک» که در دراز مدت، «از نتیجه آن، یک انتقال محسوس و مثبت درخواهد آمد»، که چیزی جز گذار از استبداد به مردم‌شهر دموکراسی نیست، بهتر از حرکت‌های تند و افراطی است که تب و تاب آن به سرعت فروکش می‌کند، اغلب سرکوب می‌شود و سپس به‌سستی و ناامیدی می‌انجامد. کار دسته‌جمعی، در تشکل‌ها و نهادها به پویایی می‌رسد، نه در کوشش‌های سازمان‌نیافته و نامنظم. بازرگان به

درستی، «نجات ایران» را در دست یازیدن به کار جمعی و همکاری مفید می‌داند.

نتیجه‌گیری

نقطه‌ی عزیمت بازرگان به سوی دموکراسی، نه صرفاً بر پایه مطالعه تطبیقی در نظام‌های پیشرفته و کارآمد حکومتی و در نهایت انتخاب دموکراسی به عنوان «بهترین شکل حکومت»، بلکه بر مدار شناخت نوع بشر به عنوان موجودی عاقل، آزاد، برابر و دارای حقوق انسانی است. بازرگان با چنین تصویری از انسان، به گونه‌ای طبیعی و منطقی، به نظام اجتماعی و سیاسی دموکراتیک می‌رسد و نمی‌تواند گزینه دیگری داشته باشد؛ چرا که انسان عاقل، مختار و برخوردار از ارزش و کرامت ذاتی، نمی‌تواند به استبداد و خودکامگی معتقد باشد و راه تکامل خود را در حکومت‌های تمامیت‌گرا و مطلق‌فردی جست‌وجو کند. از این رو، گرانیگاه حکومت دموکراسی مورد پذیرش بازرگان، آزادی است که الگوی دموکراسی لیبرال را به ذهن متبادر می‌کند. افزون بر آزادی، او به برابر، نه از نوع مارکسیستی بلکه با در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی در استعدادها، انگیزه‌ها، توانایی‌ها، گوناگونی انتخاب‌ها و تلاش‌ها باور دارد. بر این اساس، برابری مورد قبول او نیز از نوع برابری در دموکراسی لیبرال است، هر چند او را به سوسیالیسم نیز نزدیک می‌کند.

بازرگان به عنوان یک روشنفکر دیندار، میان ارزش ذاتی انسان از سویی، و کرامت نوع بشر در کتاب و سنت از سوی دیگر، تناسب و تطابق می‌بیند. حکومتی که به این دو دیدگاه بنیادین، سلام می‌گوید و این دو را با آغوش باز می‌پذیرد، دموکراسی است. بازرگان که دین و دموکراسی را برای ایران و ایرانیان می‌خواهد و دغدغه اصلی او در روشنگری، مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری، فعالیت اجتماعی و سیاسی و هم‌چنین سیاست‌ورزی، توسعه و پیشرفت ایران است، همواره به حکومت قانون و حقوق بشر تاکید می‌ورزد. او آشکارا دموکراسی دینداران را بر مدار حقوق بشر قرار می‌دهد. البته دموکراسی مختار بازرگان، اصول و ارزش‌های دینی مورد قبول و باور مردم ایران را در نظر می‌گیرد. او معتقد به جدایی نهاد دین از نهاد حکومت است. ۴۸ اما میان دین و سیاست و به‌ویژه تاثیرگذاری دین بر سیاست، ارتباطی وثیق می‌بیند. در نگاه او، حکومت دموکراسی دینداران، نمی‌تواند و نباید در سیاست‌گذاری‌ها و تدوین و اجرای قوانین مصوب، خلاف اصول و مبانی دین عمل

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۶۹

کند. در واقع، دموکراسی دینداران، افزون بر این که گزینش دموکراتیک از سوی مردم است، علی‌الاصول نمی‌تواند سیاست‌هایی بگذارد و قانون‌هایی تصویب و اجرا کند که خلاف آموزه‌های بنیادین مورد قبول و باور دینداران، به‌عنوان برگزیدگان چنین حکومتی باشد.

گذار ایرانیان به سوی فرهنگ و مناسبات دموکراتیک تا برپایی حکومت دموکراسی، در نگاه بازرگان، فرایندی دراز مدت و در گرو آموزش، پرورش، کسب مهارت‌ها و تاسیس نهادهای گوناگون مدنی به دست مردم است، تا رفته رفته، خودآگاهی و پذیرش ساز و کارهای دموکراتیک، جامعه ایران را در مدار توسعه پایدار و پیشرفت مادی و معنوی قرار دهد. بازرگان در ورای این بحث‌ها، هویتی سه‌گانه را برای ایرانیان ترسیم می‌کند؛ یعنی ایرانی‌بودن، دینداربودن، و دموکرات‌بودن. الگوی هویت سه‌گانه‌ی بازرگان، هنوز در میان نواندیشان دینی و نخبگان ایرانی، جامعیت و برتری خود را حفظ کرده است.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که انسان‌شناسی و دین‌شناسی (قرآن‌محور) بازرگان، او را به انتخاب دموکراسی عمل‌گرا در روابط اجتماعی - سیاسی میان ایرانیان و برپایی نظام دموکراتیک به مثابه بهترین نوع حکومت رهنمون می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مهدی بازرگان، «راه طی شده»، مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان ۱، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۷۷، صص ۳۶-۲۷.
۲. همان، ص ۱۲۸.
۳. همان، ص ۸۰.
۴. بازرگان، «انسان و خدا»، مجموعه آثار ۲، ص ۹۲.
۵. همان ص ۹۳.
۶. همان، صص ۹۳-۹۴.
۷. بازرگان، «تعریف حکومت از پایین»، پایگاه اطلاع رسانی خرد، www.kherad.info، ۱۳۹۰. این مقاله در مجموعه آثار بازرگان - که تا کنون بیست جلد از آن تدوین یافته و به چاپ رسیده -، هنوز منتشر نشده است. متن مقاله در آخرین سال‌های حیات شادوران احمد صدر حاج سیدجوادی، در میان اسناد ایشان پیدا شد و در فضای مجازی انتشار یافت. بازرگان این مقاله را در سال ۱۳۳۵ نوشته است.
۸. بازرگان، «چرا ما مخالف استبدادیم؟»، مجموعه آثار ۶، ص ۳۰۶.

۲۷۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

۹. همان، ص ۳۰۷.
۱۰. همان.
۱۱. همان، «مسلمان اجتماعی و جهانی»، مجموعه آثار ۲، ص ۷۱.
۱۲. بازرگان، «انسان و خدا»، مجموعه آثار ۲، ص ۸۰.
۱۳. همان، صص ۷۹-۸۰.
۱۴. بازرگان، «اختیار»، مجموعه آثار ۷، ص ۱۹۳.
۱۵. بازرگان، «مسلمانان اجتماعی و جهانی»، مجموعه آثار ۲، ص ۶۲.
۱۶. Stephen Mulhall and Adam Swift, Liberals and Communitarians, Oxford, Blackwell, ۱۹۹۵
۱۷. سیدعلی محمودی، فلسفه سیاسی. **Error! Bookmark not defined.** کانت، اندیشه‌های سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، چاپ دوم، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۶، صص ۲۹۴-۲۸۱.
۱۸. بازرگان، «خدا در اجتماع»، مجموعه آثار ۲، ص ۴۲۷.
۱۹. بازرگان، «چرا ما مخالف استبدادیم؟»، مجموعه آثار ۶، صص ۳۳۴-۳۵.
۲۰. بازرگان، «بعثت و ایدئولوژی»، مجموعه آثار ۲، ص ۳۳۳.
۲۱. همان.
۲۲. همان.
۲۳. همان، صص ۳۳۳-۳۴.
۲۴. محمودی، «خودکامگی اکثریت و حقوق اقلیت‌ها در دموکراسی لیبرال»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. **Error! Bookmark not defined.** دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸.
۲۵. بازرگان، «راه طی شده»، مجموعه آثار ۱، ص ۱۲۹.
۲۶. همان، ص ۱۳۰.
۲۷. بازرگان، آیا اسلام یک خطر جهانی است؟، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۴، ص ۱۰۴.
۲۸. همان، ص ۱۰۸.
۲۹. بازرگان، «احتیاج روز»، مجموعه آثار ۸، ص ۲۳۵.
۳۰. همان.
۳۱. همان، صص ۲۳۶-۳۷.
۳۲. بازرگان، «سازگاری ایرانی»، مجموعه آثار ۴، ص ۴۶۹.
۳۳. همان، صص ۴۶۴-۶۵.
۳۴. بازرگان، «احتیاج روز»، مجموعه آثار ۸، ص ۲۴۳.
۳۵. همان.

۳۶. بازرگان، پیشین، «تعریف حکومت از پایین».
۳۷. همان.
۳۸. همان.
۳۹. بازرگان، «احتیاج روز»، مجموعه آثار ۸، ص ۲۴۵.
۴۰. بازرگان، پیشین، «تعریف حکومت از پایین».
۴۱. همان.
۴۲. بازرگان، «احتیاج روز»، مجموعه آثار ۸، ص ۲۳۴.
۴۳. بازرگان، «نقشه شهرها و طرح تشکیل دماغ‌ها در ایران»، مجموعه آثار ۴، ص ۱۹۴.
۴۴. بازرگان، «بازی جوانان با سیاست»، مجموعه آثار ۴، ص ۲۷۸.
۴۵. بازرگان، پیشین، «تعریف حکومت از پایین».
۴۶. همان.
۴۷. بازرگان، «چرا ما مخالف استبدادیم»، مجموعه آثار ۶، ص ۳۱۶.
۴۸. محمودی، «نسبت میان دین و سیاست در اندیشه سیاسی بازرگان»، بازرگان، راه پاک، (مجموعه مقالات همایش علمی - فرهنگی بزرگداشت مهندس مهدی بازرگان، تهران، کویر، ۱۳۸۴).

کتابنامه

۱. بازرگان، مهدی، آیا اسلام یک خطر جهانی است؟، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۴.
۲. بازرگان، مهدی، «احتیاج روز»، مجموعه آثار ۱، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۷۷.
۳. بازرگان، مهدی، «اختیار»، مجموعه آثار ۷، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۷۹.
۴. بازرگان، مهدی، «انسان و خدا»، مجموعه آثار ۲، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۷۷.
۵. بازرگان، مهدی، «بازی جوانان با سیاست»، مجموعه آثار ۴، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۸۰.
۶. بازرگان، مهدی، «بعثت و ایدئولوژی»، مجموعه آثار ۲، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۷۷.
۷. بازرگان، مهدی، «تعریف حکومت از پایین»، پایگاه اطلاع رسانی خرد، www.kherad.info، ۱۳۹۰.
۸. بازرگان، مهدی، «چرا ما با استبداد مخالفیم؟»، مجموعه آثار ۶، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۸۵.
۹. بازرگان، مهدی، «خدا در اجتماع»، مجموعه آثار ۲، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۷۷.
۱۰. بازرگان، مهدی، «راه طی شده»، مجموعه آثار ۱، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۷۷.
۱۱. بازرگان، مهدی، «سازگاری ایرانی»، مجموعه آثار ۴، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۸۰.
۱۲. بازرگان، مهدی، «مسلمانان اجتماعی و جهانی»، مجموعه آثار ۲، تهران، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۷۷.
۱۳. بازرگان، مهدی، «نقشه شهرها و طرح تشکیل دماغ‌ها در ایران»، مجموعه آثار ۴، تهران، بنیاد

۲۷۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

فرهنگی بازرگان، ۱۳۸۰.

۱۴. محمودی، سید علی، « خودکامگی اکثریت و حقوق اقلیت‌ها در دموکراسی لیبرال»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸.

۱۵. محمودی، سید علی، فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، چاپ دوم، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۶.

۱۶. محمودی، سید علی، « نسبت میان دین و سیاست در اندیشه سیاسی بازرگان»، بازرگان، راه پاک، مجموعه مقالات همایش علمی- فرهنگی مهندس بازرگان، تهران، کویر، ۱۳۸۴.

۱۷. Mulhall Stephan and Swift Adam, *Liberals and Communitarians*, Oxford, Blackwell, ۱۹۹۵

صداقت سیاسی و سازگاری ستیزی بازرگان علی ایزدی

مهندس بازرگان معتقد بود که نتایج اجتناب ناپذیر روحیات ایرانی،
تک زیستی، سازگاری و بردباری منفعلانه است.

۱۹ سال پیش در چنین روزی یعنی ۳۰ دی ۱۳۷۳ قلب یکی از بزرگ مردان ایران در
عرصه سیاست و روشنفکری دینی از تپیدن واماند، او که زندگی پرتلاطم و مخاطره
آمیزش هنوز هم می تواند الگوی مناسبی برای بسیاری در جامعه بحران زده ما قلمداد
شود.

منش سیاسی مهدی بازرگان

یکی از مهم ترین عوامل در روش سیاسی و مبارزه مدنی مهندس بازرگان اولاً
صداقت وی بوده است به بیان دیگر او از سیاست بازی بری بود و به همین لحاظ در
کلامش صراحت خاصی وجود داشت. اما اصلی که باعث می شد تا بازرگان
برخلاف بسیاری از سیاست پیشگان بتواند بر این روش پایدار بماند این بود که وی
هرگز قدرت را هدف ندانست، به ویژه در مقطع خاص بعد از انقلاب. سیاست یا
اسلام را به عنوان ابزار نیل به قدرت در استخدام خویش نگرفت، که اگر چنین بود
امروز انگیزه ای وجود نمی داشت تا به بزرگداشت نام او پردازیم.

اما عامل دوم که در ساختن بازرگان نقش اساسی داشت، صراحت کلام او بود،
اگرچه در بسیاری مواقع وی با ایماء و اشارات داستانی و مجازی به بیان نظرات خود
می پرداخت و از قصص و مثل امداد می گرفت تا اثر و نفوذ نظرش افزون گردد، اما
وقتی مسئله سیاست و یا موضع گیری در قبال یک پدیده اجتماعی مطرح می شد،

بازرگان بی‌ملاحظه و محابا از اینکه کسی از سخنش خوش آید و یا برعکس بر علیه‌اش موضع بگیرد به تبیین عقیده خود آن‌گونه لازم که می‌دانست می‌پرداخت. عامل سوم برخورداری از یک اخلاق سیاسی سالم و بری از تزویر است که در شخصیت بازرگان دیده می‌شود، به بیان دیگر او به ثبات اخلاق در سیاست بسیار اهمیت می‌داد و به همین لحاظ در برخوردهای سیاسی و مواضعی که در مسائل سیاسی داشت، به‌ویژه وقتی در قدرت بود هرگز به دروغ و تناقض متوسل نشد. اگر اشتباهی را مرتکب می‌شد، در صورت لزوم از این که به خطای مربوطه اقرار نماید ابایی نداشت و برخلاف بسیاری از سیاست‌مداران و روشن‌فکران ما تصور نمی‌کرد که با اقرار به خبط و خطا کیش شخصیت‌اش در هم شکسته و در جامعه یا در حزب سیاسی خود فاقد جایگاه و منزلتی که می‌خواست داشته باشد، می‌گردد.

مقابله با روایت سنتی از دین

اگر درباره این که مهندس بازرگان پدر روشنفکر دینی در ایران بوده است بین همه دین‌شناسان روشنگر در جامعه ما اتفاق نظر وجود نداشته باشد، دست کم تصور می‌رود که همگان براین نظر متفق‌اند که او به شدت در مقابل روایت سنتی از دین ایستاد. در این راستا آثار مفید و ارزنده‌ای خلق کرد و در سیر مبارزات خود نیز در عمل به اثبات آن پرداخت. این حرکت بازرگان در حقیقت او را در جرگه گروهی متمایز در نحله نواندیشی دینی قرار می‌دهد. در روش سنتی تبیین دین، که مجرا و آبشخور اصلی آن فقه می‌باشد، دین سیاسی و اقتدارگرا می‌شود، دین دولتی مطرح می‌گردد و هدف دین در این تعریف، قدرت است نه معنویت.

از این رو مهندس به‌ویژه در فردای انقلاب اسلامی در مقابل این تلقی از دین به جد می‌ایستد و البته بهایی سنگینی تا حذف شدن کامل خودش از سیاست می‌پردازد. اما پرداختن این قیمت برای او مهم نبود چراکه پیشاپیش آن را پیش‌بینی می‌کرد. در مقابله با نظریات فقه‌محور و نظام‌محور در حوزه دین بود که به شدت با بازرگان برخورد می‌شود و او از صحنه قدرت سیاسی کنار می‌گذارند. در تئوری فقه‌محور قوانین کشور باید از درون فقه استخراج می‌گشت، آنچه که بازرگان قویا و به درستی با آن ناسازگار بود، وی تا آن جا پیش می‌رود که فقه را به صراحت «سرطان اسلام» می‌نامد! اندیشه و نظری که طبعا با مذاق جمهوری اسلامی سازگاری نداشت. اما در نظریه محوری نظام که باز خود تلقی‌ای سنتی از دین به‌ویژه اسلام است و

در تلقی خاصی از تشیع، اصل حفظ نظام است و سایر اصول اسلامی و حتی خود اسلام و ارزش‌های دینی فرع بر آن می‌گردد و بدیهی است که نظام در این تعریف یعنی حفظ قدرت اسلامی که البته با حذف هر قرائت متفاوت از اسلام مخالف خواهد بود. بازرگان که این خطر را در به قدرت رسیدن دین پیش‌بینی کرده بود دو دهه پیش از به حکومت رسیدن اسلام فقهاتی در ایران یعنی با ظهور انقلاب اسلامی، نظریه خود در باب جدائی مذهب از سیاست را در آثار خود صراحتاً مطرح نموده بود. از این رو این آمادگی را داشت که درک بکند با به قدرت رسیدن ولایت فقیه در ایران چه خطری جامعه و ارزش‌های دینی را تهدید می‌کند، و اینکه روند حاکمیت فقهی دین تا آنجا پیش می‌رود که تلقی حاکم و غالب از اسلام رسماً اعلام می‌نماید که برای حفظ دین و به عبارتی نظام اسلامی می‌توان و در صورت نیاز باید توحید و حج را تعطیل کرد! آنچه بازرگان پیشاپیش وقوع آن را حس کرده بود. در نتیجه با شدت بیشتر در مقابل این تلقی از اسلام می‌ایستد اگرچه این مقاومت تأثیری شاید و باید به علل مشخص متعدد نداشت.

نقد ایدئولوژی در دیدگاه بازرگان

اگرچه بسیاری بر این باورند که در نقد نگاه ایدئوژیک دکتر سروش حرف اول را زده، اما در واقع این مهندس بازرگان است که در عمل و نظر نخستین نقاد ایدئولوژی بود. از طرفی نقد بازرگان نسبت به سروش دارای ویژگی و امتیازات خاصی است که برعکس در نظرگاه سروش این نقش تعیین‌کننده دیده نمی‌شود. اولاً: بازرگان در کتاب «بازیابی ارزش‌ها» ایدئولوژی فقهاتی و در واقع ولایت فقیه را در جمهوری اسلامی به صراحت نقد می‌کند، اما سروش کلاً ایدئولوژی دینی را به نقد می‌کشد، غافل از آن که موضوع مورد نقد سروش در واقع فقهت سنتی است که لباس ایدئولوژی را به تن نموده است. به عبارت دیگر مهندس بازرگان دقیقاً هدف را نشانه‌گیری می‌کند و به نقد آنچه که می‌خواهد به نام دین غالب شود می‌پردازد اما دکتر سروش به قالب می‌تازد! به عبارت دیگر بازرگان فقهت ایدئولوژیک را به درستی نفی می‌کند اما بعدها سروش خود دین ایدئولوژیک که محصول رفتارهای ولایت فقیه و جمهوری اسلامی بود. روشنفکران متأسفانه بیشتر به استقبال نظریه سروش می‌روند تا تأمل و تدقیق عمیق تر بر اندیشه بازرگان در این زمینه.

ثانیاً: سروش با پشت سر گذاشتن تجربه تلخ انقلاب فرهنگی و به تعطیلی کشاندن دانشگاه‌ها به بهانه اسلامی کردن محیط آموزشی که خود یکی از دست‌اندرکاران اصلی آن بود که البته سال‌ها بعد به براءت نقش خود در این زمینه می‌پردازد و این قبیل حرکت‌ها که سعی در ایدئولوژیک کردن دانش و دانشگاه را داشتند تقیح می‌نماید، اما بازرگان از ابتدا هم با پدیده‌ای به نام انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها اصلاً سر سازگاری نداشت. اگرچه نتوانست در مقابل موج سهمگین آن ایستادگی نماید.

جمهوری دمکراتیک اسلامی در دیدگاه بازرگان و مجلس سنا

مهندس بازرگان چون به دلایل ذکر شده از همان آغاز خطر حکومت دینی را پیش بینی می‌کرد، در زمره کسانی بود که به جد به برقراری جمهوری دمکراتیک اسلامی بها می‌داد تا صرف جمهوری اسلامی، آن چه که ظاهراً بازی واژگان به نظر می‌آمد اما در پس این وجه تسمیه اندیشه‌های خطیری وجود داشت. از این رو آقای خمینی با قاطعیت و ایستادگی از همان آغاز در مقابل این شائبه از نظر خودش می‌ایستد. بنابراین در مقابله با این زمزمه‌ها برای نامیدن نظام بعد از انقلاب اسلامی مقاومت می‌کند و اعلام می‌نماید جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک حرف بیشتر! مهندس بازرگان در کنار نهضت آزادی و بسیاری از روشنفکران دینی با پشت سر گذاشتن تجربه تاریخی مشروطیت به جایگاه واژه دموکراسی در انتخاب نام جمهوری اسلامی بسیار اهمیت می‌داد و اتفاقاً توده مردم نیز در کنار جامعه روشنفکری شعارش آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی بود یعنی به نوعی تمایل به درج واژه دموکراتیک در تیتراژ جمهوری اسلامی در همگان احساس می‌شد. بازرگان بدان خاطر بر کلمه دمکراتیک تاکید داشت که نمی‌خواست باز نقش تلقی سنتی از اسلام که چیزی جز فقاقت نبود بر فرم حکومت پس از انقلاب مستولی شود و آقای خمینی اتفاقاً و دقیقاً در راستای تامین نظر خویش در حفظ جایگاه فقاقت تاکید موکد بر عبارت جمهوری اسلامی داشت. بدیهی است که گزینش عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی باعث می‌شد تا بعدها ولایت فقیه آن نقش پر رنگ و حیاتی‌ای را که در نظام داشت هرگز نتواند به دست آورد چراکه در راستای تامین اهداف همین نام‌گذاری بود که فصول قانون اساسی نیز بعداً شکل گرفت.

بازرگان اتفاقاً به همین واسطه بود که بعدها بر تشکیل مجلس موسسان تاکید می‌نماید.

حتی در جناح روشنفکری نیز شخصیت‌های محدودی بودند که به‌طور جدی توانستند علت تاکید برمجلس موسسان را در تدوین قانون اساسی به خوبی او درک کنند، بنابراین مهندس بازرگان به ناچار تسلیم شرایط می‌شود. سرانجام با وساطت آیت‌الله طالقانی به‌طور ناخودآگاه و شاید زیرکانه از جانب برخی فشارها مجلس خبرگان به‌وجود می‌آید تا به تدوین قانون اساسی پردازد، خبرگانی که البته نقش ولایت فقیه برای آنان در قاموس نظامی که به نام اسلام می‌خواست شکل بگیرد طبعاً اهمیتی خاص داشت.

ناسازگاری بازرگان با «روحیه سازگاری ایرانی»

یکی از آثار ماندگار بازرگان تحقیق وسیعی است که تحت تاثیر دوره‌ای که در خارج از کشور تحصیل می‌نمود به‌وجود آمد، ابتدا به شکل مقاله‌ای مبسوط و بعد عملاً یک کتاب با عنوان «روحیه سازگاری ایرانی» در می‌آید. وی در این اثر در واقع روان‌شناسی جمعی ایرانیان را با تحلیل علمی و مستند به نقد می‌کشد و نهایتاً در باره‌اش ابراز نومی‌دی می‌کند. همان نظری که شریعتی البته در حوزه روان‌شناسی فردی بدان نائل می‌آید و ابراز نارضایتی خود را در باره ایرانیان در کویریات به تصویر می‌کشد. مهندس بازرگان براساس نظریه‌اش در کتاب فوق معتقد است که ایرانی عموماً عادت کرده به زندگی به دید یک اقتصاد معیشتی و در نتیجه زیر سلطه بنگرد. در این وادی وقت شناسی، سخت کوشی و صداقت در کار چندان جایگاهی در ایرانی‌ها ندارد، او براین نظر بود که نتیجه‌های منفی و البته اجتناب‌ناپذیر این روحیات ایرانی، تک‌زیستی (در نتیجه تفرقه)، سازگاری (به تعبیری سازش‌کاری) و بردباری منفعلانه (تسلیم‌طلبی در مقابل ستم) است. بازرگان در این زمینه روحیه جمعی ایرانیان را به نقادی می‌گیرد. با ملاحظه وضعیت نابسامان اخلاقی در جامعه ایران به‌ویژه در سال‌های اخیر که ارزش‌های اخلاقی و معنوی در جامعه ما به اوج افول خود رسیده، متأسفانه بیشتر پی به‌درستی نظریه تحلیلی مهندس بازرگان می‌بریم. البته در این زمینه بعدها تحقیقات جالبی از سوی برخی از جمله [دکتر] مهندس علی محمد ایزدی که اتفاقاً وزیر کشاورزی کابینه بازرگان بود در اثر ارزشمند «چرا عقب مانده‌ایم؟» دیده می‌شود که به نوعی در تلاقی و توافق با نظریه اولیه بازرگان در باره چرایی انحطاط تاریخی ایران می‌باشد، یا «ما چگونه ما شده‌ایم؟» دکتر صادق زیباکلام نیز در بخشی و به نحوی در تایید نظریه بازرگان به معضل ایران در عرصه

اخلاق و توسعه نیافتگی در زمینه‌های تاریخی آن می‌پردازد. فرجام کلام آن که درسی که از بازرگان می‌توان گرفت این است که در سیاست صادق بود و در جامعه ناسازگار با هر سازگاری تحمیلی به نام دین یا هر پدیده‌ای دیگر، مردم سخت‌کوش و صادق و صریح می‌توانند موفق شوند و انسان‌های متزلزل با نقد سابقه تاریخی سرزمین خود که نوعی برون‌فکنی و فرار از مسئولیت می‌باشد یا برعکس با فخر به تاریخ خود که برگرفته از نوعی خودشیفتگی (نارسیسم جمعی) است ره به جایی به‌ویژه در توسعه فرهنگی یا سیاسی و اقتصادی نخواهد برد. بدیهی است که نقش حکومت‌ها و نظام‌ها در تخریب و فساد مردم یک جامعه را اصلاً نمی‌توان نادیده گرفت اما مسئول واقعی بقاء ارزشی یا فنای هر جامعه در مرحله نخست رفتارهای جمعی مردم یک جامعه است.

بازرگان هم مانند هر متفکری قاعدتا در کنار نقاط بزرگ قوت خود دارای ضعف‌هایی بوده و هرگز خود را بری از آن نمی‌دانسته اما در هر حال الگوی اصلی بود که انسان اندیشمندی چون شریعتی شاگرد نحله فکری او محسوب می‌شد و به همین واسطه اتفاقاً ارادت خاصی به بازرگان داشت به‌ویژه در گزینش راهی که در زمینه آکادمیک از او دکتر شریعتی جامعه‌شناس با گرایش تحقیق در تاریخ ادیان می‌سازد مرهون رهنمود بازرگان در آن دوره است. از مهندس بازرگان در نمونه‌ی سیاسی‌اش مهندس عباس امیرانتظام زایش می‌شود که در مبارزه مدنی اعتدال‌گرایانه فرسایشی علیه استبداد، مدل موفقی در جامعه ایران است و بالاخره رفتار معتدل و الگوگونه‌ی مهندس عبدالعلی بازرگان نیز در حوزه روشنفکری دینی و نیز اخلاق در سیاست هم چون سلف خویش قابل تحسین می‌باشد. از این رو به نظر می‌رسد جامعه امروز و به خصوص جوانانی که عادت پیدا کرده‌اند تا با نسل سوخته نامیدن خویش از جهاتی از بار مسئولیتی که بر دوش آنان نهاده شده است شانه خالی کنند، بیش از هر وقت به نمونه‌هایی چون بازرگان نیازمندند. به‌ویژه توجه به آخرین پیام اساسی مهندس بازرگان که به واسطه شجاعت در بیان آن نیز چه شماطت‌هایی را که به جان نخرید و آن این نظریه بود که خدا و آخرت هدف انبیاء است، نظریه‌ای که به سادگی و البته در پس یک تحلیل تاریخی و پژوهشی توأم با تجربه عملی بعد از انقلاب باعث می‌شود تا بازرگان بر این نظریه تاریخی خویش که دین برای معنویت آمده نه قدرت بیشتر پافشاری نماید.

مهندس بازرگان و «انقلاب ایران در دو حرکت»

علیرضا کفایی

مرحوم مهندس بازرگان در سال ۱۳۶۳ و در زمانی که فعالیت نهضت آزادی محدود شده بود کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» را نگاشت و با توجه به منش علمی خود تحلیلی را از دو مقطع قبل و بعد از انقلاب ایران از منظر دینامیک ارائه داد. آقای بازرگان در این کتاب، تحولات انقلاب را به دو حرکت تقسیم می‌کند:

۱- حرکت اول عبارت است از فاصله زمانی بین «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷» حرکت اول یا حرکت رو به وحدت و همگرایی که به اصطلاح علم مکانیک حرکت رو به مرکز (سانتریپت Centripete) می‌گوئیم. در این حرکت ارزش هر کس روی سوابق و خدمت به هدف مشترک تعیین می‌گشت. شاخصه اصلی حرکت اول، وحدت و همدلی، رهبری واحد، ائتلاف و همکاری باهم در راستای هدف واحد بود.

حرکت دوم، از پیروزی انقلاب تا سال‌های ابتدای جنگ. حرکت دوم را که فرار از وحدت است حرکت گریز از مرکز (سانتریفوژ Centrifuge) می‌نامیم. در این حرکت از وحدت و انسجام و همکاری میان نیروهای انقلاب به تدریج کاسته شده و باعث گسست و واگرایی می‌شود. هر گرایشی و نیرویی خود را بر حق دانسته و دیگران را انکار می‌نماید. در این حرکت و پس از پیروزی و حصول نسبی مقصود، اشخاص جانشین اهداف یا تعیین کننده‌ی اهداف گشتند.

شاخصه اصلی حرکت دوم تفرق و پراکندگی، سهم خواهی و خود محوری

است.

نظریه‌پردازی و ارائه راه کار مبارزاتی برای وقوع انقلاب و ایجاد وحدت میان نیروها، خصوصاً در جوامع بسته و سنتی کاری است بس دشوار و ممکن است به نتیجه‌ای مطلوب منجر نشود. بدیهی است که در این صورت، خسارات سنگینی بر انقلابیون و مبارزین وارد می‌شود و هزینه‌هایی را بر آن‌ها و جامعه تحمیل می‌کند. از ایجاد فضای رعب و وحشت و تقویت نظامیان و نظامی‌گری توسط مستبدین گرفته تا فقر و فلاکت مردم و زندان و اعدام و...

اما در جوامعی که انقلاب رخ می‌دهد و منجر به پیروزی مردم می‌شود، حفظ و نگهداری و جلوگیری از انحراف آن بسی دشوارتر است.

قبل از هر انقلابی نیروها با آرمان مشترک برای رسیدن به یک هدف با هم وحدت می‌یابند و در جهت همان هدف و آرمان مشترک گام بر می‌دارند ولی پس از انقلاب، تضادها و تناقض‌ها و سهم‌خواهی هر یک از نیروها به مانند یک آفت بزرگ رخ می‌نماید و وحدت و همه تلاش‌های گذشته و لاجرم انقلاب را در خطر انهدام و نابودی قرار می‌دهد.

از این روست که تحلیل واقع‌بینانه انقلاب به عنوان یک رویداد بزرگ اجتماعی، که مستقیماً با آمال و اندیشه انسانی و در بستر جامعه بشری واقع می‌شود بسیار مشکل است.

انقلاب ایران «جدای از نوع و رویکرد آن و بازیگری نیروها در درون آن» از حیث کلیت این تحلیل با دیگر انقلاب‌ها تفاوتی ندارد. و اولین و محوری‌ترین خطر برای هر رویداد اجتماعی و هر انقلابی همین است که در زمان پیش از پیروزی و در بحبوحه انقلاب، وحدت و انسجام و تمرکز بر هدف مشترک همه گروه‌ها وجود دارد ولی به محض پیروزی و وقوع انقلاب، از هم گسیختگی و صف خود را جدا کردن و دوری گروه‌ها از هدف واحد و تمرکز صرفاً جناحی و حزبی و سازمانی آغاز می‌گردد و نیروها تجزیه می‌شوند.

بدیهی است در این فرآیند، گروه‌هایی طرد می‌شوند و گروه‌هایی سهم بیشتری را به خود اختصاص می‌دهند. عده‌ای که خود را در پیروزی سهم می‌دانند به دلایل مختلف و از طرف آنان که سیطره بیشتری یافته‌اند، مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند.

در جریان انقلاب ایران، نگاه مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» تا سال ۱۳۶۳ ناظر بر همین معناست. البته آفتاب عمر مرحوم بازرگان پس از این نظریه غروبی دلگیر داشت و نتوانست سال‌های پس از خود را به نظاره بنشیند و به تحلیل پردازد.

لازم است اشاره شود که هرگاه انقلاب از طرف دشمن بیرونی مورد تجاوز قرار گیرد، به سرعت نیروها خود را منسجم می‌کنند و برای مبارزه با دشمن خارجی به وحدت می‌رسند. آنچه که در سال‌های جنگ پیش آمد نمونه بارز این ادعا است. با شروع جنگ، مردم و نیروهای انقلابی از هر نوع و طبقه و با هر اندیشه و مسلکی که داشتند، گرد هم آمدند و برای دفاع از کشور و انقلاب و تحت رهبری واحد با دشمن متجاوز به مبارزه برخاستند.

سال‌های پس از بازرگان علاوه بر نظریه «دو حرکت» واقعیاتی را در درون خود دارد که پند آموز است.

۱- در این دوران، برخی از فعالین روحانی با هم اختلاف نظر پیدا کردند و پس از کش و قوس‌های زیاد انشعاب یافتند، گروهی به عنوان مجمع روحانیون مبارز و گروهی به عنوان جامعه روحانیت مبارز، گرچه مبانی کلی اندیشه هر دو گروه یکسان بود ولی رویکرد عملی و شیوه سیاسی آن‌ها مابین با یکدیگر بود. جامعه روحانیت مبارز برخورد نسبتاً حذفی با سایر نیروهای انقلاب را در دستور کار داشت و در برخی مقاطع حامی گروه‌های تندرو و افراطی شدند. البته در میان این طیف، افراد معتدل و با تدبیر و نفی‌کننده‌ی خشونت هم وجود داشت. روند کار و پدید آمدن مشکل بین این دو طیف، نشان می‌دهد که امام خمینی به طیف روحانیون مبارز بیشتر توجه داشت و آن‌ها را فهیم‌تر و مقبول‌تر می‌دانست.

این دو گروه از روحانیون و هواداران و گروه‌هایی که از نظر فکری به آن‌ها نزدیک بودند، بعدها به «خط امام» و «مخالفین خط امام» و پس از آن به «جناح چپ» و «جناح راست» و بعد به «اصلاح طلب» و «انحصار طلب» و اکنون به «اصلاح طلبان» و «اصول‌گرایان» نامیده می‌شوند. از منظر اندیشه، «مجمع روحانیون»، «اصلاح طلب» و «جامعه روحانیت»، «اصول‌گرا» هستند.

۲- دولت پس از جنگ به ریاست آقای هاشمی رفسنجانی، وارث ویرانی‌های

بسیاری که از جنگ به جا مانده بود شد و سعی در بازسازی زیر ساخت‌ها و سامان دادن به وضعیت نابسامان آن روزگار داشت. این دولت که بعدها خود را «دولت سازندگی» نامید تلاش کرد تا با میدان دادن به تکنوکرات‌ها باعث سازندگی شود.

۳- دولت اصلاحات که پس از هشت سال هاشمی به ریاست سید محمد خاتمی نیاورانه و با آرای بسیار زیاد به انتخاب مردم روی کار آمد، نمونه‌ای آشکار از عدم اقبال «جامعه روحانیت» و «اصول‌گرایان» که آقای ناطق نوری نامزد آن‌ها بود و اقبال عمومی به «اصلاح‌طلبان» است. اصلاح‌طلبان نگاهی واقع‌بینانه نسبت به مسائل داخلی و نیز خارجی داشتند و اندیشمندانه و با مدارا در جهت رفع مشکلات فزون‌یافته گام بر می‌داشتند. توجه به مردم‌سالاری و جامعه مدنی و گفت‌وگو و بهره بردن از نخبگان و پرداختن به حل معضلات و کاستی‌هایی که در جامعه وجود داشت از اهم دغدغه‌های اصلاح‌طلبان بود.

این دولت با همه تلاش‌های مثبت و حق‌طلبانه‌اش مورد کین و بغض جناح انحصارطلب و اقتدارگرا قرار گرفت و با کارشکنی و سنگ‌اندازی فراوان روبه‌رو شد به طوری که آقای خاتمی می‌گفت هر ۹ روز یک بحران آفریدند. نمی‌توان از نظر دور داشت که اصلاح‌طلبان در مدت هشت ساله خود که دولت و مجلس را در دست داشتند جدای از تلاش‌ها و موفقیت‌هایی که داشتند، موقعیت‌هایی را هم از دست دادند و فرصت سوزی کردند. جاخالی دادن و عقب‌نشینی از بعضی مواضع، موجب شد تا جناح شکست خورده با استفاده از اهرم قدرت که بر آن خیمه زده‌اند و همیشه از آن سود برده‌اند به بازسازی انحصارطلبی خود پردازد. اشتباه فاحش اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۸۴ فراموش شدنی نیست.

۴- دولت دروغ و تزویر پس از اشتباه استراتژیک اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۸۴ به ریاست احمدی‌نژاد و با حمایت تام و تمام اصول‌گرایان انحصارطلب روی کار آمد. در این دوران پر ملال، کشور از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، در همه زمینه‌ها و در تمامی ابعاد حتی هنر و ورزش و شخصیت آسیب دید و هزینه‌های بسیاری بر انقلاب و مردم تحمیل شد. در این دولت که سعی می‌کرد خود را عدالت‌محور و مهرورز بنامد عملاً دزدی و غارت، دروغ و ربا، هذیان و خرافه، سبک‌سری و سبک‌مغزی، تحجر و جمود، تورم و رکود، زهدفروشی و قدیس‌سازی، فقر و فلاکت،

نکبت و مکافات، خشونت و خودسری و... که از مشخصه‌های این دوران بود، پدیدار گشت.

۵- دولت تدبیر و امید که با حمایت اصلاح‌طلبان روی کار آمد و در اول راه است و قضاوت در باره آن زود است ولی تا اینجای کار توانسته است اعتماد داخل و خارج را فراهم آورد و صادقانه تلاش می‌کند رنجهای ملت را التیام دهد. نقل این موارد هر چند خلاصه و به اختصار موضوع اصلی این تحلیل نیست و ذکر آن از این حیث بود تا گفته شود، در نظریه «انقلاب ایران در دو حرکت» که مرحوم مهندس بازرگان به آن اشاره نمودند، پس از وی چه اتفاقاتی افتاد. انشعاب دو طیف روحانی (جامعه روحانیت و مجمع روحانیون) نشان داد که می‌توان نظریه مهندس بازرگان را گسترش داد به اینکه نه تنها پس از پیروزی، گروه‌ها و نیروها دچار گسست می‌شوند و به تفرق و پراکندگی می‌گرایند بلکه همان نیروهایی که سیطره بیشتری یافته بودند و در معنی و عملکرد مشترک بودند و توانسته بودند دیگر نیروها را کنار بزنند، خود هم مصون نماندند و به تشتت و دوری از هم روی آوردند.

و همچنین باید در نظر داشت، انحرافی که در دوره احمدی‌نژاد اتفاق افتاد و خود اصول‌گرایان اول بار نام «انحراف» را بر آن اطلاق کردند، نتیجه عملکرد همان اصول‌گرایان است که از طرف جامعه روحانیت تغذیه فکری می‌شوند و علاوه بر تفرقه میان نیروهای حاکم یعنی «دو طیف روحانی» که قبلاً پیش آمده بود، انحراف هم پدید آمد.

روشن است که وقتی انحراف از اصول پیش آمد، برای بازگرداندن و بازگشت به اصول، اگر راه اصلاح بسته باشد، جنبش‌ها شروع می‌شوند و جنبش سبز نیز یکی از این حرکت‌ها است برای جلوگیری از انحراف بیشتر و بازگشت به راه.

آنچه که شاید در تصور مرحوم بازرگان هم نبود و به آن فکر نمی‌کرد که ممکن است در آینده نظریه وی گسترده‌تری یابد و تازه‌هایی دیگر بر آن افزون شود، علاوه بر جدایی نیروهایی که حاکمیت را در دست گرفتند، به وجود آمدن انحراف و متعاقب آن تکوین جنبش در جامعه است.

«انقلاب ایران در دو حرکت» مهندس بازرگان در پیش و پس از پیروزی و در

دو چالش «انحراف و جنبش سبز» راهی را پیموده است که ناگزیر باید به اصلاحات روی آورد.

اکنون انقلاب ایران نه فقط «در دو حرکت» که علاوه بر آن با دو چالش عمده روبه‌رو است، «اول، انحراف» که پدید آمده از تفکرات و عملکرد «اصول‌گرایان» است و دوم «جنبش سبز» که نشأت گرفته از اندیشه «اصلاح طلبان» است. با لحاظ و توجه به این مورد که اصول‌گرایان بیشتر با جامعه روحانیت تطابق و همفکری دارند و اصلاح طلبان با مجمع روحانیون و در حال حاضر این دو گروه در بینش و کنش سیاسی و حتی در برخی از دیدگاه‌های مذهبی اختلاف دارند، به نظر می‌رسد مشکلات و معضلات همچنان ادامه داشته باشد. تنها راه برون‌رفت از تنگناها و حل و فصل اختلافات قبول و عمل به قانون و فصل‌الخطاب قرار دادن آن و در عین حال پذیرفتن اصلاحات و اندیشه اصلاحی بر پایه تدبیر است.

اگر اصول‌گرایان واقعاً خود را دل‌سوز نظام و مردم می‌دانند باید تندروهای خود را طرد نمایند و از مواضعی که به سبب خصلت انحصارطلبانه و اقتدارگرایی داشته‌اند عدول کنند و به عقلانیت بازگردند و به دموکراسی و انتخاب مردم ارج نهند و تسلیم حق و رای مردم شوند و راه اصلاحات و اندیشه اصلاح‌طلبی را در پیش گیرند و همان‌گونه که مرحوم بازرگان در وصف حکومت حضرت علی علیه‌السلام می‌گوید رفتار کنند:

«اولاً، از هیچ کس به اجبار برای خلافت خود بیعت نمی‌گیرد.
ثانیاً، کسانی را که بیعت نمی‌نمایند در کار خود واگذاشته، در اشاعه نظریات و ابراز مخالفت، آزاد می‌گذارد و دیناری از سهمیه آن‌ها را از بیت‌المال کسر نمی‌نماید.

ثالثاً، مطالب حکومت و سیاست را ضمن دلالت و نصیحت‌های عمومی در منبرها به صورت خطبه‌های گهربار با مردم در میان گذاشته، به بحث و شور می‌پردازد و تا افکار آن‌ها حاضر به قبول عملی نمی‌شود، دل‌ها داوطلب نمی‌گردند، آهنگ جنگ نمی‌کند.

رابعاً، در جنگ‌ها، با تمام بصیرت و درایت و دوراندیشی که دارد، تصمیم در صلح و ستیز را به مشورت و رای لشکریان می‌گذارد.
حتی در سرنوشت دلخراش حکمیت، سرنوشت خود را با وجود یقینی

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۸۵

که به خدعه طرف و عواقب شوم این عمل داشت و اخطارهای قبلی که کرد، به رای جمهور واگذار می‌نماید.»

(مهندس بازرگان، راه طی شده، مجموعه آثار ۱، ص ۱۳۰)

به حق در وصف مرحوم مهندس بازرگان باید گفت:

«در سپهر دینداری معیشت‌اندیش عالمانه، به زحمت می‌توان الگویی پاکیزه‌تر و پیراسته‌تر از بازرگان یافت. قرآن در مرکز دین آگاهی او قرار داشت. از روایات کمتر استفاده می‌کرد، دینش را به فلسفه و عرفان نیامیخته بود، بر دین بار زیاد نمی‌نهاد، انتظاراتش را از دین بسیار کاسته بود، رشد سرطانی فقه را می‌نکوهید، به حکم تکلیف شرعی با استبداد ستیزه می‌کرد، مفتون و مرعوب چپ‌نمایی‌ها و غرب‌ستیزی‌ها نبود، اهمیت علم و تکنولوژی را عالمانه می‌فهمید، به صلح و اصلاح راغب‌تر بود، تا به جنگ و انقلاب. در مقابل روحانیت و سلطنت خاضع نبود، و به علم تنها قانع نبود و علاوه بر کار ذهنی، کار دستی هم می‌کرد. سقف معیشت را بر ستون شریعت نزد و پرستش را از عشق جدا نشاناند و با دین بازرگانی نکرد.»

رحمت خدا بر او باد که آزاده و سربلند و پارسا زیست. قدرناشناسی فرومایگان و ناسزاهای ناجوانمردان پس از انقلاب از مروت و منزلت او هیچ نکاست. سرفراز به ملاقات خدا رفت و آسوده در بستر جاودانگی بیارمید.»

بازرگان رجل سیاسی قانون گرا و مسئولیت پذیر

بسیار- و بعضاً از طرف دوستداران بازرگان- عنوان می گردد که او به دنبال قدرت نبود بلکه اتمام حجت. این گزاره اما بیان کننده همه حقیقت در حق این شخصیت نادر تاریخ سده اخیر میهن ما نمی باشد زیرا که به باور من از آن نوعی خودمحموری، انعطاف ناپذیری و بی تفاوت بودن به سرنوشت جمعی یک ملت استنباط می شود، در حالی که مدارک تاریخی به جا مانده از آن دوران دقیقاً عکس این مدعا را ثابت می کند. این راست است که بازرگان شیفته قدرت نبود اما قدرت سیاسی قانونمند و دموکراتیک را قبول داشت و در قبول آن لحظه ای درنگ نداشت. می دانیم که او تنها کسی بود که جمهوری اسلامی را با صفت دموکراتیک آن می خواست.

در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ مهندس مهدی بازرگان بنا به پیشنهاد شورای انقلاب طی حکمی از طرف آیت الله خمینی (برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده بود و به موجب اعتماد به ایمان راسخ و اطلاع از سوابق مبارزات اسلامی و ملی او) مأمور تشکیل دولت موقت گردید.

بسیار زود اما آنچه بعضاً خواص می دانستند در سطح وسیع برای عموم مردم نیز مشخص شد که رئیس دولت موقت نمی خواهد هویدای دیگری باشد تنها یک

کارگزار و تکنوکرات سهل‌الوصول با تاریخ مصرف مشخص برای دوران انتقال. بازرگان به لحاظ مبانی نظری و اعتقادی و به لحاظ سیر و سلوک مبارزاتیش و به لحاظ خرد عملی او در امر کشورداری از جنس دیگری بود..

مرحوم مهندس بازرگان (۱۳۷۳-۱۲۸۶ ه.ش.) مصداق عینی آن پیرخردمندی بود که در خشت خام انقلاب آن زمان آن دید که هنوز هم بسیاری، حتی در میان نزدیکان و هم‌حزبی‌های او در آئینه تحولات چند دهه پس از انقلاب نیز قادر به دیدن آن نیستند.

بازرگان اما بازرگان نبود. او علی‌رغم وجود آشفته‌گی‌های دوران انقلاب، نظر نامساعد بعضی از دوستان و همچنین بخل و حسد نادوستان به هنگام نیاز وطن همانند سربازی وفادار به پرچم از قبول مسئولیت شانه خالی نکرد و وظیفه سنگین و خطیر نخست‌وزیری را در حساس‌ترین برهه از تاریخ ایران یعنی دوران انتقال قدرت از یک نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به یک جمهوری برآمده از یک انقلاب مردمی برعهده گرفت. رویکرد، روش و منش کشورداری «گام به گام» و «قانون محور» که او به آن اعتقاد راسخ داشت، میراث متفاوت و بی‌بدیلی است که از بازرگان برای ثبت در تاریخ و عبرت و قضاوت آیندگان به جا مانده است.

بسیار - و بعضاً از طرف دوستداران بازرگان - عنوان می‌گردد که او به دنبال قدرت نبود بلکه اتمام حجت. این گزاره اما بیان‌کننده همه حقیقت در حق این شخصیت نادر تاریخ سده اخیر میهن ما نمی‌باشد زیرا که به باور من از آن نوعی خودمحموری، انعطاف‌ناپذیری و بی‌تفاوت‌بودن به سرنوشت جمعی یک ملت استنباط می‌شود، در حالی که مدارک تاریخی به جا مانده از آن دوران دقیقاً عکس این مدعا را ثابت می‌کند. این راست است که بازرگان شیفته قدرت نبود اما قدرت سیاسی قانون‌مند و دموکراتیک را قبول داشت و در قبول آن لحظه‌ای درنگ نداشت. می‌دانیم که او تنها کسی بود که جمهوری اسلامی را با صفت دموکراتیک آن می‌خواست.

بازرگان یک «رجل سیاسی» تمام عیار بود. ملی، آزادی‌خواه، قانون‌گرا، مسئول و مسئولیت‌پذیر. او نه به سبک و سیاق تئوریسین‌ها از حقوق شهروندی و دولت رفاه در دمکراسی‌های سوسیال-لیبرال و نه از سکولاریسم حکومتی و کثرت‌گرایی

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۸۹

معرفتی و نه در شمایل رهبری فرهمند از راهبردهای میان‌مدت و بلندمدت دفاعی - امنیتی جهت منزوی ساختن قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خود داد سخن می‌داد. او در مدت کوتاه قبول مسئولیت خود، تمامی این ارزش‌ها و الگوها را با برنامه و کار خود و همکارانش با فروتنی و پشتکار ذاتی خود و با صبر و مدارای تمام برای ایرانیان به میراث گذاشت.

بازرگان هیچ‌گاه به عنوان نظاره‌گری مرعوب و منفعل در کناری نایستاد. در عصر و زمانه‌ای که همگان روی به سوی ماه و آسمان داشتند، بازرگان در زمره زمینیان بود و عاشقان مجذوب و سرگشته را به عقل و اعتدال اندرز داد، نه در مقام رهبر و پیر خردمند و نه در کسوت آژیتاتوری انقلابی، چپ و ضدامپریالیست، بلکه به عنوان خدمت‌گزار عاشق وطن که سرد و گرم روزگار را تجربه کرده و همچون پدری نگران. او حتی پس از خروج از حکومت و پایان نمایندگی مردم در مجلس اول، در تمامی دوره‌های انتخابات ریاست جمهوری و مجلس ثبت نام کرد اما همواره از سوی حاکمیت رد صلاحیت می‌شد.

بازرگان تا آخرین روزهای حیاتش با تمامی امکاناتی که در اختیار داشت به عنوان یک شهروند، رجل سیاسی در جایگاه اپوزیسیون و نصیحت‌گری وفادار در جهت ایجاد مصالحه و اصلاح و تغییر فضای به شدت مسموم جامعه مسئولانه تلاش می‌کرد. مخالفت با ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر و همچنین مخالفت با ولایت مطلقه فقیه تنها دو نمونه‌ای است که صلابت و روشن‌رأیی و عمق و وسعت تفکر سیاسی او را نشان می‌دهد.

بازرگان حتی بعداً نیز متواضعانه دفاع لازم و درخور از درست بودن راه و روش خود را نیز به عمل نیاورد. او هیچ‌گاه خود شیفته‌وار زندانی دوران زمامداری و مسئولیتش نبود و پس از آن نیز سعی در مشاطه‌گری نقش خود در آن دوران نداشت. او معتقد بود که آیندگان خود در این مورد در نهایت قضاوت خواهند کرد. مهدی بازرگان مهندسی بود که با نقش تاریخی خود حاضر به بازرگانی نشد.

بازرگان پیوسته - بازرگان گسسته!

آرمان اسعد

۱- زبان مسلط، ابزار تولید قدرت است. زبان مسلط می‌تواند کاه را کوه تفسیر کند و بالعکس. می‌توان گفت خوانش هر متنی، در هر دورانی، تاثیرپذیری بالایی از زبان مسلط آن دوران دارد. در دهه هفتاد شمسی، متأثر از فروپاشی شوروی از سویی، و نقش بر آب شدن رویای گذر از کربلا به قدس از سوی دیگر، زبان مسلط بر جامعه روشنفکری ایران انقلاب‌ستیز، آرمان‌گریز، ضد ایدئولوژی و مبتنی بر شخصی سازی دین شد. در آن دوران کمتر کسی عرصه عمومی را می‌شناخت. زبان مسلط آن دوران می‌گفت که دین در عرصه حکومت امتحان خود را پس داده و نوبت آن است که به عرصه خصوصی رانده شود. در این دوران نماینده بلامنازع زبان مسلط جامعه روشنفکری، دکتر سروش و حلقه کیان است.

۲- در سال ۱۳۷۱ مرحوم مهندس بازرگان آخرین جمع‌بندی‌های تئوریک خود در مورد نسبت دین و سیاست را در قالب مقاله جنجال برانگیز «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» ارائه داد. این مقاله توسط زبان مسلط، مصادره به مطلوب شد و این گونه تفسیر شد:

«بازرگان آشکارا دست به خانه تکانی فکری زده و اذعان می‌کند که تفکر دین برای دنیا زیان‌بار است و دین اسلام اولاً و بالذات برای تعلیم حکمرانی و چگونگی اداره جامعه نیامده؛ بلکه «آخرت و خدا» هدف اصلی بعثت انبیاء بوده است و غایت قصوای تعالیم آن‌ها آشنا کردن انسان‌ها با این دو مقوله مهم و سرنوشت‌ساز.» [۱]

زبان مسلط بر دهه ۷۰، سودای آن دارد که بازرگان را به دو قسمت تقسیم کند: «بازرگان پیشا آخرت و خدا» و «بازرگان پسا آخرت و خدا». لازم به ذکر است که زبان قالب در دهه هفتاد در این پروژه بسیار موفق عمل کرد و توانست این تصویر بازرگان را به همگان بقبولاند و این تصویر تا امروز حضور جدی دارد.

۳- خود بازرگان در متن «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» برای جلوگیری از هر نوع سوء برداشتی صراحتاً می‌گوید:

«از هم اکنون لازم است خاطرنشان سازم که اتخاذ یک هدف بالا و حرکت به سوی خیلی بالا، به معنی و به منظور فراموشی و حذف اهداف ضروری و فوری سطوح پایین‌تر نیست، و خصوصاً اگر آن اهداف و حرکات، خود وسیله و طریقه‌ای برای رساندن ما به هدف اصلی اعلا باشد. پیغمبران... به هیچ وجه آخرت‌سازی و خداجویی را در جهت اعراض از ابعاد اصلاح و تحرک و ترقی انسان و زندگی تلقی نکرده‌اند.»

این بدان معناست که پرداختن به خدا و آخرت به معنای تفکیک دین از سیاست نیست. بلکه بیانگر زایش رویکرد جدیدی در سیاست‌ورزی است.

۴- بازرگان در آن ۱۴ سالی که از انقلاب گذشته بود، به چشم دیده بود که چگونه «حکومت دینی»، پتانسیل این را دارد که متاثر از جاذبه قدرت، به «دین حکومتی» تبدیل شود. حکومتی که در ابتدا داعیه حرکت در چارچوب ارزش‌های دینی را دارد، به نقطه‌ای می‌رسد که برای حفظ خود، تعطیل کردن مسلمات دینی را مجاز می‌انگارد. از همین جهت است که در بخش دیگری از مقاله اذعان دارد که:

«لازم است توضیح داده شود که وقتی می‌گوییم آخرت و دنیا، یا دین و حکومت دو مقوله جدا از هم هستند، پیوستگی عملی یا ارتباط ارگانیک بین آن‌ها را انکار نمی‌نمائیم؛ جز آنکه این ارتباط حالت یک معادله «یک طرفه» را دارد. اگر هدف جامعه‌ای خدا و آخرت باشد و افراد آن در جهت خدا و عمل به احکام خدا حرکت نمایند، دنیای آنان نیز به بود پیدا می‌کند و قرین نعمت و سعادت می‌شوند اما عکس قضیه صحیح نیست... خواستن و رسیدن به دنیا، هیچ‌گاه مساوی با خواستن خدا و رسیدن به آخرت سعادت‌مندانه نیست... ولی تحصیل آخرت و (تقرب به) خدا، چون راه آن از زندگی دنیا و با کسب شرایط و

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۹۳

آمادگی‌های لازم عبور می‌کند، می‌تواند در تعدیل زندگی انسان و تطبیق آن با رحمت و مشیت خداوند مؤثر واقع شود...»

به نظر می‌رسد با افول گفتمان خصوصی سازی دین از سویی، و به بن بست رسیدن حکومتی سازی دین از سوی دیگر، نیاز است خوانشی جدید از سیاست‌ورزی دین‌مدارانه مهندس بازرگان صورت گیرد.

پی‌نوشت [۱]: متن آورده شده در گیومه در بند دوم عبارتی از دکتر سروش دباغ است که در مقاله‌ای تحت عنوان «بازرگان متاخر در برابر بازرگان متقدم» در شماره ۸ مهرنامه به چاپ رسیده است.

نقد و بررسی تجربه مهندس بازرگان تقی رحمانی

جلد سوم خاطرات دکتر یزدی که روی اینترنت قابل دسترسی است نکات مهمی دارد که باید به آنها جداگانه پرداخت. اما از محورهای مهم این خاطرات، برخی سطرهای نانوشته یا کمتر توضیح داده شده است که نیاز به خوانش دارد. نگاه مهندس بازرگان به انقلاب هم از جلوه‌های مهم این کتاب که بخشی از آن در خاطرات دکتر یزدی آمده است.

برنامه بازرگان در ارتباط با انقلاب

بازرگان مهندس به سیاست گام به گام باور داشت و می‌پنداشت می‌شود جامعه را با عقلانیت ریاضی و محاسبه در مبارزه جلو برد و به هدف رساند.

بازرگان این نگاه مهندسی و منظم را به نظام آفرینش هم تسری می‌داد. وی در کتاب «راه طی شده»، هستی را چنین می‌بیند: خداوند با دقت تمام با نگاه ریاضی و عقلانیت کامل جهان را خلق و تدبیر امور کرده، پس انسان هم باید چنین باشد چرا که آفریده هوشمند خداوند است اگر این انسان موحد باشد بهتر می‌تواند تدبیردر اعمالش را عملی کند.

بازرگان برای روند مثبت تحولات در ایران معتقد بود که باید شاه برود. این سخن را از سال ۱۳۴۲ هم به گونه‌ای گفته و در سال ۱۳۵۷ باز آن را تکرار کرده بود. اما بازرگان مهندس بود و برای رفتن شاه برنامه داشت. اگر چه او قانون اساسی مشروطه را باور داشت اما در سال ۱۳۵۷ می‌خواست این قانون هم با آرامش و با تغییراتی به

جمهوری تغییر یابد. بی‌گمان وی را می‌توان با ژاک برک اندیشمند فرانسوی در مخالفت با انقلاب فرانسه مقایسه کرد؛ او اما از قضای روزگار نخست وزیر انقلاب شد.

هدف بازرگان مهندس

هدف وی حفظ نظم و ساختار بوروکراسی دولت و در عین حال با زیان کمتر و به هم نریختن اوضاع کشور و همچنین توجه به رعایت قانون و رعایت انصاف در رفتارها بود. این ویژگی او را نمی‌توان در روش انقلابی خواند. او در دل برده «الیوم المرحمه» محمد در فتح مکه بود. طالقانی از آقای خمینی خواست که هنگام ورود به ایران عفو عمومی اعلام کند، که نکرد. اما بازرگان اهل احساسات هم نبود؛ او می‌خواست مرحمت ساختاری باشد از همین روی تلاش کرد برای انتقال قدرت به شکل آرام برنامه‌ریزی کند، اما گام به گام در مهندسی خود عقب رفت هر چند از هدف خود دست نکشید.

می‌توان رفتار بازرگان را از سال ۱۳۵۶ تا پیروزی انقلاب و بعد از آن، برای رفورم به جای انقلاب با سه نوع روش ملاحظه کرد:

- ۱- تلاش برای انتقال قدرت به شکل آرام و قانونی؛
- ۲- قبول نخست وزیری انقلاب برای کنترل اوضاع به نفع رفورم؛
- ۳- نقش مسالمت‌آمیز برای تاثیر بر قدرت برای جلوگیری از رفتارهای افراطی.

۱- تلاش برای انتقال قدرت به شکل رفورم

بازرگان معتقد بود شاه باید برود. اما در زمانی که روند انقلاب سرعت می‌گرفت، می‌دانست که اگر این باران سیل شود - که شد - دیگر اوضاع فرق خواهد کرد؛ که کرد. وی با این حال از شروع تا پیروزی انقلاب سه روش به کار برد تا ساختار دولت اسقاط نشود که ناکام ماند.

○ رفتن شاه و سپردن قدرت به ولیعهد و اجرای قانون اساسی به شکل معقول و درست که با تند باد حوادث این سیاست دیگر عملی نبود و شاه هم حاضر به کناره‌گیری به نفع پسر نبود.

○ سپردن کار به شورای سلطنت و بعد اعلام شرایط جدید و برگزاری انتخابات

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۲۹۷

○ گرفتن حکم نخست وزیری بختیار از آقای خمینی و بعد اعلام انتخابات برای تعیین تکلیف نظام. با وجود اینکه می دانست جای گزین و نخست وزیر انقلاب خواهد بود.

۲- قبول نخست وزیری برای انتقال آرام قدرت

در تمام این مدت تلاش وی آن بود که جلو رفتارهای غیر قانونی را بگیرد، اما نتیجه‌ی کار استعفای وی بود. در متن استعفای او نکته جالبی بود که نشان می داد همه را متحد علیه سیاست خود می بیند.

او در گفتار با مردم در رسانه ملی از مواضع آقای خمینی، از اعدام‌ها، از خود سری کمیته‌ها و از گروه‌های سیاسی و.. گله و حتی اعلام کرد که به دلیل وجود برخی از توصیه‌های آقای خمینی دولت او چاقوی بی دسته است.

۳- تأثیر بر قدرت برای جلوگیری از رفتارهای افراطی

بازرگان مهندس بعد از استعفا تا آخر عمر سیاسی ماند و سیاسی و دولت محور عمل کرد. زبان به انتقاد از حکومت گشود؛ از سیاست‌های داخلی تا سیاست ادامه جنگ انتقاد می کرد اما در عین انتقاد به قانون اساسی و رفتار حکومت در سال ۱۳۶۴ کاندیدای پست ریاست جمهوری اما رد صلاحیت شد.

دو جهت متفاوت

بررسی خاطرات دکتر یزدی نشان می دهد که بازرگان مهندس به روند انقلاب انتقاد داشته و از اعلام آن هم پرهیز نمی کرده هرچند برخی از این انتقادات مورد قبول دکتر یزدی هم نبوده است. اما این انتقادات چه بوده است؟

بازرگان مهندس باور داشت که برای اداره امور آمادگی وجود ندارد و با انتقال آرام قدرت- که آقای خمینی می تواند در انجام آن موفق شود- کشور به هم نخواهد ریخت و دولت اسقاط نخواهد شد. در حالی که آقای خمینی معتقد بود مردم گرم شده اند و باید کار را تمام کرد. بازرگان این گرم شدن مردم را سیلی می دانست که تخریب کننده است و باید جلو آن را گرفت.

نگاه مهندسی وی مورد قبول نزدیک ترین یارانش هم نبود. تجربه او این بود که باید جلو انفجار دیگ جوشان مردم را گرفت که هم به جامعه و هم به مردم آسیب می زند. به نظر می رسد که بازرگان مهندس با وجودی که می دانست انقلاب قاعده‌ی

خود را دارد می‌خواست با اراده اما با علم و محاسبه جلو روند حوادث انقلاب را بگیرد که این روند هم قواعد خود را دارد. بازرگان مهندس می‌پنداشت راه طی شده بشر را انسان می‌تواند با تدبیر بهتر طی کند؛ همان‌طور که انبیاء توانسته بودند راه طولانی رشد و تکامل جامعه و انسان را کوتاه کنند. چون می‌پنداشت بعد از ختم نبوت با توجه به وجود تجربه انبیاء می‌شود با توجه به تکامل جامعه انسانی راه رشد را کم هزینه تر پیمود. سودای وی در طول زندگی چنین بود در نتیجه با روند حوادث انقلاب موافق نبود و به نقد درونی آن پرداخت تا آخر کار هم به این سیاست ادامه داد و خوش نام اما ناکام در تحقق باور خود ماند.

نیاز به نقد و بررسی تجربه بازرگان

بازرگان در دو روایت متفاوت از سازش کار به انسانی واقع‌گو و اصولی و آزادی‌خواه در جامعه روشنفکری و انسانی قابل احترام در نزد مردم تغییر کرده است. به نظر می‌رسد زمان آن است که مهندس بازرگان را از منظر عملی بودن ایده‌هایش هم مورد بررسی قرار داد. بی‌گمان او حق می‌گفت و درست می‌اندیشید، اما حق همیشه عملی است یا نه؟

تدبیر و برنامه‌زمانی به عملی شدن نزدیک می‌شود که میان خواسته‌ها و اهداف و توانایی تحقق آن، نسبتی معقول برقرار شود.

بی‌گمان خواست بازرگان مهندس هم با این نوع نقد و بررسی بازرگان همراه است چون تلاش می‌کند که بین کامیابی در هدف و خوش‌نامی راه بگشاید چرا که به شهادت تاریخ جامعه ما در تعارض کامیابی و خوش‌نامی به دموکراسی نرسیده است.

بازرگان؛ ذره‌ای بی انتها*

یادی از یادآور در نوزدهمین سال درگذشت
لطف‌الله میثمی

مهندس این امتیاز را داشت که دیدگاه‌های خود را به‌راهِبرد و سازماندهی
تبدیل کند و الگویی را ایجاد کرد که ارزش نقد را دارد.
برخی فکر می‌کنند علت شکل‌گرفتن نهضت آزادی عمدتاً به انگیزه‌های
مذهبی برمی‌گردد ولی این‌طور نبود...

سال‌ها می‌خواستم دین خود را به زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در یک مقاله
ادا کرده و نقش تربیتی ایشان را در خود و دیگر هموطنان بازگو کنم. البته این
وظیفه را در لابه‌لای کتاب خاطرات جلد ۱ و ۲ تا آنجا که دیده و شنیده بودم به قلم
درآوردم ولی به‌هیچ‌وجه قلم و سخن یارای بیان تمامی نقش ایشان را ندارد. بر آن
شدم تا در آستانه نوزدهمین سالگرد وفات ایشان تا آنجا که در توانم است و
خاطراتم یاری می‌دهد بخشی از وظیفه خود را انجام دهم. بی‌شک جامعه به اخلاق
مردانی مانند ایشان نیاز دارد. باشد که این مختصر گام کوچکی در راستای ادای
احترام به روح بلندشان و تربیت هموطنانی مانند ایشان باشد.

برادر بزرگ‌ترم در سال ۱۳۳۶ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. من از
این طریق با استاد او، مهندس مهدی بازرگان آشنا شدم و در یکی از اعیاد مبعث که
در کوی دانشگاه تهران در امیرآباد برگزار می‌شد ایشان را از نزدیک دیدم. از دوره
دبیرستان به مصدق علاقه داشتم و از دیدن ایشان که در راه مصدق سختی‌ها و زندان

* به نقل از صفحات ۶ تا ۱۱ چشم‌انداز ایران، شماره ۸۳، دی و بهمن ۱۳۹۲.

را تحمل کرده بود لذت بردم. کتاب «راه طی شده» نوشته ایشان را در منزل داشتیم ولی فهم آن برایم سنگین بود. خودم نیز در سال ۱۳۳۸ به دانشکده فنی راه یافتم و در پی آن و کمی بعد با انجمن اسلامی دانشجویان و مسجد هدایت آشنا شدم. انجمن اسلامی مهندسين در شب‌های عید مبعث، ایام تاسوعا و عاشورا و روزهای عید فطر مراسم داشتند که معمولاً در این مراسم آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی، مهندس بازرگان و آیت‌الله مطهری شرکت می‌کردند.

در محل سخنرانی ایشان درباره‌ی وحی در مسجد هدایت و همچنین در سخنرانی ایشان درباره‌ی «خودجوشی» در مسجد حاجی حسن شرکت داشتم. متن سخنرانی ایشان درباره خودجوشی از پیش چاپ شده بود و پس از سخنرانی در اختیار حاضران قرار گرفت. آیت‌الله مطهری هم که در این مراسم شرکت داشتند متن سخنرانی را مطالعه کرده و فردای آن روز در کوی امیرآباد که جشن مبعث توسط انجمن اسلامی دانشجویان برگزار می‌شد نقدی به آن سخنرانی داشت. دکتر فرهاد، رئیس وقت دانشگاه تهران گفت من نمی‌دانم اختلاف دو استاد را چگونه حل کنم. در آن روزها ما حق را به مهندس می‌دادیم، چرا که انسان مبارزی بود.

مهندس بازرگان در دورانی که ریاست دانشکده فنی را برعهده داشت اتاقی را که روبه‌روی کلاس جمال افشار بود به مسجد تبدیل کرده بود و فرش آن و هزینه شست‌وشوی فرش را خود می‌پرداخت. بنیان‌گذاری این مسجد باعث شده بود که دانشجویان نمازگزار دیگر دانشکده‌ها به این مسجد بیایند که ضمن برگزاری نماز با هم آشنا می‌شدند و خیر و برکت زیادی به دنبال داشت. سال‌ها بعد در روز تشییع جنازه، افتخار داشتم که در مراسم تشییع ایشان شرکت کنم. زیر تابوت ایشان زمزمه می‌کردم:

«ای مهندس، ای ذره‌ی بی‌انتها، ای که چون ابراهیم، بنیانگذار خانه خدا در دانشگاه بودی.»

مهندس برای برگزاری نماز اهمیت ویژه‌ای قائل بود، طوری که هرگاه در مسجد هدایت برای نماز جماعت و تفسیر قرآن می‌آمد در کیف دستی خود لباس مخصوص سفیدی داشت که آن را می‌پوشید و نمازش را برگزار می‌کرد و نشان می‌داد که برای نماز هم برنامه‌ریزی دارد. طبیعی بود که این اقدام ایشان در من و دیگر جوانان

تأثیر زیادی می گذاشت.

روزهای عید فطر مراسم انجمن اسلامی مهندسين، در باغی در کرج یا اگر پلیس مانع می شد در مدرسه کمال در نارمک تهران برگزار می شد. در این روز معمولاً پس از برگزاری نماز عید فطر تدارک برای نهار و سپس سخنرانی های متنوع بود. حضور این بزرگان در مراسم و آشنایی دانشجویان از نزدیک با آنها اثر مثبت زیادی روی ما می گذاشت.

مهندس بازرگان در سخنرانی های خود معمولاً به شکلی به استبداد گوشه می زد. برای نمونه می گفت: «ما شعار «خدا- شاه- میهن» را قبول نداریم. به ویژه که خدا، وزیر دست چپ و میهن وزیر دست راست شاه باشد یا می گفت حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) که اسکورت نداشتند یا در سر کلاس ترمودینامیک وقتی می خواست از پدیده های مختلف نام ببرد می گفت ستاره، ماه، زمین، الاغ، شاه و... و در کتاب «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان» جمله ای به این عنوان داشت: شهادت گردن بند مرواریدی است که به گردن انسان می بندند و مهوری است که پای نامه ی اعمال او می زنند و در مقدمه آن کتاب آورده بود که این کتاب در زندان فرمانداری نظامی نوشته شده است که برای خواننده تعهد آور می شد.

در آن سال ها وفاداران به رهبری دکتر مصدق، جبهه ملی دوم را تشکیل دادند که آیت الله طالقانی، دکتر سحابی و مهندس بازرگان نیز عضو شورای مرکزی این جبهه بودند. عموم بچه های انجمن اسلامی نیز عضویت جبهه ملی را پذیرفتند و در کنار فعالیت های مذهبی، فعالیت های سیاسی خود را در کادر جبهه ملی ایران انجام می دادند. در سال های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، دانشگاه تهران شاهد فعالیت های پرشور و سیاسی - قانونی دانشجویان بود. در واقع جنبش دانشجویی آن دوران در رابطه با جبهه ملی تعریف می شد جز در مورد سیل جوادیه، سلف سرویس دانشکده فنی و چند مورد دیگر که ابتکار عمل با خود دانشجویان بود.

در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایران اعلام موجودیت کرد و این در حالی بود که آیت الله طالقانی، دکتر سحابی و مهندس بازرگان به عنوان سه شخصیت منفرد، عضو جبهه ملی بودند ولی معتقد بودند که جبهه ملی کانونی برای احزاب، دستجات و افراد است. گویا نحلّه ای درون جبهه ملی اراده کرده بود جبهه را به یک

۳۰۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

حزب واحد تبدیل کند که اینها مخالف این امر بودند. اختلاف دیگر بر سر رهبری مصدق بود. مهندس بازرگان روز تأسیس نهضت آزادی ایران در منزل آقای فیروزآبادی چهار مؤلفه نهضت آزادی را این گونه بیان کرد که:

«ما مسلمانییم، ایرانی هستیم، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم»

و اشاره کرد از آنجا که حزب سابقه خوبی در افکار عمومی ندارد ما عنوان نهضت را برگزیدیم.

برخی فکر می‌کنند علت شکل گرفتن نهضت آزادی عمدتاً به انگیزه‌های مذهبی برمی‌گردد ولی این طور نبود چرا که افراد لائیک قانون‌گرا هم در شورای مرکزی نهضت شرکت داشتند ولی به تدریج نهضت قانونی برای کسانی شد که گرایش اسلامی داشتند. بچه‌های انجمن اسلامی هم صداقت رهبران نهضت را پذیرفتند و همان چهار مؤلفه‌ای را که بازرگان هنگام تأسیس نهضت بیان کرد قبول کردند. بنابراین در اوج خوشحالی بودند که یک آیت‌الله مفسر قرآن و دو استادی که سوابق ملی و مذهبی و مبارزاتی دارند در رأس نهضت قرار داشتند. برای نمونه سعید محسن می‌گفت به صداقت مهندس اعتماد دارم و هر چه بگوید انجام می‌دهم.

سران نهضت پس از اعلام موجودیت تقاضای عضویت در جبهه ملی را کردند. این بار نه به عنوان چند شخصیت، بلکه به عنوان یک تشکل. تا آنجا که به یاد دارم تا آخر هم جبهه ملی دوم عضویت نهضت آزادی را نپذیرفت. نهضت آزادی روی رهبری مصدق و شکل تشکیلاتی جبهه‌ای تأکید زیادی داشت. شعار جبهه ملی «مبارزه قانونی» بود ولی نهضت آزادی «مبارزه ملی» را مطرح می‌کرد و بچه‌های نهضت، سلطنت موروثی را به لحاظ مذهبی قبول نداشتند و یکی از چالش‌های موجود در نهضت آزادی این بود که اگر مسلمانییم و قرآن را قبول داریم قانون اساسی با سلطنت موروثی چه جایگاهی دارد؟ و این چالش حل نشده باقی ماند.

برای نمونه در عاشورای سال ۱۳۴۰ مهندس بازرگان در باشگاه نهضت آزادی طی سخنرانی، بدین منظور گفت:

«ما مسلمانان همیشه ظلم را محکوم و لعن می‌کنیم ولی مصداق ظالم را

معرفی نمی‌کنیم»

و در پی آن گفت:

«اللهم العن من قتل دکتر سیدحسین فاطمی»

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۰۳

یعنی لعنت خداوند بر قاتل سیدحسین فاطمی باد. جمعیت حاضر در حیاط باشگاه صلوات یکپارچه و بلندی فرستادند و متوجه شدند که منظور بازرگان شخص پادشاه است و من این را یک نقطه عطف و تحول در روند مسلمانی و دانش احکامی می‌دانم چرا که تا آن زمان عموماً ظلم محکوم می‌شد. ولی مصداق ظالم معرفی نمی‌شد. در دوران نخست‌وزیری دکتر علی امینی نیز رویه نهضت این بود که بگذاریم امینی، شاه را تضعیف کند و مخالفت آشکاری با امینی نمی‌کردند و هدف، شاه بود. در نامه سرگشاده‌ای که در شهریورماه ۱۳۴۱ نهضت آزادی برای شاه نوشت، گفته‌های امینی با گفته‌های شاه مقایسه شده بود که اختلاف چشم‌گیری با هم داشت و در خطاب به پادشاه نتیجه گرفته بود:

«شما با نخست‌وزیر انتصابی خود اختلاف‌های چشم‌گیری دارید وای به وقتی که نخست‌وزیر، منتخب مردم باشد.»

سرلشگر پاکروان رئیس سازمان امنیت وقت حساسیت و واکنش شدیدی نسبت به نامه سرگشاده نشان داد و با احضار چند نفر و جست‌وجو می‌خواست بداند چه کسی یا کسانی این نامه را نوشته‌اند؟

نقطه عطف این نامه این بود که از یک سو شاه طبق قانون اساسی مسئولیتی نداشت ولی از سوی دیگر برخلاف قانون در همه کارها دخالت می‌کرد. بنابراین از اینکه شکایت‌ها، گله‌ها و انتقادهای متوجه شخص شاه می‌شد ناراحت بودند. در این راستا خاطره‌ای دارم که مهندس بازرگان و دکتر سبحانی در زندان قزل‌قلعه بودند و من نیز به ملاقات آن دو رفته بودم. همزمان، شاه از طریق یکی از دوستان غیرسیاسی مهندس پیامی برای ایشان فرستاده بود که شما اگر نامی از شاه، مصدق و نفت نبرید می‌توانید هم به فعالیت‌های حزبی خود و هم به تدریس در دانشگاه ادامه دهید. من شاهد این منظره بودم که مهندس در پاسخ گفت:

«پس از اسلام چه می‌ماند؟»

از جرأت مهندس در پاسخ نه گفتن مو بر بدنم راست شد چرا که یقین کردم سرنوشت این بزرگواران و بنابراین خودم نیز با محاکمه و زندان رقم خواهد خورد. در راه برگشت از زندان هنگامی که بر دوچرخه سوار بودم یاد حضرت یوسف افتادم که با «نه» گفتن برگ زرینی را در تاریخ ورق زد، وقتی یوسف در برابر خواهش‌های نفسانی قرار گرفته بود با رویکرد به خدا گفت زندان برای من

خوشدارتر است از آنچه آنها مرا بر آن می‌خوانند و بدین سان آرامش یافتم. این روحیه ضدسلطنت در دیگر اعضای نهضت هم وجود داشت به طوری که پس از قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب آن توسط شاه، نهضت آزادی اعلامیه‌ای با عنوان «دیکتاتور خون می‌ریزد» صادر کرد و سرکوب‌های خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را به شاه نسبت داد. نخستین نتیجه این اعلامیه پیوند نیروهای ملی و مذهبی بود. دومین نتیجه آن این بود که چون یک نیروی تحصیل کرده‌ی دانشگاهی از قیام حمایت کرده بود نتوانستند این قیام را ارتجاعی قلمداد کنند. سومین نتیجه آن این بود که رژیم به این یقین رسید که سران نهضت آزادی باید محاکمه و محکوم شوند هر چند که سران نهضت در زندان بودند و از این اعلامیه خبری نداشتند.

سرهنگ بهزادی رئیس شعبه هفت بازپرسی دادرسی ارتش در بازپرسی، مرا به اتهام عضویت در نهضت آزادی متهم کرد. من توضیح دادم که نهضت یک جمعیت قانونی است که قانون اساسی را قبول دارد. بهزادی قانونی بودن نهضت را نفی نکرد ولی گفت نهضت آزادی خلاف مصالح عالیه است. در نقل و انتقال‌های زندان پیش‌نویس اعلامیه‌ای به خط مهندس عزت‌الله سبحانی به دست زندانبانان می‌افتد که روحیه ضدسلطنت در آن به چشم می‌خورد. من این نمونه‌ها را برای این آوردم که رویه مهندس بازرگان و روحیه‌ای را که در اعضا به جا گذاشته بود روشن کنم.

مهندس نماد نظم بود و اگر برای سخنرانی دعوت می‌شد ابتدا دفتر خود را باز می‌کرد و اگر وقتی برای مطالعه پیش از ایراد سخنرانی نداشت سخنرانی را نمی‌پذیرفت و همیشه سخنرانی‌های خود را یا به‌طور کامل می‌نوشت که آماده برای چاپ بود یا محورهای آن را یادداشت می‌کرد. به یاد دارم شیخ مصطفی رهنما کتابی را به او هدیه کرد. مهندس گفت باید وقت مطالعه آن هم باشد. او سخنرانی‌های خود را سر وقت تمام می‌کرد و مردم را خسته نمی‌کرد. در جشن تولد امام زمان که توسط انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی برگزار شد مهندس درباره «حکومت جهانی واحد» سخنرانی کرد و چون تمامی سخنرانی خود را نوشته بود توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شد و همین‌طور کتاب‌های «خودجوشی» و «درباره وحی». متأسفانه روز دهم شهریور ۱۳۴۱ زلزله بویین‌زهرای قزوین ۱۰ هزار نفر از هموطنان ما را در کام مرگ فرو برد و نهضت آزادی ایران مسئولیت بازسازی روستای حسین‌آباد را به‌عهده گرفت. روز تحویل ساختمان‌ها به اهالی با دو

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۰۵

اتوبوس به آنجا رفتیم. پس از ادای نماز جماعت به امامت آیت‌الله طالقانی، در راه بازگشت به تهران اتوبوس از جاده‌ای عبور می‌کرد و جوی آبی را تخریب کرد که آب را از این سو به آن سوی جاده می‌برد. مهندس اتوبوس را متوقف کرد، ایشان و آیت‌الله طالقانی پیاده شدند و با دست‌های خود جوی آب را مرمت کردند. اشک شادی از چشمانم سرازیر شد و ایمانم نسبت به این بزرگواران زیادتر شد.

پس از حمله بی‌رحمانه کماندوهای شاه در اول بهمن ۱۳۴۰ به دانشگاه تهران و ترک خوردن اعتماد دانشجویان نسبت به عملکرد برخی از سران جبهه ملی، در اعضای انجمن و نهضت، نیاز شدیدی نسبت به روش تحلیل شرایط پیدا شد. مسلمان بودن کافی نبود، بلکه دنبال یک روش تحلیل اسلامی بودیم که مانند اول بهمن ۱۳۴۰ به دام حرکت خودبه‌خودی نیفتیم. این نیاز با مهندس مطرح شد و باور نمی‌کردیم که به این زودی ملاقاتی بین جوانان نهضت و سران در منزل آیت‌الله طالقانی رخ دهد. نامه ۹ نفر از اعضا توسط حنیف‌نژاد خوانده شد. آیت‌الله طالقانی و دکتر سبحانی خوشحال شدند که جوانان نهضت به چنین نیازی رسیده‌اند و مهندس بازرگان گفت من پای نامه را امضا می‌کنم ولی مشکلات کار را هم بیان کرد.

برخورد صریح، صادقانه و واقع‌بینانه مهندس - که کامل آن در خاطرات جلد یک «از نهضت آزادی تا مجاهدین» آمده - باعث شد که برخی جوانان نهضت نیروی بیشتری برای دستیابی به نحوه نگرش و روش تحلیل اسلامی داشته باشند. (۱)

البته این نامه در شورای مرکزی مطرح و کمیته‌ای مسئول پیگیری آن شد. به نظر من از نظر بینشی، نطفه حرکت مجاهدین در همین ملاقات بود که بسته شد. مبارزات روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی با نیروهای ملی و مذهبی در یک فاز قانونی و ضد استبداد وارد شده بود و شاه قصد داشت در ششم بهمن ۱۳۴۱ با فراندومی حول اصلاحات شش ماده‌ای خود در برابر این حرکت نهضت هماهنگ قانونی و ضد استبداد بایستد. جبهه ملی ایران با شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» و نهضت آزادی با بیانیه‌ای ۱۴ صفحه‌ای که نوشته بازرگان بود این فراندوم را از اعتبار انداختند و به همین دلیل بود که تمامی سران و بسیاری از اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی را بازداشت کردند. مهندس از کلاس درس دانشکده بیرون آمد. طی راه تا سوار شدن در ماشین اخبار دستگیری‌ها را به ایشان گفتم. شنیدیم که او هم

۳۰۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

بازداشت شد و همراه دیگر سران و اعضای نهضت در سال ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در دادگاه نظامی بدوی و تجدیدنظر محاکمه و مهندس به ۱۰ سال زندان محکوم شد. پس از بازداشت دیدارها از پشت میله‌های زندان قصر و یا بین دو دژ قزل‌قلعه و یا در پادگان عشرت‌آباد هنگام پرونده‌خوانی و یا در دادگاه بدوی محدود شد.

مهندس پس از رحلت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ دعوتی از بعضی بزرگان مانند علامه طباطبایی، آیات عظام، مطهری، جزایری، طالقانی و بهشتی به عمل آورد تا درباره موضوع مرجعیت و روحانیت سخنرانی‌ای داشته باشند که حاصل آن کتاب ارزشمند «مرجعیت و روحانیت» بود که توسط شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید. این کتاب بعدها به یکی از منابع آموزشی - راهبردی مجاهدین تبدیل شد.

حنیف‌نژاد و من پس از ۱۵ خرداد با پرسش‌هایی به دیدار علمای قم رفتیم. آیت‌الله بهشتی به ما گفتند از کتاب «راه طی شده» مهندس بازرگان غافل نشوید، چرا که ایشان به اندازه یک دایرةالمعارف آن هم در زمینه اصول دین به‌ویژه به زبان فارسی کار کرده‌اند. هرچند این کتاب جزو آموزش‌های مذهبی انجمن و نهضت بود ولی بعدها در سال ۱۳۴۸ از حنیف‌نژاد شنیدم که کتاب «راه انبیاء - راه بشر» قرائت جدید و پرعایدتر همان کتاب «راه طی شده» است و در واقع نظام آموزشی سازمان مجاهدین بر مبنای همین کتاب بود. بدین معنا که در زمینه راه انبیا، تفسیرهای قرآن به‌ویژه تفسیر «پرتوی از قرآن»، کتاب «راه طی شده»، «ذره بی‌انتها»، کتاب‌های آقای مطهری؛ «گفتار عاشورا»، تفسیر نهج‌البلاغه و... به‌عنوان مبنای آموزشی قرار گرفت. در زمینه راه بشر؛

الف - در وجه تحلیلی، دیالکتیک محصول علم پذیرفته شده بود که در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شود.

ب - در زمینه علمی کتاب‌های پلانک و اینشتین و در این ردیف.

ج - در وجه اقتصادی نظریه ارزش اضافی متعلق به لاسار، ریکاردو و بعدها مارکس بود.

روی کتاب «راه طی شده» تلاش‌های زیادی شده بود و در سه سطح مقدماتی، متوسط و عالی پرسش‌ها و پاسخ‌هایی تهیه شده بود که بچه‌ها را به فکر می‌انداخت و پاسخ‌های خود را با پاسخ‌های سازمان مقایسه می‌کردند.

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۰۷

مهندس بازرگان در دادگاه تجدیدنظر گفت ما آخرین گروهی هستیم که از قانون اساسی دفاع می‌کند و مهندس سبحانی می‌گفت آنچه مهندس گفت به واقعیت پیوست و پیش‌بینی او درست درآمد. چنان که: مؤتلفه در سال ۱۳۴۳، حزب اسلامی ملل در سال ۱۳۴۴، جاما، گروه جزنی، فلسطین، سازمان مجاهدین و سازمان چریک‌های فدایی همه خط‌مشی‌های دیگری داشتند.

به نقل از مهندس سبحانی و دکتر حسن افتخار، مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۳ در زندان قصر به نظریه «رَحِم و مولود جدید» رسیده بود و آن این بود که شرایط موجود بسیار پیچیده است و توان ما در این است که رحمی باشیم برای پرورش و تولد مولود جدید که در ملاقات سال ۱۳۴۷ دعایش مستجاب و انتظارش برآورده شده بود. در این ملاقات وقتی مهندس دست‌آوردهای بنیان‌گذاران مجاهدین را نگاه کرده بود که تا این حد در مورد کتاب «راه طی شده» کار پژوهشی انجام داده‌اند گفته بود شما شاگردانی بودید که حالا استاد شدید و از اینکه مولود جدیدی به دنیا آمده بسیار خوشحال شده بود. محمد حنیف‌نژاد می‌گفت از آن به بعد مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی را به دلیل ظرفیت تشکیلاتی و خویشتن‌داری، در جریان کار سازمان قرار می‌دادیم. مهندس نقش زیادی را در راه‌یابی جوانان مسلمان به سرچشمه دین یعنی قرآن داشته است. وی در کتاب «راه طی شده» و دیگر کتاب‌هایش عمدتاً به آیات قرآن استناد کرده است. من در مقاله‌ای در «چشم‌انداز ایران» باعنوان «ملی‌کردن دین» (۲) به این موضوع اشاره کرده و نشان داده‌ام که مهندس در رشد قرآنی جامعه تأثیر به‌سزایی داشته است.

پس از قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تمامی فعالیت‌های نهضت زیر نظر زنده‌یاد احمد صدر حاج‌سیدجوادی انجام می‌شد. من و تراب [حق‌شناس] هم با ایشان ارتباط داشتیم. مهندس را که برای پرونده‌خوانی به پادگان عشرت‌آباد می‌آمد، ملاقات می‌کردیم و اسنادی را که برای تهیه دفاعیات خود نیاز داشتند تهیه می‌کردیم. آقای صدر هم در انتخاب و کیل و دفاعیات تلاش می‌کرد. تا پیش از تشکیل دادگاه، مهندس بازرگان دو کتاب نوشته بود یکی به نام «اسلام مکتب مبارز و مولد» دیگری هم به نام «کوبا» که خلاصه‌ای از کتاب جنگ شکر در کوبا بود. وقتی به ایشان گفتیم کتاب کوبا خیلی تند است ایشان گفت نهضت همین است. کتاب «اسلام مکتب مبارز و مولد» در واقع

ویژگی‌های رهبران نهضت آزادی را نمایندگی می‌کرد چرا که همگی هم مولد بودند هم مبارز. مهندس بازرگان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اخراج از دانشگاه با ۱۰ استاد اخراجی دیگر شرکت «یاد» را تشکیل داد که نماد «۱۱ استاد دانشگاه» بود و همچنین دیگر تولیدات کارخانه‌ای که جایگزین واردات بود. این دو کتاب تا پیش از شروع دادگاه حروف چینی، نمونه‌خوانی، چاپ و منتشر شد و هر دو جزو منابع آموزشی مجاهدین قرار گرفت. من نیز در کنار زنده‌یاد صدر حاج‌سیدجوادی فعالیت‌هایی حول دادگاه داشتم که در ۳۰ آذر ۱۳۴۲ بازداشت شدم. در زمستان ۱۳۴۲ به اتفاق هم‌پرونده‌ام مهندس عبودیت در سلولی از زندان قزل‌قلعه بودیم. که استوار زمانی خبر محکومیت ۱۰ ساله مهندس بازرگان و دیگر محکومیت‌ها را به ما داد و انتظار داشت از سرنوشت آنها پند گرفته و توبه کنیم. در پاسخ او گفتم این بزرگان مرا هدایت کردند و اگر آنها نبودند معلوم نبود در آن شرایط فساد، سرنوشت من چگونه رقم می‌خورد. محکومیت ۱۰ سال در آن زمان برای نیروهای ملی و مذهبی محکومیت سنگینی بود و عمق کینه شاه را نسبت به مهندس بازرگان و یارانش نشان می‌داد.

مهندس عبودیت را پس از شکنجه‌های وحشتناک در بازجویی اطلاعات شهربانی، چند روزی به زندان قصر فرستاده بودند. وی با توصیه مهندس بازرگان نامه‌ای به دادستانی نوشت و شکنجه‌های خود را توضیح داد. مهندس نامه‌ی وی را در دادگاه نظامی خوانده و اشک همه را درآورده بود. در پی آن عبودیت را به پزشکی قانونی بردند و شکنجه‌ها تأیید شد ولی پس از آن دیگر به زندان قصر نبرده و با هم به سلول انفرادی قزل‌قلعه برده شدیم. عبودیت از روحیه مهندس بازرگان تعریف می‌کرد و می‌گفت: مهندس به من گفت آیا می‌خواهی نذری یادت بدهم که از زندان آزاد شوی؟ گفتم آن نذر چیست؟ گفت نذر کن اگر آزاد شدی دوباره مبارزه کنی و به زندان بیایی.

دوستم عنایت ربانی بعدها برایم تعریف کرد؛ روزی که رأی دادگاه اعلام شد و مهندس به زندان آمد انگار نه انگار که اتفاقی برایش افتاده مانند هر روز با تأنی و خونسردی و نظم خاص خود، کارهایش را انجام می‌داد. مهندس در زندان همیشه به کاری مشغول بود. نخستین کتابی که پس از رأی دادگاه بیرون آمد «ذره بی‌انتها» بود. حنیف‌نژاد می‌گفت این کتاب ثمره عمر مهندس است و تمام وجود خود را در این کتاب متبلور کرده است. در این کتاب مهندس بازرگان استدلال کرده بود که

براساس اصل دوم ترمودینامیک تمامی جهان رو به افول، زوال، یکنواختی و به عبارتی کهولت و آنتروپی است و از سوی دیگر ملاحظه می‌کنیم که برخلاف تجربه جهان‌شمول و علمی آنتروپی، جهان رو به تکامل یعنی رشد و گسترش است. مهندس از این استدلال نتیجه گرفته بود که این اراده خداوند است که جهان را به سوی تکامل سمت‌دار و هدف‌دار می‌برد و جهان سه عنصری «ماده- انرژی- اراده» را مطرح کرده بود. جزوه «تبیین جهان» مجاهدین بنیانگذار که چاپ هم نشد، سعی داشت همین جهان سه عنصری را مطرح کند. استدلالی که در کتاب «ذره بی‌انتها» بود را برای هر دانشجویی بازگو می‌کردیم، اراده خدا و سمت‌داری و جهت‌داری تکامل را باور می‌کرد. بعدها در سال ۱۳۶۴ که از نهضت حسینی توشه‌گیری می‌کردیم دیدم که امام حسین(ع) برای دل‌داری حضرت زینب در روز عاشورا فراز قرآنی «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ» (۳) را تلاوت کرد که همه اشیاء رو به افول و زوال هستند مگر اینکه در راستای خدا جاودانه شود و بدین‌سان به حضرت زینب نشان داد که شهادت ضد نابودی و هستی پرجوش و خروش است.

این آیه در روند انسان‌سازی، نرخ رشدی را در حضرت زینب ایجاد کرد که آن حماسه معروف را در دربار ابن‌زیاد و یزید به‌وجود آورد. مهندس بازرگان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شرایط یأس‌آور دوران در کنار دکتر سبحانی، آیت‌الله طالقانی، مثلث دین، علم و سیاست را هماهنگ با هم به پیش بردند و نسلی را تربیت کرد که دو تشکل بزرگ در ایران همچون نهضت آزادی و سازمان مجاهدین را ساماندهی کرد که حلقه واسطی شدند برای پیوند بین نیروهای ملی، مذهبی و چپ.

مهندس این امتیاز را داشت که دیدگاه‌های خود را به راهبرد و سازماندهی تبدیل کند و الگویی را ایجاد کرد که ارزش نقد را دارد. هستند کسانی که حرف‌هایی زده‌اند و دیدگاه‌هایی را مطرح کرده‌اند ولی قادر نبودند آن را به‌راهبرد و سازماندهی تبدیل کنند. بنابراین نقدناپذیر شده یا نقد آنها بسیار مشکل است. نقدی که حنیف‌نژاد به دست‌آوردهای مهندس داشت این بود که دست‌آوردهای مهندس در حوزه علم‌الاشیا بود نه علم‌الاجتماع و به همین دلیل برای خود و یارانش رسالتی قائل بودند که مبارزه هم علم است و باید برای دست‌یابی به قوانین مبارزه تلاش کرد. نقدی که از سوی بعضی در آن زمان و بعدها به مهندس بازرگان می‌شد این بود که

می‌گفتند مهندس سیانتیست یا علم گراست و می‌خواهد بین دین و علم سازشی برقرار کرده و یا آیات قرآن را با علم تطبیق دهد. روز ششم بهمن ۱۳۷۲ که در منزل فرزندشان با ایشان ملاقات داشتم گفتند عده‌ای مرا سیانتیست می‌دانند درحالی که چنین چیزی را قبول ندارم. مهندس در واقع دیندار بود. هم خدا و هم قیامت، هم وحی انبیا را قبول داشت و زبان علم را برای این انتخاب کرده بود که بتواند دین را در عرصه علم، دانش و دانشجویان مطرح کند که وصیتنامه مهندس، گواهی بر دیدگاهشان است.

روز اول شهریور ۱۳۵۰ ابتدای بلوار کریم‌خان ایستاده بودم تا با تاکسی سر کار بروم اتفاقاً مهندس بازرگان مرا به‌عنوان یک مسافر سوار کرد. پس از سلام و علیک اخبار شب پیش را برایشان گفتم درحالی که می‌دانستم با بچه‌ها ارتباط دارد. گفتم ساواکی‌ها به منزل منصور بازرگان ریخته و او را دستگیر کردند بلافاصله پرسید از حنیف چه خبر؟ درحالی که نوع صدایشان که حاکی از نگرانی بود عوض شد. البته بعدها شنیدم به مهندس سبحانی و دیگران خبر را منتقل کرده‌اند. من نیز بعد از ظهر همان روز دستگیر شدم و تا پایان آن شب هم ۳۰ نفر دیگر دستگیر شده بودند. درباره علاقه مهندس به مجاهدین، مهندس سبحانی برایم نقل می‌کرد. وقتی داستان هواپیماربابی و نجات شش نفر از زندان ابوظبی را برای مهندس گفتم خوشحال شد و گفت اگر لازم است خانه‌ام را بفروشم و خرج بچه‌ها کنم.

به یاد دارم تا چند روز پیش از شهادت محمد، سعید و اصغر که در زندان اوین بودم هیچ تردیدی در «پرتوی از قرآن» آیت‌الله طالقانی، «راه طی شده» و «ذره بی‌انتهای مهندس نداشتم. در سال ۱۳۵۲ که از زندان شیراز آزاد شده بودم یک روز به دیدار آیت‌الله طالقانی رفتم. در مورد کتاب‌های مهندس بازرگان به ایشان گفتم دست‌آورد زندان شیراز این بود که با خواندن کتاب‌های مهندس نمی‌توان خدا، قیامت و نبوت را انکار کرد ولی راه کار هم از آنها در نمی‌آید. ایشان گفتند مهندس در این کتاب‌ها ادعای طریقت ندارد و در این راستا توصیه‌هایی کردند که در کتاب خاطراتم به‌طور کامل آمده است. مجاهدین بنیانگذار، روش علمی را پذیرفته بودند که شش مرحله داشت: تجربه، تکرار تجربه، فرضیه، تئوری، قانون و اصل.

البته در کنار پذیرش این روش علمی روش دیالکتیک محصول علم را نیز پذیرفته بودند و می‌گفتند قرآن بیش از ۲۰۰ بار ما را به تعقل، تفکر و تدبیر دعوت کرده

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۱۱

است ولی روش تعقل در قرآن نیست. در حالی که مرحوم علامه طباطبایی روش تعقل ارسطویی را پذیرفته بودند، مجاهدین روش دیالکتیک محصول علم را پذیرفتند. در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ این نیاز در بین بچه‌های جان به کف و عمل‌کننده مجاهدین به وجود آمد که تأثیر خدا و آخرت در خط‌مشی یا اعمال ما چیست؟ که پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن نیافتند. همچنین در مدل «راه انبیاء - راه بشر» بین دو راه یعنی راه انبیاء و راه بشر گفتند که اگر راه بشر در نهایت به راه انبیاء می‌رسد بنابراین مارکس هم یک بشر بود. گفته می‌شد بر ماده متحرک یا دیالکتیک ماتریالیستی سوار شده و طبیعی است که ضرر نخواهیم کرد حتی فردی که به شخص بی تضاد، معروف شده بود چنین دیدگاهی را به من گفت و به روشنی به من گفت که ما راه بشر را دنبال می‌کنیم اگر به راه انبیا رسیدیم که خوب، اگر نه ضرر نکردیم.

اواخر مرداد ۱۳۵۳ برای بار سوم بازداشت شدم و ۱۶ ماه در سلول انفرادی بودم که فرصتی برای فکر کردن بود و به این نتیجه رسیدم که انبیاء هم بشر بودند و آیا درست است که انبیاء و بشر را از هم جدا کنیم؟ به زندان قصر که رفتم و روی داستان آدم در تفسیر «پرتوی از قرآن» و دیگر تفاسیر کار می‌کردیم به این نتیجه رسیدم که داستان آدم یک مقوله کلیدی فهم قرآن است و تنها منحصر به آدم نیست و تمامی انسان‌ها در طول تاریخ را دربرمی‌گیرد و اینکه راه بشر تداوم راه انبیاست و انبیاء مافوق انسان نبودند بلکه می‌توان گفت انسان مافوق بودند.

مهندس در «راه طی شده» گفته بود انبیاء برای اثبات خدا نیامدند که برای ما جمله راه‌گشایی بود و در زندان قصر به این نتیجه رسیدیم که خداوند را نه می‌توان اثبات کرد، نه می‌توان انکار کرد، نه می‌توان در آن شک کرد و نه می‌توان آن را تعریف کرد. بلکه خداوند بر تمامی گزاره‌های اثبات، انکار، نفی و شک حضور دارد. همچنین مهندس در «راه طی شده» روی ایمان به نظم تأکید زیادی دارد. به این معنا که اگر یک سانتیمتر مکعب نمک از کوه نمک را آزمایش کرده که نقطه ذوبش مثلاً ۱۲۰ درجه است این تجربه را به تمام نمک‌های عالم تعمیم می‌دهیم که به نظر موتور محرک تعمیم و تجرید چیزی جز ایمان به نظم نیست که همه دانشمندان آن را قبول دارند. این ره‌گشایی هم کمک زیادی به ما کرد.

تقی شهرام در بیانیه «تغییر مواضع ایدئولوژیک» به مهندس بازرگان ظلم فاحشی

کرده بود و به ظاهر براساس دیدگاه طبقاتی مارکس نتیجه گرفته بود که مهندس بازرگان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به‌ویژه پس از سرکوب قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ رادیکال‌تر شده بود و این امر را به اضمحلال بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی چپ نسبت داده بود و در ادامه مجید شریف‌واقفی و مرتضی صمدیه لباف را نماد آخرین مقاومت در برابر اضمحلال این طبقه معرفی کرده بود که باید این آخرین مقاومت را هم در هم شکست و پیروزی پرولتاریا و مارکسیسم را اعلام کرد. خطای آشکار او این بود که بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی - حتی اگر نظریه طبقات را قبول کنیم - زیر فشار طبیعی تکامل ابزار تولید نبوده است بلکه زیر فشار کودتای انگلیسی - آمریکایی و زیر فشار سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ توسط استبداد وابسته به آمریکا، اسرائیل و انگلیس بوده‌اند. بنابراین مقاومت در برابر ظلم کودتا و ظلم سرکوب شاه چه اشکالی داشت؟ شهرام خود را در کنار این ظلم کودتاچیان قرار داده بود و گسترش سرمایه‌گذاری آمریکا، اسرائیل و انگلیس را که به گسترش کارگران می‌انجامید، گسترش پرولتاریا قلمداد می‌کرد و خود را نماینده این جریان می‌دانست. متأسفانه این دیدگاه در بین بعضی مارکسیست‌های زندان هم بود که می‌گفتند آمریکا و انگلیس در اثر سرمایه‌گذاری‌هایشان طبقه کارگر را گسترش داده‌اند. بنابراین اگر این پروسه و فرایند ادامه یابد ما شاهد یک دوقطبی خواهیم بود. قطب سرمایه از آن آمریکا و انگلیس و قطب کارگر مربوط به شوروی و مارکسیست‌ها و بنابراین شاهد تعارض و تضاد و آنتی‌گونیسم این دو قطب خواهیم بود. وقتی از آنها می‌پرسیدیم تکلیف بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی چپ چه خواهد شد بلافاصله می‌گفتند آنها محکوم به فنا هستند. البته بیشتر مارکسیست‌های زندان اقدام‌های تقی شهرام و تحلیل او را محکوم می‌کردند و با این وصف، شهرام - با قبول نظریه طبقات - خوش‌بینانه خرده‌بورژوازی راست قلمداد می‌شود و با ترور مجید شریف‌واقفی و مرتضی صمدیه لباف و محمد یقینی و حذف ۵۰ درصد (۴) مذهبی‌های سازمان به منظور پیروزی مارکسیسم به راست وحشی تبدیل شده‌اند. آنها با این کار هم خود را نابود کردند و هم سازمان را هم هژمونی نیروهای مترقی را و هم جامعه را. (۴)

یک زمان اسلام را روینای جامعه شبانی و گاهی عناصر تجاری دانستند. زمانی اسلام را روینای فتودالیسم اما زمانی اسلام را روینای سرمایه‌داری و بورژوازی ملی

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۱۳

قلمداد کرده‌اند. زمانی دیگر اسلام مجاهدین را روبنای خرده‌بورژوازی چپ دانستند و دیدیم گلسرخ‌چی در دادگاه از اسلام چگونه تعریف کرد. آیا اسلامی که در طول تاریخ روبنای شیوه تولیدات مختلف شده است جای تأمل ندارد که فکر بنیادی‌تری درباره آن بشود؟ متأسفانه شهرام در اتاق‌های دربسته خود را نماینده پرولتاریا قلمداد کرد و مجید شریف‌واقفی و صمدیه‌لباف را نماینده خرده‌بورژوازی در حال اضمحلال. آیا واقعیت جامعه ما این بود؟ من مدتی در سال ۱۳۵۳ کارگری کردم. ملاحظه کردم کارگران ما حتی یک صنف اقتصادی هم نیستند چرا که مهاجرت دهقانان از روستا به شهر و ورود آنها به کارخانجات، تضاد و حتی دشمنی‌ای را بین کارگران کارخانه با این دهقانان تازه‌وارد که پروفیسور نامیده می‌شدند به وجود آورده بود و اینها به نفع کارفرما، موی دماغی علیه کارگران نسبتاً ثابت شده بودند. در همان زمان گزارش‌هایی داشتیم که افراد مبارز کارگران ارتباط‌هایی با هیئت‌ها و محافل مذهبی دارند یا پرولتاریای شهرام همین کارگرانی بودند که فاز صنفی خود را هم تکمیل نکرده بودند تا به فاز سیاسی یا نظامی ارتقا یابند. مهندس بازرگان هم پس از بلایی که بر سر سازمان مجاهدین آمد، سازمانی که اعضای آن را فرزندان خود تلقی می‌کرد بسیار ناراحت شد و از آنجا که تبلیغ می‌شد آخرین گروه اسلامی ایران هم مارکسیست شده بنابراین ویژگی جامعه ایران مارکسیستی است، مهندس از این وضعیت بسیار نگران شده بود و به فکر نجات جامعه از چنین روندی بود. شاید ابتکار مهندس در خط‌مشی «شاه باید برود» راه نجاتی بود برای رهایی از استبداد شاه و دگماتیسم مارکسیستی که زمینه‌های انقلاب ۱۳۵۷ فراهم شد و بحث مستقلی می‌طلبد.

به نظر من ظلم دیگری که به دست آورده‌های مهندس بازرگان شد مربوط به هفتمین روز درگذشت ایشان در حسینیه ارشاد می‌شود. در آن روز وصیتنامه مرحوم بازرگان خوانده شد که درخواست کرده بود درباره آخرت و قیامت صحبت شود. سخنران جلسه این کار را نکرد ولی به چند نکته اشاره کرد؛ نخست اینکه گفت بازرگان به کمک آیات قرآن ثابت کرده که نهاد دین باید از نهاد دولت جدا باشد ولی اشتباه بازرگان در این بود که به کمک آیات قرآن استدلال کرده بود درحالی که از نظر سخنران، قرآن کتاب روش استدلال نیست. دوم اینکه به آخرین دست‌آورد

۳۱۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

مهندس بازرگان اشاره کرد که انبیاء فقط برای خدا و آخرت آمده‌اند و گفت بازرگان در دوران پیری و پختگی خود به دیدگاه‌های من رسید، سوم اینکه اعضای نهضت دیدگاه‌های او را نکشیدند و یک بحث معرفتی را به خصایل انسانی مربوط کرد که کار ناشایستی بود. چهارم اینکه گفت پیروان فکری بازرگان، گروه منفور مجاهدین. آیا پیرو فکری هم می‌تواند منفور باشد؟ پنجم اینکه بازرگان با دست خود ۵۰ سال کتاب‌های خود را هم دفن کرد. ششم اینکه عمل صالح زمان و مبارزه تبدیل شد به «دین به دنیا فروختن» درحالی که نیاز اصیل، تأثیر خدا و آخرت روی عمل و خط‌مشی بود و در قرآن نیز آمده است آنهایی که در جایگاه آخرت قرار می‌گیرند به خدا می‌گویند ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح کنیم.

من در آن جلسه صحبت‌های ایشان را هم گوش می‌دادم و هم ضبط می‌کردم و هم خویشتن‌داری می‌کردم که مبدا اتفاقی بیفتد. یادم آمد که هنگام تشکیل نهضت آزادی سه جناح با آن مخالفت کردند نخست گرایش چپ که می‌گفت از دین چیزی در نمی‌آید و دین افیون توده‌هاست. دوم گرایش لائیک بود و بجه‌های جبهه‌ملی بودند که می‌گفتند نباید دین را وارد سیاست کرد. سوم، تفکر انجمن ضدبهنائیت بود که اصولاً مبارزه با شاه را قبول نداشتند و برایشان مبارزه با بهنائیت مطرح بود. پس از صحبت‌های سخنران جلسه دیدگاه‌های فوق دوباره سر بلند کردند و می‌گفتند پیش‌بینی ما درست درآمد.

آن بخش از خاطراتم از مهندس بازرگان که مربوط به پس از آزادی از زندان در آبان ۱۳۵۷ است تا پیروزی انقلاب و پس از آن تا وفات ایشان را به بعد موکول می‌کنم.

پی‌نوشت:

۱- لطف‌الله میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین، جلد ۱ خاطرات، انتشارات صمدیه،

چاپ ششم، ۱۳۸۶

۲- ملی‌کردن دین، لطف‌الله میثمی، به یاد مهندس مهدی بازرگان، چشم‌انداز ایران،

شماره ۲۴، بهمن و اسفند، ۱۳۸۲

۳- قصص: ۸۸

۴- ر.ک: گفت‌وگوهای تقی شهرام با حمید اشرف. به نقل از چشم‌انداز ایران ۸

به یاد انسان والا «مهدی بازرگان»*

مهدی ممکن

روحیه مثبت و سازنده بازرگان که به تحول در افراد نظر دارد، و کینه‌جویی و انتقام‌گیری را نفی می‌کند در سراسر زندگی او نمایان است. ایشان پس از اطلاع از ماجرای لیست ساواکی‌های مطبوعات، مرا نگریست و چند لحظه سکوت کرد، و سپس با اندوه گفت: چرا این ملت چنین در دام کینه‌توزی و انتقام گرفتار شده است؟

«مسئله و درد اصلی و عمومی و مشترک جامعه ما ایرانی‌ها، دست‌یابی به یک وحدت و پیوند و انسجام اجتماعی، ملی، آزادی، استقلال، ترقی و توسعه عدالت و... است. آرزو و آرمان دیرینه هر ایرانی وفادار، همین مقولاتی است که عرض شد. اینکه جماعتی از مردمان از خاستگاه آموزش‌ها و ارزش‌ها و تربیت دین خود، به این اهداف و آرمان‌ها می‌رسند یا از خاستگاه دیگری غیر از دین و اسلام، مسئله اصلی نیست؛ بلکه مسئله اصلی و تعیین‌کننده که ملاک تشخیص و تمیز امتیاز گروه‌ها می‌تواند بود، وفاداری، پابندی، تلاش و کوشش همراه با عشق و صداقت، وقف شدن به منابع و مصالح جمع و جامعه، میزان پرهیز از خودخواهی و خودپرستی و تقدم دادن منافع و مصالح جامعه و... می‌باشد».

* این متن گزیده‌ای مختصر از سخنرانی دکتر مهدی ممکن در مراسم بزرگداشت مرحوم بازرگان است که به صورت مقاله‌ای تحت عنوان «سازشکار» در نشریه پویش شماره ۲۲، دوره دوم، تابستان ۱۳۷۴ چاپ سوئد نیز منتشر شده است.

از سخنرانی مهندس عزت‌الله سحابی در مراسم شب هفت بر مزار مهندس بازرگان یاد درگذشتگان روی به زندگان دارد و فرصتی باز، تا کارنامه آنکه دیگر در صحنه نیست مورد گفت‌وگو و بررسی آنکه هنوز هست قرار گیرد، شاید پندی و عبرتی، و برای بسیاری ابتدای انکشاف، تا از میان انبوه بهتان، تهمت، تحریف، تکذیب و سانسور، هویت و شخصیت آنکه روی در نقاب خاک کشیده است بازسازی شود و احیانا تاسفی و عذر تقصیری. به ویژه در جامعه‌ای که تکیه بر شنیده‌هایش از دیده‌هایش کاربرد بیشتر دارد. شادروان بازرگان نمونه بارز این گونه است که باید برای جوانان، آنها که روزهای انقلاب سنین طفولیت را می‌گذرانند به ویژه آنها که در خارج از کشور به سر می‌برند، بازشناسی شود.

قصه ندارم بر رویه مرسوم که به هر رو، از درگذشتگان چهره مثبت می‌سازند و تعریف و تمجید می‌کنند؛ چیز بنویسم و تبلیغ به اغراق و گزافه کنم، بلکه به عنوان کسی که تنها تماشاچی صحنه نبوده است و سهم بسیار کوچکی به عهده داشته است شهادت دهم که امیدوارم به حدیث خود گفتن تعبیر نشود.

* * *

در سال‌های ۲۰ تا ۳۰ بازرگان به گفته خود از سیاست اعراض دارد ولی در صحنه اجتماعی و فرهنگی به شدت فعال است ولی در سال ۱۳۳۰ در زندگی او اتفاقی می‌افتد که روش و منش فعالیت‌های او را دگرگون می‌سازد و آن انتخاب وی به ریاست هیئت مدیره خلع ید از شرکت سابق نفت که موجب آشنایی و موانست او با آقای دکتر مصدق، بزرگمرد تاریخ سیاسی میهن است که به قول او «مصدق را کشف کرد و از عظمت روحی و قدرت استقامت مصدق تعجب می‌کرد» (۱) و معلوم بود ممیزات مصدق بر روحیه و شخصیت بازرگان تاثیر عمیق گذاشته است.

قصه ندارم تاریخ خلع ید از شرکت سابق نفت ایران و انگلیس را بازگو نمایم ولی جفا خواهد بود اگر از ذکر نکاتی چند دریغ شود. در مورد پذیرفتن مسئولیت خلع ید بازرگان می‌گوید:

«آقای مصدق مرا بوسیدند و فرمودند: می‌روید آنجا، اما خواهشمندم کاری به کارها نداشته باشید مبادا دست به ماشین‌ها و لوله‌ها بزنم، بگذار همان مهندسین و کارمندان انگلیسی، با حقوق و مزایا و مسئولیت‌های

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۱۷

سابق کارشان را انجام دهند اگر از شما پرسیدند برای چه کار آمدید؟ بگویید ما هیأت مدیره شرکت نفت ایران هستیم، اگر پرسیدند از ما چه می‌خواهید؟ جواب بدهید اولاً خودتان را مستخدم دولت ایران بدانید و ثانیاً آنچه نفت برده می‌شود یک رسیده به نام شرکت ملی نفت ایران بدهید. همین و بس» (۲)

بر خواننده روشن است که فرمان این رهبر روشن ضمیر چگونه از دورانیشی و واقع بینی برخوردار است. (۳) مصدق در جهت ثمر رساندن نهضت، دید مثبت دارد و از هیجان‌های تند و کاذب به اصطلاح انقلابی به دور است. از دکتر مصدق در تمام مدت زندگی طولانی سیاسی خود که علیه استعمار انگلیس مبارزه می‌کرد، حتی در دوران صدارت که مستقیماً پنجه در پنجه شرکت غاصب نفت انداخته بود، یک شعار مرگ بر انگلیس یا مرگ بر امپریالیسم شنیده نشد.

دکتر مصدق با وجود مزاج ضعیفی که داشت رنج سفر به لاهه و آمریکا را برای دفاع از منافع ملی در مجامع بین‌المللی بر خود هموار کرد، تا چیزی فروگذار نشود. ولی دچار تنش شعار نمی‌شد. دقیقاً این شیوه‌ای است که در مبارزات بازرگان نمایان است. از بازرگان هم کسی شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر امپریالیسم نشنید. و دیدیم آنهایی که مبنای کار خود را بر شعارهای فریبنده بنا کردند چگونه سر از ایران گیت در آوردند!

هیئت خلع‌ید به خوزستان رفت. مسئولیت‌ها با بازرگان است اما در میان انبوه مستقبلین کسی او را نمی‌شناسد و او داخل مردم قاطی می‌شود. در عوض حسین مکی چهره می‌نماید و کف‌زدن‌ها و تحسین‌ها را متوجه خود می‌کند و بقیه را در سایه قرار می‌دهد. او بلد است مشت گره کند، شعار انقلابی دهد و درهرکوی و برزن‌گنده بگوید و خود بنماید. شیوه نمایش و تظاهر، و خالی از مسئولیت که به نامردی و ضربه زدن به نهضت در حساس‌ترین مراحل می‌انجامد. (۴)

خلع‌ید و خروج انگلیسی‌ها از ایران بدون آن که آب از آب تکان بخورد و دستگاه‌های تولید، تصفیه و توزیع نفت بخوابد کار خود را دنبال می‌کند. (۵) مشکل و درد اصلی در این ماموریت حزب توده است و بازرگان شاهد است که جوانان با نیت‌های پاک، چگونه به دام می‌افتند و صادقانه بازیچه اغراضی می‌شوند که نهایتاً در خدمت و مورد بهره‌برداری دشمن قرار می‌گیرند. (۶) پس از بازگشت از خوزستان

جزوه «بازی جوانان با سیاست» را به منظور گفت‌وگو و دلالت دانشجویان و پرهیز آنها از توطئه و حیل‌های سیاست‌بازان می‌نویسد.

کار خلع‌ید و اقامت در خوزستان ۹ ماه به طول انجامید. بازرگان از خاطرات خوش و تلخ خود حرف می‌زند؛ خوشحال است از اینکه خلع‌ید انجام یافته بی‌کم و کاست و متواضعانه چنین می‌گوید:

«بنده ابتدا نمی‌خواهم افتخار و حق آن خدمات و عملیات را به نام خود ثبت و عرض نمایم. بنده نه مرد اقتصاد و سیاست بودم و نه مهندس نفت. افتخار و دلخوشی من فقط به یک چیز است. چیزی که می‌توانید آن را در عین حال بسیار کوچک تلقی کنید و هم بسیار بزرگ: عمل مدیریت، اما نه مدیریتی استبدادوار و انحصارطلب که همه چیز را در قبضه و اختیار و دستور و دلخواه قرار داده باشد. وظیفه و عمل بنده که آن را می‌توان هم بی‌عرضگی و ناتوانی دانست هم عرضه و توانایی، این بود که خواستم و گذاشتم هر کس کار خود را بکند، مانع از این نشدم (یا باعث این شدم) که هر کارگر و کارمند و متخصص ایرانی، با حداکثر علاقه و علم خود، در پستی که قرار دارد، لیاقت و امکاناتش را بروز دهد و احترام و حقش رعایت شود. تمام آن کارهای بزرگ و مهم را آنها کردند نه بنده.» (۷)

«بدترین روز ماموریت آن روزی بود که بعد از تخلیه مناطق نفت‌خیز در خدمت عده‌ای از همکاران به مسجد سلیمان رفته بودم. انتظار داشتم در فرودگاه کارگران را در نشاط و صفا، و کارمندان را در خنده و شادی ببینم ولی طوری منظره آن پارچه‌های سفیدی که برچوب کرده به رخ ما می‌کشیدند و عبارات عداوت‌آمیز و کینه‌انگیز، علیه بعضی از کارمندان ارشد نوشته بودند و اخراج آنها را می‌خواستند مرا منقلب کرد که خواستم از همان جا برگردم.» (۸)

بازرگان موفق می‌شود آتش کینه را بخواباند و سپس در مقاله‌ای در شماره سیزدهم مهر ماه ۱۳۳۰ روزنامه شرکت نفت، به نام «آبادان» تحت عنوان «قیمتی‌تر از نفت» چنین می‌نویسد:

«فرض کنیم که حرف شما درست باشد و کسانی سابقاً دست و فکر خود را در خدمت عمال نفت گذارده بودند، همان‌طور که نفت خودمان را

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۱۹

تصرف کردیم بیایم افراد خودمان را و سرمایه‌های زنده خودمان را هم تصرف کنیم. مگر این افراد با آن استعداد و هنری که دارند از نفت کمترند؟ مگر ما در مملکت آدم زیاد داریم که این قدر افراد را بی‌قدر بدانیم. اندکی روح بلند و طبع عالی و مردانه داشته باشیم. در کار نفت همه زحمت کشیدند. همه پشت به پشت هم دادند تا درست شد، پس نفت مال همه است. بنده و شما چه حق داریم عده‌ای از فرزندان این آب و خاک را از ایفای وظایف عمومی و همکاری در این دستگاه ملی محروم کنیم. اگر به انتقام پافشاری کنید و لازم شود به حساب خرده‌های قبل از شروع خلع‌ید، بپردازیم چه قدر تشخیص بی‌گناه و باگناه مشکل است و اگر درستش را خواسته باشید، چون دستگاه، دستگاه اجنبی بود طبق منطق شما، هر خادم به آن دستگاه خائن به کشور بوده است. پس همه کارمندان و کارگران را باید بیرون انداخت. اگر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند. آیا چنین کاری به مصلحت است حال که بیگانه رفت، بیگانگی هم رفت دیگر یگانه باشیم.» (۹)

* * *

روحیه مثبت و سازنده بازرگان که به تحول در افراد نظر دارد، و کینه‌جویی و انتقام‌گیری را نفی می‌کند در سراسر زندگی او نمایان است. در ابتدای تشکیل دولت موقت که توطئه مغرضانه افشاگری، و به اصطلاح پاک‌سازی فضای متشنج میدان مناسبی برای جولان فرصت‌طلبی به وجود آورده بود؛ لیستی از ساواکی‌های مطبوعات در رژیم گذشته به دایره مطبوعات وزارت ارشاد رسید (۱۰) و سندیکای مطبوعات آن موقع برای انتشار آن پافشاری می‌کرد.

برای کسانی که آشنایی با وضع مطبوعات و قلم‌زنان رژیم پهلوی دارند به خوبی روشن است که کم نبودند عوامل دست‌اندرکار مطبوعات که تا چند روز قبل از سقوط رژیم، قلم‌شان در جهت دفاع و تحکیم آن، کار می‌کرد که از آن جمله بعضی وابستگان قدیمی حزب توده بودند و نام هیچ کدام هم در لیست ساواک نبود. همان‌طور که نام مهره‌های اصلی و کارگزاران ساواک در لیست‌ها نبود، به هر جهت از انتشار لیست مذکور اکراه داشتم و مقاومت می‌کردم در نهایت در مقابل اصرار مسئولین سندیکای مطبوعات، آن را موکول به نظر نخست‌وزیر کردم و شخصا

حضور آقای مهندس بازرگان رفتیم.

ایشان پس از اطلاع از ماجرا، مرا نگریست و چند لحظه سکوت کرد، و سپس با اندوه گفت: چرا این ملت چنین در دام کینه‌توزی و انتقام گرفتار شده است؟ مگر هدف انقلاب نفی افراد است و به کلام مولای متقیان اشاره کرد که «شکرانه پیروزی بر دشمن، جوانمردی و گذشت است». انقلاب یعنی دگرگونی درونی افراد و فرصت‌بازشناسی و اصلاح خود. چرا چنین فرصتی را از یکدیگر دریغ می‌داریم. جمعی از سردمداران ساواک فرار کردند و جمعی شتابان به جوخه اعدام سپرده شدند اکنون از چه کسانی می‌خواهیم انتقام بگیریم؛ از خبرنگارانی که به علت فشار مادی و سامان‌دهی زندگی فقیرانه خود ساواک با مختصر وجهی آنها را بدام انداخته بود که گزارش ناخواسته دهند؛ سندیکای مطبوعات که خود از نویسندگان و روشنفکران این مرز و بوم تشکیل یافته باید خود پیشگام شود و فرصت انقلاب درونی و بازسازی برای چنین افراد را تبلیغ کند.

* * *

پس از انجام خلع‌ید، آقای دکتر مصدق، مهندس بازرگان را متصدی به پایان رساندن لوله‌کشی آب تهران می‌کند که از سال‌ها قبل تعویق افتاده بود و مسئولین آن، انجام کار را منوط به اخذ پنجاه میلیون تومان پول از دولت کرده بودند. مصدق به بازرگان چنین می‌گوید:

«پول مول نداریم. باید خودت درست کنی ولو شده از اسلحه حاجی آقا در بازار استفاده کن یک قرضه شهری راه بینداز و لوله‌کشی را تمام کن.» (۱۱)

و او با درایت شانزده میلیون تومان به تدریج از مشترکین پول جمع‌آوری و پروژه را به اتمام می‌رساند. بازرگان پنهان نمی‌کند که چه در کار راه‌اندازی تاسیسات نفتی و چه در تکمیل پروژه آب تهران، مهندسی‌نی که خود تربیت کرده و در همه جا حضور داشتند، عامل اصلی موفقیت بودند.

* * *

بعد از کودتای ننگین درباری - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نامه سرگشاده‌ای از

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۲۱

ناحیه افراد ملی از جمله مهندس بازرگان در اعتراض به نحوه انتخابات دولت کودتا منتشر می‌شود و با نامه اعتراضی دیگر که بازرگان و یازده استاد دیگر دانشگاه تهران علیه قرارداد کنسرسیوم منتشر می‌نمایند منتظر خدمت می‌گردد. در آن موقع رئیس دانشگاه آقای دکتر سیاسی را برای امضای انتظار خدمت این اساتید زیر فشار می‌گذارند و آن رادمرد چنین پاسخ می‌دهد:

«من نمی‌توانم بی‌جهت استادی را منتظر خدمت کنم، مگر آن که یک محاکمه اداری یا شورای دانشگاه را تشکیل دهم و آنها هم توضیح دهند و دفاع نمایند. در هر حال اگر دستم را قطع کنید من حکم انتظار خدمت آقایان را امضا نخواهم کرد.»

این گونه واکنش دکتر سیاسی موجب برکناری او و جانشین شدن دکتر منوچهر اقبال (غلام جان نثار) به جای او می‌گردد.
مهندس بازرگان می‌گوید:

«در همان ایام آقای دکتر سیاسی مرا به دبیرخانه دانشگاه خواستند و خصوصی صحبت کردند، گفتند: اوضاع را که می‌دانستید این چه کاری بود که کردید و این نامه و اعتراض چه فایده داشت. گفتم: بلی من هم خوب می‌دانستم که نتیجه عملی ندارد و جلوی قرارداد کنسرسیوم را نمی‌گیرد، اما این کار را کردم فقط برای آنکه بعدها که پسرم بزرگ شد نگوید پدرم مرد پفیوز و بی‌غیرتی بود. نسل‌های بعد ایران نیز وقتی به تاریخ گذشته نگاه می‌کنند مایوس از نژاد و خون خود نباشند و نگویند نهضت عظیمی چون ملی کردن نفت در این مملکت به پا شد بعد کودتایی و اوضاعی پیش آمد تمام آن اقدامات و افتخارات را به باد داد ولی صدا از هیچ کس درنیامد. ما این کار را کردیم تا در آن روزگار، که نمی‌دانم ده سال دیگر، صد سال دیگر یا چه وقت خواهد بود، ایرانی امید و اعتمادی به خود داشته باشد و شاید حرکتی بنماید.» (۱۲)

* * *

در سال ۱۳۴۱ دولت اسدالله علم مسئله‌ای به نام انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را طرح کرد که به موجب آن به زنان حق رای داده می‌شد (۱۳) و در محافل سنتی و رسمی حوزه‌های علمیه قم و مشهد سروصدای زیادی به راه انداخت.

همزمان یعنی پاییز سال ۱۳۴۱، نهضت آزادی با انتشار بیانیه‌ای مفهوم انقلاب شاهانه را رو کرد. انقلابی که برخلاف انقلابات تاریخ از بالا به پایین و از ناحیه مقامی که بر طبق قانونی اساسی غیرمسئول شناخته شده، طرح و اجرا می‌گردد. نهضت آزادی، اصلاحات را ضروری، ولی دیکتاتوری را در بیانیه مذکور نفی کرده بود. دانشگاه تهران با شعار اصلاحات آری، دیکتاتوری نه، به اعتراض و اعتصاب برخاست که به درگیری‌های شدید و ضرب و جرح دانشجویان و دستگیری‌های فراوان، من جمله سران نهضت آزادی در روزهای سوم و چهارم بهمن، یعنی دو روز قبل از فروردین ۶ بهمن ۱۳۴۱، انجامید که محاکمه و زندانی شدن آنها را به دنبال داشت. محاکمات به دادگاه نظامی احاله شد.

در دادگاه نظامی سعی بازرگان و یاران او، در این است که دادگاه را به محاکمه هیئت حاکمه تبدیل نمایند. بازرگان در آغاز با اشاره به قسمتی از فرمان علی علیه السلام به مالک اشتر موقعی که او را والی مصر گردانید که می‌گوید: «ای مالک هرگز مگو که من مامورم و معذور و هرگز مگو به من دستور داده شده و باید کورکورانه اطاعت کنم» به وجدان خفته دادرسان، تلنگر می‌زند شاید که هوشیار شوند.

از مجموعه مدافعات مهندس بازرگان در دادگاه تجدید نظر نظامی (که به صورت کتابی توسط انتشارات مدرس در مهر ماه ۱۳۵۰ در اروپا منتشر شده است) صفحه ۱۴۹ محاکمه استبداد است که بازرگان تحلیل مفصلی از استبداد، روحیه استبدادی و آثار سوء آن در طول قرن‌ها بر جامعه به دست می‌دهد و به بطلان نظر آنها که مستبدین مصلح را تایید می‌کنند می‌پردازد و ثابت می‌کند مصلح و مستبد با هم در تناقض اند و امثال استالین و هیتلر را نمونه می‌آورد.

بازرگان با قامت استوار و صدای رسا خطاب به دادستان می‌گوید:

«در محیط استبداد فقط یک راه رفع شر وجود دارد و آن استعفا از کلیه شخصیت ذاتی به خاطر زنده ماندن و نان خوردن یا کسب موقعیت و مقام کردن است. امحاء شخصیت و تن دادن به تملق‌گویی و تکلی و تدنی، برای تقرب به سلطان یا مافوق است. در چنین محیطی همه استعدادها و اراده‌ها خفته و خفه می‌شوند و به جای آنها یک استعداد رشد می‌نماید؛ دروغ! درباریان و دولتی‌ها برای آنکه سلطه غیرطبیعی و

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۲۳

غیرالهی و غیرانتخابی یک فرد را که هیچ‌گونه مزیت و فضیلت و حقی بر سایرین ندارد، به حق جلوه دهند. ناچارند به انواع تملق‌ها و تظاهرها و تصنع‌ها؛ فضائل و کمالات به او نسبت دهند، ظل‌الله، قبله عالم، قدر قدرت و عدالت گسترش بخوانند. تمثالش را بی‌مثال، سایه‌اش را همایون، خاک پایش را سرمه چشم‌ها و شپش‌اش را منیژه‌خانم بدانند. از خطا مبرایش دانسته، نه کرسی فلک را زیر پایش بگذارند و به مقام ربوبیتش برسازند. ممکن است امروز کلماتی مانند خاک پای ملوکانه، ذات اقدس شهریاری یا قبله عالم را کمتر بشنوند؛ ولی به جای آن از زبان نخست‌وزیران، غلام‌خانه‌زاد(۱۴) و نوکر جان‌نثار(۱۵) می‌شنوید که صد در صد، به لحاظ گوینده پست‌تر است.» (۱۶)

بخش دیگری از مدافعات بازرگان را حملات مستقیم او به دربار شاه، در مورد خیانت به نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دکتر مصدق و دولت او تشکیل می‌دهد. بازرگان با صدای رسا در بیدادگاه نظامی شاه در تجلیل از رهبر کبیر ملی ایران، از نطق افتتاحیه نهضت استفاده می‌کند و می‌گوید:

«مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ و افتخارات ایران و شرق می‌دانیم ولی نه به آن معنا و مقصدی که از روی جهل و غرض، تهمت زده مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسم و تعصب ضدخارجی و جدایی ایران از جهان معرفی کرده‌اند. ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولت که در طول تاریخ ایران، محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته و توانست پیوند بین دولت و مردم را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگ‌ترین موفقیت تاریخ ایران، یعنی رفع استعمار نائل گردد تحلیل می‌کنیم.» (۱۷)

در یکی از جلسات محاکمه، رئیس دادگاه خطاب به بازرگان گفت: می‌بینید که حرف‌های شما ضبط می‌شود و شاهنشاه آن را گوش خواهند داد. نظر خود را نسبت به قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیان کنید و بازرگان چنین پاسخ داد:

«چه بهتر! کسانی از طریق این نوار ضبط برابر شاه بایستند و صحبت کنند که قرون طولانی استبداد قامت آنها را نتوانسته است خم کند و جز در پیشگاه ذات ذوالجلال، رکوع و سجود و تعظیم و تسبیح نمی‌کنند.

شاه باید افتخار کند که در میان ملت ایران اشخاصی هم پیدا می‌شوند که غلام خانه‌زاد و نوکر جان‌نثار نیستند. بحمدالله ما تنها نیستیم. هیئت حاکمه در هر حمله نفرات خیلی بیشتر از این نوع افراد را مقابل خود دیده و می‌بیند. سال‌ها حرف‌های مردم را از زبان نوکران و چاکران استماع کرده‌اند، یک بار هم از زبان آزادمردان ولی نه آزادمردان کنگره‌ای (۱۸) که نه آزاد بودند و نه مرد، بشنوند. در مورد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سوال کردید و نظر خواستید. آری قیام بود ولی قیام فواحش.» (۱۹)

برای تصور بهتر از جو دادگاه فرمایشی مذکور کافی است اشاره شود که وکلای مدافع تسخیری متهمین را بعداً به جرم دفاع خوب از متهمین، محاکمه و از کار برکنار کردند. (۲۰)

* * *

بازرگان پس از آزادی از زندان به کارهای فرهنگی خود ادامه می‌دهد. ضمن اینکه به فعالیت‌های تولیدی - اقتصادی می‌پردازد، ولی نه به صورت فردی، او دوستان را تشویق می‌کرد به سرمایه‌گذاری‌های جمعی بپردازند تا با عرضه سهام هر چه ارزان‌تر امکان خرید سهام برای افراد بیشتری وجود داشته باشد و از طرفی وسیله‌ای برای تشکیل اجتماعات شود، بدانجهت که هم پوشش مناسبی در شرایط اختناق بود و هم مبارزه‌ای با روحیه فردگرایی و گریز از جمع که جامعه ایران از آن رنج می‌برد.

* * *

این جانب با توجه به مجموعه سخنرانی‌ها و آثار و کتاب‌هایی که از مهندس بازرگان در پایان سال‌های چهل و اوایل پنجاه منتشر شده است بر این عقیده‌ام که او آگاهانه از خطر تندروی و افراطی‌گری که طبعاً خشونت و کینه و انتقام‌گیری و شکست را به دنبال خواهد داشت در اندیشه بوده است و هشدار می‌داده است که مسائل یک بعدی نگریسته نشود. از عواقب مبارزه‌ای که در غالب موارد، انگیزه قهرمان‌سازی و شهادت‌طلبی داشت ولی جاذبه آن جوانان را به دنبال می‌کشید ولی منطق را زایل و فرصت دوراندیشی نمی‌داد در هراس است و هر چه به انقلاب

نزدیک می‌شویم نگرانی او افزایش می‌یابد. در سخنرانی‌های سال ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ به استناد بررسی عمیق در قرآن می‌گفت: قرآن همه‌اش شهادت و جهاد نیست، یک بعد را چسبیدن و از ابعاد دیگر، غافل ماندن به انحراف می‌انجامد. متأسفانه گوش شنوایی نبود. غالباً تذکراتش با اعتراض شنوندگان و به‌خصوص جوانترها رو به رو می‌شد. فضای حاکم اجازه تامل و بازاندیشی نمی‌داد. خود کامگی شاه و فساد دربار و هیئت حاکمه، جنایات ساواک و از همه مهم‌تر هیچ‌انگاری مردم در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، با صرف هزینه سرسام‌آور و دست‌آخر تاسیس حزب رستاخیز، به عنوان دهن‌کجی به ملت؛ خشم و نفرت را به اوج رسانیده بود. حدت و شدت و عشق به مبارزه حتی به پیش‌گامان فرصت نمی‌داد به تحلیل جامعی از وضع و مرحله مبارزه پردازند.

* * *

سال‌های قبل از انقلاب اینجانب زندانی بودم، زندانیان سیاسی را مجاهدین خلق (چپ مذهبی)، مارکسیست‌ها، جناحی از روحانیت و تعداد کمی افراد متفرقه تشکیل می‌دادند ولی همه با هدف کم و بیش مشترک زندانی شده بودند. آنچه که قابل تحسین و تمجید بود جهت‌گیری واحد در مبارزه علیه استبداد شاه و پایداری و مقاومت در برابر دژخیمان ساواک بود... ولی در عمق، وجود موارد اختلاف و رفتار و کردارهای واکنشی و تعصب‌گروهی، به‌خصوص تفسیر و تحلیل‌های دور از واقعیت، نشانه‌های بارزی بودند که موجب نگرانی بود.

چپ مارکسیست در مباحثات خود مکرر در مکرر به تحلیل و تفسیر مکاتبات انگلس و مارکس می‌پرداخت و شیوه زراعت آسیایی و اروپایی را بررسی می‌کرد تا بتواند تاریخ وقوع و چگونگی انقلاب ایران را پیش‌بینی کند. به انواع تئوری‌های مارکسیستی چنگ می‌انداخت تا به گونه‌ای قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ را در تحلیل جبر تاریخی ماتریالیسم بگنجانند. با اینکه اغلب مسلمان‌زاده و در یک کشور مسلمان بزرگ شده بودند می‌خواستند تاریخ اسلام را از طریق نوشته‌های پطروشفسکی کشف کنند. (۲۱) نتیجه آن که زمانی که اولین جرقه انقلاب به دنبال مقاله‌کذایی روزنامه اطلاعات مورخ هفدهم دی ۱۳۵۶ که آیت‌الله خمینی را مورد اهانت قرار داده بود زده شد و هیچ‌گاه تا پیروزی انقلاب خاموش نشد، زندانی سیاسی مارکسیست

هنوز کتاب ورق می‌زد تا بتواند برای حرکت‌های تعرضی مردم تئوری مناسب بیرون بکشد غافل از اینکه آخوند جماعت، در سراسر دهات و قصبات شعبه دارد و کار خود را قبلاً انجام داده و با سیل مهاجرت روستاییان به شهرها در سال‌های اخیر، بسیاری از شرایط و مسائل تغییر یافته است که تئوری خود را طلب می‌کرد. (۲۲)

با کودتایی که در سال ۱۳۵۴ در داخل سازمان مجاهدین خلق پیش آمد و منجر به شهادت شریف‌واقفی و دستگیری و اعدام عده‌ای شد، اختلافات در داخل زندان بالا گرفت.

پراکندگی در میان چهار هزار زندانی سیاسی ایران باگذشت سال‌ها رشد می‌کرد. یکی از بازجویان با افتخار ادعا می‌کرد این ساواک بود که توانست با مهارت ابتدا بین مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌ها جدایی بیندازد و سپس بین مجاهدین و روحانیون. واقعیت این بود که ساواک گرچه گاهی می‌توانست چند زندانی را به مأموریت خود بگیرد ولی ناتوان‌تر از آن بود که عامل اصلی اختلافات باشد. ریشه این تفرقه، عمیق‌تر و مایه‌دارتر و ناشی از کهنه میراثی است تاریخی، که امروز هم به شکلی شاهد بروز چهره آن در مقاومت خارج کشور هستیم.

اختلافات و توهمات موجب می‌شد که جماعت فرهیخته زندانی سیاسی از آنچه که در عمق اجتماع می‌گذشت ارزیابی درست نداشته باشد. در این نگرش دور از واقعیت روشنفکر خارج از زندان هم وضع بهتری نداشت، در نتیجه پس از انقلاب حاصل غالب نظرات و داوری‌ها نسبت به کارنامه انقلاب چنین بود که پاک‌باختگان انقلاب کردند و خون دادند و شکنجه شدند و جماعتی سوداگر و متولیان رسمی فتواسالار حاکم شدند و به منظور حفظ قدرت حرمت‌ها را زیر پا گذاردند و تا آنجا پیش رفتند که جواز «تعطیل توحید»* را هم صادر کردند. سال‌ها وقت لازم بود که روشنفکران در ارزیابی خود این واقعیت را بپذیرند که کار پیگیر و مستمر روحانیت در طی سال‌ها در شهرها و بخصوص عمق روستاها و درغیاب احزاب سیاسی و اجتماعی، جایی برای پیش‌بینی‌ها، تحلیل‌ها و تفسیرهای آنها باقی نگذاشته است. (۲۳)

نگارنده این‌سطور، خود را از این توهمات مبرا نمی‌دانم. فکر می‌کردم جنبش اسلام مترقی، که از سیدجمال و عبده شروع شد و بعد به وسیله کواکبی و اقبال و

طالقانی و بازرگان دنبال شده و درخشندگی آن در بیان شریعتی و عمل بنیانگذاران مجاهدین اولیه، تجلی یافته است فردا در مملکت حاکم خواهد شد...

* * *

مهندس بازرگان در آغاز سال ۱۳۵۶ گام جسورانه و مبتکرانه‌ای با جمعی از ملی‌یون و مسلمانان مبارز برداشت و «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» را تشکیل داد که مرکز عمده‌ای شد برای تصمیم‌گیری‌ها و هدایت چگونگی حرکات اعتراضی علیه شاه و از همین تاریخ به بعد اعلامیه‌های نهضت آزادی، شاه را مورد حمله مستقیم قرار می‌دهد و با گذشت روزها ضربات شدیدتر می‌گردد. مهندس بازرگان شاه را به مناظره تلویزیونی خواند که بی‌جواب ماند و در ششم شهریور ۱۳۵۷ و قبل از دیگران اعلامیه «شاه باید برود» تحت عنوان «راه نجات از بن‌بست حاضر» را منتشر کرد.

دقت شود که بازرگان این اعلامیه را در داخل کشور می‌دهد که هنوز شاه و تمام ارکان قدرتش حضور دارند و نه روز بعد در پاریس در تاریخ پانزدهم شهریور ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی اعلامیه‌ای می‌دهد که در آن چنین آمده است: آیا وقت آن رسیده است که شاه کنار رود و ملت را به حال خود واگذارد؟

در تاریخ ۲۶ آذر «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی حقوق بشر»، اطلاعیه خلع شاه از سلطنت را منتشر می‌سازد. بازرگان در مجموع حرکات اعتراضی سال ۱۳۵۶ و سال ۱۳۵۷ شجاع‌ترین و مردانه‌ترین سیما را در داخل کشور و در مقابل استبداد از خود بروز می‌دهد و واکنش‌های متناسب نشان می‌دهد. در عین حال به ارزیابی بسیار دقیق خواسته‌های مردم از خلال فریادها، اعلامیه‌ها و شعارهای آنها در جریان راه‌پیمایی و تظاهرات می‌پردازد. او می‌گوید: بالاترین خواست مردم، آزادی و نفی استبداد است که در ۳۸ درصد شعارها و اعلامیه‌ها منعکس است و سپس خواست انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی با ۳۱ درصد، و می‌افزاید برای تصویر بهتر و درک بیشتر صورت و سیرت راه‌پیمایی‌ها به چیزهایی هم که در خواست مردم وجود نداشت توجه کنیم. از آن جمله است نابودی استکبار، حمایت از استضعاف، اجرای احکام اسلام، صدور انقلاب، مرگ بر آمریکای جهانخوار، مرگ بر بی‌حجابی و مرگ بر لیبرال. (۲۴)

بازرگان می‌افزاید: مردم وقتی شعار آزادی، استقلال، حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی می‌دادند، قصد گوینده و دریافت شنونده این بود که نظام حکومتی مملکت و مدیریت امور سیاست ملی، الهام از اصول عالیه و احکام عادلانه اسلام بگیرد و اگر انقلاب کرده‌اند علیه نظام استبدادی و مظالم و مفساد شاهنشاهی بوده است نه آن که خواسته باشند تبلیغ برای دین نموده و در اجرای فرائض و عبادیات در زندگی خصوصی مردم مطمئن گردند. (۲۵)

او صداقت‌مداری است که می‌خواهد خواسته واقعی مردم را دنبال کند نه آنچه را که بر او تحمیل کرده‌اند. بازرگان همچنین تمام گفته‌ها و اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی را در پاریس دنبال می‌کند و نمونه می‌آورد که غالباً اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های ایشان دارای محتوای دفاع از آزادی، حکومت دموکراسی، احترام به اقلیت‌های مذهبی، داشتن روابط با کشورهای خارجی و تشکیل مجلس ملی است و با آنچه که در ایران طرح شده است غالباً تفاوت دارد.

* * *

بازرگان تمایل به پذیرش این مسئولیت ندارد. ولی شرایط طوری است که راه را بر او بسته است. از طرفی مردم در خیابان‌های پایتخت و شهرستان‌ها راه‌پیمایی می‌کنند و شعار «بازرگان، بازرگان نخست‌وزیر ایران» می‌دهند که از همه گروه‌ها در این راه‌پیمایی‌ها حضور دارند. از طرف دیگر هر کس همراه این حرکت مردم نقش و مسئولیتی داشته است به بازرگان توصیه می‌کند که به وظیفه ملی و دینی خود عمل کند و صدارت را بپذیرد. تنها کسی که از چنین توصیه‌ای خودداری می‌کند مرحوم آیت‌الله طالقانی است. روحانی روشن‌بینی که هم شناخت عمیق‌تر از صنف روحانیت دارد و هم با روحیات و منش بازرگان مانوس است (۲۶) ولی عاقبت مجاب می‌گردد. چرا که در آن روزهای درهم ریختگی واقعیت این بود. رجل دیگری که مورد توافق و احترام تمام جناح‌ها باشد وجود نداشت. خصوصاً که قبل از خروج شاه، هوادارانش تبلیغ کرده بودند که در صورت خروج شاه مملکت تجزیه خواهد شد. و با مسائلی که در افغانستان پیش آمده بود فضایی نگران‌کننده وجود داشت و تعیین و وجود یک نخست‌وزیر که مورد قبول اکثریت باشد می‌توانست نگرانی‌ها را تقلیل دهد. (۲۷)

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۲۹

حقانیت عدم تمایل بازرگان با سخنانی که آیت‌الله خمینی پس از صدور فرمان ایراد کرد، برای عده قلیلی روشن شد. تعبیر بازرگان از آن حرف‌ها این بود که برای امام هدف و برنامه انقلاب، خدمت به اسلام بود از طریق ایران یعنی با استفاده از مردم و کشور ایران. حال آنکه برای بازرگان ماموریت و هدف و تعهد خدمت به ایران بود از طریق اسلام. (۲۸)

* * *

دولت بازرگان در آن شرایط تشکیل شد. بدیهی است مسئولیت یک دولت که می‌خواهد مملکتی را بعد از انقلاب سکانداری کند و به مسیر عادی و پیشرفت هدایت کند با دولت‌هایی که جانشین یکدیگر می‌شوند بخصوص با دولت‌های فرمایشی رژیم پیشین قابل قیاس نیست. یک ملت رها شده از زنجیر که پس از سالیان دراز استبداد، دولت را از خود می‌داند و دخالت در امور را حق خود می‌داند و با حسن نیت می‌خواهد دین خود را به انقلاب پردازد مدیریتی طاقت‌فرسا و عزمی استوار می‌طلبد.

به یاد دارم در زمان ملی کردن صنعت نفت که تشکیلات سلطنت و سایر ارکان مملکت هم در جای خود بود، از فردای ملی شدن نفت فضای خاصی به وجود آمده بود و آحاد مردم در این انتظار بود که سهم آنها از نفت روزانه در اختیارشان قرار گیرد. این روحیه در زمان صدارت بازرگان بسیار شدیدتر بود که انقلاب عظیمی را پشت سر گذارده است و شاه را بیرون رانده است. (۲۹)

بازخوانی کتاب «سازگاری ایرانی» و نقدهای آن*

زهرا سلیمانی اقدم

از مرحوم مهدی بازرگان آثار مکتوب بسیاری به جای مانده است. گرچه تحصیلات دانشگاهی وی مباحث فنی بود، اما در حوزه دین، جامعه‌شناسی، سیاست و تاریخ نیز کتاب‌های متعددی را نگاشته است که بعضی از آن‌ها جزو آثار ارزشمند آن دوره تاریخی ایران محسوب می‌شوند. برای این ادعا دلایلی متعددی وجود دارد که در گفت‌وگو با علی رضاقلی، پژوهشگر و جامعه‌شناس، به بررسی آن‌ها پرداخته‌ایم. نویسنده دو کتاب معروف «جامعه‌شناسی خودکامگی» و «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» مستقیم به سراغ کتاب «سازگاری ایرانی» می‌رود؛ کتابی که معتقد است بهترین نمونه برای شناخت نبوغ و استعداد مهندس بازرگان در روش‌های پژوهشی است. دکتر رضاقلی معتقد است روشی که مهندس بازرگان برای بررسی مسئله اصلی مطرح شده در کتابش، پیش گرفته است، هم ردیف آثار و روش نوابغی چون مارکس، ابن‌خلدون و نورث است. او مقاله‌ای هم تحت این موضوع و با عنوان «روحیه سازگاری ایرانی (بازرگان، مارکس، ابن‌خلدون، داگلاس. سی. نورث)» نوشته است که این مقاله در کتاب مجموعه مقالات همایش علمی - فرهنگی بزرگداشت مهندس بازرگان، چاپ شد. در این مقاله که به آن خواهیم پرداخت رضاقلی علاوه بر معرفی روش این چهار اندیشمند به نقد روش شناختی آن‌ها نیز پرداخته است.

* به نقل از صفحه ۷۳ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

بازرگان از منظر منتقد

علی رضاقلی در مقاله خود بعد از شرح کتاب «سازگاری ایرانی» و چرایی پرداختن بازرگان به این مسئله به قیاس و نقد روش چهار شخصیتی می‌پردازد که معتقد است در آثار خود از روشی تقریباً مشابه بهره برده‌اند.

او ابتدا به آنچه بازرگان را در کنار اندیشمندانی چون مارکس، ابن‌خلدون و نورث قرار می‌دهد، می‌پردازد. روشی که هر یک از این چهار شخصیت در آثار خود به کار برده و آن‌ها را در یک گروه جای داده است، روش «مادی - معیشتی» یا «ماتریالیسم» نام دارد.

در این روش محقق به دنبال ایجاد رابطه میان محیط اقتصادی - اجتماعی و صورت‌هایی از روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی که بر محیط چیره می‌شود، است. فرضیه این روش بر این اصل استوار است که ساختمان زیستی آدمی، تعیین‌بخش تمامی رفتار و کردار او نیست، بلکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن را فرد از شئون اجتماع می‌گیرد. در واقع باید گفت که شیوه‌های نگرش ماتریالیستی برای درک اوصاف جامعه نگاه خود را به نحوه ارتزاق یا شیوه معاش یا ساختار اقتصادی می‌اندازد. نکته اساسی که این روش به ما یادآوری می‌کند این است که بدون توجه به تاریخ و نهادهای اقتصادی و غیراقتصادی که بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند نمی‌توان راه‌حلی برای به بود توسعه یافت. توجه به بستر تاریخی رکن اصلی روش «مادی - معیشتی» است.

اولین نکته مهمی که نویسنده در قیاس بین این چهار شخصیت به آن اشاره می‌کند این است که هر کدام از آن‌ها این روش را با توجه به شرایط زمان خود به کار برده. از این رو قطعاً نحوه ورود، خروج و اهداف آن‌ها متفاوت خواهد بود، چنانچه بازرگان وارث یک رکود فرهنگی بیش از هزار ساله و زندگی فوق‌العاده ساده معیشتی و در این اواخر اسیر غرب است. اما مارکس در دوران تحولات سریع زندگی می‌کند، زمانی کهن جامعه غرب وارد نظام سرمایه‌داری شده و هر روز دچار دگرگونی است بیشتر افراد جامعه در کار سخت و طاقت‌فرسای ۱۵ ساعت در روز و در انواع اجحافات مشغول ساخت دنیای جدید هستند.

نقدی که نویسنده هم به روش مارکس و هم به روش بازرگان وارد می‌کند مسئله تحلیل‌های جغرافیایی است. او می‌نویسد؛ مارکس در تحلیل‌های خود معتقد

بود که برای تعیین پدیده‌های اجتماعی نباید آن‌ها را تحویل به جغرافیا کرد و برایشان دلایل جغرافیایی آورد. دلیل مارکس هم این بود که در جغرافیای واحد، صور حیات جمعی متفاوتی را شاهد هستیم. این در صورتی است که نویسنده معتقد است اگر ابزار تولید مورد نظر مارکس را کمی در عمق تحلیل کنیم به همان دلایل جغرافیایی خواهیم رسید.

نکته دیگری که نویسنده متذکر آن می‌شود، نقیصه‌ای است که در دانش انسان‌شناسی مهندس بازرگان وجود دارد و نویسنده در مقایسه آن با انسان‌شناسی ابن‌خلدون اهمیت بررسی انسان را در چنین آثاری گوشزد می‌کند. در واقع بازرگان در اثر خود، فرضیه‌های رفتاری انسان انتزاعی را مورد بحث قرار نداده است، ولی فرضیه رفتاری ابن‌خلدون همانند حیوان ناخرسند مارکس است، بشری زیاده‌خواه و به دنبال رفع نیازمندی جدید، لذت‌جویی و رفاه. اعتقاد به تأثیر مستقیم محیط بر اخلاق انسان و اینکه شکل حکومت به مقتضای اصولی است که طبیعت عمران (تمدن) به ارمغان می‌آورد و اجتماع حکم آن را می‌دهد، جزو مشترکات روش مهندس بازرگان، ابن‌خلدون، مارکس و نورث است.

اما مسئله‌ای که مارکس در رابطه با علل جغرافیایی مطرح می‌کند (صور حیات جمعی متفاوت در جغرافیای واحد) از جمله نقدهایی است که رضاقلی به بازرگان دارد، چراکه بازرگان در تبیین‌ها و تحلیل‌های خود در یک جغرافیا به نام ایران تنها به بررسی یک نوع حیات جمعی پرداخته است، در صورتی که در جغرافیای واحد ایران ما هم قبل از اسلام را داریم و هم بعد از اسلام را که با هم از نظر صورت حیات جمعی تفاوت‌هایی دارند و به همین شکل صورت حیات جمعی در آسیای صغیر قبل از تسلط ترکان و پس از آن تفاوت‌های بنیادی دارد. نویسنده یادآوری می‌کند این نکته به قدری دارای اهمیت است که بسیاری معتقدند اگر ایرانی‌ها قبل از اسلام بر یونان مسلط می‌شدند و ترک‌ها بعد از تسلط بر قسطنطنیه، بر وین مسلط می‌شدند، امروز شاهد دنیای دیگری می‌بودیم. اما مسئله به اینجا ختم نمی‌شود و نویسنده در جای دیگر این مقاله شرح می‌دهد که اگر رأی بازرگان و مارکس را درباره معیشت و اهمیت تأثیر آن بر صورت‌های حیات جمعی بپذیریم بازرگان باید به این نکته هم پاسخ دهد که: اگر عرصه اصلی تاریخ ایران را جولان ایلات بدانیم و

معتقد باشیم که ایلات بر حکومت حاکم بوده‌اند و مازادستانی و ناامنی را سبب می‌شدند، پس چرا بررسی زندگی ایلی و نحوه معاش آن‌ها، روابط تولیدی و ابزارهای تولیدی و سیستم حقوق مالکیت و... از بررسی شما غایب است. در واقع مهندس بازرگان در اثر خود، شیوه تولید دهات را اصل گرفته است، نه ایلات را. حال آنکه روابط تولیدی در خود ده باقی می‌ماند؛ ولی طبقه حاکمه را گروه دیگری تشکیل می‌دهند که در واقع شیوه تولید آن‌ها اصالتاً به گونه‌ای دیگر است و آن ایلات و حاکمیت آن‌ها و روحیه غارتی آن‌ها است که به تمامی عناصر اقتصاد لطمه وارد می‌آورد. نویسنده معتقد است که این مورد را می‌توان یکی از اختلاف‌های صور حیات قبل و بعد از اسلام دانست. البته او این نکته را بزرگ‌ترین غفلت مهندس بازرگان می‌داند که مسبب آسیب مهمی در روش تحقیق او شده است. نوع زندگی ایلات و تأثیر آن بر زندگی و مشکلات امروز ایرانی‌ها به قدری وسیع و قدرتمند است که در ادامه نویسنده به شرح و واکاوی این تأثیر می‌پردازد. او معتقد است که اگر کسی در مورد ایران مطالعه می‌کند قطعاً باید به مسائل معاش ایلات پردازد.

آیا بازرگان یک نواندیش دینی بود؟!*

داوود علی بابایی، پژوهشگر تاریخ

داوود علی بابایی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران درباره مهدی بازرگان می گوید:
«روحانیون سنتی بازرگان را یک «نواندیش دینی» می دانند که در برابر
فقه سنتی قد علم کرد. اصول گرایان نیز معتقدند که بازرگان یک لیبرال
سیاسی-اقتصادی بوده است.»

به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)، دوشنبه (۳۰ دی ماه) برابر با درگذشت
مهدی بازرگان، سیاستمدار، استاد دانشگاه و پژوهشگر قرآن اهل ایران است. وی
متولد ۱۲۸۶ در تبریز و نخستین، نخست وزیر ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی
(رییس دولت موقت) و نخستین دانشیار دانشگاه تهران بود.

فعالیت های سیاسی بازرگان در روزهای اول بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با
تشکیل نهضت مقاومت ملی آغاز شد و در بهار سال ۱۳۴۰ همراه با آیت الله طالقانی
و دکتر سحابی «نهضت آزادی ایران» را پایه گذاری کرد.

فعالیت های اجتماعی و سیاسی مهندس بازرگان بسیار چشمگیر است. وی میراثی
با بیش از ۳۵۰ کتاب، مقاله و سخنرانی از خود به جای گذاشته است. این در حالی
است که تصویرها و روایت های بسیار متفاوتی در کتاب ها از وی و در رابطه با آثار
و افکار وی منعکس شده است. ۳۰ دی ماه ۱۳۷۳ مهندس مهدی بازرگان، رییس
دولت موقت انقلاب بعد از یک دوره بیماری، در جریان سفر درمانی در زوربخ
سوئیس درگذشت.

* به نقل از گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) و برگرفته از سخنان داوود علی بابایی پژوهشگر تاریخ به
مناسبت نوزدهمین سالگرد درگذشت مهندس مهدی بازرگان.

«تا قبل از پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ درباره مهندس بازرگان دیدگاه و نظر خاصی ارایه نشد و تنها پس از انقلاب بود که دیدگاه‌های متفاوتی از وی در کتاب‌های مختلف سیاسی و تاریخی منعکس شد. در همین زمان بود که مقالات و کتاب‌هایی درباره او به رشته تحریر در آمدند. بازرگان علاوه بر فعالیت‌های سیاسی در دوران حیات خویش، در حوزه دین، پژوهش‌های بسیاری انجام داد و کتاب‌های بسیاری در این زمینه نوشت. وی سعی کرد علم را با دین تلفیق و رابطه‌ای بین ایدئولوژی و دین برقرار کند. او به دنبال تأسیس کانون مهندسين ایران، بعد از فوت آیت‌الله بروجردی نهضت آزادی ایران را تأسیس کرد.»

آنچه بازگو شد، بخشی از سخنان داوود علی‌بابایی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران درباره مهدی بازرگان بود.

نویسنده کتاب «بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟»، کتاب (از بازرگان تا خاتمی) «در پاسخ به این سوال مبنی بر این که آیا تا به حال در کتاب‌ها، براساس اسناد و واقعیت‌های تاریخی، ابعاد فکری بازرگان مورد بررسی قرار گرفته است، پاسخ داد:

«متأسفانه تاکنون به صورت منسجم و منظم در قالب کتاب کسی این کار را انجام نداده است اما کتاب «شصت سال خدمت و مقاومت» که با کوشش سرهنگ غلامرضا نجاتی از سوی انتشارات رسا و نیز کتاب «زندگی‌نامه سیاسی مهندسی بازرگان» نوشته سعید برزین که از سوی نشر مرکز به چاپ رسیده، تا حدودی توانسته‌اند ابعاد سیاسی، فرهنگی و مذهبی او را به تصویر بکشند.»

نویسنده کتاب «پیرامون گفته‌ها و ناگفته‌ها» در رابطه با دیدگاه‌های متفاوتی که از این شخصیت در کتاب‌های مختلف روایت شده است، بیان کرد:

«به طور کلی می‌توان به سه دیدگاه متفاوتی که در کتاب‌ها وجود دارد اشاره کرد. دیدگاه نخست، مربوط به کسانی است که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان «روحانیون سنتی» یاد کرد که معمولاً بازرگان را یک «نواندیش دینی» می‌دانند که در برابر فقه سنتی قد علم کرد و تابع فقه پویا شد. این دیدگاه را می‌توان در کتاب‌های آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی و آیت‌الله العظمی جعفر سبحانی دید.»

بازرگان در نگاه اندیشمندان ■ ۳۳۷

نویسنده کتاب «سیاه کاغذهای اجتماعی و فرهنگی» در ادامه سخنان خود به دیدگاه دیگری که مربوط به «اصول گرایان» است اشاره کرد و گفت:

«تصویری که در این گونه آثار می‌توان دید این است که بازرگان یک لیبرال سیاسی-اقتصادی بوده است و در کتاب‌هایی که جمعیت مولفه در مورد نهضت آزادی نوشته، این دیدگاه آمده است و دیدگاه سوم که متعلق به طرفداران بازرگان است، وی را شخصیتی نواندیش در مسایل ایدئولوژیک و از نظر اقتصادی تابع سرمایه‌داری وابسته نفتی می‌دانند.»

نویسنده کتاب «جامعه، مشکلات و مسائل در ایران بعد از انقلاب اسلامی» ادامه

داد:

«اما فارغ از روایت‌های مختلفی که از وی وجود دارد، بازرگان زمانی که در سال ۱۳۰۷ به فرانسه رفته بود تا به ادامه تحصیلاتش بپردازد، دست‌آورد خود را در چهار چیز بیان کرد.

۱- مختصری معلومات مهندسی و تمرینات تخصصی.

۲- اعتقاد و علاقه فزون یافته به اسلام، ولی نه اسلام خرافی، انحرافی و تشریفاتی بلکه اسلام اجتماعی زنده و زنده کننده.

۳- احساس این واقعیت بزرگ که سازنده، صاحب تمدن و سروری ممالک اروپا، یک فرد و یک مقام نبوده. بلکه تمام افراد از این جهت سهم‌اند که دارای ارزش و احترام و آزادی هستند.

۴- کشف این راز بزرگ که زندگی اروپایی ضامن بقای پیروزی ملت‌ها در شکل و نظام اجتماعی بوده است نه انفرادی و شخصی.»

نویسنده کتاب «مرثیه‌ای برای آزادی» در پاسخ به این سوال که نقش وی در

پیروزی انقلاب چه بوده است، پاسخ داد:

«مهندس بازرگان از ۱۹ دی سال ۱۳۵۶ کوشش کرد تا رابطه‌ای با دولت شاه و ارتشیان برقرار کند تا از خونریزی‌ها جلوگیری شود. به همین سبب او چندین بار با شاپور بختیار، ویلیام هیلی سولیوان (سفیر آمریکا) و ارتشیانی از جمله ارتشبد عباس قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش ملاقات کرد تا در این منازعات، ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کند و سرانجام با تلاش‌های وی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کرد. به طور کلی مهندس بازرگان با پذیرش سمت نخست‌وزیری، ملاقات با

۳۳۸ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

دولت بختیار و ارتشیان و صبر و سعه‌صدر نقش مهمی در پیروزی
انقلاب اسلامی داشت.»

بازرگان؛ نماد دین داری متساهلانه*
ارزیابی یک نماینده مجلس ششم از خدمات مرحوم بازرگان
علی نظری

افسوس می‌خورم مردی که بیش از ۸۷ سال عمر پر ثمرش را در راه
احیای اندیشه‌ی دینی و خدمت به مردمش سپری کرد، مراسم سالگردش
این‌گونه در سکوت سپری شود! در یک کلام می‌توان او را نماد دینداری
متساهلانه دانست...

قانون آنلاین - علی نظری، نماینده مردم اراک در مجلس ششم، در استاتوسی
فیس‌بوکی به گوشه‌هایی از خدمات ارزنده مرحوم مهندس بازرگان در طول حیاتش
پرداخت.

نظری در صفحه فیس‌بوکش با نگاهی انتقادی نسبت به سکوت خبری درباره
سالگرد درگذشت مرحوم بازرگان، نوشت:

«۱۹ سال پیش در چنین روزی مهندس مهدی بازرگان غافله سالار
روشنفکری دینی به دیدار حق شتافت. در طول ۲ روز گذشته با ۳
روزنامه صحبت کردم که مقاله‌ی حقیر در رثای آن آزادی‌خواه مبارز
را چاپ نمایند، متأسفانه این روزنامه‌های خوب به علت مسائلی از چاپ
مقاله‌ی اینجانب خودداری نمودند.»

* به نقل از قانون آنلاین و برگرفته از صفحه‌ی فیس‌بوک آقای علی نظری نماینده‌ی مردم اراک در مجلس
ششم به مناسبت نوزدهمین سالگرد درگذشت زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان.

۳۴۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

در این مقاله ۲۷ سال زندگی سیاسی بازرگان از حضور در کابینه دکتر مصدق (مدیر عامل شرکت ملی نفت و مدیر عامل آب و فاضلاب تهران) تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

دست‌آوردهای پر برکت ربع قرن مهندس بازرگان:

- ۱- تأسیس دبیرستان کمال با مشارکت مرحوم دکتر یدالله سحابی
- ۲- تأسیس نهضت آزادی با همت آیت‌الله طالقانی و مرحوم سحابی
- ۳- راه اندازی اولین انجمن اسلامی دانشگاهی ایران با همکاری مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی (انجمن اسلامی مهندسين ایران)
- ۴- لوله کشی آب آشامیدنی تهران به دستور مرحوم دکتر مصدق طی سال‌های ۱۳۳۰ تا خرداد ۱۳۳۲
- ۵- تأسیس اولین انجمن اسلامی دانشجویی (انجمن اسلامی دانشکده فنی دانشگاه تهران) با مشارکت شاگردانش در دانشکده فنی
- ۶- راه‌اندازی مرکز فرهنگی مذهبی حسینیه ارشاد تهران به همت یاران و شاگردانش به ویژه ناصر میناچی (کانون روشنگری شهیدان مطهری و دکتر شریعتی)
- ۷- یگانه پایگاه روشنفکران مسلمان و مبارزان مذهبی طی سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ در دانشگاه‌ها و زندان‌های رژیم پهلوی به عنوان تنها مدافع اندیشه دینی و علمدار مبارزه علیه جریان‌ات التقاطی و مارکسیستی
- ۸- مشاور ویژه بنیان‌گذار انقلاب اسلامی در جریان پیروزی انقلاب ۵۷، طراح راه‌اندازی تظاهرات میلیونی مردم تهران در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی
- ۹- نخست وزیر و رئیس دولت انقلاب اسلامی بعد از سرنگونی شاه. افسوس می‌خورم مردی که بیش از ۸۷ سال عمر پر ثمرش را در راه احیای اندیشه‌ی دینی و خدمت به مردمش سپری کرد، مراسم سالگردش این‌گونه در سکوت سپری شود! در یک کلام می‌توان او را نماد دینداری متساهلانه دانست.

بازرگان، در گفت و گو
با صاحب نظران

بازرگان در عرصه معرفت لیبرال نبود*

سروش دباغ

سروش دباغ می‌گوید برای ارزیابی درباره کنش‌های سیاسی بازرگان و اعتقادات دینی‌اش، باید بازرگان متقدم و بازرگان متأخر را از هم جدا کرد. استاد دانشگاه تورنتو کانادا بر این باور است که اگرچه بازرگان جوان، نگاه حداکثری به دین داشته و به دنبال تشکیل حکومت دینی بوده است، با این حال بازرگان متأخر در گذر از تجربه انقلاب اسلامی، در عین اعتقاد به همراهی دین و سیاست با یکدیگر، اما به جدایی نهاد دین از نهاد حکومت و سکولاریسم سیاسی رسیده بود. گفت‌وگوی نسیم بیداری با سروش دباغ را در ادامه می‌خوانید:

تعامل باورهای دینی و رفتارهای سیاسی مهندس بازرگان را چه‌طور ارزیابی می‌کنید؟ فکر می‌کنید رفتارهای سیاسی او متأثر از باورهای دینی‌اش بود یا او تلاش می‌کرد تا بر مبنای رویکرد سیاسی مدرن خود، قرائت تازه‌ای از دین داشته باشد؟

وقتی راجع به مرحوم بازرگان سخن می‌گوییم باید سه دوره را از هم تفکیک کنیم. اول دوران پیش از انقلاب و تجربه‌ی ایشان در مواجهه با حکومت پهلوی که با اعتراض نسبت به آنچه در کشور جاری و ساری بود، همراه گشت. به همین دلیل آن بزرگوار، رنج زندان و تبعید را بر خود هموار کرد؛ دوران انقلاب سال ۱۳۵۷ که

* گفت‌وگوی احمد حریریان یزدی با سروش دباغ، به نقل از صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶ ماهنامه نسیم بیداری، شماره ۴۴، بهمن ۱۳۹۲.

به فرمان آیت‌الله خمینی، نخست‌وزیر دولت موقت شد. این دوران تا پایان نمایندگی مجلس ایشان به درازا انجامید. دوره‌ی سوم، ایامی است که بازرگان منصب سیاسی ندارد و در کسوت یک شهروند وقایع سیاسی را رصد می‌کند و در عین حال درباره دین و از جمله رابطه‌ی میان دیانت و سیاست می‌اندیشد. محصول این تأملات در مقاله‌ی «خدا و آخرت، تنها هدف بعثت انبیا» که در اواخر عمر ایشان منتشر شد، بروز یافته است - که البته بعداً به اصرار دوستان ایشان عنوان مقاله به «خدا و آخرت، هدف بعثت انبیا» تغییر نام یافت.

مرحوم بازرگان روزگاری که «بعثت و ایدئولوژی» را می‌نوشت و فعالیت سیاسی می‌کرد و به همراه همفکرانش در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی را تأسیس کرد، به گواهی نوشته‌ها و سلوک سیاسی‌اش از ارتباط ارگانیک و وثیق میان نهاد دیانت و نهاد سیاست سخن می‌گفت. هرچند نظریه‌هایی مثل ولایت فقیه را که از حکومت دینی صراحتاً سخن می‌گوید و دفاع می‌کند، در سخنان و نوشته‌های مرحوم بازرگان نمی‌بینیم؛ در عین حال بازرگان بر این باور است که دیانت، نقش‌آفرینی جدی در قلمرو سیاست دارد. پس از انقلاب، ایشان نخست‌وزیر و نماینده مجلس شد. پس از استعفا از دولت موقت، رفته‌رفته از سیاست رسمی فاصله گرفت. احتمالاً تجربه‌ی زیسته در ذیل جمهوری اول و سال‌های ابتدایی پس از وفات آیت‌الله خمینی ایشان را به آنجا رساند که مقاله‌ی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» را بنویسد.

تصور می‌کنم می‌توان بازرگان متقدم را از بازرگان متأخر جدا کرد. در بازرگان متأخر نه این که دیانت از سیاست منفک باشد و این دو مقوله رابطه‌ای با هم نداشته باشد؛ بازرگان به رابطه میان دیانت و سیاست باور داشت، اما به رابطه‌ی میان نهاد دیانت و نهاد حکومت و به آن میزان از نقش‌آفرینی برای دین در روزگاری که «بعثت و ایدئولوژی» را می‌نوشت قائل بود، دیگر اعتقاد نداشت. از این رو، چنان که درمی‌یابم می‌توان از بازرگان متقدم در برابر بازرگان متأخر سخن گفت. البته یاران ایشان در نهضت آزادی با این تفکیک چندان بر سر مهر نبودند و احیاناً الان هم نیستند. در عین حال نوید بازرگان، فرزند ایشان در گفت‌وگویی با نشریه‌ی «مهرنامه»، تصدیق کرد که می‌توان در کارهای فکری پدرش چنین تحولی را سراغ گرفت.

برخی معتقدند که استفاده‌های سیاسی و مدنی مهندس بازرگان از قرآن، چندان متکی بر سیر آیات قرآن و پژوهش‌های خودش در این زمینه نبوده است. به عبارتی این عده معتقدند که مرحوم بازرگان مواجهه‌گزینی با اسلام داشته است. شما معتقد به این نگاه‌گزینی به اسلام، چه در بازرگان متقدم و چه در بازرگان متأخر هستید؟

اگر ایرادی به مهندس بازرگان درباره چگونگی خوانش قرآن وارد باشد، به نظرم جایی است که ایشان می‌کوشد رابطه‌ی میان علم و دین را با عنایت به دست‌آوردهای ترمودینامیک و علوم تجربی جدید سراغ بگیرد و توضیح دهد. با نهایت احترامی که برای ایشان قائلم، تصور می‌کنم اشکال روش‌شناختی جدی‌ای در اینجا وجود دارد مبنی بر اینکه متن قرآن در دنیای رازآلود شکل گرفته و مبانی و مبادی انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی و وجودشناختی آن از یک متافیزیک سبتر و دنیایی رازآلود نشأت می‌گیرد. در مقابل دنیای جدید و علم تجربی جدید که از چندصد سال پیش بدین سو شکل گرفته، اگرچه نمی‌توان گفت ضد دینی است؛ اما مبادی و مبانی آن غیردینی است و در دل یک دنیای راززدایی‌شده شکل گرفته. به تعبیر ویتگنشتاین این دو مقوله، متعلق به دو بازی-زبانی (language-game) مختلف‌اند و احکام یکی را به دیگری تسری دادن بدون تنقیح مبانی و مبادی، رهگشا و موجه نیست. به تعبیر ویتگنشتاین، کسی که چنین می‌کند دچار خطای گرامری (grammatical mistake) می‌شود.

فکر می‌کنم داوری و صورت‌بندی نزاع میان علم و دین نزد کسانی چون ایان باربور در کتاب «علم و دین» و یا برخی از فیلسوفان علم و دین معاصر روشن‌تر و موجه‌تر باشد. مرحوم بازرگان در تقریر مباحث خود درباره نسبت میان علم جدید و دین، دچار این خطای گرامری شده است. اما در باب نسبت میان دیانت و حکومت، آنچه شما از آن تحت‌عنوان انتخاب‌گزینی آیات اشاره کردید، من چنین تصویری ندارم.

مثلاً وقتی مرحوم بازرگان درباره آزادی‌خواهی و حقوق بشر صحبت می‌کند، چه‌طور؟
اگر چنین استفاده‌ای از آیات شده باشد، در ذیل همین اشکال روش‌شناسانه و «خطای گرامری» قرار می‌گیرد؛ یعنی آمیختن احکامی که متعلق به دو گفتمان و در دو جهان مختلف است. درعین حال باید انصاف داد که بازرگان دموکرات بود؛ چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، این سازوکار دموکراتیک به خلق و خوی آن بزرگوار هم برمی‌گشت.

بازرگان چندان در پی استخراج آموزه‌های دموکراتیک از متن دینی نبود؛ خلق و خو و مشی او دموکراتیک بود. در عین حال این مشی را متناسب و متلائم با روح دیانت و متن مقدس نیز می‌انگاشت.

شما در مقاله‌ی «بازرگان متأخر در برابر بازرگان متقدم» که چند سال پیش منتشر شده، با اشاره به آخرین سخنرانی مهندس بازرگان در سال ۱۳۷۱ با عنوان «دین و آخرت، هدف انبیا»^{} گفته‌اید که بازرگان متأخر به سکولاریسم سیاسی رسیده بود. اگر چنین فرضی درست باشد مرحوم بازرگان به عنوان یک روشنفکر دینی به جدایی دین از سیاست معتقد بود یا جدایی دین از حکومت و یا هر دوی این‌ها؟*

چنان که می‌فهمم بازرگان متأخر به سکولاریسم سیاسی رسیده بود. البته از این اصطلاحات استفاده نمی‌کرد، همان‌طور که یکی از پیشگامان اخلاق سکولار در کشور ما در دوران معاصر، مرحوم علامه طباطبایی بوده است. برای این که از اخلاق مستقل از دین سخن می‌گفت و قائل به حسن و قبح اخلاقی و ادراکات اعتباری مستقل از دیانت بود. البته این عنوان را او به کار نمی‌برد و شاید خرسند هم نباشد که کسی به کار ببرد، اما لازمه‌ی سخنان ایشان در مقاله ششم «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، موسوم به «ادراکات اعتباری»، چنان که نوشته‌ام، نوعی برکشیدن و بر صدرنشاندن اخلاق سکولار است. اخلاق مستقل از دین که به لحاظ وجودشناسانه و معرفت‌شناسانه در باب ارزش‌های اخلاقی و حجیت معرفت‌شناختی دعاوی اخلاقی سخن می‌گوید. بر همین سیاق مرحوم بازرگان هم که معتقد است هدف اصلی بعثت پیامبران، خدا و آخرت بوده، لازمه سخنش تفکیک نهاد دیانت از نهاد حکومت است؛ همین میزان برای سکولار سیاسی بودن کفایت می‌کند. روشن است که بازرگان مرد دین‌داری بود و به ساحت قدسی هستی و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی باور داشت و بدین معنا سکولار و دهری‌مسلك نبود، اما به نظر می‌رسد به تفکیک و جدایی نهاد دین از نهاد حکومت رسیده بود.

اما تفکیک دیانت از سیاست، امری جدا از تفکیک نهاد دین از نهاد سیاست است. در حقیقت اگر تفکیک نهاد دیانت از نهاد حکومت امری اختیاری باشد و بتوان از آن سخن گفت، رابطه‌ی میان دیانت و سیاست، برخلاف رابطه میان دیانت و حکومت، امری اختیاری نیست؛ بدین معنا که از دل هر جامعه‌ای می‌جوشد. اگر

* عنوان درست این اثر «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» است (ب.ف.ب.).

جامعه‌ای دینی باشد، لاجرم ارزش‌های دینی در سیاستش ریزش می‌کند، اگر هم جامعه به نحو اغلبی دین‌دار نباشد، ارزش‌های دینی به نحو طبیعی در سیاستش ریزش نمی‌کند. کسی نمی‌تواند این دو را از هم جدا کند و یا به هم متصل کند و بچسباند.

اگر جامعه‌ای به نحو اغلبی و اکثری غیردینی باشد، ارزش‌های دینی و اخلاقی متخذ از دیانت در سیاستش ریزش نمی‌کند. برای مثال در جامعه‌ی آمریکا با دولتی سکولار مواجهیم، یعنی نهاد دیانت از نهاد سیاست جداست و رئیس‌جمهور، مستظهر به رأی مردم است و در یک انتخابات دموکراتیک برگزیده می‌شود. اما در همین جامعه که نهاد دیانت از نهاد حکومت جداست، دیانت از سیاست جدا نیست. به همین دلیل است که موضوع سقط‌جنین نه در این دوره و دوره‌ی قبل انتخابات ریاست‌جمهوری، بلکه دهه‌هاست که از موضوعات مورد توجه کاندیداهای دو حزب رقیب دموکرات و جمهوری‌خواه است؛ به نحوی که هر یک می‌کوشد برای قانع کردن طرفداران خویش، موضع خود را در این باب توضیح بدهد. چه جمهوری‌خواهان که می‌گویند با سقط جنین مخالفند و نمی‌خواهند آن را قانونی کنند و چه دموکرات‌ها که با سکولارها در این باب همدلی بیشتری دارند، می‌کوشند توضیح دهند که با قانونی‌شدن سقط جنین، مخالف نیستند. اگر قریب به پنجاه درصد جامعه آمریکا دینی نبود، این مسئله در مهم‌ترین کمپین انتخاباتی که هر چهار سال یک‌بار اتفاق می‌افتد، نقش آفرینی نمی‌کرد. اما در کشور سوئد که جامعه دینی نیست، در مبارزات انتخاباتی، موضوع سقط جنین محلی از اعراب ندارد؛ در واقع این‌گونه نیست که با طرح آن، عده‌ای بتوانند رأی مردم را با خود همراه کنند و نتیجه‌ی انتخابات را تحت تأثیر قرار دهند.

بدین معنا تصور می‌کنم مرحوم بازرگان قائل به جدایی دیانت از سیاست نبود؛ هم از آن حیث که دین‌دار بود و هم از این حیث که تصویر درست و مطابق با واقعیتی از جامعه‌ی خود داشت و بر این باور بود که ارزش‌های دینی در سیاست‌ورزی به نحو طبیعی و بدون تکلف ریزش می‌کند؛ اما از سوی دیگر قائل به تفکیک نهاد دیانت از نهاد سیاست بود.

با این حساب می‌توان بازرگان متأخر را نماد ظهور نسل جدیدی از جریان روشنفکری دینی ایران به حساب آورد؟ به این معنا که تا پیش از ظهور بازرگان متأخر، روشنفکران دینی تگاهی حداکثری به دین داشته و در پی تشکیل «حکومت دینی» بودند، اما با ظهور بازرگان متأخر و

روشنفکران بعد از او جریان روشنفکری دینی به تفکیک نهاد دین از نهاد حکومت روی آورد؛ بلکه می‌شود این را گفت. گرچه مرحوم بازرگان از منظر خود در سال‌های آخر عمر به این نتیجه رسیده بود. عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری هم این مسئله را در نوشته‌های خود آورده‌اند. در دو دهه اخیر این موضوع توسط روشنفکران دینی به تفصیل توضیح داده شده که شخص می‌تواند دین‌دار و به قول سعید حجاریان «مسلم سکولار» باشد؛ یعنی از سویی مسلمان باشد و از سویی دیگر سکولار و قائل به تفکیک نهاد دیانت از نهاد سیاست. عبدالکریم سروش این مسئله را در «مدارا و مدیریت» طرح کرده و هرچه جلوتر آمده، مسئله برایش روشن‌تر شده تا تعبیر «حکومت فرادینی» که در سالیان اخیر به کار می‌برد متضمن همین معنا است. به نظر سروش باید «سکولاریسم فلسفی» را از «سکولاریسم سیاسی» تفکیک کرد، لازمه این تفکیک این است که کسی می‌تواند به لحاظ سیاسی سکولار باشد و قائل به جدایی نهاد دیانت از حکومت؛ اما سکولار فلسفی نباشد و هستی را واجد ساحت قدسی بداند. مجتهد شبستری در «نقدی بر قرائت رسمی از دین» و «تأملاتی در قرائت انسانی از دین» و سعید حجاریان در «از شاهد قدسی تا شاهد بازاری» همین مسئله را توضیح داده‌اند. می‌شود گفت امروزه این امر بدل به گفتمان غالب در روشنفکری دینی متأخر شده و نحله‌های گوناگون این خانواده‌ی روشنفکری، کم‌وبیش بر این رأی هستند.

آیا با ظهور بازرگان متأخر است که این جریان نمود پیدا می‌کند؛ چون پیش از او کسی در این باب مسئله‌ای را طرح نکرد ه بود...

می‌شود گفت آغاز طرح این مسئله با بازرگان متأخر بود. بحث‌های مرحوم بازرگان، صبغهی الهیاتی و فلسفی نداشت و قرآن‌شناسانه بود. وقتی به روشنفکران دینی متأخر می‌رسیم، مسئله نزد آن‌ها صبغهی معرفت‌شناسانه، الهیاتی و جامعه‌شناسانه پیدا می‌کند؛ کسانی که نام بردم از زوایای متفاوتی به این موضوع پرداخته‌اند. کار سروش و مجتهد شبستری بیشتر الهیاتی و فلسفی است و حجاریان جامعه‌شناختی است. اما مرحوم بازرگان از هیچ‌یک از این مناظر به موضوع نپرداخته، بلکه بیشتر بحث قرآنی کرده و مبتنی بر سیره‌ی پیامبر و تاریخ زندگی ائمه و آیات قرآن بحث خود را تقریر کرده است. در عین حال می‌شود گفت که بازرگان متأخر، سلسله جنبان تلقی‌ای بود که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ شمسی سربرآورد و امروزه به

گفتمان مسلط تبدیل شده است.

اما باید توجه داشت که مرحوم بازرگان در عرصه‌ی معرفت، لیبرال نبود. همچنین در حوزه اقتصاد، چنان‌که برخی از اقتصاددانان نظیر موسی غنی‌نژاد متذکر شده‌اند، بازرگان با ملی‌کردن بانک‌ها در اوایل انقلاب در پی خصوصی‌سازی اقتصادی نبود. هرچند مشی شخصی آن بزرگوار و اطرافیان‌ش، جدی‌گرفتن اقتصاد خصوصی بود و رگه‌های پررنگ اقتصاد سوسیالیستی در ایشان یافت نمی‌شد.

بازرگان، بیشتر از امام، از مطهری حرف شنوی داشت* گفت‌وگو با علی مطهری

فرزند شهید مطهری معتقد است اگر پدرش زنده می‌ماند، بسیاری از اتفاقات پس از انقلاب همچون استعفای مهندس بازرگان و یا تسخیر سفارت آمریکا به شکل دیگری رقم می‌خورد. علی مطهری می‌گوید شهید مطهری، مهندس بازرگان را فرد صادقی می‌دانست و او را به دلیل ضدمارکسیست بودنش و برای دوره انتقال قدرت و پایین آوردن هزینه‌های این انتقال در نظر گرفته بود، اما از عملکرد او راضی نبود و اگر پدرش تنها دو یا سه روز مجال بیشتری یافته بود با برکناری مهندس بازرگان و یا دست کم متقاعد کردن او برای رفتار بر وفق مراد انقلابیون اجازه نمی‌داد ماجرای استعفا و رویارویی‌های دیگر پیش بیاید. علی مطهری درباره نامه مشترک شهید مطهری و مهندس بازرگان درباره مرحوم شریعتی و اظهاراتی مبنی بر افزودن برخی عبارات به نامه بدون اطلاع مهندس بازرگان هم می‌گوید این یک توهین به شهید مطهری است و امکان ندارد ایشان اول از مهندس بازرگان امضا بگیرد و بعد عبارتی را به آن افزوده باشد. گفت‌وگوی نسیم بیداری با علی مطهری را در ادامه می‌خوانید:

آشنایی مرحوم بازرگان و شهید مطهری از کجا آغاز شد؟ با توجه به اینکه شهید مطهری،

* گفت‌وگوی زینب صفری با علی مطهری، به نقل از صفحات ۴۲ تا ۴۵ ماهنامه نسیم بیداری، شماره ۴۴، بهمن ۱۳۹۲.

روحانی بود و مرحوم بازرگان شخصیتی دانشگاهی داشت چه طور با هم آشنا شدند؟

البته زمان آشنایی آن‌ها با یکدیگر بنده به دنیا نیامده بودم، چون زمان آشنایی‌شان به حدود سال ۱۳۳۴ برمی‌گردد و من متولد ۱۳۳۶ هستم. اطلاعات من بر اساس شنیده‌هاست. بعد از آن که شهید مطهری در سال ۱۳۳۱ از قم به تهران می‌آید، هم با توده مردم ارتباط داشت، سخنرانی می‌کرد و منبر می‌رفت و هم با قشر تحصیل کرده. در سال ۱۳۳۴ ایشان وارد دانشگاه شدند و به تدریس در دانشکده الهیات دانشگاه تهران پرداختند. به‌طور کلی خودشان هم آدمی بودند که می‌خواستند از افکار و عقاید جدید مطلع باشند، لذا مطالعات جنبی داشتند و همیشه به‌روز بوده و آخرین نظریات درباره مسائل فلسفی، دینی و اجتماعی را دنبال می‌کردند. بنابراین طبیعی بود که با قشر روشنفکر و تحصیل کرده ارتباط برقرار کنند. در آن سال‌ها انجمن اسلامی دانشجویان به تازگی به همت مهندس بازرگان و دوستانشان تأسیس شده بود و شهید مطهری یکی از مدعوین جلسات این انجمن بود. فکر می‌کنم این ارتباط از همان‌جا شروع شده است و شاید ارتباط شهید مطهری با مرحوم طالقانی هم یکی از دلایل این آشنایی باشد. حالا اینکه اولین آشنایی به چه صورتی بوده است، درست نمی‌دانم، اما آنچه مسلم است این سه نفر یعنی مرحوم طالقانی و شهید مطهری و مرحوم بازرگان ارتباط خیلی نزدیکی با هم داشتند و به نظر من پیشگامان پیوند حوزه و دانشگاه بودند. البته در همان سال‌ها هم انجمن اسلامی مهندسين و بعد انجمن اسلامی پزشکان تشکیل می‌شود که مرحوم بازرگان از مؤسسين انجمن اسلامی مهندسين بود و شهید مطهری هم تا همان اواخر سخنران اصلی این دو انجمن بود. برخی از کتاب‌هایی که از شهید مطهری منتشر شده همان مباحثی است که ایشان در انجمن اسلامی پزشکان و مهندسين بیان کرده بودند.

در آذرماه سال ۱۳۵۶ بعد از فوت مرحوم شریعتی، نامه‌ای با امضای شهید مطهری و مرحوم بازرگان درباره عقاید اسلامی مرحوم شریعتی منتشر می‌شود که بازتاب‌های چندانی هم نداشت. جزئیات و ماجرای نوشتن آن نامه را به‌خاطر دارید؟

بعد از فوت مرحوم دکتر شریعتی اقبال زیادی به آثار ایشان شد. قشر جوان و دانشجو نسبت به آثار وی علاقه نشان می‌دادند و این موضوع به‌خصوص بعد از فوت ایشان تشدید شده بود. چون آن موقع شایع شده بود که فوت ایشان طبیعی نبوده، بلکه به دست ساواک اتفاق افتاده است، درحالی که واقعا این‌طور نبود. فوت ایشان

یک مرگ طبیعی بود و وقتی پزشکان در انگلستان کالبدشکافی کردند، علت فوت ایشان را مشکل جسمی در اثر استعمال زیاد سیگار و فشار خون بالا عنوان کردند. البته حتما فشارهای روحی مؤثر بوده است اما به این شکل که بگویند مرگ ایشان یک نقشه از طرف رژیم شاه بوده، ثابت نشده است. حتی دکتر سروش هم که آن روزها انگلستان بوده این را تأیید کرده که مرگ ایشان فوت طبیعی بوده است، با این حال اما در داخل و میان دانشجویان و جوانان می‌گفتند که به دست رژیم کشته شده و همین باعث شد اقبال زیادی به آثار دکتر شریعتی پیدا شود. از طرفی شهید مطهری با این که اولین کسی بود که دکتر شریعتی را کشف کرد و فهمید نیروی مؤثری برای جذب جوانان به اسلام است و او را از مشهد دعوت کرد تا برای سخنرانی به حسینیه ارشاد بیاید، اما کم کم که آثار دکتر شریعتی منتشر شد، ایشان احساس کرد در بعضی موارد اشتباهاتی وجود دارد و تحلیل‌های ایشان متأثر از مارکسیسم است، مثل همان تحلیل جامعه‌شناختی زر و زور و تزویر یا تیغ و طلا و تسبیح. لذا به این موارد انتقاد داشت و می‌گفت دکتر شریعتی به‌رغم این که با سخنرانی‌های خود جوانان را به سمت اسلام سوق داد، اما در معرفی اسلام موفق نبود. لذا ایشان احساس خطر می‌کرد از این بابت که جوانان اقبال زیادی به آثار دکتر شریعتی داشتند، درحالی که شهید مطهری معتقد بود اشکالات و اشتباهاتی در آثار وی وجود دارد که البته دکتر شریعتی هم خیلی موارد را قبول داشت و حتی به آقای محمدرضا حکیمی سپرده بود که آثار مرا بازبینی کنید.

فرایندی که شهید مطهری با مهندس بازرگان طی کردند و این نامه را نوشتند چه بود؟ پیشنهاد شهید مطهری بود و آقای مهندس بازرگان هم با این پیشنهاد موافق بود.

آن موقع بحثی مطرح بود؟ چون نامه بعد از درگذشت مرحوم شریعتی منتشر شد. دقیقا چه چیزی آن‌ها را نگران کرده بود و به این نتیجه رساند که در این رابطه اعلام موضعی داشته باشند؟ همین که احساس کردند بعد از فوت دکتر شریعتی اقبال به آثار ایشان زیاد شده و آثار وی در تیراژ بالا چاپ می‌شود و از طرفی اشتباهاتی در این آثار وجود دارد که ممکن است آسیب‌هایی در قشر جوان به وجود آورد، نگران شدند. شهید مطهری معتقد بود دکتر شریعتی در مجموع مخاطب خود را نسبت به روحانیت بدبین می‌کند و این نوع تفکر برخلاف نهضت امام است که در جهت اصالت‌دادن به روحانیت

است.

آن وقت انگیزه مهندس بازرگان از امضای این نامه چه بود؟

ایشان هم چون ضد مارکسیسم بود این انتقاد را قبول داشت که در خیلی از تحلیل‌های دکتر شریعتی، تأثر از مارکسیسم وجود دارد. نامه به خط خود شهید مطهری نوشته شده و بعد مهندس بازرگان امضا کرد و نامه منتشر شد. منتها چون آن موقع جو هیجان و احساسی زیادی غالب بود و دکتر شریعتی هم طرفداران متعددی داشت عکس‌العمل داشت و عده‌ای مخالفت کردند. حتی مدتی بعد جلوی منزل مهندس بازرگان یک بمب دستی منفجر شد که عده‌ای می‌گفتند کار طرفداران دکتر شریعتی مثل گروه فرقان است و عده‌ای می‌گفتند کار ساواک بوده است.

مدتی بعد ظاهراً مهندس بازرگان امضای خودش را از این نامه پس می‌گیرند؟

نه. بعداً مهندس بازرگان تکذیب کرد. من هم شنیده بودم که می‌گفتند امضایشان را پس گرفته است، ولی بعداً ایشان تکذیب کرد.

این طور که من در خاطرات همسر دکتر شریعتی دیدم بعد از انتشار این نامه، ایشان به همراه مرحوم محمدتقی شریعتی به منزل مهندس بازرگان دعوت شدند و مهندس بازرگان ضمن اینکه چگونگی نوشتن نامه را شرح دادند، مراتب تأسف و اندوه خود را از انتشار این نامه ابراز کردند و گفتند وقتی با شهید مطهری این نامه را می‌نوشتند صحبت از عبارت: «ایشان در مسائل اسلامی حتی در مسائل اصولی دچار اشتباهات فراوانی گردیده...» نبوده است و این عبارت بدون اطلاع مهندس بازرگان اضافه شده است...

این درست نیست. متن موجود است و به خط خود شهید مطهری است. معلوم است که چیزی بعداً به آن اضافه نشده است. مهندس بازرگان هم شهید مطهری را به‌عنوان اسلام‌شناس قبول داشته و امضا کرده بود.

مهندس بازرگان نامه دومی را هم در بهمن همان سال برای توضیح بیشتر به معترضین نوشته بود. این به نظر نشان می‌دهد که ایشان از نوشتن آن نامه پشیمان شده بود به‌خصوص در رابطه با آن عبارت که گفته بودند بعداً اضافه شده است. به‌علاوه آقای مهدی جعفری هم تعریف می‌کند وقتی این نامه منتشر می‌شود ایشان و فریدون سجایی و میرحسین موسوی و حبیب‌الله پیمان به دفتر دکتر یدالله سجایی می‌روند و معترضان دربارۀ این نامه می‌پرسند. ایشان هم همان‌جا با مهندس بازرگان تماس می‌گیرند و می‌گویند این عبارت «مسائل اصولی» چه بوده که نوشتی و مهندس بازرگان می‌گویند که من اصلاً در جریان این عبارت نبودم و این عبارت بعداً اضافه شده است...

نه، این بعید است. متن وجود دارد و این عبارت هم در داخل متن است و این طور نیست که بگوییم در حاشیه متن بعداً اضافه شده است. از این‌ها گذشته، این

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۳۵۵

یک توهین به شهید مطهری است و ممکن نیست ایشان اول امضا را بگیرد و بعد در متن چیز دیگری بیفزاید. چنین چیزی محال است. این‌ها را عده‌ای از خودشان ساخته‌اند. خواستند اثر این اعلامیه را کم کنند، برای همین این داستان‌ها را بافته‌اند.

شهید مطهری مهندس بازرگان را به‌عنوان نخست‌وزیر موقت به امام معرفی می‌کند. چه‌طور جمع‌بندی ایشان منتج به این نتیجه می‌شود؟
ایشان بین افراد موجود، مهندس بازرگان را بهتر می‌دانست.

چرا؟

چون از سال ۱۳۳۴ ایشان را می‌شناخت و با افکار و روحیات و شخصیت ایشان آشنا بود. شهید مطهری معتقد بود که آقای بازرگان گرچه در برخی مسائل اعتقادی مثل بحث توحید و نبوت و معاد برداشت‌های ویژه خودش را دارد و به نوعی دچار علم‌زدگی است - که البته آن‌هم ناشی از عدم آشنایی مهندس بازرگان با فلسفه بود- اما فرد صادقی است. در موارد مختلف ایشان به نظرات آقای بازرگان درباره توحید و نبوت و معاد انتقاد داشت و با صراحت هم این انتقادات را بیان کرده است. درباره راه‌های خداشناسی که آقای بازرگان می‌گفت تنها راه خداشناسی راه طبیعت است، شهید مطهری انتقاد کرده و در مقدمه جلد پنجم «اصول فلسفه» آورده است که راه طبیعت، حداکثر ما را به مرز ماوراء طبیعت می‌رساند که این عالم نیروی مدبری دارد و نیروی ماورایی آن را اداره می‌کند. حالا این‌که ماهیت این نیرو چیست و چه مشخصاتی دارد کار علم نیست و کار فلسفه است. لذا ایشان ضمن این‌که انتقادات خود را به بعضی از نظریات مهندس بازرگان داشت، اما در عین حال معتقد بود مهندس بازرگان انسان صادقی است و ظاهر و باطنش یکی است و نفاقی در او نیست. مثل مجاهدین خلق نیست که اعتقادی به آیات قرآن نداشته باشد، اما بخواهد به‌عنوان ابزار از آن استفاده کند. شهید مطهری می‌گفت مهندس بازرگان از روی تفکر خود به نظریاتی رسیده است، ممکن است بعضی از نظریاتش غلط باشد، اما صداقت دارد.

از منظر دیگر هم انتخاب مهندس بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر ناشی از زیرکی شهید مطهری بود، چون می‌دانست با این انتخاب، آمریکا و غرب زودتر کوتاه خواهند آمد. به‌رحال آن‌ها وقتی می‌دیدند که فرد معتدلی قرار است نخست‌وزیر

شود و این انقلاب، انقلابی نیست که بخواهد مشکلات زیادی برای غرب ایجاد کند، راحت‌تر دست از حمایت شاه برمی‌داشتند. لذا شاید یکی از دلایلی که انقلاب ما نسبتاً به سرعت و با تلفات کم پیروز شد، همین انتخاب و تدبیر خوبی بود که شهید مطهری به کار گرفت.

اگر شهید مطهری چنین اشکالاتی به عقاید مهندس بازرگان داشت پس چه‌طور آن نامه را درباره اعتقادات مرحوم شریعتی با وی منتشر کردند؟

انتقاد ایشان به بازرگان از نوع دیگری بود. ایرادی که به بازرگان داشت مسئله علم‌زدگی بود که وی اصالت را به علم تجربی می‌داد، لذا برداشت‌هایش هم متأثر از همین علم‌زدگی بود. اما انتقاد شهید مطهری به دکتر شریعتی این بود که افکارش متأثر از مارکسیسم است که این انتقاد را آقای بازرگان هم به دکتر شریعتی داشت، لذا در اینجا با هم اشتراک نظر داشتند. از این‌ها گذشته وقتی انسان فردی را برای پستی معرفی می‌کند به این معنی نیست که درست او را قبول دارد، ممکن است انتقاداتی هم به او داشته باشد.

شما در گفت‌وگوهای قبلی خودتان خاطره‌ای از شهید مطهری در روز آخر حیاتشان تعریف کردید که در آخرین روز گفته بودند از مهندس بازرگان راضی نیستند و قرار است ظرف دو سه روز آینده ایشان را کنار بگذارند. آن موقع سه ماه از عملکرد دولت موقت می‌گذشت. چه‌طور شهید مطهری در این بازه کوتاه به چنین نتیجه‌ای رسیده بود؟ طی این مدت بحث و گفت‌وگوی خاصی بین آن‌ها در جریان بود و یا در این بازه هماهنگی با هم نداشتند؟

به‌رحال در ابتدای انقلاب نیاز به برخی رفتارهای انقلابی است. آقای بازرگان از این نظر با امام چندان هماهنگ نبود و حتی گاهی اصطکاک‌هایی هم به وجود آمده بود و آقای بازرگان گوشه‌کنایه‌هایی به امام می‌زد. به‌رحال انتظاری که از ایشان می‌رفت برآورده نشد. شاید شهید مطهری هم نظرش این بود که آقای بازرگان برای همان مرحله پیروزی انقلاب در آن سمت قرار بگیرد و بعد که از این مرحله گذشتیم یک دولت انقلابی سر کار بیاید. به‌رحال ایشان در آن اواخر، چندان از عملکرد مهندس بازرگان راضی نبود.

شما در جریان بودید که شهید مطهری موارد خاصی را به مهندس بازرگان متذکر شده باشند؟ پاسخ مهندس بازرگان به ایشان چه بود؟

مذاکرات، خصوصی بود و من اطلاعی ندارم. شبی که شهید مطهری به شهادت رسید جلسه‌ای با همین آقایان برقرار بود. آقای بازرگان و یدالله سبحانی و مهندس

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۳۵۷

کتیرایی و مهندس سبحانی و همان تیپ‌هایی که دولت در دستشان بود در این جلسه بودند. اگرچه عده‌ای گفتند جلسه شورای انقلاب بوده است، اما جلسه شورای انقلاب نبود. جلسه‌ای بود که از سال‌ها قبل این‌ها هرچند ماه یک‌بار دور هم جمع می‌شدند و راجع به مسائل اجتماعی با هم بحث می‌کردند. ولی قطعاً در آن جلسه گفت‌وگوهایی درباره عملکرد دولت و آینده انقلاب مطرح شده است. حتماً شهید مطهری بعضی از تذکرات به خصوص راجع به عدم هماهنگی مهندس بازرگان با امام را به ایشان داده است.

من معتقدم اگر شهید مطهری می‌ماند سرنوشت مهندس بازرگان بهتر از این‌ها بود. یا همان موقع برکنار می‌شد و عاقبت به خیر می‌شد یا این‌که بالاخره به نحوی آقای بازرگان را با امام هماهنگ می‌کرد. چون آقای بازرگان تا حد زیادی از شهید مطهری حرف‌شنوی داشت. شاید آن مقدار که از شهید مطهری حرف‌شنوی داشت از امام نداشت.

اگر واقعا چنین بوده و این میزان هماهنگی و حرف‌شنوی میان شهید مطهری و بازرگان وجود داشته پس چرا ایشان به این سرعت به چنین نتیجه‌ای می‌رسد؟

نمی‌گویم حرف‌شنوی مطلق وجود داشت، بلکه مهندس بازرگان از شهید مطهری بیش از دیگران حرف‌شنوی داشت. به‌علاوه، فشار کاری ماه‌های اول انقلاب بر رفتار آقای بازرگان تأثیر گذاشته بود. به‌رحال این حرفی بود که من در آخرین روز حیاتشان سر سفره ناهار از ایشان شنیدم. من به پدر گفتم آقای بازرگان در مصاحبه تلویزیونی اش گوشه‌وکنایه به امام می‌زد. ایشان گفت خودت شنیدی یا از دیگران شنیدی؟ گفتم خودم شنیدم. گفتند امام هم از ایشان چندان راضی نیست و ما می‌خواهیم ظرف چند روز آینده این دولت را برکنار کنیم و یک دولت انقلابی روی کار بیاوریم.

این به نظر تصمیم شورای انقلاب نبوده است. چون چندین ماه بعد از آن تاریخ، دولت موقت بر سر کار بوده است...

بله، خوب چون ایشان دیگر نبود. طرح برکناری دولت را خود شهید مطرح کرده بود و اگر بود به احتمال زیاد مهندس بازرگان برکنار می‌شد. چون خود ایشان هم بازرگان را به امام معرفی کرده بود، می‌توانست امام را قانع کند یا شاید

می‌توانست کاری کند که آقای بازرگان روشش را تغییر دهد. به هر حال نبودن ایشان تأثیر خیلی زیادی در حوادث سال‌های اول انقلاب داشت.

به‌طور مشخص نمی‌توانید به مواردی اشاره کنید که در آن سه ماه مهندس بازرگان و شهید مطهری بر سر آن اختلاف داشتند، آن قدر که شهید مطهری تصمیم به برکناری ایشان گرفته بود؟ من در ریز قضایا نبودم. اما مثلاً خاطر می‌دهم که در مورد حضور آقای امیرانتظام ایشان می‌گفت آقای امیرانتظام را هیچ کدام از ما نمی‌شناسیم. او کیست و از کجا آمده. ایشان مواردی از این دست را اعتراض داشت، اما نمی‌خواست دست دولت را ببندد و شورای انقلاب همه چیز را دستور بدهد.

جایی دیدم که گفته بودید اگر شهید مطهری زنده می‌ماندند تسخیر سفارت آمریکا هم اتفاق نمی‌افتاد. فکر می‌کنید اگر ایشان زنده بود می‌توانست چپ‌ها را کنترل کند؟ ببینید، شهید مطهری کلاً با این نوع کارها مخالف بود و می‌گفت این کارها بی‌جهت برای انقلاب مشکل درست می‌کند و چهره انقلاب را در خارج زشت جلوه می‌دهد. در همان دو ماه و نیمی که ایشان بعد از انقلاب در قید حیات بودند یک بار چریک‌های فدایی خلق، این اقدام را انجام دادند، اما ایشان به شدت عکس‌العمل نشان داد و به آقای مهدوی‌کنی که آن موقع فرمانده کمیته‌ها بود (و خود شهید مطهری ایشان را به‌عنوان فرمانده به امام معرفی کرده بود و حتی حکم ایشان به خط شهید مطهری و امضای امام بود) گفتند که به سرعت این‌ها را از سفارت بیرون کنید و اجازه این کار را ندهید، این‌ها می‌خواهند برای انقلاب مشکل درست کنند. فکر می‌کنم اگر ایشان بود با تسخیر سفارت آمریکا به دست دانشجویان هم مخالف بودند و اگر با اصل تسخیر به مدت کوتاه موافق بودند، قطعاً با طولانی شدن آن مخالف بودند و احتمالاً امام را قانع می‌کردند که اگر هم تسخیر شده ظرف چند روز خاتمه پیدا کند و آن قدر طولانی نشود. آن میزانی که می‌شود به‌طور قطعی اظهار نظر کرد این است که بالاخره ایشان اجازه طولانی شدنش را نمی‌داد، یعنی امام را راجع به این قضیه قانع می‌کرد. به هر حال این طولانی شدن خیلی به انقلاب لطمه زد. چهره انقلاب را در دنیا بد نشان داد، چیزی شبیه القاعده امروز. صدام هم از این فرصت برای حمله به ایران استفاده کرد.

شهید مطهری و مهندس بازرگان راجع به حکومت جدیدی که قرار بود تشکیل شود بحثی

داشتند؟ درباره آنچه که می‌خواستند و آنچه نمی‌خواستند اشتراک نظر داشتند؟ در آن دوره این بحث که حکومت ایده‌آل آینده چه حکومتی باشد، مطرح نبود. چون اصلاً کسی حتی خود امام فکر نمی‌کرد انقلاب به این سرعت پیروز شود. کمتر کسی به فکر حکومت آینده بود. شاید بیش از همه شهید مطهری به این موضوع حساس بود و می‌گفت ما صرفاً به دنبال سرنگونی شاه نیستیم، مهم این است که حکومتی که بعد قرار است بر سر کار بیاید چه حکومتی است. شهید مطهری خیلی نگران نفوذ مجاهدین خلق بود. چون آن‌ها تا حدودی پایگاه اجتماعی هم داشتند. از این نظر البته با مهندس بازرگان هم نظر بودند. چون هر دو ضد مارکسیسم بودند و هر دو گروه‌های کمونیستی و مجاهدین خلق را برای این نهضت خطر می‌دانستند. اصلاً یکی از علل خوش‌بینی شهید مطهری به آقای بازرگان ضدیت مهندس بازرگان با کمونیسم بود. چون عده‌ای در بین انقلابیون بودند که کمونیست‌ها را خطری نمی‌دانستند و می‌گفتند ما دشمن مشترکی به نام رژیم شاه داریم که باید در مبارزه با شاه با کمونیست‌ها همراهی کنیم و بعد از پیروزی بر شاه فکری به حال کمونیست‌ها می‌کنیم. اما شهید مطهری می‌گفت این طور نیست، ما دو تا دشمن داریم یکی شاه و یکی کمونیست‌ها. کمونیست‌ها رقیب ما نیستند، بلکه دشمن ما هستند. آن گروه دیگر می‌گفتند کمونیست‌ها دشمن ما نیستند، بلکه رقیب ما هستند.

پس یکی از دلایل پیشنهاد مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر، نگرانی از حضور چپ‌ها بود... بله، نگرانی ایشان از بابت چپ‌ها و مجاهدین خلق یکی دیگر از دلایل معرفی مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر بود. این ویژگی ضد چپ بودن در بازرگان وجود داشت و شهید مطهری به ایشان اعتماد داشتند که می‌تواند این مسئولیت را بپذیرد، اما خیلی از افراد دیگر بودند که کمونیست‌ها را اصلاً خطر نمی‌دانستند. آقای بازرگان بیشتر به دنبال دموکراسی بود. شاید به یک حکومت مشروطه واقعی هم قانع بود که شاه سلطنت کند و نه حکومت. نهضت آزادی این شعار را می‌داد. یادم هست در مهرماه ۱۳۵۷ در جلسه خصوصی که با حضور شهید مطهری و در منزل آقای دکتر یدالله سبحانی برگزار شده بود و من همراه پدرم حضور داشتم، آقای سبحانی به عنوان یک راه‌حل می‌گفتند شاه کنار برود و ولیعهد سر کار بیاید تا

۳۶۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

بحران زودتر جمع شود. ولی چیزی که مورد نظر شهید مطهری بود متفاوت بود. ایشان قائل به حکومت اسلامی بود، حکومتی که با نظارت روحانیت برقرار باشد و احکام دین در آن اجرا شود.

در جریان تدوین قانون اساسی هم بحث خاصی با هم داشتند؟

نه، چون ایشان زود شهید شد و موقع تدوین قانون اساسی نبودند. ایشان در حال خواندن و بررسی پیش‌نویس قانون اساسی بودند که مرحوم دکتر حسن حبیبی نوشته بود. اگر شهید مطهری در زمان تدوین قانون اساسی بود، قطعاً خیلی از اصول قانون اساسی قوی‌تر و غنی‌تر می‌شد.

بازرگان در سریال «روزگار قریب»*
با وساطت دکتر ولایتی به نمایش درآمد
گفت‌گو با کیانوش عیاری

چیزی فراتر از اصول حرفه‌ای‌گری و پای‌بندی به مبانی عالم تصویر است که موجب می‌شود کارگردانی مثل کیانوش عیاری نزدیک به ۶ سال عمر خود را صرف تهیه سریالی برای دکتر محمد قریب کند. سریالی که دکتر قریب را از خلال کتاب‌های پزشکی و برخی کتب تاریخ معاصر به خانه ایرانیان آورد و او را یکبار دیگر معرفی کرد تا فراموش نکنیم مفاخری را که کمتر از آن‌ها یاد می‌شود. حالا می‌ماند این سؤال که چرا ما، در ویژه‌نامه‌ای برای مهندس بازرگان، رفتیم سراغ کارگردان سریال «روزگار قریب»؟ پاسخ در ارتباط ویژه و دوستانه این دو شخصیت است و طرح این سؤال اساسی که چرا سهم بازرگان در این سریال ادا نشد؟ بنای آن را داشتم که منتقدانه به این بحث پردازم، ولی وقتی از یکسو، متوجه ارادت عیاری به بازرگان شدم و از سوی دیگر محدودیت‌هایش را گفتم، منصرف شدم و همدلانه پای صحبت‌هایش نشستم، خصوصاً وقتی فهمیدم اکثر کارهای بازرگان را هم خوانده است و مترصد مجالی است که بازرگان را هم

* گفت‌وگوی حسین سخنور با کیانوش عیاری به نقل از صفحات ۵۲ و ۵۳ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

به تصویر بکشد.

* * *

سریال ارزشمندی مثل «روزگار قریب» حتماً فاز مطالعاتی گسترده و طولانی‌ای داشته و به احتمال زیاد در این روند در بخش‌های متفاوتی به مهندس بازرگان هم رسیده‌اید، زیرا دکتر قریب و مهندس بازرگان از دوستان صمیمی هم به حساب می‌آمدند. شما در تحقیقاتان به چه نتیجه‌ای رسیدید؟ از رابطه این دو شخصیت بگویید.

همین طور است که شما می‌گویید. این دو شخصیت بزرگوار، رابطه بسیار دوستانه و صمیمانه‌ای داشتند. من هم در تحقیقاتم و در گفت‌وگوهایی که با پسران این دو شخصیت داشتم به نتایج جالبی رسیدم. من هم با پسر دکتر قریب، حسین آقا و هم با پسر مهندس بازرگان، نوید عزیز، در این باره زیاد صحبت کردم. هر دو تأکید داشتند که روابط گرم و نزدیکی دو خانواده با هم داشتند، نه تنها دکتر قریب و مهندس بازرگان، که همسران این دو بزرگوار هم خیلی به هم نزدیک بودند، تا حدی که می‌گفتند یک شب خانواده دکتر قریب به منزل مهندس بازرگان می‌آمدند و شب بعد آن‌ها به خانه دکتر قریب می‌رفتند. طبیعتاً در این رفت‌وآمدها، نکات جذاب و جالب فراوانی بود که حسین و نوید برای من تعریف می‌کردند. خلاصه اینکه شکل‌گیری رابطه نزدیک دکتر قریب و مهندس بازرگان، به دوران جوانیشان برمی‌گردد، زمانی که هر دو به‌عنوان دانشجویان ممتاز برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شدند. این دوستی از آن زمان شروع شد و در اتفاقات و برهه‌های مختلف زندگی هر دو مثل تدریس، ازدواج، بچه‌دار شدن و... عمق گرفت و تا پایان عمر دکتر قریب نیز ادامه داشت، به تعبیری رفیق گرمابه و گلستان شده بودند. من هم خیلی دوست داشتم این رابطه را در سریال «روزگار قریب» نشان دهم، اما خوب محدودیت‌هایی بود که باعث شد متأسفانه خودم را از ترسیم این روابط دوستانه و ظریف محروم کنم. قطعاً اگر اجازه به نمایش کشیدن رابطه صمیمانه دکتر قریب و مهندس بازرگان را داشتم، سریال نیز جذاب‌تر از کار در می‌آمد.

این محدودیت را خودتان ابتدا به ساکن در نظر گرفته بودید یا از طرف مقامات تلویزیون به صراحت به شما تذکر داده بودند؟

تذکر با شدت و غلظت نبود، هشدارهای محترمانه‌ای بود که کمتر به مهندس بازرگان در سریال پرداخته شود. البته تنها این مورد نبود، مباحث دیگری هم بود که خوب من تا

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۳۶۳

جایی که امکان داشت، رعایت می‌کردم. در مجموع پروژه «روزگار قریب» مسیر دشواری را طی کرد که به هر ترتیب با کمک دوستان و برخی افراد به سلامت از آن عبور کردیم. مثلاً درخصوص نمایش دادن مهندس بازرگان یادم هست آقای دکتر ولایتی خیلی به ما کمک کردند. زمان شروع پروژه در ریاست آقای لاریجانی بود. ایشان می‌گفت در سریال، نبایستی به آقای مهندس بازرگان خیلی اشاره‌ای شود. من دیداری با آقای دکتر ولایتی داشتم. می‌دانید ایشان یکی از مبرزترین شاگردان دکتر قریب بودند. رفته بودم که اطلاعات، خاطرات و احیاناً عکس‌هایی از ایشان در رابطه با دکتر قریب بگیرم. این مشکل را هم با ایشان در میان گذاشتم. ایشان بسیار تعجب کردند و گفتند مگر می‌شود سریالی راجع به دکتر قریب ساخت و در آن از مهندس بازرگان، عزیزترین و نزدیک‌ترین دوست دکتر قریب، نامی نیاورد؟ آقای ولایتی گفت من با آقای لاریجانی در این خصوص صحبت خواهم کرد و سعی می‌کنم رضایتشان را جلب کنم.

یعنی حضور بازرگان در سریال با وساطت دکتر ولایتی حاصل شده؟

بله، همین‌طور هم شد. ظاهراً ایشان با آقای لاریجانی صحبت کرده بودند و همین امر باعث شد ما به شکل حداقلی، مهندس بازرگان را هم در سریال داشته باشیم. به مدد همین مذاکره‌ای که صورت گرفته بود، ما در دو قسمت پیاپی توانستیم مهندس بازرگان را در سریال به نمایش درآوریم، البته باز با محوریت دکتر قریب.

با توجه به نوع رابطه‌ای که مهندس بازرگان و دکتر قریب داشتند، محدودیت یاد شده، خلی در ترسیم شخصیت خود دکتر قریب به‌وجود نمی‌آورد؟

نکته حائز اهمیت اینکه من در سریال «روزگار قریب» خیلی خودم را مقید به بیوگرافی دکتر قریب نکرده بودم. این کار را هم با اجازه خانواده ایشان انجام دادم. این نکته در آغاز هر قسمت هم می‌آمد. سریال «روزگار قریب» برگرفته از خصائل اخلاقی و روش و منش دکتر قریب بود و قرار نبود ریز وقایع با تمام جزئیات واقعی نمایش داده شود. سریال با این مقدمه آغاز می‌شد، ولی در انتهای هر قسمت باز به اصل داستان برمی‌گشتیم.

اگر می‌توانستید رابطه دکتر قریب و مهندس بازرگان را هم در سریال بیاورید، آن را چگونه ترسیم می‌کردید؟ رابطه‌شان عمودی بود یا افقی؟

قطعا در مواردی مثل موضع‌گیری‌ها و عملکرد سیاسی، مرحوم مهندس بازرگان، الگوی فکری دکتر قریب به حساب می‌آمد. موردی که خاطر من هست، در خرید اوراق قرضه، دکتر قریب متأثر از مهندس بازرگان، عمل کرد و به‌طور کلی شخصیت مهندس بازرگان به گونه‌ای بود که برای غالب دوستان خود از جمله دکتر قریب می‌توانست الگو باشد. در تأسیس شرکت «یاد» هم این گونه بود. ۱۱ نفر از اساتیدی که تعلیق خدمت شده بودند، به پیشنهاد مهندس بازرگان این شرکت را بنیان نهادند که این شرکت ظاهراً هنوز هم فعال است.

در بازپخش سریال «روزگار قریب» که از شبکه ۴ سیما بود، پیش‌درآمدهایی نمایش داده می‌شد که جالب بود و از همه جالب‌تر و تعجب‌برانگیزتر، قسمتی بود که آقای محمدنوید بازرگان صحبت می‌کرد. برای این پیش‌درآمد مشکلی نداشتید؟

زمانی که بار اول سریال پخش شد، قسمت‌های پیش‌درآمد نبود تا اینکه مسئول وقت سیما فیلم، آقای اسلامی مهر پیشنهاد دادند که این بخش اضافه شود. به نظر من هم این پیشنهادشان جالب آمد و به‌همین دلیل یکی از دستیارانم، خانم شبنم عرفی‌نژاد مسئول تهیه این پیش‌درآمدها شد. ایشان در ۳۶ قسمت، مستقلاً پیش‌درآمدها را تهیه کردند که سراغ شاگردان و دوستان مرحوم قریب می‌رفتند، با توجه به داستان هر قسمت از سریال. همان‌طور که گفتید یک قسمت از این پیش‌درآمدها هم مصاحبه با آقای محمدنوید بازرگان بود که تنها قسمتی بود که من هم حضور داشتم، به دلیل علاقه‌ای که به خود مهندس بازرگان و نوید عزیز داشتم.

در خلال تحقیقات و آشنایی‌تان با مهندس بازرگان، آیا این شخصیت را به گونه‌ای یافتید که در آینده و هر وقت شرایط میسر شد، بتوانید سریال مشابهی هم برای مهندس بازرگان بسازید؟

حتماً همین‌طور است. شرافتمند بودن و شجاعت مهندس بازرگان از جمله خصوصیات است که هر فیلم‌سازی از جمله بنده را ترغیب می‌کند که فیلم یا سریالی درباره ایشان بسازیم. البته من یک شناخت اولیه از شخصیت مهندس بازرگان داشتم، اما در روند تحقیقات سریال «روزگار قریب» بیش از پیش با ایشان آشنا شدم و بسیار به شخصیت‌شان علاقه‌مند شدم.

شما تا قبل از سریال «روزگار قریب» چه قدر مهندس بازرگان را می‌شناختید؟ در اوایل انقلاب، سیاسی بودید؟

من آشنایی‌ام با مهندس بازرگان از سر مسئله نفت بود. من به این موضوع از

گذشته علاقه‌مند بودم و بازرگان را هم در ماجرای خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس و ایران شناختم. من از دوران جوانی، شناختی نسبی از مهندس بازرگان بزرگوار داشتم. اوایل انقلاب هم برخی کتاب‌های ایشان را خوانده بودم، اما برای سریال «روزگار قریب» و پس از آشنایی با آقا نوید بازرگان، ایشان کتاب‌های دیگری از پدرشان به من دادند که بسیار جالب بود. به‌طور کلی کتاب خاطرات روزانه مهندس بازرگان در کنار وقایع‌نگاری باقر عاقلی، جزء کتاب‌های مرجع من بودند و در کل مدتی که سریال تهیه می‌شد، یعنی نزدیک به ۴، ۵ سال این دو کتاب، روی میز من باز بودند. من خیلی از این کتاب‌ها استفاده کردم.

چه چیزی در کتاب‌های مهندس بازرگان، نظر شما را به خود جلب کرد؟
آنچه که برای من خیلی جالب بود، توجه به منافع مردم در همه زمینه‌ها بود. مهندس بازرگان در همه آثار دینی و سیاسی‌شان، منافع بشری را لحاظ می‌کردند و به راحتی می‌فهمیدی که او مردم را دوست دارد و من هم از اینکه او مردم را دوست دارد، دوستش دارم. به همین دلیل هم در مواردی برخلاف اصول سیاست و آنچه سیاست حکم می‌کرد، عمل می‌کردند؛ به‌خاطر چه؟ به‌خاطر منافع مردم. عموم مردم هم این را درک کرده و از این رو مهندس بازرگان الان به یک شخصیت قابل احترام و دوست‌داشتنی تبدیل شده است.

تکته‌ای اگر در پایان هست، بفرمایید.

تشکر می‌کنم از اینکه برای این مرد بزرگ تاریخ معاصرمان ویژه‌نامه تهیه می‌کنید و تشکر مضاعف که مرا هم در این ویژه‌نامه شرکت دادید. فقط در پایان می‌خواهم بگویم من دو بار هم از نزدیک مهندس بازرگان را دیده بودم. یک‌بار در زمان نخست‌وزیری‌شان بود. در چهارراه ولی‌عصر. در ماشینی که فکر می‌کنم بنز بود نشسته بودند و داشتند کتاب مطالعه می‌کردند. خیلی ساده بودند و تشخیص اینکه ایشان نخست‌وزیر هستند و این ماشین نخست‌وزیر است، ساده نبود، چون نه تشریفاتی داشتند و نه محافظ و همراهی. یک‌بار دیگر هم در مطب دکتر صدرعاملی ایشان را دیدم، زمانی که نخست‌وزیر نبودند. بنا به تخصص دکتر صدرعاملی، فکر می‌کنم به‌خاطر مشکل قلبی‌شان مطب آمده بودند، همان‌طور که من برای درد قلبی‌ام پیش ایشان می‌رفتم. مهندس بازرگان مدت زیادی در لابی مطب منتظر بودند

۳۶۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

و کسی از ایشان چشم برنمی‌داشت. این بار هم برای همه از جمله خودم جالب بود که ایشان بدون هیچ تکلفی مثل بقیه بیماران منتظر نشستند تا نوبتشان شود.

بازرگان آینده را می‌دید اما ما نمی‌توانستیم آن را ببینیم* هادی غفاری

هادی غفاری از مخالفین دو آتشه مهندس بازرگان و دوستانش در دولت موقت و به‌خصوص در مجلس اول شورای اسلامی بوده است. او البته حالا بسیاری از روایت‌ها درباره نحوه اعتراضش از جمله به کاربردن الفاظ رکیک و یا زدو خورد نمایندگان نهضت آزادی در مجلس را تکذیب می‌کند و در طول گفت‌وگو تلاش می‌کند تا تصویر دیگری از خود ارائه کند. می‌گوید من عین فرزند بازرگان و فدایی او بودم، اما از جایی به بعد دیگر با هم زاویه پیدا کردیم. به باور غفاری، اشتباه جناح او این بود که نمی‌توانستند همه ابعاد شخصیتی بازرگان را با هم ببینند: «بازرگان آینده را می‌دید، اما ما از آن غافل بودیم». او البته این نقد را هم به بازرگان وارد می‌داند که او به‌رغم دیدن آینده، اما در گذشته مانده بود و نتوانست پلی میان گذشته و آینده بزند. هادی غفاری شرحی هم درباره جلسه حلالیت‌طلبی‌اش از بازرگان می‌دهد و می‌گوید بازرگان به من گفت ناشیانه از اعتقادات دفاع کردی، اما من از تو گذشتم. او ضمن رد ادعاهایی که او را قاتل هویدا می‌دانند، روایت جالبی هم از آخرین روزی که در دادگاه در کنار هویدا نشسته بود می‌دهد. گفت‌وگوی نسیم بیداری با او را در

* گفت‌وگوی زینب صفری با هادی غفاری، به نقل از صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۵ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

ادامه می‌خوانید:

شما از کجا و کی با مهندس بازرگان آشنا شدید؟

به‌طور مشخص سیاسی شدن من از سال ۱۳۴۵ و سال آخر دبیرستان در دبیرستان دارالفنون شروع شد. آن زمان یکی از معلمین مدرسه مرحوم فخرالدین حجازی، معلم تعلیمات دینی و ادبیات فارسی ما بود و من از طریق ایشان با مرحوم دکتر سحابی و مرحوم آقای بازرگان و مرحوم طالقانی و با جریان سیاسی مختلفی به‌خصوص با نهضت ملی آشنا شدم. البته قبلاً مسجد هدایت می‌رفتم و پای درس‌های آقای طالقانی می‌نشستم و البته خیلی هم متوجه بحث‌های ایشان نمی‌شدم، چون بحث‌هایش پیچیده و سنگین بود.

ظاهراً آن موقع روابط شما با ایشان روابط نزدیکی بوده است. از کی این رابطه مخدوش شد؟

بله، حتی در مراسم عروسی من مرحوم آقای مطهری، بازرگان، سحابی و دکتر پیمان حاضر بودند. من رابطه خیلی گرمی با این‌ها داشتم به حدی که مثل پسر آقای بازرگان تلقی می‌شدم و خیلی به من محبت داشتند. ایشان در محاکماتش از موضعی قدرتمند دفاعیات محکمی داشت و من از جمله کسانی بودم که در تعداد بالا محاکمات ایشان را که چاپ شده بود، خریده بودم و در مسجد هم توزیع می‌کردم که چند بار ساواک، ریخت و همه را جمع کرد. اما از همان موقع هم بحث‌های ما با هم زاویه پیدا کرده بود. ما به دنبال یک حکومت اسلامی بودیم و نه حکومت عرفی اسلامی. حکومت اسلامی که ما می‌گفتیم دقیقاً در چهارچوب بحث ولایت فقیه بود. یعنی حاکمیت مطلق خدا از طریق پیغمبر در دوره غیبت پیغمبر به ائمه و در دوره غیبت ائمه به ولی فقیه عادل واگذار می‌شود. الان هم ما اگر متهم هستیم به بعضی از دفاع‌های تند از ولایت فقیه، دوستان ما این اشتباه را مرتکب نشوند. ما ولایت فقیه را به شرط عدالت کامل قبول داریم، عدالتی که بتوانیم روی آن انگشت بگذاریم بتوانیم بگوییم فلان کار و فلان تصمیم عادلانه بود و هیچ نکته منفی هم در بحث عدالت پیدا نکنیم. اطاعت را به این شرط قطعاً لازم می‌دانیم. یعنی اگر فقیهی باشد که دقیقاً عادل باشد، عدالت هم به این معنا که نه گناه کبیره می‌کند و نه گناه صغیره می‌کند و نه خلاف مروت عمل می‌کند، ما قطعاً اطاعت را از او لازم می‌دانیم.

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۳۶۹

اما پیش از پیروزی انقلاب که اصلا شکل حکومت تا این میزان مطرح و روشن نبوده است که بخواهد در قالب ولایت فقیه بحث‌هایی بین شما و سایرین در بگیرد و خط‌کشی‌های سیاسی حول آن روشن شود...

از سال ۱۳۵۵ به بعد دیگر شکل حکومت مطرح و مشخص بود و بحث می‌کردیم.

یعنی اختلافات شما با مهندس بازرگان و جریان ایشان از سال ۱۳۵۵ به بعد شروع می‌شود؟
بله. قبل از سال ۱۳۵۵ هیچ بحثی نداشتیم. حتی در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ هم به‌عنوان برادرانی که در کنار هم مبارزه می‌کردیم هیچ نقطه ابهامی بین ما نبود و من حتی در خودم احساس فدایی آقای بازرگان را هم داشتم. یعنی اگر خطری برای آقای بازرگان پیش می‌آمد ما حاضر بودیم بایستیم و گلوله بخوریم که ایشان سالم و زنده بماند. آقای بازرگان را به‌عنوان یک ایدئولوگ و طراح و متفکر و یک استراتژیست قبول داشتیم و الان هم قبول داریم. منتها در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و حتی بعد از آن اساسی‌ترین ایراد ما به آقای بازرگان عبارت بود از این که آقای بازرگان به این دلیل که سال‌های ۱۳۳۲ علمدار مبارزه بود و مشخصا به‌عنوان شاخه اسلامی و مذهبی نهضت ملی و به‌خصوص در دانشگاه‌ها فعال بودند درک صحیحی نسبت به شرایط روز نداشت و نمی‌توانست باور کند که سال ۱۳۵۷ شده است. در ذهنش گمان می‌کرد که هنوز سال ۱۳۳۲ است و نمی‌توانست متوجه شود که شرایط عوض شده و سال ۱۳۵۷ است و رگه عمیقی به نام آیت‌الله خمینی در جان مردم ریشه دوانده است.

من یادم است که سال ۱۳۶۰ یا ۱۳۶۱ به‌عنوان یکی از مدافعین امام با آقای بازرگان به جبهه رفتیم. من آن موقع هنوز ۴۰ سال هم نداشتم، آقای بازرگان ۷۰ سالش بود و پیر راه مبارزه و قهرمان ملی بود، اما بچه‌های جبهه آقای بازرگان را هول می‌دادند کنار تا با من دیده‌بوسی کنند و دست بدهند. آقای بازرگان از دیدن این صحنه ناراحت شد. حق هم داشت، چون او استخوان در مبارزه ترکانده بود، اما من یک جوان تازه به دوران رسیده بودم. وقتی پشت جبهه آمدیم ایشان گفت دیگر آمدن من با شما فایده ندارد، شما خودتان بروید من برمی‌گردم. ایشان همان‌جا برگشت. من به ایشان گفتم شما تنها بروید. آن موقع جو بدی علیه دولت موقت و طیف سیاسی مهندس بازرگان وجود داشت و ایشان گفت اگر تنها برویم ممکن است در خط اختلافاتی ایجاد شود و من راضی نیستم در شرایطی که ما در حال جنگ هستیم اختلافاتی به وجود بیاید. می‌خواهم بگویم چنین جو اجتماعی حاکم بود. این که جمعیتی در برابر

۳۷۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

آقای بازرگان معترض شود و اعتراضش به گونه‌ای باشد که او را هول بدهد تا به‌عنوان یک خط امامی با من دست بدهند، موضوعی بود که بازرگان نمی‌توانست دقیقاً تحلیل کند و بفهمد که الان سال ۱۳۵۹ یا ۱۳۶۰ است و نه سال ۱۳۳۲. دومین اشتباه بسیار جدی ایشان این بود که خودش را مصدق می‌دانست و امام را آیت‌الله کاشانی. گمان می‌کرد همان مناسبات آن سال‌ها در سال ۱۳۵۷ به بعد هم حاکم است.

شما از کدام رفتار مهندس بازرگان چنین تحلیلی داشتید؟

مجموعه تحلیل‌های ما این بود. حرف زدن و راه رفتن آقای بازرگان، ایستادن ایشان که دست در جیب می‌ایستاد و قیافه آقای مصدق را به خود می‌گرفت. البته من برای آقای مصدق احترام فراوان قائلم. ضمن اینکه برای آقای مصدق و کاشانی احترام فراوان قائلم، اما به اختلاف آن دو هم نقد دارم. هم به کاشانی و هم مصدق هر دو نقد دارم. این‌ها فعلاً سر جای خود باقی بماند، اما من یک آدم سیاسی هستم که چند وجه را باید در عالم سیاست ببیند.

اما صحبت‌های شما نشان می‌دهد که اتفاقاً نگاه چندوجهی به مرحوم بازرگان نداشتید و برخی ابعاد ظاهری ایشان را دست‌مایه برخوردهای شدید قرار می‌دادید...

بله، متأسفانه یکی از اشتباهات جناح ما این بود که این چندوجهی را در آقای بازرگان نمی‌دید و این غلط بود. نکته بسیار زیبایی که آقای بازرگان داشت و آن روزها همه ما از آن غافل بودیم و من امروز آن را می‌فهمم این بود که آقای بازرگان آینده را می‌دید، اما ما نمی‌توانستیم آن را ببینیم. آقای بازرگان آن موقع خیلی تلاش می‌کرد که ما آینده را هم ببینیم و دایره دیدمان را وسیع کنیم، ولی ما آن موقع آن‌قدر امام در ذهن مان بزرگ بود (که البته هنوز هم همان‌قدر بزرگ است) که حتی از ذهن مان هم نمی‌گذشت که ایشان روزی فوت خواهد کرد چه برسد به اینکه فکر کنیم بعد از امام چه خواهد شد.

با آن‌همه علاقه‌ای که گفتید نسبت به مهندس بازرگان داشتید، چرا هیچ‌وقت تلاش نکردید موضعی روانمدارانه نسبت به مرحوم بازرگان بگیرید؟ دقیقاً مشکل شما با ایشان چه بود؟

ببینید، من فکر می‌کنم این آقای بازرگان بود که می‌توانست استراتژی در پیش بگیرد که با درک درست شرایط روز و امام و مردم ما را با خود همراه کند. به‌جای این که از تعابیری این‌چنینی استفاده کند که من چاقویی هستم که دسته‌اش دست دیگران است، می‌آمد و از موضع امام با مردم حرف می‌زد. اما آن موقع دو نظریه

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۳۷۱

شاخ‌به‌شاخ هم ایستاده بودند. یک نظریه این بود که انقلاب بدون عقبه تاریخی‌اش از جمله نهضت مشروطه و ملی‌کردن صنعت نفت و مبارزات این‌چنینی محقق نشده است. نظر دیگر هم این بود که آن‌ها نتوانستند کاری از پیش ببرند و این امام بود که آمد و کار را انجام داد.

دیدگاه دوم در واقع نظر چپ‌های خط امامی بود؟

بله، البته نه فقط چپ‌ها بلکه توده مردم این‌طور فکر می‌کردند. توده مردم اصلاً مبارزات سال ۱۳۳۲ و مبارزات نفت را نه به یاد داشتند و نه می‌دانستند بر سر چه مسائلی بوده است. به‌علاوه آن‌ها زندگی خصوصی‌شان هم با ما فرق داشت. این طرف یعنی خط امامی‌ها تیبی بودند که به‌شدت فقر در آن‌ها بود و زندگی متعارفی داشتند و حتی یک ریال هم تخلف مالی نداشتند. مثلاً آقای مطهری با حقوقی که از دانشگاه می‌گرفت زندگی می‌کرد. آقای رفسنجانی هم اگر امکاناتی داشت از گذشته پدری‌اش داشتند. آقای بهشتی هم نه امکاناتی داشت و نه سرمایه‌ای و اگرچه منزلش بالاشهر محسوب می‌شد، اما آن موقع بالاشهر با پایین شهر آن‌چنان تفاوتی نداشت. به‌هر حال قشر وسیعی از جامعه ما زندگی ساده و حقیرانه‌ای داشتند. خود من هم همین‌طور بودم و الان هم همین‌طور ساده زندگی می‌کنم. خلاصه خط امامی‌ها وابسته به تیبی نبودند که مانند بورژواها زندگی مرفهی داشته باشند و خوش‌گذران باشند و حتماً رأس ساعت خاصی بخواهند و بیدار شوند و... این‌طور نبودند.

یعنی معتقد بودید مهندس بازرگان هم متعلق به همین طبقه به قول شما مرفه و خوش‌گذران بوده و به این دلیل با او مخالفت می‌کردید؟

نه، خود ایشان این‌طور نبود. اما مهندس بازرگان و مجموعه دوستان نهضت آزادی وابسته به جناحی بودند که عمده افراد آن‌ها این‌طور بودند. اما آقای بازرگان بسیار مرد پاک‌دامنی بود. من بین خود و خدای خودم شهادت می‌دهم که آقای بازرگان یک ذره مسائل مالی نداشت. یک ذره مشکل اخلاقی نداشت و حتی نوک سوزن مشکل اعتقادی نداشت. نماز و روزه‌اش همه سرجایش بود. یادم هست آن موقع در مجلس اول که به‌دلیل انفجارها جو متلاطم بود، ما برخی جلسات مجمع نمایندگان تهران را در خانه‌های نمایندگان برگزار می‌کردیم. یک هفته جلسه در منزل ما بود. آقای خوئینی‌ها، بازرگان و سبحانی و هاشمی و بقیه نمایندگان تهران در منزل ما جمع بودند. آقای

بازرگان به من گفت آقای غفاری جلسه را زود تمام کنید، چون هرچه جلسه طول بکشد، برای من مهم نیست و از ۹ شب به بعد یک دقیقه هم نمی‌نشینم. آقای سحابی هم گفت منم همین‌طور رأس ساعت ۹ چه شام آورده باشی و چه نه، بحث باشد یا نه، کاری ندارم و ۹ شب بلند می‌شوم. این حرف آن‌ها برایم عجیب بود. فردا شب از یکی از دوستانشان پرسیدم ماجرا چیست. او گفت که آقای بازرگان و سحابی نماز شب می‌خوانند و ساعت ۳ شب باید بیدار شوند و بعد هم دیگر نمی‌خوانند تا نماز صبح و بعد هم انجام کارهای روزمره. برای همین نباید دیر بخوابند. من می‌خواهم همین‌جا شهادت بدهم که آقایان بازرگان و سحابی اهل تهجد و عبادت‌های نیمه‌شب بودند. متدین بودند. به نظر من تنها مشکل آن‌ها، عدم درک صحیح از شرایط سیاسی بود. آقای بازرگان برخلاف آنچه خودش معتقد بود عمل می‌کرد. ایشان به سیاست گام به گام اعتقاد داشت، اما اتفاقاً عکس آن عمل می‌کرد. کسی که به چنین سیاستی معتقد است نباید با توده مقابل خود درگیر شود، بلکه باید آرام آرام و گام به گام اندیشه‌اش را پیاده کند. یک گام به پیش و یک گام به پس یا همان حرکت زیگزاکی انجام دهد. یعنی آقای بازرگان باید هم هادی غفاری را حفظ می‌کرد و هم محمد منتظری و هم از آن طرف آقای سحابی و دکتر یزدی را. باید بین این دو جریان فکری تعادل برقرار می‌کرد. نباید موضع سخت علیه یک طرف می‌گرفت. اما این چنین کرد و باعث شد تا همان مردم عوامی که به تظاهرات می‌آمدند و می‌گفتند بازرگان، بازرگان، حکومت خدایی است، بعد همین مردم در خیابان‌ها تعابیر بدی به کار می‌بردند که من شرم می‌کنم بگویم.

بازرگان نباید با دانشجویان خط امام درمی‌افتاد. باید زیر پروبال آن‌ها را می‌گرفت و از آن‌ها حمایت می‌کرد. حضور مهربانی می‌داشت و جلوی تندروی‌های آن‌ها را می‌گرفت نه این که مقابل‌شان موضع بگیرد و تا لانه جاسوسی را گرفتند استعفا بدهد. یا نباید بر بعضی انتصاب‌ها در دولت موقت تا این اندازه پافشاری می‌کرد. یادم هست در دولت آقای بازرگان یک‌بار با معاون نخست‌وزیر کار داشتم. وقتی وارد اتاق او شدم دیدم روی میز ۹ مدل پیپ گذاشته شده بود. برای من جوان ۳۶ ساله که هویدایی که اعدام شد را با پیش می‌شناختم، این موضوع قابل فهم نبود که هویدا را اعدام کردند و حالا جای او کسی آمده که ۹ مدل پیپ در یک ظرف روی میزش دارد. آن روز ذهن من کاملاً به هم ریخت و

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۳۷۳

آتشی در ذهن من روشن شد. آن قدر که وقتی بیرون آمدم اشک در چشمانم حلقه زد. به این فکر بودم که من این همه زندان و شکنجه تحمل کردم و پدرم زیر شکنجه از بین رفت و این همه مشقت‌ها که بعد برسیم به دولتی که افراد آن روی میز کارشان ۹ جور پیپ بگذارند، برایم درد داشت. ما به این نوع انتصاب‌ها اعتراض داشتیم. جو آن موقع این طور بود و این چیزها در ذهن جوان من جانمی گرفت. به هر حال نقد ما به آقای بازرگان این بود که آقای بازرگان تحلیل درستی از سال ۱۳۵۷ نداشت و متناسب با آنچه می‌گفت عمل نکرد. او آینده را درست می‌دید و من در این رابطه بحثی ندارم. اما بین گذشته و آینده نتوانست درست پل بزند و تحلیل درستی نداشت.

نکته دیگر اینکه آقای بازرگان باید قبول می‌کرد که نخست‌وزیر دولتی است که امام او را تعیین کرده است و به تنهایی مورد تأیید مردم قرار نداشت. البته یقیناً شخصیت مهندس بازرگان آن قدر متعالی بود که امام او را انتخاب کرد و به نظر امام جز انتخاب ایشان چاره‌ای نداشت. بازرگان قیمتی‌ترین شخصیت آن زمان بود. اما امام همان طور که در حکم ایشان آورده بود، ایشان را صرف نظر از مسائل حزبی و جناحی به عنوان نخست‌وزیر انتخاب کرده بود. برای همین او باید می‌پذیرفت دانشجویانی که سفارت آمریکا را گرفتند دانشجویان همین جامعه‌اند و کسی و یا باند سیاسی آن‌ها را تحریک نکرده است. پس باید با این مردم آهنگ واحد پیدا می‌کرد.

به هر حال جو عمومی در آن سال‌ها جوی بود که حرکت‌های آقای بازرگان را برنمی‌تافت. بنابراین آقای بازرگان باید به جای آن که یک دندگی بکند، سعی می‌کرد مردم را با خود و خود را با مردم هماهنگ کند. به هر حال من برای آقای بازرگان احترام فوق‌العاده‌ای قائل هستم و شخصیت ایشان در نزد من بسیار بالاست. ایشان اگر اینجا بایستد من به او اقتدا می‌کنم، همچنان که من پشت سر آقای بازرگان نماز خوانده‌ام.

با وجود این حرف‌ها چه طور شما آن رفتارهای تند را علیه بازرگان و دوستان ایشان در مجلس انجام می‌دادید؟

بسیاری از چیزهایی که امروز به من نسبت می‌دهند دروغ است. نقد من به آقای بازرگان، یک نقد اصولی در دو موضع بود. اول عدم تحلیل درست از شرایط بود که توده مردم را درست نشناختند و در جو سال ۱۳۳۲ بودند و دوم فکر می‌کردند

رابطه ایشان و امام، همان دعوای مصدق و کاشانی است. به همین دلایل در بحث برخورد با دانشجویان و موضوع جنگ و یا ارتباط با آمریکایی‌ها ایشان درست رفتار نکرد. حالا الان را ببینید که ما ناچار هستیم و در مقابل آمریکایی‌ها ملتسمانه رفتار می‌کنیم، اما ما یادمان نرفته آمریکایی‌ها با ما چه کردند. «آمریکا آمریکا ننگ به نیرنگ تو...» که در رادیو خوانده می‌شد در واقع تبلور روح جمعی جامعه آن زمان بود که در این سرود بیان می‌شد. آقای بازرگان باید این‌ها را درک می‌کرد و در جناح مردم قرار می‌گرفت. اگر آقای بازرگان مثل مردم و جلوتر از آن‌ها شعار مرگ بر آمریکا را سر می‌داد و بعد مذاکره با آمریکا را در همین شرایط مطرح می‌کرد، با دانشجویان خط امام هماهنگی‌های بیشتری انجام می‌داد و یا در جنگ، موضع جدی ضد صدام می‌گرفت، می‌توانست گام به گام اهداف خودش را در راستای همان تحلیلی که از آینده داشت، پیاده کند. اگر چنین بود قطعاً من امروز بیش از گذشته از او دفاع می‌کردم.

ببینید، من مشخصاً درباره آن چیزی سؤال می‌کنم که شما چندان مایل نیستید درباره آن حرف بزنید. شما در صحبت‌هایتان بر احترام فوق‌العاده‌ای تأکید می‌کنید که برای مرحوم بازرگان و دوستانشان قائل بودید. اما رفتار شما آن موقع چیز دیگری نشان می‌دهد. شما در مجلس یکی از مخالفین خیلی سرسخت ایشان بودید که در مخالفت‌ها و اعتراض‌هایتان از لفظ رکبکی هم استفاده می‌کردید. حتی در جایی دیدم که ظاهراً صندلی شما در مجلس پشت سر صندلی اعظم طالقانی بود، اما آن قدر از این عبارات رکبکی استفاده می‌کردید که آقای هاشمی در نهایت جای شما را عوض می‌کند...

قطعاً این حرف دروغ است. آقای هاشمی حق عوض کردن جای کسی را نداشت و جای هر کسی طبق آئین‌نامه هر ۸ ماه یک‌بار با قرعه‌کشی مشخص می‌شد و رئیس مجلس نمی‌توانست جای کسی را عوض کند. چنین خبری قطعاً دروغ است و هر کس این را نقل کرده، شواهدش را ارائه کند. بله، من با خانم اعظم طالقانی اختلاف فکری قطعی داشتم، اما همیشه برای ایشان احترام فوق‌العاده‌ای قائل بوده و هستم. خودشان دیدند که در سالگرد رحلت آیت‌الله طالقانی غیر از حاج حسن آقای خمینی تنها آخوندی که آمده بود، من بودم. واقعا من فکر می‌کنم آقای بازرگان می‌توانست طور دیگری عمل کند. جوی بود که هیچ کس جرأت دفاع از مصدق را در مجلس نداشت و آقای مصدق را با تعابیر متعارف مثل «مصدق» نام می‌برد و کسی از او تجلیل آن‌چنانی نمی‌کرد. طبیعی است که در چنین جوی فرد نباید بگوید من پیرو دکتر مصدق‌ام. یک

فرد اندیشمند در جوی که می‌خواهد در آن تحول ایجاد کند، نمی‌تواند این‌طور با مخالفین شاخ‌به‌شاخ بشود. اما ایشان با رفتار ما را حسابی تحریک می‌کرد، درحالی‌که باید ضمن احترام به عقاید دیگران نقدش را هم آرام و منطقی و بدون تلخ‌زبانی می‌گفت.

اما خود شما و چپ‌های خط امامی، آن موقع به این شکل عمل نمی‌کردید...
نه، برای اینکه می‌دیدیم آقای بازرگان چه‌طور عمل می‌کند. البته یک اشتباهی در اینجا وجود دارد؛ آن کسی که در مجلس علیه آقای بازرگان عمل می‌کرد و حتی در مجلس سیلی به صورت آقای صباغیان زد، متأسفانه با من شباهت اسمی دارد و همه چیز به نام من تمام شده است. او آقای علی‌اکبر میرغفاری قره باغ نماینده ارومیه بود و از من سی سال بزرگ‌تر بود، اما در همه روزنامه‌ها نام غفاری به زبان‌ها افتاد.

اتفاقاً مرحوم عزت‌الله سجایی در خاطرات آن روز خودشان به نام نماینده ارومیه اشاره کرده‌اند. طبق خاطرات ایشان «پیش از پایان نطق پیش از دستور آقای صباغیان، در حالی که یکی دو دقیقه از وقت ایشان باقی مانده بود، ناگهان در مجلس جنجال به پا شد و یکی از روحانیون به نام آقای قره‌باغی، نماینده ارومیه، از جای خود برخاست و فریاد زد که نگذارید این لیبرال‌ها حرف بزنند و به طرف تریبون حرکت کرد تا آقای صباغیان را از تریبون به پایین بکشد. آقای صباغیان در مقابل وی مقاومت کرد، ولی بر روی او دست بلند نکرد. در همان حال، عده‌ای فریاد برآوردند که دارند قره‌باغی را کتک می‌زنند. از آن طرف، مهندس معین‌فر نیز از جای خود برخاست تا به کمک صباغیان برود، ولی هنوز به جلوی تریبون نرسیده، عده‌ای از نماینده‌ها بر سر وی ریختند. آقای هاشمی هم که ریاست مجلس را برعهده داشت، ساکت و آرام و با لبخند و بسیار خونسرد، به جریان نگاه می‌کرد. مهاجمین علاوه بر ایراد ضرب‌وجرح و کتک‌زدن معین‌فر و صباغیان، فحش‌های رکبیک و ناموسی هم به آن‌ها می‌دادند». طبق خاطرات مرحوم سجایی یکی از آن مهاجمین، شما بودید...

خیر، موضوع به این شکل نیست. شب همان روزی که آقای صباغیان قرار بود نطق در مجلس داشته باشد، آقای هاشمی تعدادی از ما را دعوت کردند. من و مهندس الویری و بشارتی و... تعداد حدود ۳۰ نفر بودیم. آقای هاشمی احساس کرد ممکن است ما مجلس را شلوغ کنیم. صبح نوبت آقای صباغیان برای نطق پیش از دستور بود. آقای هاشمی ما را صدا زد و گفت این‌ها فردا می‌خواهند مجلس را شلوغ کنند و می‌خواهند حرف‌هایی بزنند که شما را تحریک کنند و جو را به هم بریزند و به رادیوهای بیگانه خوراک بدهند. لطفاً شلوغ نکنید و واکنشی نشان ندهید و همه چیز را برعهده من بگذارید. بگذارید صباغیان هر چه می‌خواهد بگوید و هر

فحشی هم که می‌خواهد بدهند. آقای صباغیان آن موقع جز تندروهای آن طرف بود و در نطق‌هایش همیشه علیه خط امامی‌ها موضع می‌گرفت. ما ۳۰ نفر که ممکن بود مجلس را به هم بریزیم، آن شب با آقای هاشمی پیمان بستیم که فردا در حین نطق صباغیان سکوت کنیم. برای ما هم سخت بود که سکوت کنیم. من از بسیاری از رفتارهای آن موقع خودم دفاع می‌کنم، چون انقلاب را مفت به دست نیاورده بودم و برایش جان کنده بودم. یک هزارم سیلی‌های من را آقای صباغیان نخورده بود. یک هزارم شکنجه‌هایی که من دیده بودم را این آقایان ندیده بودند. طبیعی بود که من این طور پای انقلاب بایستم. فردا صبح آقای صباغیان نطقشان را انجام داد و وقت ده دقیقه‌ای ایشان تمام شد. ما چیزی نگفتیم. اما ایشان با این که وقتش تمام شده بود، باز هم ادامه می‌داد. یک ربع گذشته بود و همچنان داشت نطقش را ادامه می‌داد. آقای بشارتی بلند شد و اعتراض کرد که ایشان حق قانونی‌اش برای نطق ده دقیقه است، اما یک ربع صحبت کرده و ما چیزی نگفتیم. آقای هاشمی به آقای صباغیان گفت که شأن مجلس را حفظ کنید و بهانه به دست دیگران ندهید، ساعت شما تمام شده است. اما ایشان باز ادامه داد و ۲۵ دقیقه باز هم صحبت کرد و تعابیر خیلی تندی علیه خط امامی‌ها به کار برد. اینجا بود که آقای غفاری قره باغ بلند شد و جلو رفت و گفت آقای هاشمی، اگر شما عرضه اداره مجلس را ندارید ما عرضه آن را داریم و بعد آقای صباغیان را از پشت تریبون گرفت و به طرف پایین کشید. در این حین آقای صباغیان با دستش زد و عمامه غفاری قره باغ، این پیرمرد سید و اولاد پیغمبر از سرش افتاد. اینجا بود که دیگر نماینده‌های مجلس جوش آوردند و ریختند و مجلس شلوغ شد. آقای معین فر هم که جلو آمد کتک خورد.

شما آن موقع چه کردید؟

من هیچ بی‌حرمتی به کسی نکردم، اما طبیعی بود که از خط امامی‌ها دفاع می‌کردم.

بر اساس مذاکرات مجلس که آن روز از رادیو پخش می‌شد، در حین زد و خورد و حمله به آقای معین فر و صباغیان، در یک جا آقای هاشمی با صدای بلند فریاد می‌زند که آن اسلحه را بگذار توی جیب! آن روز ظاهراً یکی از نماینده‌ها اسلحه کشیده بود. خاطرتان هست که چه کسی اسلحه داشت؟

نه، این دروغ است. هیچ کس حق نداشت مسلح به مجلس بیاید. اگر این را ثابت کنید هر جایزه‌ای که شما بخواهید بهتان می‌دهم! شاید اشتباه از آقای هاشمی بوده

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۳۷۷

باشد، چون علاوه بر دستگاه‌هایی که نمایندگان را کنترل می‌کرد بازرسی بدنی می‌شدیم تا کسی سلاح با خود به مجلس نیاورد.

بنابراین شما همه رفتارهای تند خودتان را علیه مرحوم بازرگان و دوستان ایشان تکذیب می‌کنید؟
ببینید، من در مجلس به این‌ها معترض بودم و داد و فریاد هم زده‌ام. اما من اصلاً به ایشان پرخاش و بی‌ادبی نکرده‌ام. مشروح مذاکرات مجلس موجود است و می‌توانید ببینید.

پس شما بابت چه چیزی از ایشان حلالیت خواسته بودید؟
به‌هرحال ما جزء بانندی بودیم که به ایشان معترض بودیم. در مجلس فریاد می‌زدیم. فریادزدن و حتی دعواکردن در مجلس در هیچ‌کجای دنیا بد نیست. به‌هرحال ایشان و طیف همراه‌شان، مبانی و اعتقادات ما را تهدید می‌کردند. خوب من که نمی‌توانستم بنشینم و نگاه کنم؛ آن‌هم مبانی‌ای که خودم و خانواده‌ام برای آن جان‌کنده بودیم.

روزی که برای حلالیت نزد مهندس بازرگان رفته بودید را تعریف کنید. آن روز بین شما و مهندس بازرگان چه گذشت؟

یکی دو سال قبل از رحلت ایشان بود. خدمت ایشان رسیدم و آقای بازرگان هم خیلی به من احترام گذاشتند. گفتم آقای بازرگان من در گذشته با شما خیلی تند برخورد کردم. ایشان هم در جواب گفت بالاخره تو از اعتقادات خودت دفاع کردی، منتها از اعتقادات ناشیانه دفاع کردی، ولی من هم به دل نگرفتم. به ایشان گفتم شما در این گفته‌ات صادق؟ ایشان هم گفت غیر از صداقت از من چیز دیگری سراغ داری؟ گفتم من شهادت می‌دهم که از شما جز صداقت ندیدم. به ایشان گفتم من در جایی عبارتی را در مورد شما به کار برده‌ام. ایشان اصرار کرد و گفت بگو چه گفتم؟ گفتم سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ از من سؤال کردند که نظرت درباره بازرگان چیست؟ گفتم ایشان صادقانه خیانت کرد. آقای بازرگان گفت همین‌طوری گفتم؟! چرا گفتم خیانت کردم! گفتم به‌هرحال این جریان داشت به سمتی می‌رفت که شما بانی و مدافعش بودید و ما به‌عنوان توده مردم برای انقلاب جان‌کنده بودیم و نمی‌توانستیم تحمل کنیم. ایشان گفت مگر من جان‌نکنده بودم؟ گفتم چرا شما هم زحمت کشیده بودید، اما من فقط زندان نرفته بودم، بلکه شکنجه‌های خیلی سختی دیده بودم. بچه ۴۰ روزه مرا در مقابل چشمانم شکنجه

می‌کردند که من اعتراف کنم، اما من اعتراف نکردم. همین‌طور شکنجه‌هایی که خودم و خانواده‌ام دیده بودند را تعریف کردم. وقتی این‌ها را برای آقای بازرگان تعریف کردم اشک در چشمانش حلقه زد. گفت حالا حرفت چیست؟ گفتم اگر فکر می‌کنید من از شما حقوقی ضایع کردم، سمت شخص خودت را حلال کن، سمت غیرشخصی‌اش را خودم جبران می‌کنم. اما آن قسمتی که مربوط به شخص شما بوده را از من بگذر. ایشان هم گفت من از شما گذشتم و شما را هم صادق و پاکدامن می‌دانم. از اندیشه‌ات دفاع کردی، اما من دفاع تو را قبول ندارم.

ادعایی علیه شما مطرح است که شما هویدا را پیش از پایان جلسات دادگاه و اعلام حکم، از پشت با تیر زده‌اید...

قطعا دروغ می‌گویند. این را آقای عباس میلانی ساخته است. من به جرأت می‌گویم هرکس که ادعا کند می‌داند هویدا را چه کسی کشته است دروغ می‌گوید. چون این را فقط آقای خلخالی می‌دانست و با خودش به گور برد.

شما در دادگاه کنار ایشان نشسته بودید. نقش شما در دادگاه چه بود؟

من در دادگاه تماشاچی بودم و در پرونده نقشی نداشتم. خدا را شاهد می‌گیرم که هیچ نقشی در پرونده و محاکمه ایشان نداشتم. من فقط کنار ایشان در دادگاه نشسته بودم. یک شوخی هم بین من و آقای هویدا آن موقع ردوبدل شد. از آنجا که هویدا مدتی را در لبنان گذرانده بود در دفاعیاتش گفت آقای رئیس دادگاه، من حتی حاضریم به عربی از خودم دفاع کنم و گفت: «تو کُلْتُ علی الله». من هم به او گفتم حوصله کن که کُلْتُ علی الله از راه می‌رسد. خنده‌اش گرفت و به آقای خلخالی گفت ایشان مرا تهدید می‌کند. آقای خلخالی گفت که تو سیزده سال این مردم را تهدید کردی، حالا یک دقیقه تحمل تهدید این مردم را نداری؟ من هم بعد از دادگاه به ایشان گفتم من کاره‌ای نیستم و فقط با شما شوخی کردم. ایشان هم گفت من فهمیدم که شوخی کردی، صحیح این عبارت چه بود؟ گفتم تو کُلْتُ علی الله نه تو کُلْتُ علی الله. به‌رحال این را عباس میلانی از خودش ساخته و این‌ها همه دروغ است. ایشان مطلقاً از مسائل ایران بی‌اطلاع است و دروغ می‌گوید.

نسبت مهدی بازرگان با انقلاب*

گفت‌وگو با ابوالفضل بازرگان

بهمن، یادآور انقلاب اسلامی است؛ رویدادی که بر عمر حکومت سلطنتی در ایران، مَهر پایان زد و آغازگر حکومتی دیگر شد که جمهوری اسلامی نام دارد. نخستین دولت نظام جدید، دولت موقت مهندس مهدی بازرگان بود؛ دولتی که بر اثر فشارهای پنهان و پیدا عمرش به ۹ ماه هم نرسید. برخی‌ها با نگاهی به آن دوران اعتقاد دارند که مهندس بازرگان و دولتش باید استقامت و اقتدار بیشتری از خود نشان می‌دادند و برخی‌ها هم عمل نخستین نخست‌وزیر انقلاب را شجاعانه توصیف می‌کنند. در این میان کسانی هم هستند که همچنان بر این عقیده‌اند که دولت موقت یک دولت آمریکایی بوده است. با مهندس ابوالفضل بازرگان، برادرزاده مهندس مهدی بازرگان، نخستین نخست‌وزیر دولت بعد از انقلاب درباره این دولت و حواشی آن گفت‌وگو کردیم. گفتنی است این مصاحبه سال‌ها پیش انجام شده بود که اکنون در روزنامه اعتماد منتشر می‌شود.

روزنامه اعتماد: مرحوم مهندس بازرگان معتقد به سیاست گام به گام بود، به جای انقلاب که با عدم استقبال جامعه مواجه شد. الان که سال‌ها از آن روزها می‌گذرد به نظر شما آیا آن سیاست درست بود؟

سیاست گام به گام [یا به گفته مرحوم مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران،

* به نقل از روزنامه اعتماد، شماره ، مورخ

سیاست سنگر به سنگر] در راستای دستیابی به اهداف انقلاب یعنی کسب قدرت و تغییر نظام از سلطنت به جمهوری ولی به صورت مسالمت‌آمیز و طبق نظم و برنامه بود. در آن صورت، امکان سازماندهی و تعیین راهبردها و راهکارهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت برای انتقال آرام قدرت و اداره کشور فراهم می‌شد. انقلاب به دلیل پیروزی سریع نتوانست نهادهای لازم را پیش از پیروزی ایجاد کند و لذا با آنکه با کمترین تلفات انسانی [در مقایسه با انقلاب‌های دیگر] به پیروزی رسید، عوارض و مشکلاتی را در پی داشت که هنوز هم حل نشده است. البته چون سیاست پیشنهادی تجربه نشد، قضاوت درباره میزان احتمال موفقیت آن و مقایسه دست‌آوردهای احتمالی آن با پیامدها و دست‌آوردهای واقعی انقلاب مقدور نیست.

مهندس بازرگان زمانی که ریاست شرکت نفت را بر عهده داشت به خاطر دخالت‌های برخی از افراد غیر مسئول استعفا داد. اما دولت مانند شرکت نفت نبود. آیا ایشان نمی‌توانستند به خاطر کشور هم که شده بیشتر مقاومت کنند؟

اتفاقاً ایشان در هر دو مورد به خاطر کشور و منافع ملی استعفا کرد. در مورد دوم، به این جمع‌بندی رسید که به علت وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری و نبود هماهنگی [که با وجود تلاش‌ها و درخواست‌های مکرر مرحوم مهندس بازرگان، مشکل رفع نشده بود]، اجرای برنامه‌های مورد انتظار از دولت با بازدهی و اثربخشی قابل قبول ممکن نیست و باعث ائتلاف منابع می‌شود و لذا مصلحت کشور در آن خواهد بود که دولتی هماهنگ با ارکان دیگر تصمیم‌گیری منصوب شود.

دولتی که توسط مهندس بازرگان تشکیل شد یک دولت جناحی بود و متشکل از افراد جبهه ملی و نهضت آزادی. آیا بهتر نبود در آن شرایط حساس از تمام گروه‌ها در دولت استفاده می‌شد تا با دادن امتیاز به آن‌ها مخالفت‌ها هم فروکش کند؟

چون در حکم انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری قید شده بود که هیات وزیران بدون تعلقات حزبی تعیین شود، آن مرحوم، علاوه بر اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی افرادی از حزب ملت ایران، جاما، انجمن اسلامی مهندسين [غیرسیاسی] و چندین نفر بدون وابستگی تشکیلاتی را معرفی کرد و تک‌تک آن‌ها پس از تایید شورای انقلاب از رهبر انقلاب حکم گرفتند. به این ترتیب، درصد قابل توجهی از وزیران به جبهه ملی و نهضت آزادی تعلق نداشتند. گزینش وزیران بر اساس اعتماد نسبت به دیانت و میهن‌دوستی آنان و داشتن تجربه مفید در کارهای

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۳۸۱

اجرایی بود. بنابراین، امکان انتخاب و معرفی افرادی که صرفاً دارای سابقه فعالیت سیاسی [حتی انقلابی] ولی فاقد خصوصیات و توانمندی‌های لازم برای ایفای وظیفه سنگین اداره وزارتخانه در آن شرایط ملتهب و بحرانی بودند وجود نداشت.

مهندس بازرگان اهل ریا و دورویی نبود و به همین خاطر در بحبوحه انقلابیگری، تک و تنها مردم را به آرامش دعوت می‌کرد و این صدا در مقابل غریب انقلابیون جوان گم می‌شد و حتی علیه خود مهندس هم استفاده می‌شد. آیا بهتر نبود ایشان در انقلاب، نه به دروغ که با زبان خود مردم با آن‌ها صحبت می‌کرد شاید انقلاب معتدل‌تر می‌شد؟

به همان دلیل که مهندس بازرگان اهل ریا، دورویی، اثرپذیری از هیجان‌ات و سوار شدن بر موج نبود، حاضر نمی‌شد به خاطر ایجاد اعتدال از زبانی جز زبان عادی خودش استفاده کند، ضمن آنکه اصولاً در آن فضا و شرایط ویژه، دعوت به اعتدال و به کار بردن هر گونه لحن به اصطلاح غیر انقلابی نمی‌توانست موثر واقع شود.

آقای غفاری در مصاحبه‌یی می‌گوید که «اینکه آقای بازرگان مرتب صدایش درمی‌آمد که: من چاقویی هستم که دسته آن در دستان خودم و تیغه آن در دست دیگران است، درست می‌گفت. واقعا شرایط همین بود. آقای بازرگان باید تلاش می‌کرد که آرام‌آرام تیغه چاقو را هم به دست بگیرد» نظر شما در این باره چیست؟

ترکیب افراد و نیروهای اثرگذار و تصمیم‌گیرنده و نحوه توزیع قدرت به گونه‌یی بود که تلاش‌های مستمر مهندس بازرگان برای ایجاد وحدت مدیریت و تصمیم‌گیری و به دست آوردن قدرت و امکانات لازم برای اجرای برنامه‌های مورد تعهد دولت بی‌نتیجه و تیغه چاقو همچنان در دست مراکز دیگر قدرت باقی ماند و حتی دولت به تدریج ضعیف‌تر شد.

مرحوم مهندس بازرگان همان حرف‌هایی را در ۲۷ سال پیش می‌زد که اکنون خیلی‌های دیگر تکرارش می‌کنند بی‌آنکه معتقد به مرحوم بازرگان باشند و حتی آن زمان جزو مخالفانش بودند. چگونه بود که مرحوم بازرگان در عصر انقلاب‌ها صحبت از دموکراسی و حقوق بشر می‌کرد؟

آن زنده‌یاد، در هر زمان، آنچه را که در خیر و صلاح ایران و اسلام می‌دید و بیانش را بر خود واجب می‌پنداشت بدون آنکه انتظار تأثیر زودرس یا تحقق فوری آن را داشته باشد با صراحت به زبان می‌آورد یا می‌نگاشت. به گفته بعضی از یارانش، او چیزی را در خشت خام می‌دید که دیگران، حتی فرهیختگان، در آینه نمی‌دیدند. از همین رو، بسیاری از گفته‌هایش فرازمانی بود و تنها گذشت روزگار

می‌توانست درستی آن‌ها را ثابت کند.

نهضت آزادی در انقلاب نقش داشت اما نه آنچنان که دیگر گروه‌ها داشتند و شهید برایش دادند. به این جهت سپردن دولت موقت به این گروه برای بسیاری از گروه‌ها ناراحت‌کننده بود و از همان ابتدا به مخالفت برخاستند. دلیل این اقدام امام چه بود؟ چرا به همفکران خودشان دولت را نسپرد؟

در دوره پیش از پیروزی انقلاب، نهضت آزادی ایران، مانند هر حزب یا سازمان علنی دیگر، به واسطه فشار و محدودیت شدید از سوی ساواک، امکان فعالیت موثر و توسعه سازمانی و حتی حفظ ساختار موجودش را نداشت. بنابراین تعداد اعضای رسمی نهضت آزادی بسیار کم بود و به لحاظ فیزیکی نمی‌توانست نقش چندانی در عملیات انقلابی داشته باشد. اما معدود مسوولان و فعالان آن به لحاظ برنامه‌ریزی و اداره اعتصابات، راهپیمایی‌ها و تبلیغات [به طور خلاصه، در مدیریت انقلاب] نقش چشمگیری داشتند، ضمن آنکه درصد تعداد شهدای دوران انقلاب در برابر جمعیت کشور ناچیز بود و بسیاری از فعالان و رهبران گروه‌های دیگر نیز به فیض شهادت نایل نشدند.

از سوی دیگر، پاره‌یی از رهبران نهضت تهدید به قتل شده یا مورد سوء قصد قرار گرفتند. فارغ از این موارد، شخص مهندس بازرگان به واسطه دیانت و سابقه مبارزاتی مورد قبول و احترام روحانیان و روشنفکران بود و خیلی بیش و پیش از شهید مفتاح به عنوان عامل ارتباط و وحدت حوزه و دانشگاه شناخته می‌شد. از این رو، وی در آن شرایط ویژه بهترین و شاید تنها گزینه برای تشکیل دولت موقت انقلاب به شمار می‌رفت. به همین علت، با آنکه شخصاً تمایلی به قبول مسوولیت در آن شرایط ملتهب و بدون نظم و اعتدال نداشت، بر اثر توصیه اعضای شورای انقلاب، به ویژه استاد شهید مطهری، از سوی رهبر انقلاب به نخست‌وزیری منصوب شد. با توجه به روحیه امام خمینی و اعضای شورای انقلاب، این تصور که گزینش ایشان به خاطر جلب نظر غربی‌ها، از جمله آمریکا، بوده است دور از منطق و عقلانیت است.

الزامی نداشت بازرگان با مهندس سحابی هماهنگ باشد*

ابراهیم یزدی

شما اولین بار چه زمانی و چگونه با مهندس بازرگان آشنا شدید؟

آشنایی من با مرحوم مهندس بازرگان در حدود سال ۱۳۲۶ بود. دانش آموز دبیرستان دارالفنون بودم، اما در جلسات هفتگی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران شرکت می کردم و از طریق این انجمن با مهندس بازرگان آشنا شدم. به ابتکار انجمن، روزهای چهارشنبه در دبستان نظامی، در خیابان جمهوری اسلامی روبه روی موزه ایران باستان، اساتید برجسته سخنرانی می کردند. در یکی از این جلسات که مرحوم بازرگان درباره کار در اسلام سخنرانی کرد، من ناظم جلسه بودم.

ایشان پیش از انقلاب دقیقاً درباره نظام جایگزین رژیم سلطنتی ایده‌ای داشتند؟

مهندس بازرگان معتقد به جایگزینی رژیم سلطنتی با نظام جمهوری به صورت مرحله‌ای یا پلکانی بود. در اواخر سال ۱۳۵۶ ایشان نامه‌ای برای آقای خمینی به نجف می فرستند و برنامه‌ای برای جایگزینی نظام سلطنتی با جمهوری ارائه می دهند. یک نسخه از این نامه را برای من به آمریکا می فرستند. بعد از انقلاب نسخه‌ای از این نامه را من در اختیار مرحوم سرهنگ نجاتی گذاشتم و ایشان متن نامه را در کتاب «شصت سال خدمت و مقاومت - خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفت و گو با سرهنگ غلامرضا نجاتی - چاپ رسا ۱۳۷۵» آورده است.

* گفت و گوی نسیم بیداری با دکتر ابراهیم یزدی، به نقل از صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

اما پس از انقلاب آن‌طور که دکتر زیباکلام در جایی گفته بودند همان آغاز کار دولت موقت، جلساتی از سوی معاونت نخست‌وزیری در امور انقلاب برگزار می‌شد که مهندس بازرگان و شما از طرف دولت و از سوی دیگر، برخی اساتید دانشگاه‌های تهران و همین‌طور دانشجویان چپ‌گرا از جمله میردامادی و اصغرزاده در آن حضور داشتند. هدف از برگزاری این جلسات چه بود و سرانجام آن‌ها چه شد؟

بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت بازرگان در ساختمان نخست‌وزیری، مردم زیادی به‌خصوص جوانان برای کمک به دولت مراجعه می‌کردند. جوانان دیدگاه‌ها و پیشنهادهایی برای همکاری داشتند. به‌عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب از این جوانان دعوت کردم و روزهای جمعه در یکی از سالن‌های نخست‌وزیری گردهم می‌آمدیم. آقای دکتر بنی‌اسدی نیز در این جلسات شرکت می‌کردند. هدف از این جلسات یافتن راه‌های استفاده از نیروهای جوان برای مشارکت در سازندگی کشور بود. از درون این جلسات طرح جهاد سازندگی بیرون آمد که افرادی از شرکت‌کنندگان در این جلسات مسئول شدند و خدمات برجسته‌ای انجام دادند. علاوه بر این، گروه‌هایی از این جوانان داوطلب شدند و با امکانات و تجهیزاتی که در اختیار آنان گذاشته شد به کردستان و ترکمن صحرا رفتند تا اهداف و برنامه‌های انقلاب را برای مردم این مناطق تبلیغ کنند. براین باورم که آقایان دکتر زیباکلام و میردامادی، اصغرزاده و امانپور با داشتن حافظه قوی‌تر بهتر بتوانند در مورد این جلسات توضیح بدهند.

بعد از تشکیل دولت موقت، برخی از انتصاب‌ها و یا تصمیمات مهندس بازرگان، چپ‌های انقلابی را معترض کرده بود؛ از جمله سپردن دفتر نخست‌وزیری به عباس امیرانتظام. آن‌طور که من در خاطرات امیرانتظام دیدم شما و مرحوم مهندس سحابی هم به‌دلیل غیرمذهبی بودن امیرانتظام چندان با حضور او موافق نبودید. چرا مهندس بازرگان به‌رغم مخالفت‌ها بر تصمیمات‌شان مصر بودند؟ چرا آن موقع مهندس بازرگان تلاشی برای کم‌کردن حساسیت‌ها انجام نمی‌داد؟

مهندس بازرگان در حساس‌ترین و بحرانی‌ترین وضعیت کشور مسئولیت نخست‌وزیری را پذیرفته بود. ایشان حق داشتند همکارانشان را هرطور که لازم می‌دانستند انتخاب کنند. در چنان وضعیتی انتقاد به برخی از تصمیم‌ها و یا انتصابات ایشان طبیعی بود، اما این انتقادات مانع از همکاری صمیمانه و صادقانه با ایشان و یا همکارانشان نشده بود. در بسیاری از موارد حساسیت‌ها منطقی نبودند.

در صحبت‌ها و اظهارات دانشجویان خط امام و از جمله ابراهیم اصغرزاده این مدعا مرتب

تکرار می‌شود که تسخیر سفارت به قصد ضربه به دولت موقت نبوده و آن‌ها حتی با استعفای مهندس بازرگان موافق نبودند. بعد از تسخیر سفارت، مذاکراتی با دانشجویان انجام شد؟ این اظهارات را چه قدر نزدیک به واقعیت می‌دانید؟

دانشجویان پیرو خط امام که سفارت آمریکا را اشغال و کارمندان سفارت را گروگان گرفتند، بارها در مصاحبه‌های خود گفته‌اند که یکی از انگیزه‌های آنان در این اقدام، وادار کردن مهندس بازرگان به کناره‌گیری بوده است. اگرچه بعدها برخی از این دانشجویان آن را انکار کردند، اما استعفای دولت موقت معلول یا واکنش به گروگان‌گیری نبود. از حدود یک ماه قبل در مذاکرات مهندس بازرگان با شورای انقلاب و امام، پیشنهاد بازرگان مبنی بر استعفای دولت و در دست گرفتن یکپارچه قدرت توسط شورای انقلاب توافق شده بود.

شما در اظهارات قبلی‌تان گفته‌اید که شورای انقلاب در جریان دیدارهای مهندس بازرگان و دولت موقت با آمریکایی‌ها بوده است، اما آن‌طور که برخی دانشجویان خط امام در اظهارات‌شان گفته‌اند بیش از همه پروتکل ملاقات مهندس بازرگان با برژینسکی در الجزایر مورد اعتراض آن‌ها قرار داشت. آن‌ها در اظهارات‌شان گفته‌اند مقامات آمریکایی پیش از پذیرفتن شاه، دولت موقت را در جریان قرار داده بودند؛ با این حال نه تنها دولت موقت اعتراضی نکرده، بلکه بدون اطلاع شورای انقلاب، امنیت سفارت آمریکا را به طرف آمریکایی تضمین می‌دهد و قرار ملاقات الجزایر مورد توافق قرار می‌گیرد. به علاوه در ملاقات با برژینسکی هم موضوع استرداد شاه به ایران به‌طور جدی از سوی دولت موقت مورد تأکید قرار نمی‌گیرد. آیا واقعا شورای انقلاب در جریان جزئیات همه دیدارها بود؟

این پرسش چند بخش دارد. اول اینکه امام و شورای انقلاب در جریان مذاکرات دولت موقت (وزارت امور خارجه) با مقامات آمریکا قرار داشتند. هم از مذاکرات با مسئولان سفارت آمریکا در ایران و هم با وزیر امور خارجه آمریکا (سایروس ونس) و معاون وزارت دفاع آمریکا، در نیویورک به‌طور کامل اطلاع داشتند. قبل از سفر به سازمان ملل برای شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در یک جلسه مشترک دولت با شورای انقلاب، خود من دیدار احتمالی با مقامات آمریکا را مطرح کردم و هریک از اعضای شورای انقلاب، نظرات خود را و موضوعاتی که باید مطرح شود پیشنهاد دادند. بعد از برگشت از سفر گزارش مذاکرات داده شد. متأسفانه صورت جلسه مذاکرات شورای انقلاب منتشر نشده است. دوم در مورد سفر به الجزایر و دیدار با آقای برژینسکی - بر طبق درخواست آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر صادق طباطبایی، برادر خانم آقای سید احمد خمینی، احتمال دیدار برژینسکی با مهندس بازرگان و همراهانش را قبل از این سفر

در دیدارش با امام مطرح کرده بود و ایشان سخنی که مخالف این دیدار باشند بیان نکرده بودند. آقای دکتر طباطبایی به این ایراد پاسخ داده است: «من خودم قبل از سفر بازرگان به الجزایر خدمت امام رفتم و برنامه دیدارهای آقای بازرگان را اعلام کردم. بنابراین درست نیست امام از دیدار بازرگان و برژینسکی اطلاع نداشتند.» (شهروند امروز ۱۲ خرداد ۱۳۸۷). سوم اینکه از دانشجویان خط امام نقل کرده‌اید که مدعی شده‌اند که دولت موقت در مورد سفر شاه به آمریکا هیچ اعتراضی نکرده بود و برای استرداد شاه هم اقدام جدی انجام نداده بود. این ادعای بی‌اساسی است که یا حکایت از بی‌اطلاعی و یا خدای‌نکرده غرض‌ورزی گویندگان آن دارد.

در اوائل مهرماه سال ۱۳۵۸ آقای هنری پرکت (یا پرشت) مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا به ایران آمد و همراه آقای بروس لینگن، کاردار سفارت آمریکا در ایران همراه من با آقای مهندس بازرگان، موافقت دولت آمریکا را با سفر شاه به آمریکا اطلاع دادند. ما با صراحت با این اقدام دولت آمریکا مخالفت کردیم. من آن را بازی با آتش و به بازکردن در جعبه «پاندورا» تشبیه کردم. جعبه پاندورا را وقتی باز می‌کنند نمی‌دانند از درون آن چه چیزی بیرون خواهد آمد. بنا به درخواست آنان، ترتیب ملاقاتشان با آقایان منتظری و بهشتی داده شد. رسم شناخته‌شده دیپلماسی این است که دیپلمات‌های خارجی بدون هماهنگی با وزارت خارجه کشور میزبان به دیدن مسئولان کشور میزبان نمی‌روند. اخیراً متن مذاکرات مرحوم دکتر بهشتی با این دو مسئول آمریکایی منتشر شده است. کسانی که این ادعاها را علیه دولت بازرگان مطرح می‌کنند توصیه می‌شود متن این مذاکرات را بخوانند. هنوز آقای پرشت در ایران بود که خبر رسید که شاه وارد آمریکا شده است. وزارت امور خارجه پنج یادداشت رسمی اعتراض به دولت آمریکا و درخواست استرداد شاه و اموال او را صادر کرد. این یادداشت‌ها را بخوانید و اگر ممکن است برای اطلاع عموم آن‌ها را چاپ کنید تا معلوم شود این سخنان تا چه حد بی‌پایه است. این یادداشت‌ها را پیوست این پاسخ‌ها کرده‌ام.

ظاهراً برخی از اعضای نهضت آزادی از جمله مهندس سجایی هم به این تصمیم مهندس بازرگان و دیدار با برژینسکی معترض بود. ایشان بعدها در این رابطه نوشته است: «به‌رحال بنده نیز تا حدی جزو معترضین بودم. در مورد این که چرا آقای بازرگان با برژینسکی که بالاخره اکنون در صف دشمنان ما قرار دارد، دست داده و ملاقات کرده است من هم واقعا نمی‌توانستم جوابی

بدهم. برای اینکه این حادثه بدون دخالت، اطلاع و حضور ما اتفاق افتاده بود و تصمیمی گرفته و اجرا شده بود که ما از آن خبر نداشتیم. فقط خود مهندس بازرگان و دکتر یزدی که رفته بودند اطلاع داشتند. البته بنده هنوز جزو هیأت دولت نبودم و عضو شورای انقلاب بودم... این اظهارات نشان می‌دهد که شورای انقلاب در جریان این ملاقات نبوده است. چرا چنین ملاقاتی به صورت سری برگزار شد؟

اعتراض مرحوم مهندس سحابی را اخیراً در خاطرات ایشان خواندم. دو نکته را باید یادآورم شوم. اول این که مسئولیت نخست‌وزیری به آقای مهندس بازرگان بدون در نظر گرفتن عضویت در نهضت آزادی و دبیرکلی آن واگذار شده بود، بنابراین ایشان موظف نبودند در انجام وظایف خود در مقام نخست‌وزیر با مسئولان وقت نهضت آزادی هماهنگی می‌کردند. این امر در مورد همه وزرای دولت موقت که عضو نهضت آزادی بودند، از جمله آقای مهندس سحابی، صادق بود. یعنی هیچ‌یک از این وزرای عضو نهضت آزادی در انجام وظایف خود با مسئولان وقت نهضت آزادی مشورت یا هماهنگی نمی‌کردند. شورای مرکزی نهضت آزادی قبول همکاری با دولت موقت را مشروط به تصویب برنامه‌های آن‌ها توسط شورا نکرده بود. همه‌ی اعضای شورای مرکزی با همه‌ی کارهای وزرای عضو نهضت در دولت موقت موافق نبودند. دوم این که در نهضت آزادی نیز اختلاف دیدگاه و نگرش وجود داشته و دارد. بنابراین آقای مهندس سحابی هم حق داشتند با دیدار آقای مهندس بازرگان با برژینسکی موافق نباشند.

اما شورای انقلاب قطعاً از سفر هیأت ایرانی به الجزایر مطلع بوده است. اما رسم نبود که برنامه‌های احتمالی هیأت در این نوع سفرها در شورای انقلاب بحث شود. این ملاقات سری نبود. در هیچ‌کجای دنیا رسم نیست ملاقات‌های دیپلماتیک در حضور خبرنگاران صورت گیرد، اما خبر این دیدار و موضوعات بحث‌شده در یک کنفرانس مطبوعاتی در الجزایر در همان زمان، در ۱۳۵۸/۸/۱۰ توسط آقای مهندس بازرگان گزارش شد که در همان روز توسط خبرگزاری پارس منتشر شد.

برخی از منتقدین مهندس بازرگان معتقدند ملاقات با برژینسکی یک اشتباه تاکتیکی و استعفای ایشان یک اشتباه استراتژیک بود و اگر چنین تصمیمی گرفته نمی‌شد، گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی به یک بحران بین‌المللی تبدیل نمی‌شد. حالا که ۳۴ سال از آن موقع گذشته، شما در این باره چه فکر می‌کنید؟

خیر، دیدار با برژینسکی اشتباه تاکتیکی نبود. ما اختلافات خود را با دولت آمریکا، یا هر دولت دیگری باید از طریق گفت‌وگو حل کنیم. مگر راه دیگری غیر

از این وجود دارد؟ نه امام، نه شورای انقلاب و نه هیچ‌یک از رهبران انقلاب، نه در آن زمان و نه پس از آن، موافق قطع رابطه با آمریکا نبودند. آقای خمینی گفتند ما رابطه با آمریکا را می‌خواهیم چه کنیم؟ اما دستور ندادند رابطه قطع شود. بلکه برعکس، زمانی که ما پذیرش سفیر جدید آمریکا، آقای کاتلر را پس گرفتیم و گزارش آن را به امام دادیم، پرسیدیم که آیا توصیه می‌کنید که رابطه را قطع کنیم؟ ایشان با صراحت گفتند: خیر، با آن‌ها کج‌دار و مریز رفتار کنید. اما استعفای دولت موقت هم نه اشتباه تاکتیکی بود و نه استراتژیک. اشتباه اصولی این بود که در برنامه سیاسی امام که در پاریس نوشته بودند و ایشان آن را تصویب کرده بودند و طبق آن عمل شد، دو نهاد شورای انقلاب و دولت موقت پیش‌بینی شده بود. اگر از اول تمام مسئولیت‌ها به عهده یک نهاد، شورای انقلاب واگذار شده بود اختلافات پیش نمی‌آمد. به دلیل اختلافات دولت و شورای انقلاب و دخالت‌های مکرر و پایان‌ناپذیر شورای انقلاب در امور اجرایی، دولت تقریباً فلج شده بود و تنها راه هم تعطیلی یکی از این دو نهاد بود.

اطلاعیه شماره ۳ وزارت امور خارجه

بسمه تعالی

به دنبال مراجعات و سئوالاتی که شده است، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به اطلاع عموم می‌رساند که از ساعت ۱۱ صبح روز یکشنبه سیزده آبان‌ماه جاری کاردار سفارت آمریکا در تهران به اتفاق دو تن از همراهانش به وزارت امور خارجه مراجعه و از آنجا که امنیت اتباع خارجی برعهده دولت ایران است در این وزارتخانه به سر می‌برد. مراتب بلافاصله به اطلاع جناب آقای نخست‌وزیر و همچنین حضرت آیت‌الله منتظری، آقای باهنر و آقای بهشتی و سپس شورای انقلاب رسید و عموماً بدون استثناء تأکید کردند که حفظ و حراست نامبردگان از وظایف شرعی و قانونی دولت است و باید انجام گیرد. به همین منظور از نیروهای مسلح کمیته‌ها برای حفاظت هر چه بیشتر دعوت شده است.

اطلاعیه شماره ۴ وزارت امور خارجه

بسمه تعالی

بنا به اظهار سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به دنبال مذاکرات مقامات آمریکایی با برخی از اعضای شورای انقلاب و با تصویب آن شورا، هیأتی از طرف دولت آمریکا برای گفت‌وگو با مقامات شورای انقلاب و دولت به ایران خواهند آمد تا شرایط آزادی اتباع آمریکایی را که در سفارت آن کشور در تهران به گروگان گرفته شده‌اند، استفسار نمایند.

بازرگان برای فهم قرآن یک مدل ریاضی پیدا کرد*

محمدحسین بنی اسدی

بنیاد آثار مهندس مهدی بازرگان این روزها دست به کار ترجمه و انتشار کتابی است که یکی از اساتید دانشگاه استنفورد درباره کتاب «سیری در تحول قرآن»** مهندس بازرگان نوشته و در تحقیقاتی گسترده، ضمن صحنه گذاشتن بر بخشی از دست آوردهای این کتاب درباره قرآن، سعی کرده با ابزارها و روش‌های جدیدتر و متغیرهای بیشتر، تحقیقات مهندس بازرگان را با عمق و وسعت بیشتری دنبال کند. محمدحسین بنی اسدی، داماد مهندس بازرگان و ویراستار فنی این کتاب بر این باور است که اگرچه کتاب «سیری در تحول قرآن» در طول ۴۵ سال گذشته مغفول مانده، اما این کتاب و کتاب جدیدی که درباره آن نوشته شده نشان می‌دهند کلمه به کلمه قرآن از آن خداست و پیامبر در آن دخالتی نداشته است و افزون بر این با فهم زمان نزول هر آیه و شرایط آن می‌توان درک صحیح‌تری از قرآن داشت. گفت و گوی نسیم بیداری با وی را در ادامه می‌خوانید:

آن‌طور که من شنیدم شما مشغول ترجمه کتابی هستید که درباره کتاب «سیر تحول قرآن» مهندس بازرگان نوشته شده است. ابتدا بفرمایید مهندس بازرگان این کتاب را در چه شرایطی

* گفت و گوی زینت صفری با دکتر محمدحسین بنی اسدی، به نقل از صفحات ۹۵ تا ۹۸ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

** نام درست کتاب «سیر تحول قرآن» است (ب.ف.ب).

نوشتند و چه جذابیت‌هایی در این کتاب منجر به نوشتن کتابی جدید درباره آن در آمریکا شده است؟

سال ۱۳۴۲ مهندس بازرگان به همراه دکتر سبحانی، بسته‌نگار و چند نفر دیگر از اعضای نهضت آزادی از زندان قصر به زندان برازجان تبعید می‌شوند. از آن جایی که آن‌ها در زندان قصر جلساتی داشتند که طی آن‌ها مرحوم طالقانی برایشان تفسیر قرآن می‌گفت، بعد از تبعید هم این دوستان از مهندس بازرگان می‌خواهند تا این جلسات تفسیر توسط مهندس بازرگان در زندان برازجان ادامه پیدا کند.

ایشان می‌بینند برای تفسیر بهتر و درک درست‌تر معنای آیات لازم است که زمان نزول هر آیه و سوره را دقیق بدانند. چون مثلاً در حرمت شراب در چهار جا آیات مختلفی می‌آید. اولین آیه این بود که وقتی در حال مستی هستید، نماز نخوانید و بعد به تدریج آیات محدود‌کننده‌تر می‌شود تا این‌که بالاخره می‌گویید این گناه بزرگی است و نباید مرتکب شد. بنابراین چون آیات قرآن جنبه تربیتی داشته می‌بینیم که در این آیات تحول وجود داشته است و گویا خداوند خواسته است که افراد به تدریج، آگاه و اصلاح شوند.

بنابراین نظر، مرحوم مهندس بازرگان معتقد بودند که اگر ترتیب زمانی نزول آیات را کشف کنند خیلی به درک بهتر قرآن کمک می‌کند. این انگیزه اصلی مهندس بازرگان بود که باعث شد به سراغ این کار بروند. نحوه برخورد ایشان با این موضوع به روش علمی بوده است. روش علمی سه اصل دارد: مشاهده کنید - فکر کنید - تجربه کنید. ایشان مشاهده کرد که آیات قرآن نظم‌ی دارد و آیاتی که ابتدا نازل شده، خیلی کوتاه و دو سه کلمه‌ای است، اما آیاتی که مربوط به سال‌های آخر زندگی پیامبر بوده و مربوط به احکامی مثل ارث و طلاق و... بوده طولانی‌ترند. مرحوم بازرگان در این مورد فکر می‌کنند و بر آن اساس فرضیه‌ای می‌سازند که آیات با گذشت زمان و افزایش سال نزولشان طولانی‌تر می‌شوند. بنابراین اگر ما طول یک آیه را داشته باشیم می‌توانیم بگوییم زمان نزول آن کی بوده است. درستی این فرضیه نیاز به تجربه یا آزمون آن داشته است. در واقع فاز سوم روش علمی یعنی تجربه در این مرحله صورت می‌گیرد. اینجا مهندس بازرگان سعی می‌کند شأن نزول آیاتی که درباره آن‌ها اطمینان وجود دارد و شیعه و سنی در روایت‌هایشان بر سال نزول آن‌ها اتفاق نظر دارند را مبنای آزمون قرار دهند. مثلاً آیاتی که درباره جنگ

احد آمده است (آیات ۱۱۲ تا ۱۲۴ سوره آل عمران) در سال سوم هجری مقارن این جنگ نازل گردیده و بر مبنای محاسبات باید از طول مشخص مبنای برابر ۲ تا ۲,۷۵ برخوردار باشد. با تأیید این طول، درستی فرضیه ایشان به لحاظ علمی تأیید می‌شود. مرحوم بازرگان احتمالاً بدون اینکه از روش علمی سبک سنجی (Stylometry) اطلاع زیادی داشته باشد عملاً این روش را در مطالعات خود به کار می‌گیرد. به علاوه ایشان از نظر روش شناختی به نکاتی توجه داشته است از جمله اینکه اگر فقط یک متغیر را در نظر بگیریم و بگوییم تغییرات آن در طول کتاب مبین زمان است ممکن است به آن ایراداتی وارد شود، بنابراین نه تنها طول آیات را بلکه گستردگی و توزیع طول آیات و آنچه خود با نام‌های طول غالب و ارتفاع می‌خواند را نیز در یک سوره در نظر می‌گیرد تا نتایج مطمئن‌تری به دست بیاید. بعد بر اساس فرمولی که هر چهار متغیر را ترکیب می‌کرد یک متغیری به نام طول پایه یا استاندارد در آوردند و از آنجا به بعد بر اساس این چهار متغیر کار کردند.

کاری که ایشان انجام دادند و منحصر به فرد بود این است که برای قرآن یک مدل ریاضی ارائه دادند مبنی بر این که نزول قرآن از یک مدل و نظم ریاضی تبعیت می‌کند و بر همین مبنای برای هر سوره منحنی‌ای به نام مشخصه آن سوره رسم کردند که در نوع خودش ابتکاری و جدید بود و قبل از آن کسی انجام نداده بود. توزیع آیات در هر سوره، منحنی خاص و منحصر به فردی دارد که بر حسب طول متوسط آیات و پراکندگی آیات و ارتفاع منحنی و طول غالب آیات می‌توان آن را رسم کرد.

این منحنی‌ها دقیقاً چه چیز را نشان می‌دهند؟

این منحنی‌ها نشان می‌دهند که در آیات آغاز بعثت، مفاهیم بسیار محدودی مطرح بوده، برای همین هم منحنی این سوره‌ها ارتفاع خیلی بیشتری دارد و اما آیات آخر دوران بعثت، مفاهیم زیادتری را مطرح می‌کرده‌اند و برای همین منحنی آن‌ها گستردگی بیشتر و ارتفاع کمتری دارد. در آیات ابتدایی، بیشتر مفهوم خدا و توحید و قیامت مطرح بوده، اما به تدریج که پیش می‌رود و جامعه جدید شکل می‌گیرد، آیات متوجه مفاهیم متعدد زندگی اجتماعی می‌شود و از طول بیشتری هم برخوردار می‌گردد. یعنی به نوعی از وحدت به کثرت حرکت کرده و در واقع ما شاهد نوعی

تکامل در سیر آیات هستیم که از آیات ساده به آیات پیچیده حرکت می‌کند. نکته اینجاست که مرحوم بازرگان کل این کار را بدون هیچ ابزاری مثل کامپیوتر در زندان برازجان انجام می‌دهند، درحالی‌که وقتی دوستان ما می‌خواستند این منحنی‌ها را دقیق‌تر با کامپیوتر رسم کنند، ده سال طول کشید تا آن را انجام دهند. جالب است که وقتی در سال ۱۳۴۶ این کتاب را دکتر شریعتی مطالعه می‌کند در نامه‌ای به آقای عبدالعلی بازرگان فرزند ایشان می‌نویسد (چون بازرگان آن موقع در زندان بودند) که من پیش از خواندن این کتاب به قرآن اعتقاد داشتم، اما با خواندن آن اعتقاد علمی به قرآن پیدا کردم.

راجع به کتابی که بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان قرار است منتشر کند، صحبت کنید. نویسنده‌ی آن چه کسی است و چه تکالی دربارہ کتاب سیر تحول قرآن بیان کرده و چرا بنیاد تصمیم به ترجمه آن گرفت؟

این کتاب به وسیله آقای حجت‌الله نیکوئی ترجمه شده و بنده امر نظارت بر این کار و ویراستاری فنی آن را به عهده داشته‌ام. به اعتقاد من کتاب «سیر تحول قرآن» یکی از کارهای مهمی است که در ۴۵ سال گذشته تقریباً مغفول مانده و توجهی که باید به آن نشده بود تا این که حدود ۸ سال پیش یکی از استادان دانشگاه استنفورد به نام آقای دکتر «بهنام صادقی» روی این موضوع تحقیقات جدی و علمی به زبان ریاضی انجام می‌دهد و سعی می‌کند آن را در محافل علمی مطرح کند. دکتر صادقی حدود دو سال زمان می‌گذارد تا هم تکنیک‌های سبک‌شناسی و هم زبان برنامه‌ریزی لازم و هم تکنیک‌های ریاضی سبک‌سنجی را یاد بگیرد و خود را آماده انجام این تحقیق کند. مرحوم بازرگان در تحقیقات خود بازه زمانی ۲۳ ساله نزول آیات را به ۲۲ سال تقسیم می‌کند و می‌گوید چه آیاتی در چه سالی نازل شده‌اند. ایشان می‌بیند که قرآن از ۱۹۴ گروه آیات یک‌پارچه تشکیل شده است، یعنی مجموعه آیاتی که یک‌پارچه است و هریک درباره یک موضوع نازل شده است ۱۹۴ قطعه یا گروه آیات می‌باشند. این ۱۹۴ گروه آیات را با شواهدی که داشتند و با نظم مشخصی و بر اساس طول آیات بین ۲۲ سال تقسیم کردند. مثلاً گفتند که ۱۵ آیه سوره دوم و ۱۶ آیه سوره سوم مربوط به سال چهارم است. مسئله آقای صادقی این بود که ببیند آیا واقعا این ۲۲ گروه از نظر زمانی پشت سرهم بودند؟ و این ادعای مرحوم بازرگان درست است یا نه؟ آقای صادقی برای بررسی این موضوع

یک مجموعه متغیرهای جدیدی را وارد می‌کند که این مجموعه متغیرها بسیار گسترده‌تر از چهار متغیری است که مرحوم بازرگان در نظر گرفته بودند و اطمینان بیشتری فراهم می‌آورد. بررسی‌های آقای دکتر صادقی نشان می‌دهد که یافته‌های مهندس بازرگان از سال اول تا سال ششم درست بوده و از سال هفتم تا سال بیست‌ودوم در مجموع نشان می‌دهد که این آیات بعد از آن شش سال آمده‌اند، اما ترتیب دقیق آن‌ها معلوم نیست که به همان ترتیبی باشد که مهندس بازرگان تعیین کرده است. ترتیب کلی آن‌ها درست است، اما دقت آن معلوم نیست. دکتر صادقی تحقیقات مفصل‌تری را شروع می‌کند و با دقت خیلی بیشتری کل مجموعه را بررسی می‌کند. با کمک تکنیک‌های جدید و حتی در یکی از روش‌هایش به جای چهار متغیر حدود ۳۵۰۰ متغیر را مبنا قرار می‌دهد و با به کار گرفتن مرحله دیگری که در یک بخش از آن ۲۸ متغیر و در بخش دیگر ۱۱۴ متغیر را به کار گرفته بود به این نتیجه می‌رسد که می‌توان تا حدودی زمان نزول آیات بعد از سال هفتم تا ۲۲ ام را فهمید، البته نه با آن دقتی که مرحوم مهندس بازرگان بر آن تأکید داشته‌اند. در ضمن اضافه می‌کنم که ترجمه این اثر تحقیقاتی علاوه بر ارتقای ارزش علمی سیر تحول قرآن کاربرد روش‌های جدید شناخت آموزه‌های قرآنی را ترویج می‌کند.

سوالی که مطرح است این است که چه ضرورتی احساس کردید که این نگاه علمی به قرآن را داشته باشید؟ این نگاه چه دست‌آوردی برای جامعه امروز ما دارد؟

مهم‌ترینش این است که ببینیم خداوند چه روشی برای تربیت مردم داشته و با چه نظامی مطالب را برای ملتی که ناآگاه بوده مطرح کرده و چگونه مفاهیم جدید را در دوره‌های مختلف و با چه آمادگی‌هایی مطرح کرده و بر آن تأکید کرده است. یک برداشت این است که خداوند در نزول آیات، مسیر تکاملی انسان را مد نظر داشته و آیات جدید را بر اساس آمادگی که قبلاً توسط آیات قبلی ایجاد شده نازل می‌کرده است. برداشت دیگری که مرحوم بازرگان هم بر آن تأکید داشته این است که ظرفیت روحی پیامبر هم باید به نوعی آماده می‌گردید تا بتواند رسالت خود را انجام دهد. او در مواجهه با اولین آیات وحشت‌زده می‌شود و آمادگی کافی برای چنین رویدادی را نداشت، او خودش هم مبهوت بوده است. لذا چون آمادگی نداشته این آیات از حالت ساده تا پیچیده حرکت می‌کند تا خود پیامبر نیز برای رسالت خود در

یک موقعیت بهتر قرار بگیرد. روش تربیتی ما و همچنین نگرش و شیوه تغییر و تحول ما در دوران جدید و جامعه امروز ما نیز می‌تواند از همین الگوی الهی تبعیت کند.

به نظر می‌رسد چنین تگاهی به قرآن، ناقص برخی دیدگاه‌ها درباره وحی قرآن باشد. مثلاً دیدگاهی که عبدالکریم سروش بر آن تأکید دارد که قرآن اگرچه منشأ وحیانی داشته، اما از مسیر انسانیت پیامبر عبور کرده و به ما رسیده است. شما چنین هدفی را دنبال می‌کردید؟

البته در زمان انجام این تحقیق در ۵۰ سال قبل، نظر آقای دکتر سروش مطرح نبوده و ما نیز که در بنیاد فرهنگی بازرگان به ترجمه آن اقدام کردیم، ابتدا چنین چیزی را در نظر نداشتیم، ولی سیر تحول قرآن و همچنین تحقیق آقای دکتر صادقی نشان می‌دهد که سبک قرآن از نظم خاصی برخوردار است. برداشت‌های مختلفی از خداست و پیامبر هیچ دخالتی در آن نداشته است، همان‌طور که در قرآن هم آمده همه کلمات قرآن از خداوند است و شاید به همین دلیل هم نظم بسیار عمیقی دارد. به‌علاوه هدف این کار ضمن اینکه می‌خواسته نشان دهد که خداوند چگونه به انسان و جوامع انسانی نگاه کرده این است که نشان دهد این نظم هم مثل تمام پدیده‌های طبیعی منظم در یک فرآیند تکاملی رو به رشد و کمال داشته است. به‌رحال یکی از هدف‌های اصلی سیر تحول قرآن و ترجمه اثر ارزشمند دکتر صادقی این بوده است که خود قرآن بهتر فهم شود. چون ما زمان پیامبر نبوده‌ایم که این آیات به چه ترتیبی آمده، اما با این سیستم می‌توان ترتیب نزول آیات را فهمید و درک بهتری از آیات آن داشت.

مهندس بازرگان اوایل فعالیت فکری‌شان تلاش زیادی برای آشتی علم و دین داشته است، اما به مرور که پیش می‌رود این تلاش به نوعی متوقف می‌شود و این نگاه را نداشته‌اند. این متأثر از فضای فکری آن موقع بوده یا ضرورت‌هایی را در ابتدا حس می‌کردند که بعد دیگر آن ضرورت‌ها وجود نداشته؟ فکر می‌کنید دلیل این که دیگر ایشان چنین تگاهی را دنبال نکرد، چه بوده است؟

تا جایی که ما بررسی کردیم نشان نمی‌دهد که ایشان موضوع سازگاری علم و دین را هرگز تا آخر عمرشان کنار گذاشته باشند.

بالاخره ایشان آن مقطع تلاش می‌کنند مثلاً قوانین ترمودینامیک را از قرآن استخراج کنند، اما در ادامه در آثار ایشان چندان نگاه علمی به این شکل را نمی‌بینیم...

این نظر شما درست است. در سال‌هایی که در دانشگاه بودند و یا در زندان چند

کار خیلی علمی اثرگذار می‌کنند. «سیر تحول قرآن»، «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان» کتاب‌هایی بودند که در سال‌های دهه‌های سی و چهل در زندان با آن رویکرد علمی نوشته شده‌اند، ولی از سال‌های ۱۳۴۶ به بعد مسائل سیاسی و بعد مسائل انقلاب و مسائل اجتماعی آن‌قدر ایشان را احاطه کرد که اولویت طبیعی زندگی‌شان این مسائل بود نه اینکه تغییر نگرشی در ایشان اتفاق افتاده باشد و ایشان دیگر به سازگاری دین و علم اعتقاد نداشته باشند. ضرورت‌های حیات اجتماعی ایران و تهدیدهایی که ایران با آن‌ها مواجه بود ذهن ایشان و خیلی اندیشمندان دیگر را به خود مشغول کرده بود. سال ۱۳۵۷ که انقلاب پیروز شد بحران‌های اجتماعی را از سر گذراندیم و یکی دو سال بعد هم که جنگی شروع شد که تمام ایران را داشت از بین می‌برد و تهدید بسیار بزرگی بود. بنابراین شرایط به نحوی نبود که بتوانند درباره سازگاری علم و دین کار کنند.

در یافته‌های مهندس بازرگان و نگاه ایشان موردی از باورهای دینی بوده که با این نگاه علمی همخوانی نداشته باشد و به این دلیل آن را کنار گذاشته باشند؟

ایشان این تعصب یا باور را نداشتند که چیزهایی که در دین وجود دارد، همگی را الزاما بتوان با زبان علمی تبیین کرد، ولی می‌گفتند اگر چیزی را بتوانیم به زبان علمی بیان کنیم خیلی بهتر است و باید این کار را بکنیم. هرگز این نگاه را نداشتند که هرچه در دین وجود دارد را باید با زبان علمی بیان کرد و اگر نشد پس باید آن را کنار گذاشت. بسیاری از مجموعه مطالبی که در دین و قرآن وجود دارد مطالبی است که انسان باید با دل و عقل خودش به آن‌ها برسد، چه بسا با اشراق و مکاشفه باید آن‌ها را فهمید و نه لزوماً روش علمی. اما آن‌جایی که امکان‌پذیر است که ابزار عقل و مشاهده و تجربه را به کار ببریم خوب بهتر است آن‌ها را به کار ببریم تا ایمان ما قوی‌تر شود. درعین‌حال مهندس بازرگان یافته‌هایی هم که از این روش علمی به دست می‌آوردند متواضعانه هیچ قطعیتی برایش قائل نبودند.

فکر می‌کنید رفتارهای سیاسی مهندس بازرگان متأثر از باورهای دینی ایشان بود یا او تلاش می‌کرد تا بر مبنای رویکرد سیاسی مدرن خودش قرائت تازه‌ای از دین داشته باشد؟

شاید من هیچ‌کسی را در بین متفکرین و نویسندگانی که می‌شناسم ندیده‌ام که در کتاب‌هایشان به اندازه مهندس بازرگان به آیات قرآن استناد کند. تمام کتاب‌های

ایشان با آیه‌ای از قرآن شروع می‌شود. برخلاف کسانی که صوری و ظاهری به دین می‌پردازند، ایشان دین را بسیار بسیار جدی گرفته بود و با اینکه تظاهر به دین‌داری نداشتند، اما منش و سلوک دینی عمیقی داشتند. برخی از دوستان به ایشان گفته بودند روزنامه کیهان درباره شما می‌گوید که شما لیبرال هستید. ایشان هم برخلاف انتظار در جواب گفته بودند خوب درست گفته. با این حال مستقل از ظاهر امر عمیقاً باورهای دین داشت. من به جرأت می‌توانم بگویم مهندس بازرگان هر کار سیاسی می‌کرد پایه‌اش در قرآن بود و چون خیلی مانوس با قرآن بود، می‌دانست که چرا باید فلان کار را انجام دهد و به همین دلیل در کاری هم که انجام می‌داد هیچ ترسی به خود راه نمی‌داد. بنابراین با ضرس قاطع می‌گویم موضع‌گیری‌های ایشان ملهم از درک و فهم و ایمانش نسبت به آیات قرآن بود، ولی به این معنا نیست که متأثر از افکار آزادی‌خواهی مدرن نبود. ایشان در جوانی و در همان سال‌های ۱۳۰۶ که به فرانسه اعزام می‌شوند با دنیای جدیدی مواجه می‌شوند. علت اینکه خود ایشان انتخاب می‌کند که به فرانسه برود این بوده که در آن زمان حزب توده فعال و افکار مارکسیستی خیلی رایج بود و ایشان هم نمی‌توانست پاسخی کافی به شبهات و اتهام‌های آن‌ها دهد. مثلاً وقتی می‌گفتند در غرب مردم اخلاق دارند و دین ندارند، به یکدیگر اعتماد دارند و متمدن هستند، اما مثل ما ادعاهای دین‌داری ندارند و یا استدلال‌هایی که مارکسیست‌ها درباره اصالت ماده می‌کردند، به منظور برخورد درست با این مسائل پیش پدرشان می‌روند و می‌گویند اجازه بدهید من بروم جایی که مرکز این افکار است تا بینم کدامیک از این حرف‌ها درست است. آنجا مهندس بازرگان به دقت مشاهده می‌کند و خیلی از ویژگی‌های خوب آن جوامع مثل آزادی و نظم و صداقت و علم و... را فرا می‌گیرد و بعد با مراجعه به دین بررسی می‌کند که دین با این موضوعات چگونه برخورد می‌کند. بنابراین عینک مهندس بازرگان در مواجهه با دین اگر به خارج نمی‌رفت شاید عینک متفاوتی بود. خارج‌رفتن دیدگاه او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و باعث می‌شود تا با مطالعه شناخت قرآن نشان دهد که دین منافاتی با دموکراسی و آزادی و علم ندارد.

ما یکسری داشته‌های انسانی مثل حقوق بشر و آزادی و... داریم. از سوی دیگر یکسری آموزه‌های وحیانی هم داریم که گاهی علی‌الظاهر این دو در تناقض با یکدیگر قرار می‌گیرند. مهندس بازرگان چه‌طور جمع این‌ها را با هم قبول داشته؟ ایشان جمعیت ایرانی مدافعان حقوق بشر را پایه‌گذاری

می‌کند و خودش از اولین روشنفکران دینی بوده که به حجیت بی‌انتهای بشر اعتقاد داشته، اما در عین حال عقاید دینی خود را هم داشته است. چه‌طور دچار تناقضی نشده است؟

یکی از فواید کار سیری در تحول قرآن همین بوده است که بگویید این احکام مربوط به چه دورانی بوده و آیا همه این احکام یک نوع هستند یا برخی از آنها تابع شرایط فرهنگی و زمانی و محیطی هستند. وقتی مرحوم مهندس بازرگان سخنرانی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» را انجام داد، ایشان بر همین تأکید داشت که آنچه مهم است در اسلام این است که زندگی انسان یک زندگی ابدی است و در مقابلش افق بی‌نهایت بزرگی قرار دارد که محدود به افق‌های محدود دنیایی نمی‌شود (آخرت). یک زندگی بسیار متعالی‌تر و فراخ‌تری در انتظار اوست. دوم این که هستی از یک منشأ واحد غیرمادی نشأت می‌گیرد که خداوند است. این دو اصل دین است. بقیه احکام کلیاتش در قرآن آمده و این مستلزم این است که کسانی که دین‌شناس و اسلام‌شناس هستند بیایند و احکامی که با توجه به زمان و مکان و متأثر از فرهنگ عرب است از احکامی که جنبه جاودانی و ابدی دارد را متمایز کنند.

تکنه‌ای درباره سخنرانی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» وجود دارد. بسیاری این سخنرانی مهندس بازرگان را خوش‌آمدگویی ایشان به سکولاریسم می‌دانند. ارزیابی شما چیست با توجه به اینکه به نظر می‌رسد تا پیش از انقلاب، مهندس بازرگان چنین دیدگاهی نداشته است. این به نظر شما نوعی تغییر در مهندس بازرگان محسوب می‌شود؟

بله، به‌هرحال خود مهندس بازرگان اعتقاد به تحول داشتند. شاید از همه نوع تغییر و تحولی استقبال می‌کردند و آدم جزم‌اندیشی نبودند. اهل یادگیری و مطالعه و تأمل بودند. مرحوم مهندس بازرگان وقتی کتاب «بعثت و ایدئولوژی» را در زندان قصر شروع به نوشتن کردند تجربه انقلاب را نداشتند. مهندس بازرگان شاید آن موقع این اعتقاد را در مورد احکام اسلامی داشتند که همه احکام فقهی باید کامل اجرا شود. اما طی ۱۵ سال بعد ایشان تجربه انقلاب را به‌دست آوردند و دیدند که آنچه که ثابت است و اصل است و تغییر نمی‌کند، همان اصولی است که دین بر پایه آنها استوار است و آن اصول عبارت است از ایمان و آخرت و خداوند. این احکام باید طوری به کار گرفته شود که ما را به خدا نزدیک‌تر کند و برای زندگی اخروی ما مفیدتر باشد. بنابراین احکام ضمن این که اصالت دارند و در قرآن آمده‌اند هم باید با توجه به شرایط روز و هم با توجه به شرایطی که احکام در آنها نازل شده‌اند به آنها نگاه کرد. همین تجربه‌ای که مخصوصاً بعد از انقلاب به دست آمد و این که

اگر ما صرفاً بخواهیم به هر قیمتی احکام را اجرا کنیم ولو اینکه مردم آمادگی نداشته باشند چه مشکلاتی پیش می‌آید و چه سوءاستفاده‌هایی ممکن است از این نگرش‌ها نسبت به اسلام انجام شود موجب شد تا ایشان آن سخنرانی را انجام داد.

بنابراین اصل آخرت و خداست و من اعتقاد ندارم که ایشان تغییر نظر داد و مثلاً اگر فکر می‌کردند که دین با زندگی اجتماعی انسان ارتباط دارد دیگر این اعتقاد را نداشتند. معتقدم که ایشان اعتقاد داشت که دین با زندگی اجتماعی انسان ارتباط دارد، اما با این نگرش که زندگی بشر از این دنیا می‌گذرد آموزه‌های دینی به ما کمک می‌کند که زندگی دنیا را طوری سپری کنیم که آخرت مناسب تأمین شود. یعنی دین رفتار همین دنیای ما را هدایت می‌کند. اگر دین نباشد و این تعهد نسبت به آخرت نباشد الزامی وجود ندارد که فرد، فداکاری و ایثار کند. تنها چیزی که باعث می‌شود انسان حاضر شود از منافع کوتاه‌مدت خود بگذرد این است که یک منفعت بزرگ‌تر در انتظارش باشد و آن چیزی است که دین به انسان می‌دهد و می‌گوید آخرتی وجود دارد که فراتر از این دنیا است. بنابراین ایمان به آخرت سبب می‌شود زندگی این دنیای ما بهتر سپری شود.

مهندس بازرگان خیلی انعطاف‌پذیر بود و در مورد احکام هم اعتقاد داشت که افراد باید با اختیار آن را بپذیرند و نه با اجبار. مثلاً در مورد حجاب. لیکن آنچه که شایع شده که مهندس بازرگان از افکار گذشته دست برداشت و فهمید دین به درد اجتماع نمی‌خورد، غلط است. ایشان اصلاً چنین تفکری نداشت و بعد از سخنرانی «آخرت و خدا، هدف بعثت پیامبران» مرحوم مهندس بازرگان مصاحبه‌ای می‌کنند و می‌گویند در اصل تفکراتم به نقش دین تغییری حاصل نشده، اما تأکیدم بعد از تجربه انقلاب اسلامی بر این است که ما باید از حکومت عدالت و آزادی بخواهیم نه بیش از آن. در مورد اینکه هدف نهایی دین را آخرت بیان کردند باید بگویم که زندگی آخرت هم از دنیا می‌گذرد. یعنی بالاخره اینجاست که ما آخرت را می‌سازیم و این دو امر به هم پیوسته هستند و آخرت حاصل کار دنیاست.

بازرگان بهترین معلم من بود*

مهدی بهادری نژاد

دکتر مهدی بهادری نژاد، استاد دانشکده مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف و از اعضای پیوسته فرهنگستان علوم ایران است که از چهره‌های ماندگار ایران و دارای نشان درجه یک دانش است. وی از شاگردان ممتاز مهندس بازرگان در دانشکده فنی دانشگاه تهران بوده که دو سال را نزد ایشان شاگردی کرده است و مدت کوتاهی را هم در شرکت مهندسی مشاور «یاد» به مدیرعاملی مهندس بازرگان مشغول کار بوده است.

* * *

شما یکی از شاگردان مهندس بازرگان در رشته مکانیک و در دانشگاه تهران بودید. از ویژگی‌های علمی و شخصیت معلمی ایشان در دانشگاه بگویید و این که چه چیز این استاد را برای دانشجویان خاص می‌کرد؟

من در سال تحصیلی ۳۴-۱۳۳۳ دانشجوی سال سوم دانشکده فنی بودم. آن زمان برای دانشجویان، یک دوره درسی به نام ترمودینامیک تدریس می‌شد که جناب آقای مهندس مهدی بازرگان استاد این درس بودند. ترمودینامیک درسی بود که تمام بیچه‌های رشته فنی باید آن را می‌گذراندند. این درس به مدت یک سال ارائه

* گفت‌وگوی زهرا سلیمانی اقدام با دکتر مهدی بهادری نژاد به نقل از صفحات ۵۴ و ۵۵ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

می‌شد. تدریس ایشان بسیار خوب بود و من از آن بسیار لذت می‌بردم. ایشان در بین تدریس‌شان مباحث مذهبی، معنوی و الهی را هم ذکر می‌کردند که این برای من بسیار جالب بود، زیرا تدین چنین شخصیتی برایم عجیب بود و این که ایشان این مباحث را در لابه‌لای مباحث درس ترمودینامیک مطرح می‌کردند.

ما در اواسط سال تحصیلی بودیم که ایشان را به خاطر فعالیت‌های سیاسی دستگیر کردند. دانشکده برای این که کلاس ایشان همچنان برقرار بشود درس وی را به سه نفر از اساتید دانشکده؛ مهندس شکریان، ستوده نیکو و آقای مهندس قزوینیان دادند. اما بچه‌ها راضی نبودند و مهندس شکریان و مهندس ستوده سر کلاس می‌گفتند که باید توجه داشته باشید که درس ترمودینامیک را باید یک مجتهد تدریس کند. و ما مجتهد این درس نیستیم، بلکه مهندس بازرگان مجتهد این درس بودند و ایشان باید این درس را تدریس کنند. ما تنها کاری که می‌توانیم بکنیم درس تخصصی خودمان را بگوییم. این موضوع بچه‌ها را خیلی خوشحال کرد و این شیوه را هم پذیرفتند. درواقع مهندس بازرگان متخصص درس ترمودینامیک بودند و حتی کتاب درسی ما از جمله کتاب‌هایی بود که مهندس بازرگان نوشته بودند با نام «ترمودینامیک صنعتی» که واقعا کتابی بسیار عالی بود.

آقای مهندس نیکو از دیگر اساتید دانشکده هم تخصص‌های دیگری داشتند که مربوط به دروس تخصصی تر رشته مهندسی مکانیک می‌شد. ایشان هم معتقد بودند که تنها مهندس بازرگان مجتهد این درس هستند و من هم به دادن دروس مخصوص به خودم اکتفا می‌کنم. آقای مهندس قزوینی هم مدتی درس‌های ترمودینامیک را تدریس کردند، اما بچه‌ها زیاد از درس‌دادن ایشان خوششان نیامد تا مدتی بعد که مهندس بازرگان از زندان آزاد شدند و به دانشگاه بازگشتند.

روز بازگشت ایشان به دانشگاه را توصیف کنید. آیا در آن روز برنامه یا اتفاق خاصی شکل گرفت؟

من یادم هست روزی که مهندس بازرگان بعد از مدتی طولانی به دانشگاه بازگشتند، ما می‌دانستیم که ایشان چه روزی به دانشگاه خواهند آمد. ما برای برپایی مراسم استقبال از ایشان از بچه‌ها پول جمع کردیم تا برای ایشان گل بخریم. پولی که بچه‌ها دادند از قیمت یک دسته گل خیلی بیشتر بود، بنابر این توانستیم تعداد زیادی

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۰۳

دسته گل با سبدهای گل تهیه کنیم. اما ایشان یک روز قبل از روزی که به ما اعلام شده بود به دانشگاه آمدند. ما نزد ایشان رفتیم و گفتیم جناب مهندس شما قرار بود فردا تشریف بیاورید و ما قرار بود از شما به صورت رسمی استقبال کنیم. ایشان گفتند مگر چه فرقی می‌کند، اما ما راضی‌اش کردیم که فردا در مراسم ما شرکت کند. اتفاقاً همان روز ما کلاس آزمایشگاه ترمودینامیک داشتیم و ایشان سر کلاس آمدند و کلاس را برگزار کردند.

روز بعد، از ابتدای در ورودی که ایشان پیاده وارد فضای دانشگاه می‌شدند، دانشجویان با دسته‌های گل در مسیر ایستاده بودند و گل‌ها را به ایشان تقدیم می‌کردند. مهندس به سالن آمفی‌تئاتر دانشگاه آمدند. تمام دانشجویان دانشکده حتی آن‌هایی که با ایشان کلاس نداشتند هم در آنجا جمع شده بودند تا سخنرانی ایشان را بشنوند. یادم هست به قدری دسته‌گل، تاج و سبدهای گل به ایشان تقدیم شده بود که وقتی روی سن برای سخنرانی رفته بودند دورتادور ایشان پوشیده از گل شده بود.

مهندس بازرگان مدتی را همکار دکتر مصدق بودند، از این‌رو ایشان سخنرانی خود را با نام و یاد ایشان آغاز کردند و گفتند که من می‌دانم کارهایی که شما امروز کرده‌اید برای من نیست، بلکه متعلق به شخصیتی است که من افتخار همکاری ایشان را داشته‌ام. دانشجویان هم از گفته‌های مهندس بسیار استقبال کردند. بعد از سخنرانی ایشان به کلاس بازگشتند و درس خود را ادامه دادند و این کلاس تا آخر سال ادامه داشت.

این آخرین کلاس شما با ایشان بود؟

در آن زمان، در سال چهارم دانشگاه، رشته الکترومکانیک به رشته برق و مکانیک تبدیل می‌شد که من رشته مکانیک را در سال چهارم انتخاب کردم. آقای مهندس بازرگان درس اختصاصی دیگری هم با دانشجویان مکانیک داشت که درباره دستگاه‌های حرارتی و نیروگاه‌های حرارتی بود. در این کلاس تعداد افراد کمتر بودند و ما فرصت به‌رمندی بیشتری از حضور ایشان را داشتیم. از جمله جلساتی هم که ما ایشان را در آن ملاقات می‌کردیم جلسات درس تفسیر قرآن مرحوم طالقانی در مسجد استانبول [مسجد هدایت] بود. در واقع می‌توانم بگویم ایشان بهترین

معلمی بود که من تا به حال داشتم.

چرا ایشان را بهترین معلم خود می‌دانید؟

ایشان هم به لحاظ شیوه تدریس و هم به لحاظ شخصیت، بهترین معلمی بودند که من داشتم. در واقع به لحاظ علمی، استاد یک درس تخصصی بودن در دانشگاه تهران چیزی نبود که هر کسی بتواند به راحتی به آن جایگاه برسد و تدریس کند. کتاب‌های ایشان هم که هنوز موجود است، گویای این مطلب هستند. سال‌ها بعد، زمانی که من به ایران بازگشتم، مهندس بازرگان نخست‌وزیر ایران شده بود. خدمتشان رسیدم و گفتم جناب مهندس من از زمانی که به مدرسه رفتم تا وقتی که از آمریکا آمدم شاید بیش از ۱۰۰ معلم داشته‌ام، ولی شما بهترین معلمی بوده‌اید که من تا به حال داشته‌ام. هدفم از گفتن این مسئله اصلاً تعارف کردن برای خوش آمد ایشان نبود، بلکه واقعاً برای من این طور بود.

طرح مسائل غیردرسی مثل مباحث دینی و سیاسی در یک کلاس فنی برای دانشجویان عجیب نبود؟

ایشان در حین درس دادن ممکن بود از آیه‌ای از قرآن یا حدیثی مثال بیاورند یا به مسئله‌ای مذهبی اشاره کنند و درباره آن بحث کنند، اما هیچ‌گاه تمام وقت خود را صرف این قضیه نمی‌کردند، بلکه وقت کلاس متعلق به درس اصلی بود و ایشان در لابه‌لای درس به این مطالب اشاره می‌کردند. این نوع درس دادن و این اشارات برای شخص من بسیار جالب بود، اما نمی‌توانم بگویم برای صد و خرده‌ای شاگرد دیگر کلاس هم جالب بوده است. اما برای دانشجویانی مثل من شنیدن این مباحث در لابه‌لای درس استادی که مقام علمی برجسته‌ای دارند و رئیس دانشکده فنی بودند بسیار جالب بود.

اما سخنرانی‌های مذهبی و سیاسی ایشان جداگانه بود. ایشان با فواصل مختلف سخنرانی‌هایی ترتیب می‌دادند که جمعیت بسیاری در آن سخنرانی‌ها حضور داشتند و فقط مختص به دانشجویان دانشکده فنی هم نمی‌شد، بلکه از همه دانشگاه و از همه رشته‌ها و از همه قشری برای شنیدن سخنرانی‌های سیاسی و مذهبی ایشان می‌آمدند. در واقع همین سخنرانی‌ها و البته نوشته‌ها و آثار ایشان بود که باعث می‌شد چند وقت یک‌بار، دستگیر و زندانی بشوند.

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۰۵

دید اغلب دانشجویان رشته الکترومکانیک به استاد درس ترمودینامیک، بیشتر به سمت یک چهره معروف سیاسی و مبارزاتی معطوف بود یا یک استاد برجسته و متخصص آن رشته؟ بخش دوم صادق‌تر بود. در واقع ما حق انتخاب نداشتیم و تنها استادی که درس ترمودینامیک را تدریس می‌کرد ایشان بودند. ما نه حق انتخاب درس داشتیم و نه حق انتخاب استاد را که این مسائل را هم بخواهیم مد نظر قرار دهیم. اما کلاس‌های ایشان بسیار جذاب و پربار بود.

شما تا همین چند سال پیش در دانشگاه شریف درس ترمودینامیک را تدریس می‌کردید. آیا روش‌های تدریس مهندس بازرگان را می‌شد در شیوه تدریسی شاگردش هم مشاهده کرد؟ یکی از ویژگی‌های خاص تدریس مهندس بازرگان نظم و ترتیب ایشان بود که من هم سعی کردم همان نظم و ترتیب را در نحوه تدریس‌هایم حفظ کنم. بنده هم مانند ایشان گاهی در میان درس، مثال‌هایی از احادیث و قرآن ذکر می‌کردم. این شیوه حتی برای شاگردان من هم جالب بود، البته شاگردان ایرانی من، زیرا من این شیوه را تنها در ایران استفاده می‌کردم.

شیوه تدریس و آزمون‌های مهندس بازرگان چگونه بود؟ به‌عنوان یک استاد سختگیر شناخته می‌شد یا استادی که راحت نمره می‌دهد و همه می‌توانند به راحتی درس‌های او را پاس کنند؟! شیوه تدریس ایشان بسیار جالب بود و ما به راحتی می‌توانستیم درس‌های ایشان را دنبال کنیم. زمان ما شیوه ترمی وجود نداشت و ما یک سال تحصیلی را درس می‌خواندیم و در انتهای سال امتحان می‌دادیم.

آخر سال مهندس بازرگان هم امتحان کتبی می‌گرفت و هم امتحان شفاهی. یادم می‌آید سال پیش از ما، آقای عباس چمران، برادر شهید مصطفی چمران، دانشجوی مهندس بازرگان بودند و از درس ترمودینامیک نمره ۲۱ گرفته بودند. سال بعد وقتی این جریان به گوش ما رسید تحقیق کردیم و متوجه شدیم که آقای مهندس بازرگان برای اینکه دانشجویان در تهیه جزوه کوشا باشند ۲ نمره را به کیفیت جزوه کلاسی اختصاص داده بود. ایشان تمام جزوه‌ها و یادداشت‌های کلاسی بچه‌ها را می‌گرفتند و با دقت مطالعه می‌کردند و نمره می‌دادند. اما جزوه آقای عباس چمران به قدری خوب بوده که ایشان به جزوه او ۵ نمره می‌دهند. ایشان نمره امتحانشان را ۱۶ شده بودند که با این ۵ نمره، ۲۱ را به‌عنوان نمره اصلی گرفته بودند. وقتی نوبت ما شد. یادم می‌آید که ما امتحان کتبی را داده بودیم و آماده دادن امتحان شفاهی بودیم.

۴۰۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

مهندس بازرگان امتحانات شفاهی را دو نفره می‌گرفت و از آن‌جایی که من و شهید چمران همیشه با هم بودیم، برای امتحان هم با هم در کلاس حاضر شدیم. مهندس به هریک از ما مسئله‌ای داد تا پای تخته حل کنیم. مصطفی چمران، هم مسئله را خوب حل کرد و هم جزوه‌ای که تهیه کرده بود بسیار عالی بود از این رو مهندس بازرگان گفت من باید به تو بیشتر از بیست بدهم، اما چه فایده، پس مجبورم همان بیست را برایتان رد کنم. جالب بود که هر دو برادر از درس مهندس بازرگان نمره بیست را گرفته بودند، اما آن که بیشتر از بیست گرفته بود، عباس بود نه مصطفی.

نکته جالب دیگر این بود که ۳۰ سال بعد پسر عباس چمران، آقای فرداد چمران در دانشگاه شریف با من کلاس داشتند. نمره کلاس من هم از ۲۱ بود و فرداد چمران هم از درس من نمره ۲۰/۶ گرفت و چون من هم نمی‌توانستم نمره بیشتر از بیست رد کنم، به بچه‌ها اعلام کرده بودم که اگر کسی توانست بیشتر از ۲۰ از درس من نمره بگیرد من اضافه آن را نگه می‌دارم و در درس دیگری که با من دارد به کار می‌برم. برای آقای بازرگان نظم و ترتیب بسیار مهم بود، از این رو برای نوع یادداشت برداشتن و نوشتن و نظم و ترتیب بچه‌ها بسیار ارزش قائل بود.

رابطه آقای بازرگان با خود دانشجویان چگونه بود؟

ایشان بسیار مهربان بودند و در برخورد با دانشجویان پدرانۀ رفتار می‌کردند. در دانشگاه، دانشجویان مختلف با اعتقادات مختلف وجود داشت که ایشان با همه خوب بودند. مثلاً دانشجویان از رشته‌های دیگر که درس ترمودینامیک درس اصلی‌شان نبود، این درس را با اکراه برمی‌داشتند، اما وقتی سر کلاس می‌نشستند با توضیحاتی که آقای بازرگان درباره اهمیت درس می‌دادند، علاقه آن‌ها را برمی‌انگیخت.

بعد از اتمام دانشگاه آیا با ایشان هنوز ارتباط داشتید؟

دوره چهار ساله ما که در دانشگاه تمام می‌شد از سال سوم به بعد، تابستان‌ها برای کارآموزی می‌رفتیم. از دوره‌های کارآموزی باید گزارش تهیه می‌کردیم تا نمره می‌گرفتیم. من وقتی گزارشم را داده و درسم تمام شده بود، مهندس بازرگان از من دعوت کرد تا در شرکت یاد، شرکتی که ایشان با ده استاد دیگر دانشگاه تأسیس

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۰۷

کرده بودند، همکاری کنم. ایشان مدیرعامل این شرکت مهندسی مشاور بود. وقتی از من پرسید حضری همکاری کنی؟ من گفتم این همکاری واقعا باعث افتخار من است. در آن زمان هم ۷۵۰ تومان حقوق می‌گرفتم، گرچه همکلاسی‌های من که مهندس شده بودند، ۱۰۰۰ تومان حقوق می‌گرفتند، ولی همکاری با مهندس بازرگان برای من ارزش بیشتری داشت. من گرچه یک مهندس صفر کیلومتر بودم، اما ایشان در پروژه‌های مختلف نظرات من را هم می‌پرسید. من تا قبل از اینکه به آمریکا بروم پیش ایشان بودم که برای من واقعا بسیار ارزشمند بود. به نظر من، ما نظیر چنین شخصیتی را نداشتیم یا اگر هم بوده‌اند، بسیار کم بوده‌اند.

نگاهی به اندیشه بازرگان، نوگرای دینی گفت‌وگو با محمد بسته‌نگار

قرار شد با محمد بسته‌نگار، از چهره‌های ملی-مذهبی و از یاران مهندس بازرگان، گفت‌وگویی داشته باشیم درباره بازرگان و اندیشه‌هایش؛ پیشنهاد کرد سوای هر آنچه از بازرگان می‌دانیم یا نمی‌دانیم، نسخه افست کتاب در دست انتشارش را با عنوان «اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی مهندس مهدی بازرگان» بخوانیم و بعد صحبت کنیم. چنین شد و این گفت‌وگو بیشتر بر سر مسایلی است که بسته‌نگار در اندیشه بازرگان برجسته‌تر از موارد دیگر یافته است.

* * *

در اندیشه مهندس بازرگان درباره «استقلال»، از سویی می‌بینیم که جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی این موضوع برای ایشان اهمیت بیشتری دارد و استقلال را تنها از منظر سیاسی بررسی نمی‌کنند و از بابتی سعی در شایع کردن این باور دارند که انسان نمی‌تواند در هیچ شرایطی از وضع موجود راضی باشد، بلکه باید قاهر و مسلط بر شرایط و سازنده محیط و مایحتاج شود. در ابتدا به نظر می‌رسد، بد نباشد به نسبت میان «استقلال» و «سیاسی‌بودن» افراد یا تلقی خاص ایشان از «سیاست» اشاره‌ای داشته باشید.

بازرگان طی سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۴ در مقاله‌های بسیاری به تشریح دیدگاه‌های خود در این باره پرداخته است. به‌خصوص زمانی که نیروهای چپ و به‌طور مشخص حزب توده، مبارزه با استعمار را سرلوحه کارشان قرار داده بودند و البته در این مبارزات فقط امپریالیسم آمریکایی عمده نظرشان بود. در جامعه هم یک جو تقریباً فراگیری نسبت به این مقوله شکل می‌دادند؛ طوری که حتی به مبارزه با انگلستان چندان قایل نبودند. یکی

از تنورسین‌های حزب توده حتی مقاله‌ای نوشت علیه ملی‌شدن صنعت نفت و عنوان کرد همان‌طور که نفت جنوب در اختیار انگلستان است، نفت شمال هم باید در اختیار روس‌ها باشد. در بحبوحه مبارزات مردم ایران برای ملی‌شدن صنعت نفت، علیه دولت غاصب انگلیس، مهندس بازرگان نظرشان این بود که مبارزه ما فقط مبارزه سیاسی و نظامی نیست و باید به جنبه‌های دیگری نیز توجه کرد. نمی‌توانیم در شرایطی که خود را به لحاظ اقتصادی وابسته به آنها می‌دانیم به لحاظ فکری مستقل باشیم. استقلال باید همه‌جانبه باشد. بنا به همین علت است که در مجموعه کارهای ایشان کتابی نمی‌بینیم که ترجمه صرف باشد. مفاهیم را درست به کار نمی‌گرفت. برای مثال از کتاب‌های «جنگ شکر در کوبا» یا «آزادی هند» در سخنرانی‌هایش مطالبی ارایه کرد اما پای ترجمه عینی در میان نبود. برای ایشان استقلال کامل مدنظر بود و اینکه سرمایه‌داری جهانی نباید به هیچ‌عنوان بتواند برای ما تکلیف، تعیین کند.

بسیاری معتقدند بازرگان اندیشه‌های لیبرالی داشت. در این باره نظر شما چیست؟

پس از انقلاب، هم ایشان، هم آیت‌الله طالقانی و آقای [دکتر] سحابی، بسیار مخالف هرگونه واکنش تند و افراطی بودند. بازرگان می‌گفت ما می‌توانیم در عرض تنها چند ساعت ساختمانی را خراب کنیم، اما برای ساختن نظامی فروریخته، باید گام‌به‌گام و به تدریج پیش رویم. خب اینها که نمی‌تواند به معنای لیبرال بودن کسی باشد. اما از سوی نیروهای چپ برجسب لیبرال بودن به ایشان زده می‌شد. در صورتی که حتی در نوشته‌های آیت‌الله مطهری و بهشتی هم سویه‌های لیبرالی مشهود است. در زندان، از سال ۱۳۵۲ به بعد، اگر می‌خواستند به کسی فحش دهند، به او می‌گفتند: «لیبرال»، «دموکرات» یا «طرفدار حقوق بشر». آن وقت صحبت از دموکراسی یک‌جور فحش و ناسزا بود. پس از انقلاب، بازرگان در سخنرانی‌های بسیاری از جمله یکی از آنها با عنوان «چهار ایسم»، به جای آنکه به لیبرالیسم «آری» یا «نه» بگوید، آن را تحلیل کرد. معتقد بود انسان باید در برابر خدا آزاد و لیبرال باشد، اما در رابطه با اجتماع، یعنی آنجا که حق فرد در برابر جامعه قرار می‌گیرد، لیبرالیسم وجود ندارد. از بابتی بعضی انتقاد می‌کنند چون بازرگان از لحاظ اقتصادی دیدگاه‌های لیبرالی داشته است، پس ایشان لیبرال است. اما بازرگان به‌ویژه در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» بحث‌هایی طرح می‌کند که ورای این است. حتی ایشان قایلند به اینکه حق مالکیت می‌تواند توسط دولتی که

منتخب مردم است، محدود شود. بنابراین این انگی که به بازرگان می‌زنند، حقیقت ندارد.

در مجموع نوشته‌های ایشان، به نظر می‌آید مهندس بازرگان از طرفداران حقوق بشر بود. آیا ایشان هم مانند برخی از روشنفکران مذهبی، نظیر مجتهد شبستری، قایل به تقدم حقوق بشر بر مذهب بودند یا خیر؟

بحث‌های روشنفکران مذهبی، از دهه ۷۰ به بعد به صورت جدی مطرح شد؛ بحث راجع به حقوق بشر، نسبت حقوق بشر با دین و بسیاری از مسایل دیگر. روشنفکران مذهبی قایلند به اینکه رجعت به عقل در مواجهه با مسایل دینی، کفایت می‌کند. اما در اندیشه «نواندیشان دینی»، نظیر صالحی نجف‌آبادی، مرحوم آیت‌الله منتظری و مرحوم بازرگان، تاکید بر وحی هم به ادراک عقلی اضافه می‌شود. بنابراین در نگاه به حقوق بشر، تفاوت‌های بسیاری میان طیفی که بازرگان در آن قرار می‌گیرد و روشنفکران مذهبی، وجود دارد. ایشان در سال ۱۳۲۷، در مسجد سپهسالار، یعنی زمانی که تازه اعلامیه حقوق بشر در مجمع سازمان ملل متحد قرائت شده بود، بسیاری از مبانی حقوق بشر را در مطابقت با اسلام، بررسی کردند و به نوعی شاید اولین کسی باشند که نسبت به این موضوع واکنش نشان داده است.

در گفته‌های آیت‌الله طالقانی آشکار است که ایشان به «حکومت اسلامی» یعنی حاکمیت عده‌ای بر عده دیگر، قایل نیستند، ایشان معتقد به «نظام اسلامی» است. موضع مهندس بازرگان در این باره چیست؟

در سال ۱۳۳۹، مرحوم آیت‌الله طالقانی در سخنرانی خود در مسجد هدایت گفت: «ما حکومتی مثل حکومت مصدق می‌خواهیم.» و نیز مقدمه‌ای بر کتاب «تنبیه الأُمَّة و تنزیه المَلَّة» آیت‌الله نایینی نوشتند و در آن از اصول مشروعیت، آزادی و دموکراسی دفاع کردند. ایشان یک‌جور نظام شورایی را در کنار نظام پارلمانی مطرح می‌کردند. مهندس بازرگان هم به اصول دموکراسی معتقد بود، اما به جای آنکه مبانی دموکراسی را در اندیشه‌های افلاطون، ارسطو، جان لاک و مونتسکیو جست‌وجو کنند، در مبانی دینی تدقیق می‌کردند. ایشان حتی دموکراسی در غرب را معلول مسیحیت می‌دانستند.

مرحوم بازرگان در تشکیل نهادهای مدنی چه فعالیت‌هایی داشتند؟

بازرگان در سخنرانی خود در سال ۱۳۴۵، با عنوان «احتیاج روز» به تفصیل راجع به این مقوله صحبت کرد. ایشان معتقد بود برای تغییر حاکمیت استبدادی آن دوره، نهادهای مدنی باید از پایین شکل گیرند. حتی می‌گفتند پیک‌نیک و غذاخوردن هم باید دسته‌جمعی باشد. خود ایشان در تشکیل بسیاری از نهادهای مدنی، نظیر انجمن اسلامی مهندسان، پزشکان، معلمان، نهادهایی مثل شرکت انتشار و بسیار جاهای دیگر، پیشگام بودند. از بابتی ایشان در یکی از نوشته‌هایشان با عنوان «راه طی شده» خیلی راحت و به زبان ساده، به تشریح نظراتشان راجع به جامعه مدنی پرداخته‌اند.

و به‌عنوان سوال پایانی؛ دیدگاه‌های ایشان در مورد مسئله حقوق زنان بر چه پایه و اساسی بود؟ متاسفانه مهندس بازرگان در این باره زیاد حرفی نزده‌اند. شاید بیشتر به این دلیل که در آن موقع چنین مباحثی مطرح نبوده است. اما ایشان در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» در این باره چنین می‌گویند:

«در مورد حقوق اجتماعی زنان، چنان‌که حکومت را... یک عمل ولایت و مباشرت در امور و اموال متعلق به مردم به وکالت از طرف آنها بدانیم، نظر به اینکه اسلام به زنان مانند مردان حق مالکیت و تصرف در اموال و امور خود و حق وکیل‌گرفتن می‌دهد، دلیل ندارد که آنها در انتخاب و در اظهار نظر درباره متصدیان امور، حق شرکت نداشته باشند کما اینکه در زمان حضرت رسول اکرم (ص) هم طرف بیعت قرار می‌گرفتند و هم اعتراض و ایراد داشتند و در ضمن به میل خودشان در جنگ‌ها و خدمات با شوهران و مردان همکاری کردند.»

بررسی سیاست‌های دولت موقت و نگرش بازرگان در گفت‌وگو با محمد توسلی

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، در ادامه پرونده مهندس مهدی بازرگان برای بررسی سیاست‌های دولت موقت و نگرش بازرگان سراغ محمد توسلی از اعضای نهضت آزادی و عضو هیئت مذاکره‌کننده با آمریکا همراه با مهندس بازرگان رفتیم و در گفت‌وگویی که بیش از ۲ ساعت به طول انجامید با وی صحبت کنیم. البته در مورد موضع نهضت آزادی در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، همخوانی سیاست‌های دولت یازدهم و سیاست‌های مهدی بازرگان، سیاست‌های مهدی بازرگان در مورد انقلابی یا اصلاحی و رفرمیست بودن و... از محمد توسلی پرسیدیم. پس از تنظیم گفت‌وگو، متن را در اختیار آقای توسلی قرار دادیم تا مشروح گفت‌وگو را تأیید کنند ولی پس از آنکه متن را به ما برگرداندند بخش‌های زیادی به گفت‌وگو اضافه شده بود.

متن زیر مشروح گفت‌وگوی خبرنگاری تسنیم با محمد توسلی است:

تسنیم: بسم الله الرحمن الرحيم. ممنون از وقتی که به ما دادید تا در خدمتتان باشیم. ان شاء الله بتوانیم از نظراتتان استفاده کنیم. آقای توسلی، نام شما همواره در کنار نام آقای بازرگان بوده، چه در نهضت آزادی و مبارزات قبل از انقلاب و چه در دولت موقت و یا حتی بعد از آن. بفرمایید که چه‌طور با مهندس بازرگان آشنا شدید و از کجا ارتباط شما عمیق‌تر شد و این رابطه به کجا رسید؟
توسلی: بنده با مرحومان مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر سبحانی - در

۴۱۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

واقع - از دوران نوجوانی آشنا شدم. با مرحوم طالقانی از کلاس پنجم دبستان آشنا شدم. زمانی که منزل ما در محله شاپور، خیابان مولوی، کوچه سعادت (شهید مجید توسلی) بود، برای سخنرانی مراسم نیمه شعبان از مرحوم طالقانی دعوت کردیم؛ در آن برنامه ایشان درباره فلسفه انتظار صحبت کردند. مفهوم امید به آینده که از فلسفه انتظار مطرح کردند هنوز در ذهن بنده باقی است.

با مرحوم دکتر سحابی هم در دوره دبیرستان آشنا شدم؛ دکتر سحابی در آن دوره عضو انجمن اولیا و مربیان دبیرستان رهنما بودند. نام مهندس بازرگان را هم در همان دوره دبیرستان گه گاه شنیده بودم. در سال ۱۳۳۵ که وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم از نزدیک با ایشان آشنا شدم؛ البته آقای مهندس بازرگان سال سوم دانشکده استاد ما هم بودند.

در سال ۱۳۳۵ به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران درآمدم و بدین ترتیب ارتباط فرهنگی و اعتقادی بین من، مهندس بازرگان و آقای طالقانی برقرار شد و در این راستا، از جلسات شب‌های جمعه در مسجد هدایت و تفسیر قرآن استفاده می‌کردم. همچنین در خلال برنامه‌های مختلفی که انجمن اسلامی دانشجویان برگزار می‌کرد، بیشتر با ایشان آشنا می‌شدم؛ هم جلسات آموزشی داخلی و هم برنامه‌هایی که در مناسبت‌ها برگزار می‌شد از جمله عید فطرها که انجمن اسلامی همیشه برنامه داشت.

تسنیم: سخنران مجالس آقای بازرگان بودند یا آقای طالقانی؟

توسلی: در سال ۱۳۳۶، مهندس بازرگان یک سخنرانی تاریخی دارد. آن سال، اولین باری بود که من از سخنرانی ایشان استفاده می‌کردم. مهندس بازرگان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دو بار بازداشت می‌شوند؛ یک بار در سال ۱۳۳۴ و بار دیگر در سال ۱۳۳۵. این سخنرانی بعد از سال ۱۳۳۵ است و اولین باری است که ایشان در یک فضای عمومی دانشگاهی سخنرانی می‌کنند. سخنرانی آقای بازرگان راجع به «احتیاج روز» است که در جلد هشتم مجموعه آثار وی چاپ شده است. این یکی از سخنرانی‌های کلیدی مهندس بازرگان است. اگر آقای بازرگان امروز در قید حیات بودند، همان مطالب را مطرح می‌کردند.

در سال ۱۳۳۶، انجمن اسلامی مهندسين و در سال ۱۳۳۷ انجمن‌های اسلامی

پزشکان، معلمان و بانوان تشکیل شد. طبیعتاً در جلسات انجمن اسلامی مهندسين هم شرکت می‌کردیم ولی این فضا، فضای فرهنگی-اجتماعی بود. من فرزند یک خانواده مذهبی هستم و این توفیق را داشتم که در دوره دبستان و دبیرستان با زبان عربی و زبان قرآن آشنا شوم و در فاصله دوره دبیرستان در سطح حوزه از جمله جامع المقدمات و سیوطی دوره دیده بودم.

خدا رحمت کند کسانی را که در آن دوره حق آموزش این معارف دینی را به ما داشتند. طبیعی است که با این زمینه فکری وقتی وارد انجمن اسلامی دانشجویان می‌شوم، ارتباطم با تفسیر قرآن شب‌های جمعه مرحوم طالقانی و این مطالعات اسلامی زاویه خاصی پیدا کند. به همین دلیل، بعد از انقلاب هم همیشه به انجمن‌های اسلامی دانشجویان توصیه کرده‌ام که انجمن اسلامی یک نهاد فرهنگی-اجتماعی است؛ یعنی باید فضایی باشد که به‌ویژه شخصیت فرهنگی-اجتماعی دانشجو را بسازد تا وقتی فارغ‌التحصیل شد، بتواند به‌عنوان فردی که هویت فکری و اجتماعی ساخته شده دارد، در سطح عمومی جامعه و هر سطحی که می‌خواهد خدمت کند.

تاثیری که من از فضای فرهنگی-اجتماعی انجمن اسلامی دانشجویان، تفسیر طالقانی و بینش و منش مهندس بازرگان و نگاه وی به تعالیم اسلامی و مسائل اجتماعی و سیاسی گرفتم، نیروی ویژه‌ای بود که در مراحل بعدی مرا یاری کرد. در سال ۱۳۴۰ که نهضت آزادی ایران تاسیس شد به دلیل اینکه بسیاری از اعضای انجمن، عضویت آن را پذیرفتم و در شاخه دانشجویی آن فعال بودم.

در سال ۱۳۴۱ زمانی که برای گذراندن دوره دکترا به خارج از کشور (آلمان) رفتم، جوانی بیست و سه چهار ساله‌ای در جست‌وجوی ترقی بودم ولی آن‌چه انگیزه و موتور محرکه من شد، این بود که در آنجا زمینه سازماندهی دانشجویانی ایرانی که تحت تاثیر نشریات مارکسیست‌ها به ویژه حزب توده بودند را فراهم کنم. در خاطراتم گفته‌ام که کلید تاسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویان آلمان را زدم که در سال‌های بعد با نام گروه فارسی زبان «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا» فعال شد.

در سال ۱۳۴۶ به ایران برگشتم و به عینه مشاهده می‌کردم که این انجمن‌ها تا پیروزی انقلاب نقش موثری در تمام تحولات اجتماعی داشتند. می‌خواهم بگویم

که کسی به ما دیکته نکرده بود که چه کاری بکنیم اما تأییراتی که مهندس بازرگان و سایر یاران وی در ما گذاشتند، موجب شد که ما زاینده‌گی و خلاقیت داشته باشیم، احساس مسئولیت دینی و اجتماعی کنیم، در این عرصه‌ها نهادسازی کنیم و زمینه‌های توسعه فرهنگ عمیق اسلامی را در سطح دانشجویان و جوان‌های مسلمان فراهم آوریم. در سال ۱۳۴۲ به دلایلی از آلمان به آمریکا رفتیم؛ جایی که قبلاً انجمن اسلامی دانشجویان پایه‌گذاری شده بود و بستری برای ادامه فعالیت بود.

*تسنیم: در تمام این زمینه‌ها با آقای مهندس بازرگان در ارتباط بودید؟
توسلی: خیر، بنده ارتباط تشکیلاتی با آقای بازرگان نداشتم. فقط ارتباط فکری بود.*

*تسنیم: یعنی از لحاظ فکری تغذیه می‌شدید یا اینکه خیر فقط کتاب‌های آقای بازرگان را می‌خواندید.
توسلی: همان آموزش‌هایی که فراگرفته بودیم، مرا ساخته بود تا بتوانم در زمینه فکری خود و مطالعاتی که مرتب داشتم، در اروپا و آمریکا به تلاش اجتماعی بپردازم. می‌خواهم به این مسئله برگردم که چرا این‌طور شد؛ تحلیل چنین روندی بسیار مهم است.*

بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تحولی در ایران به وجود آمد؛ همان‌طور که گفتمان جدیدی در ایران پیش آمد، دوستان ما در آمریکا هم به همین گفتمان رسیدند. شهید دکتر چمران، آقای دکتر یزدی، مرحوم صادق قطب‌زاده و جمع دیگری به این نتیجه رسیدند که بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، گفتمان جدیدی مطرح می‌شود که گفتمان انقلابی است. به دلیل اینکه همه گروه‌ها عملاً در داخل کشور هم به این نتیجه رسیده بودند که مبارزات قانونی بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دیگر امکان تداوم ندارد.

تسنیم: آقای بازرگان در دادگاه می‌گویند که من آخرین نفری هستم که با زبان قانون با شما صحبت می‌کنم...

توسلی: بله، این گفتمانی است که اتمام حجت می‌کند و اعلام می‌دارد که ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما صحبت می‌کنیم. مدتی بعد به مصر رفتیم و آموزش دیدیم. البته داستان‌های آن برنامه در کتاب‌های تاریخی هست و من نمی‌خواهم وارد آن داستان‌ها بشوم.

پس از دوران آموزش، مأموریت من در عراق بود. زمانی که من در نجف بودم، امام(ره) از ترکیه به عراق منتقل شدند. من به همراه دوستانی که در نجف و کربلا بودند، اولین استقبال رسمی از امام‌خمينی(ره) در فرودگاه بغداد را مدیریت کردم. در آن ۶ ماه اول، اولین کسی بودم که در کنار ایشان قرار گرفتم. برخی از دیدارهای ما با امام(ره) در کتاب خاطرات شهید دکتر چمران آمده است؛ دکتر یزدی در لبنان و دکتر چمران در مصر بودند که با هماهنگی قبلی ما در نجف با امام(ره) دیدار کردیم. این مذاکرات با خط خود شهید چمران در کتاب خاطرات ایشان چاپ شده است.

آن پروژه، به دلائلی که توضیح داده شده است، متوقف شد و اجباراً به آلمان برگشتم و در آنجا دوره دکترایم را پیگیری کردم. سال ۱۳۴۶ در حالی به ایران برگشتم که ممنوع‌الخروج و ممنوع‌الاستخدام شدم و بدین ترتیب در بخش خصوصی و خدمات مهندسی مشغول کار شدم.

در سال ۱۳۴۶ مهندس بازرگان و جمعی از دوستان ما از زندان آزاد شدند. البته در آن دوره، خفقان به حدی بود که نمی‌شد کار سیاسی انجام داد؛ از این رو ما تا سال‌های نزدیک قبل از پیروزی انقلاب فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی می‌کردیم اما در ارتباط با کمک به مجاهدین، در سال ۱۳۵۰ همراه با مرحوم مهندس سبحانی و آقای هاشمی رفسنجانی بازداشت و محکوم شدم که یک سال در زندان بودم. در سال ۱۳۵۴ که بیانیه تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق منتشر شد، تاثیر بسیار سنگینی بر فعالان مسلمان به ویژه در دانشگاه و بازار داشت. در آن شرایط ما احساس تکلیف سنگینی کردیم، به دلیل اینکه امید گروه‌های مبارز تبدیل به یاس شده بود؛ به خصوص بازار و مولفه که لجستیک مجاهدین خلق بودند و بسیاری از روحانیون، از جمله آقای هاشمی رفسنجانی و آقای معادیخواه که به مجاهدین کمک می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اولین مسئولیت بنده تهیه پیش‌نویس اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. با توجه به خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کرد امام تشکیل «گارد ملی» را به دولت موقت ابلاغ کردند. آقای دکتر یزدی معاونت امور انقلاب تهیه پیش‌نویس اساسنامه آن را به بنده واگذار کردند. باتوجه به اینکه «گارد ملی» واژه خوب و دارای جاذبه‌ای نبود؛ چرا که کلمه گارد، گارد شاهنشاهی را

تداعی می‌کرد، از واژه سپاه که زمینه اجتماعی خوبی داشت، وبا توجه به وظائف آن عنوان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران» طراحی و پیشنهاد شد. پیامبر اسلام (ص) هم، همان‌گونه که دکتر شریعتی هم گزارش کرده، در برنامه خود از تمام ساختارهای فرهنگ قبیلگی در آن دوره استفاده کردند اما محتوا را اصلاح و یا تغییر دادند. در آن دوره، سپاه یک ارزش اجتماعی بود؛ سپاه دانش، سپاه ترویج و سپاه بهداشت. البته جوان‌ها هم به سربازی می‌رفتند و جامعه نگاه مثبتی نسبت به واژه سپاه داشت. انقلاب باید واکسینه می‌شد تا مبادا تجربه تلخ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تکرار شود؛ لذا باید نهادی ایجاد می‌شد که بتواند از آرمان‌های انقلاب و مطالبات تاریخی مردم ایران پاسداری کند. پس از تهیه پیش نویس اساسنامه و طراحی عنوان آن از طریق معاونت امور انقلاب آقای دکتر یزدی اساسنامه آن در شورای انقلاب مطرح و تصویب شد.

در ۱۷ تیرماه سال ۱۳۸۷ در روزنامه اعتماد طی یادداشتی جزئیات این مطالب را گفته‌ام. در آن یادداشت توضیح داده‌ام که جریان ۵ «لا» در دل آرم سپاه چیست که دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد مطرح کرده بودند.

اوایل اسفند ۱۳۵۷ مدیریت شهر تهران را حدود دو سال به عهده داشتم و پس از آن هم در طول ۳ دهه همواره به وظایف دینی و اجتماعی خود عمل کرده‌ام. منظورم از بیان این مقدمه این بود که بگویم مهندس بازرگان همراه دکتر سبحانی و مرحوم طالقانی از شهریور ۱۳۲۰، بینش و منش جدیدی را در جامعه ما مطرح کرده‌اند و توانستند کادریایی تربیت کنند که در طول ۵۰، ۶۰ یا ۷۰ سال گذشته به طور مستمر در راستای آن نگاه عمل کنند. البته هزینه‌های سنگینی را هم پرداخت کردند. ما بعد از انقلاب هم هزینه‌های بسیار سنگینی پرداخت کردیم. برای مثال، در سال ۱۳۶۷ بازداشت شدیم و ۸ ماه و نیم در سلول انفرادی گذرانیدیم. علت چه بود؟ نامه‌ای که مهندس بازرگان در رابطه با جنگ به امام (ره) نوشته بودند، فقط اظهار نظر و از باب انجام فریضه قرآنی و قانونی امر به معروف و نهی از منکر بود که جمعی براساس تکلیف دینی‌شان این کار را کرده بودند. آن نامه، کاملاً مشفقانه و مصلحانه بود اما این که چرا این کار را کردند، نیاز به توضیح و تحلیل بیشتری است. در سال ۱۳۶۹ نیز به علت امضای نامه ۹۰ امضا...

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۱۹

تسنیم: همان نامه نود امضایی که به آقای هاشمی نوشته بودید؟ آقای سحابی نامه را نوشته بودند؟
توسلی: خیر، به صورت جمعی به وسیله «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» تهیه شده بود که مهندس سحابی هم یکی از این افراد بود. البته شخص مهندس بازرگان هم در تهیه آن نامه نقش اصلی داشت. محتوای اصلی نامه تاکید بر رعایت اصول فصل سوم قانون اساسی، و طرح مشکلات استقراض و پیامدهای وابستگی‌های اقتصادی ناشی از آن که کاملا کارشناسی و مشفقانه و در راستای منافع ملی بود.

تسنیم: یعنی یک نامه انتقادی بود در رابطه با سیاست‌های اقتصادی دولت...
توسلی: ولی بیشتر تاکید بر اجرای اصول قانون اساسی بود. من نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم که چرا بازداشت کردند ولی می‌خواهم بگویم که ۲۴ نفر بازداشت شدند. آن موقع سعید امامی که مامور اجرای پروژه بود، چهار ماه جمع زیادی را زیر شکنجه قرار داد.

تسنیم: ۳۶ نفر بازداشت شدند یا ۲۴ نفر؟
توسلی: ۲۴ نفر. آقای دکتر فرهاد بهبهانی در کتاب «در مهمانی حاج آقا» بخشی از این ماجرا را نوشتند اما هنوز همه پرونده منتشر نشده است. ما کاری خلاف قانون نکرده بودیم.

تسنیم: آقای توسلی اگر اجازه بدهید من مقداری به عقب برگردم و بعد دوباره بحث...
توسلی: آنچه می‌خواهم با این مقدمات تاکید کنم، پیامدها و تاثیرات آن آموزش‌ها و بینش و منش مهندس بازرگان است که به‌طور خلاصه تکمیل می‌کنم. در سال ۱۳۸۰ حدود ۵۰ نفر از دوستان ما را بازداشت کردند، و تا ۱۰ سال حکم دادند، بعد هم سال ۱۳۸۸ بازداشت شدیم و در سال ۱۳۹۰ به خاطر نامه ۱۴۳ امضا به آقای خاتمی ما هزینه‌های سنگینی پرداخت کردیم ولی من امروز در پیشگاه خداوند شهادت می‌دهم: «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله» من عنایت خدا می‌دانم که به ما توفیق داده که با تعالیم قرآن، سنت و معارف اسلامی آشنا شویم و خداوند این توان و توفیق را به ما داده که بتوانیم در راستای وظیفه دینی و اجتماعی و خدمت به جامعه و در چارچوب قانون و منافع ملی عمل کنیم و در قبال پیامدهای آن پایدار باشیم.

۴۲۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

تسنیم: در سال ۱۳۴۲ یکی از بزنگاه‌ها قیام ۱۵ خرداد مردم بود؛ نهضت آزادی و مهندس بازرگان چه موضعی در خصوص قیام مردم داشتند؟
توسلی: همان‌طور که می‌دانید، نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ و تحت‌تأثیر فضای سیاسی خاصی که در سال ۳۹ به وجود آمده بود، تاسیس شد. ارتباط نهضت آزادی با روحانیت تقریباً از مهر و آبان سال ۴۱ آغاز می‌شود، یعنی بعد از لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله گلپایگانی اولین بیانیه مشترک را صادر کردند و با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالفت کردند. این لایحه سه محور اصلی داشت؛ اصلاحات ارضی، شرکت زنان در انتخابات و سوگند به کتاب آسمانی به جای سوگند به قرآن. رهبران نهضت آزادی هم احساس تکلیف کردند که تحلیلی از دلایل ورود این بحث‌ها به انجمن‌های ایالتی ارائه دهند. در این راستا دو اقدام انجام شد؛ دیدارهایی با مراجع قم و صدور بیانیه‌های کلیدی.

تسنیم: آقای مهندس سوال من در مورد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود...

توسلی: بله؛ بنده زمینه‌های ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را توضیح می‌دهم. پیشینه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و ورود روحانیت به عرصه سیاست از اینجا شروع شده و یادآوری آنها برای مخاطبین شما مفید است. آقای سید حمید روحانی، در جلد اول کتاب بررسی و تحلیلی از: نهضت امام خمینی که در سال ۱۳۵۴ در نجف نوشته شده این اسناد را آورده‌اند. عناوین این بیانیه‌های نهضت آزادی این چنین بود که «دولت از هیاهوی انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی چه خیالی دارد؟» (آبان ۱۳۴۱)، «در زمینه اعلامیه‌های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام (دامت برکاتهم) (آذر ۱۳۴۱) و «هدف روحانیون از مبارزه اخیر» (دی ماه ۱۳۴۱).

در این بیانیه‌ها در تبیین بیانیه مراجع که گفته بودند: «مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرمه و توالی فاسده کثیره است، ممنوع و باید جلوگیری گردد» آورده‌اند:

«بسیار ارزنده و زیننده است که آقایان اعتراض خود را نه به موضوع واحد انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی کرده و نه آلوده به مسئله اصلاحات ارضی که دست‌آویز ظاهر فریبی برای دولت شده است، کرده‌اند بلکه نظر را بالا گرفته و انگشت روی منشأ خرابی‌ها و ریشه

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۲۱

مفاسد یعنی خودکامگی و حکومت مطلق‌العنانی فردی گذارده و مدافع اجرای کلی احکام اسلام و رعایت قانون اساسی شده و حق حاکمیت مردم از طریق انتخابات صحیح را مطالبه می‌کنند»
«آقایان به طوری که در محضرشان مکرر شنیده شده است خوب توجه فرموده‌اند که تا نظارت مردم از طریق انتخابات آزاد بر زمامداران وجود نداشته باشد و تا افاضل و وجوه ملت در شئون و مصالح جامعه دخالت و دفاع نکنند. امید هیچ‌گونه بازگشت و جبران فاسد و راه صلاح در این مملکت باقی نخواهد ماند»

«آنچه علمای اعلام و اکثریت ملت مسلمان می‌خواهند به هیچ‌وجه ارتجاع و سیر قهقرا یعنی جلوگیری از آزادی و دفاع از حقوق ملت اعم از زن و مرد نبود، همگی خواهان رژیم پارلمانی و حکومت قانون و تأمین حقوق و آزادی‌های مشروع و منطقی می‌باشیم»
و «اگر اطمینان به حسن نیت و دفع مفاسد و محظورهای شرعی و اخلاقی و اجتماعی باشد، کسی خواهران مسلمان را از حق بیان و حق دفاع و انجام وظایفی که شرع و عقل بر سبیل فطرت به عهده مرد و زن گذارده است منع نمی‌کند».

آقای سید حمید روحانی، بعد از دیدارها و انتشار این بیانیه‌ها، در صفحه ۱۸۲ همان کتاب آورده‌اند:

«نهضت آزادی ایران نیز بار دیگر با صدور اعلامیه‌ای از قیام مقدس روحانیت پشتیبانی کرده تا حدودی به روشن کردن موضع، نظرات و خواسته‌های روحانیون و انگیزه آنان از قیام علیه «تصویب‌نامه» و در رفع ابهاماتی که وجود داشت، کمک کرد».

به طور خلاصه مشخص شد که: مشکل اصلی ما استبداد و پایه آن دربار شاه است و بایستی محور اصلی برخورد ما با استبداد و شاه باشد. از این رو همه مواضع امام خمینی (ره) علیه دربار، شاه و استبداد متمرکز شد.

در سوم بهمن ۱۳۴۱ در آستانه برگزاری رفراندوم ۶ ماده‌ای شاه، نهضت آزادی ایران بیانیه‌ای با عنوان «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ!» و برگرداندن تاریخ خود» می‌دهد. بیانیه مفصلی است که می‌توان برای مطالعه آن به اسناد نهضت مراجعه کرد. در پی انتشار آن سران و جمعی از فعالان نهضت را بازداشت می‌کنند، در دوم

۴۲۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

فروردین ۱۳۴۲ اتفاق فیضیه در قم رخ می‌دهد، آیت‌الله خمینی واکنش نشان می‌دهند و آن مسائل تاریخی پیش می‌آید. نهایتاً هیات‌های موتلفه در بازار با امام خمینی (ره) ارتباط پیدا می‌کنند، سازماندهی می‌شوند و برای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ برنامه‌ریزی می‌کنند.

یکی از کسانی که در مدیریت ۱۵ خرداد نقش اصلی داشت؛ شهید حاج مهدی عراقی است که در کتاب «ناگفته‌ها» جزئیات تاریخی رخداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را آورده است. وی در آن جا شرح می‌دهد که به‌رغم اینکه سران نهضت آزادی در ۱۵ خرداد در زندان بودند، ما چگونه با جوانان نهضت برنامه‌ریزی کردیم و راه‌پیمایی را تدارک کردیم. البته راه‌پیمایان ابتدا به سمت کاخ می‌آیند و بعد به شهر برمی‌گردند، اوج آن به دانشگاه می‌رسد.

سران نهضت که در داخل زندان بودند به همراه جبهه ملی، بحث می‌کنند که چه کنیم؟ جبهه ملی موافقت نمی‌کند اما سران نهضت در داخل زندان بیانیه می‌دهند و اقدام رژیم در سرکوب و کشتار مردم را محکوم می‌کنند.

*تسنیم: این همان بیانیه‌ای است که دانشجویان صادر می‌کنند؟
توسلی: نه! این بیانیه در داخل زندان تهیه شده...*

*تسنیم: در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چند بیانیه از نهضت آزادی بود...
توسلی: بله، اگر به اسناد نهضت مراجعه کنید، می‌بینید که بیانیه‌های متعدد صادر شده است. بیانیه ۱۹ خرداد «دیکتاتور خون می‌ریزد» است.*

*تسنیم: در اسناد نهضت آزادی که نگاهی کردیم دیدم که این بیانیه را تکذیب کرده‌اید. در واقع بیانیه ۱۵ خرداد را تکذیب کردید.
توسلی: چه کسی تکذیب می‌کند؟*

*تسنیم: در همین اسناد نهضت آزادی دیدم که در بیانیه‌ای دیگر آن بیانیه‌ای که در رابطه با ۱۵ خرداد بوده را تکذیب می‌کنند.
توسلی: من ندیدم. من CD اسناد را می‌آورم که با هم مرور کنیم تا ببینیم این ادعا کجاست. چنین چیزی نیست.*

*تسنیم: یا این که آن بیانیه‌ای که دانشجویان دادند آقای بازرگان در دادگاه می‌گویند...
توسلی: بله! به دلیل بیانیه «دیکتاتور خون می‌ریزد» خیلی تند است و مهندس بازرگان*

در دادگاه می‌گوید ما که داخل زندان بودیم؛ این بیانیه را خارج از زندان داده‌اند.

تسنیم: بیانیه دانشجویان را رد می‌کنند...

توسلی: بیانیه «دیکتاتور خون می‌ریزد» با امضای نهضت است. در دادگاه می‌خواستند این بیانیه را به پرونده اضافه کنند که مهندس بازرگان می‌گوید ما در داخل زندان بودیم، ما مسئول کاری که حضور نداشتیم، نیستیم. جوان‌ها و دانشجویان دوست داشته‌اند و این بیانیه را داده‌اند. احتمالاً این موضوع در ذهن شماست.

تسنیم: بیانیه معروف دیگری هم داشتید که آن در اسناد نهضت آزادی تکذیب شد...

توسلی: آن را بیاورید من بینم.

تسنیم: در اسناد نهضت آزادی موجود است...

توسلی: اگر در CD اسناد نهضت است ارائه کنید...

تسنیم: خیر ما از کتاب‌های اسناد نهضت آزادی دیدیم (عنوان اعلامیه «تکذیب اعلامیه‌هایی که از سوی سازمان امنیت به نام نهضت آزادی منتشر شده است»؛ جلد اول صفحه ۳۳۲) (۱) در CD اسناد نهضت آزادی نیز با عنوان «تکذیب اعلامیه‌هایی که از سوی سازمان امنیت به نام نهضت آزادی منتشر شده است» موجود است...

توسلی: کتاب‌های اسناد نهضت هم عیناً در CD هست. این چیزی که شما می‌گویید، دقیقاً همان چیزی است که فقط در دادگاه نقل شد.

مسئله مهم این است که خود من در مهر ۱۳۴۱ برای ادامه تحصیل از ایران رفتم و در آن زمان آلمان بودم ولی ما احساس وظیفه کردیم که از تبلیغات گسترده‌ای که علیه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شده بود، دفاع کنیم. جالب اینجاست که همان اتهاماتی که رسانه‌های داخلی مطرح می‌کردند و می‌گفتند که جریانی ارتجاعی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ درگیر بود، رسانه‌های اصلی اروپا و آلمان نیز همان عبارات را به کار می‌بردند که شاه برای سرکوب جریان ارتجاعی، دستور تیراندازی به قصد کشت داد. در آن زمان، بیانیه‌ای تنظیم کردیم که می‌گفت این جریان، جریان روحانیون متعهد است و پرونده آن از روحانیت درباری و مرتجع جداست... این واکنش ما بود که به‌عنوان جمعی از دانشجویان مسلمان اروپا در سال ۱۳۴۲ منتشر شد.

تسنیم: البته بحث من بیشتر نهضت آزادی بود...

توسلی: بله، گفتمانی که ما داشتیم حتی مستقل از کسانی که در داخل بودند

باعث شد که خودمان به‌طور خودجوش از حرکت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که در ایران انجام شده بود دفاع کنیم. طبیعی است که در داخل زندان دفاع کردند و کسانی هم که در خارج بودند در حد وسع خودشان کار کردند. جوانان شور و هیجان داشتند و به خصوص برای این که سران نهضت در زندان بودند، از این اقدام دفاع کردند.

تسنیم: در اسناد نهضت آزادی مشاهده می‌شود که نهضت در اطلاعیه رسمی خود آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و...» را آورده بودند یا در جایی خود آقای بازرگان بعد از این که حکم ریاست دولت موقت را می‌گیرد می‌گوید من با حکم قرآن و شرع و نیابت امام زمان این حکم را می‌پذیرم. برخی از مورخین می‌گویند این نشان می‌دهد که آقای بازرگان کتاب ولایت فقیه امام را خوانده بودند که دقیقاً به حکم قرآن و شرع و نیابت امام زمان اشاره می‌کنند. در برهه‌ای از آقای بازرگان می‌بینیم که می‌گویند امروز روحانیت به رهبری زعمیم عالی قدر امام خمینی است که از ۱۲ قرن پیش سابقه ندارد. در سال ۱۳۴۲ می‌گویند که طلسم پوسیده انقلاب به دست امام خمینی...

آقای بازرگان در شیراز بودند که روزنامه کیهان در ۱۳۵۷/۱۰/۱۸ می‌گوید که امام خمینی می‌گویند انقلاب به وجود آمد و طلسم پوسیده آن به دست حضرت آیت‌الله العظمی خمینی شکسته شد ولی بعداً به یک مطلبی رسیدم که نهضت آزادی در نامه‌ای با عنوان «چه باید کرد» علی‌رغم همین صحبت‌هایی که می‌شود در برهه‌ای می‌گویند که رهبری انقلاب نه تنها از مواضع اولیه خود عدول می‌کنند که هیچ مشروعیت و مقبولیتی نزد مردم ندارد. (نامه نهضت آزادی به امام بوده با عنوان «چه باید کرد؟» به نقل از نشریه رویداد در آبان سال ۱۳۶۴) چه شد که بازرگانی که روزی اصول ولایت فقیه را می‌گویند و می‌گوید طلسم پوسیده انقلاب فقط... و حتی در جایی می‌گویند که رهبری امام خمینی چیزی است که باید بماند اما در نهایت به این جا می‌رسد و می‌گوید که عدول از مواضع بوده و این مطرح می‌شود که آقای بازرگان با امام زاویه‌ای پیدا می‌کنند؟

توسلی: این مطالبی که شما نقل می‌کنید مستند نیست که بنده بتوانم در مورد آنها اظهار نظر کنم. در گذشته مخالفان نهضت با نقل قول ناقص از نشریات، برداشت‌های ناصواب زیاد داشته‌اند. به عنوان مثال اگر کسی به شما بگوید در قرآن آمده که نماز نخوانید قبول می‌کنید؟ شما چه واکنشی نشان می‌دهید؟ در قرآن آمده است که «و لا تقربوا الصلاه و انتم سکارا»؛ اگر در اینجا «و انتم سکارا» را نیاورید، «لا تقربوا الصلاه» که معنی ندارد. این نقل قول‌هایی که شما مطرح می‌کنید، بایستی سند آنها را ارائه کنید تا بتوانم با آگاهی در باره آنها اظهار نظر کنم.

تسنیم: بحث‌های که در رابطه پذیرش رهبری و ولایت فقیه بود یا بحث در رابطه با اینکه ولایت فقیه و رهبری امام خمینی را قبول نداشتند؟

توسلی: در خصوص قانون اساسی و نظریه ولایت فقیه دیدگاه مرحوم مهندس

بازرگان از همان ابتدا، حتی در سخنان ایشان روز ۱۵ بهمن که حکم نخست وزیری ایشان در سالن دبیرستان علوی اعلام شد، روشن بوده و همواره قرائت دموکراتیک و رحمانی از قرآن و معارف اسلامی داشتند. در اواخر سال ۶۶ طی بیانیه و نشریه تفصیلی دیدگاه کارشناسی نهضت آزادی در خصوص ولایت فقیه تهیه و برای اظهار نظر همه مسئولان نظام و مراجع ارسال شد. اما جز اظهار نظر خاص مرحوم آیت الله آذری قمی هیچ پاسخ علمی دریافت نشد. بنابراین شما می‌توانید برای آگاهی از مبانی دیدگاه آقای بازرگان به آن نشریه که در اسناد نهضت موجود است مراجعه کنید.

تسним: بالاخره مواردی که طرح کردم در تاریخ نقل شده و ثبت شده است که منابع آن را خدمت شما عرض کردم...

توسلی: بله! مواضع نهضت آزادی در اسناد منتشر شده آن و همچنین مجموعه آثار شخصی مهندس بازرگان در تاریخ ثبت شده است. اگر در هر مورد ابهام یا سوالی مطرح باشد سند آنها را به‌طور مشخص ارائه کنید تا در صورت ضرورت توضیح دهم؛ باید بینیم که مثلاً «طلسم پوسیده» را در چه رابطه‌ای به کار برده‌اند. مهندس بازرگان همیشه برای امام‌خمينی(ره) احترام قائل بودند؛ اگرچه به‌طور مشخص با برخی مواضع ایشان از جمله ولایت مطلقه فقیه موافق نبودند. بسیاری از مراجع نیز با این نظریه موافق نیستند. در مجلس خبرگان قانون اساسی هم ۸ نفر رأی مخالف دادند، اما پس از تصویب قانون اساسی به آن التزام داشته‌اند. مرحوم مهندس بازرگان و نهضت آزادی هم به‌طوری که به دفعات در گذشته اعلام کرده‌اند به قانون اساسی التزام داشته و دارند.

طبیعی است که امام خمینی و مهندس بازرگان هر دو متفکر و صاحب‌نظر بودند و ممکن است بعضی از نظرات یکدیگر را قبول نداشته باشند. اما ایشان نه تنها در خصوص امام‌خمينی(ره) بلکه برای مخالفین خود نیز همواره احترام قائل بودند. این شیوه‌ای است که پیامبر اسلام(ص) هم داشتند و در برخورد با مخالفان‌شان به کار می‌گرفتند. الگوی ما پیامبر(ص) است؛ «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه». الگوی شخصیت مهندس بازرگان یک شخصیت قرآنی، اسلامی است. اگر جایی هم تغییر مواضع بدهد، می‌گوید که من بررسی کردم و دیدم این اشتباه است. شما

۴۲۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

باید بگویید که این موضوعاتی را که مطرح می‌کنید چه سندی دارید و به‌طور مشخص از کجا نقل می‌کنید تا اظهار نظر ممکن گردد.

تسنیم: من عرض کردم.

توسلی: ولی موارد مستند نیست.

تسنیم: اطلاعیه «بعد از انتخابات ریاست جمهوری چه شد و چه باید کرد؟»^(۲)

توسلی: من در CD اسناد نهضت در آبان‌ماه ۱۳۶۴ که گفتید نامه‌ای به امام با عنوان (چه باید کرد) ندیدم.

تسنیم: آقای توسلی در بخش بعدی این گفت‌وگو با اجازه شما به بررسی سیاست‌های مهندس بازرگان در دوره‌های مختلف بپردازیم. آقای بازرگان پیش از این که به دنبال اصلاح باشند شخصیتی رفورمیستی بودند. زمانی که شاه و دولت تضعیف می‌شود پیشنهاد انتخابات آزاد را مطرح می‌کنند، یا حتی آقای خوئینی‌ها در خاطراتشان گفته‌اند وقتی که در جلسه‌ای با آقای بازرگان داشتیم صحبت می‌کردیم، در مورد انقلاب مهدی موعود که آقای بازرگان گفتند که بگویید انقلاب بگوید امام زمان تشریف می‌آورند. یعنی یک رویکردی از آقای بازرگان می‌بینیم که مثل همان بحثی که عرض کردم، در رابطه با انتخابات آزاد، یا مثلاً بحث شریف امامی که آقای بازرگان تلاش می‌کنند امام بپذیرند و اینکه سیاست‌های گام به گام بیشتر پی گرفته شود. به نظر شما اگر آن سیاست‌های گام به گام، اینکه اول یک اصلاحی صورت بگیرد؛ یعنی این که ما دولت را در دست بگیریم و ساختارها باشند، ادامه پیدا می‌کرد، روند حرکت انقلاب بهتر بود یا سیاست‌هایی که به نوعی توسط امام خمینی (ره) مطرح شد و انقلاب و دگرگونی آنی و سریع مطرح شد؛ کدام سیاست‌پیکیری می‌شد بهتر بود؟

توسلی: متن این سوال با متن مکتوب قبلی شما متفاوت است. در متن سوال مکتوب شما واژه اصلاح طلبی و رفرمیستی مترادف به کار رفته در حالی که در بالا کاملاً متفاوت استفاده شده است؟! رفورمیست واژه خارجی اصلاح طلب است. برای شناخت نگاه اجتماعی - سیاسی مهندس بازرگان باید توجه کنید که بینش ایشان سه پایه دارد: پایه اصلی آن قرآن است، محور دوم آن فرهنگ و تاریخ ایران و مشکلات داخلی است و محور سوم آن آشنایی با تجربه بشری است.

وی در مدافعات سال ۱۳۴۳ در دادگاه شرح می‌دهد که این ۷ سالی که در فرانسه بودند چه نکات مثبتی را از تجربه بشری گرفته و ایمان و اعتقاد اسلامی ایشان قوی‌تر شده است. برخی به غرب می‌روند و ایمان‌شان را از دست می‌دهند ولی مهندس بازرگان می‌گوید ایمان من به معارف دینی و اسلام بیشتر شد. نگاه مهندس بازرگان به قرآن این‌طور است که قرآن همه پدیده‌ها را تدریجی بیان می‌کند،

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۲۷

خداوندی که، در مراحل تخریب، کن‌فیکون عمل می‌کند، می‌فرماید من در ۷ روز یا در ۴۰ روز خلقت و آفرینش را انجام می‌دهم.

خداوند به جای این که یک پیامبر بفرستد و به بشر بگوید که یک‌دفعه ایمان بیاورید ولی پیامبران زیادی می‌فرستد؛ یعنی تغییر و تحول انسان تدریجی است. به همین سبب از شهریور ۱۳۲۰، پیشگامان روشنفکران دینی یعنی آقایان مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر سبحانی این آیه قرآن را سرلوحه اندیشه و برنامه‌های خود قرار دادند که: «ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم». تا این تحول در نفوس انسان‌ها به وجود نیاید، تغییری در وضعیت جامعه صورت نمی‌گیرد. تحول فرهنگی و اجتماعی فرمایشی نیست که شما دستور دهید تحول ایجاد شود. این زمینه‌ها ذهنیت مهندس بازرگان را شکل داده است.

اما تا سال ۱۳۵۷ و حتی سال‌های بعد، گفتمان جهانی برای تغییر و تحول انقلاب بوده است، تا آن زمان انقلاب‌های اکتبر روسیه، کوبا، الجزایر و ویتنام رخ داده بود، مجموعه تئورسین‌هایی که در سطح جهانی وجود داشتند ساز و کار ایجاد تحول را مبارزه مسلحانه مطرح می‌کردند. بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ همه گروه‌های اجتماعی که در ایران بودند، در داخل کشور، آنهایی که در جریان نهضت بودند مجاهدین خلق را تشکیل دادند، مارکسیست‌ها چریک‌های فدائی خلق را شکل دادند. دوستان ما هم در خارج کشور تحت‌تأثیر همین گفتمان فکر کردیم که وظیفه ما این است که در این زمینه فعالیتی را شروع کنیم. ابتدا دکتر شریعتی در پاریس با مسئولان دولت الجزیره صحبت کرد، آن‌ها قبول نکردند. اما در مرحله بعد، مذاکره با مسئولان دولت مصر در زمان عبدالناصر به نتیجه رسید و ما به مصر رفتیم و آن‌ها چون مهندس بازرگان را می‌شناختند و با این جریان فکری آشنا بودند، از این برنامه استقبال کردند.

تسنیم: در واقع یک ناسیونالیسم ضد استعماری شکل گرفته بود، همگام با سایر کشورها. درست است؟

توسلی: نه؛ به هیچ وجه. هر کسی با گفتمان خودش این کار را می‌کند. ممکن است شما مارکسیست، مسلمان یا ناسیونالیست باشید، ولی گفتمان تئوریک برای ایجاد تحول «انقلاب» بود؛ یعنی با خشونت و با استفاده از اسلحه...

۴۲۸ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

تسنیم: آقای بازرگان با جریانات ناسیونالیستی در ارتباط بودند...

توسلی: می‌خواهم عرض کنم که گفتمان جهانی شیوه انقلاب را برای برنامه ریزی تحول پذیرفته بود. بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ وضعیت کشور ما این‌طور بود؛ چراکه روشنفکران ما به ادبیات انقلابی مراجعه می‌کردند و گفتمان ادبیات انقلابی همین بود. حالا درباره مجاهدین خلق توضیح می‌دهم که آنها چگونه با مارکسیسم آشنا شدند. از آنجایی که دنبال علم انقلاب بودند، فکر می‌کردند باید با علم انقلاب آشنا شوند و علم انقلاب از درون مارکسیسم در می‌آمد. حتی دوستان ما و کل جامعه ما متأثر از گفتمان انقلابی بودند.

تسنیم: آقای بازرگان...

توسلی: اجازه بدهید به آن هم می‌رسیم. در شرایط سال ۱۳۵۷ که امام(ره) از عراق به پاریس رفتند، آقای دکتر یزدی هم به‌عنوان کسی که بیش از ده سال با ایشان ارتباط نزدیک داشت، زمینه انتقال ایشان از عراق به فرانسه را فراهم کرد. در این شرایط که گفتمان جهانی برای تحول «انقلاب» است، شرایط تحول در ایران فراهم شده و محمد رضا شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ رفته است. شورای سلطنت تشکیل شده و آقای [سیدجلال] تهرانی رییس شورای سلطنت شده است.

تسنیم: شاه رفت؟! مطلبی که عرض کردم در زمان حضور شاه در ایران بود.

توسلی: بله، شورای سلطنت قبل از رفتن شاه در ایران تشکیل شده بود. حالا که این شورا تشکیل شده اگر فرمولی پیدا شود که اعضای شورای سلطنت را امام(ره) تعیین کنند و این شورا انتخابات آزاد انجام دهد و شاه را خلع کند و امام(ره) در داخل رهبری را بر عهده بگیرند و حاکمیت ملت تحقق پیدا کند، طبیعی است این تحول کمترین هزینه را می‌تواند در پی داشته باشد. البته این مربوط به زمانی است که راه‌پیمایی میلیونی تاسوعا و عاشورا انجام شده و تمام رسانه‌های داخلی و خارجی اعلام کرده‌اند که پیام اصلی انقلاب این است که ما رژیم شاه را نمی‌خواهیم و رهبری امام(ره) را قبول کرده‌ایم. «نهضت ما حسینی است، رهبر ما خمینی است»، شعاری است که در تاسوعا و عاشورا داده شده و در همین فضا شورای سلطنت تشکیل شده است...

تسنیم: شاه هم حضور دارد...

توسلی: بله، شاه هنوز حضور دارد. مهندس بازرگان این فکر را مطرح می‌کند که ما باید فرمولی برای کاهش هزینه‌های تحول در ایران انتخاب کنیم تا امام(ره) اعضای شورای سلطنت را انتخاب کنند و این شورا انتخابات آزاد تشکیل دهد و نماینده‌های واقعی مردم به مجلس بروند و رژیم شاهنشاهی را خلع کنند و امام(ره) بیایند و جمهوری اسلامی جای‌گزین شود. این ذهنیت تاریخی و گفتمانی است که مهندس بازرگان داشت.

تسنیم: یک سیر اصلاحی و رفورمیستی...

توسلی: بله، این گفتمان قرآنی و طبیعی است. اینکه هزینه‌های تحول اجتماعی را کاهش بدهید، یک عمل راهبردی و انسانی است ولی مشروط به اینکه به هدف برسید. خود من آن موقع در مدرسه رفاه بودم، به دلیل اینکه مسئولیت تبلیغات راه‌پیمایی‌های تاسوعا و عاشورا و استقبال از امام را بر عهده داشتم. خدا رحمت کند مرحوم ربانی شیرازی را، یادم نمی‌رود که تلفنی با مرحوم سید احمد آقا در پاریس صحبت می‌کردند و عصبانی بودند که نکند امام پیشنهاد ملاقات رئیس شورای سلطنت را بپذیرند و اقدام انقلابی نشود، بیش از نیم ساعت صحبت می‌کردند و ناراحت بودند که نکند امام یک وقتی قبول کنند که این کار انجام شود. دوستان خود ما هم در پاریس با این کار موافق نبودند، چرا که گفتمان انقلاب را قبول داشتند.

بنابراین مهندس بازرگان به‌خاطر بینشی که داشت، تحول تدریجی و گام به گام را به لحاظ مدیریتی و قانونمندی بهترین راه کار می‌دانست ولی جامعه نپذیرفت و هزینه‌های آن را هم پرداخت. اما امروز گفتمان انقلابی در سطح جهانی مطرح نیست. امروز در هیچ جای دنیا، با آن نگاه قرن نوزدهمی، دنبال انقلاب نیستند، تمام تئورسین‌ها در سطح جهانی گفتمان اصلاحات را قبول دارند. کتاب‌های زیادی از متفکرین مختلف در این باره چاپ و به فارسی ترجمه شده است.

آنچه مهندس بازرگان می‌گفت، گفتمانی قرآنی، تاریخی و انسانی بوده و امروز هم بشر، متفکرین و دانشمندان علوم انسانی که تحولات اجتماعی را در سطح جهانی رصد و ارزیابی می‌کنند، به همین جمع‌بندی رسیده‌اند. مهندس بازرگان اهل عناد نبود و آنچه را که به نظرش می‌رسید مطرح می‌کرد ولی شرایط جهانی آن روز

چنین دیدگاهی را نمی‌پسندید و البته هزینه‌هایش را پرداختیم. به اعتقاد بنده، اگر می‌توانستیم این انتقال را به‌طور تدریجی انجام دهیم، هزینه‌های ما بسیار کاهش پیدا می‌کرد و این تحول بسیار سریع‌تر و با هزینه کمتری انجام می‌شد ولی تاریخ را نمی‌توان برگرداند. در هر زمانی، انسان‌ها براساس شناخت و بصیرت خودشان عمل می‌کنند و در راستای بصیرت خودشان در پیشگاه خدا پاسخگو هستند. آن گفتمان به ذهن مهندس بازرگان رسید و مطرح کرد. ما امروز می‌بینیم که آن گفتمان، گفتمانی واقع‌بینانه‌تر بود و هزینه‌های تحول را کاهش می‌داد.

تسنیم: برخی کارشناسان مسائل سیاسی یک تشابهی را بین این طرح و برنامه‌ای که در دولت مرسی در مصر فعلی پیگیری شد می‌بینند. اتفاقاً دولت مرسی هم یک اقدام اصلاحاتی و رفورمیستی را دنبال کرد؛ همان طور مثل آقای بازرگان می‌گفتند، این که شورای فرماندهی حضور داشته باشند، این در مصر هم اتفاق افتاد یعنی همان فرماندهان نظامی برجای خود ماندند و فقط ریاست بر عهده مرسی بود. ذیل این جنبش یا انقلاب و هر عنوانی که می‌توان به حرکت مصر داد، می‌بینیم دقیقاً همان شورای فرماندهان نظامی علیه مرسی قیام کرده و کودتایی شکل می‌گیرد و در نهایت مرسی را هم بازداشت می‌کنند و به زندان می‌اندازند و باز حسنی مبارک برمی‌گردد. اگر این سیاست که تقریباً شبیه به سیاست مهندس بازرگان است در آن موقع هم اجرا می‌شد، آیا این کودتا از طرف همان فرماندهان شورای سلطنت از درون شکل نمی‌گرفت؟

توسلی: این مقایسه مع‌الفارق است. جنبش اجتماعی در ایران بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر از مصر بود. راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورای ما در سال ۱۳۵۷ مثل ۱۷ درصد رأی مرسی نبود، راه‌پیمایی‌ای که در ایران انجام شد، به دلیل اجماع در سطح نخبگان و قشرهای متوسط بود. برخی گفته‌اند که ابتدا پابره‌نه‌ها بودند ولی اگر شما فیلم‌های آن دوران را نگاه کنید، می‌بینید که طبقات متوسط به بالا بودند و اتفاقاً طبقات محروم و مستضعف جزو آخرین گروه‌هایی بودند که به انقلاب پیوستند و آمدند و بهره‌برداری کردند. البته حق هم بود؛ چرا که هدف انقلاب کمک به محرومان بود. پایگاه انقلاب قوی بود و می‌توانست خود را اداره کند، دولت موقت هم ارتش را حفظ کرده بود.

تسنیم: این‌ها در زمان تشکیل دولت موقت است، من به‌زمانی اشاره می‌کنم که شاه حضور داشت...

توسلی: بله، تاکید می‌کنم که این قیاس، مع‌الفارق است. به نظر من موضوع مصر با جنبش اسلامی در ایران قابل مقایسه نیست؛ چرا که به نظر بنده اخوان‌المسلمین در

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۳۱

مصر مرتکب یک اشتباه تاریخی شده است و فکر کرده با ۱۷ درصد آرا می‌تواند یک کشور اسلامی را با آن تعصبات سلفی‌گری که بخشی از آنها دارند را اداره کند. طبیعی است که جامعه در حال گذار مصر چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرد.

تسنیم: البته مخالفت با مرسی از طرف مردم صورت گرفت و مردم همچنان حمایت می‌کردند ولی کودتا در نهایت از سمت فرماندهان نظامی صورت گرفت...

توسلی: نه، شما اگر اخبار را دنبال می‌کردید، متوجه می‌شدید که ارتش وقتی وارد شد، که اکثریت جامعه مصر موافق سیاست‌ها و دیدگاه‌های انحصارطلبانه دولت آقای مرسی نبودند. ابتدا بدنه جامعه مصر با ارتش هماهنگ شد و شیرینی پخش می‌کردند. کشورهای خارجی نیز از این شرایط با ورود دلارهای عربستان و کمک به دولت نظامی برای شکست انقلاب مصر بهره‌برداری کرد. اخوان المسلمین می‌خواستند انحصاری عمل کنند و به زور و به زعم خودشان شریعت را در جامعه حاکم کنند که با واکنش اکثریت مردم مصر مواجه شدند.

اگر به گفتمان دینی که در نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر آمده دقت کنید، می‌بینید که حضرت به مالک نمی‌فرماید وقتی به مصر می‌روید، باید مواظب دین مردم و اجرای شریعت باشید، تصریح می‌کنند تو خدمات حاکمیتی خود را انجام بده و مدیریتت را بکن و بگذار دین در عرصه عمومی باشد تا به طور طبیعی دین خدا گسترش پیدا کند. دستور و قانونمندی الهی، «لا اکره فی الدین» است و شما نمی‌توانید با زور دین را بر کسی و یا جامعه‌ای تحمیل کنید. آقای مرسی و دوستانش می‌خواستند با زور جامعه مصر را به سمت تفکر خودشان ببرند!

تسنیم: مردم که همراه بودند. مرسی در نهایت رئیس‌جمهور شد و مردم هم حمایت می‌کردند...

توسلی: چرا میزان مشارکت مردم در آن انتخابات پایین بود؟ چون اکثریتی با آن انتخابات موافق نبودند.

تسنیم: برخی می‌گویند جنبش و برخی می‌گویند انقلاب است ولی در آن انقلابی که انجام شد مردم با همه جریان‌ها و طیف‌های مختلف آمدند و در نهایت مرسی علیه حکومت مبارک انتخاب شد و آن‌ها علیه مبارک ایستادند و در نهایت مرسی انتخاب شد. بالاخره کودتا از طرف خود فرماندهان نظامی صورت می‌گیرد و باز مبارک بر می‌گردد، این نشان می‌دهد بعد از اینکه مبارک بر می‌گردد باز در جهت حرکت‌هایی بوده که در گذشته صورت گرفت، به دلیل اینکه همه طیف‌ها در مقابله با مبارک بودند ولی می‌بینیم باز مبارک بر می‌گردد و این سرکوب یا اتفاقاتی که پیش آمد و مردم از طرف ارتش مورد حمله قرار می‌گیرند و به آن‌ها فضا نمی‌دهند...

توسلی: این موضوعی است که جا دارد روی آن بررسی و تحقیق کارشناسی بعمل آید. به نظر بنده، اخوان‌المسلمین به‌رغم سابقه ۷۰-۸۰ ساله، در مدیریت خود واقع‌بین نبودند و دنبال انحصارطلبی بودند. اکثریت قاطع جامعه مصر با آنها موافق نبودند و گروه‌های سلفی هم با عربستان هماهنگ بودند. ببینید شما نظرتان را دادید، نظر من هم این است. اگر بخواهید، مستندات آن را برای شما باز می‌کنم. به نظر بنده، اخوان‌المسلمین مرتکب یک اشتباه بزرگ تاریخی شده است و به جنبش اسلامی در منطقه ضربه سنگینی وارد کرده است.

تسئیم: البته موضوع بحث ما...

توسلی: مقایسه شرایط ایران در سال‌های قبل از انقلاب با شرایط کنونی مصر مع الفارق است، در اینجا جای مجادله نیست. مهندس بازرگان کسی نبود که نگاه انحصارطلبانه داشته باشد یا بخواهد انحصار به وجود آورد.

تسئیم: من ساختار را عرض می‌کنم سیاست‌هایی که از طریق احزاب آن موقع انجام می‌شود ساختاری است که رئیس جمهوری به نام مرسی قرار می‌گیرد و فرماندهان نظامی ارتش سر جای خودشان می‌مانند، شاید در ذهن مخاطب شباهتی شکل بگیرد، برخی از کارشناسان سیاسی در مطالبی که اخیراً می‌نوشتند که این شاید با آن طرح آقای بازرگان که می‌گفتند فرماندهان ارتش سر جای خودشان بمانند شباهتی داشته باشد.

توسلی: عرض کردم که این مقایسه، مع الفارق است و عناصری که دو طرف را تشکیل می‌دهند، قابل مقایسه نیستند و گفتمان این طرف با آن طرف اصلاً قابل مقایسه نیست. اگر این اتفاق در ایران می‌افتاد، کاملاً دموکراتیک بود. مهندس بازرگان یک قرائت دموکراتیک و رحمانی از قرآن و اسلام دارد و حاکمیت ملت را منشا مشروعیت و قدرت می‌داند؛ این اصل ۵۶ قانون اساسی است و همان چیزی که آخوند خراسانی و مرحوم نائینی می‌گویند.

این گفتمان هیچ‌وقت به سرنوشت حرکت مرسی در مصر گرفتار نمی‌شد؛ برای این که مهندس بازرگان به رای اکثریت مردم اتکا داشت و دنبال نزاع نبود و نمی‌خواست تفکر خود را تزریق کند و به زور بگوید که دنبال من بیایید. عربستان سعودی به کمک نظامیان از فضای مخالفت مردم استفاده کردند و این سرنوشت را برای مصر رقم زدند. این مسئله با موضوع صحبت ما ارتباط مستقیم ندارد ولی می‌توان به صورت موضوع جداگانه‌ای آن را بررسی و روی آن کار کرد. منتهی

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۳۳

وقتی می‌خواهد بحث شود، باید اطلاعاتش کلا بررسی شود؛ مثلا آقای البرادعی و بسیاری از رهبران مخالف سیاست‌های دولت آقای مرسى که ابتدا در کنار ارتش بودند پس از ارزیابی عملکرد ارتش و سرکوب غیر انسانی طرف‌داران اخوان المسلمین کنار آمدند و دیگر آماده همکاری با دولت نظامی نبودند.

تسنیم: البته آقای البرادعی در بحث پرونده‌های ایران در سازمان ملل حتی در دوره آقای خانمی شاید زیاد سابقه خوبی ندارند...

توسلی: آن موضع خاص سیاسی و بنا به اقتضای دبیر کلی آژانس بود، یعنی حتی آقای البرادعی با تمام آن چیزهایی که شما می‌گویید، آدمی بود که رهبری جمع زیادی را در مصر دارد. ابتدا با ارتش هماهنگ بود؛ چرا که با گفتمان اخوان موافق نبود، اما وقتی ارتش خشونت به کار برد گفت من نیستم و کنار رفت. به طور خلاصه نمی‌توان گفت چون امروز اخوان به این سرنوشت دچار شده است، اگر ما در سال ۱۳۵۷ گفتمان اصلاحات را در ایران به کار می‌بستیم، ما با شکست مواجه می‌شدیم! در هر حال، راه کار امروز جامعه ما تحول تدریجی است، هیچ کس یک‌شبه تغییر نمی‌کند. گفتمان قرآن و تجربه بشری همین است منتهی آن زمان گفتمان انقلابی بود و ما هم تحت تاثیر گفتمان جهانی بوده‌ایم. مطمئن باشید که نسل امروز جامعه ما دیگر دنبال انقلاب نخواهد رفت. به رغم نارضایتی‌های موجود، مردم در انتخابات شرکت می‌کنند؛ جامعه ما هوشیار و آگاه است. چرا در ۲۴ خرداد امسال یا در انتخابات ۱۳۸۸، مشارکت این قدر بالا بود (۷۵-۸۵ درصد)؟ این امر آگاهی و شعور جامعه ما را نشان می‌دهد و می‌گوید از طریق تقویت جامعه مدنی، انتخابات و ایجاد تحول تدریجی باید جامعه را اصلاح کرد. در سطح جهانی کسی دیگر دنبال انقلاب قرن نوزدهمی نیست و جامعه ما هم دیگر دنبال انقلاب نیست.

تسنیم: در بحث ارتباط با آمریکا در دوران تصدی دولت موقت، برخی از اعضای دولت موقت با آمریکا ارتباط داشتند، مثلا آقای امیر انتظام که با کاتم ارتباط داشته یا مثلا آقای صدر حاج سید جوادی در خاطر نشان می‌نویسند که آقای امیر انتظام بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ با آقای کاتم در سفارت آمریکا ارتباط داشته و این ادامه پیدا می‌کند یا این که آقای سنجایی نوشتند که در آستانه انقلاب بود که جلسه نهضت آزادی با چند آمریکایی بود که این‌ها خیلی «منی» بودند (کلمه منا را دقیقا به کار می‌برند) من هم به خاطر همین استعفا دادم. دیدگاهی که دولت موقت نسبت به ارتباط با آمریکا داشته به چه صورت بود؟ در تاریخ ۴ آذرماه سال ۱۳۵۷ آقای بازرگان به همراه شما و آقای سنجایی با مامور سیاسی سفارت آمریکا ملاقات می‌کنید. در این جلسه با مامور سیاسی سفارت آمریکا بود که می‌گویید جنبش اسلامی به طور اساسی متمایل به غرب است (اسناد

۴۳۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

لانه جاسوسی جلد ۲۳ صفحه ۱۵) این دیدگاه دولت موقت و این ارتباطات با آمریکا به چه صورت بوده؟

توسلی: این سؤال باید از نظر تاریخی بررسی شود. بعد از سال ۱۳۵۴، تغییر مواضع در سازمان مجاهدین خلق موجی از یاس و ناامیدی را هم در کانون مبارزات دانشگاه و هم در بازار که - کانون اصلی مبارزات بودند، به وجود آورد. ما احساس مسئولیت سنگینی داشتیم. این اتاقی که می‌بینید، هر گوشه‌اش بخشی از تاریخ انقلاب است. از حاشیه‌ها صرف نظر می‌کنم... اولین کاری که ما کردیم، این بود که بیانیه‌ها و تحلیل‌هایی دادیم تا با آن یاس و ناامیدی که بر اثر تغییر مواضع به وجود آمده بود، مقابله شود. بچه‌های بازار و مدرسه رفاه که هزینه‌های سنگینی اعم از امکانات و پول را در اختیارشان می‌گذاشتند و همچنین دانشجویان، یک مرتبه با شوک سنگینی روبه‌رو شدند.

در دفتر اول جلد ۹ اسناد نهضت آزادی این بیانیه‌ها آمده است. این روند در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ ادامه داشت تا این که کم‌کم در سال ۱۳۵۶ شرایط جهانی تغییر کرد. دوستان خارج از کشور هم به ما فشار می‌آوردند که شما نهضت را در داخل فعال کنید. بحث بر سر حقوق بشر بود که آمریکا مطرح کرده بود. این مسئله در ایران هم مطرح می‌شود و جنبش اجتماعی ایران باید از این فضا استفاده می‌کرد. اولین کاری که در اواخر سال ۱۳۵۶ انجام شد، این بود که «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» تاسیس شد که دفتر آن در خیابان قبا مقابل حسینیه ارشاد بود. در دفتر دوم جلد ۹ اسناد تمام سوابق این جمعیت آمده است. این جمعیت کوشش کرد فشار را از مبارزین بردارد. وکلای آنها در دادگستری از دانشجویان حمایت می‌کردند و در عین حال بسیاری از روحانیون هم که در تبعید بودند در اثر تلاش این جمعیت موجب شد که فشار را از آنان بردارند. نامه‌هایی که آقایان می‌نوشتند به مراجع بین‌المللی منتقل می‌شد و آنها فشار می‌آوردند و بدین ترتیب به تدریج از تبعیدی‌ها و زندانی‌ها کم شد. این مسئله موجب می‌شد که آمادگی فعالان سیاسی برای حضور در عرصه عمومی بیشتر شود. جلسات نهضت آزادی در اواخر سال ۱۳۵۶ تشکیل شد. در جلسات شورای مرکزی نهضت این مسئله مطرح شد که برای برخورد با رژیم شاه باید دو عامل حمایت‌کننده رژیم شاه را حذف یا تضعیف کرد؛ یکی پایگاه داخلی است شامل ساواک، ارتش و گارد شاهنشاهی و دیگری نیروی خارجی و عمدتاً

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۳۵

آمریکا است که از رژیم شاه حمایت می‌کند. مشخص بود که باید در هر دو جبهه کار کرد؛ یعنی جنبش اجتماعی باید به گونه‌ای هدایت شود که فشار نیروهای داخلی کاهش پیدا کند و هم بتواند حمایت خارجی را کم کند.

مستشاران آمریکایی به‌طور گسترده در ایران حضور داشتند. ارتش ما و عملاً ساواک نیز در اختیار آنها بود. بنابراین از یکسو باید آن حمایت کاهش پیدا می‌کرد و از سوی دیگر از طریق مبارزات مردم به رهبری امام(ره) فشار و سرکوب نیروهای داخلی حذف شود.

در بازداشت سال ۱۳۶۷، راجع به این مسئله به‌طور مفصل نوشته‌ام و توضیح داده‌ام که این مذاکراتی که قبل از انقلاب با آمریکا انجام شد، یعنی دیپلماسی انقلاب، از برگ‌های زرین تاریخ انقلاب اسلامی ایران است. فکر می‌کنم در مصاحبه‌ای قبلاً گفته‌ام که نیاز است یک گروه کارشناسی، جلد ۱۸ و ۲۴ اسناد منتشر شده که مربوط به اسناد این مذاکرات است را بررسی کنند.

ما که عادت به نوشتن نداشتیم اما آنها مذاکرات را ضبط می‌کردند و متن مذاکرات ما درست است. آنهایی که از قول مهندس بازرگان یا دکتر سحابی گفتند یا من که به‌عنوان مترجم بودم، درست است. اما اظهار نظرها و تحلیل‌ها طبیعی است که مربوط به برداشت‌های خود آنان است.

تسنیم: مسئله مذاکرات با آمریکا؟

توسلی: بله، کار حساسی بود. شورای نهضت آزادی ایران در اواخر سال ۱۳۵۶ چهار نفر را انتخاب کرد که با توجه به حساسیت امر، خود این موضوع را دنبال کنند: آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سحابی و احمد صدرحاج‌سیدجوادی و بنده به‌عنوان مترجم آنان را همراهی می‌کردم.

تسنیم: یعنی این مذاکراتی که می‌گویید فقط سال ۱۳۵۷ مطرح بوده؟ قبل از آن نبود؟
توسلی: خیر؛ این تصمیم مربوط به مذاکرات سال ۱۳۵۷ است..

تسنیم: آقای بازرگان می‌گویند که ما این مذاکرات را از سال ۱۳۳۲ داریم!

توسلی: بنده در جریان آن نیستم کجا گفته‌اند و موضوع مذاکرات چه بوده است؟ شاید گفت‌وگوی آقای مهندس امیرانتظام با کاتم مورد نظر شما است.

۴۳۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

تسنیم: خیر! آقای امیرانتظام؛ خود آقای بازرگان می‌گوید که ما از سال ۱۳۳۲ مذاکره داشتیم. توسلی: سند آن را ارائه کنید. احتمالاً مربوط به دوره نهضت مقاومت ملی باشد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تشکیل شده بود. افرادی مثل آقای امیرانتظام و چند نفر دیگر با آقای ریچارد کاتم که استاد دانشگاه و بیشتر شخصیت فرهنگی است، واقعیت‌های نهضت مقاومت ملی را به آنها منتقل می‌کردند. بر اساس اطلاعات این مذاکرات کاتم کتابی تحت عنوان «ملی‌گرایی در ایران» نوشته که دو بار هم در ایران ترجمه و چاپ شده است. او می‌گوید این اطلاعات را من از افراد نهضت مقاومت ملی از جمله امیرانتظام گرفتم؛ ولی این مذاکرات در قالب دیپلماتیک نبود.

*تسنیم: مذاکرات سال ۱۳۵۷ محرمانه صورت می‌گیرد و به شورای نهضت گفته نمی‌شد؟
توسلی: اصلاً قرار نبود گفته شود.*

*تسنیم: شبیه همین مذاکرات فعلی است که مطرح نمی‌شود و...
توسلی: قضیه خیلی حساس بود. اگر در شورا مطرح می‌شد، ممکن بود افراد خویشان دار نباشند و اصل مذاکرات زیر سوال می‌رفت.*

*تسنیم: شباهتی به این مذاکرات فعلی دارد که محرمانه می‌ماند...
توسلی: شرایط ما امنیتی بود. امروز مسئولان مصلحت مذاکرات را این چنین می‌بینند، کاملاً شرایط متفاوت است، ولی در آن موقع مسئله امنیتی و جان ما مطرح بود. داستان شروع این مذاکرات در اسناد آمده است. از فرصتی استفاده کردم، فردی که با آقای جان استمپل کاردار سفارت آمریکا آشنایی همسایگی داشت، گفت که می‌تواند من را به او معرفی کند. قرار ملاقات گذاشت و من ایشان را ملاقات کردم و گفتم آقای مهندس بازرگان و دکتر سحابی علاقه‌مندند که در ارتباط با مسائلی که مربوط به منافع ملی ماست با شما مذاکره کنند. اولین جلسه در منزل آقای دکتر فریدون سحابی برگزار شد. آقای مهندس بازرگان و دکتر سحابی حضور داشتند، اما آقای دکتر فریدون سحابی در جریان مذاکرات نبود. البته بنده هم به‌عنوان مترجم حضور داشتم.*

*تسنیم: آنجا گفتند که باید متمایل به غرب باشیم؟
توسلی: در مجموعه مذاکرات منتشر شده چنین نگاهی وجود ندارد. این مذاکرات*

از اردیبهشت ۱۳۵۷ آغاز شده و پس از تشکیل شورای انقلاب مجموع مذاکرات به شورای انقلاب گزارش می‌شود و شورای انقلاب ضمن تایید برنامه دیپلماسی انقلاب خود نیز در ادامه در مذاکرات مشارکت می‌کنند. شهید دکتر بهشتی و آیت‌الله موسوی اردبیلی با مسئولان سفارت حتی با سالیوان سفیر آمریکا از طرف شورای انقلاب مذاکره می‌کنند. خود امام(ره) در پاریس نیز با نماینده کارتر مذاکرات زیادی داشتند که اسناد آن را اخیراً آقای دکتر یزدی منتشر کرده‌اند.

به نظر بنده، این دیپلماسی انقلاب هم در داخل و هم در پاریس از دلایل اصلی پیروزی انقلاب با حد اقل هزینه بوده است. به همین دلیل است که بنده معتقدم دیپلماسی انقلاب از برگ‌های زرین تاریخ انقلاب اسلامی است و باید روی آن کار کارشناسی صورت گیرد. شما نمی‌توانید فقط یک نقطه آن را در نظر بگیرید؛ باید مجموع آن را کارشناسی کنید. گفتمان ما و گفت‌وگویی که می‌شده، آنها چه گفتند و این طرف چه گفته و محور اصلی فشار چه بوده و آنها ابتدا آن بالا بودند و ما این پایین. در این مذاکرات آنها به تدریج پایین آمده‌اند و ما بالا آمده‌ایم.

اگر دیپلماسی انقلاب نبود، نه راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورا بود، نه رفراندوم، نه رفتن شاه، نه انقلاب بود و نه با این هزینه کم امکان انقلاب وجود داشت. تمام این مذاکرات بود که شرایط را تسهیل کرد تا در راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورا ارتش عقب برود، مردم به سربازان گل بدهند و در راه‌پیمایی عاشورا آن رفراندم تاریخی که همه خبرنگاران منعکس کردند انجام شود.

تسنیم: به دنبال این بودید که حمایت آمریکا از ایران صورت بگیرد؟

توسلی: نه! به هیچ‌وجه چنین نبود. افرادی مثل مهندس بازرگان و دکتر سبحانی یا بنده که شاهد آنها بودیم نگاه‌مان دینی و ملی و در راستای منافع ملی بوده است. مگر آنها این قدر ساده بودند که بخواهند مملکت را به آمریکا بفروشند؟! دیپلماسی یعنی گفت‌وگو و مذاکره تا شما بتوانید حمایت یک حامی را ضعیف و ضعیف‌تر کنید؛ به طوری که بتوانید گفتمان و مطالبات مردم را حاکم کنید. اگر شما وارد بحث شوید، من باید مجموعه جلسات را شرح دهم؛ چون جلسات متعددی بوده و مسائل مختلفی در آنها مطرح شده است. آنچه من به صورت کلان مطرح می‌کنم، این است که من تا شهریور ۱۳۵۷ درگیر این مذاکرات بودم، به دلیل اینکه مسئولیت

فعالیت‌های دیگری را به عهده داشتیم، آقای مهندس بازرگان از شهریورماه آقای مهندس امیرانتظام را جایگزین من کردند و بعد از من ایشان مذاکرات را دنبال می‌کردند.

برای این که شما نقش دیپلماسی انقلاب را در سال ۱۳۵۷، هم در داخل و هم در پاریس ارزیابی کنید، از جمله می‌توانید به ارزیابی طرف مقابل هم مراجعه کنید. آن موقع ترنر که رئیس سی-آی-ا (CIA) بود کتابی در باره رویدادهای انقلاب نوشته و روزنامه اطلاعات آن را منتشر کرده است. او مسئول تمام تدارکات بوده و پشتیبانی اطلاعاتی آمریکا را انجام می‌داده است. وی می‌گوید فریبی که ما در ایران از رهبران انقلاب خوردیم دیگر در سایر نقاط جهان تکرار نکردیم. به همین مناسبت ما در اندونزی در هیچ شرایطی تسلیم جنبش مردم نشدیم و ۵۰۰ هزار نفر در آنجا کشته شدند.

انقلابی که توانسته با این حداقل هزینه پیروز شود، مدیون پارامترهای مختلفی است؛ رهبری امام(ره)، حرکت ملت، درایت مدیران انقلاب و دیپلماسی. اگر هر کدام از این‌ها نبودند، انقلاب لنگ بود و معلوم نبود چه می‌شود. به‌عنوان یک کارشناس باید مجموعه پارامترها را تحلیل و ارزیابی کرد و بعد دید که دیپلماسی انقلاب در چه جایگاهی بوده است. آیا این‌ها رفته بودند با آمریکا مذاکره کنند و بعد بگویند که ایران را تسلیم آمریکا می‌کنیم؟! این ناسپاسی و دور از نگاه کارشناسی است که کسی بخواهد چنین برداشتی داشته باشد.

تسنیم: در جلسات مذاکره شما مطرح شده بود که جنبش اسلامی «متماثل به غرب» است...

توسلی: نه! این برداشت ناصوابی از دیپلماسی انقلاب است. این را به شما بگویم که مهندس بازرگان به‌عنوان دبیر کل فقید نهضت آزادی ایران همان استراتژی دکتر مصدق یعنی «سیاست موازنه منفی» را داشتند. دید دکتر مصدق هم همان استراتژی «نه شرقی نه غربی» بود که بعد از انقلاب مطرح شد، یعنی جمهوری اسلامی معتقد بود که ما باید در راستای منافع ملی خودمان، با همه کشورها، غیر از اسرائیل، ارتباط داشته باشیم. اما واقعیت امر این است که ارتباط ما عملاً با اروپا و بیشتر با آمریکا قطع شد. مردم در این کشورها مسیحی و از پیروان ادیان ابراهیمی هستند و از نظر قرآنی مورد قبول ما هستند. از نظر اخلاقی یک مسلمان وقتی در اروپا و یا آمریکا زندگی می‌کند آن‌قدر جامعه

مذهبی است که احساس بیگانگی نمی‌کند. در سال ۱۳۴۲ که در دانشگاه ایلینوی آمریکا تحصیل می‌کردم، بیش از ۲۰ کلیسا وجود داشت که دانشجویان روزهای یکشنبه برای مراسم مذهبی به آنجا می‌رفتند. بعضی از دانشجویان دانشکده فنی که در ایران عضو انجمن اسلامی دانشجویان نبودند و برای ادامه تحصیل به آمریکا آمده بودند اما آنجا تحت تاثیر فضای مذهبی دانشگاه، عضو انجمن اسلامی دانشجویان شدند.

شما چنین فضای اخلاقی را کمتر در کشورهایی نظیر چین، روسیه و یا سایر کشورهای الحادی تجربه می‌کنید. به لحاظ سیاسی همان‌گونه که گفته شد ما باید با همه کشورها در راستای منافع ملی خودمان ارتباط داشته باشیم. تجربه تاریخی نشان داده است که هزینه‌هایی که کشورهایی مثل روسیه و چین بر کشور ما تحمیل کرده‌اند بیش از کشورهای غربی بوده است. برای نمونه می‌توان به مناسبات ایران در دهه‌های ۲۰ تا ۵۰ با این کشورها مراجعه کرد.

*تسنیم: بعد از قضیه تسخیر لانه جاسوسی طبق اسنادی که دانشجویان بیرون آوردند نشان داد آمریکا در راستای منافع خودش در کشور حضور دارد...
توسلی: در این تردید دارید؟ مگر آمریکا باید به دنبال منافع ملی ما باشد؟!*

تسنیم: یعنی بعد از این که امام به تسخیر لانه جاسوسی می‌گویند که انقلاب دومی بود حتی بزرگ‌تر از انقلاب اول، منظور این است همیشه سعی داشتند از موضع قدرت و استعمار با ایران صحبت کنند برای همین نیز امام هم همواره قطع رابطه با آمریکا را مخصوصاً بعد از تسخیر سفارت دنبال می‌کنند.

توسلی: امام (ره) هیچ‌وقت قطع رابطه را دنبال نکردند؛ اشتباه نکنید. آمریکایی‌ها رابطه را قطع کردند؛ ما در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتیم.

تسنیم: بالاخره صحبت‌های امام خمینی بعد از تسخیر لانه جاسوسی هست که ایشان به صراحت تأیید بر خیانت آمریکا دارند و از اقدام دانشجویان که دست آمریکا را از ایران قطع کردند و اسناد را افشا کردند تشکر می‌کنند و می‌گویند این اقدام شما از انقلاب اول نیز ارزشمندتر است و حتی آمریکا سفیر جدید را معرفی می‌کند و دولت موقت می‌خواهد قبول کند. درست است؟

توسلی: بله! قرار بود و در خاطرات آقای دکتر یزدی آمده که از امام (ره) پرسیدند با آمریکا چه کنیم و ایشان گفتند که «کج‌دار و مریز» رفتار کنیم. نفرمودند رابطه را قطع کنید. امام (ره) اعتقادی به قطع رابطه نداشتند. آمریکایی‌ها بعد از تسخیر سفارت قطع رابطه کردند و من جداگانه باید این مطلب را تحلیل کنم. قضیه تسخیر سفارت، پروژه‌ای است که هنوز ابعاد آن روشن و مشخص نیست. باید آن را بیشتر بررسی کرد.

۴۴۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

تسنیم: می‌خواهم بگویم...

توسلی: بهتر است بحث دیپلماسی انقلاب را ببندیم و بعد وارد بحث تسخیر سفارت بشوید.

تسنیم: بالاخره آمریکا به عنوان کشوری که به دنبال استعمار است همواره منافع خودش را در نظر می‌گیرد و در اسناد لانه جاسوسی هم سند استعمار آنها را مشاهده می‌کنیم.

توسلی: مگر روس‌ها این چنین نبوده‌اند؟

تسنیم: بحث استعمار و به نوعی از موضع استعمار حرف زدن با تعامل با سایر کشورها فرق

دارد...

توسلی: بله، شکل آن امروز عوض شده و بیشتر جنبه اقتصادی پیدا کرده است. آن دوره بیشتر جنبه استعماری و نفوذ سیاسی داشته و در کشور ما به قول مهندس بازرگان جنبه استیلا داشته است؛ مگر نه این است که تمام کشورها به دنبال منافع خودشان هستند. این که فکر کنیم آمریکا دنبال استیلا و منافع خود نیست، اشتباه محض است. ما باید آنچنان رشد داشته باشیم و سیستمی داشته باشیم که هیچ کس نتواند از اختلافات، سوءمدیریت و عدم کفایت مدیران ما سوءاستفاده کند. نباید آنقدر ضعیف باشیم که مثل دوره قاجاریه آنها سوار ما شوند.

تسنیم: البته این را می‌خواهم بگویم بحث استعمار است و اینکه در مقابل استعمار از جریان قدرت وارد نشویم، به عنوان مثال آقای منصوری می‌گوید آقای بازرگان فکر می‌کرد مملکت بدون آمریکا اداره نمی‌شد و ارتباطات با ایران به صورت یک طرفه در جهت منافع آمریکا بود...

توسلی: آقای مهندس بازرگان چنین نگاهی به آمریکا نداشتند ایشان معتقد به تنظیم واقع بینانه و کارشناسی شده ارتباط با آمریکا بودند نه احساسی و شعاری که به نفع منافع ملی ما نبوده است.

تسنیم: یعنی وقتی به صورت استعمار دربیاید.

توسلی: ما باید زمینه‌های این گونه مناسبات استعماری را حذف کنیم. مگر آمریکا دوست ندارد سوئیس را مستعمره کند؟ چرا نمی‌کند؟ چون نظام قوی دارند و زورشان نمی‌رسد. مگر آمریکا تلفن همراه سران کشورهای اروپایی را کنترل نمی‌کرد؟ چرا واکنش نشان می‌دهند؟ برای این که آمریکا و هر کشوری دنبال منافع ملی خودشان هستند. حتی تلفن همراه رهبران آلمان و فرانسه و... را چک می‌کند و می‌گوید منافع و امنیت ملی‌ام ایجاب می‌کند و آلمان چون کشور مقتدری است

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۴۱

ایستاده و می‌گوید این کار شما خلاف است و قابل قبول نیست. پیامد مدیریت صحیح آلمان موجب شد آقای اوباما عذرخواهی کند و از خانم مرکل با دعوتی استمالت کند.

تسنیم: شما می‌گویید باید آن را متوقف کنید...

توسلی: ما باید ظرفیت خودمان را بالا ببریم و با حفظ استقلال خود اجازه ندهیم کشورهای دیگر خلاف مصالح و منافع ملی ما کاری انجام دهند.

تسنیم: همان‌طور که گفتید وقتی آمریکا این برخورد را با ما دارد باید متوقفش کنیم ولی در دولت موقت متوقف نمی‌شود...

توسلی: قبلاً توضیح داده شد که در دوره کوتاه دولت موقت بر اساس دستور رهبر فقید انقلاب قرار بود با آمریکا «کج دار و مریز» عمل شود و در شورای انقلاب نیز نظری در خصوص توقف ارتباط با آمریکا مطرح نبود؛ اما به طور کلی باید نظام کشور ما مستقل باشد و نظام هوشمند و توانایی داشته باشیم که استیلا گران نتوانند در ما نفوذ کنند. رژی می‌که کارآمد نباشد و مدیریتش ضعیف باشد طبیعی است که کشورهای دیگر طمع می‌کنند و در راستای منافع ملی خودشان نفوذ می‌کنند و مدیریت را مختل و یا وابسته می‌کنند!

تسنیم: اگر اجازه بدهید بحث مذاکره با آمریکا را ادامه دهیم...

توسلی: مسائل را مخلوط نکنید. دیپلماسی انقلاب توانسته انقلاب را با حداقل هزینه به پیروزی برساند که این دیپلماسی هم مورد تایید شورای انقلاب بوده و هم امام(ره) در پاریس آن را انجام داد. همه با آمریکا ارتباط داشتند؛ چراکه عقل کارشناسی، عقل سیاسی و تدبیر ایجاب می‌کرده که ما از تمام ابزارهای مشروع در راستای منافع ملی خود استفاده کنیم. نتیجه این شده که آمریکا می‌گوید من از شما فریب خورده‌ام. دنبال چه چیزی هستید؟ دنبال مخدوش کردن کار با ارزش تاریخی که آن برگ رزین تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی شده است؟ اگر آن نبود، انقلابی نبود، من و شما اینجا نبودیم، اصلاً مشخص نبود، انقلاب چگونه رخ می‌داد.

این موضوع نیاز به یک کار کارشناسی دارد که مجموع اسناد منتشر شده و ملاقات‌هایی که در ایران بوده و امام(ره) در پاریس داشتند در سطح کارشناسی، و به دور از حب و بغض سیاسی، بررسی و ارزیابی شود. جمع کارشناسی که با

دیپلماسی و با زبان دنیا آشنا هستند، مجموع مذاکرات را بررسی کنند و به این جمع‌بندی برسند که آیا این مذاکرات عاقلانه و با تدبیر و مشفقانه بوده و در راستای منافع ملی بوده یا نه؟ کسی حق ندارد بدون صلاحیت کارشناسی وارد این حوزه شود. ممکن است عده‌ای در سطح سیاسی القای شبهه کنند که چرا آن موقع این کار را انجام داده‌اند؟ این گونه اظهار نظرهای احساسی عمرش کوتاه است و به تدریج محو می‌شود.

امروز آقای دکتر یزدی بعد از ۳۴ سال مجموع مذاکرات و تمام رویدادهای آن دوران را به‌طور مستند برای آگاهی عموم منتشر می‌کند و جوان‌هایی مثل شما و مخاطبین شما از سوابق تاریخی انقلاب آشنا و آگاه می‌شوند. در دهه ۶۰ و ۷۰ رسانه‌های حاکم بر جمهوری اسلامی اصولاً نفس مذاکره با آمریکا را مذموم می‌دانستند ولی امروز آقای دکتر ظریف و دکتر روحانی و تیم مذاکراتی‌شان رفته‌اند و این گره را باز کرده‌اند و این امید هست که گره‌های بیشتری هم، به امید خدا، باز شود.

تسنیم: برخی سیاست‌ها از نظر آقای بازرگان بود که مردم باید به خانه‌هایشان بروند و در تجمعات و راه‌پیمایی‌ها شرکت نکنند تا کار را دولت‌مردان انجام دهند، برخی از کارشناسان مسائل سیاسی می‌گویند این دیدگاه آقای بازرگان به دیدگاه مرد تنوریک دولت، یعنی آقای سریع‌القلم خیلی نزدیک است، زیرا آقای سریع‌القلم هم معتقد است مردم باید به خانه‌هایشان بروند و تعبیری همچون «لبوفروش» «راننده تاکسی» و... را استفاده می‌کنند. چه قدر سیاست‌های دولت فعلی و آقای بازرگان را به هم نزدیک می‌دانید؟

توسلی: مواردی را که شما از آقای دکتر سریع‌القلم نقل می‌کنید بنده ندیده‌ام اما این مطالب شما دو بخش دارد؛ بخش اول مربوط به شرایط بعد از انقلاب و دوران انتقال رژیم است و مشکلات مدیریتی که وجود داشت که امروز با استقرار دولت پس از سه دهه مطرح نیست. بخش دوم روش مدیریت صحیح دولت و جامعه است که اول انقلاب و امروز هم مطرح است. آنچه در دولت کنونی مطرح می‌شود، اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط، خشونت و تندی و تاکید بر قانون‌گرایی و تدبیر است؛ این‌ها مفاهیم شناخته‌شده مدیریت سالم و عقلانی است. طبیعی است که مهندس بازرگان هم که با علوم پایه و معارف دینی و فرهنگ بشری آشنا بود، همیشه به‌عنوان یک مدیر به مسائل، این چنین نگاه می‌کرد.

تسنیم: به عبارتی این شعار اعتدال دولت فعلی همانند شعارهای آقای بازرگان است؟

توسلی: بله. با تدبیر و عقلانیت در مدیریت هماهنگ است. این مدیر است که تصمیم نهایی را می‌گیرد؛ این که درست است یا نه، بحث دیگری است. نفس عقلانیت در مدیریت و رعایت اصول مدیریت در اداره کشور و این که وقتی شما سمتی را می‌پذیرید باید شایستگی، توانایی و تخصص انجام آن وظیفه‌ای که به شما محول می‌شود را داشته باشید، بسیار حائز اهمیت است.

این اصولی که آقایان می‌گویند، هر آدم عاقلی در هر کجای دنیا که باشد و بخواهد درست عمل کند، همین نظر را دارد. مهندس بازرگان به‌عنوان یک مدیر با سابقه کشور که قبل از انقلاب سال‌ها استاد دانشگاه بود، در صنعت نفت مدیر بود، در لوله‌کشی آب تهران مدیر بود و در بخش خصوصی مدیریت کرده بود، مدیریت نهادهای مدنی و اجتماعی را برعهده داشت اما بعد از انقلاب می‌بیند دو نگاه وجود دارد؛ یک نگاه که او با تیزی آن را تشخیص می‌دهد، جریانی است که می‌گوید که انقلاب باید «تداوم» پیدا کند، چه کسی این شعار را می‌دهد؟ موتور این شعار کیست؟ جریان‌هایی که به دنبال قدرت بودند، از راه کار تقویت فرایند «تداوم انقلاب» استفاده می‌کردند.

جریان دیگر حزب توده بود که سران و کادرهای آن از دی و بهمن ۱۳۵۷ که فضا نسبتاً باز شده بود، به ایران آمدند. آنها قوی‌ترین کادرها را داشتند و به‌لحاظ اطلاعاتی با کا.گ.ب روسیه ارتباط ارگانیک داشتند. بر اساس برنامه حزب توده که کیانوری در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود گفته بود، انقلاب اسلامی دو وجه دارد؛ یک وجه آن بدنه تکنوکرات و نیروهای کارآمد بودند و بخش دیگر روحانیت که با توده مردم ارتباط ارگانیک دارند.

این جریان بر اساس طرح راهبردی خود دو تاکتیک را مورد اجرا گذاردند؛ یکی این که برای حذف نیروهای کارآمد انقلاب همان‌گونه که کیانوری در مصاحبه‌ای تصریح می‌کند، واژه لیبرال را اولین بار در همان دی و بهمن قبل از انقلاب، بر پایه تجربیات انقلاب‌های مارکسیستی، مطرح می‌کند و ضمن نفوذ در رسانه‌ها، نهادهای انقلابی، کمیته‌ها و سپاه همین گفتمان را در فضای اجتماعی و نهادهای انقلابی پیگیری می‌کنند؛ به‌طوری که به سرعت در مدارس، نهادهای آموزشی و نمازهای جمعه شعار «مرگ بر بازرگان» و «مرگ بر لیبرال» تکرار می‌شد. تاکتیک دوم این

جریان این بود که خودشان را پیرو خط امام(ره) معرفی کردند و نهضت آزادی ایران و این جریان قدیمی اسلامی را به عنوان جریان ضدانقلاب و مقابل امام(ره) معرفی کردند! با این هدف که کادرهای انقلاب را حذف کنند...

تسним: خط امام یا نهضت آزادی...

توسلی: حذف کادرهای انقلاب شامل نهضت آزادی و تمام نیروهای متخصص و کارآمد که در دولت موقت مشغول کار بودند. در این برنامه ظاهراً حزب توده تصور می‌کرد که پس از حذف کادرهای انقلاب با برچسب لیبرال و آزادی‌خواه حذف روحانیت که پوسته‌ای بیش نیست با وارد کردن ضربه‌ای در فرصت مناسب، می‌تواند به اهداف خود که کسب قدرت بود نائل شوند!!

علاوه بر کیانوری، مجاهدین خلق و گروه‌های همسو نیز شعار و فکر تداوم انقلاب را مرتب مطرح می‌کردند و البته جوانان پر شور را نیز تحت تاثیر قرار می‌دادند. مهندس بازرگان این واقعیت‌ها را می‌دید. خیلی از نیروهای مسلمانی که چپ بودند، همین گفتمان را داشتند. فکر می‌کردند که در این انقلاب باید همان افکار چپ مارکسیستی خودشان حاکم شود. ما باید حضور داشته باشیم؛ یعنی انقلاب باید تداوم پیدا کند و ما حضور داشته باشیم. اصلاً بحث اصلی قدرت بود.

مهندس بازرگان نگاه ملی داشت و دنبال اصلاح جامعه بود. انقلاب شد، شاه رفت، امام(ره) آمد، دولت موقت آمد و برنامه‌ای داشت که باید براساس آن عمل می‌شد؛ رفراندوم کنید، پیش‌نویس قانون اساسی و انتخابات مجلس را انجام دهید و رئیس‌جمهور را انتخاب کنید. در این ۹ ماه مطالبات سنگینی ایجاد کردند. اگر من بخواهم داستان مسائل دو سال اول بعد از انقلاب را که در مدیریت شهر تهران با آنها مواجه بودم بگویم، صحبت‌مان خیلی طولانی می‌شود.

برنامه این گروه‌ها این بود که سطح انتظار و مطالبات مردم را بالا ببرند تا دولت و انقلاب را زمین گیر کنند و بگویند کارآمد نیست. بنابراین ما باید بباییم که توانایی اداره انقلاب را داریم! مهندس بازرگان می‌گفت که انقلاب شده و دیگر دوره تخریب تمام شده؛ حالا باید دنبال سازندگی باشیم و سازندگی هم یعنی مدیریت. دولت موقت جهاد سازندگی و سپاه پاسداران را راه‌اندازی کرد تا با جذب جوانان پر شور و علاقه‌مند کار سازندگی گسترش پیدا کند و هم از ارزش‌های انقلاب

پاسداری شود.

تسنیم: دولت خیلی به دنبال انحلال کمیته بود و یا آقای منصوری می‌گفتند که از طریق دولت موقت گارد ملی مطرح شده بود و از طرف آقای منصوری و برخی دیگر سپاه را تشکیل دادند...

توسلی: آقای منصوری می‌گویند ما واژه سپاه را مطرح کردیم!؟

تسنیم: می‌گویند که ۴ گروه مطرح شد و در نهایت یک سپاه بود و یک گارد ملی و گفتند ما بیش از ۷۰ ساعت با نمایندگان دولت مثلاً آقای سازگارا جلسه داشتیم و در نهایت به این جا رسیدیم که مصوبه سپاه با این عنوان که زیر نظر فرمانده کل قوا یعنی رهبری یعنی ولی فقیه باشد با این اساسنامه‌ای که الان دارد، باشد.

توسلی: آقای منصوری تاریخ را تحریف می‌کنند! این سوابق تاریخی را در سال ۱۳۸۷ گفته‌ام و چاپ شده است. امام تشکیل «گارد ملی» را مطرح کردند و دولت موقت مسئول تهیه اساسنامه آن بود. اولین پیش‌نویس و طراحی نام «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران» در فاصله ۲۲ بهمن تا ۷ اسفند ۱۳۵۷ که حکم شهرداری بنده صادر شد در معیت مرحوم آیت‌الله لاهوتی که نماینده امام (ره) بودند صورت گرفته است. در اجتماع پادگان عباس آباد زمینه این اختلاف دیدگاه‌ها وجود داشت.

اصل داستان این است که آقایان به همراه مرحوم محمد منتظری آمدند و گفتند سپاه زیر نظر شورای انقلاب باشد، حزب جمهوری اسلامی و مرحوم دکتر بهشتی هم دنبال این کار بودند. آنها می‌خواستند سپاه زیر نظر دولت موقت نباشد، در حالی که امام می‌خواستند دولت این کار را انجام بدهد و قبلاً هم ابلاغ کرده بودند. اصل ماجرا این بود. من متأسف می‌شوم که بعضی از این آقایان واقعیت‌های تاریخی را که در روزنامه‌ها منتشر شده و توسط اشخاصی که هنوز در قید حیاتند و در حافظه دارند و گفته شده تحریف می‌کنند. ممکن است ما با کسی در برخی مواضع موافق نباشیم اما تاریخ را نباید تحریف کرد.

اما در خصوص نحوه تنظیم مناسبات منطقی در یک جامعه سالم و دموکراتیک که می‌خواهد با رأی مردم اداره شود، که در سطح جهانی و علمی شناخته شده است. مرحوم مهندس بازرگان از دیر باز این اصول را مطرح کرده و خود در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ با تاسیس نهادهای مدنی و حزب به این نیاز راهبردی جامعه پاسخ داده‌اند. در یک جامعه قانونمند ارتباط آحاد مردم با مسئولان از طریق نهادهای مدنی، رسانه‌ها و

احزاب سیاسی تنظیم می‌شود. یکی از شاخص‌های توسعه یافتگی جوامع حضور قانونمند این نهادهای اجتماعی است. تصور بنده این است که آقای دکتر سریع‌القلم نیز با همین نگاه علمی به حضور سازمان یافته و منظم مردم در عرصه عمومی تاکید دارند. اصول این فرایند نیز در قانون اساسی و قانون احزاب پیش‌بینی شده است.

تسنیم: نظر آقای بازرگان هم همین بود؟

توسلی: بله. مردم باید بیایند در قالب نهادهای مدنی و احزاب و هر کدام به اندازه وزن خود بازگوکننده‌ی خواست مردم باشند. هر حزب و نهاد مدنی وزنی دارد. هر کدام بازگوکننده مطالبات مردم باشند.

تسنیم: راه‌پیمایی و تجمعات و این... مطرح می‌شود. بحث حضور مردم در راه‌پیمایی‌ها و تجمعات است.

توسلی: حضور مردم در راه‌پیمایی‌ها و تجمعات در قانون اساسی پیش‌بینی شده است و مردم برای طرح مطالبات خود می‌توانند با اطلاع و هماهنگی مسئولان مربوطه از این حق قانونی خود برای بیان نظرات و انتقادات خود به‌طور مسالمت‌آمیز استفاده کنند.

تسنیم: یعنی می‌گویند که در همه این موارد مردم نباید درگیر شوند؟

توسلی: رسانه‌ها فضای مناسب دیگری است که نهادهای مدنی و صنفی می‌توانند از آنها برای انعکاس نظرات و دیدگاه‌های خود استفاده کنند. در کشورهای توسعه یافته رسانه‌ها اعم از مکتوب، شنیداری، تصویری و مجازی نقش تعیین‌کننده‌ای در تنظیم مناسبات مردم با دولت‌مردان دارند. محدودیت‌های رسانه‌ای به‌طور طبیعی ضرورت اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها را برجسته می‌کند. در اصول فصل سوم و پنجم قانون اساسی این حقوق اساسی مردم مشخص شده است. همه‌جای دنیا وقتی مردم نظری دارند، می‌توانند اعتراض خود را بیان کنند، باید دریچه برای بیان نظرات مردم باز باشد. این‌ها راه‌کارهایی است برای حفظ تعادل جامعه، بسته نبودن فضا و جلب مشارکت مردم است.

به نظر من آنچه آقای دکتر سریع‌القلم می‌گویند، یک نگاه علمی است که سیستماتیک و منظم و طبق قانون عمل کنیم و به اصطلاح امروز پوپولیستی و توده‌وار عمل نکنیم. مردم باید حرف‌شان را مشخص و منظم کنند و در چارچوب یک نهاد مدنی و یک حزب قانونی و یک تشکیلی بگویند هر جمعی که هویت مشخص و

اساسنامه دارد بایستی بتواند نظرات خود را بیان کند. مسئولان دولت و سایر نهادها و دستگاه‌هایی که در جایگاه تصمیم‌گیری و خدمت به مردم هستند از طریق رسانه‌ها و همچنین از طریق اجتماعات مدنی و صنفی و احزاب سیاسی نظرات مردم را دریافت و در تصمیم‌گیری‌ها مورد توجه قرار می‌دهند. دولت منتخب مردم که در این رابطه تعاملی با نظرات و دیدگاه‌های مردم در مواجهه قرار می‌گیرد، می‌تواند به‌طور مستمر متکی به آرای مردم تصمیم‌گیری کند. مجلس و شوراهای هم در سطح روستاها، شهرها و استان‌ها می‌توانند همین نقش را در تقویت مدیریت آنها ایفا کنند. بنابراین آقای مهندس بازرگان و دولت موقت و روشنفکران دینی با این پیشینه همیشه مدیریت‌شان با نگاه عقلانیت و در راستای منافع ملی بوده و با نگاه تخصصی موضوعات را بررسی و مشورت می‌کردند؛ کار جمعی کرده و در چارچوبی قانونمند تصمیم‌گیری می‌کردند. وقتی تصمیمی می‌گرفتند، به خدا توکل می‌کردند و عمل می‌کردند. طبیعی است که باید چنین باشد؛ چه ۳۰ سال پیش، چه امروز و چه ۱۰ سال دیگر. این روش علمی است و همه‌جای دنیا این‌گونه عمل می‌کنند. مگر کشورهای پیشرفته چگونه عمل می‌کنند. پیامبر خدا(ص) در مدینه چگونه عمل می‌کرد؟ حتی در جنگ بدر که آن مسائل پیش آمد خدا می‌فرماید به‌رغم بعضی اشتباهاتی که مردم کردند «و شاورهم فی الامر» باز هم با همین آدم‌ها باید مشورت کنی. حضرت علی(ع) هم در دوران ۵ سال حکومت‌شان این کار را می‌کردند. این الگوهایی است که ما از معارف دینی و تجربه بشری گرفته‌ایم.

بازرگان کوچک ترین ارادتی به سیستم شاهنشاهی نداشت *

محمدحسین بنی اسدی

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، قصد داشتیم اولین مصاحبه درخصوص پرونده مرحوم مهندس بازرگان با نزدیکان و آشنایان درجه اول او باشد؛ همین طور هم پیش رفتیم و قرار اولین مصاحبه در بنیاد صنعتی ایران با دکتر محمدحسین بنی اسدی داماد مهندس بازرگان گذاشته شد ولیکن روند تائید مصاحبه به جهت مشغله کاری، نزدیک به ۱۰ روز به درازا کشید و در نهایت این گونه شد که گفت و گو با دکتر بنی اسدی، چهاردهمین بخش از پرونده «یک انقلاب و ۳ بازرگان» شد. او در این گفت و گو از آشنایی خود با مهندس بازرگان، چگونگی پیوند خویشاوندی بین دو خانواده و نکاتی درخصوص نخست وزیری و دوران پس از آن پرداخته است. متن کامل این مصاحبه به شرح زیر است:

تسنیم: شما از معدود افرادی هستید که در آخرین لحظات حیات مرحوم مهندس مهدی بازرگان در کنارشان بودید. چگونه با مرحوم مهندس بازرگان آشنا شدید؟

بنی اسدی: بسم الله الرحمن الرحيم. در سال ۱۳۴۰ زمانی که در آمریکا دانشجوی بودم، با کتب ایشان آشنا شدم. قبل از این که به خارج از کشور بروم، با بعضی کتب ایشان مثل «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان» آشنا بودم. ولی در آمریکا کتاب

* گفت و گوی خبرنگاری تسنیم با دکتر محمدحسین بنی اسدی به مناسبت نوزدهمین سالگرد درگذشت مهندس مهدی بازرگان.

۴۵۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

«مدافعات» مرحوم مهندس بازرگان در دادگاه نظامی را که توسط سازمان‌های دانشجویی منتشر شده بود، مطالعه کردم، دیدم مدافعات بسیار شجاعانه‌ای در دفاع از اسلام، ملت ایران و آزادی است و هم حاوی شدیدترین حملات و انتقادات نسبت به استبداد و حکومت‌های خودکامه و فاسد است. از همان موقع ارادت من به ایشان بیشتر شد، زیرا جنبش‌های دانشجویی در آمریکا و اروپا، بیشتر جنبه‌های ملی‌گرایانه داشت و یا چپی و مارکسیستی بودند و فقط دو گروه تمایلات اسلامی داشتند؛ یکی گروه مرحوم محمد نخشب بود که تحت‌عنوان «خداپرستان سوسیالیست» فعالیت می‌کردند. در داخل ایران هم حزب «مردم ایران» و فعالیت‌های مرحوم حسین راضی و دکتر پیمان به موازات آن در جریان بود. گروه دیگر هم همان تفکر مهندس بازرگان که توسط دوستانی مثل شادروان چمران و آقای دکتر یزدی و علی شریعتی در آمریکا و اروپا دنبال می‌شد، بنابراین نقطه مطالعه من بیشتر به آن دوره برمی‌گردد.

تسنیم: آقای سحابی در آن زمان با آقای بازرگان نبودند؟

بنی‌اسدی: بودند! آشنایی مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سحابی شاید به بیش از ۷۰ سال پیش در فرانسه، بازمی‌گردد که در تعطیلات، دکتر سحابی برای دیدن خانواده با کشتی راهی تهران می‌شوند که اتفاقاً در آن کشتی مرحوم مهندس بازرگان نیز به ایران می‌آمدند. این دو در آنجا با هم آشنا می‌شوند و یک دوستی ۷۰ ساله یا بیشتر پایه‌ریزی می‌شود که از آن به بعد، فعالیت‌های اجتماعی و اسلامی‌شان خیلی به هم نزدیک می‌شود.

تسنیم: شما قبل از سال ۱۳۴۰ به دانشگاه راه یافتید یا بعد از سال ۱۳۴۰؟

بنی‌اسدی: من در سال ۱۳۴۰ دانشجوی دانشگاه تهران در رشته پزشکی بودم. البته همزمان در دانشکده علوم رشته فیزیک و در دانشکده کشاورزی به دلیل قبولی در کنکورشان ثبت‌نام کرده بودم، ولی بیشتر به رشته‌های مهندسی علاقه‌مند بودم و برای تحصیل به خارج رفتم.

تسنیم: چه شد که شما به خواستگاری از خانواده آقای بازرگان رفتید؟

بنی‌اسدی: وقتی از خارج برگشتم، حدود ۲۴ سالم بود و بنی‌اسدی که اول ازدواج

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۵۱

کنم و بعد از آن شروع به کار کنم و یا برگردم. سال ۱۳۴۶ که به کشور برگشته بودم، آقای بازرگان بعد از تحمل ۶ سال از محکومیتشان، در آبان‌ماه از زندان آزاد شدند.

در آن زمان مادر من جلسات قرآن داشت و با خیلی از خانم‌ها آشنا بود؛ یکی از آنها از اقوام مرحوم بازرگان بودند، خانواده مهندس بازرگان را معرفی کرده بودند و این کار خیلی سریع و آسان انجام شد. اتفاقاً ما سنتی عمل کردیم.

تسنیم: اگر بخواهیم طول حیات مهندس بازرگان را به ۵ دوره تقسیم کنیم. در دوره اول بازرگان به عنوان دانشجو و استاد مسلمان شناخته می‌شود؛ در دوره دوم او ذیل جبهه ملی و مخالف رژیم پهلوی شناخته می‌شود؛ در دوره سوم هم یک رهبر سیاسی است. ایشان در دوره چهارم نخست وزیر و در دوره پنجم یک فعال سیاسی است. شما بیشتر در دو دوره آخر با آقای بازرگان همراه بودید.

بنی‌اسدی: بله! از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۳ مدت ۲۷ سال با ایشان بودم. یعنی از ۲۴ سالگی تا حدوداً ۵۰ سالگی با ایشان همراه بودم.

تسنیم: شیوه مبارزه مرحوم بازرگان از سال ۱۳۴۲ با حکومت وقت چگونه بود؟ برخی معتقدند که به دلیل اینکه آقای بازرگان در دادگاه، اطلاعیه نهضت آزادی را که در حمایت از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ نوشته شده، نگاشته شده «توسط عده‌ای خودسر» دانسته، مخالف نهضت بوده و مقابل نهضت مردم ایستاده است؟

بنی‌اسدی: اگر کسی چنین چیزی گفته، بگویند که مستنداتش را بیاورد. مدافعات ایشان در دادگاه مستند است. باید سراغ چیزهایی رفت که مستند است و شایعه نیست.

در آن زمان آقای بازرگان و طالقانی و دیگران در زندان بودند و خودشان عدم عدالت و بیدارگری را تجربه می‌کردند و قبل از انقلاب هم طیف‌های مبارز بسیار با هم متحد بودند. شیوه مبارزه مهندس بازرگان از طریق آگاه کردن مردم و مبارزه فرهنگی و اعتقاد به این که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم» بود، یعنی تا ملتی عمیقاً متحول نشود و از روی آگاهی برای حق مبارزه نکند و کمبودهای خود را به نقاط قوت تبدیل نکند و در درون خودش برادری و آزادی و مساوات نباشد، نمی‌تواند به فلاح برسد و جامعه‌ای مطلوب شود. بازرگان فردی با انگیزه‌های سیاسی (قدرت‌طلبی) نبود؛ او دین را بسیار جدی تلقی می‌کرد و دین انگیزه اصلی‌اش در مبارزه بود. اگر اجباری نبود، مهندس وارد فاز مبارزات سیاسی نمی‌شد؛

ایشان اجباراً در این راستا قدم گذاشته است و اعتقادش بیشتر ساختن خود مردم و انتقال پیام اسلام و تشویق جوانها به درك اسلام بود.

مهندس بازرگان اولین کسی بود که نماز را به دانشکده فنی دانشگاه تهران برد. قبل از آن مهندس بازرگان و دانشجویان مجبور بودند برای نماز به مساجدی که در خیابان‌های اطراف دانشگاه بود، بروند. بعد در این مسیر ایشان کم کم برخی از دانشجوها را می‌بینند و می‌گویند که در خود دانشگاه نمازخانه‌ای بر پا کنیم. بنابراین قالیچه‌ای از منزلشان می‌آورند و یکی از اتاق‌های دانشکده را نمازخانه می‌کنند.

شما آن موقع هنوز متولد نشده بودید ولی ما یادمان است که در آن زمان جوان‌ها و حتی بزرگترها به خاطر فضای حاکم، خجالت می‌کشیدند در خارج از خانه‌هایشان نماز بخوانند و آن را پنهان می‌کردند ولی ایشان نماز را به دانشگاه برد. مهندس بازرگان معتقد بود که باید اسلام را همان‌طور که واقعیتش هست، کشف کرد و به نسل جوان منتقل کرد. ایشان زمانی هم که در فرانسه درس می‌خواند، این اعتقاد را داشت و حتی قبل از این که ایشان به فرانسه بروند، این اعتقاد را داشت.

در واقع رفتن ایشان به فرانسه، با انگیزه شناخت حقیقت و درك بهتر اسلام بوده زیرا در آن زمان جو حاکم بر فعالیت‌های سیاسی داخلی ایران جو مارکسیستی و چپی بود و عده‌ای هم که از غرب بازگشته بودند، تبلیغ غرب و زندگی غرب را می‌کردند.

مرحوم مهندس بازرگان به خاطر روحیه اجتماعی و فرهنگی‌اش، تصمیم می‌گیرد که از محیط خارج شود و مطالعات مستقل انجام دهد. نزد پدرشان می‌روند و می‌گویند در این وانفسا می‌خواهم به مرکز همین تفکرات بروم و خودم تحقیق کنم و بینم واقعیت چیست. با کنجکاوی و تصمیمی که از قبل داشتند، به فرانسه می‌روند و در آنجا به‌طور آگاهانه سعی می‌کردند که هم شرایط آنجا را بشناسند و نقد کنند و هم نکات مثبت را درك کنند. به دلیل این که با انگیزه مشخصی می‌روند، توانستند نکات درست را یاد بگیرند و به ایران بیاورند.

مهندس بازرگان در اولین سخنرانی که در سفارت ایران در فرانسه تحت عنوان «سوغات فرنگ» داشته می‌گوید که ما چه چیزهایی را می‌توانیم از آنها یاد بگیریم مانند علم و صداقت و نظم در مناسبات اجتماعی و پس از آن نقدهایی هم به آنجا

داشته است. بنابراین بیشتر فعالیت‌های مهندس بازرگان روی شناخت و شناساندن اسلام به جامعه و مخصوصاً نسل جوان متمرکز بوده. او می‌خواست نشان دهد که دین و خصوصاً اسلام، با علم سازگار و چه بسا مشوق علم است و دوم اینکه اسلام و دین با آزادی تعارض ندارد بلکه اساس دین آزادی است و به خاطر همین است که خداوند برای ما پاداش و عقاب مقرر کرده و به ما آزادی داده که هم کار صواب و صالح کنیم و هم اینکه بتوانیم کار غلط و ناصواب بکنیم. این انتخاب هدیه الهی است، از لطف خداوند است و این ویژگی مخصوص انسان است و در همین ابتلاها است که انسان ساخته و آماده ورود به بهشتی می‌شود که ابتدا از آن رانده شده بود. براساس همین تفکر مهندس بازرگان تلاش می‌کند نشان دهد که آنچه در قرآن آمده، اصالت و حقیقت دارد و با دین نه تنها سازگار هست بلکه مشوق آن هم هست. ما در قرآن آیاتی می‌بینیم که می‌توانیم آنها را مبنای تحقیق علمی قرار دهیم و خود این از معجزات قرآن است. مثلاً آیاتی که در مورد باد و باران و ابرها و حرکت آنها است، امروز بعد از ۱۴ قرن آنها را کشف می‌کنند. نشان دادن این موارد به نسل جوان یک ایمان علمی می‌دهد. از طرف دیگر دین با آزادی و مردم‌سالاری و دموکراسی تعارض ندارد، بلکه پایه دین، آزادی انسان است. اینها پایه‌های تفکرات مهندس بازرگان است.

به یاد می‌آورم زمانی که من انتقادی به مرحوم مهندس بازرگان راجع به یکی از نوشته‌هایشان کردم، گفتند که تو نمی‌دانی برای نوشتن هر مقاله‌ای، اول وضو می‌گیرم و بعد می‌نویسم.

شاید شما هیچ نویسنده‌ای را پیدا نکنید که هر نوشته‌اش با یک آیه قرآن شروع شود. مرحوم بازرگان هیچ انگیزه‌ای نداشت؛ مگر این که همان چیزی که حق است را اشاعه دهد و ترویج کند. در سفری که در سال ۱۳۵۶ از طرف ایران برای خرید ژنراتور برای دولت ایران به آمریکا می‌روند، بازدید از کارخانه جنرال‌الکتریک داشتند. حوالی ظهر همراهان که در حین بازدید از کارخانه بودند، متوجه می‌شوند که مهندس بازرگان نیست. این طرف و آن طرف را نگاه و جست‌وجو می‌کنند و می‌بینند در یک گوشه‌ای مقوائی را پهن کرده و نماز می‌خواند. یا این که در جلسه‌ای که هم مرحوم آیت‌الله منتظری و شهید مطهری و هم مرحوم مهندس

۴۵۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

بازرگان بودند، آنها سر ظهر می‌بینند مهندس بازرگان نیست؛ نگاه می‌کنند و می‌بینند که ایشان برای نماز رفته است. بعد یکی از آقایان می‌گوید که «ما باید این عمامه را برداریم و بگذاریم سر مهندس بازرگان.» یعنی مهندس بازرگان نسبت به دین خیلی جدی بود بدون این که تظاهری داشته باشد و خودش را بخواهد مقدس نشان دهد.

تسبیح: پس از قیام مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تند شدن شعله مبارزات مردمی، درباره شیوه مبارزاتی مرحوم بازرگان می‌گویند که ایشان قائل به ادامه سلطنت شاه و اینکه «شاه سلطنت کند، نه حکومت» بودند. این درست است؟

بنی‌اسدی: شرایط اجتماعی ایران در طی زمان تفاوت می‌کند. الان ۳۵ سال از انقلاب می‌گذرد، شاید ۲۰ سال قبل از انقلاب، نظرات همه آقایان این بود؛ از آیت‌الله بروجردی گرفته و کسانی که خیلی پایین‌تر از آقای بروجردی بودند. آنها معتقد بودند که شاه باید سلطنت کند نه حکومت. همچنین فاسد نباشد و موازین اسلامی را رعایت کند.

به تدریج در نزدیکی دهه ۵۰ اعتراضات و تحرکات سیاسی بیشتر می‌شود تا این که در شهریور ۱۳۵۷ نهضت آزادی طی اعلامیه‌ای صریح می‌گوید شاه باید برود، بنابراین مرحوم بازرگان با توجه به عدم اصلاح رژیم شاه، پایه‌پای انقلاب در حرکت و آمادگی مردم برای تغییر، این نظر را اعلام می‌کنند.

در ادبیات سیاسی و فرهنگی قبل از انقلاب، در داخل ایران هیچ نویسنده‌ای را نمی‌توانید پیدا کنید که به اندازه مهندس بازرگان ضد نظام شاهنشاهی و استبداد صحبت کرده و نوشته باشد و از آزادی مردم و حکومت مردم دفاع کرده باشد. نمونه ساده‌اش همان مدافعانشان در دادگاه نظامی است. منتها هیچ کس تصور نمی‌کرد انقلاب ایران طی ۸-۷ ماه پیروز شود. در شهریور ماه ۱۳۵۷ فکر می‌کردیم که این روند ۵ سال طول می‌کشد ولی ۵ ماه هم طول نکشید.

مرحوم مهندس بازرگان اعتقاد داشت که تغییرات باید قابل کنترل باشد و این طور نباشد که یک دفعه تغییرات ایجاد هرج و مرج شود و حق و باطل به هم بیامیزد و ندانیم که کی به کیست و در این شرایط آدم‌های فرصت طلب حداکثر استفاده را از وضعیت آشفته بکنند. این نظر آیت‌الله مطهری در کتاب «انقلاب اسلامی» نیز هست. ایشان می‌گوید که بزرگ‌ترین تهدید انقلاب این است که گروه‌هایی فرصت طلب

انقلاب را از مسیر منحرف کنند. بازرگان معتقد بود که راه رسیدن به جامعه سالم و مطلوب این است که ما قدم‌های سنجیده برداریم و کنترل اوضاع را از دست ندهیم تا هم دشمن و هم کسانی که فرصت‌طلب و منافق هستند، نتوانند به مسیر اصلی ضربه بزنند؛ وگرنه اینکه فکر کنید ایشان به نظام استبدادی یا خانواده شاهنشاهی ارادت داشت، این طور نیست.

البته در قرآن هیچ موقع درباره فرم حکومت صحبت نشده و همیشه می‌گوید که با عدل حکومت کنید. ممکن است نظامی سلطنت مشروطه مانند سیستم‌های پارلمانی، داشته باشد و در آن آزادی وجود داشته باشد و در مقابل سیستم‌های جمهوری داشته باشید که کاملاً دیکتاتور باشند. بنابراین فرم آن قدر مهم نیست ولی مرحوم بازرگان کوچک‌ترین ارادتی به سیستم شاهنشاهی نداشت و اگر هم درباره تغییرات تدریجی صحبت کرده بود، به خاطر حفظ ارزش‌ها و قابلیت کنترل نهضت توسط کسانی که واقعاً در میدان بودند و می‌خواستند ایران را به طرف فلاح و پیروزی ببرند، بوده است.

تسنیم: البته مثل این که روشن‌شان نسبت به امام خمینی (ره) مسالمت‌آمیزتر بود و می‌گفتند که می‌شود همین رژیم را حفظ کرد و در چارچوب همین رژیم پارلمان تشکیل دهیم و به تدریج بتوانیم قدرت را به دست بگیریم. شاید این نگاه در آن زمان، خیلی واقع‌بینانه نبود.

بنی‌اسدی: وقتی که موج انقلاب جلو رفت، مرحوم مهندس بازرگان به اتفاق دوستان به نوفل‌لوشاتو رفتند و موضوعات پیچیده‌ای را با امام مطرح کردند و نظراتشان را خدمت امام گفتند که ما فکر می‌کنیم که باید کار را به صورت تدریجی جلو ببریم تا به نتیجه برسیم. نظر امام این بود که ما الان به اینجا رسیدیم و اگر بخواهیم تدریجاً جلو برویم، ممکن است توطئه‌هایی از طرف دشمن صورت بگیرد و ما نتوانیم کار را پیش ببریم. مرحوم مهندس بازرگان بیشتر روی جنبه‌های عقلانی مبارزه تأکید داشت و امام بیشتر روی جنبش و عواطف مردم و حرکتی که آغاز شده بود، تأکید داشتند. امام به خاطر رهبری انقلاب این مسیر را مشخص می‌کنند؛ آنجا یک تقسیم وظیفه‌ای صورت می‌گیرد که مرحوم مهندس بازرگان مسئولیت اداره مملکت را به عهده بگیرد.

تسنیم: یعنی تقسیم وظیفه در پاریس صورت می‌گیرد؟

بنی‌اسدی: بله! و کار اداری و مدیریت مملکت و برگزاری رفراندوم نسبت به جمهوری اسلامی و انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری و تحویل نظام حکومتی به دولت جدید، توسط دولت موقت انجام شود. جدای از آن تصمیم گرفته می‌شود که شورای انقلاب و کارهای انقلابی که جنبه‌های مختلف مثل دادگاه‌های انقلاب و کارهای فرهنگی را شورای انقلاب به عهده بگیرد. آنجا تقسیم وظیفه می‌شود و مرحوم بازرگان با این دیدگاه به ایران می‌آیند. البته سال‌ها بعد ممکن است افراد انتقاد کنند که شما چرا پذیرفتی و چرا به این ترتیب عمل کردی ولی این توافقی بوده که آنجا صورت گرفته. مرحوم بازرگان هم تا روزی که این مسئولیت را بر عهده داشت، ۱۰۰ درصد در این مسیر عمل کرد و از شورای انقلاب و امام می‌خواست که درگیر این تلاطم نشود و همان مسیر را ادامه بدهد و هر چه صورت قانون اساسی جدید را به تصویب برسانند؛ مجلس تشکیل دهند و انتخابات ریاست‌جمهوری را برگزار کنند و ما به سرعت از دوران انتقال که دوران بی‌نظمی است، عبور کنیم تا به دوران ثبات برسیم.

منتها عده‌ای این را نمی‌پسندیدند به خصوص جوان‌های آن زمان که به نام دانشجویان خط امام بودند. آنها معتقد بودند که دولت هم باید خیلی انقلابی‌تر باشد و با توجه به شرایط روز عمل کند و مثلاً کارمندان زمان قبل انقلاب را پاکسازی کند و آن مواردی که قرار بود شورای انقلاب انجام دهد را عملیاتی کند. اینجا نقاط افتراق بود.

تسنیم: در یکی از سایت‌های خبری، آمده که مرحوم مهندس بازرگان با شاه دیداری دارد و شاه به او می‌گوید که شما نخست‌وزیر من شو و آقای بازرگان می‌گوید که من نمی‌توانم و آبرویم می‌رود. شاه می‌گوید چه طور برای شما بد است در صورتی که رهبر شما (مصدق)، نخست‌وزیر من بود...

بنی‌اسدی: چنین دیداری صورت نگرفته و دروغ است.

تسنیم: بعد در ادامه این مطلب آمده که برای همین مسئله، مرحوم بازرگان به پاریس می‌رود تا امام را متقاعد کند.

بنی‌اسدی: نه! هیچ ملاقاتی بین مهندس بازرگان و شاه مطلقاً صورت نمی‌گیرد. البته در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ مرحوم بازرگان را دستگیر کرده و به زندان بردند. در زندان، رئیس ساواک نزد او می‌رود و نظرش را می‌خواهند که چه کار کنیم و او می‌گوید الان خیلی دیر است و نمی‌توان کاری کرد.

تسنیم: به برهه انقلاب رسیدیم. امام، مهندس بازرگان را مسئول تشکیل دولت می‌کند. در خاطرات آیت‌الله مهدوی‌کنی آمده که امام تاکید داشتند که حکم نخست‌وزیری را طوری بنویسند که به معنای تائید نهضت آزادی نباشد. آقای مطهری هم شبانه امام را از مدرسه رفاه به مدرسه علوی می‌برند و بعد که علت را جویا می‌شوند می‌گویند: نهضت آزادی دور و بر امام ریخته بودند و خواستند ایشان را مدیریت کنند که من امام را به مدرسه علوی بردم. علت این زاویه انقلابی‌ها با نهضت آزادی چه بوده است؟

بنی‌اسدی: همین‌طور که می‌فرمایید در حکمی که مرحوم شهید مطهری می‌نویسند و امام امضا می‌کنند (شاید خط امام باشد ولی انشای آن از آقای مطهری بوده). در آن‌جا می‌گوید که شما را به عنوان نخست‌وزیر انتخاب می‌کنم بدون وابستگی حزبی؛ این درست است و مرحوم مهندس بازرگان هم در انتخاب کابینه از تمام گروه‌ها انتخاب می‌کنند. ممکن است چند نفر از نهضت آزادی باشند زیرا در آن برهه کسی خیلی در میدان نبود ولی از گروه‌های سیاسی دیگر هم بودند. مرحوم بازرگان خیلی اصرار داشتند که آقایان هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای، باهنر و دکتر بهشتی هم باشند و برای مدتی هم، آقای خامنه‌ای و رفسنجانی و هم باهنر در کابینه به عنوان معاونین وزرای مربوطه شرکت می‌کردند. در خود کابینه، افرادی همچون دکتر ایزدی وزیر کشاورزی بودند که اصلاً به حزب تعلق نداشتند ولی بسیار وارد، مومن و متخصص بودند. دکتر ایزدی آدم بسیار موفق بود و دکترای کشاورزی داشت و بسیار در این کار می‌توانست تحول ایجاد کند. علاوه بر او، دکتر سامی، مهندس معین‌فر و مهندس کتیرایی عضو نهضت آزادی نبودند؛ آنها به عنوان افراد مومن و مسلمان و دارای سوابق پاک بودند. شما اگر سوابق تمام افراد کابینه دولت موقت را نگاه کنید سرسوزنی مشکل مادی و مالی ندارند. خود ما در آن زمان خیلی جوان‌تر بودیم و اصلاً حقوق دریافت نمی‌کردیم و می‌گفتیم حقوق ما را به کار خیر بدهید.

در هر صورت این افراد به عنوان کابینه معرفی شدند و مورد تایید امام قرار گرفتند. این کار را بازرگان کرد و واقعاً مستقل از نهضت آزادی این تصمیمات را گرفت و همیشه امور ملت را بالاتر از امور نهضت آزادی می‌دید؛ کما این که بعداً هم که مرحوم مهندس بازرگان به اتفاق چند نفر دیگر از اعضای نهضت مثل آقای یزدی و صباغیان و دکتر سبحانی، در مجلس به عنوان نماینده انتخاب شدند، در جلسات نهضت، مفاد جلسات غیر علنی مجلس را هرگز در داخل نهضت مطرح نمی‌کردند. هرگز اخبار را نمی‌گفتند.

تعهدشان نسبت به مجلس و منافع ملی بسیار بیشتر از کار حزبی‌اش بود و رعایت مبانی اخلاقی را می‌کردند. من به عنوان نمونه هم ندیدم که ارزش‌های اخلاقی نقض شده باشد.

تسنیم: آیت‌الله مهدوی‌کنی گفتند که آقای سامی وزیر بهداری دولت موقت در زمانی که بحث ولایت‌فقیه مطرح می‌شود، خیلی شاکی بودند که این چه چیزی است و ما با ولایت‌فقیه مخالفت می‌کنیم. نگاه مهندس بازرگان به این اصل چگونه بود؟ آیا همان نگاه آقای سامی را داشتند یا نگاهشان متفاوت بود؟

بنی‌اسدی: پیش‌نویس قانون اساسی توسط مرحوم حبیبی نوشته شد. خیلی‌ها خواندند و درباره آن اظهارنظر کردند و خود امام هم آن را دیده بودند و بعضی نکات جزئی آن را اصلاح کردند. در زمان دولت موقت بنا به رسالت و وظیفه‌ای که دولت داشت، باید پیش‌نویس قانون اساسی را تهیه می‌کرد. در داخل دولت مرحوم دکتر سحابی وزیر مشاور بود و مسئولیت شورایی را به نام «شورای طرح‌های انقلاب» داشت. مرحوم بازرگان از دکتر سحابی درخواست می‌کند که پیش‌نویس را برای مجلس موسسان تهیه کند. من خودم عضو آن شورا بودم. در آن شورا تعداد زیادی از آدم‌های صاحب‌نظر و متفکر دعوت شدند و همان پیش‌نویس دکتر حبیبی نقطه آغاز بود ولی قانون اساسی بسیاری از کشورها خصوصاً کشورهای اسلامی مطالعه شد و بند به بند قانون اساسی آماده شد و شاید تدوین قانون اساسی ۴ ماه طول کشید.

وقتی قانون اساسی آماده شد، در دولت مطرح و تصویب شد و به شورای انقلاب رفت و شورای انقلاب هم آن را تصویب کرد. در این قانون موضوع ولایت‌فقیه مطرح نیست. قانون یک نظام کامل دموکراتیک هست ولی در آن ولایت‌فقیه به‌عنوان یک اصل مطرح نیست و در آن زمان براساس نظر امام حتی ولایت‌مجتهد امریست که بین علمای شیعه مورد اختلاف است و بعضی‌ها قبول دارند و برخی قبول ندارند، و خود امام هم به احتمالی در نظر نداشتند که حتماً اصل ولایت‌فقیه در قانون اساسی درج شود کما اینکه پیش‌نویس تهیه شده را هم ایشان پذیرفته بودند و پیش‌نویسی را هم که شورای انقلاب تصویب می‌کنند، ایشان می‌پذیرند. حالا ممکن است که اصلاح خیلی جزئی در آن انجام داده باشند.

وقتی مجلس تشکیل می‌شود، با توجه به اینکه در ابتدا قرار بوده مجلس موسسان باشد ولی بعداً مجلس خبرگان می‌شود (که جریان آن مفصل است) این پیش‌نویس

مطرح می‌شود. از آن طرف، آقای منتظری از قم بلند می‌شوند و می‌گویند که من کمرم را بسته‌ام که بروم به مجلس خبرگان و اصل ولایت‌فقیه را در آن بگنجانم. بنابراین اصل ولایت‌فقیه از طرف آقای منتظری مطرح می‌شود؛ حالا صحبت‌هایی که ایشان بعداً می‌کنند را نمی‌خواهم مطرح کنم ولی نقطه شروع آن جا بوده و قبلاً پیش‌بینی نشده بود، بنابراین وضعیتی پیش می‌آید که این اصل در قانون گنجانده شود. بعد از تصویب قانون اساسی، مهندس بازرگان شخصاً یا از طرف نهضت آزادی، التزام خود را به قانون اساسی اعلام کردند.

تسним: به استعفای دولت آقای بازرگان بپردازیم. بعد از این که دولت استعفا داد، آقای بازرگان به عنوان نماینده به مجلس راه یافتند. گویا زمانی که منافقین اعلام قیام مسلحانه کردند، ایشان آنها را فرزندان خطاکار انقلاب می‌دانند. یکی از انتقادات به مهندس بازرگان عدم سیاست‌ورزی صحیح ایشان به جهت عدم اتخاذ موضع درست درباره منافقین است.

بنی‌اسدی: باید تاریخ را همان‌طور که رخ داده و به تدریج بررسی کرد. در ابتدای انقلاب روزی که امام از پاریس می‌آمدند همین مجاهدین که بعداً به عنوان منافقین خوانده شدند، در استقبال و پیشواز از امام حضور داشتند. در همان اتوبوسی که شهید بهشتی بود، مسعود رجوی هم بود. آن زمان روابط این‌گونه بود و هنوز کسی خیانتی نکرده بود و کار به تعارض و تضاد نرسیده بود. این‌ها (منافقین) در زمان شاه سال‌ها در زندان بودند.

در اولین انتخاباتی که شد، آنها هم کاندیدا داشتند. در آنجا این اختلاف شروع شد که اینها نباید در انتخابات شرکت کنند. البته در انتخابات شرکت کردند و رجوی به دور دوم رفت. یادم هست وقتی که احتمال درگیری‌های خیابانی پیش‌بینی می‌شد، در شورای عالی آموزش و پرورش عضو بودم. شهید باهنر هم بودند شاید به‌خاطر این که رئیس شورا بودند یا این که وزیر آموزش و پرورش بودند. روزی بعد از جلسه از ایشان خواستم تشریف بیاورند و ما با هم صحبت کنیم که گفتند باشد و نشستیم و صحبت کردیم. من عرض کردم آقای دکتر اینها یک کاندیدا بیشتر ندارند و اگر به مجلس بیاید، این طرف دویست نماینده هستند و پاسخش را می‌دهند؛ این تعارض بهتر است در مجلس مطرح شود تا در خیابان و انقلاب به سمت کشتار و جنگ داخلی نرود. آقای باهنر گفتند درست است و من با دوستان (حزب جمهوری) صحبت می‌کنم. در ابتدا اختلافات به این شدت نبود و می‌شد در

۴۶۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

جهت نزدیکی کار کرد تا تفرقه؛ در نهایت دیدید که چه قدر از خانواده‌ها و جوان‌ها کشته و آواره شدند و چه جنایاتی بعداً رخ دهد.

در آن فضا، مهندس بازرگان مقاله‌ای می‌نویسد - سخنرانی در مجلس نبوده و مقاله بوده - که در روزنامه «میزان» تحت عنوان «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» چاپ می‌شود و به هر دو طرف می‌گویند که شما به جای این که دست به اسلحه ببرید، بنشینید بر اساس موازین و ارزش‌ها و آرمان‌های مشترک مسائل را حل کنید. داستان به این ترتیب بود.

تسنیم: در کتاب خاطرات آقای هاشمی هم آمده که در مهرماه سال ۱۳۶۰ آقای بازرگان نطقی حمایتی درباره منافقین دارند. گویا آقای بازرگان پیش از انفجار حزب جمهوری اسلامی، از مجلس به دلیل اختلافاتی، به حالت قهر^(۱) می‌روند و بعد حادثه ۷ تیر برمی‌گردند.

بنی‌اسدی: نه چنین چیزی نیست. هرگز از مجلس قهر نکردند. حتی حادثه ۷ تیر که رخ داد - من خودم در جریان بودم - همان روز دوستان ما به نخست‌وزیری رفتند و به مرحوم رجایی تسلیت گفتند و گفتند ما آمادگی کمک و همکاری را داریم. مجلس که تشکیل شد، خطر آن بود که به اکثریت نرسد و نتوانند تصمیم‌گیری کنند، بنابراین همه به مجلس رفتند تا به اکثریت برسند و بتوانند تصمیم‌گیری کنند.

تسنیم: در خاطرات آقای هاشمی آمده که در سال ۱۳۶۰ آقای بازرگان و یزدی و صباغیان به طور متناوب مثلاً دو ماه یا سه ماه یک بار می‌آمدند و گله می‌کردند فشار حزب الله بر ما زیاد است و شما کمک کنید. آقای هاشمی می‌گوید شما اگر مواضعتان را درباره منافقین روشن کنید، فضا آرام‌تر می‌شود.^(۲)

بنی‌اسدی: نه! این برای سال‌های بعد از زمان جنگ است. دوستان با آقای هاشمی ملاقات می‌کنند و ایشان می‌گویند که شما باید مواضعتان را درباره جنگ و همچنین بنی‌صدر اصلاح کنید تا ما بینیم که چه کار می‌توانیم بکنیم.

تسنیم: خاطرات آقای هاشمی برای سال ۱۳۶۰ است.

بنی‌اسدی: در خرداد سال ۱۳۶۰ تظاهراتی رخ می‌دهد که مهندس بازرگان مصاحبه می‌کنند و عدم شرکت در آن را اعلام می‌کند.

تسنیم: در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۱ آقای هاشمی در خاطراتشان آوردند که «بازرگان و یزدی آمدند و از فشار حزب‌الله گله داشتند. گفتیم مردم شما را همکار بنی‌صدر و منافقین می‌دانند. اگر شما جمهوری اسلامی را قبول دارید، موضع‌گیری کنید.» یا در تاریخ ۱۳۶۰/۴/۱۳ آمده که «آقایان

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۶۱

بازرگان، بدانکه سحابی و کاظم سامی آمدند برای چاره‌جویی و کم کردن فشار اجتماعی؛ گفتیم موضع‌تان را در مقابل ضد انقلاب صریحاً اعلام کنید.»

بنی‌اسدی: عرض می‌کنم که این فشار حزب‌الله چه بود. در آن موقع جوی درست شده بود، که وقتی مرحوم بازرگان و مرحوم سحابی وارد مجلس می‌شدند پاسدارهای مجلس به آنان اهانت می‌کردند و شعار مرگ می‌دادند و امنیت حضور آنان در خود مجلس هم حفظ نمی‌شد. برای این رفتند و صحبت کردند؛ و گرنه درگیری دیگری با حزب‌الله نداشتند.

تسنیم: اگر این اختلافات پیش نمی‌آمد، آقای بازرگان برای ریاست‌جمهوری کاندیدا می‌شدند؟

بنی‌اسدی: اصلاً نامزد شده بودند.

تسنیم: همان دوره اول؟

بنی‌اسدی: در همان دوره اول قصدشان این بود، کاندیدا شوند و اگر می‌شدند به احتمال زیاد رای می‌آوردند. وقتی سفارت آمریکا را اشغال کردند، صدا و سیما به قدری فضا را حساس و مسموم کرده بود که دوستان ما به بازرگان توصیه کردند در انتخابات شرکت نکنند. آقای دکتر سحابی خدمت امام می‌روند و در این مورد سوال می‌کنند و امام هم توصیه می‌کنند که بهتر است شما به مجلس بروید. از این‌رو علی‌رغم تمایل باطنی بازرگان، وقتی در برابر توصیه دوستان نهضت و نظر امام قرار می‌گیرند، تصمیم می‌گیرند در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت نکنند. در سال‌های بعد هم که کاندیدا می‌شدند، شورای نگهبان رد صلاحیتشان می‌کند ولی ایشان آمادگی این را داشت که بیاید و مسئولیت و وظیفه خود را به انجام برساند.

تسنیم: آقای بازرگان با آقای بنی‌صدر ارتباط سیاسی یا شخصی داشتند که بعد از این که او رئیس‌جمهور می‌شود، از او حمایت می‌کنند و حتی در ۱۴ اسفند هم کنار ایشان بودند؟

بنی‌اسدی: اولاً مرحوم بازرگان در کنار بنی‌صدر نبودند.

تسنیم: عکسش هست.

بنی‌اسدی: نه! ممکن است عکس دکتر سحابی باشد ولی مرحوم بازرگان نیست. دوم اینکه مهندس بازرگان قبل از جریان انقلاب ارتباطی با بنی‌صدر نداشتند. اگر توجه کنید می‌بینید که در کابینه مهندس بازرگان بنی‌صدر نیست.

۴۶۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

تسنیم: بنی‌اسدی در چه دوره‌ای سرپرست وزارت اقتصاد می‌شود؟

بنی‌اسدی: بعد از مهندس بازرگان و در دوره دولت شورای انقلاب بود. در اختلافاتی که پیش آمد و منتهی به برکناری بنی‌صدر شد، در مقطعی بازرگان از بنی‌صدر حمایت می‌کند؛ البته نه به دلیل اینکه بنی‌صدر ۱۰۰ درصد موضع درستی دارد، بلکه برای جلوگیری از تفرقه و اینکه شاید راه‌حلی پیدا شود. در بعضی از جلسات برای آشتی دادن بنی‌صدر و شهید بهشتی - یعنی بنی‌صدر با روحانیت - خود بازرگان حضور داشته و تلاش می‌کند این آشتی پا بگیرد و رابطه‌ای مسالمت‌آمیز برقرار شود.

تسنیم: در دوره زندگی آقای بازرگان بیشترین مخالفت‌ها و تندترین انتقادات را جریان چپ به دولت و پس از پایان دولت به نهضت آزادی داشت. مثلاً آقای خاتمی در روزنامه کیهان انتقادات تندی را به آقای بازرگان کرده بود. آقای محتشمی در دوران وزارت کشور به امام نامه می‌نویسند و مشکلات نهضت آزادی را یادآور می‌شود. اکنون اما بیشترین همراهی و قرابت فکری را با بازرگان همین جریان دارد. علت این قرابت چه است؟

بنی‌اسدی: درست است. در خود دولت موقت، افرادی که خود مهندس بازرگان انتخاب کرده بود، به مرحوم مهندس بازرگان انتقاد می‌کردند و می‌گفتند چرا انقلابی عمل نمی‌کنی؟ حتی دوستان بسیار نزدیک. ولی مهندس بازرگان هرگز تسلیم نمی‌شد و نظرش این بود که من به اصولی معتقدم؛ این حاصل ۶۰ سال مبارزه و مطالعه است و من راهم راه عقلایی است. من حاضر نیستم در مقابل هیجان و احساسات تسلیم بشوم.

سال‌ها گذشت و تجارب انقلاب نشان داد آن مرحوم درست می‌گفت. فقط گروه‌های چپ نیستند. امروز تز اعتدالی که دکتر روحانی به عنوان رئیس‌جمهور مطرح می‌کند، چیزی ست که مرحوم مهندس بازرگان ۳۵ سال قبل می‌گفت. شما اینها را مقایسه کنید. یا آقای خاتمی بعد از ۲۰ سال وقتی به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، حرفی که مرحوم مهندس بازرگان می‌زد را زد. آنها به این نتیجه رسیدند که موضع بازرگان درست است. بازرگان چه می‌گفت؟ می‌گفت: آقا جان، ما هم مسلمانیم و هم می‌خواهیم آزادی داشته باشیم و هم می‌خواهیم امر به معروف کنیم و هم نمی‌خواهیم فقط تسلیم شعار شویم. چون شعار دادن راحت است و آن‌هایی که فرصت‌طلبند می‌آیند و مسلط می‌شوند. شعار دادن کاری ندارد. چه

طور ممکن است یک ملتی، یک شبه متحول شود؟ ملتی که بسیاری از آنان تا دو سال قبل در رژیم شاهنشاهی شب‌ها در مجالس عیش و نوش بوده، ممکن است یکدفعه ۱۰۰ درصد برگردد؟ نمی‌شود. زیرا باید افرادی باشند که آن مراحل تربیتی را طی کرده باشند؛ باید به نفسشان تسلط داشته باشند و امتحان داده باشند. ما خودمان هم منتقد بودیم و چپی‌ها هم منتقد بودند؛ چپی‌ها منتقد بودند و رفتند سفارت را گرفتند. شما از بسیاری از آنهایی که رفتند سفارت را گرفتند پرسید که کار درستی کردید؟ ببینید جواب را چه می‌دهند؟ الان در خاطراتشان و نوشته‌هایی که دارند...

تسنیم: امروزه در مصاحبه‌هایشان به این اشتباه اذعان دارند و ابایی ندارند که بگویند پشیمانیم و اشتباه کردیم.

بنی‌اسدی: آنها با ما ارتباط خاصی نداشتند اما جریان تاریخی و تجاربی که به دست آوردند به آن‌ها نشان داده که اشتباه می‌کردند و نظرات بازرگان روی صدق گفته شده و حالا طیف چپ آن زمان تمایل به آن دارند. از آقای روحانی که سمت اجرایی بالاتر نداریم. شما انتقادهایی که در ۳۵ سال پیش داشتند را مطالعه کنید. در اولین انتخاباتی که شد آقای روحانی نماینده حزب جمهوری بودند و بنده هم از طرف نهضت آزادی و چند نفر دیگر که در انتخابات شرکت کرده بودند، نماینده‌های آن احزاب بودم و در صدا و سیما (تلویزیون) میزگردی برگزار شد که انتخابات اولین دوره را ارزیابی شود. ایشان با ما اختلاف نظر داشتند و امروز نظراتی که می‌دهند، نظرات اعتدال، تدبیر، تفکر و عقلانیت است.

تسنیم: آیت‌الله مهدوی‌کنی در کتاب خاطراتشان آورده‌اند که معتقدم آقای بازرگان لیبرال نبوده، چون لیبرالیسم با مسلمانی نمی‌خواند. ولی برخی معتقدند که ایشان لیبرال بوده. شما به مشی لیبرالی آقای بازرگان اعتقاد دارید؟

بنی‌اسدی: بستگی به این دارد که ما لیبرال را چگونه تعریف کنیم. اگر لیبرال را کسی تعریف کنیم که معتقد به خدا نیست و معتقد هست که مردم هر چه خواستند درست است و هیچ حساب و کتاب نیست، مطلقاً مهندس بازرگان، لیبرال نیست ولی اگر لیبرال را به این معنا در نظر بگیرید که تمام گروه‌ها باید در اداره کشورشان دخیل باشند و آزادی بیان داشته باشند و زندگی مردم از طریق همکاری اجتماعی

طی شود و اینکه رسالت اصلی حکومت، عدالت و آزادی باشد نه دخالت در جزئیات زندگی‌شان، می‌توانید بگویید لیبرال است. یعنی مهندس بازرگان معتقد به دموکراسی و آزادی و معتقد به اسلام هم بود؛ معتقد بود قوانینی که در مجلس می‌گذارند نباید بر خلاف اسلام باشد. پس به این معنا مهندس بازرگان یک آدم معتقد به رعایت اصول و آزادی بود ولی نه تحمیل دین؛ مطلقاً با تحمیل دین مخالف بود.

شاید از این جهت به او لیبرال می‌گویند که معتقد بود حتی احکام دین مانند حجاب نباید با زور بلکه باید از طریق کار فرهنگی انجام شود. برای این خیلی ارزش قائل بود که جامعه باید آزاد باشد، می‌گفت بهتر است در جامعه‌ای وقتی خانمی نمی‌خواهد حجاب داشته باشد با اجبار چادر سرش نکنیم چون فاصله‌اش بیشتر می‌شود و از دین متنفر می‌شود. بنابراین این که می‌گویند لیبرال بود می‌خواهند با این جمله او را تخطئه و ترور شخصیت کنند. چون به آن معنا که معتقد به اصولی نباشد و اسلام را ثانوی بداند، نبوده. ولی اعتقاد داشته که باید آزادی باشد و در محیط آزاد اسلام رشد کند و جلو برود نه در فشار و تهدید.

تسنیم: چندی قبل مطلبی از مارک گازیوروسکی تاریخ نگار آمریکایی درباره دولت موقت منتشر شد و آقای ابراهیم یزدی به آن جواب داد. آقای یزدی در جوابیه به سفر هیئت آمریکایی به تهران و ملاقات با آقای بازرگان اشاره کردند و نوشتند که «در مرداد سال ۱۳۵۸ آن‌ها به ما گفتند که عراق قرار است حمله کند و عکس‌های هوایی به ما نشان دادند ولی اطلاعات ما خیلی دقیق‌تر بود و تمام تحرکات عراق را زیر نظر داشتیم.» یک سال بعد جنگ آغاز شد و این در حالی است که بنی‌صدر بیان کرده که هیچ اطلاعاتی درباره اینکه عراق قرار است حمله کند، به من ندادند. چرا در شرایط ابتدای انقلاب خدمت سربازی کاسته شد؟ آیا دولت موقت تدابیر خاصی برای مقابله با دشمن اندیشید یا نه؟

بنی‌اسدی: دولت موقت در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ استعفا داد. درست است؟

تسنیم: بله.

بنی‌اسدی: حمله به ایران در شهریور سال بعد انجام شده؛ یعنی یک سال بعد. در آن زمان اصلاً بحث جنگ مطرح نبود و تصور نمی‌کردند که سال بعد جنگی آغاز شود. باید بررسی شود آقای هم که آمده بعد از ۳۰ سال این صحبت را می‌کند. آنها از حدود یک سال قبل جنگ، دیگر سر کار نبودند که اطلاعات بدهند ولی در دوره مسئولیت خود، اطلاعات مهم را به شورای انقلاب گزارش می‌دادند. آیا

می‌شود تصور کرد که دولت موقت می‌خواستند صدام به ایران حمله کند؟! در زمان دولت موقت آقای دعایی که سفیر ایران در عراق را صدام خواسته بود تا با او صحبت کند. ایشان نزد مهندس بازرگان می‌آمد و می‌گفت که تحریکات ما خطرناک است و صدام من را خواسته که چرا شما این تحریکات را در مرزها می‌کنید؟ ما نمی‌خواهیم به ایران حمله کنیم. شنیده‌ام آقای دعایی در شورای انقلاب اصرار می‌کند که این کار نشود و جلوییش را بگیرید. هیچ‌کس نمی‌خواسته و تصور نمی‌کرد که جنگ می‌شود. اما تحریکات خارجی و دیوانگی صدام کار خودش را کرد و اگر هم در آن زمان‌ها اطلاعات مهمی بوده، در شورای انقلاب مطرح شده است.

تسنیم: آقای یزدی می‌گوید ۳۱ مرداد ۱۳۵۸ ما این دیدار را انجام دادیم یعنی یک‌سال قبل آمریکایی‌ها گفته بودند و نقشه هوایی آورده بودند. در طول عمر دولت موقت، عراق بارها نقاط مرزی ایران را بمباران کرد. سفیر ایران در اوایل سال ۱۳۵۸ به نخست‌وزیری احضار شد و سپس عراق طی یادداشتی مسئولیت بمباران هوایی را بر عهده گرفت و عذرخواهی کرد.

بنی‌اسدی: بله! اگر اطلاعات دولت موقت چیز مهم دندان‌گیری بوده، باید به شورای انقلاب گزارش داده می‌شده؛ ولی تا جایی که می‌دانم، این‌گونه اطلاعات گزارش می‌شد. شاید هم در آن زمان اطلاعات مذکور به نظرشان مهم نرسیده است.

تسنیم: در مورد زندگی شخصی مرحوم بازرگان یا در دوران مسئولیت و نمایندگی و جریان آخرین سفر به خارج از کشور، خاطره و یا ناگفته‌ای در ذهنتان است؟

بنی‌اسدی: سفری که ایشان به خارج می‌روند و فوت می‌کنند، من همراه‌شان بودم. دکترها گفتند که ما در اینجا نمی‌توانیم عمل جراحی قلب را انجام دهیم چون باید دو تا جراحی دریچه و تعویض رگ را با هم انجام می‌دادند، بنابراین توصیه کردند به خارج بروند. در سوئیس ایشان فوت کردند و دیگر نتوانستند مسافرت را ادامه دهند. سفارت ایران در سوئیس تمام همکاری‌های لازم را برای برگرداندن پیکر ایشان انجام دادند.

در مورد زندگی او خلاصه بگویم که اگر می‌خواهید افراد را بشناسید به آنها قدرت دهید و ببینید چگونه عمل می‌کنند. خیلی‌ها که این طرف می‌ز هستند، وقتی آن طرف و پشت میز قدرت می‌نشینند، خیلی تفاوت می‌کنند. شاید تنها کسی که من دیدم در این طرف و آن طرف میز فرقی نداشت، مرحوم مهندس بازرگان بود.

نمونه‌اش در اولین نوروز بعد از پیروزی انقلاب، خبر دادند در اهواز تعدادی از اعضای جنبش‌های چپی عرب تظاهرات می‌کنند و باعث نگرانی دولت شدند. قرار شد خود مرحوم بازرگان و وزیر کشور و استاندار مرحوم مدنی و صباغیان و امیر انتظام و عده‌ای از دولت که بنده هم بودم، به اصفهان برویم و یک روز بمانیم و بعد به اهواز برویم و شبیر خاقانی عامل موثر در تظاهرات را هم ببینیم و غائله ختم بشود. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که صبح روز بعد وقتی می‌خواستیم از هتل به فرودگاه برویم، به من گفتند که الان که به فرودگاه می‌خواهیم برویم، کارت شناسایی ندارم. آن موقع هنوز رئیس مجلس و رئیس جمهور انتخاب نشده بود و تمام قدرت‌های نظامی و قانونی و اجرایی دست او بود. به من گفتند من کارت ندارم. گفتم شما که نیازی ندارید. گفتند نه! باید طبق مقررات کارت شناسایی داشته باشم. بالاخره با اصرار به فرودگاه آمدند و سوار هواپیما شدند.

ما جمعه‌ها به نارون و شمشک می‌رفتیم و قدم می‌زدیم. یک روز دیدیم ماشین خانواده‌ای خراب شده. کسی هم نبود ماشین را هل بدهد. در هر صورت ایشان آمد و ماشین را با هم هل دادیم و سوار شدند و رفتند و شاید بعداً فهمیدند کسی که ماشین اینها را هل داده، نخست‌وزیر بوده.

در میان کارهای علمی، «سیر تحول قرآن» مهم‌ترین کتابی است که درباره تحول قرآن و ترتیب نزول آیات نوشته شده، چون دارای یک مدل ریاضی و یک فرضیه علمی است. از افرادی که به این کتاب انتقاد داشتند، اصلاً ناراحت نمی‌شد، بلکه استقبال هم کرد. بنابراین روحیه کاملاً صبور و مسالمت‌آمیز و پراز دوستی داشت و همه فکر می‌کردند با او دوست هستند. ایشان صدیق، شکرگزار، ملایم و مخلص بود. الگو و اسوه او پیامبر اسلام (ص) و حضرت ابراهیم (ع) بودند و خود اسوه بسیاری گردید.

دنیا دار مکافات است*

محمدجواد حجتی کرمانی

شیخ محمدجواد حجتی کرمانی از روحانیون مبارز و سیاستمداران است که سوابق طولانی در مبارزه با رژیم سلطنتی دارد و از شاگردان برجسته امام خمینی و آیت الله منتظری محسوب می شود. او چند دوره به نمایندگی مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رهبری رسید. گرچه وی هم اکنون از سیاست فاصله گرفته است، اما می توان خاطرات، مقالات و یادداشت هایش را، که هر از گاهی جنجال به پا می کنند، در روزنامه اطلاعات و دیگر نشریات خواند. محفوظات تاریخی وی همچنان گویای حقایق و نکات بسیاری درباره تاریخ معاصر ایران است که این بار این حقایق حول زندگی مرحوم بازرگان نقل می شوند. او مهندس بازرگان را در دین، علم و سیاست ستایش می کند، در تمام نقل هایش با احترامی خاص و با به کار بردن صفات تفضیلی از وی یاد می کند و در نهایت، وقتی تلاوت های زیبای او را در زندان یادآوری می کند اشک ها چشمانش را تر می کنند.

* * *

* گفت و گوی زهرا سلیمانی اقدم با محمدجواد حجتی کرمانی، به نقل از صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۳ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

شما به‌عنوان یکی از روحانیونی که با مهندس بازرگان هم‌دل و همراه بودید شناخته می‌شوید، علت این هم‌دلی و همراهی چیست؟

مرحوم بازرگان از جمله افرادی است که به مبارزه با رژیم شاه پرداخت و به مدت ده سال محکوم شد و بیش از ۵ سال را با مرحوم طالقانی در زندان بود. به مرحوم بازرگان ظلم زیادی شد. چه در زمان حیات و چه در زمان فوت ایشان، چه در زمان نخست‌وزیری و چه بعد از آن تاکنون. من از آغاز از جمله کسانی بودم که به ستم‌هایی که به ایشان می‌شد، مخالف بودم به‌خصوص زمانی که در مجلس اول به‌عنوان نمایندگان تهران هم‌دوره بودیم. آقای بازرگان نماینده سوم یا چهارم* بودند و من نماینده ششم یا هفتم بودم، اختلاف زیادی با هم نداشتیم. از همان زمان بنده نسبت به حملاتی که به ایشان می‌شد یا ستم‌ها و تحریف‌هایی که نسبت به شخصیت ایشان روا می‌داشتند بسیار ناراحت می‌شدم و این ناراحتی‌ها را هم گاهی اظهار می‌داشتم. بعد از رحلت ایشان موفق شدم با لطف آقای دعایی (مدیرمسئول روزنامه اطلاعات) مقاله‌ای با عنوان «بازرگان، آزاد مرد دلیر ایران» درباره ایشان بنویسم و از سه شخصیت امام‌خمینی، مرحوم بازرگان و شهید نواب‌صفوی یاد کنم. دیدگاه من در این مقاله این بود که این سه شخصیت راه‌های متفاوتی داشته و هر سه از سبک‌های مختلفی برای مبارزه بهره می‌بردند، اما هر سه در نزد خدا دارای اجر هستند، چون زحمات بسیاری کشیده‌اند. مدت‌ها گذشت و ستمی که به مهندس بازرگان می‌شد مثل بدگویی‌ها، خشونت‌ها، جسارت‌ها همچنان ادامه داشت. اما زندگی در هشت سال اخیر که آمیخته بود با مشکلات بسیار باعث شد این دسته از افرادی که مهندس بازرگان را مورد توهین و حملات تند قرار می‌دادند، قدری بیدار شوند و متوجه شوند که افراط و تندروری‌ها باعث به وجود آمدن چنین دولت‌هایی می‌شود که کشور را به سمت نابودی می‌کشانند.

مصاحبه‌ای که آقای خاتمی اخیراً انجام دادند و در آن از مهندس بازرگان یاد کرده و گفته بود که ما در حق مهندس بازرگان جفا کردیم نیز نشانه‌ای از این تغییر رویه بود. این مطلب مهمی بود که نشان می‌داد یک فرد نجیب و بی‌غرضی مثل آقای خاتمی که چند وقتی هم در مسند ریاست‌جمهوری ایران بوده، به سختی و

* زنده‌یاد مهندس بازرگان نماینده‌ی سوم تهران بودند (ب.ف.ب).

ظلمی که مهندس بازرگان کشیده و دیده بود پی برده است. آن‌زمان همه در این جریان سهم داشتیم؛ اصلاح‌طلبان و اصولگرایان امروز تا پاره‌ای ملی‌گرایان آن روز، که همه در یک صف در برابر بازرگان بودند. در واقع این بندگان خدا محصور در تمام بدفهمی‌های ما بودند. اخیراً آقای روحانی هم در سخنرانی خود به حق یاد نیکی کرده بود از مرحوم بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر شریعتی و دکتر چمران. بعد از گذشت سالیان دراز از فوت مرحوم بازرگان و ایام مظلومیت ایشان، یاد نکویی از زبان یک مقام رسمی، مانند رئیس‌جمهور کشور از ایشان به‌عنوان کسی که به‌کردن مردم، فرهنگ و سیاست حق دارد، کار به‌جایی بود.

مرحوم بازرگان در بین مردم بیشتر به‌عنوان یک چهره مذهبی مبارز شناخته می‌شد یا یک چهره علمی مبارز؟ زیرا گاهی شخصیت‌های مبارز مستقل و غیر حوزوی در بین مردم کمتر به شخصیت‌های مذهبی و دینی معروف بودند.

مهندس بازرگان در یک خاندان دینی روشنفکر تربیت شده بود. مرحوم حاج عباسقلی‌خان بازرگان، پدر مهندس بازرگان، از تجار سرشناس تبریزی بود که به تهران آمده بودند. ایشان از مریدان خاص مرحوم آیت‌الله حاج سید ابوالحسن طالقانی، پدر آیت‌الله سید محمود طالقانی بود. گرچه ما آن وقت‌ها بچه بودیم، ولی شنیده‌ایم که مرحوم حاج سید ابوالحسن طالقانی از سرشناسان و بزرگان تهران بوده و مریدانی در بازار داشته است از جمله پدر مرحوم بازرگان. این ارادت بعد از پدران به پسران به ارث می‌رسد.

مرحوم مهندس مهدی بازرگان از مریدان آیت‌الله محمود طالقانی بود و البته از همکاران و دوستان نزدیک ایشان. این دو شخصیت گرچه چهره سیاسی داشتند، اما بیشتر فعالیت‌هایشان دینی، مذهبی و اجتماعی بود. مرحوم طالقانی در جوانی یک طلبه روشنفکر بودند که مقالات دینی می‌نوشتند و سخنرانی مذهبی می‌کردند. مهندس بازرگان هم از معدود دانشجویانی بود که در زمان رضا شاه از طرف دولت به فرانسه رفتند و از پیش‌تازان نسل جدید دانشگاهی هستند و در مدت هفت سالی که در فرانسه تحصیل می‌کردند همراه مرحوم دکتر یدالله سحابی بودند. این دو شخصیت از بچگی تا نوجوانی و در مبارزات و زندان نیز با هم بودند. من شاهد بودم که در زندان مرحوم بازرگان به دکتر سحابی می‌گفت «یدالله» و دکتر سحابی هم ایشان را با نام کوچک «مهدی» صدا می‌کرد که نشان‌دهنده رفاقت عمیق این دو فرد

بود. بنده ناظر ارادت این دو شخصیت به مرحوم طالقانی نیز بودم و این دو از اولین کسانی بودند که در نمازهای جماعت آقای طالقانی حاضر می‌شدند و سجاده خود را پشت ایشان پهن می‌کردند. آن‌ها به صورت مرتب در کلاس‌های تفسیر و سخنرانی‌های آقای طالقانی نیز حضور داشتند. آقای مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و دیگر بچه‌های نهضت آزادی مثل آقای دکتر شیانی، مهندس سبحانی، ابوالفضل حکیمی، سیدمصطفی و سیدمجتبی مفیدی، احمد علی‌بابایی، سیدمحمد مهدی جعفری و دیگران مثل شاگرد می‌نشستند پای کلاس‌های تفسیر و جلسات سخنرانی آیت‌الله طالقانی (رض). منظور من اشاره به دوستی دیرینه این افراد با یکدیگر است. تمام این اشارات برای گفتن این مطلب است که آقایان بازرگان، سبحانی و طالقانی با توجه به اینکه جزو چهره‌های سیاسی شناخته شده‌ای بودند و هستند؛ اما بیشترین نقشی که داشتند و ماندگار شد به واسطه آثار دینی و علمی آن‌ها است. مهندس بازرگان از پرکارترین نویسندگان ایران بود. شاید از نظر کمیت آثارش به پای آقایان شریعتی و مطهری نرسد، اما از نظر محتوا آنچه در آثار مرحوم بازرگان می‌بینیم به خصوص در آثاری مثل «راه طی شده» که به نوعی می‌توان آن را مانیفست تفکر مذهبی بازرگان دانست، بسیار غنی است.

در کتاب «راه طی شده» مرحوم بازرگان در پی اثبات این مسئله است که: تمدن جدید راهی را که در جهت مثبت، نوآوری و خدمت به مردم به دنیای جدید پیدا کرده است، راهی است که به وسیله انبیاء طی شده است و لذا نام کتاب را راه طی شده گذاشته است. به واسطه این تعریف ایشان یکسری تطبیق‌ها و تعبیرها را از علم روز و تعلیمات انبیاء می‌آورد. از دیگر آثار مهم ایشان کتاب «عشق و پرستش» است که یک جور نوآوری در تفکر دینی است. کتاب مهم دیگری که چهره علمی و مذهبی مرحوم بازرگان را نشان می‌دهد یک کتاب آکادمی با عنوان «سیر تحول قرآن» است که ایشان آن را در زندان می‌نوشتند و من ناظر نگارش این کتاب توسط ایشان در زندان بودم. کتاب «بعثت و ایدئولوژی» هم از آثاری است که مرحوم بازرگان در زندان نوشت. دو کتاب «باد و باران در قرآن» و «مطهرات در اسلام» هم از آثار قابل مطالعه و تأمل مرحوم مهندس بازرگان است.

شما چند سال را در کنار مهندس بازرگان در زندان به سر بردید. از روحیه مهندس بازرگان در

زندان و خاطرات و ویژگی‌های رفتاری ایشان بگویند.

ایشان بعد از صبحانه که هفت صبح تمام می‌شد با نظم بسیار خاصی، یعنی دقیقاً بعد از صبحانه و هماهنگ با ساعت یک ربع قدم می‌زدند و بعد میزی داشتند که پشت آن می‌نشستند و یک ربع (دقیقاً یک ربع و بیشتر نه) قرآن تلاوت می‌کردند. بنده هیچ‌وقت تلاوت‌های ایشان را از یادم نمی‌برم که چه قدر با اخلاص و معنویت بود. یکی از دوستان هم‌زندانی من می‌گفت وقتی بازرگان قرآن می‌خواند، آدم فکر می‌کند یک بچه معصوم ۵ ساله با صفای معنوی دارد قرآن می‌خواند. بعد از آن ایشان مشغول نوشتن می‌شدند، کاری که آن زمان مشغول آن بودند تاریخ تحول قرآن بود. ساعت ده صبح برنامه زندانی‌ها تنفس بود و تا این ساعت همه مشغول کار می‌شدند. مثلاً جلسات و کلاس‌های درس تشکیل می‌شد مثل کلاس‌های زبان. چون همه فرهنگی بودند این رویه در آن فضا طبیعی بود. عده‌ای هم بازاری بودند که با هم گفت‌وگو می‌کردند. از بچه‌های حزب توده و افسران‌شان هم با ما در زندان بودند که آن‌ها هم در این مدت به کارهای خود مشغول بودند. اما بیشتر اعضای گروه ما به درس و بحث مشغول می‌شدند.

یک ربع ابتدایی زمان تنفس را آقای مهندس بازرگان مسئول پخش میوه بود. مسئولیت‌ها در زندان تقسیم می‌شد مثلاً سفره‌انداختن، جارو کردن، شستن ظروف، پخت‌وپز جزو کارهایی بودند که مسئولان خود را داشتند و این مسئولیت‌ها هر هفته عوض می‌شد و کسی که آن را به عهده می‌گرفت با نام شهردار شناخته می‌شد. زندانیان، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت‌الله طالقانی را از مسئولیت‌های روزانه مستثنی کرده بودند. این کار هم به این خاطر بود که آن‌ها مسئولیت‌های دیگری داشتند و به کار تدریس، تفسیر و نوشتن مشغول بودند و هم این که احترام آن‌ها را به‌عنوان بزرگان زندان نگه می‌داشتند. منتها بعضی از بچه‌های تازه نرسیده و حتی بعضی از افرادی که تحت تأثیر افکار چپ و تند بودند اعتراض می‌کردند که چرا آقای طالقانی نباید کار کند. اما این ادعاها تنها به صورت زمزمه بود و جو زندان به گونه‌ای نبود که این رفتار را ناپسند بدانند، چرا که همه می‌دیدند آن‌ها هم مشغول کار و فعالیت‌های دیگری هستند. مرحوم بازرگان استثنائی داشتند و آن این بود که مسئول میوه بودند و میوه‌ها را پخش می‌کردند. ایشان همه میوه‌هایی که توسط دیدارکنندگان برای ما آورده می‌شد را یک‌جا جمع می‌کردند، شخص دیگری هم

مسئول شست‌وشوی میوه‌ها بود. مهندس بازرگان آن‌ها را داخل یک سبد جمع کرده و هر صبح پخش می‌کردند.

یکی از خاطرات خصوصی من با مهندس بازرگان در زندان مربوط به همین جریان پخش میوه توسط ایشان می‌شد. من گاهی میوه‌ای را که دریافت می‌کردم نگه می‌داشتم و مهندس بازرگان به هنگام برگشت وقتی متوجه می‌شدند که من هنوز میوه را نخورده‌ام با تعجب از من می‌پرسید که چرا میوه را پوست نکنده و نخورده‌ام؛ در صورتی که باقی دوستان بلافاصله این کار را می‌کردند. بعد ایشان برای من خاطره‌ای را تعریف کردند. ایشان گفتند در منزل ما خانمی بود که کارها را انجام می‌داد، ایشان هم همیشه در خوردن کاهل بود و این کار شما من را یاد آن خانم می‌اندازد که او هم مثل شما کرمانی بود. بعدها من مثال آقای بازرگان درباره همکار کرمانی منزل خود را در اثر آقای باستانی پاریزی هم دیدم.

آقای بازرگان بعد از پخش میوه تا ظهر مشغول نوشتن تاریخ تحول قرآن می‌شدند. در واقع تمام وقت آقای بازرگان تا پیش از ظهر به نوشتن این اثر می‌گذشت. کاری فنی و علمی که امروز در حوزه علوم قرآنی تدریس می‌شود. این کتاب هم از تخصص دینی مهندس بازرگان بهره گرفته بود و هم از تخصص علمی و فنی ایشان. این کتاب به بازشناسی تاریخ نزول آیات قرآن اختصاص دارد و برحسب عرض و طول آیات و با بهره‌گیری از علم هندسه و نمودارهای آماری به تاریخ نزول آن‌ها می‌پردازد. این کتاب با توجه به پهنای آیات، تعداد کلمات و حروف و طول و کوتاهی آیات، سال‌های نزول آیات قرآن را در طی ۲۳ سال بعثت پیامبر اکرم (ص) شناسایی کرده است. این پارامتر خاص، ابتکار خود مهندس بازرگان بود. توصیه من به کسانی که علاقه‌مند کتاب‌ها و آثار ایشان هستند این است که از آثار آسان مهندس بازرگان شروع کنند مثل سخنرانی‌های ایشان تا برسند به کارهای عمیق او. البته ایشان استاد ترمودینامیک در دانشگاه تهران بود که یک اثر درسی دانشگاهی دوجلدی هم در این زمینه دارند.

مهندس بازرگان اطلاعات دینی خود را از کجا کسب می‌کرد؟ افکار دینی وی آیا متأثر از شخص خاصی بوده یا اینکه این اطلاعات و دانش تنها برگرفته از مطالعات و بینش بوده است؟
مهندس بازرگان خودش یک صاحب نظر دینی بود. نظر من این است که ایشان

یک مجتهد عقیدتی و کلامی بود، البته مجتهد در معارف دینی بود، نه فقه. منتها در درجه اجتهاد ایشان می‌توان بحث کرد. مهندس بازرگان به‌خاطر علاقه دینی، پرورش در یک خانواده متدین و حشر و نشر پدر و شرکت او در جلسات درس آیت‌الله سید ابوالحسن طالقانی و نیز بزرگانی چون میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر بزرگ محمدعلی فروغی، فیلسوف و سیاستمدار معروف عصر پهلوی) و... باعث شد که مهندس بازرگان از کودکی دغدغه‌های دینی پیدا کند. مرحوم طالقانی هم جزو کسانی بود که مورد مراجعات دینی مهندس بازرگان بود و او از حضور ایشان بسیار استفاده کرد.

مهندس بازرگان مطالعات بسیاری نیز داشت. آثار بزرگان دین را می‌خواند و به‌خاطر تربیت دینی و علاقه‌ای که به دین و مسائل مذهبی داشت خودش صاحب‌نظر شده بود. به‌همین خاطر شما کتاب‌هایی را که از ایشان می‌بینید بیشتر به استنباط‌های ایشان برمی‌خورید. البته این کتاب‌ها می‌تواند مورد نقد و بررسی قرار گیرد به نظر من آثار مهندس بازرگان واقعا جای این نقد و بررسی را دارد. بنده گرچه ممکن است در مواردی با مهندس بازرگان موافق نباشم و نقدهایی داشته باشم، اما ایشان را یک صاحب‌نظر دینی می‌دانم. آثار ایشان برجستگی و ویژگی خاصی دارد که از این منظر توقع اینکه ایشان مقلد دیگران باشد، توقع نابجایی است.

در اینجا خاطره‌ای را نقل کنم با این مقدمه: اخیرا آقای (نمی‌خواهم اسم ببرم چون ممکن است یا حمل بر ترویج شود یا تخطئه که من هر دو را غلط می‌دانم) گفته بود در ماه رمضان کسانی که بیماری خاصی دارند می‌توانند آب بخورند و روزه هم بگیرند؛ که آیت‌الله مکارم و دیگران واکنش‌های تندی به این بحث نشان داده بودند. من با پیش آمدن این جریان یاد مهندس بازرگان افتادم. ایشان در ماه‌های رمضان می‌گفتند که من «روزه تر» می‌گیرم. از ایشان پرسیدیم روزه تر چیست؟ توضیح دادند که من به‌خاطر مریضی وقتی روزه هستم آب می‌خورم. ایشان چون مریض بودند و مشکل داشتند برای آن که بتوانند روزه بگیرند از این مسئله کمک می‌گرفتند. ۵۰ سال پیش قبل از این که فردی بیاید این مسئله را مطرح کند مرحوم بازرگان از این روش کمک می‌گرفت. ایشان گرچه این موضوع را به‌صورت خصوصی به ما می‌گفتند، اما ایایی هم از مطرح کردن آن نداشت. ما از ایشان این

۴۷۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

مسئله را به‌عنوان یک صاحب‌نظر دینی می‌پذیرفتیم که نشان از اجتهاد ایشان داشت. اما این مسائل را ایشان تنها خودشان به‌کار می‌بردند و زمان و موقعیت را درک می‌کرده و آن را به‌صورت عمومی مطرح نمی‌کرد.

ایشان به نوعی به‌عنوان یک چهره سیاسی شاخص هم در بین مردم مشهور بود. این چهره سیاسی را مهندس بازرگان از چه زمانی کسب کرد و در بین مردم بیشتر به‌واسطه کدام جریانات سیاسی معروف بود؟

مهندس بازرگان در زمان دکتر مصدق رئیس هیأت ملی خلع ید در شهر آبادان بود که به دستور شخص دکتر مصدق به آنجا رفته بود. خود ایشان تعریف می‌کرد که وقتی به آنجا رفتم رئیس انگلیسی شرکت نفتی ایران - انگلیس از روی صندلی بلند شد و من به‌جای آن نشستم و امور شرکت نفت را به‌عهده گرفتم. این درحالی است که انگلیسی‌ها هنوز در ایران بودند و دعوی حقوقی داشتند. انگلیسی‌ها دنیا را زیر پایشان گذاشته بودند که دولت ایران برخلاف حقوق بین‌الملل کار کرده، از این رو به دیوان لاهه شکایت کرده بودند که از افتخارات بزرگ ایران دفاعیات دکتر مصدق در آن دادگاه است. پس ببینید در چنین شرایطی بود که مهندس بازرگان به آنجا رفت و بر جای رئیس انگلیسی آن نشست. در آن زمان دکتر مصدق از لحاظ حقوقی از حق ملت در مسئله نفت دفاع می‌کرد، اما مهندس بازرگان حدوداً ۴۰ ساله که رئیس شرکت بزرگ نفتی بود، عملاً انگلیسی‌ها را از ایران بیرون کرد. در واقع افتخار ملی‌شدن صنعت نفت در عمل متعلق به مهندس بازرگان است. کما اینکه در آستانه پیروزی انقلاب هم که هنوز امام در پاریس بودند و شرکت نفتی‌ها اعتصاب کرده بودند برای حل و فصل اعتصاب و رفع مشکلات داخلی و تأمین سوخت مردم، امام‌خمینی مهندس بازرگان و آقای هاشمی رفسنجانی را به همراه چند نفر دیگر مأمور رفع مشکلات این اعتصاب کردند.

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که آقای بازرگان در کنار آیت‌الله زنجانی، مرحوم طالقانی و عده‌ای دیگر «نهضت مقاومت ملی» را تشکیل دادند. فعالیت این افراد ادامه داشت تا سال ۱۳۴۰ که نهضت آزادی به‌عنوان شاخه دینی جبهه ملی از آن جدا شد. این اتفاق همزمان شد با شروع نهضت روحانیت و مبارزه آن‌ها و حمایتشان از امام‌خمینی. این جریان در نهایت منتهی شد به محکومیت ده ساله مرحوم بازرگان و اعضای نهضت. در ادامه هم که آقای بازرگان عهده‌دار مسئولیت تشکیل دولت

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۴۷۵

موقت می‌شود که بعد از آن‌هم مسائل بعد از انقلاب را داریم. پس از زمان دکتر مصدق تا پیروزی انقلاب و بعد از آن، مهندس بازرگان یک چهره شناخته‌شده و شاخص سیاسی ملی بود.

همان‌طور بعضی با مهربانی، بعضی با توهین و بعضی دیگر با دشمنی با سیاست، اندیشه و مشی وی در مبارزه مخالفت می‌کردند از مخالفان آقای بازرگان بگویند.

شاید برای شما و هر خواننده‌ای قابل تعجب باشد که مرحوم آیت‌الله مشکینی از بزرگان حوزه علمیه قم و از استادان بنده، که در آن زمان رئیس مجلس خبرگان بود، یکی از مخالفان مهندس بازرگان بود. البته به نظر من ایشان نظرات سیاسی نادرستی داشتند، زیرا من اکثر امثال این آقایان بزرگوار را غیرسیاسی می‌دانستم، بعضی از آقایان فعلی را هم من غیرسیاسی می‌دانم. بسیاری از آقایان و بزرگان ما فلسفه خوب می‌دانند، اما چون به سیاست وارد نیستند حرف‌هایی می‌زنند که عوامانه است. به‌طور مشخص، استاد بزرگوار، هم‌درسی قدیم ما و رفیق همیشه محبوب من آقای مصباح‌یزدی؛ که من از لحاظ احساسی بسیار رفیق و دوستدار آقای مصباح هستم و از لحاظ علمی به ایشان احترام می‌گذارم، اما از لحاظ سیاسی ایشان را ناوارد می‌دانم. افراد زیادی از این قبیل وجود دارند من جمله آقای جنتی، آقای خزعلی و... که اصلاً سیاسی نیستند.

آقای مشکینی هم جزو همین دسته بودند که متأسفانه بدترین توهین‌ها را به دولت بازرگان کرد و مطالبی را گفتند که واقعا در شأن یک روحانی نیست. ایشان معتقد بود ضربه‌ای که دولت بازرگان به اسلام زده است از ضربه‌ای که پهلوی وارد کرد، شدیدتر بوده. آقای مشکینی که از نظر سیاسی به این شکل تند و غیرمنصفانه صحبت می‌کند در واقع هدفش با حسن‌نیت همراه بوده که از روی عدم تشخیص و عدم آگاهی و اطلاع این‌گونه صحبت می‌کند.

شما در رابطه با این مسائل، نقدی هم به آقای هاشمی‌رفسنجانی داشتید؟

بله، کلاً به اعتقاد بنده هر نوع ستمی به شخصیت افراد از سوی هر شخصیتی، گناه محسوب می‌شود و این گناه کفاره دارد. این کفاره‌ها گاهی در دنیا گریبان آدم‌ها را می‌گیرد. رفتارهایی که ما با مهندس بازرگان داشتیم، چه در دولت موقت و چه در زمان مجلس و بعد از آن درست نبود. کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه با

هیاهو، شعار و تهمت یا تندخویی حق ایشان را ضایع کردند شاهد بودیم که پس از مدتی همین مسائل دامن‌گیر خودشان شد، از جمله آقای هاشمی. من این مسئله را در دیدار خصوصی که با ایشان داشتم نیز به خودشان گفتم و برایشان یادآوری کردم و گفتم شما یادتان می‌آید که در مجلس به آقای بازرگان با چه لحنی صحبت می‌کردید؟ ببینید هم‌اکنون با همان لحن یا بدتر از آن دارند با خودتان صحبت می‌کنند. درواقع باید بپذیریم که دنیا دار مکافات است و من اساساً معتقدم الان هم هر که، چه از سمت اصولگراها و چه از جانب اصلاح‌طلب‌ها، توهین کنند، اتهام خیانت بزنند، هتک حیثیت یا جسارت و بی‌احترامی بکنند همه از جمله مواردی است که در درگاه الهی محفوظ است، زیرا خدا فراموش‌کار نیست و بالاخره روزی دامن خودشان را می‌گیرد.

شما به افرادی اشاره کردید که درباره مرحوم بازرگان تندروی کرده بودند و ایشان را آزرده بودند. آیا از بین این افراد، شخصیت‌هایی بودند که بعدها از کار خود پشیمان شده باشند یا از وی عذرخواهی کرده باشند؟

من افراد خاصی را به یاد نمی‌آورم، اما تنها کسی که به یاد دارم آن‌هم چون به خود بنده این موضوع را گفته بود، آقای معادیخواه بود. ما مدتی را با هم در زندان و در تبعید به سر برده بودیم. ایشان تحت تأثیر جوّ آن زمان مسائلی را پیش آورده بودند که آقای بازرگان را آزرده خاطر کرده بود. ایشان به من می‌گفتند از رفتار خود در قبال مهندس بازرگان خیلی ناراحت و پشیمان هستند و قبول داشتند که اشتباه کرده‌اند. متأسفانه در آن ایام جوی ایجاد شده بود که عده زیادی به مهندس بازرگان هتاک و بی‌احترامی می‌کردند یا در برخورد با ایشان تندروی می‌کردند.

برخوردها با بازرگان تندروانه و غیر منصفانه بود* سید محمود دعایی

سید محمود دعایی از محدود بازمانگان حلقه نزدیک خاندان خمینی است که هم سالیان درازی چون فرزندخوانده محضر امام را درک کرده است و هم با فرزندان امام، سیدمصطفی و سید احمد حشر و نشر فراوان داشته است. بی تردید در میان موجودین کمتر کسی چون دعایی، خاطرات و مشاهدات ناگفته‌ای از بنیانگذار انقلاب اسلامی و خاندان وی دارد. در طول بیش از سه دهه پس از انقلاب، علاوه بر نمایندگی مردم تهران در شش دوره نخست مجلس شورای اسلامی، مدیریت مؤسسه اطلاعات را عهده‌دار بوده و با سعه صدر، روحیات خاص و رفتار مثال‌زدنی‌اش، تحسین طیف‌های گوناگونی از صاحبان اندیشه و نظر را برانگیخته است.

دعایی مجموعه برخوردهایی که پس از انقلاب با مهندس بازرگان و نهضت آزادی شد را تندروانه ارزیابی می‌کند و بارها در طول گفت‌وگو با یادآوری این برخوردهای تند صدایش می‌لرزد. می‌گوید مهندس بازرگان و دوستانشان در این حد شایسته انتقام‌گیری و انزوا نبودند. او البته سهمی از این تندروی‌ها را هم متوجه یاران مهندس بازرگان می‌داند و بر این اساس می‌گوید ارسال پیامی بسیار زیبا از سوی رهبری به مناسبت درگذشت مهندس بازرگان فرصتی بود تا این جریان با رهبری و نظام،

* گفت‌وگوی زینب صفری با سیدمحمود دعایی به نقل از صفحات ۱۲۶ تا ۱۲۹ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

فصل تازه‌ای را آغاز کنند، اما آن‌ها با لحنی سرد به این پیام پاسخ دادند و از این فرصت استفاده‌ای نکردند. گفت‌وگوی نسیم بیداری با وی را در ادامه می‌خوانید:

شما از کی با مهندس بازرگان آشنا شدید؟

اولین بار سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ در جریان جلسات دادگاه نظامی ایشان و دوستانشان بود که از نزدیک آن‌ها را دیدم. آن موقع ظاهراً می‌گفتند که دادگاه‌ها علنی است، ولی طبیعتاً مراقبت‌هایی بود که چرا آمدید و چه کسی هستید؟ اما خوب آن موقع من جوان بودم و از این گیت‌ها می‌گذشتم. هنوز معمم نشده بودم و به دنبال علاقه‌ای که به این‌ها داشتم از قم با پالتو و یک کلاه نم‌دی به جلسات می‌رفتم. در دادگاه‌ها صندلی‌هایی چیده بودند و ما فقط شنونده بودیم. دفاعیات ایشان بسیار شنیدنی بود. به‌همین دلیل هم بعد از پایان دادگاه، متن دفاعیات مرحوم بازرگان و طالقانی و سحابی و یاران‌شان در قم توسط ما چاپ و منتشر می‌شد. ما آن موقع در قم چاپخانه‌های مخفی داشتیم و این دفاعیات را چاپ کردیم. بعد هم در دوره محکومیت‌شان به دیدنشان در زندان می‌رفتم.

در ملاقات‌ها معمولاً چه می‌گفتید؟

در ملاقات‌ها هم ابراز هم‌دردی و ابراز وفاداری نسبت به آرمان‌هایشان می‌کردیم. گاهی اخباری که در قم و جاهای دیگر می‌شنیدم برایشان نقل می‌کردم و آن‌ها هم پیام مقاومت خودشان را به بیرون می‌رساندند. از اینکه طیفی از روحانیت نسبت به آرمان‌ها و فعالیت‌های مبارزاتی آن‌ها، فعال و سمپات است تشکر می‌کردند و این‌ها باعث خوشحالی‌شان می‌شد.

آشنایی و علاقه شما بیشتر به واسطه مرحوم طالقانی بود یا خود مهندس بازرگان هم مورد توجه‌تان بود؟

من به همه این‌ها ارادت داشتم. البته آقای طالقانی در مرحله اول بود و مرحوم بازرگان و دوستانشان در مراحل بعدی. ولی به همه آن‌ها یکسان احترام می‌کردیم. به‌رحال احترامی که مرحوم طالقانی به مرحوم بازرگان قائل بودند تأثیر خیلی زیادی در روحیات روحانیونی مثل ما و نگاهمان به مهندس بازرگان داشت.

آن موقع برای یک طلبه جوان شخصیتی مثل مهندس بازرگان چه جذابیت‌هایی داشت؟

به‌هرحال مرحوم بازرگان از پیشگامان نهضت روشنفکری دینی و از اولین دانشجویان اعزامی به خارج بود که از یکسو به‌دلیل موقعیت ممتاز علمی‌اش و از سوی دیگر هم به‌دلیل پابندی عمیق به مبانی مذهبی و رشد در یک خانواده دینی به‌عنوان یک دانشجوی مسلمان متعبد معتقد در جمع چند دانشجویی که به‌عنوان اولین دانشجویان اعزامی به خارج بودند به فرانسه اعزام شدند.

به‌علاوه ایشان با جمعی از روحانیون فرهیخته و صاحب‌نظر در مسائل مذهبی همراه بود. البته فرهیختگانی را انتخاب می‌کرد که بیشتر با بینش و بیان خودش نزدیک بودند. مثلاً به‌شدت برای آیت‌الله طالقانی و مرحوم اخوان زنجانی آسید ابوالفضل و حاج رضای زنجانی احترام قائل بود. بعد از آنان با مرحوم شهید مطهری و مفتاح ارتباطات ریشه‌ای داشت. با مرحوم شهید بهشتی مادامی که شهید بهشتی در ایران بودند ارتباطاتی داشت و سعی می‌کردند که در تبیین مسائل ایدئولوژیک و پاسخ به شبهات و مسائلی که آن ایام به‌دلیل رواج روشنفکری غربی و در کنارش رواج اندیشه‌های سوسیالیستی ایجاد شده بود فعال باشند.

مهندس بازرگان سعی می‌کرد برای قشر دانشجوی نوپا و مجامع مذهبی ابتدایی آثاری را تدوین کند تا آن‌ها را هم با زبان علم آشنا کند و هم نوعی استدلال و نوعی تقریب به ذهن را برای کسانی که دوست داشتند نسبت به مسائل اسلامی حقایقی را بدانند، بیان می‌کرد. اولین اثری که در این زمینه انجام داد و کار بزرگی هم بود، «مطهرات در اسلام» بود. ایشان با شیوه علمی ساده و همه‌کس فهم فلسفه مطهرات را در اسلام بیان کرده بود. مثلاً گُر یا جاری به چه معنا است و دقت اسلام در این زمینه‌ها از چه نظر است. ایشان تحقیق ساده علمی کرده بود که حتی در مجامع سنتی تأثیرگذار بود. خاطریم هست که حتی در کتابخانه سنتی‌ترین روحانیون شهرستان‌ها هم «مطهرات در اسلام» آقای بازرگان وجود داشت. ایشان نوعی بیان دانش و علم را به زبان ساده در این مجامع ترویج می‌کردند. از طرف دیگر هم برای قشری که هنوز به مسائل مذهبی پابندی نداشتند فلسفه بعضی از احکام را به زیبایی بیان می‌کرد. پیشرفته‌تر از این می‌آمد مسائل بغرنج مذهبی را با زبان علم بیان می‌کرد. مثلاً ترمودینامیک در اسلام یا راه طی شده برای مجامع پیشرفته‌تری بود که از مسائل علمی روز اطلاع داشتند و این روش می‌توانست به نزدیکی آن‌ها با اسلام

بینجامد. یکی از کارهای مهم و بزرگی که ایشان و هم‌فکرانشان در جامعه چپ‌زده و غرب‌زده آن روز آغاز کردند، این بود که مناسبت‌های مذهبی را جشن می‌گرفتند و در آن جشن‌ها، سخنرانی‌های تحقیقی خیلی خوبی را ارائه می‌کردند. ما آن موقع مثلث مقدس نهضت آزادی را به نام مرحوم طالقانی، مرحوم بازرگان و مرحوم سبحانی می‌شناختیم.

دیگر اینکه از ویژگی‌های مرحوم بازرگان، تقید و تعبد ویژه ایشان بود. ایشان هیچ‌گاه نماز شبش ترک نمی‌شد. متعجب بود. همیشه ساعاتی قبل از نماز صبح بیدار می‌شد و در محیط جمعی مثل زندان که دیگر زندانیان هم بودند سعی می‌کرد خیلی آهسته و آرام از کنار کسانی که خواب بودند عبور کند و کسی را بیدار نکند. بعد هم وضو می‌گرفت و گوشه خلوتی را انتخاب می‌کرد و نماز شبش را می‌خواند و با طمأنینه و آرامش ویژه‌ای عبادت می‌کرد تا هم تظاهر نباشد و هم مزاحمت برای کسی نباشد و هم فقط توجهش معطوف به خداوند باشد. عجیب به مسائل شرعی تقید داشتند. اینکه دروغ نگوید و غیبت نکند و تهمت نزند و ناسزا نگوید و در کنار این‌ها صبر و تحمل و بردباری داشته باشد. ایشان تعصب خاصی در آموزش داشت و حتما باید از اینکه دانشجو و کسی که برای بهره‌مندی از دانش ایشان نزد ایشان آمده، مطلب را فهمیده باشد و قانع شده باشد اطمینان می‌یافت.

شما پیش از انقلاب به جز ملاقات در زندان، با ایشان برخوردی یا جلسات مرتبی داشتید؟
نه. من آن موقع در این حد نبودم. جوان بودم و جزء گروه‌های نوپای مبارزه در قم بودم و آن موقع با این بزرگان رابطه منظم و تشکیلاتی نداشتم. این اطلاعات من بیشتر از روحانیونی است که ماه‌ها و سال‌ها با ایشان هم‌بند بودند و بعد می‌آمدند و نقل می‌کردند و شیفتگی و تأثیرپذیری آن‌ها را از محیطی که در آن بودند نشان می‌داد. این‌ها برای ما خیلی جالب بود. مثلاً حجتی کرمانی و فهیم کرمانی که البته ایشان در نهایت به دلیل انتخاب رویه‌های در نهایت محکوم شده، عاقبت خوشی نداشت، اما پیش از انقلاب از مبارزین فوق‌العاده مقاوم و برجسته بود. یکی از تعابیری که آقای فهیم داشت این بود که آقای شیبانی در زندان تمام نمازها و روزه‌های گذشته‌اش را تکرار کرده بود. همه این‌ها تحت تأثیر بزرگان خودشان مرحوم طالقانی و بازرگان خودسازی و توجه به معنویت را در برنامه‌هایشان داشتند.

مرحوم بازرگان از کسانی بود که همه روز لااقل یک حزب قرآن می‌خواند و اگر فراغت بیشتری داشت دست کم یک جزء قرآن را می‌خواند. همان شیوه‌ای که امام هم داشتند. مرحوم بازرگان تنها به قرائت ظاهری قرآن اکتفا نمی‌کرد و در تلاش برای درک مفاهیم آیات و مسائل قرآنی کوشش داشت و تحقیقاتی هم در این زمینه کرده بود. در همین فضای تحقیقی بود که فرزندانش هم نسبت به قرآن تلاش‌های برجسته‌ای کردند و کارهای ماندگاری همچون خودش انجام دادند.

یکی از ویژگی‌های پررنگ مهندس بازرگان، اعتقاد به راه خود و دانش خود و تلقی و برداشت خود بود. در عین حال به مشورت و نظر صالحین و مخلصین هم علاقه‌مند بود. این طور نبود که اگر سخن حقی یا نصیحتی بیان می‌شود اعتنا نکند و بها ندهد. به هر حال از یک صمیمیت و صفای به دور از تظاهر برخوردار بود. هیچ‌گاه نمی‌خواست چیزی را که قبول ندارد به آن تظاهر کند. اگر مطلبی را به هر دلیل نمی‌پذیرفت صریحاً می‌گفت. برای همین در خیلی از اظهارات رادیو و تلویزیونی و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایش خیلی رک انتقاداتش را بیان می‌کرد و اگر به کسی هم برمی‌خورد، اهمیتی نمی‌داد و می‌گفت من به خاطر خدا این موضع را می‌گیرم.

با وجود این رگه‌های مذهبی خیلی قوی که به آن اذعان دارید مشکلی که اغلب روحانیون با مهندس بازرگان به خصوص بعد از انقلاب داشتند چه بود؟

یک نکته را باید در نظر داشت که روحانیت یک طیف است و نمی‌شود گفت همه روحانیون مشابه هم فکر می‌کنند. هم از نظر برداشت‌های ایدئولوژیک و مطالعات مذهبی طیف‌های مختلفی هستند و هم از نظر خصلت‌ها و روحیات. متأسفانه این یک واقعیت است که روحانی فداکار از خود گذشته به دور از نام و مخلص و خالص پیرو حقیقت ولو اینکه به گمنامی خودش و به شهره‌شدن دیگری بینجامد، کم داشتیم. ما از این قبیل روحانیون و از این فداکاران از خود گذشته حقیقت طلب پیرو معنویت و پاکی، کم داشتیم. ما روحانیونی در حد مرحوم طالقانی و اخوان زنجانی و امام و مرحوم بهشتی و مطهری کم داشتیم. این‌ها کسانی بودند که در این جهت از خود گذشته و فداکار بودند.

طیفی هم بودند که اصلاً ورود به دانشگاه و زدن کراوات را حرام می‌دانستند و یا کوتاه کردن مو را جایز نمی‌دانستند. من نمونه‌ای را در رابطه با اعتقاد امام به

مرحوم بازرگان ذکر می‌کنم. خاطر می‌کنم که سال ۱۳۴۹ «حسین روحانی» از اعضای مجاهدین خلق به عراق آمده و پیغام آیت‌الله طالقانی و زنجانی را به امام داد. وقتی امام تصمیم گرفتند که بر روی مبانی ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق تحقیق کنند از او خواستند تا آثارشان را در اختیار امام قرار دهد. او هم آثارشان را برای امام آورد تا بخوانند. وقتی امام آثار آن‌ها را خواندند به این نتیجه رسیدند که آن‌ها معاد را به آن معنایی که ما قبول داریم قبول ندارند. بعد وقتی من نظر امام را درباره آثار سازمان مجاهدین خلق به حسین روحانی گفتم، ایشان گفت ما این نظرات را از کتاب «راه طی شده» آقای بازرگان گرفتیم و با مطالعه این کتاب به این نتایج رسیدیم. به همین دلیل امام علاقه‌مند شدند که «راه طی شده» را بخوانند. من برایشان این کتاب را از کتابخانه مدرسه مرحوم بروجردی گرفتم و نزد ایشان بردم. امام کتاب را خواندند و فرمودند مرحوم آقای بازرگان را من می‌شناسم. آقای بازرگان انسان مؤمن، متعبد و معتقدی است. منتها او برای اینکه بعضی مبانی فکری و مسائل اعتقادی ما را به فهم این‌ها نزدیک کند این مطالب را در میان گذاشته است، ولی خودش معتقدات اصیل و پایندی اصولی دارد. ببینید این اعتقاد امام نسبت به ایشان و تشریح شیوه نگارش مهندس بازرگان در مسائل علمی بود که می‌گفتند مرحوم بازرگان برای اینکه جوامع روشنفکری هم به نوعی به مبانی مذهبی اعتقاد پیدا کنند مطالب را به آن نحو در کتابشان نوشته است. ایشان گفتند که آقای بازرگان خواسته کسانی که به هیچ چیز اعتقاد ندارند را به یکسری از اعتقادات و پایندی‌ها نزدیک کند.

اما بعد از انقلاب، نگاه‌ها به مهندس بازرگان و جریان ایشان تغییر می‌کند...

بله، تا قبل از پیروزی انقلاب تقریباً مسئله‌ای بین جریان نهضت آزادی و جریان امام پیش نیامده بود. البته این‌ها اول اعتقاد داشتند که می‌شود راهی را انتخاب کرد که شاه سلطنت کند، ولی حکومت نکنند. اما امام تأکید داشت که این رژیم قابل اعتماد نیست و باید از ریشه عوض شود. به هر حال مشی این‌ها مبارزات پارلمانتاری بود و این اختلاف نظر وجود داشت. این‌ها به پاریس رفتند و با امام صحبت کردند و امام قانعشان کرد که بیایند و تابع راه امام باشند. بعد هم که شورای انقلاب تشکیل شد و این‌ها عضو شورا انقلاب شدند. دلیل آن هم این است که همان روحانیون

شریفی که گفتم همچون آقای مطهری و بهشتی و طالقانی از اول این‌ها را خوب درک می‌کردند و این‌ها را تأیید کردند و به دلیل تأیید آن‌ها و شناختی که خود امام از این‌ها داشتند در جریان شکل‌گیری نهایی نهضت امام و تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت سهم شدند.

فرآیندی که منجر به انتخاب آقای بازرگان به عنوان نخست‌وزیر شد، چه بود؟ چه طور در نهایت جمع‌بندی امام این می‌شود که بازرگان نخست‌وزیر شود؟

من دقیقاً در جریان نبودم، اما آنچه من شنیدم این بود که پیشنهاد اصلی را مرحوم آقای مطهری داده بود و آقای بهشتی هم همراهی کرده بودند. حقیقت هم این بود که در ابتدای شکل‌گیری نهضت، شاید مهندس بازرگان بهترین انتخاب بودند. البته تأکید امام هم این بود که در انتخاب افراد جناحی عمل نشود و وزرا و همکاران ایشان از همه طیف‌های صاحب صلاحیت و تجربه باشند و آن‌ها هم پذیرفته بودند.

*ارزیابی شما از مواجهه طیف چپ انقلابی با مهندس بازرگان چیست؟
من خیلی خودم را متعلق به طیف چپ آن موقع نمی‌دانم.*

خوب به عنوان یک ناظر ارزیابی‌تان را بگویید.

آن‌ها هم طیفی بودند. عناصر پاک و مخلص آن‌ها قضاوت‌های منصفانه‌ای درباره مهندس بازرگان داشتند و به ایشان احترام می‌گذاشتند و حق می‌دادند.

مثل چه کسانی؟

نمی‌خواهم اسم ببرم. این بخش از طیف چپ اگر هم که بعضی از مواضع ایشان را قبول نداشتند سعی نمی‌کردند طوری عمل کنند که چشمشان را بر همه سوابق و فضیلت‌های یک انسان ببندند. اما طیفی هم بودند که به دلیل عدم اعتقاد به راه و مشی مرحوم بازرگان، دنبال بهانه می‌گشتند و بهترین بهانه‌ها را هم همان پژواک‌هایی می‌دانستند که در جامعه در بین طیف‌های مختلفی نسبت به اظهارات آقای بازرگان به وجود آمده بود. آن‌ها فرصت‌طلبانی بودند که سعی می‌کردند از این فرصت‌ها استفاده کنند و به این مسائل دامن بزنند، ولی آنچه که مهم بود این مسئله است که بعد از کناره‌گیری و استعفا و به نوعی انزوای مهندس بازرگان از جریان مبارزه، هم جامعه و هم بنیانگذاران نهضت و انقلاب نسبت به ایشان حرمت‌گذار بودند.

ایشان کماکان عضو شورای انقلاب بود و بعد هم در جریان انتخابات مجلس اول از طرف مردم به‌عنوان نماینده برجسته تهران در مجلس انتخاب شدند. البته فروتنی، تحمل، بردباری و صبر آن‌ها هم عاملی بود که هم جامعه و هم بنیانگذاران انقلاب به ایشان احترام بگذارند.

من در خاطر هست بعد از جریان انفجار هفتم تیر، بسیاری به‌دلیل اینکه مهندس بازرگان و دوستانشان در یک مقطعی از مجاهدین حمایت کرده بودند یا به‌دلیل این‌که بعضی از مجاهدین از شاگردان و از اعضای این‌ها بودند آن‌ها را متهم می‌کردند که شما پدر معنوی سازمان هستید. بعد از انفجار و اقدام سازمان در انتقام‌گیری از نهضت اسلامی و انقلاب، آقایان هم در مجلس حضور داشتند و گاهی که در وقت تنفس بر صندلی می‌نشستند عناصر تندرویی می‌آمدند و در حضور این‌ها هتاک می‌کردند. خوب به‌خاطر دارم و در صحنه‌ای شاهد بودم که یک عنصر تندرو و بددهن و خشنی آمد و جسارت خیلی وقیحانه‌ای به مهندس بازرگان کرد، اما این بزرگوار همین‌طور نگاه کرد و هیچ‌چیز نگفت و تنها قطرات اشک از کنار چشمانش جاری شد و به گونه‌هایش رسید و ریخت. بعد فقط صبر کرد و گفت: «لا حول ولا قوه الا بالله العلی‌العظیم».

بعد از آن حادثه به‌دلیل وضعیتی که این جریان در مجلس پیدا کرده بود، این‌ها در انزوای خیلی تلخی به‌سر می‌بردند. مرحوم بازرگان، مرحوم سبحانی، مرحوم سامی، آقایان صباغیان، معین‌فر، یزدی و صدر حاج‌سید جواد و دوستان دیگر این طیف در مجلس بودند و فضای تلخی علیه آن‌ها در مجلس ایجاد شده بود که طبیعتاً ایجاب می‌کرد آن‌ها دیگر به مجلس نیایند؛ به‌خصوص بعد از آن حرکت هم که سازمان مجاهدین اولتیماتوم داده بود کسانی که این نظام را قبول داشته باشند و در این مجلس شرکت کنند از انتقام ما به دور نخواهند بود و نمایندگان را هم در اطراف ترور می‌کردند. در چنین فضایی، فداکاری و جوانمردی این‌ها بود که به اتفاق با آقای هاشمی ملاقات کردند و ادامه همراهی خودشان را تا پایان مجلس اول اعلام کردند و تا روز آخر هم در مجلس شرکت کردند.

با وجود این حرکت، باز هم تلاشی نمی‌شد که فضای مجلس در رابطه با آن‌ها تعدیل شود؟ البته در آن مجلس اتفاقات عجیبی افتاد. به‌دلیل انزوایی که این آقایان داشتند در

انتخابات کمیسیون‌ها که هر سال برگزار می‌شد و هیأت رئیسه‌شان عوض می‌شد، انتخاب نمی‌شدند. مرحوم بازرگان به دلیل دانش فنی و سوابق اجرایی موفقی که داشتند در کمیسیون نیرو عضو بودند، اما در انتخابات کمیسیون نیرو که بعد از حوادث ۷ تیر انجام شده بود یک روحانی رئیس کمیسیون شده و این آقایان با این همه دانش و سوابق عضو ساده کمیسیون بودند. این‌ها اما با بزرگواری می‌آمدند و می‌نشستند و اعلام رأی و همراهی می‌کردند. ببینید چه فضایی بود که مرحوم سحابی و مرحوم بازرگان می‌نشستند و چند روحانی نوپای تازه وارد که نه سابقه کار اجرایی روشنی داشتند و نه سابقه مطالعاتی و تحقیقاتی در زمینه‌های تخصصی داشتند، صرفاً به دلیل فضای حاکم بر آن جو به‌عنوان رئیس و نایب‌رئیس انتخاب می‌شدند. با این‌همه این آقایان هم سعی می‌کردند با بزرگواری این فضا را نادیده بگیرند و رسالت و احساس مسئولیت خودشان را به منصفه ظهور برسانند و در اظهارنظرها مسئولانه دخالت کنند.

آن موقع شما در قبال این تندروی‌ها چه می‌کردید؟

من همیشه به مهندس بازرگان و دوستانشان احترام می‌گذاشتم. از اینکه ایشان استعفا داده بود، خوشحال نبودم و دلم می‌خواست استعفا نمی‌دادند و شرایط بهتری پیش می‌آمد. از این‌که در مقطعی از بنی‌صدر حمایت کرده بودند و بنی‌صدر توانسته بود از حمایت آن‌ها و آبرو و عزت آن‌ها استفاده کند نگران بودم. در دوران جنگ هم این‌ها همراهی‌های خوبی می‌کردند. در همان ایام من خاطر من هست که گروه‌هایی از نمایندگان مجلس برای سرکشی به جبهه‌ها می‌رفتند تا با رزمندگان ملاقات کنند و دل‌داری بدهند. مرحوم بازرگان هم به این سرکشی‌ها می‌رفتند. یک‌بار من و آقای خاتمی و آقای شاهچراغی و کتیرایی و مهندس سحابی و محمدمهدی جعفری به غرب و ارومیه رفتیم و آنجا قرار شد که تقسیم بشویم.

می‌خواهم بگویم که حتی با طیف‌های مختلف نمایندگان هم این‌ها همراهی می‌کردند و به جبهه‌ها می‌آمدند. خودم شاهد بودم این‌ها ملاقات‌هایی هم با امام داشتند و وقت می‌گرفتند و با امام دیدار می‌کردند. امام هم به آن‌ها احترام می‌گذاشت. حتی در حساس‌ترین مقاطعی که امام با این‌ها با عصیانیت صحبت می‌کردند با تکیه معناداری بیان می‌کردند که آقایانی که معتقد و متدین هستند و ما

در تدین آن‌ها شک نداریم و ... بعد گلایه‌مندی‌شان را از بعضی مواضع حزبی و سیاسی آن‌ها بیان می‌کردند.

بیت امام و خود ایشان نقشی در این‌گونه رفتارها علیه مهندس بازرگان داشتند؟

اگر بخواهیم بیت امام را جدا از ایشان بدانیم، این جفای به امام است. امام کسی نبود که تحت تأثیر فرد یا افرادی قرار بگیرد. امام اطلاعاتش را از منابع مختلف انتخاب می‌کرد و نه فقط از یک مجرا. امام در دوران جنگ در جمع‌بندی خودشان به ادامه جنگ رسیده بودند و به‌رحال وقتی دوستان، اظهارنظرها و یا بیانی‌ها و یا مصاحبه‌هایی خلاف مشی امام انجام می‌دادند ایشان را آزرده می‌کرد و طبیعتاً به عکس‌العمل وامی‌داشت. تنها نهضت آزادی هم نبود، مثلاً مرحوم شیخ نعمت‌الله صالحی هم تحقیق فقهی کرده و مقاله‌ای نوشته و فتوا داده بود که بعد از فتح خرمشهر باید نشست و با صدام گفت‌وگو و صلح کرد. بنابراین طیف‌های مختلفی بودند.

می‌خواهم بدانم چه‌طور رابطه امام و مهندس بازرگان آن‌قدر مخدوش می‌شود و سهم هرکدام در این اتفاق چه‌قدر بود؟

این رابطه تیره نشد. رابطه عاطفی و انسانی آن‌ها تا آخر هم برقرار بود. نه تنها در زمان امام، بلکه بعد از امام و در دوران رهبری مقام معظم رهبری هم این رابطه وجود داشته است. شاهدش هم این است که در جریان رحلت مرحوم بازرگان، زیباترین پیام را مقام معظم رهبری دادند. اتفاقاً دفتر ایشان آن موقع از من نشانی دکتر سبحانی را خواسته بودند تا پیام ایشان را برایشان بفرستد. این پیام فرستاده شد و متن آن هم توسط خودم کپی شد و در اختیار آقای سبحانی قرار گرفت.

اما یکی از اشتباهات تاکتیکی و تلخی که این دوستان داشتند نحوه برخورد با این پیام بود. به اعتقاد من عاقلانه‌ترین برخورد این بود که بعد از این پیام رهبر انقلاب و شخص اول نظام، آن‌ها به بهانه پاسخ و تشکر از این پیام وقت ملاقات می‌خواستند و آقای سبحانی و دوستان می‌رفتند خدمت ایشان و تشکر می‌کردند. این می‌توانست سرآغاز یک رابطه جدید بین نهضت با رهبری انقلاب و نظام باشد. در فرامین مذهبی‌مان هم داریم که اگر کسی به شما خوش آمدی گفت و سلامی به شما کرد، شما به او پاسخ بهتری بدهید و یا دست کم مثل خودش به او پاسخ بدهید. من به

دکتر یزدی به نمایندگی از آن‌ها هم گفتم شما در پاسخ به آن پیام زیبا، یک لحن سرد و ساده‌ای را تهیه کردید و نه تنها خودتان مراجعه نکردید بلکه پیام کوتاهی دادید. این از اشتباهات شما بود و نتوانستید از این فرصت استفاده کنید. می‌خواهم بگویم این‌طور نبود که آن‌ها هم قدیس باشند. مهم این است که نیت چه بوده است. من نیت آن‌ها را صادق و خالص و پاک می‌دانم، اما تاکتیک‌هایشان را قبول ندارم. در بعضی موارد تندروی و بی‌اعتنایی کردند و در محاسباتشان اشتباه کردند.

مجموعه برخوردهایی که با مهندس بازرگان و یارانش بعد از انقلاب می‌شود را چه‌طور ارزیابی می‌کنید؟

من این برخوردها را تندروانه می‌دانم. من به‌نوعی به اظهارنظرهایی که گلایه‌آمیز بوده حق می‌دهم، اما مهندس بازرگان و دوستانشان در این حد شایسته انتقام‌گیری و انزوا نبودند. به‌رحال اعتقاد ما این است که این عزیزان به‌عنوان شخصیت‌های تأثیرگذار در نهضت اسلامی و در جریان‌ات انقلاب و در جریان‌ات نهضت ملی در دوران مرحوم مصدق نقش داشتند و نباید حقشان ضایع شود و نام آن‌ها در تاریخ باید به‌عنوان خدمت‌گزاران به این نظام و به این مردم ثبت شوند و عناصر محقق و منصف و عناصر کاوشگر هیچ‌گاه حق این‌ها را فراموش نمی‌کنند. البته معصوم نبودند و طبیعی است که یکسری اشتباهات تاکتیکی و اشتباهات دیگری داشته باشند، اما این‌ها نباید باعث شود که همه سوابق آن‌ها فراموش شود.

بازرگان یک عالم مبارز بود* علی رضاقلی

از ویژگی‌های چهره علمی مهندس بازرگان بگوئید و اینکه چرا این وجهه از شخصیت ایشان، دارای اهمیت تاریخی است؟

آقای بازرگان یک شخصیت علمی است. رشته تخصصی وی فنی بود و یکی از اساتید دانشکده فنی تهران، دروسی را هم که تدریس می‌کرد در همین زمینه‌ها بود. ولی او به قدری به مسئله توسعه ایران، یا به تعبیری عدم توسعه ایران و مشکلات سیاسی اجتماعی اقتصادی ایران علاقه‌مند بود که در تمام این زمینه‌ها چیزی برای گفتن داشت. از آنجایی که وی، مرد فوق‌العاده متدین و البته خوش‌استعداد، پرکار، منظم و اهل عمل بود، کل زندگی او بین زندان و مؤسسات مدنی که با دوستانش (هنوز هم بعضی از آنها فعال هستند) تأسیس می‌کرد و نوشتن و خواندن و کار کردن، خلاصه می‌شد. مدارس متعدد، کارهای خیریه متعدد، انجمن مهندسين و انجمن‌های دیگر را تأسیس می‌کرد و خود به فعالیت در آنها می‌پرداخت. او چون فوق‌العاده پر استعداد بود در میان دوستانش درخشش خاصی داشت. آن زمانی که حقیقتاً کسی وجود نداشت تا بتواند تئوریکال از اسلام در مقابل سئوالات جدیدی که مطرح می‌شود دفاع کند، سئوالاتی که بیشتر از جانب جناح چپ مطرح می‌شد، ایشان از معدود افرادی بود که به پاسخ‌گویی می‌پرداخت. علاوه بر دغدغه‌های متعدد اجتماعی-سیاسی، یکی از دغدغه‌های ایشان دفاع از اسلام بود.

درست آن دوره مصادف بود با روبرویی دانشگاه‌های ایران با مدرنیته غربی.

* گفت‌وگوی ماهنامه‌ی نسیم بیداری با علی رضاقلی، به نقل از صفحات ۷۴ تا ۷۹ شماره ۴۴، بهمن ۱۳۹۲.

در واقع ایران کشوری بود که از نظر فرهنگی و علوم نوین تا سال‌های ۱۳۰۰ تقریباً دست خالی بود و گویا حامل هیچ‌گونه تحرکی و جنب‌وجوشی از خودش برای ورود در تمدن جدید بشری نبود جز آنچه از غرب به تازگی آموخته بود و آن هم با زمینه و بستری نامساعد. غیر از بعضی افراد که به خاطر توانایی مالی درس خوانده و خارج را دیده بودند یا خوش‌استعداد بودند و چیزی می‌گفتند و چیزی می‌نوشتند، اشخاص تحصیل کرده خاصی نداشتیم. چرا که در آن دوره، سیستم تعلیم و تربیت فراگیر ملی مثل امروز وجود نداشت. تعلیم و تربیت فراگیر در ایران را رضا شاه با زحمت زیاد، آرام آرام تأسیس کرد و توانست زبان ملی را یک پارچه کند. بازرگان جزء اولین دوره دانشجویان اعزامی رضا شاهی بود. بازرگان در فضای آغاز بسط علم و طرح سؤال و جواب که می‌رفت در مورد مسائل توسعه همه‌گیر شود، مشغول فعالیت شد.

چپی‌ها خیلی قوی‌تر از مسلمانان بودند. مسلمان‌ها در همان ابعاد قدیم خود می‌توانستند فکر کنند، اما عناوین جدیدی که وارد عرصه زندگی ایرانی‌ها می‌شد، پاسخ می‌طلبید، چرا که زندگی و باورهای آنها را به چالش می‌کشیدند. از این رو کسانی را لازم داشتند تا به آن سؤال‌ها جواب بدهند. نسل اولی که شروع به جواب دادن این دست از مسائل کرد، از دانشگاهی‌ها بودند مثلاً آقای مهندس بازرگان و دوستان‌شان از جمله آقای طالقانی و دکتر سبحانی که جزو همان دسته بودند. البته از مسلمانانی که می‌خواستند در ضمن جواب، پاسخ بدهند که عیب از مسلمانی ماست و از جاهای دیگر و ربطی به اسلام ندارد و اینکه قرائتی جدید از اسلام، مشکل را حل می‌کند.

پس کسانی هم بودند که از منظر اسلام، شروع به پاسخ دادن مسائل و چالش‌های آن روز ایران و مسلمانان می‌کردند؟

بله، و این گروه تلاش می‌کردند تا سئوالاتی که توسط چپ‌ها مطرح می‌شد را پاسخ دهند. خاطر هست یکی از سئوالاتی که طرح شده بود و آقای دکتر سبحانی پاسخ داد همین مسئله تکامل بشر بود و جواب به این مسئله که بشر چه‌طور به وجود آمده. مثلاً قرآن به صورت سمبلیک از آدم صحبت می‌کند، اما در حال حاضر علوم نوین می‌گوید که انسان ذره ذره رشد کرده و تا اینجا آمده و این مسئله خودش

معضلی شده بود، مسئله تکامل. چون ایدئولوژی مارکسیسم هم تکاملی است. با توجه به شرایط آن زمان، چنین شخصیت‌هایی می‌خواستند به این مسئله جواب بدهند، اما چه طوری؟ آنها می‌خواستند راه‌حل عالمانه‌ای راجع به این مسئله پیدا کنند. حتی گاهی مسائل پیش پا افتاده و ابتدایی مطرح می‌شد مثل مسئله نجس و پاکی، آنها مسلمانان را مسخره می‌کردند و مسلمان‌ها می‌خواستند جواب دهند، کما اینکه آقای بازرگان، کتاب مطهرات در اسلام را نوشت و به این جور مسائل جواب داد.

مسئله دیگری که سئوالات جدی پیرامونش مطرح می‌شد و به یک معضل و مسئله بغرنج تبدیل شده بود، مسئله مالکیت بود که نیازمند یک جواب خوب بود. چپ‌ها مالکیت را به چالش کشیده بودند، همچنین طبقات اجتماعی را. مالکیت، مالک و دیگر چیزها را مورد سؤال قرار داده بودند. از سوی دیگر این مسائل پاسخ می‌طلبد، مثلاً مسئله مالکیت را آقای طالقانی در کتاب «مالکیت در اسلام» جواب دادند و به این صورت، اولین نسل دانشگاهی مسلمان و بعد، شاگردان اینها کسانی بودند که توانستند آرام آرام با این مسائل آشنا شوند، ولی آن زمان چپ‌ها خیلی قوی بودند. یعنی از اندیشه و پشتوانه بسیار وسیعی که در اروپا پرورش داده شده بود، برخوردار بودند و دست ایرانی‌ها خالی بود. باید منتظر می‌ماندند کسی به این مسائل پاسخ دهد. پاسخ کم بود، اولین قدم‌ها با آقای بازرگان شروع شد و بعد دوستان‌شان، آقای طالقانی و آقای دکتر سحابی. این رویه آرام آرام پیش رفت تا به آقای دکتر شریعتی و دیگران رسید.

چرا امثال آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی مسائل دینی را به حوزه و حوزویان واگذار نمی‌کردند؟ چه مسئولیتی را در قبال پاسخ دادن به این نوع سئوالات و مسائل دینی احساس می‌کردند؟

حوزوی‌ها آن روز استعداد پاسخ‌گویی به این مسائل را نداشتند و بیشتر ترجیح می‌دادند که تکفیر کنند، نسل تحصیل کرده هم نمی‌پذیرفت و از دین روی برمی‌گرداند. از طرف دیگر، بازرگان و همفکرانش مسلمانان سخت اعتقاد بودند و با روحانیت حشر و نشر داشتند، می‌دانستند که این مشکل را دوستان روحانی آنها نمی‌توانند حل کنند و این کار، کار خودشان است و اگر رها می‌کردند، کسی نبود که بخواهد جواب این دغدغه‌های دینی را بدهد. می‌خواستند خودشان به مسائل جدیدی که مطرح شده بود جواب دهند. در نتیجه، چون اهل علم بودند، با علما هم

خیلی حشر و نشر داشته و دوست حوزوی نیز زیاد داشتند (که بعدا آنها هم وارد پاسخ‌گویی شدند مثل آقای مطهری) این شد که از ابتدا در تمام صحنه‌ها درگیر شدند. هرچند حوزوی‌ها دل‌خوشی از دانشگاه و دانشگاهی‌ها نداشته و ندارند و آنها را رقیب‌های فکری بدی برای خود می‌دانند و هنوز از تربیون‌های عمومی امیرکبیر را ناسزا می‌گویند که چرا دارالفنون را درست کرد.

وقتی از شما خواستم تا درباره روش علمی مهندس بازرگان گفت‌وگو کنیم، شما تأکید خاصی روی کتاب «سازگاری ایرانی» مرحوم بازرگان داشتید. کتابی که وی در آن به بررسی علل عدم توسعه یافتگی ایرانیان در سیر تاریخ و طبیعت و جغرافیا پرداخته است. چرا از بین تمام آثار مهندس بازرگان این کتاب را انتخاب کردید؟

اگر بخواهیم تمام ابعاد فکری آقای بازرگان را در مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که به همه آنها پرداخته، مخصوصاً به آن قسمت‌هایی که از منظر دین مورد بررسی قرار داده است، پردازید کار واقعا عظیمی است. این کار نیازمند فردی با تخصص بازرگان‌شناسی است. دست کم من اگر بخواهم این کار را انجام دهم، دو سال وقتم را می‌گیرد که تمام کارهای آقای بازرگان را جلویم بگذارم و از نو شروع کنم اندیشه‌های ایشان را درآورم، خلاصه کنم، جابه‌جا کنم، دسته‌بندی کنم و بگویم به چه شکل است. و همه آنها هم جزء دغدغه‌های من نیست و افراد متعدد می‌طلبند، ولی از قضا موضوعی را که ایشان در روحیه سازگاری ایرانی مطرح کرده، جزء دغدغه‌های اصلی من است، اما کاری که در این کتاب انجام گرفته، این است که آقای بازرگان سئوالی را مطرح کرده و پاسخ داده که آن سئوال را کم‌وبیش اگر بگویم تعداد قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران ایران به گونه‌ای به آن پرداخته‌اند اغراق نکرده‌ایم. گرچه هنوز هم به آن فکر می‌کنند، ولی مهم این است که سئوال را چه‌طور طرح کنید و با چه روشی جواب دهید. مسئله بسیار مهم این است. اینکه هر مسئله‌ای شد طرح کنید و هر جوابی خواستید به آن بدهید، چندان اهمیتی ندارد.

کما اینکه از زمان مشروطه ایرانی‌ها به این نکته پی بردند، البته جلوتر از آن را هم می‌توان نام برد، اما من جلوتر نمی‌خواهم بروم. ایرانیان به این نکته پی بردند که نسبت به غرب خیلی عقب هستند، مخصوصاً بعد از دو جنگ ایران و روس و در فکر اینکه چرا عقب مانده‌ایم؟ چرا مردمان بدبختی هستیم؟ چرا گرفتاریم؟ عملاً چند بار تلاش کردند این عدم توسعه را به کمک ایدئولوژی‌های مختلف حل کنند. حرکت‌هایی

هم در این جهت صورت گرفت که یکی از این تحرکات، مشروطه بود و تحرک بعدی کارهایی بود که رضاخان انجام داد و بعد از آن تلاش‌های محمدرضا شاه بود. یا از طریق اندیشه‌های اسلامی نیز تلاش کردند تا اقداماتی برای حل معضل عقب‌افتادگی ایران از توسعه و پیشرفت بیابند. نوعی توسل به اسلام بود که دکتر شریعتی مبانی آن را بسط داد و معتقد بود که با این روش می‌شود مشکلات را حل کرد و آقای خمینی و دیگران مثل آقای مطهری، طالقانی و سبحانی و امثال اینها، این اندیشه‌ها را بسط دادند و گفتند با این روش مشکل پیش رویمان را حل می‌کنیم. سی سال هم به آن عمل کردند، اما هنوز سؤال‌های جدی وجود دارد که بی‌پاسخ مانده است. یعنی یک دفعه با سوسیالیسم اسلامی حرکت شد، یک دفعه با ناسیونالیسم و شبه ناسیونالیسم پهلوی‌ها و یک بار هم با غرب‌گرایی مشروطه حرکت‌هایی انجام شد. همه این‌ها تقریباً بی‌توفیق بودند یا انصاف بدهیم رضایت‌بخش نبودند؛ به‌عنوان مثال هنوز حقوق اساسی‌ای که در مشروطه طلب می‌کردند به آن دسترسی پیدا نکرده‌اند.

البته تنها ایران هم این کار را نکرد. کشورهای دیگر هم این روش‌ها را به کار بستند؛ مثلاً مصر هم با انواع ایدئولوژی‌هایش حرکت کرده و هنوز دست‌وپا می‌زند. الجزایر و شمال آفریقا هم این کار را کردند. تنها کشوری که راه و کورسویی پیدا کرده است و می‌رود که احتمالاً در خاورمیانه نجات پیدا کند ترکیه است. که آن را هم باید بررسی کرد و فهمید که شرایطش چه تفاوت‌هایی دارد. سوریه، افغانستان، آسیای میانه و... همه این کشورها هنوز گرفتارند. طبیعی است که مردم این کشورها سؤال طرح کنند. مثلاً سئوالی که آقای مهندس بازرگان مطرح کرده است می‌پرسد ما چرا این‌گونه شده‌ایم؟ سؤال مهمی که من فکر می‌کنم طرح یکی از کتاب‌های آقای زیباکلام با نام «ما چگونه ما شدیم؟» برگرفته از این کتاب آقای بازرگان است.

یعنی شما معتقدید که این کتاب دکتر زیباکلام برگرفته یا برداشتی از کتاب «سازگاری ایرانی» مرحوم بازرگان است؟

اسم آن به احتمال زیاد. آنچه ایشان مورد سؤال قرار داده‌اند شباهت بسیاری به سؤال و موضوعی دارد که آقای بازرگان در کتابش مطرح کرده، مخصوصاً اسم کتاب این سؤال آقای بازرگان را به نظر می‌آورد که «ما چگونه این‌گونه که هستیم، شده‌ایم؟» آقای بازرگان می‌خواهد به این سؤال‌ها پاسخ دهد که چرا ما این‌طور

شدیم؟ ما که هستیم؟ چرا ما چنین مردمانی هستیم؟ اگر بخواهم مسئله را کمی باز کنم، سؤال این است که چرا ما توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی نداریم؟ چرا ما توسعه فرهنگی و استقلال کامل نداریم؟ ابعادی از این سؤال را نه تنها در ایران، بلکه روشنفکران یا دانشمندان طراز اول دنیا هم هنوز مطرح می‌کنند. مثلاً نورث در میان نوبلیست‌های نهاد گرا بحثش این است که چه گونه در بعضی از کشورها توسعه حرکت کرده و جلو رفته، اما در بعضی دیگر متوقف شده است. آنها به دنبال راه حل این سؤال می‌گردند، که تلاششان جواب دادن به این سؤال با شیوهای روشمند است. در ایران هم تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است. افرادی چون آقای سریع‌القلم، آقای کاتوزیان، آقای احمد اشرف، آقای حسین بشیریه، آقای زیباکلام و آقای سیف به دنبال پاسخ‌هایی برای این نوع سئوالات هستند، ولی مسئله اصلی و اساسی که الان وجود دارد روش این افراد و وجود تفاوت در پاسخ آنها است.

منظور شما تفاوت در روش طرح مسئله است یا سئوالی که به آن می‌پردازند؟

هم طرح سؤال و هم روش پاسخ به سؤال. من الان نمی‌خواهم وارد نقد آنها شوم. اما نکته این است که اگر شما روش نداشته باشید مشکلات بسیاری در طرح مسئله و پاسخ خواهید داشت که البته قسمت اعظم روش به پاسخ برمی‌گردد و در طرح سؤال دقت می‌شود. بعضی از کارها ناظر به نتیجه است، مثل کارهای آقای سریع‌القلم: ایرانی‌ها این‌طورند، ایرانی‌ها کم‌کارند، ایرانی‌ها مثلاً تنبل و وقت‌ناشناس هستند، ایرانی‌ها ستم‌پذیر و ستم‌گر هستند و دیگر موارد که اینها ناظر بر نتیجه است. مثلاً کتاب آقای کاتوزیان که کتاب خوبی هم هست، (مثل اقتصاد سیاسی و نوشته‌های دیگرش که به آنها اضافه شده) را آقای دکتر نفیسی و آقای دکتر بنوعزیزی نقد کرده‌اند و ۴۰ صفحه‌ای برای آن نوشته‌اند، این کار البته می‌باید تکمیل و رفع مشکل روش‌شناسی شود. حالا یا ایشان یا دیگران آن را تکمیل می‌کنند و در کارهای علمی هم حرف آخر نداریم. در ذیل نورا فکن‌های نظریه‌های جدید قرائن قبلی بازخوانی می‌شوند یا با یافتن قرائن جدید در نظریه‌های گذشته تجدید نظر می‌شود. به این شکل است که کارهای گذشته تکمیل می‌شود.

این نوع کارها، شروع خوبی است، ولی باید بدانیم عیب کار کجاست و آن را رفع کنیم. آقای شریعتی و آقای بازرگان دو شخصیتی بودند که چنین سئوالاتی را

مطرح کردند و من از آن جهت کار آقای بازرگان را خیلی پسندیدم که روش داشت. هرچند به آن روش ایراد دارم، اما مهم نیست. مهم این است که این کار روش داشت و با اینکه او تخصص جامعه‌شناسی یا تخصص اقتصاد نداشت، اما نسبت به زمان خودش از همه قوی‌تر وارد شده و از همه قوی‌تر هم پاسخ گفته بود. شباهتی به آگوست کنت داشت. مهندس بود، ولی دلبرده مسائل اجتماعی.

ایشان در کتاب «سازگاری ایرانی» ابتدا طرح سؤال و مسئله کرده؛ بعد می‌نویسد که تا به حال یک یا دو جواب به این سؤال داده شده است که آنها را با دلیل رد می‌کند و می‌گوید چون جواب‌ها ما را وارد دور باطل می‌کنند، نمی‌توان آنها را پذیرفت و قابل پرداختن نیستند، بلکه باید اساسی‌تر به این سؤال پاسخ داد. او برای رسیدن به چرایی سؤال، دست به یک راه‌پیمایی تاریخی می‌زند و تا آنجا که می‌تواند به عقب بازمی‌گردد. او با کمک شرایط طبیعی و جغرافیایی آغاز می‌کند و به سوی حال پیش می‌آید. روشی که ایشان از آن بهره برده‌اند، روش بسیار دشوار و سختی است که کمتر پژوهنده و محقق از آن استفاده می‌کند، شاید یکی از دلایلش هم این باشد که بستر بازی برای گرفتن ایراد و وارد کردن اشکال برای دیگران به وجود می‌آورد و به راحتی می‌توان اجزای آن را زیر سؤال برد.

سؤال این است که این روش را تا چه حد در بررسی این مسئله معقول و کارآمد می‌دانید؟ و اینکه برای حل مسئله‌ای در حال حاضر، نیاز است که علل آن را در ۲۵۰۰ سال پیش بررسی کنیم؟

ما به دلایل متعدد وابسته تاریخ هستیم. تاریخ واقعی یعنی تاریخ نهادها و تاریخ تحول نهادی و از این منظر ما وابسته به تاریخ نهادی هستیم. ما وابسته به تاریخ طی شده هستیم، ما در توسعه تنها محصور در قیودات اقتصاد نئوکلاسیکی یعنی کمیابی، رقابت، شاخص‌های قیمتی و سرمایه و برای تخصیص بهینه و رشد نیستیم. توسعه در تله تاریخ نهادها هم گرفتار است و در نتیجه مجبوریم به نهادها هم توجه کنیم و برای این کار مجبوریم به سراغ تاریخ برویم و تمام اندیشمندان طراز اول علوم انسانی تاریخی اندیشند، هم کلاسیک و هم جدید. از مارکس و وبر گرفته تا شوم‌پیتر و نورث. ما در تاریخمان، تاریخی اندیشی‌مان کم است؛ در گذشته و در تارک این اندیشه، فردوسی می‌درخشد با یک دید اقتصاد سیاسی فوق‌العاده قوی و بعد نوبت به ابن‌خلدون می‌رسد که ایرانی هم نیست و در تاریخ معاصر هم به تازگی شروع شده

و پیش‌تر. در مورد ایران کارها متعلق به غربی‌هاست که تا آنجا که توانسته‌اند زوایای تاریخ ایران را روشن کرده‌اند؛ از این جهت کار آقای بازرگان واقعا کار تحفه‌ای است. اول اینکه آقای بازرگان ویژگی‌های جامعه ایرانی را برمی‌شمارد. او شش ویژگی اصلی را نام می‌برد که از ترکیب آنها ۴ ویژگی دیگر به وجود می‌آید که با هم می‌شود ۱۰ ویژگی. او معتقد است این ده ویژگی، برای ایرانی‌ها فوق‌العاده منفی هستند. او می‌گوید ایرانی‌ها شلخته‌اند، وا رهیده‌اند، بی‌نظم هستند، صبوری فوق‌العاده زیاد و نظم‌ناشناسی دارند، منفعل هستند و با هر وضعیتی سازگار هستند. بعد توضیح می‌دهد اگر این ویژگی‌ها را با هم ترکیب کنیم چند مورد دیگر به دست می‌آید که یکی روح مذهبی است، دیگری ویژگی‌های شهرهای ایران است، بعد مملکت و دولت و آخری هم زودخواستن است و هم با زور خواستن است، که این چهار مورد را در نتیجه‌گیری از ۶ مورد پیش طرح می‌کند. در هر صورت اینها نکات منفی هستند که ما در خودمان می‌شناسیم. او این موارد را مطرح می‌کند و سؤال بعدی را می‌پرسد: این‌ها چه طور به وجود آمد؟ واقع این است که پاسخی که او می‌دهد ممکن است پاسخ کاملی نباشد، ولی روشی که شروع کرده و پیشرفته، روشی است که آدم‌های پهلوان و بزرگ شروع کرده و به کار می‌برند؛ به‌عنوان مثال مارکس یک تاریخ‌نگر است و تمام بزرگان علوم اجتماعی، یک سرشان در تاریخ است. چرا سرشان در تاریخ است؟ بعضی دقیق گفته‌اند چرا سرمان در تاریخ است، بعضی این را نگفته‌اند، ولی این کار را کرده‌اند. بر این باور بوده‌اند که جامعه بشری که از بافت نهادی تشکیل شده، و روابط و روحیات و ارتباطات دارد، در واقع میراث گذشته است. مثلا نورث که سال ۱۹۹۸ نوبل برده و هنوز هم کار می‌کند، او یکی از بزرگان نحله‌نهادگرایی است، در اقتصاد نوین، یکی از مباحثش این است که می‌گوید ما وابستگی به مسیر طی شده داریم. یعنی راهی که شما تا الان آمدید، حاوی نهادها و ماتریس‌های نهادی و همبستگی‌هایی است که آن گذشته و آن مجموعه گذشته، در تصمیمات حال شما تأثیر می‌گذارد و آن گذشته، امروزتان را مقید می‌کند. یعنی هر کاری نمی‌توانید بکنید و تصمیمات امروز شما، فردا را مقید می‌کند.

یعنی در واقع این فردی که اینجا نشسته است تمام وقایع تاریخی را در خود دارد؟ مثلا من به‌عنوان یک ایرانی هر کجای این کره زمین هم که بروم انقلاب اسلامی، انقلاب مشروطه، سلسله‌ها و اقوام پیش از خود را با خودم حمل می‌کنم و در واقع تمام اینها در من هست؟

همین است. بیان دیگرش این‌طور است. به گفته ویل دورانت انسان مثل طومار بسته می‌ماند، مثل طومار لوله شده، وقتی بازش می‌کنید می‌شود تاریخ، یعنی یک مجموعه تاریخی است که اینجا کنار شما نشسته است. او این مسئله را به زبان خودش می‌گوید. ما وابستگی به مسیر طی شده داریم و این وابستگی به مسیر طی شده را توضیح می‌دهد که می‌گوید چرا این‌طور هستیم و چرا این می‌ماند. مثلاً می‌گوید آن سرمایه‌گذاری اولیه، آن آموزش‌های بعدی و تشکیل ماتریسی که همه به همه پیوسته هستند، بالاخره زمینه‌ای را برای شما درست می‌کند که شما در آن گرفتار می‌شوید. مثلاً از تهران تا بندرعباس ریل راه‌آهن کشیده شده است که ویژگی‌های خاصی دارد و هر واگنی نمی‌تواند روی آن حرکت کند، فقط واگن مخصوص به خودش می‌تواند روی آن حرکت کند. برای شما هم آسان نیست که این ریل را عوض کنید. آن ریل شما را موظف می‌کند که از واگن‌های خاصی استفاده کنید. این می‌شود وابستگی به مسیر. اگر شما روی کارخانه عظیمی در اینجا سرمایه‌گذاری کرده باشید نمی‌توانید آن را کنار بگذارید. این کارخانه عظیم، حجم عظیمی هم نیروی انسانی دارد که یاد گرفته‌اند آن را راه بیندازند. شما فرداً مثلاً نمی‌توانید این کارخانه را عوض کنید و تمام آدم‌هایش را تغییر بدهید. این موجود که اینجا کارخانه است شما را وادار می‌کند که به آن وابستگی داشته باشید. برای عوض کردن یا تغییر دادن آن، سرمایه‌های عظیمی لازم است که در امکان هر جامعه‌ای نیست.

در نمونه اجتماعی آن باید این سؤال را از شما بپرسم ما که در تهران به دنیا آمدیم چرا فارسی صحبت می‌کنیم؟ چرا شیعه هستیم؟ من اگر در عربستان به دنیا آمده بودم چه کار می‌کردم؟ حتماً عربی صحبت می‌کردم. حتماً هم سنی بودم. ما چه‌طور می‌توانیم از تاریخ و میراث گذشته جدا شویم؟

جامعه پر از نهادهای رسمی و غیر رسمی است که از کنارهم قرار گرفتن آنها تشکیل شده است نه فرد خاص. مثلاً ممکن است شما به آمریکا سفر کنید، آن مجموعه‌ای که ما به آن جامعه می‌گوییم از یک مشت روابط تشکیل شده است. در دانشگاه روابط خاصی حاکم است که شما آن روابط را می‌بینید و نمی‌توانید تقریباً خلاف آن رفتار کنید. در کوچه و خیابان و اتوبوس و مدرسه و محیط کار، حتی در خانه، هم همین‌طور است، روابطی و نهادهایی وجود دارد. حالا درست است که این نهادها تغییر می‌کنند که آن هم شرایطی دارد. اما به خاطر وجود نهادها و تأثیری که

بر رفتار امروز می‌گذارند و انتخاب‌های امروز را محدود می‌کنند، ما به آنها وابسته هستیم. ما وابستگی به مسیر طی شده تاریخی داریم. هرکسی تاریخ را مطالعه می‌کند تا ببیند افراد بشر چرا در جایی متوقف شدند و در جایی دیگر جلو رفتند، مثل مطالعه درباره استبداد در ایران، باید به بستری که آن استبداد را پرورش می‌دهد برگردد، به تاریخی بازگردد که این میراث را برای ما برجای گذاشته تا بتواند آن را خوب شناسایی کرده و وقتی خوب شناسایی شد بتواند نقاط قوت و ضعفش را بشناسد و ببیند از کجا سیراب می‌شود؟ آن رگ حیاتی از کجا به آن وصل می‌شود و اگر قطعش کنیم ممکن است تضعیف شود؟ تا آنها را خوب شناسایی نکنیم نمی‌توانیم علل آن را هم شناسایی کنیم. کارهای دانشمندان طراز اول و نظریه‌پردازان جهانی مثل مارکس، ماکس وبر، دورکیم و مثل نوبل برده‌های حالا، پر از مسائل و استدلال‌های تاریخی است. مثلاً مارکس سعی داشت بفهمد آدم‌ها از کجا و چه‌طور تا به اینجا آمده‌اند. از اینجا به بعد کجا می‌خواهند بروند؟ آقای بازرگان و البته ابن‌خلدون هم همین مشی را رفتند. مهندس بازرگان هم به دنبال این بود تا در تاریخ بگردد و ببیند چرا ما ایرانی‌ها به این شکل که هستیم، درآمده‌ایم. در نتیجه تمام این نکات دلیلی است برای اینکه چرا ایشان تاریخی کار کرده، کاری که واقعا از نقاط فوق‌العاده پر قوت کتاب ایشان محسوب می‌شود. درست است که آقای شریعتی هم کار تاریخی کرده، ولی به این قوت و دقت نبوده، چرا که ویژگی‌های اخلاقی و ایدئولوژی دیگری داشت و بیشتر می‌خواست هدفی را بزند، در نتیجه این باعث می‌شد تا درباره علل اصلی آن کمتر تجزیه و تحلیل کند.

در آن دوره‌ای که ما با هجوم تفکرات مارکسیستی مواجه بودیم کمتر کسی تن به انجام کارهای تحقیقی در تاریخ می‌داده است و اکثر آثار آن دوره یا با هدف تخریب، یا مقابله و یا در جواب به مسئله‌ای بوده‌اند؟

چون این روش اطلاعات تاریخی زیادی می‌خواهد. در ضمن این را هم فراموش نکنید که چنین کارهایی یک دستگاه روشمند می‌خواهد، دستگاهی که دست و پای شما را می‌بندد و شما به وسیله آن باید به تجزیه و تحلیل مسائل تن دهید و آنالیز کنید. البته دستگاه‌ها هم محدودند. شما اگر به کتاب‌های روش‌شناسی نگاه کنید نظریه‌های مادی، یا نظریه‌های مادی- معیشتی یا ماتریالیستی، ساختارگرایانه، کارکردگرایانه، آماری یا اختیار عاقلانه داریم، اختیار عاقلانه تنک‌مایه و پرمایه

داریم، علت کاوی و دلیل کاوی نیز داریم. اگر شما در انتخاب اینها احتمالا دچار اشتباه شوید، آن وقت نقدت می‌کنند و عیب‌های کار پیدا می‌شود. اگر هم خوب به این روش‌ها اشراف داشته باشید و به خوبی آنها را به کار ببرید، باز باید مصادیق خوب بیاورید، آنها را به هم خوب وصل کنید، تا نقاط ضعف کار کمتر شود.

می‌شود ادعا کرد که بازرگان از شیوه مارکس برای این کار الهام گرفته یا ناخواسته از روش آن تأثیر گرفته است؟

آقای بازرگان اسمی از مارکس نبرده. اصطلاحات مارکس را هم به کار نگرفته و حتی تقسیم‌بندی‌های مارکس را هم به کار نگرفته است. من نمی‌دانم زمانی که اینها را تنظیم می‌کرده چه قدر با مارکس آشنایی داشته. شواهد نشان می‌دهد که این ابتکار شخصی خودش بوده. من هم خیلی دقت کردم که بینم چیزی از اینها از مارکس درآمده یا نه. به هر حال استنباط من این است، می‌دانم از کار او الگوبرداری نکرده، همچنین از کارهای ابن‌خلدون، چون هیچ اشاره‌ای به این دو که این کاره بوده‌اند نکرده است. من دلم می‌خواست ردپای مارکس و ابن‌خلدون را در کار آقای بازرگان پیدا کنم، راستش پیدا نکردم. نه به صورت ضمنی به آنها اشاره کرده، نه کپی برداری کرده که بگوییم این جمله عین جمله آنها است، پس این برداشتی از کارهای آنها است.

حتی در این اثر، نقل قول هم بسیار کم به چشم می‌خورد.

بله و این جزو ابتکارات خودش است. این را نمی‌دانم که آثار مارکس را خوانده بوده یا نه! هیچ وقت هم نشد زمانی که ایشان در قید حیات بودند، من این سؤال را از خودشان پرسم، یعنی آن زمان برای من هنوز حساسیتی نداشت که بخواهم از ایشان پرسم، پرسم شما که این کتاب و مقاله را نوشته‌اید آیا به چنین نکاتی، اشاره و توجه هم داشتید یا نه. ولی وقتی آثار ابن‌خلدون و مارکس را بخوانید فکر می‌کنید مارکس بعضی چیزها را از ابن‌خلدون کپی کرده باشد که احتمالش بسیار ضعیف است ولی به قدری کارهای این دو به هم نزدیک هستند جای این سؤال پیش می‌آید. حتی در بعضی قسمت‌ها ابن‌خلدون از مارکس قوی‌تر است.

بررسی وضعیت کنونی انسان‌ها از روی وضعیت جغرافیایی روشی عجیب اما بسیار کارآمد است که پیش از این نیز می‌توان در آثار اندیشمندان بزرگی مثل هنکل مشاهده کرد. آیا این شیوه در

کار مرحوم بازرگان به نمر نشسته است؟

واقعیت این است که راجع به جغرافیا خیلی‌ها بحث کردند. بعد از آقای بازرگان هم بحث شده است و قبل از ایشان هم بحث شده است. این نوبل بُرده‌های فعلی هم بحث می‌کنند. در واقع جغرافیا، یعنی انسان، وقتی به دنیا می‌آید با اولین مسائلی که درگیر می‌شود اول تأمین معاش است و بعد مسکن اوست و پوشاک. از اینها اصلاً نمی‌تواند جدا شود و اینها هم او را مستقیم به جغرافیا وصل می‌کنند و به منابعی که جغرافیا در اختیار او می‌گذارد. در نتیجه، نکته اولی و آغازینی که شروع می‌شود تنش انسان است، تنش است که میان جمعیت و منابع به‌وجود می‌آید. برای اینکه از منابعی که در اختیار شما قرار می‌گیرند برداشت کنید، احتیاج به تکنولوژی و ابزار دارید که آن ابزار و منابع باید با هم سنخیت داشته باشد. ابزارها و نحوه تعاون و همکاری شما و همکاری افراد با ابزار و منابع، نهادهای خاصی را شروع به ساختن می‌کند. بعد شما در آنها درگیر می‌شوید. مثلاً اگر در منطقه کویر ایران زندگی می‌کنید حتی به اندازه یک کاسه آب روی زمین هم نمی‌توانید پیدا کنید. چراکه باید آب را با زحمت زیاد از زیر زمین درآورید. اگر بخواهید آن را از زیر زمین درآورید اول باید هوشمند باشید تا بتوانید روشی برای درآوردن آب بیابید. نکته بعدی این است که این را با چه سیستم و ابزارهایی درآورید. نکته بعدی دوباره این است که با چه کسانی نیاز است همکاری کنید یا چگونه سرمایه‌گذاری شود تا شما بتوانید این آب را از زیر زمین درآورید. کندن ۳۱۰ هزار کیلومتر قنات اصلاً شوخی نیست. این کار مختص به ایرانیان است. درواقع ایرانی‌ها نزدیک ۴ برابر قطر استوا، زمین را کنده‌اند که آب را از آن درآورند. اگر شما مجبور باشید در هر صورت این نوع هزینه را متحمل می‌شوید. اگر کنار دانوب زندگی کنید نوعی دیگری زندگی خواهید کرد؛ مثلاً آنجا چرخاب درست می‌کنید و نوعی دیگر آب را از دانوب برمی‌دارید. وقتی دانوب را ببینید از حجم آبی که در این رودخانه است می‌ترسید. فکر می‌کنید واقعا کنار دریا قرار گرفته‌اید. ۷-۸ کشتی از آن رد می‌شوند. حالا ببینید اینها چه هنرهایی دارند و این رودخانه‌ها، چه حجم آبی را به اطراف به رایگان می‌رسانند و کسی مجبور نیست برای آب ۷۰ کیلومتر زیر زمین را بکند (قنات اصلی شهر یزد). همین آب حجیم چه قدر بار را می‌تواند برای شما جابه‌جا کند، آن هم مجانی، در مقابل حمل و نقل با چهارپا.

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۵۰۱

این است که در مجموع، منابع مهم هستند و آقای بازرگان هم از منابع شروع کرد و در فضای جغرافیایی قرار گرفت. از آقای بازرگان من توقع ندارم که بیشتر از این عمیق شود. گرچه داستان، عمیق‌تر از این است و من در حال حاضر قصد نقد آقای بازرگان را ندارم.

بله، هدف ما بیشتر شرح اثر مهم ایشان است.

او از مسئله تنش میان منابع و جمعیت شروع کرد، مثلاً هم‌اکنون هم اگر شما به یزد بروید، یا به نجف‌آباد، نوع تحمیل منابع را به مسکن می‌بینید. مسکن‌های قدیمی خانه‌هایی هستند که طاق‌های مدور دارند و همه با خشت و خاک خالی ساخته شده‌اند. خانه‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که حتی در سقف هم چوب ندارند و کاملاً از خشت هستند. نسل بعدی خانه‌ها، خشت و گل به همراه سقف‌های چوبی است. این پیشرفت به زمانی تعلق دارد که آنها توانسته‌اند از مکان‌های دیگر چوب بیابند. نسل بعدی این خانه‌ها که نسل آخر است، تماماً بتون آرمه هستند. شما در همین نمونه وضعیت جغرافیا و منابع را می‌بینید. وقتی وارد محیط جغرافیا می‌شوید، در محیط جغرافیا می‌خواهید زنده بمانید و معاش‌تان را تأمین کنید، با محیط درگیر می‌شوید و از محیط و نهادسازی در محیط، شروع به رمزگشایی کردن می‌کنید. آن جغرافیا به شما تحمیل می‌کند که چه بسازید. شاید به خاطر تکنولوژی پیش‌رفته در این دوره بتوانید با شرایط جغرافیایی مقابله کنید، ولی آن دوره نمی‌شد.

به گفته شما این روش، روش بسیار خاصی است که مردان بزرگ به سراغ آن می‌روند، اما یک اشکال وجود دارد. وقتی وارد مباحث تاریخی، جغرافیایی و درگیری انسان‌ها با طبیعت می‌شویم نوعی جبر به ذهن‌ها متبادر می‌شود یعنی من به عنوان یکی از اجزای این تاریخ و طبیعت، ناگزیر به قدم برداشتن در این مسیر طی شده هستم و من چه بخواهم و چه نخواهم، تحت تأثیر این جبر قرار دارم. این میراثی است که به من رسیده و نمی‌شود کاری کرد. طرح این مسئله بسیار قدرتمند و سنگین است، اما در مقابل آن جوابی که آقای بازرگان ارائه می‌دهد به عنوان راه‌کاری برای برون‌شدن از این وضعیت در مقابل این مشکل و مسئله بسیار ضعیف است.

نحوه ورود آقای بازرگان بسیار دلپذیر می‌نماید و معقول. تمام اجزا و قسمت‌های مختلف را دیده، بعد شرح داده است که این شیوه زندگی مادی، معیشتی، و این شیوه تأمین معاش در چنین جغرافیایی بر صور حیات جمعی ما، بر روان‌شناسی اجتماعی ما تأثیر دارد. روان‌شناسی اجتماعی ما چیست؟ همین ولنگ و وازی و بی‌تعهدی و استبداد و تحمل هرگونه فشار و حمله بیگانه و هضم آنها در داخل

خودمان و بردباری و وارheidن، ول کردن، شلخته بودن، دقت نداشتن یعنی دقت آدم صنعتی تجاری را نداشتن؟ تا اینجا که آمده، درست است. او می‌گوید ما با محیط سازگار هستیم. یعنی محیط ما اتفاقی است. شما دو فرهنگ در جهان دارید. یکی فرهنگ تسخیری است که اروپایی‌ها دارند و به نوع نگرش و جهان‌شناسی آنها بازمی‌گردد. با علمی که طراحی کردند و زندگی که سامان دادند در پی این افتادند که دنیای مادی را مهار کنند که مهار هم کردند و از نیروهایش استفاده کردند. حالا انواع و اقسام تکنولوژی‌ها را به دست آوردند. در واقع تکنولوژی، علم مسخر است یا علم مجسم است. یعنی وقتی قانون‌مندی را پیدا می‌کنید و می‌خواهید آن را عملیاتی کنید، می‌شود ماشین و ماشین، مجسمه علم است. روابط علمی را در ماشین پیدا می‌کنید. علوم پایه مثل فیزیک و ریاضی حرف‌های بسیاری برای زدن در این مسئله دارند. در نتیجه آن می‌شود تسخیری. تسخیر و مهار کردن طبیعت.

نوع زندگی که در خاورمیانه شکل گرفته، زندگی انطباقی است که آقای بازرگان هم به آن اشاره می‌کند. یعنی منطبق کردن خود با محیط. منطبق شدن با محیط به این شکل است که شما زندگی جمادی دارید، زندگی نباتی دارید، زندگی حیوانی دارید. زندگی جمادی که اگر اسمش را زندگی بگذاریم، مثل سنگ و کلوخ است که همیشه ایستاست. بعدی زندگی نباتی است، در این زندگی گیاهان متناسب با محیط به وجود می‌آیند. درهرجا، در سرما و گرما و محیط‌های دیگر که باشند مطابق با آن خواهند شد. در مرحله بعد هم این گیاهان خودشان را با محیط منطبق می‌کنند. یعنی اگر سرما زیاد شود به خواب می‌روند؛ دوباره که بهار شد از خواب بیدار می‌شوند. نوع بعدی که حیوانی است از این یک درجه بالاتر است، آنها کوچ می‌کنند. تابستان به یک طرف می‌رود و زمستان به طرف دیگری. این طرف غذا نبود، به آن طرف می‌رود. زندگی اصلی در فلات ایران زندگی مشابه حیوانی است. یعنی شما دو گوسفند جلو می‌اندازید، آنها دنبال علف و شما هم به دنبال آنها می‌روید. این نوع زندگی تمدن‌ساز نیست. تمدن، انگل مرد بیل‌زن است. تمدن در تولید است. این زندگی تولید ندارد. مبارزه با طبیعت به این معنی که از طبیعت چیزی درآورید و تبدیلیش کنید وجود ندارد. حالا آقای بازرگان، این قسمت انطباقی را شرح داده، رسیده به تمدن قبلش که می‌خواهد تغییر و تحولی ایجاد کنیم،

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۵۰۳

اما راه خروجی آن را نگفته است. این که چه طور باید از اینجا خارج شویم را به صورت روش‌مند و علمی نگفته است. چه طور از این فرهنگ می‌شود بیرون رفت و تبدیل شویم به بهتر از این؟ که البته این را در چارچوب نظریه نهادگرایی جدید و نوبلیست‌های جدید می‌توانید پیدا کنید.

مرحوم بازرگان در کتاب‌های دیگرشان اشارهای به این مسئله نکرده‌اند یا تلاشی برای پاسخ به این سؤالات مهم؟

من ندیده‌ام و نمی‌دانم. آقای بازرگان مطلب زیاد دارد. شاید در جایی عنوان کرده باشد.

از کتاب «سازگاری ایرانی» می‌توان اختلاف نوع رفتار و حتی اندیشه‌ورزی مرحوم بازرگان و شیوه مبارزاتی ایشان را در مقایسه با دیگر هم‌دینان این شخصیت مشاهده کرد؟

حداقل از نوشته سازگاری ایرانی، مبارزه‌جویی در نمی‌آید، از این تجزیه و تحلیل که آقای بازرگان کرده. آقای بازرگان، مبارز بود، بخش قابل ملاحظه‌ای از عمرش را در زندان سر کرد، از دانشگاه اخراجش کردند، دانشجویانش کسانی هستند که نهضت‌های مبارزاتی تیر و تفنگی را راه انداختند، محمد حنیف‌نژاد این‌ها، دست‌پرورده‌های آقای مهندس بازرگان هستند. از اندیشه‌های ایدئولوژیکش برمی‌آید. آقای بازرگان به‌عنوان مسلمان مؤمن معتقد و ملتزم به احکام، اعتقاد داشت که باید با ظلم جنگید.

این مبارزه با ظلم را می‌توان در تئوری برهم‌زدن سازگاری دید؟ یعنی سازگاری‌ای که وی توصیف می‌کند شاید همان چیزی است که تنها از طریق مبارزه با آن بتوان به وضعیت بهتر و توسعه رسید.

این دو را باید از هم جدا کنید، از این روحیه سازگاری ایرانی این اندیشه را گرفته که مبارزه کند؟ نه. از این در نمی‌آید. به صورت روش‌مند از این در نمی‌آید. ولیکن، این که مبارزه کنید، مبارزه نکنید، عدالت خواه باشید، عدالت خواه نباشید، اینها از حوزه علم بیرون است و در حوزه ارزش‌های آقای مهندس بازرگان است. در مقابل اعتقادات حوزه ارزشی، حوزه تکلیف انسانه است. آقای بازرگان و دوستان‌شان مثل آقای طالقانی و دکتر سبحانی و همه، دست‌پرورده‌های ایشان به‌عنوان یک مؤمن معتقد واقعی و یک مسلمان مسلم، اعتقاد داشتند که می‌باید با استبداد بجنگند و می‌باید برای اعتلای آزادی انسان و رفاه انسان، عدالت اجتماعی، استقلال

ایران و مسلمین تلاش کنند و این کار را کردند. این دو با هم منفک است. اینکه از داخل این نظریه چه راه‌حلی و چه‌طور درآوریم، این بحثی دیگر است که چون ایشان نکرده، من هم متعرضش نمی‌شوم.

آقای بازرگان اطلاعات زیادی درباره تاریخ، جغرافیا، طبیعت، علوم اجتماعی و انسان‌شناسی داشتند با توجه به اینکه رشته ایشان مکانیک بود، اما به خوبی اطلاعات بسیاری را در اختیار ما قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که ناشر آن را با ویت فوگل، محقق و جامعه‌شناس آلمانی قیاس می‌کند که این اطلاعات را با تحقیقات و صرف وقت بسیاری به دست آورده است. او این تکرش و اطلاعات و شیوه به کارگیری آنها را چه‌گونه کسب کرده و از کجا آورده بود؟

من کتابخانه آقای بازرگان را ندیده‌ام و هیچ‌وقت هم از ایشان در این مورد سؤال نکردم. ولی احتمال زیاد می‌دهم که ایشان این‌ها را از مطالعات عمومی کسب کرده. ضمن اینکه خیلی خوش استعداد و خوش فکر هم بود. احتیاج به کلنجار رفتن زیاد با این مسائل نداشت. یعنی هرچند دائم در حال مطالعه بود، ولی با مطالعات آکادمیکی که در این رشته‌ها می‌خوانند تا مدرک بگیرند هم احتیاجی نداشت. اما همیشه سؤال در ذهنش بوده و از نوجوانی به آنها فکر می‌کرده. می‌دانید که ایشان جزو دانشجویان برجسته‌ای بود که رضاشاه آنها را به خارج فرستاد، جزو اولین گروه که رضا شاه فرستاده بود.

بر چه اساسی؟

بر اساس نمره، وزارت علوم آن زمان آنها را انتخاب می‌کردند. آقای بازرگان هم خیلی خوش استعداد بود. من نسل اینها را از نزدیک دیده بودم و می‌دانم که چه افراد با استعداد و باهوشی بوده‌اند. مثلاً آقای منتظری آدم معمولی نبود. آقای بازرگان معمولی نبود. شریعتی آدم معمولی نبود. دکتر سروش آدم معمولی نیست. آنها را من از نزدیک دیده‌ام، می‌دانم. حافظه‌های بسیار قوی، قدرت استنباط خیلی قوی، خیلی‌ها با زحمت می‌توانند روابط را فهم کنند و چیزی به چنگ آورند، ولی این افراد خیلی راحت‌تر این کار را می‌کردند و خیلی خوش استنباط هستند. ذهن‌شان بسیار فعال و پویاست و حافظه قوی‌ای دارند. این فراموش نکردن خودش خیلی ارزشمند است، که مثلاً شما در این حافظه خود، انبانی از تمام دانش‌های متنوع داشته باشید و به راحتی هم بتوانید آنها را آن داخل به هم گره بزنید و استنباط کنید و چیز نویی بیرون بکشید. آقای بازرگان، به نظر من این ویژگی را در این عرصه‌ها که کار می‌کرد، داشت.

ادعای فسخ قرارداد نیروگاه بوشهر در دولت موقت، کذب محض است*

فریدون سحابی

فریدون سحابی برادر کوچک‌تر عزت‌الله سحابی است که پایه‌پای پدر و برادرش در فعالیت‌های سیاسی قبل و بعد از انقلاب حضور داشته است. او روایت‌های جالبی از مبارزات دوران دانشجویی‌اش در جبهه ملی و اختلافات در نهضت آزادی و روابطشان با مهندس بازرگان دارد. بنا به گفته‌های فریدون سحابی ۱۷ نفر از جوانان نهضت آزادی به همراه مهندس سحابی به روش‌های رادیکال‌تری در مبارزه اعتقاد داشتند و مشی اقتصادی متفاوتی از مهندس بازرگان و بزرگان نهضت آزادی می‌پسندیدند، اما این اختلافات پس از انقلاب به شکل پرننگ‌تری بروز کرد. او می‌گوید این ۱۸ نفر به برخی تصمیمات و انتصابات مهندس بازرگان از جمله انتصاب امیرانتظام اعتراض داشتند، اما مرحوم بازرگان ترتیب اثری به این اعتراضات نمی‌داد، امری که در نهایت منجر به استعفا و جدایی این ۱۸ نفر از نهضت آزادی می‌شود. فریدون سحابی که در دولت موقت سرپرست سازمان انرژی اتمی بوده، در این گفت‌وگو برخی ادعاها مبنی بر این که مهندس بازرگان

* گفت‌وگوی زینب صفری با دکتر فریدون سحابی اولین سرپرست سازمان انرژی اتمی ایران پس از انقلاب، به نقل از صفحات ۴۶ تا ۴۹ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

به شکل عجولانه‌ای قراردادهای اتمی ایران را پس از انقلاب لغو کرده و به ایران خسارت زد، را به شدت رد کرده و می‌گوید دولت موقت طبق نظر شورای انقلاب این قرارداد را صرفاً معلق گذاشت، اما قدرت پرداخت معوقات میلیون دلاری شرکت‌های پیمانکار را هم نداشت و همین سبب شکایت آن‌ها از ایران شد. گفت‌وگوی نسیم بیداری با فریدون سبحانی را در ادامه می‌خوانید:

شما روابط خانوادگی و نزدیکی با مهندس بازرگان داشتید و از آنجایی که اغلب از ویژگی‌های سیاسی وی صحبت شده، مختصری از سجایای اخلاقی و در واقع، پررتک‌ترین ویژگی اخلاقی که از ایشان در ذهن شما مانده، را بفرمایید.

در موضع ارشاد و بزرگتری و استادی همیشه سه نفر برای من الگو بودند؛ در درجه اول مرحوم پدرم و دوم مرحوم مهندس بازرگان و سوم هم برادر بزرگم مهندس عزت‌الله سبحانی. هر کدام از این‌ها از یک منظر نسبت به من سمت استادی و ارشادی داشتند و من نمی‌توانم صرف‌نظر از جهات احساسی موضوع، از بین این سه نفر یکی را انتخاب کنم. از دوران کودکی مهندس بازرگان را از نزدیک می‌شناختم و در سفرها در معیت ایشان و پدرم، در رفت‌وآمدهای خانوادگی در مجامع و جلسات فرهنگی، سیاسی و... که با شرکت ایشان برگزار می‌شد شرکت می‌کردم. به این ترتیب ایشان را از نزدیک و به خوبی می‌شناختم.

مهندس بازرگان بیش از هر چیز متدین به معنای واقعی بود و ایمان خیلی خالصی داشت. وقتی با خیلی از افراد سیاسی و زمامدارانی که ادعای دین‌داری دارند رفتار و منش و روش ایشان را مقایسه می‌کنم، می‌بینم که ایشان واقعا ممتاز بود. به معنای واقعی خداترس بود و خدا در زندگی‌اش محور بود و همیشه رضایت او را ملاک قرار می‌داد. در عین حال که این نگاه به خالق و حقانیت حق را داشت به مردم هم همیشه نگاهی بدون کینه و غرض داشت. همیشه آدم معتدلی بود و نه خیلی به قول معروف، قربان‌صدقه کسی می‌رفت و نه با کسی درگیری ریشه‌ای پیدا می‌کرد. ممکن بود اختلاف نظری با کسی داشت و یا از کسی عصبانی می‌شد و یا از کسی رضایت‌مندی زیادی داشت، اما خیلی زود تعدیل پیدا می‌کرد. این‌ها رفتارهایی بود که از نظر ما نمونه و الگوی مناسبی بود.

در دوره دانشجویی و به‌خصوص بعد از آن، روابط من با مهندس بازرگان بیشتر

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۵۰۷

در حوزه فعالیت‌های سیاسی بود. من به دنبال برنامه‌های مشترکی که در قالب انجمن اسلامی مهندسين با مهندس بازرگان داشتم و به خصوص بعد از سال ۱۳۴۰ که نهضت آزادی تشکیل شد بیشتر در ارتباط سیاسی با مهندس بازرگان قرار گرفتم. نهضت آزادی که تشکیل شد من در عنفوان جوانی و سال آخر دانشگاه بودم و بار زیادی از کارهای نهضت بر دوش من و جوانان دیگر نهضت بود. ضمن این که بخش اعظم برنامه‌های نهضت در دانشگاه بود و ما هم دانشجوی بودیم.

بعد از دستگیری پدر و برادرم و مهندس بازرگان، مسئله مسافرت من برای ادامه تحصیل به خارج از کشور پیش آمد. سال‌هایی که در انگلستان بودم، محاکمه سران نهضت آزادی در دادگاه نظامی در جریان بود. به اتفاق دوستان، دفاعیات مهندس بازرگان را در خارج از کشور منتشر کردیم. انتشار این مجموعه دفاعیات، اثر خیلی زیادی داشت، چون مهندس بازرگان در آن دفاعیات علاوه بر دفاع، یکسری خط‌مشی‌ها و فراهای فکری و باورها و تفکراتش نسبت به دین و مسائل ملی را مطرح کرده بود. این‌ها برای ما الگو بود.

شما در دوره دانشجویی در جبهه ملی فعال بودید. اوایل دهه ۴۰ بعد از فضای بسته‌ای که به دنبال کودتای ۱۳۳۲ در کشور حاکم شده بود به خصوص در دولت امینی، فضای باز سیاسی ایجاد شد، اما در آن بازه به خصوص با شکافی که در جبهه ملی ایجاد شده بود و با تندی‌هایی که دانشجویان جبهه ملی داشتند از این فرصت چندان استفاده‌ای نشد. آن زمان موضع مهندس بازرگان چه بود؟ به شما توصیه‌ای نمی‌کردند؟

ببینید، قبل از رفتن من به خارج و در دوره‌ای که در دانشگاه تهران فعالیت سیاسی دانشجویی داشتم یعنی سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ اوج فعالیت‌های جبهه ملی بود. آن موقع در شورای جبهه ملی با شرکت نهضت آزادی در شورا از طرف بعضی افراد و گروه‌ها، مخالفت‌هایی انجام می‌گرفت. از طرف دیگر در آن سال‌ها، بخش اعظم بار مبارزات دانشجویی بر گرده دانشجویان مسلمان بود که البته دانشجویان نهضت هم از جمله همین دانشجویان بودند، ولی متأسفانه با تعداد رسمی نمایندگان دانشجویان دانشگاه تهران در شورا مخالفت می‌شد. این موضوع یکی از موارد درگیری‌های دائمی دانشجویان با شورای جبهه ملی بود. با این همه آن موقع خیلی بحث این که چه کسی به چه گروهی تعلق دارد، نبود. مرحوم مصدق تأکید داشت که در داخل جبهه ملی ما فعالیت‌های حزبی نداشته باشیم و احزاب در داخل جبهه

حل شوند و بیرون جبهه هویت‌های خودشان را داشته باشند. به همین دلیل ما هم این مسئله را رعایت می‌کردیم. با این حال اختلاف نظرهای زیادی میان شورای جبهه ملی و شورای دانشجویان دانشگاه تهران وجود داشت.

تأکید مهندس بازرگان در این مشی مبارزاتی چه بود و در این اختلافات و برای بهره‌گیری بیشتر از فضای باز سیاسی چه توصیه‌ای داشت؟

در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ که فضای سیاسی کشور قدری تعدیل پیدا کرده بود و به قول خودشان آشتی سیاسی ایجاد شد، فعالیت‌های سیاسی هم خیلی اوج گرفت. آن موقع دانشگاه تهران، مرکز مبارزات دانشجویی بود، اما با این حال یک ناهمخوانی بین شدت مبارزه و خواسته‌های دانشجویان در ارتباط با مسائل سیاسی روز با شورای مرکزی جبهه ملی دوم وجود داشت. به هر حال فرصتی فراهم شده بود، اما جبهه ملی از آن استفاده نمی‌کرد، ولی دانشجویان معتقد بودند باید از این فرصت استفاده کرد و استفاده هم می‌کردند؛ به خصوص در زمان نخست‌وزیری دکتر علی‌امینی خیلی فرصت‌های زیادی بود، ولی همیشه شورای جبهه سد و مانعی در مقابل حرکت دانشجویان جبهه ملی بود. به طور ارگانیک ما همه کارها را از طریق شورا انجام می‌دادیم. شورای دانشجویان دانشگاه تهران، فرع و جزئی از شورای مرکزی جبهه ملی بود. اعضای این شورا به تعداد ارگان‌هایی که در جبهه نقش داشتند تعیین می‌شد، مثلاً بازار متناسب با افرادی که در بازار فعال بودند در شورای مرکزی نماینده داشتند. تعداد دانشجویان دانشگاه تهران آن موقع چندین هزار نفر بود و تعدادشان از تعداد اعضای همه ارگان‌های داخل جبهه بیشتر بود، اما تعداد نمایندگان بسیار کم بود. این موضوع بگومگوها و اعتراضات زیاد و شدیدی را به دنبال داشت. من یادم هست آقای بنی‌صدر آن موقع، نماینده دانشجویان دانشگاه تهران در شورا بود و مرتب این مشاجرات وجود داشت. این حرف‌ها در داخل جبهه ملی مطرح بود. اما ما خودمان و جوانان نهضت آزادی در تشکیلات نهضت هیچ‌وقت با مهندس بازرگان و دکتر سحابی و دیگران از این حرف‌ها نداشتیم. فقط صحبت از این بود که ما چه طور باید مبارزه کنیم و چه مسائلی در این مقطع از مبارزه برای ما باید مهم باشد.

مهندس بازرگان در این میان توصیه‌های خاصی داشتند؟

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۵۰۹

طبیعتاً؛ ما به دلیل جوانی و درگیر بودن با مسائل دانشگاه تهران پر بودیم از این اعتراضات و هیجانات، اما ایشان این‌ها را تعدیل می‌داد. آقایان سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، رحیم عطایی و مهندس سحابی البته تا پیش از اینکه به زندان بروند و چندین نفر دیگر در شورای مرکزی نهضت، این هیجانات را کنترل می‌کردند و تقریباً رابطی بودند بین جوانان و بزرگتران نهضت. ولی اصولاً، احترام و ارتباط عاطفی همه ما نسبت به بزرگ‌ترها از جمله مهندس بازرگان، بسیار محکم و بالا بود.

آذرماه سال ۱۳۵۶ مهندس بازرگان و شهید مطهری نامه‌ای را درباره اعتقادات اسلامی مرحوم شریعتی امضاء کردند که با واکنش‌های زیادی مواجه شد و اعتراضاتی را در پی داشت. ظاهراً شما هم جزء معترضین بودید. ماجرا چه بود؟

عده‌ای از جوانان نهضت آن زمان، درست در جریان پاگیری انقلاب به این نتیجه رسیدیم که مبارزات پارلمانتاری مانند آنچه در قالب نهضت آزادی در جریان بود پاسخگوی نیاز روز نیست و احتیاج به رادیکالیسم بیشتری در روش و شیوه مبارزه است. به همین دلیل عده‌ای از جوانان مسلمانی که دور هم بودیم به این فکر افتادیم که فعالیت مخفی بدون ارتباط با نهضت و بدون اعلام علنی آغاز کنیم. این بود که جمعی که متشکل بود از محمد توسلی، عبدالعلی بازرگان، بنده [فریدون سحابی]، هاشم صباغیان، میرحسین موسوی، حبیب‌الله پیمان، محمد مهدی جعفری، محمد بسته‌نگار و احتمالاً چند نفر دیگر که در خاطرم نیست، هسته‌ای به نام «مسلمانان مبارز» را تشکیل دادیم. آن موقع رابط این هسته مسلمانان مبارز با مهندس سحابی که در زندان بود، من بودم. مبارزه ما در این ترکیب جدید، تقریباً رادیکال‌تر بود. مقدمات این گروه البته قبل از این که مهندس سحابی به زندان برود شروع شده بود. مهندس سحابی آن موقع با مجاهدین خلق ارتباطاتی داشت و شاید ما مقدار زیادی متأثر از حرکت‌های آن زمان مجاهدین خلق بودیم. در آن زمان یکی از الگوهای ما از نظر فکری، دکتر شریعتی بود. در رابطه با آن نامه کسی فکر نمی‌کرد و یا ضرورتی برای نوشتن چنین نامه‌ای نمی‌دید. وقتی این نامه منتشر شد، همه ما را شوکه کرد. ما که آن زمان هم نهضتی بودیم و از مریدان مهندس بازرگان و هم درعین حال ارادت خیلی زیادی به دکتر شریعتی داشتیم از انتشار این نامه معترض شدیم و به همین دلیل به‌عنوان سؤال و اعتراض پیش مهندس بازرگان رفتیم. از ایشان علت را پرسیدیم. ایشان گفتند من به این صورتی که عنوان شده، نگفته بودم. این

فکر آقای مطهری بود که شریعتی مقداری انحراف نسبت به موازین اسلام دارد. ما بعداً این طور شنیدیم که آقای مطهری این پیشنهاد را مطرح کرده و نامه را نوشته و مهندس بازرگان هم آن را امضا کرده است.

در جریان پیروزی انقلاب ظاهرآ شما آن پیام معروف رادیویی را در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از رادیو اعلام کردید. چه طور شد که شما برای اعلام پیروزی انقلاب، انتخاب شدید؟
بله، آن روزها ما در مدرسه رفاه بودیم و همه وقت‌مان در آنجا می‌گذشت. مهندس بازرگان هم حکم نخست‌وزیری خودش را گرفته بود و ما هم به دنبال این بودیم که ببینیم چه کاری می‌توانیم انجام دهیم. در همین اثنا چند نفر از دوستان که در مدرسه رفاه بودند، پیشنهاد کردند که خبر پیروزی انقلاب و صدور حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان را از رادیو که هنوز افراد رژیم قبل آن را اداره می‌کردند اعلام کنیم. ظاهرآ مسئولین رادیو برای اعلام این موضوع مخالفت کرده بود. من و اگر اشتباه نکنم آقای کمیلی‌زاده از اعضای جبهه ملی به سمت ایستگاه رادیو در خیابان شریعتی رفتیم. آقای محلاتی هم آن موقع آنجا بود که ما به او ملحق شدیم. وقتی به چهارراه عباس‌آباد و خیابان شریعتی رسیدم، تیراندازی شدیدی از همه طرف در جریان بود. من مجبور شدم مدتی را در جوی کنار خیابان به صورت درازکش از رگبار تیرها در امان بمانم. سر انجام بعد از مدتی جنگ و گریز بالاخره به در ایستگاه رادیو (نرسیده به پل سیدخندان) رسیدم. وقتی رفتم انقلابی‌ها آنجا را گرفته بودند. آن‌ها مرا شناختند و مشکلی در ورود به آنجا نداشتم. آقای محلاتی همان‌جا به من گفت بیا و این متن را در رادیو اعلام کن. من با این که چندان آمادگی نداشتم چند جمله منقطع گفتم که ما به غائله چندین ساله نظام پهلوی به یاری حق فائق آمدیم و این صدا، صدای انقلاب ایران است. این‌ها را اعلام کردم و دو مرتبه به مدرسه رفاه برگشتم و شنیدم که این پیام را رادیو چندین بار اعلام کرده بود. بنابراین این پیام از مرکز پخش رادیو نه در ارگ، بلکه در خیابان شریعتی جنوب سیدخندان پخش شد.

بعد از تشکیل دولت موقت، اختلافاتی در نهضت آزادی پدید آمد. گذشته از مشی اقتصادی دولت موقت، برخی از انتصاب‌های مهندس بازرگان از جمله انتصاب عباس امیرانتظام مورد اعتراض طیفی در نهضت آزادی بود تا جایی که این طیف در منزل شما جمع می‌شوند و بیانیه‌ای علیه امیرانتظام صادر می‌کنند. ماجرای این بیانیه چه بود؟ مهندس بازرگان چه واکنشی به این

موضوع داشت؟

بینید مهندس سحابی هویت سیاسی‌اش را در اثر بودن و مجالست و معاشرت خیلی زیاد با شخص مهندس بازرگان به دست آورد. در این شکی نیست و این حرفی بود که خود مهندس سحابی هم می‌گفت. اما از همان زمان که مهندس بازرگان و سحابی هر دو در یک سلول در زندان قصر بودند بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خط سیاسی مهندس سحابی از مهندس بازرگان در عرصه عمل کمی متفاوت شد. اصولاً مهندس سحابی شاید هم به دلیل اختلاف سن و روحیات جوانی، در مسائل سیاسی رادیکال‌تر از مهندس بازرگان فکر می‌کرد. این موضوع بین جوانان نهضت تقریباً امر متداولی بود و خود مهندس بازرگان و دکتر سحابی هم این را می‌دانستند. این موضوع تا قبل از انقلاب اسلامی به هیچ‌وجه جدی نبود.

مهندس سحابی در سال ۱۳۵۴ در ارتباط با مجاهدین خلق آن زمان، دستگیر و به یازده سال زندان محکوم شد. دوران زندان عادل آباد شیراز برای مهندس سحابی همزمان بود با تحولات شدید در شیوه مبارزه به خصوص در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷. اقامت در زندان، فرصتی برای مهندس سحابی فراهم کرد تا در مورد مسائلی از قبیل گذشته و حال نهضت ملی، شیوه‌های مبارزه و اصلاحات اساسی در الگوی اقتصادی کشور، به جمع‌بندی‌های جدیدی برسد. در ملاقات‌هایی که با وی در زندان داشتم، ایشان می‌گفت که مشکل جامعه ایران و نهضت ملی فقط در مبارزه با استبداد پهلوی خلاصه و منحصر نمی‌شود. ما نباید خطر و اهمیت استعمار را که قدمتی دیرینه دارد دست کم بگیریم و یا فراموش کنیم.

این مسائل در آغاز انقلاب و بعد از آزادی مهندس سحابی، در جریان همکاری‌اش با دولت موقت، ابعاد بیشتری پیدا کرد. از سوی دیگر مشکلات و پیچیدگی‌های سیاسی و اقتصادی جدید، بازرگان را در مواضعش محکم‌تر و راسخ‌تر کرده بود. این مجموعه اوضاع و احوالی که به اختصار گفتم، شکاف ایجاد شده را بیشتر و بیشتر کرد و سرانجام به جدایی منتهی شد. می‌خواهم بگویم که در این اختلافات، به هیچ‌روی مسئله شخص و یا فرد خاصی در کار نبوده است. البته الان نمی‌شود راجع به آن موقع و اوایل انقلاب قضاوت کرد. آن موقع درگیری‌های زیادی وجود داشت؛ از یک طرف موضع‌گیری‌های تند متدینینی مثل آقای بهشتی و مطهری بود که نسبت به بعضی از انتصاب‌های مهندس بازرگان و روش‌های ایشان اعتراضاتی

داشتند، از طرف دیگر هم همان‌طور که گفتم مهندس سحابی یک اختلاف نظر با مهندس بازرگان داشت که این اختلاف نظر از همان موقع که در زندان بودند وجود داشت. این‌ها مسائلی بود که اوایل انقلاب بروز کرد و حادث‌تر شد.

همان اوایل انقلاب افرادی مثل مهندس سحابی نظرشان بر این بود که ما مشی اقتصادی مشخصی باید داشته باشیم. ممکن بود آن موقع برای این کارها زود بود، اما باید این مشی روشن می‌شد. اوایل انقلاب ۵۱ روزنامه چپ منتشر می‌شد و این خودش جو جامعه را به هم می‌ریخت و لذا نه می‌شد راجع به آن سکوت کرد و نه می‌شد نسبت به آن بی‌تفاوت بود، لذا دولت ناچار باید یک پلت‌فرم اقتصادی ارائه می‌کرد.

واکنش مهندس بازرگان به این اعتراضات چه بود؟

من هیچ‌وقت از مهندس بازرگان ندیدم در مواجهه با این انتقادات و خواسته‌ها هیچ برخورد تندی داشته باشد، اما چندان هم ترتیب اثری نمی‌داد. من البته الان به مهندس بازرگان حق می‌دهم، چون او آن‌قدر درگیر مسائل داخلی بود که دولت موقت اصلاً به اینکه به این مسائل فکر کند، نرسید. آن‌قدر درگیری‌ها و اختلافات داخلی وجود داشت و هر روز یک مسئله جدید پیش می‌آمد که فراغت فکری ایجاد نمی‌شد تا آن‌ها بتوانند به این مسائل بنیادی پردازند. از طرف دیگر افرادی مثل مهندس سحابی و به‌طور کلی جوانان نهضت که من هم یکی از آن افراد بودم و مهندس عرب‌زاده، محمد مهدی جعفری، بسته‌نگار و... در مجموع ۱۷ نفر بودیم که با خود مهندس سحابی ۱۸ نفر می‌شدیم، معترض بودیم که چرا در دولت موقت، تصمیماتی راجع به مسائل داخلی گرفته می‌شود که در بیرون از دولت، واکنش برانگیز می‌شد و ما هم جوابی نداشتیم که بدهیم. من خودم به شخصه در مورد آقای امیرانتظام یا مسائل و شایعاتی که وجود داشت خیلی حساسیتی نداشتم، ولی جو اجازه نمی‌داد که ما بی‌تفاوت باشیم. واقعیت این است که می‌توانستند این مسئله را حل کنند، اما مهندس بازرگان بر سر این مسائل عمیقاً پابرجا بود و حاضر نبود انتصابات خودش را به هیچ عنوان تغییر دهد و یا هیچ تعدیلی در این زمینه انجام دهد. فکر می‌کنم این در واقع از سرسختی مهندس بازرگان بود و گرنه بقیه مسائل را فکر نمی‌کنم مشکلی وجود داشته باشد.

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۵۱۳

ماجرای جمع‌شدن در منزل شما و صدور آن بیانیه چه بود؟
آن جمع یا در دفتر مهندس سحابی جمع می‌شدیم و یا در منزل من و بقیه دوستان.

مرحوم طالقانی هم در آن جمع بودند؟
آقای طالقانی ما را نفی نمی‌کردند، اما تأیید هم نمی‌کردند. اما آقای طالقانی هم در ته دلشان یک ناراحتی‌ها و نگرانی‌هایی از همین انتصابات و امور داشتند. ما جمع شدیم و تصمیم گرفتیم و بیانیه صادر شد و اعلام کردیم که امیرانتظام از اعضای نهضت آزادی نیست.

واکنش مهندس بازرگان به این موضوع چه بود؟
خیلی بد بود و خیلی ناراحت شدند. ما هم البته ناراحت بودیم و شاید بیشتر از همه، خود مهندس سحابی ناراحت بود. اما به‌هرحال به این نتیجه رسیدیم که این کار، غیرقابل اجتناب است.

واکنش مرحوم دکتر سحابی به این بیانیه و حرکت شما ۱۸ نفر چه بود؟
عدم رضایت شدید. البته بیشتر با مهندس سحابی این دلخوری را مطرح می‌کرد. من زیاد با پدرم بحث سیاسی نمی‌کردم و جایگاه من با مهندس سحابی فرق داشت.

موضوع استعفاي شما از همان موقع مطرح شد؟
بحث استعفا از همان اوایل مطرح بود، اما در جریان فعالیت دولت موقت اوج گرفت. دیگر به نحوی شده بود که بیشتر مشورت‌ها و صحبت‌ها و مذاکرات در داخل نهضت و همین‌طور در دولت موقت با غیر از ما ۱۸ نفر انجام می‌شد. به‌علاوه مهندس سحابی مدتی را به خارج رفت و افزون بر این مسئولیتی در اوایل دولت موقت قبول نکرد و بعد که از خارج برگشت مسئولیت سازمان برنامه را به‌عهده گرفت. از طرف دیگر مشکلات سیاسی که هر روز به وجود می‌آمد و بعد هم حمله به سفارت آمریکا و تضعیف دولت موقت، باعث شد که ما موضوع استعفا را عقب بیندازیم، اما وقتی انتخابات مجلس اول از راه رسید، ما دیگر رسماً از نهضت بیرون آمدیم.

شما در دولت موقت، رئیس سازمان انرژی اتمی بودید. آن موقع قراردادهای ساخت نیروگاه اتمی از طرف مهندس بازرگان و دولت موقت لغو شدند؟ آقای غفوری فرد مدتی قبل طی

گفت‌وگویی مدعی شدند که دولت موقت و شخص مهندس بازرگان به شکل عجولانه‌ای بسیاری از قراردادهای مهم و بزرگ همچون قرارداد ساخت نیروگاه اتمی بوشهر را یک‌جانبه لغو کردند، به همین دلیل هم آلمان‌ها از ما ادعای خسارت کردند...

اگر آقای غفوری فرد چنین اظهارنظری کرده باشد، کذب محض است. به هیچ وجه مسئله به شکلی که ایشان گفته، نبوده است. ما دو قرارداد اتمی داشتیم؛ یکی با فرانسه و دیگری با آلمان. قرارداد فرانسه در منطقه دارخوین اهواز ۱۳ درصد و قرارداد آلمان در بوشهر بین ۵۵ تا ۶۵ درصد پیشرفت داشتند. وقتی من به سازمان انرژی اتمی رفتم، تعهداتی که دولت ایران نسبت به شرکت فرانسوی و آلمانی داشت نزدیک به یک سال بود که معوق شده بود. ما قسط‌هایی که باید پرداخت می‌کردیم را نپرداخته بودیم و این شرکت‌ها کار را به‌عنوان عدم پرداخت تعطیل کرده بودند. به‌علاوه وقوع انقلاب را به‌عنوان بند فورس‌ماژور در متن قرارداد فی‌مابین در نظر گرفته بودند و آمادگی ادامه کار را نداشتند. آن‌ها آمدند مذاکره کردند که شما کی می‌خواهید معوقات خود را پرداخت کنید. آن موقع دولت نه امکان آن را داشت و نه در موقعیت ارزی بود که بتواند این قسط‌ها را پرداخت کند. از طرف دیگر افراد مختلف به‌خصوص آقای بهشتی و باهنر و چند نفر دیگر از آقایان انگشت‌گذاشتند روی قراردادهایی که در رژیم شاه بسته شده بودند که این قراردادهای، استعماری و تحمیلی است و شرایط این قراردادها را در موقعیت جدید نمی‌پذیریم و باید در آن‌ها تجدیدنظر کنیم. این موضوع البته به اطلاع شرکت‌های پیمانکار نرسید، اما به همین دلیل دولت نسبت به پرداخت دیون معوقه هیچ اقدامی نکرد و آن را موکول کرد تا شرایط سیاسی ایران تثبیت شود. به‌همان دلیل که این شرکت‌ها استناد به بند فورس‌ماژور کرده بودند دولت موقت هم به بند فورس‌ماژور استناد کرد و این قرارداد را معلق گذاشت نه این که فسخ کرده باشد.

ایشان مدعی است به‌رغم مخالفت شورای انقلاب این قراردادها فسخ شده است...

اصلاً چنین چیزی نیست و تمام این‌ها در صورت‌جلسات شورای انقلاب وجود دارد. آن موقع دکتر عباس شیبانی صورت‌جلسات شورای انقلاب را با دست می‌نوشت. بنابراین تمام این‌ها وجود دارد که نسبت به محتوای قراردادهای اتمی اعتراض وجود داشت و به همین دلیل پرداخت‌ها را موکول کردند تا وضعیت سیاسی و اقتصادی دولت تثبیت شود تا بعد نسبت به این‌ها تصمیم‌گیری اساسی شود، ولی

در مورد قرارداد با شرکت فرانسوی در دارخوین چون فقط ۱۳ درصد پیشرفت داشت خیلی قاطع تصمیم گرفتند که قرارداد را فسخ کنند و خود آن‌ها هم آمدند و پیشنهاد کردند که قرارداد را فسخ کنیم، ولی در مورد قرارداد بوشهر با آلمان‌ها نه دولت ایران پیشنهاد فسخ داد و نه آن‌ها مستقیماً چنین پیشنهادی دادند. اما آن‌ها وقتی مدتی پرداخت‌هایشان معوق ماند، به دادگاه داوری بین‌المللی شکایت کردند و در آنجا ایران محکوم شد. بنابراین ایران و دولت موقت هیچ نقشی در ابطال قرارداد نداشت. منتها شرایطی نبود که بتوان در مورد پرداخت‌های کلان چندین میلیون دلاری به آلمان تصمیم گرفته شود.

به‌علاوه قراردادهایی که امضا شده بود نه تصویب مجلس را داشت و نه فرآیند قانونی را طی کرده بودند. قراردادی بود که بین شخص شاه و رئیس سازمان انرژی اتمی، آقای اکبر اعتماد و پیمانکاران بسته شده بود. در هیچ‌کجای دنیا هم رسم نیست که قرارداد یک نیروگاه ۲۴۰۰ مگاواتی اتمی را مستقیماً با پیمانکار منعقد کنند، درحالی‌که ابتدا باید با مشاور قرارداد بسته شود و بعد آن مشاور طرف پیمانکار شده و قرارداد را منعقد کند. بنابراین این قراردادهای اتمی آن موقع مراحل قانونی را طی نکرده بود و همان‌طور که توضیح دادم، این حرف که دولت موقت این قرارداد را فسخ کرده، ابداً درست نیست.

بازرگان معتقد به دولت دمکراتیک بود*

غلامعباس توسلی

غلامعباس توسلی از دوستان نزدیک مهدی بازرگان، اولین نخست وزیر پس از انقلاب ایران به شمار می‌رود. در تصویر معروفی که از ابلاغ حکم آیت الله خمینی برای نخست وزیر دولت موقت بازرگان وجود دارد، غلامعباس توسلی همراه با دکتر یزدی، مهندس بازرگان، اکبر هاشمی رفسنجانی و شخص آیت الله خمینی دیده می‌شود. غلامعباس توسلی که اکنون در آستانه ۸۰ سالگی قرار دارد در این گفت‌وگو که به مناسبت نوزدهمین سالگرد درگذشت مهندس بازرگان انجام شده است می‌گوید که هرچه از بازرگان به یاد دارد خوبی است.

شرق پاریس: روزی که آیت الله خمینی حکم نخست وزیر مرحوم بازرگان را صادر کردند، شما نیز حضور داشتید، از آن روز بگویید.

غلامعباس توسلی: زمانی که نخست وزیر دولت موقت را می‌خواستند معرفی کنند افرادی چون امام، آقای هاشمی، آقای بازرگان، آقای دکتر یزدی حضور داشتند که آقای یزدی مطالب را به زبان انگلیسی برای خبرنگاران ترجمه می‌کردند و من نیز مطالب را به فرانسوی ترجمه می‌کردم.

حکم آقای بازرگان (توسط هاشمی رفسنجانی) قرائت شد و بعد آقای بازرگان هم سخنانی مفصل داشتند. الان دقیقاً خاطرم نیست که چه صحبت‌هایی داشتند، اما

* گفت‌گوی شرق پاریس با دکتر غلامعباس توسلی به مناسبت نوزدهمین سالگرد درگذشت مهندس مهدی بازرگان.

۵۱۸ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

در خصوص وضعیت آن روزها بود. در آن روزها وضعیت چندان روشن نبود و آقای بختیار هنوز نخست‌وزیر بودند. برخی خبرنگارها هم می‌پرسیدند که چه‌گونه است در یک کشور دو نخست‌وزیر همزمان وجود دارد که خب توضیح داده می‌شد که دولت آقای بختیار مشروعیت ندارند.

پرسش: چه‌گونه شد که آقای بازرگان به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شدند؟

پاسخ: آقای بازرگان مؤسس نهضت آزادی بود، حزبی که سیاسی و مذهبی بود. آقای بازرگان به خاطر فعالیت‌هایی که در زمان حکومت پهلوی داشتند به حبس محکوم شده بودند. شخصیتی مبارز بودند و در برابر دستگاه رژیم سابق ایستاده بودند و کتاب‌های بسیار نیز به زبانی ساده و روان نوشته بودند.

در آن زمان تقریباً از هر کس پرسیده می‌شد که چه کسی می‌تواند برای عهده‌داری چنین سمتی و تشکیل دولت موقت مناسب باشد، پاسخ همه آقای مهندس بازرگان بود. در آن زمان آیت‌الله مطهری، دکتر بهشتی و کسان دیگری که مشاور مرحوم امام (خمینی) بودند، نخست‌وزیری آقای بازرگان را پیشنهاد دادند به ایشان (آیت‌الله خمینی). مرحوم بازرگان هم گرچه ابتدا تمایلی برای بر عهده گرفتن این سمت نداشتند، اما پس از اصرار دوستان و اینکه بر شما تکلیف شده است تا در موقعیت کنونی این سمت را بر عهده بگیرید، ایشان نیز پذیرفتند.

بالاخره باید یک نفر مسئولیت دولت موقت را می‌پذیرفت. در آن زمان هم آقای خمینی یک اتوریته داشتند که وقتی حکمی داده می‌شد، پذیرفته می‌شد. در شورای انقلاب تعیین شده بود که آقای بازرگان عهده‌دار چنین سمتی بشوند. بعد هم نامه و حکم امام در این زمینه نگاشته شد.

پرسش: آقای بازرگان بعدها گفتند که اختلافات ایشان با آقای خمینی از همان روزهای

ابتدایی، از همان زمان صدور حکم مشخص شد.

پاسخ: بحث‌های مفصلی در این زمینه عنوان شده است؛ بحث‌هایی که تناقض‌های زیادی در آنها وجود دارد و حتی گاه نقل و قول‌هایی متفاوت و متضادی از ایشان منتشر شده است. مهندس بازرگان متناسب با تغییر و تحولات، بدون رودربایستی واکنش نشان می‌داد و در این زمینه تعارف هم نداشتند، اما خب من الان نمی‌توانم در این زمینه چیزی بگویم. برای بررسی این موضوع نیاز هست که با اسناد و

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۵۱۹

مدارک صحبت کرد و چنین موضوعی به طور دقیق بررسی شود.

پرسش: آقای بازرگان در طی ۹ ماهه‌ای که دولت را در اختیار داشتند چهار بار استعفا دادند، چیزی که ظاهراً حکایت از سختی کار ایشان داشت.

پاسخ: در فضای انقلاب، عده‌ای خود را ذی‌حق می‌دانستند تا در هر موضوع و هر کاری دخالت کنند. گروه‌ها و افراد سرخودی وجود داشتند، نیروهای مدعی زیادی وجود داشت، برای همین هر کاری که می‌خواستیم انجام دهیم عده زیادی بودند و گروه‌های مختلفی بودند که فشار می‌آوردند، مثل همین موضوع تسخیر سفارت آمریکا.

به هر صورت وضعیت یک بام و دو هوایی حاکم بود. شورای انقلاب یک تصمیم می‌گرفت، دولت موقت تصمیمی دیگر و افراد و گروه‌های خودسر هم راه خود را می‌رفتند و کار خود را می‌کردند. به هر صورت وضعیت هم انقلابی بود. آقای بازرگان ماموریت خود را برای تشکیل دولت موقت انجام دادند و پس از آنهم مسئولیت را واگذار کردند. حالا در این فرصت کوتاه هم نمی‌شود که همه این مسائل را بررسی کامل کرد.

پرسش: در آن روزها برخی‌ها می‌گفتند که بختیار با کمک آقای بازرگان توانست از کشور خارج شود. این سخن تا چه حد درست بود؟

پاسخ: نه این حرف درست نیست. اساساً در آن زمان آقای بازرگان هنوز وسیله و ابزاری نداشت که بتواند چنین کاری کند. این یک ادعای بی‌موردی بود که هیچ مستندی در این زمینه وجود نداشت.

بالاخره بعدها اتفاقاتی رخ داد، شرایط تغییر کرد. حتی شروع کردند در مدارس به شعار دادن علیه بازرگان. همه این موضوعات به تاریخ پیوسته و باید در تاریخ اینها را نگاه و نتایج آنها را سنجید، اینکه کدام کار درست بود، کدام کار اشتباه بود. آقای بازرگان همواره معتقد بودند که باید در ایران دولت دمکرات تشکیل شود. بعدها هم نظرات خود را به طور صریح حتی درباره ولایت فقیه، حکومت داری و بقیه مسائل نوشتند.

پرسش: خاطره‌ای خاصی از ایشان به یاد دارید؟

پاسخ: خاطراتی که دارم، همه خاطرات خوبی از ایشان هستند. عقلانیت، نظم،

۵۲۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

اخلاق و چیزهایی از این قبیل که در ایشان به حد اعلاء بود. اما در این لحظه‌ای که با هم گفت‌وگو می‌کنیم مورد خاصی در ذهن ندارم.

**من به مرحوم بازرگان ارادت داشته و دارم؛
اما گله‌هایی از روحانیت به معنای جامعه روحانیت داشت
گفت‌وگو با آیت‌الله محمدعلی گرامی**

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، از گوشه و کنار شنیده بودم که از سال ۱۳۳۵ شمسی تا آخر ۱۳۵۱ شمسی تحصیل در درس خارجش تعطیل نشده است. در این سال‌ها تنها یک روز به جهت مراسم عروسی‌اش دیر به درس امام خمینی (ره) رفت تا چشم امام به وی افتاد به طلاب نصیحت کردند: در درس محکم باشید، مشکلات پیش می‌آید، عقد و عروسی پیش می‌آید منظم باشید تا کارتان به موانع برخورد نکند. همین مسئله هم باعث شده بود که چند ساعت زودتر از زمان مصاحبه، راهی قم شویم تا نکند آیت‌الله محمدعلی گرامی نیز به ما همین توصیه امام خمینی را بکند. در هر صورت یک ساعت زودتر از وقت مصاحبه به قم رسیدیم و به رسم ادب، پیش از مصاحبه به زیارت حرم حضرت فاطمه معصومه (س) شرفیاب شدیم. جالب آنکه تقریباً تمامی علمای مدفون در حرم، یا با آیت‌الله گرامی هم‌درس و هم‌بحث یا استادش بوده‌اند.

پس از زیارتی مختصر، راهی مکان مصاحبه با آیت‌الله شدیم و دقیقاً راس ساعت یازده صبح به بیت ایشان رسیدیم. مصاحبه را از پاورقی‌های یکی از ترجمه‌هایش در خصوص ولایت فقیه آغاز کردیم و در نهایت هم به مهندس بازرگان و دیدگاه‌های او و نهضت

آزادی پرداختیم. در پایان مصاحبه علاوه بر نصایح اخلاقی، استخاره‌ای را نیز میهمان این استاد حوزه بودیم.

تسنیم: شما در خاطراتان، اشاره‌ای به پاورقی یکی از کتب‌تان کرده‌اید که در آن از حکومت ولی فقیه سخن به میان آمده است.

آیت‌الله گرامی: بسم الله الرحمن الرحيم. فرمودید بحث ولایت فقیه؛ فکر می‌کنم که در این اواخر در حد عموم، اولین بار شاید بنده این موضوع را عنوان کردم. در سال ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ که کتاب «العدالة» سید قطب مصری را تحت عنوان «عدالت اجتماعی در اسلام» ترجمه و منتشر کردیم، در پاورقی کتاب بحث ولایت فقیه را نوشتم. در سال ۱۳۴۴ که امام خمینی (ره) به ترکیه تبعید شدند و ۱۰-۱۵ روزی درس‌های حوزه تعطیل بود، به کتاب «نحو الدستور اسلامی» به قلم ابوالاعلی مدودی برخورد کردم و دیدم نوشته جمع و جور خوبی است.

در آن زمان ما در این فکر بودیم که یعنی چه که یک قیامی می‌شود و بعد تبعید و زندان و بعد هم سر جای اول برمی‌گردیم؟ بنابراین آن کتاب را ترجمه کردم و برای اینکه حساسیت ایجاد نشود، عنوانش را «قانون اساسی اسلام» گذاشتم در حالی که واقع آن باید «به سوی حکومت اسلامی» می‌شد. چاپ‌های اخیرش که بعد از انقلاب مکرر چاپ شده، اسم حکومت را دارد.

بنده در پاورقی آن کتاب که ترجمه ابوالاعلی مدودی است، نوشتم که حتماً باید جمهوری اسلامی باشد. البته ساواک حساسیت نشان داد و بعد چیزهایی را حذف کرد ولی آن نسخه اصلی هست.

اما درباره مبارزات، چند طیف تقریباً هم زمان مبارزات علیه رژیم شاه را شروع کردند. یکی از این طیف‌ها مارکسیست‌ها و دیگری کمونیست‌ها (به طور اخص توده‌ای) بودند. در مقابل، جبهه ملی نه قید مذهبی داشت و نه قید لامذهبی و تنها جبهه ملی بود. بعدها به خاطر یک سلسله نظرات مختلف، از درون جبهه ملی تشکیلات دیگری به نام نهضت آزادی ایجاد شد. در نهضت آزادی افرادی مانند مرحوم آیت‌الله طالقانی، مرحوم بازرگان و مرحوم دکتر یدالله سبحانی و عده‌ای دیگر به عنوان هسته‌های مرکزی نهضت آزادی بودند.

بعد از اینکه مجاهدین پیدا شدند و بعد از مدتی در درون اینها جریان نفاق به وجود

آمد و منافقین پیدا شدند، منافقین یک جزوه‌ای در حدود ۴۰۰-۵۰۰ صفحه در قطع کوچک به نام «بیانیه تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر و در آن به نهضت آزادی و جبهه ملی خیلی انتقاد کردند. یادم است که در زندان اوین زمانی که با آقای طالقانی در حیاط قدم می‌زدیم، به ایشان گفتم که این جزوه را خواندید؟ گفتند بله خواندم. گفتم دیدید راجع به شماها (نهضت آزادی) چه نوشتند و انتقاداتی به شما دارند. ایشان گفت: بله، انتقاد هم وارد است ولی نه آن زمان؛ در آن زمان بهترین کار همان بود و راه دیگری نمی‌شد ولی خب حالا مبارزات ترقی کرده و راه‌های دیگری باز شده، بله ولی آن روش دیگر بازدهی ندارد. به هر حال آن زمان این روش خوب و راه بسیار مفیدی بود، لذا دشمن هم بسیار حساس بود و همه آنها را گرفت، اذیت کرد و به زندان انداخت. بنده در آن زمان هم در برخی از جلسات دادگاه آقای بازرگان و طالقانی شرکت می‌کردم.

به هر حال آن موقع روش نهضت آزادی خوب بود ولی مردمی نبود و تیپ‌های روشنفکری چه به نهضت آزادی و چه به جبهه ملی، گرایش پیدا می‌کردند. اینکه مبارزه مردمی شود، با روحانیت و مرجعیت بود ولی اینها (نهضت آزادی) این را نداشتند. خب آقای طالقانی در حد مرجعیت نبودند. ایشان قدیم‌ها در مسجد سپه‌سالار تهران تدریس می‌کردند و شبها در مسجدشان برای مردم تفسیری می‌گفتند. خلاصه بگویم که هم جبهه ملی و هم نهضت آزادی مبارزاتشان جنبه مردمی نداشت و یک تیپ روشنفکری در جریان آنها بودند.

در آن زمان مرجعیت و مخصوصاً مرحوم آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی ساکت بود؛ البته نه به این معنا که همگام با حکومت بود، ایشان مبارزه داشت ولی علنی نبود. مرحوم آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی چندان علاقه‌ای به سر و صدا و شلوغ کردن ظاهری در مردم نداشت. در خاطرات من هست که یک وقتی به ایشان خیلی فشار آمد که چرا شما مبارزه علنی نمی‌کنید. ایشان یک قدری ناراحت شده بود و گفت: «چه می‌گویید؟ شاه را بیرون کنم، مملکت را به که بدهم؟!» بعد اشاره به یک نفر کردند و گفتند «مملکت را به این بدهم؟ این همان دکتر اقبال است به اضافه ریش و عمامه». مرحوم آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی به همه افراد اطمینان نمی‌کردند.

یک نکته دیگر از آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی بگویم. مرحوم آمیزا علی آقای شیرازی نوه مرحوم میرزای بزرگ صاحب فتوای تنباکو، نزد آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی آمده بود. آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی به او گفته بود که در خانه‌هایتان بگردید و مکاتبات بین ناصرالدین شاه و میرزا را پیدا کنید. در یکی از نامه‌هایی که ناصرالدین شاه بعد از جریان تنباکو به میرزا نامه می‌نویسد که:

«حضور محترم ملازم الانام و حجت الاسلام [این القاب آن موقع خیلی مهم بود] حالا که ما حرف شما را قبول کردیم و دولت هم متضرر شد [منظور خسارتی بود که دولت به انگلیسی‌ها داد] بیاید مملکت را خودتان اداره کنید.»

میرزا در جواب نوشته که:

«حضور مبارک اعلی حضرت همایونی! کماکان شما شاه و ما رعیت ولی بدانید اگر کار خلافی باشد ما هستیم!»

هم تهدید کرد و هم مملکت را تحویل نگرفت. مرحوم آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی فرموده بوده که:

«میرزا عقل کرد اگر حکومت را گرفته بود، سر ۶ ماه آبرویش می‌رفت و نمی‌توانست کشور را اداره کند.»

فراموش نمی‌کنم وقتی امام از زندان آمد، سخنرانی مفصلی در مسجد اعظم (قم) کردند و گفتند که لااقل آموزش و پرورش را بدهید ما اداره کنیم. آقای عزت‌الله خلیلی یکی از رفقای ما و از بازاری‌ها بود که فوت کرد. ایشان آدم خوب و فعالی بود و زیاد هم با ما در زندان بود، به من می‌گفت: من شب رفتم خدمت آقای [امام] خمینی و گفتم: آقا! این مقدار دبیر متدین دارید که کل کشور را اداره کنید؟ ایشان یک کلمه‌ای گفته بودند که به آن کار ندارم اما مفادش این است که ما به جهت تبلیغ این حرف را گفتیم.

خلاصه بگویم که آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی خیلی معتقد به شلوغی نبود و از آن طرف هم شاه خیلی رعایت می‌کرد. وقتی آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی پیام تندی می‌داد، آنها عقب‌نشینی می‌کردند، حتماً کتاب انقلاب سفید را خوانده‌اید که در مقدمه‌اش آمده که من می‌خواستم قبلاً این کارها را انجام دهم، ولی یک مقام غیرمسئولی که در جریانات روز دنیا ورود نداشت، مانع بود (منظورش آقای

[آیت‌الله‌العظمی] بروجردی بود) به هر حال طرفین از جهاتی مراعات می‌کردند و مردم جهشی نداشتند و از این نظر که سر و صدا و شلوغی نبود، راحت بودند ولی از جهتی هم درک سیاسی مردم بالا نرفت و ولی بعد از مرحوم بروجردی، وقتی که مبارزات شروع شد، درک سیاسی مردم خیلی بالا رفت زیرا از همان اول امام اصرار داشت که باید بیانیه‌هایمان را در دید عموم بگذاریم و مردم باید در جریان باشند و این جداً کار نه از این بُعد که مبارزات بدین وسیله پیروز شد بلکه از این بعد که مردم درک سیاسی بالایی پیدا کردند و از همین طریق در جریان قرار گرفتند، خیلی مهم بود.

آن زمان، مردم صبح به صبح در و دیوار را نگاه می‌کردند که آیا اعلامیه تازه‌ای نصب شده است؟ به هر حال به دلیل اینکه مرجعیت مبارزات علنی نداشت، کار نهضت آزادی و جبهه ملی و... به جایی نمی‌رسید زیرا مبارزه جنبه مردمی نداشت، ولی این مبارزات زمینه و فتیله‌ای بود که روشن شد. البته نهضت آزادی‌ها زیاد هم زندان بودند؛ اگر اشتباه نکنم مرحوم بازرگان و آقای طالقانی ده سال محکومیت خوردند. ما هیچ وقت با نهضتی‌ها هم بند نبودیم ولی مکرر در زندان بودیم و در بعضی از طیف نهضت آزادی هم زندان بودند. البته این جریان‌ها مختص بعد از فوت آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی است.

پیش از فوت آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی یکی از رفقای ما پیش امام خمینی (ره) رفته بود. می‌گفت قدری صحبت کردم و امام گفت: من فعلاً آتشی زیر خاکستر هستم. از اینجا می‌توان فهمید که آتش ایشان خیلی تند است، منتها آن موقع به مصلحت نبود که اقدامی کنند.

درباره امام یک باید بگویم که ایشان به مبارزه درست و حسابی اعتقاد داشتند. یادم می‌آید بعد از درس، همراه امام به طرف منزلشان می‌رفتم. سوال کردم و پرسیدم که نظر شما راجع به رادیو چیست؟ ایشان گفتند: هیچی. گفتم: شما چیزی فرمودید؟ گفتند: نه. گفتم: الان چیزی می‌گویید. گفتند: نه! امام نمی‌خواستند معمولی وارد طیف مبارزه‌ای شود؛ معتقد بودند اگر بناست مبارزه شود، درست و حسابی باید مبارزه بشود. دائماً اصرار به تبعیت از مرحوم آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی داشتند. یک روز امام سر درس در مسجد سلماسی از بعضی‌ها انتقاد

کردند و گفتند که «برای کسی که خدا پرچم را به دست او داده ما خضوع نمی‌کنیم.»

بعد از فوت آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی، امام به زحمت جلو آمد؛ به این معنا که اول از چاپ رساله‌شان اِبا داشت. اولین کتابی که از ایشان چاپ شد «حاشیه عروة الوثقی» به زبان عربی بود و بعداً رساله فارسی‌شان «ذخیره العباد» یا «نجات العباد» بود که برای عوام غیرقابل فهم بود.

نظر ایشان این بود که باید رساله‌ها مشکل نوشته شود تا مردم آن را نتوانند بفهمند و پیش علما بروند و این رابطه بیشتر برقرار شود. البته مرحوم آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی توضیح‌المسائل داشتند و بعدها هم ایشان قبول کردند، توضیح‌المسائل بدهند که خود آن را هم خیلی‌ها نمی‌فهمیدند.

در دوره مرجعیت امام اول مبارزات از سوی رژیم آغاز شد. اولاً به طور خصوصی برای ایجاد اختلاف بین علما کارهایی را می‌کردند. فرماندار آن موقع خیلی در این جهات فعال بود و بعد هم که قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی شروع شد، دیگر رسماً به میدان آمدند. البته به دلیل اینکه در آن زمان بین بیوت علما اتحاد ۱۰۰ درصد بود، روحانیت زود موفق شد و شاه هم عقب نشست.

تسنیم: نهضت آزادی در آن زمان نقش مبارزاتی داشتند؟

آیت‌الله گرامی: در جریان انجمن‌ها؟

تسنیم: نه! تا اینجایی که فرمودید.

آیت‌الله گرامی: عرض کردم. مبارزه بود، منتها مردمی نبود و الا این‌ها بودند و به زندان رفتند و بیانیه‌های متعدد هم دادند. این فعالیت‌ها حالت حزبی داشت ولی جنبه مردمی نداشت. در ایران این طوری است که مردم هم بدون روحانیت و مرجعیت وارد مبارزات نمی‌شود.

تسنیم: یعنی در واقع نهضت آزادی پایگاه اجتماعی نداشتند.

آیت‌الله گرامی: به آن صورت که بگوییم، نه ولی یک طیف روشنفکر با این‌ها بودند. در هر مبارزه‌ای، فردی که مذهبی و مقید است، می‌گوید که باید بینم مرجع چه می‌گوید. الان هم همین طور است. این بود که موضوع انجمن‌های ایالتی و

ولایتی شروع شد، همه در آن متحد بودند؛ حتی روحانیونی که در مسائل اجتماعی وارد نمی‌شدند. به عنوان مثال نمی‌دانم تصور شما از مرحوم آقای [آیت‌الله] اراکی چیست؟ ایشان از مسائل اجتماعی دور بود ولی با این حال بیانیه داد. مرحوم حاج عبدالنبی اراکی - که معروف است خدمت آقا امام زمان هم رسیده بود- و قبل از آقای [آیت‌الله‌العظمی] بهجت در مسجد فاطمیه نماز می‌خواند، هم بیانیه داد؛ با اینکه حتی از مرحوم آقای [آیت‌الله] اراکی هم کنارتی بودند. درخصوص لایحه انجمن‌های ایالتی بین همه روحانیت اتحاد کاملی برقرار بود و شاه هم همانطور که می‌دانید عقب نشست و اعلام کرد لایحه مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود.

تسنیم: نهضت آزادی در بحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی چه نقشی داشت؟

آیت‌الله گرامی: الان چیزی یادم نمی‌آید و احتمال می‌دهم که اینها آن زمان زندان بودند. آن طور که به ذهنم می‌آید همه سران زندان بودند چون این بیانیه‌ها مربوط به آخر سال ۱۳۴۱ (شاید ۶ ماهه دوم ۱۳۴۱) بود و آنها به نظر زندان بودند.

تسنیم: در کتاب خاطرات شما مطلبی درخصوص آقای بازرگان آمده است. گویا این مطلب پس از فوت آیت‌الله‌العظمی بروجردی و پیش از نهضت بوده است؟

آیت‌الله گرامی: اولاً من به مرحوم بازرگان ارادت داشته و دارم. مرد مذهبی و متدین و متعهد و اهل نماز شب بودند و از نظر پرهیز از غیبت بسیار وارسته بود اما گله‌هایی از روحانیت به معنای جامعه روحانیت داشت و این را هم در کتاب‌هایش نشان می‌داد. متأسفانه این عیب و ایراد بر ایشان بود. در یکی از کتبش که به نظر من «راه طی شده»، آورده که «توحید امثال ادیسون به مراتب خیلی مهم‌تر از توحید علامه حلی است. برای اینکه امثال ادیسون با طبیعت آشنا شده‌اند و مظاهر قدرت خدا را دیده‌اند.» خیلی افراد از این تعبیر بدشان آمد، علامه حلی کجا و ادیسون‌ها کجا؟! اینها اختراعی برای زندگی کردند ولی اهل این حرف‌ها نبودند.

یک موضوع دیگر نیز این بود که ظاهراً ایشان یک روز منزل آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی رفته بود. در آنجا جمعی نشسته بودند و درباره این بحث می‌کردند که اگر کسی لنگ غصبی را در خزینه حمام حرکت دهد و آب با حرکت لنگ تکان بخورد، حکم فرد دیگری که غسل می‌کند، چه می‌شود؟ من

حدس قوی دارم که بازرگان اشتباهی فهمیده و مسئله این نبوده ولی این جوری تخیل کرده. بازرگان می‌گفت که در این زمان که این قدر مسلمین گرفتارند و نیازمندند، اینها چه می‌گویند؟ خب اولاً اینکه مسئله را اشتباه فهمیده بود و ثانیاً اینکه این مثالی است برای درک عنوان کلی مسئله که به طور کلی غصب تا چه اندازه می‌تواند نفوذ داشته باشد؟ این احترام به مالکیت است و اینها در مورد غصب صحبت می‌کنند.

در اینجا نکته‌ای را داخل پرانتز بگویم. گاهی هم به صورت مکتوب و اینترنتی از طریق سایت ما سوالاتی می‌کنند که شرعی است ولی وقوع خارجی ندارد یا کم است که دشمنان همین سوالات را دست می‌گیرند و می‌گویند اینها بیکارند و راجع به این مسائل صحبت می‌کنند. مثلاً راجع به مسئله غریزه جنسی بین زن و شوهر در ماه رمضان سؤال غیر متعارفی بود که ما هم جواب دادیم. به خاطر اینکه ما جواب این مسائل را دادیم، دشمنان هم دست گرفتند که در قم نشسته‌اند و همه حواسشان در این مسائل است.

مرحوم بازرگان (خدا رحمتش کند) این مسائل را داشت. آن وقت‌ها در همان ایام (یعنی بعد از فوت آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی و اوایل شروع مبارزات) ایشان در کوی دانشگاه تهران، **Error! Bookmark not defined.** در جلسه‌ای که انجمن اسلامی دانشجویان گرفته بودند و از ایشان هم برای سخنرانی دعوت کرده بودند، باز از این گوشه‌زدن‌ها و نیش‌زدن‌ها داشت و بعضی روزنامه‌ها هم این مطالب را منتشر کردند. من به امام خمینی (ره) دو مطلب را گفتم: یکی اینکه کسرویون خیلی فعالیت می‌کنند و نمونه‌هایی گفتم و یکی هم این که بازرگان اخیراً چنین صحبت‌هایی کرده. ایشان راجع به کسرویون گفتند که فعلاً با اینها درگیر نشوید ولی درباره آقای بازرگان گفتند بازرگان باید کوبیده شود (با همین تعبیر) ظاهراً ایشان هم گزارشات بسیاری راجع به حمله بازرگان به جامعه روحانیت داشت و بر همین اساس ناگهان تند برخورد کرد و گفت باید کوبیده شود. این البته منافاتی ندارد که اینها را متدین می‌دانستند ولی اشتباه هم کردند.

آقای بازرگان در آن زمان جزوه‌ای علیه ولایت‌فقیه منتشر کرد. من به یکی از نزدیکان ایشان که منزل ما آمده بود، گفتم که آقای بازرگان آدم سیاسی است، پس

چرا جزوهای منتشر کرده و به ولایت فقیه انتقاد کرده؟ گفتم ایشان حداقل باید بدانند که الان جو چه نوع جوی است و اینگونه مخالفت کردن‌ها نه تنها صلاح نیست، بلکه فایده هم جز اینکه خودتان بیشتر منزوی شوید، ندارد. به ایشان گفتم این چیزها خلاف سیاست است؛ کسی که این قدر در سیاست بوده، نباید یک چنین اشتباهی داشته باشد.

تسنیم: برخی معتقدند آقای بازرگان سیاس نبود. مثلاً موردی که خودتان فرمودید. ولی بحث این است که خود آقای بازرگان بعداً می‌گویند که ولایت فقیه به آن شیوه‌ای که در نظر امام است را قبول نداریم.

آیت‌الله گرامی: ظاهراً این طوری بود. در آن کتابی که گفتم، این طور بود. آقای بازرگان، اشتباهاتی هم داشت؛ حتی اشتباهات مدیریتی هم مثل قضیه کم کردن سربازی در آن شرایط حساس داشت، منتها آن زمان هنوز وضعیت حساس نبود و ایشان نمی‌دید که در آینده چه خبر خواهد شد. قضیه لغو قراردادهای تسلیحاتی، اشتباه دیگر او بود. ولی در عین حال آدم سالمی بود و هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که او ذره‌ای از آمریکا یا روس‌ها پول گرفته و وابسته بوده است.

بازرگان از طرفی معتقد به تندی زیاد نبود و دوست داشت کشور با ملایمت جلو رود. معتقد بود به اینکه انقلاب صادر شود، نه به این معنا که ما اعلام کنیم می‌خواهیم انقلاب را صادر کنیم، زیرا حساسیت دشمن زیاد می‌شد. حرف خوبی زده بود که دائم نگویید صدور انقلاب، زیرا این باعث می‌شود دشمن حساس‌تر شود. اگر بنا باشد انقلاب صادر شود، خودش طبعاً بدون گفتن ما صادر می‌شود.

تسنیم: بحثی که در مورد کم کردن مدت سربازی و لغو امتیاز تسلیحاتی، فرمودید. برخی از مورخین و کسانی که در آن دوره مسئولیت داشتند، می‌گفتند که کاهش قوه دفاعی کشور می‌توانست توجه کشور عراق و کشورهای که از عراق حمایت می‌کردند را جلب کند تا اینکه برای طواری جنگی در شهریور ۱۳۵۹ برنامه‌ریزی کنند. به نظر شما کاهش قوه دفاعی کشور چه تأثیری در توجه این کشورها داشت؟

آیت‌الله گرامی: حالا که می‌گوییم، احتمال می‌دهیم و شاید، ولی آن موقع این مسایل مطرح نبود و از طرفی شروع جنگ بهانه‌های زیادی داشت. اولاً از نجف بین مرحوم امام و بعثی‌ها اختلاف بوده. ثانیاً وقتی امام به ایران آمدند، انفجارهایی در بغداد صورت گرفت که صدام، ایران، سفارت ایران در بغداد و شخص سفیر را - طبق آن چه که آن موقع گفته می‌شد - متهم شناختند. بهانه‌ها متعدد بود. علاوه بر این

۵۳۰ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

در خوی ذاتی صدام بلند پروازی بود. همان‌طور که دیدید زمانی که از ایران شکست خورد، سراغ کویت رفت و بعد از آن اگر می‌توانست طرف دیگری می‌رفت. خوی او این‌طور بود. به هر حال یقین هم داریم که بازرگان اهل این نبوده که عمداً کاری را برای تضعیف ایران کند.

تسنیم: خیر! از بُعد سیاستمدای را عرض می‌کنم. زیرا کارشناسان مسائل امنیتی می‌گویند یک دولتمرد و سیاستمدار نباید قوه دفاعی کشور را ضعیف کند.

آیت‌الله گرامی: تا بینیم که کشور چه کشوری باشد؟ مثلاً آیا سوئیس ارتشی به این معنا دارد؟ حالا اگر بنا شد که مملکت دیگری درست شود و برنامه آن‌ها بر این اصل استوار باشد که امور تسلیحاتی و برنامه جنگ نداشته باشند، چه؟ در کشور اسلامی، اسلام و امنیت است و می‌خواهیم با همه برادروار باشیم. در نهج‌البلاغه آمده که مردم یا برادر انسانی ما هستند یا برادر مکتبی ما و با هیچ کس سر دعوا نداریم. مثل این است که الان شما اصرار می‌کنید که ما به هیچ‌وجه قصد تولید سلاح هسته‌ای نداریم. آن موقع راجع به اصل جنگ همچنین مسئله‌ای بود.

مرحوم بازرگان شخص مذهبی و متدین بود و بعد هم که کنار رفت، دیگر کنار رفت. این‌طور نبود که مخالفت علنی کند، مخالفت مکتبی داشت ولی مخالفت علنی عملی نداشت و به هیچ‌وجه اهل دسیسه و فعالیت‌های زیر زمینی نبود. حتی در تهران با ایشان صحبت شد که چرا شما از قضایا کنار رفتید؟ می‌گوید که ای بابا! ول کنید حرفش را هم نمی‌خواهد بزنید.

تسنیم: گویا در سال ۱۳۶۴ نهضت آزادی نامه‌ای خطاب به امام خمینی با عنوان «چه باید کرد» منتشر می‌کند که در این نامه آمده است: «رهبری انقلاب نه تنها از مواضع اولیه خویش عدول می‌کنند بلکه هیچ‌گونه مشروعیت و مقبولیتی نزد مردم ندارند.»

آیت‌الله گرامی: من همچنین چیزی را یادم نیست. چاپ شده؟

تسنیم: بله! این مطلب در تشریح رویداد در آبان‌ماه سال ۱۳۶۴ نیز منتشر شده است...

آیت‌الله گرامی: من چنین تعبیری را یادم نیست. علی‌ای حال اگر هم چنین تعبیری باشد، بسیار اشتباه است و امام هم مشروعیت و هم مقبولیت داشت. بنده غیر از آنکه اولین بار در سال ۱۳۳۸ و بعد هم در سال ۱۳۴۴، پاورقی قانون اساسی اسلام، از ولایت فقیه گفتم بلکه بعدها هم یک جزوه مستقلی به نام «مقدمه‌ای بر امامت»

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۵۳۱

نوشتیم که در آن سیر امامت و ولایت در اسلام را شرح دادیم و این بحث به ولایت فقیه رسیده و هم دوره توابع عامه و خاصه و... را به طور فشرده و خلاصه اعتقادی توضیح دادیم. در بعد علمی هم در شرحی که بر عروه در ۵ جلد داریم، در آخر جلد سوم، ادله‌ای مفصل راجع به ولایت فقیه داریم. به نظر ما هم از بُعد شرعی ولایت فقیه تمام است و هم از بُعد مقبولیت؛ مردم و حتی آنها که ولایت فقیه را قبول ندارند، شک ندارند که آقای [امام] خمینی مورد اقبال مردم بود.

تسنیم: فرمودید که امام مقبولیت و پایگاه اجتماعی داشتند. حتی آقای توسلی هم می‌گوید فضا و شرایط آن دوره تحت الشعاع امام بود. این که نامه نهضت آزادی در این شرایط با عناوینی به این صورت که امام مشروعیت و مقبولیت ندارد، به نوعی به دنبال این نبودند که جرقه یک‌سری مخالفت‌ها با امام (ره) زده شود ولی چون پایگاه اجتماعی ندارد و مردم همچنان در راه امام قدم بر می‌دارند، مخالفت‌ها راه به جایی نمی‌برد؟

آیت‌الله گرامی: من یقین دارم ایشان اهل همچنین چیزهایی نبود که بخواهد برای آن‌ها جرقه‌ای بزند اما عملاً هر صدای مخالفی این خاصیت را دارد؛ در داخل و خارج یا در طیف خواص خودمان، فرقی نمی‌کند. لذا مرحوم امام مکرر می‌گفتند جملاتی که موجب تضعیف حکومت باشد اشکال دارد، به خاطر همین است. مهم نیست که فرد غرض دارد یا ندارد ولی این تبعه را حرفش دارد. یقین داریم که بازرگان قصد جرقه زدن برای تحریک علیه ایران را نداشت. یک همچنین روحیه‌ای اصلاً در ایشان نبود. کسانی که با ایشان چه در زندان و چه بیرون از زندان، بودند، بر این امر صحنه می‌گذارند.

به هر حال پس از انقلاب و زمانی که امام در قم بودند، آقای بازرگان به قم می‌آمد. منزل مرحوم امام، در کوچه جلویی ما بود و آقای بازرگان با امام بالای پشت‌بام می‌آمد و به خاطر همین که رئیس حکومت موقت بود، در نظر مردم محبوب شد. ما با ایشان از نزدیک مراوده به آن صورت نداشتیم و در زندان هم، همبند نبودیم ولی خبرها می‌رسید. مکاتبه هم بین ما به این معنا که ایشان نامه نوشت، بود. یادم نیست که جوابی برای نامه‌اش نوشتیم یا نه.

تسنیم: نامه مرحوم بازرگان در چه رابطه‌ای بوده است؟

آیت‌الله گرامی: نامه برای قبل از انقلاب است. به نظرم ایشان نوشته‌ای در مورد سیر نزول سوره‌های قرآنی داشتند. دقیق نمی‌دانم در این رابطه بود یا چیز دیگری ولی

۵۳۲ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

من چیزی برای ایشان نوشتم یا کتابی برایشان فرستادم. بعد ایشان در نامه مفصل و با محبت و متواضعانه بنده را استاد بزرگوار خطاب کرد. انتقادهای ما به آقای بازرگان جای خود دارد ولی حساب کنید در آن شرایط جز آقای بازرگان کس دیگری برای نخست‌وزیری نبود. خیلی شجاعت می‌خواهد که در شرایطی که بختیار و حکومت نظامی و تشکیلات دیگر وجود دارد، کسی بیاید و ریاست را قبول کند. با این که هر کسی می‌داند که رئیس شدن دوره اول بعد از انقلاب دوام ندارد.

تسنیم: برخی از مورخین می‌گویند رابطه‌شان با آقای بختیار خوب بود. آیت‌الله گرامی: قدیم‌ها با هم در جبهه ملی بودند.

تسنیم: برخی از مورخین در این باره می‌گویند: یکی از دلایل شورای انقلاب برای نخست‌وزیری آقای بازرگان، رابطه نزدیک وی با بختیار بود. آنان معتقد بودند این انتخاب بختیار را مجبور می‌کند که دولت را بدون خشونت مفرط به آقای بازرگان بسپارد...

آیت‌الله گرامی: بعید است! بختیار تا دم آخر درگیر بود. اعلام حکومت نظامی کرد، منتها مرحوم امام داد زد که مردم حکومت نظامی را بشکنید و در خیابان‌ها بریزید.

تسنیم: ولی به دلیل رابطه دیرینه با آقای بختیار راحت‌تر می‌توانست قدرت را در دست بگیرد. شاید آقای بختیار موضعی نسبت به ایشان نداشت و نمی‌توانستند...

آیت‌الله گرامی: صریحاً و بارها در تلویزیون هم پخش کردند که بختیار می‌گوید اگر می‌خواهید از خودتان دولت درست کنید، بنده جایم محکم است و سر جایم نشسته‌ام. این حرف بارها از بختیار منتشر شد. بختیار سابقه جبهه ملی داشت و گرنه او کجا و بازرگان کجا؟ اصلاً بازرگان طیف دیگری بود. بسیاری از کشته‌ها و گناه‌ها گردن بختیار است.

بالاخره همه اشتباهاتی دارند ولی این که بگوییم که ایشان (بازرگان) بخواهد اقدامی به نفع صدام بکند، یک در میلیارد هم احتمال نمی‌دهم.

تسنیم: البته منظور سیاست‌ورزی غلط است نه اینکه تعمداً در کار باشد.

آیت‌الله گرامی: بله! شکی نیست که همه اشتباه مدیریتی دارند. اگر کسی را در ۳۰ سال اخیر پیدا کنید که اشتباه مدیریتی نداشته باشد، من باور نمی‌کنم. همه در جایی

اشتباه کردند.

تسنیم: به اشتباه اشاره کردید، حضرت امام بعدها اعلام کرد که من از اول هم با نخست‌وزیری بازرگان موافق نبودم.
آیت‌الله گرامی: بله این را فرمودند.

تسنیم: پس چرا حکم نخست‌وزیری برای آقای بازرگان صادر کردند؟
آیت‌الله گرامی: لابد آن موقع کس دیگری که موجه باشد، نبود. آقای بازرگان فرد خوبی بود. باید اولین فرد و رئیس حکومت کسی می‌بود که موقعیت اجتماعی‌اش خوب باشد. آقای سحابی هم بود ولی ایشان هم مثل آقای بازرگان بود ولی اصلاً حال آقای بازرگان را نداشت.

تسنیم: آقای سحابی در خاطراتشان گفتند که ما در سال ۱۳۴۱ آمدیم قم با ۴ تا از مراجع دیدار کنیم. آقای شریعتمداری یکی از آن چهار مرجع بود. حضرت امام هم مرجع دیگری بود. براساس خاطرات ایشان امام نهضت آزادی را نپذیرفت ولی پیغام خصوصی داد که در منزل آیت‌الله طباطبایی دیدار کنند. در این دیدار امام به آقای بازرگان گفت «به من نقشه ندهید و من خودم بلد هستم.» بحث آقای بازرگان این بوده که سلطنت را محدود کنند ولی تاکید امام روی اقدامات خلاف شرع شاه بوده. آیا امام با نهضت آزادی دیداری داشتند؟

آیت‌الله گرامی: من چیزی در این زمینه یاد نمی‌آید. اولاً ایشان (امام) وقتی بازرگان و طالقانی محکوم شدند، بیانیه داد و به محکومیت این‌ها اعتراض هم کرد ولی اینکه در منزل علامه جلسه‌ای باشد، چیزی یاد نمی‌آید. ارتباط خیلی قوی‌ای در این زمینه که امام منزل علامه بروند، نبود. به نظر من امام در چهارم آبان به ترکیه تبعید شدند

من و مرحوم آقای سعیدی (آقا سید رضا سعیدی) که شهید شد [پدر آقای سعیدی که تولیت حرم قم را دارد] و آقای انصاری شیرازی که الان مریض است و مدت هاست در خانه خوابیده (خدا شفایش دهد) و یکی از آقایان از رفسنجان به نام آقای پورمحمدی که با این آقای پورمحمدی وزیر، قوم و خویشند، پیش امام بودیم. در آن شب‌ها تولد شاه یا تولد ولیعهد بود و جشن‌های خیابانی به پا بود. در آن شب به خاطر رفع اختلاف بین آقای شریعتداری و مرحوم امام درخصوص تبلیغ، قدری صحبت کردیم. امام نامه‌ای را درآورد و گفتند که این را علامه طباطبایی برای حل اختلاف نوشتند. در آن نامه ۵-۶ موضوع بود و امام برای ما یکی یکی خواندند.

۵۳۴ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

معلوم شد علامه در حد رفع اختلاف دخالت می‌کردند. اما اینکه امام رفته باشد منزل علامه، من همچنین چیزی در خاطر نیست. بالاخره پیری، کم حافظه‌گی هم به همراه دارد.

تسنیم: یکی از کسانی که در دادگاه‌های مرحوم بازرگان و طالقانی شرکت کرده، نقل می‌کرد که در دادگاه این دو بزرگوار، ۱۵۰ نفر شرکت می‌کردند اما محاکمه طیب هم در همان زمان در عشرت‌آباد برگزار می‌شد و ۳۰ هزار نفر از جنوب تهران راه می‌افتادند و برای دادگاه می‌آمدند. این اختلاف زیاد در پایگاه اجتماعی، ناشی از چه بود؟

آیت‌الله گرامی: به نظرم می‌آید که دادگاه آقای طالقانی قبل از قضیه طیب بود.

تسنیم: محاکمه آقای بازرگان ۸۷ جلسه ادامه داشت.

آیت‌الله گرامی: طیب با جریان پیروی از مرحوم امام، حالت اجتماعی و مردمی پیدا کرد و خودش هم طیفی قوی و جمعیتی داشت که فوق بسیاری از احزاب بود. از این نظر طیب خیلی در طیف رفقای خودش موجه بود. آن دسته‌ای که طیب در عاشورا راه انداخت و همه پرچم‌ها عکس آقای [امام] خمینی را زدند، یعنی وصل شدن به نهضت مردمی روحانیت و امام خمینی. نهضت آزادی هرگز چنین کارهایی نمی‌کرد. نهضتی‌ها دم از استقلال می‌زدند ولی اینکه بخواهند دنبال آقای [امام] خمینی بیایند، نبود. طیب دنباله‌رو مبارزات روحانیت و آقای [امام] خمینی بود. بنابراین این دو را نمی‌شود به هم مخلوط کرد. این طور تعبیر کنید که طیب با ارتباطش با عوام، جمعیت زیادی داشت ولی نهضت آزادی با ارتباط با تیپ روشنفکر، خواه ناخواه یک گروه خاصی شدند.

در جریان دادگاه طیب، وحشت ریخته بود و مردم در خیابان‌ها بودند ولی در محاکمه آقای طالقانی و بازرگان این طور نبود. بنده یک یا دو جلسه محاکمه آقای طالقانی را در دادگاه بودم. دادگاه بازرگان و طالقانی در اختناق بود و دادگاه طیب زمانی بود که مرگ بر شاه هم عادی شده بود.

امام خمینی (ره) بعد از جریان فیضیه که هنوز تا محرم خیلی مانده بود، اعلامیه‌ای داد که شاه دوستی یعنی غارت‌گری و پاره کردن قرآن‌ها؛ آن زمان شعار «مرگ بر شاه» دیگر باب شده بود. نهضت آزادی هم دنبال مرجعیت نبود و مبارزاتی به سبک مرجعیت نداشت. نهضت آزادی گروه روشنفکری بودند و هوادارانشان هم خواه ناخواه روشنفکران بودند.

تسنیم: آقای بازرگان در دوران پیش از انقلاب و پس از آن، نگاه متفاوتی به حرکت‌های مردمی یا انقلاب داشتند. بر اساس نظر مورخین آقای بازرگان اصلاً با واژه انقلاب مخالف بوده است. به عنوان مثال آقای موسوی خوئینی‌ها می‌گویند: در جلسه‌ای حرف از انقلاب حضرت مهدی شد و آقای بازرگان گفتند که اسم انقلاب نیاورید و بگویید که امام زمان (عج) تشریف می‌آورند.

آیت‌الله گرامی: این سخن به آقای بازرگان می‌خورد. من عین تعبیرات یادم نیست ولی روششان به این‌ها می‌خورد. چنان که روی کلمه صدور انقلاب هم حساسیت داشت.

تسنیم: شاید به دلیل اینکه به واژه انقلاب حساسیت داشتند، با تبعاتش هم مخالف بودند. نهضت آزادی به دنبال رفورمیست یا اصلاح‌طلبی در دوره شاه بودند. حتی آقای بازرگان بعد آنکه حکومت شاه ضعیف می‌شود مسئله انتخاب آزاد را مطرح می‌کند و نظرشان این است که دیگر حرکت‌های مردمی صورت نگیرد.

آیت‌الله گرامی: بله! صحبت این بود که شاه سلطنت کند، نه حکومت. این تعبیر را کم‌کم بعضی آقایان هم می‌پذیرفتند. مثلاً شاید نظر آقای شریعتمداری این بود. ظاهراً طی خبرهایی که گاهی پیدا می‌کردیم آقای شریعتمداری معتقد بود که شاه بماند و روحانیت خودش حکومت را دست‌نگیرد زیرا مردم ناراضی می‌شوند و این نارضایتی از «روحانیت» می‌شود و این به ضرر دین است.

تسنیم: پس با توجه به این تفاسیر، اگر انقلاب بر اساس همان سیاست‌های آقای بازرگان تداوم پیدا می‌کرد که ارتش رژیم پهلوی و شاه حفظ شود نتیجه بهتری را در پی داشت یا اقدامات انقلابی که به واسطه...

آیت‌الله گرامی: شرایطی جلو آمد که دیگر کار از کار گذشته بود. قبل از عاشورا، روزی که امام خمینی به فیضیه آمد، صحبت این بود که تا چه زمانی می‌خواهیم همین‌طور شعار دهیم، بالاخره باید طرح بدهید. مسئله این بود که باید کاری کرد. قبل از همه این حرف‌ها، صحبتی به این معنا بود که مردم طرح می‌خواهند.

یک جریان دیگر را بگویم. آقای [امام] خمینی را بعد از آن عاشورا گرفتند، عاشورا سخنرانی ایشان بود و فردا شب دوازدهم ایشان را گرفتند. ما خدمت ایشان در خیابان آذر کوچه حکیم که روضه بود، رفتیم. خدا رحمت کند حاج آقا مصطفی به من می‌گفت که آقام عقیده‌اش این است که آدم باید خودش شاه شود. در خاطرات من هم این هست. منظورش این بود که تا حکومت را نگیریم، کار درست نمی‌شود [آن زمان آقا مصطفی تعبیر کلمه شاه را کرد] و گمانم در مسئله

۵۳۶ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

رفراندم یا انجمن‌های ایالتی، خصوصی فرموده بود که تا من بالای دار نروم، کار درست نمی‌شود. باید آماده باشم بالای دار روم.

تسنیم: یعنی امام به معنای واقعی دنبال یک انقلاب...
آیت‌الله گرامی: بله!

تسنیم: اگر آقای بازرگان همان طوری که خودتان فرمودید، همان روش اصلاح‌طلبی را ادامه می‌داد، نتیجه آن بهتر می‌شد؟
آیت‌الله گرامی: نه بابا! در آن شرایط آن روش خاصیتی نداشت. امکان آن روش نبود.

تسنیم: یعنی اگر سیاست‌های آقای بازرگان عملیاتی می‌شد، حرکت‌های مردمی هم تحت الشعاع قرار می‌گرفت؟
آیت‌الله گرامی: بله! شاه اگر توبه هم می‌کرد، توبه یک روزه بود. معلوم است کسی که مزاجش آن طور شده، مگر می‌شود تغییر کند.

تسنیم: در دورانی که بازرگان بحث اصلاح و رفورم را مطرح می‌کند، حرکت‌های مردم شکل گرفته بود ولی همان‌طور که خودتان فرمودید، در دوره آیت‌الله العظمی بروجردی شرایط به این صورت نبود. برای ما وجهه مذهبی آقای بازرگان قابل تامل است و وی در اوایل سال ۴۲ و ۴۳ مدافعات دینی هم داشتند ولی در سیاست‌مداری مشکلاتی داشت.
آیت‌الله گرامی: ما این حرف‌ها را قبول داریم.

تسنیم: یعنی آقای بازرگان شخصیتی داشتند که باید خارج از فضای سیاسی به کارشان ادامه می‌دادند؟
آیت‌الله گرامی: بله، این را می‌دانیم. این منافات با آدم خوب بودن ندارد.

تسنیم: شاید آدم خوب باشد ولی سیاستمدار نباشد.
آیت‌الله گرامی: کاملاً درست است.

تسنیم: به نظر می‌آید آقای بازرگان نباید وارد سیاست می‌شد. چرا که جنبه‌های...
آیت‌الله گرامی: این «نباید» را نمی‌توان به صورت مطلق گفت. اگر آن اول کار، ایشان نبود ما کسی را نداشتیم. آن موقع واقعاً خدمتی بود. وجود ایشان پلی بین متجدد و تقدم شد. منتها هر کسی اشتباهی می‌کند.

تسنیم: خودشان هم...

آیت‌الله گرامی: اصلاً یکی از علما که آدم بزرگی بودند و همه به عدالت قبولشان دارند، به من گله می‌کرد و می‌گفت آقای [امام] خمینی خیلی تند است. بسیار متدین و آدم اهل معرفت و اهل عدالت بود، این تعبیر را کرد اما منظورش این بود که با روش ایشان موافق نبودند. مکرر این طیف را داشتیم.

تسنیم: ولی خب! سیاستمدار نیست.

آیت‌الله گرامی: سیاستمدار به معنایی که ما می‌گوییم، نه رفورمیستی.

تسنیم: در یکی از کتب آقای بازرگان که به نهضت ملی شدن صنعت نفت، اشاره کرده، یک عبارت خیلی عجیبی درباره دیدگاه ایشان نسبت به روحانیت بود. مثلاً در این کتاب به نقل از ایشان آمده که «ما رفتیم آبادان و ملت تا ۳۰ کیلومتر بیرون شهر برای استقبال آمده بودند. مردم آن موقع فکر می‌کردند که شاه و مصدق و کاشانی نفت را ملی کردند. آن زمان نقاب از چهره شاه و آقای کاشانی نیفتاده بود.» یعنی دید ایشان به آیت‌الله‌العظمی کاشانی این همه بد بوده است؟

آیت‌الله گرامی: آن زمان برای بستن شیرهای نفت می‌رفتند که این مسئله مهم و جهانی بود. اما درباره حرف ایشان، نمی‌دانم چه عرض کنم؟ آقای [آیت‌الله] کاشانی (ره) اولاً خیلی زحمت کشید و بحثی در آن نیست. روش ایشان خیلی مورد تایید مرحوم آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی هم نبود ولی مرحوم بروجردی به ایشان خیلی خدمت کرد. آیت‌الله کاشانی ظاهراً از خودش خانه شخصی نداشت و در خانه اجاره‌ای سکنی داشت. از طرف شاه هم صاحب‌خانه را تحریک کردند که باید آیت‌الله کاشانی را بیرون کنید. حالا اینکه آقای [آیت‌الله‌العظمی] بروجردی از کجا فهمید و به وسیله حاج احمد (خادمشان) پولی فرستاد که فوری به تهران برود و برای آقای [آیت‌الله] کاشانی خانه معامله کند، نمی‌دانم.

مرحوم آقای [آیت‌الله] کاشانی واقعاً در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت خیلی خدمت کرد و اگر در کنار مصدق نبود، نهضت پیروز نمی‌شد، این یقینی است. همه می‌دانند جنبه مردمی حرکت مصدق وابسته به وجود آقای [آیت‌الله] کاشانی بود. بالاخره ایشان روحانی‌ای در سطح اجتهاد و مرد ملایی بود. آیت‌الله کاشانی را حتی از جهات معلومات حوزوی، نمی‌توان با آقای طالقانی مقایسه کرد. این تعبیر آقای بازرگان خیلی زننده است. علاقه مرحوم آقای [آیت‌الله‌العظمی] کاشانی به آقای [امام] خمینی هم زیاد بود. گاهی در جلسه مشترک با امام، ایشان حتی دوست داشته بحثی هم عنوان شود که آقای خمینی اشاره کرده بود که بحثی را

کسی شروع نکند.

تسنیم: آیت‌الله کاشانی می‌فرمایند یک فرعی را برای بحث مطرح کن.
آیت‌الله گرامی: بله بله؛ تعبیر ایشان همان کلمه بی‌سواد بود. به یکی از دوستان که در جلسه بود و الان هم فوت کرده، گفته بودند بی‌سواد یک فرعی را آغاز کن که آقای [امام] خمینی اشاره کردند، نه. آقای [آیت‌الله] بهبهانی هم همین طور به آقای [امام] خمینی خیلی علاقه داشت. در یک جا مفصل از بدی‌های شاه و حکومت صحبت کرد و بعد به امام گفته بود که شما باید که این را از تخت پایین بکشید. امام خمینی گفته بود که عجب شما او را به تخت نشاندی، حالا من بیارمش پایین؟ امام که خیلی از اوضاع صحبت کرده بود، آقای [آیت‌الله] بهبهانی گفته بود بله! این هم دلیلش که شما می‌توانید.

تسنیم: آقای بازرگان معتقد بود که پس از انقلاب بهتر است مردم به خانه‌هایشان بروند و دیگر در راه پیمایی‌ها و تجمعات و مناسک سیاسی نباشند...
آیت‌الله گرامی: بله! شنیده‌ام. ایشان ظاهراً این جور بود و معتقد به جنبه عمومی به معنای مبارزه در بعد از تحول، بعد انقلاب، نداشت یعنی می‌گفت این جور شلوغ کردن‌ها نمی‌گذارند ما کارمان را کنیم؛ باید آرامش باشد تا بتوانیم کارمان را انجام دهیم.

تسنیم: این سیاست را در دولت فعلی هم می‌بینیم که از سوی شخص تنوریک دولت مطرح می‌شود. اخیراً یکی از مسئولان در دولت گفته نباید در موضوعات هسته‌ای نظر راننده تاکسی را پرسید که به عقیده برخی کارشناسان مسائل سیاسی این دیدگاه به نظر آقای بازرگان بسیار نزدیک است که می‌گوید مردم بعد از انقلاب باید به خانه‌هایشان بروند. نظر شما در این رابطه چیست؟
آیت‌الله گرامی: من این طور فکر نمی‌کنم، فعلاً مشکل این نیست. ولایت فقیه چنان در سطح جامعه جا افتاده که آن‌ها هر جور هم حرف بزنند و عمل کنند با صحبت‌هایی که رهبری می‌کند، قضیه حل است. آن زمان این حرف‌ها و مسائل بود ولی اکنون مسئله در این جهت نیست و حق همین است که نمی‌شود به دشمنان اعتماد کرد خواه‌ناخواه باید جامعه همیشه حالت انقلابی خود را حفظ کند. اینکه آمریکا تا امروز موفق نشده، همین حضور انقلابی بوده که یکی‌اش همین نماز جمعه‌هاست که در سرتاسر کشور مردم را داغ‌نگه می‌دارد. این‌ها حالت انقلابی بودن را حفظ می‌کند. باید آن حالت حفظ شود. اگر یک قدری این حالت انقلابی

سرد شود، دشمن طمع می‌کند و عوارضی به وجود می‌آید.

تسنیم: شما می‌فرمائید امروز ولایت فقیه جایگاه ویژه‌ای دارند و می‌توانند فضای کشور را مدیریت کنند ولی اگر بخواهد این سیاست پی‌گیری شود که مردم به خانه‌هایشان بروند، به نظر شما درست است؟ با توجه به تجربه‌ای که در دوران آقای بازرگان داریم.

آیت‌الله گرامی: این سست کردن حالت انقلابی است. عرض کردم که باید حالت انقلابی حفظ شود.

تسنیم: آقای بازرگان قبل از انقلاب کتب مختلف دینی داشتند اما امام بعد انقلاب در نامه‌شان پیامون نهضت آزادی اشاره می‌کنند که تفسیر این‌ها از قرآن ایراد دارد.

آیت‌الله گرامی: حرف ایشان راجع به مجاهدین آن موقع بود. آن‌ها را یادم نیست. البته نمی‌توانم هم بگویم که حتماً بی‌ایراد است. اسم نمی‌برم ولی آقای در تفسیر سوره «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»، تفسیر «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا. لِلطَّاعِينَ مَأْتَابًا.» به جای این که جهنم را وجود خارجی ببیند می‌گوید جهنم در وجود خودمان است. اصلاً این اشتباه است.

تسنیم: شما شنیده‌اید که آقای بازرگان نامه‌ای به امام می‌نویسد و «انقلاب» را «اسلامی» نمی‌نویسد. بعد امام نامه را پاره می‌کنند و می‌فرمایند که به او بگویید نامه را پاره کردم.

آیت‌الله گرامی: آن چیزی که ما شنیدیم این بود که کاغذهای بسیار زیادی از زمان شاه مانده بود و بالای آن هم نوشته شده بود «دولت شاهنشاه ایران». آقای بازرگان یا اعضای دولت نامه‌ای برای امام - که آن موقع در قم بود - نوشتند. این نامه همین جوری به دست امام می‌رسد. دولت گویا نظر اقتصادی داشت و می‌خواست آن کاغذها را دور نیندازند ولی می‌توانستند مهر ابطال درست کنند و کلمه شاهنشاهی‌اش را مهر بزنند ولی این کار را نکردند. بنابراین امام خیلی عصبانی شد و در فیضیه هم سخنرانی و خیلی اظهار ناراحتی و استغفار هم کرد.

تسنیم: حضرت امام سال‌ها بعد از نخست‌وزیری مرحوم بازرگان در نامه‌ای عنوان فرمودند که از ابتدا هم راضی به نخست‌وزیری آقای بازرگان و همچنین آقای منتظری نبودم.

آیت‌الله گرامی: آقای [آیت‌الله] منتظری را با بازرگان خلط نکنید. آقای منتظری هم ذاتاً انسان بسیار وارسته‌ای بود و هم کارهایی که کرد، برای هواخواهی مردم بود، منتها نمی‌دانم چه جور شد که وسائط کار، کار را خراب کردند. درگیری بیشتر ایشان با فشارها بود. چیزهایی شنیده بود. مثلاً مرحوم منتظری به من

می‌گفت فلان کس را به خاطر گران‌فروشی، آن قدر زده بودند که آثار شلاق‌ها بر بدنش بود. چه کسی این کار را کرده بود؟ رئیس کمیته آن زمان. از این شکایات پیش ایشان زیاد می‌آمد و ایشان را تحریک می‌کرد. من خودم یک وقت به ایشان گفتم که آقای [آیت‌الله] منتظری! شما چرا این حرف‌ها را می‌زنی؟ صبر کن، بالاخره شما که قائم‌مقام هستی، یک روزی رهبر می‌شوی، آن موقع افکارت را پیاده کنی. ایشان به من گفتند که یعنی می‌گویی اسم من قائم‌مقام باشد و بنشینم این قدر ظلم را بینم و سکوت کنم؟ نمی‌توانم. منتها منظور آقای منتظری از این ظلم‌ها چه بود؟ منظورشان ظلم‌های ایادی و وسائط حکومتی بود.

تسنیم: حتی آقای بازرگان عنوان «نق زدن» هم درباره حضرت امام آورده.

آیت‌الله گرامی: آقای بازرگان تعبیرات این جوری هم داشت و در این جهت تعبیراتش خیلی صریح بود اما آقای منتظری برعکس او، به امام در تمام شرایط خضوع داشت و خودش را شاگرد امام می‌دانست و از آن طرف خیلی هم خدمت کرد و در مرجعیت امام خمینی مرهون آقای منتظری است. ما همه بودیم ولی هسته مرکزی آقای منتظری بود. حالا همه رفتند و در قیامت خیلی چیزها بهتر معلوم می‌شود.

اشتباه استراتژیک بازرگان*

گفت‌وگو مهرنامه با دکتر ابراهیم یزدی

آقای دکتر! شاید مناسب باشد بحث را از اولین فعالیت‌های سیاسی شما که به دوران قیل از دانشجویی برمی‌گردد، آغاز کنیم؛ زمانی که شما به «نهضت خداپرستان سوسیالیست» پیوستید؛ نکته‌ای که شاید برای کسانی که شما و نهضت آزادی را «لیبرال» می‌دانند، جالب توجه باشد. زمینه‌های اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری سوسیالیسم در میان نیروهای اسلامی چه بود؟ استفاده از واژه «سوسیالیسم» برای اندیشه عدالت‌خواهی و عدالت‌طلبی در میان مسلمانان، یک ریشه تاریخی دارد. شما می‌دانید که در زمان خود پیامبر کسانی از صحابه، از طبقه زحمتکشان بودند. فقر آنها در حدی بود که جا و مکان خاصی نداشتند و شب‌ها در مسجد پیامبر بیتوته می‌کردند.

اهل صفة.

بله. آنها در مسجدالنبی سکوی بزرگی داشتند و شب‌ها را در آنجا به عبادت و ریاضت می‌گذراندند. آنها بر اساس آموزه‌های قرآنی به شدت با مال‌اندوزی و تکثر ثروت مخالف بودند. برخورد ابوذر غفاری، یکی از همین گروه از صحابه، با عثمان که یکی از صحابه ثروتمند بود و یا با کسانی مثل عبدالرحمن بن عوف که از عناصر اصلی ثروت‌اندوزی و تکثر اموال بودند، بر همین اساس بود. خوارج در برخی از نواحی اسلامی مثل بحرین حکومتی شکل دادند که به تعبیر امروزی،

* گفت‌وگو خبرنگار «مهرنامه» با دکتر ابراهیم یزدی به مناسبت نوزدهمین سالگرد درگذشت زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، به نقل از صفحات ۱۵۲ تا ۱۶۳ ماهنامه‌ی مهرنامه، شماره ۳۳، دی‌ماه ۱۳۹۲.

سوسیالیستی بود و در آن، همه کار می‌کردند و هرچه درآمد داشتند به بیت‌المال می‌دادند و بیت‌المال هم به هرکس به میزان احتیاجش می‌پرداخت. گروه‌های دیگری نظیر قرامطه در بصره و نقاط دیگر بودند که نوعی از جامعه اشتراکی به وجود آورده بودند. در دوران جدید، شاید بتوان گفت که از زمان سیدجمال‌الدین اسدآبادی اولین بار که واژه «سوسیال دموکرات‌ها» در ایران به کار گرفته شد، آن را به «اجتماعیون عامیون» ترجمه کردند؛ البته ما «اجتماعیون مسلمان» هم داشتیم. اگر اشتباه نکنم، سیدجمال نخستین کسی بود که این اصطلاح را برای مکتب اقتصادی اسلامی هم به کار برد. طرح این بحث صرفاً در ایران نبود، در کشورهای سنی‌نشین هم وجود داشت. به‌عنوان مثال، السباعی، متفکر سوری، کتابی دارد با عنوان «الاسلام و الاشتراکيه» که او هم چنین مباحثی را مطرح می‌کند. در واقع، این روندی بود در جهان اسلام در دوران جدید که در کنش و واکنش با اندیشه‌هایی که از خارج جامعه اسلامی وارد می‌شد، سنتزهایی صورت می‌گرفت. در عصر جدید وقتی اندیشه‌های عدالت‌خواهی به صورت مکاتب مختلف سوسیالیستی در فرانسه، انگلستان و بعد در صورت افراطی آن در مارکسیسم ظهور کرد؛ در میان مسلمانان هم این سؤال شکل گرفت که اسلام چه نوع مکتب اقتصادی دارد؟ بنابراین، مسلمانان دیدند که باید به این پرسش پاسخ دهند. کتاب السباعی پاسخی به همین نیاز بود. در ایران هم، پیش از شکل‌گیری «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» آقای به نام سعیدی، تز دانشگاهی خود را با عنوان «اسلام و سوسیالیسم» منتشر کرد.

در چه سالی؟

سال‌های ۱۳۲۲ یا ۱۳۲۳.

یعنی تشکیل نهضت خدایپرستان سوسیالیست متأثر از این کتاب بود؟

نه. این کتاب را مثال زدم تا بگویم توجه به اندیشه‌های عدالت‌خواهانه اتفاق تازه‌ای نبود و قبل از تشکیل «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» هم وجود داشت. خود سیدقطب کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» را دارد و می‌خواهد همین بحث را باز کند؛ گرچه اسمی از سوسیالیسم یا جامعه اشتراکی نمی‌برد. در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ که جریان‌های مختلفی شکل گرفتند؛ ما سه جریان عمده را می‌توانیم تشخیص دهیم. نخست، جریان چپ مارکسیستی که به فاصله یک ماه از شهریور

۱۳۲۰ حزب توده را اعلام موجودیت کردند. دلیل آن هم، آمادگی قبلی آنها بود چون کادرهایی داشتند که پیش از این در زندان به سر می‌بردند. ضمن آنکه سیاست متفکین آن بود که از طریق حزب توده با گرایش‌های فاشیستی در ایران که در اواخر سلطنت رضاخان در هواداری آلمان‌های نازی رشد کرده بودند؛ مقابله کنند. دوم، جریان ملی که در چارچوب آن حزب ایران، حزب پیکار و احزاب دیگری به وجود آمدند. جواد فاضل، اولین مترجم نهج‌البلاغه به زبان فارسی، از چهره‌های شاخص حزب پیکار بود. سوم، جریان اسلامی که از همه دیرتر وارد صحنه شد.

دلیل این تأخیر چه بود؟

این تأخیر طبیعی بود. مسلمانان بعد از شهریور ۱۳۲۰، اول باید برداشت خود را از دین تعریف می‌کردند. وقتی می‌گویند ما مسلمان هستیم؛ کدام اسلام؟ کدام دین؟ دینی که به انواع و اقسام خرافات آغشته بود؟ شما اگر به اساسنامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران مراجعه کنید، یکی از بندهای آن «خرافه‌زدایی از دین» است. شاید این مسئله الآن اصلاً برای شما مطرح نباشد؛ اما در جامعه آن روز این موضوع خیلی مهم بود. آن زمان بسیاری از گرایش‌های خرافی و باورهای انحرافی میان مسلمانان وجود داشت؛ به طوری که وقتی خود را مسلمان معرفی می‌کردیم، باید توضیح می‌دادیم کدام اسلام. علاوه بر این، وقتی حرکتی می‌خواهد خود را به جامعه عرضه کند؛ باید ببیند چه چیزی برای عرضه دارد. آن هم در شرایطی که حزب توده خیلی قوی و فعال بود. شما می‌دانید که حزب توده در دوره اول فعالیت خود (سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳) توانست بخش زیادی از روشنفکران، متفکران و مترجمان را جذب کند. حزب توده در این مقطع دو مشخصه داشت. اول اینکه هیچ‌گاه عنوان نکرد که مارکسیست است. دوم اینکه خود را ملّی و در مواردی دینی معرفی می‌کرد؛ در دهه اول محرم سردر حزب توده در تهران و شهرری با پارچه‌های سیاه و نوحه‌های عزا پوشیده می‌شد. بعد از قضیه‌ی درخواست نفتی روس‌ها از ایران و حمایت حزب توده از آنها، به تدریج صفوف مشخص شد. اما در میان ما مسلمانان در آن مقطع، خواندن شیمی، فیزیک و علوم طبیعی مترادف بود با بی‌دینی. به همین دلیل، بسیاری از خانواده‌های مسلمان حتی به پسران خود اجازه رفتن به مدرسه را نمی‌دادند. از آن طرف، جوان‌های آن زمان هم اگر می‌دیدند جوانی حرف از خدا

می‌زند ولی دانشگاه و دبیرستان را تمام کرده، تعجب می‌کردند. یعنی، ما با یک تقابل تیز روبه‌رو بودیم. این در حالی بود که حوزه‌های علمیه هم کاملاً در خواب و به‌دور از مسایل و نیازهای روز جامعه بودند. در چنین شرایطی، چند جریان حرکت ابتدایی خود را آغاز کردند. یکی، انجمن اسلامی دانشجویان که در دانشگاه تحت فشار دو جریان مخالف (بهایی‌ها و توده‌ای‌ها) قرار داشتند. دوستان ما از ترس هوچی‌گری توده‌ای‌ها جرأت نداشتند به مسجد دانشگاه تهران که در یکی از اتاق‌های طبقه همکف دانشکده فنی به همت مهندس بازرگان درست شده بود، بروند و نماز بخوانند. خود من همان اوایلی که تازه به دانشگاه رفته بودم، روحیه‌ای داشتم که مخالفان را تحریک می‌کردم. یک روز که هنوز کلاس تشکیل نشده بود، رفتم پای تخته نوشتم: «اسلام منادی آزادی و برابری است و عموم مسلمانان جهان باید از این ندای آسمانی برخوردار باشند.» زیر آن هم نوشتم: «یک مارکسیست نمی‌تواند سوسیالیست باشد!». بعد هم رفتم بیرون. وقتی دانشجویان به کلاس آمدند، داد و بیداد توده‌ای‌ها بلند شد که دانشگاه محل دین نیست. دنبال آن بودند که چه کسی این مطلب را نوشته است. خوب که داد و بیداد کردند؛ من پا شدم و گفتم من نوشتم، بفرمایید تا با هم بحث کنیم. می‌خواهم بگویم که جو بدین شکل بود. بنابراین، انجمن اسلامی دانشجویان دو مسئولیت مهم داشت. اول، مرزبندی با خرافات و دوم، مقابله با جریان چپ مارکسیستی. البته، ما هم جوان بودیم، متفکر و نظریه‌پرداز نداشتیم. بازرگان اولین کسی است که بعد از شهریور ۱۳۲۰ نظریه‌پردازی می‌کند و تا حدود زیادی مرزها را برای ما جوانان روشن کرد.

با توجه به اینکه شما می‌فرمایید آن زمان هنوز جریان اسلامی خاصی شکل نگرفته بود؛ آیا انجمن اسلامی دانشجویان که شاید اولین تشکیلات اسلامی بود، در مقام تولید فکر بود، یا صرفاً توزیع فکر و یا مصرف‌کننده فکر؟

من پرسش شما را تصحیح می‌کنم. درست است که اولین سازمان جدی انجمن اسلامی دانشجویان بود؛ اما قبل از آن هم تلاش‌هایی صورت گرفته بود. مثلاً مرحوم شهابی سازمان تبلیغات اسلامی را درست کرده بود؛ اما آنجا هم مرزبندی درباره اینکه کدام اسلام، مشخص نبود. یا مرحوم راشد که شب‌های جمعه در رادیو خیلی خوب و گیرا صحبت می‌کرد؛ تا آنجا که حتی دوستان ارمنی ما آن را گوش می‌دادند! اما هیچ کدام از این‌ها سازمان نبودند. انجمن اسلامی دانشجویان به دنبال

حفظ هویت دینی بود. یعنی، ما در معرض تهاجمی قرار داشتیم که ابتدا باید هویت خود را به‌عنوان مسلمان حفظ می‌کردیم. همان‌طور که بدون همراه و راهنما نمی‌توان به کوه و بیابان رفت؛ برای فعالیت‌های اجتماعی هم ما نیاز به همراه و راهنما داشتیم. انجمن اسلامی دانشجویان در آن زمان محلی بود برای اجتماع همه جوانانی که درد دین داشتند تا یکدیگر را حمایت اخلاقی و معنوی کنند. ضمن اینکه این پرسش برایمان مطرح بود که کدام دین؟ بنابراین، ما دنبال افرادی رفتیم که بتوانند این پرسش ما را پاسخ دهند. می‌خواستیم کسی برای ما توضیح دهد که تعارضی بین اسلام و علوم جدید نیست. آن هم در شرایطی که بسیاری از هم‌نسلان من برای جلب موافقت خانواده‌های خود با تحصیل، مشکل داشتند. چراکه روحانیون در بدنه جامعه خیلی نفوذ داشتند و با هر آنچه جدید بود، مخالفت می‌کردند.

خود شما چه‌طور توانستید به دانشگاه بروید؟

پدر من مخالفتی با تحصیل ما نداشت. او تنها می‌خواست یکی از سه پسر او در مغازه کمک او بایستد. متقابلاً مادر ما تأکید داشت که من حتماً باید درس بخوانم. من هم به پدرم گفتم من کارهای تو را انجام می‌دهم و درس را هم می‌خوانم. در کنار انجمن‌های اسلامی، کسان دیگری هم بودند که از زاویه دیگری نسبت به فعالیت‌های حزب توده حساس بودند و مخالفت آنها جنبه ایدئولوژیک داشت. از این جهت دو نفر نقش کلیدی داشتند؛ یکی مرحوم محمد نخشب و دیگری، آقای مهندس جلال آشتیانی که فرزند شیخ مهدی آشتیانی، از اساتید برجسته فلسفه اسلامی در قم، بود. بسیاری از علما مثل مرحوم شیخ مهدی حائری یزدی و علامه طباطبایی از شاگردان مرحوم میرزا مهدی آشتیانی بودند. آنها هیچ ارتباطی با انجمن‌های اسلامی نداشتند؛ اما به این نتیجه رسیده بودند که برای مقابله با حزب توده باید اندیشه‌های آنها را شناخت. یک گروه را نخشب که دانشجوی دانشکده‌ی حقوق بود تشکیل داده بود و دیگری را مهندس آشتیانی که دانشجوی دانشکده فنی بود. این هر دو گروه هم‌زمان به این جمع‌بندی و نظریه رسیده بودند که دیدگاه اقتصادی اسلام، یک دیدگاه سوسیالیستی است. برادر من (دکتر کاظم یزدی) و فرزندان مرحوم سیدمهدی رضوی قمی هم با گروه آشتیانی همکاری داشتند. بعد از

مدتی دو گروه با هم آشنا شدند و به هم پیوستند که بدین ترتیب، نهضت خداپرستان سوسیالیست شکل گرفت.

فکر می‌کنید مؤسسان نهضت خداپرستان سوسیالیست مستقل به گرایش سوسیالیستی رسیدند، یا آنکه تحت تأثیر فضا و هژمونی فکری حزب توده قرار داشتند؟

اصطلاحی داریم که می‌گوید فرهنگ‌ها مسری هستند. همان‌طور که جوامع انسانی از ابتدا به مبادلات اقتصادی دست می‌زدند، مبادلات فرهنگی هم داشتند. مبادله فرهنگی یکی از عناصر لازم برای رشد هر گروه اجتماعی است. گروه‌هایی نظیر قبایل آمازون که مبادله فرهنگی با دیگران نداشتند، ابتدایی باقی مانده‌اند. از آنجا که ایران یک سرزمین بکر و بی‌فرهنگ نیست؛ طبعاً وقتی اندیشه‌های جدید وارد ایران می‌شود، این اندیشه‌ها خواه‌ناخواه به سمتی می‌رود که رنگ بومی بگیرد.

بنابراین، سوسیالیسم خداپرست یک سنتز بود.

در شکل‌گیری سوسیالیسم خداپرست، افکار و اندیشه‌های جدید آمده، ما به عنوان مسلمان آن را می‌بینیم و خواه‌ناخواه به فکر فرو می‌رویم. برای آنکه از یک طرف، ظلم‌ستیزی عنصر اساسی در حیات انسانی است و از طرف دیگر، با توجه به شاخه‌های تشیع و مطالعه اندیشه‌های حضرت علی در نهج‌البلاغه، طبیعی بود به این نتیجه برسیم که نگرش اقتصادی اسلام به نوعی سوسیالیستی است. در اینجا است که سنتزی به‌وجود می‌آید و می‌شود خداپرستان سوسیالیست. ما این را در اروپا هم می‌بینیم. در آنجا هم سنتزهایی بین اندیشه‌های سوسیالیستی با عدالت‌خواهان مسیحی صورت گرفت و جریان‌های سوسیالیست مسیحی به‌وجود آمده است. در حزب سوسیال دموکرات سوئد، شاخه بزرگی وجود دارد با عنوان brotherhood که در واقع، سوسیالیست‌های مسیحی هستند. یک بار هم به دعوت آنها در سوئد یک سخنرانی کردم با همین عنوان «خداپرستان سوسیالیست». از آنجا که اکثریت قریب به اتفاق مؤسسان نهضت خداپرست سوسیالیست دانشجویان بودند؛ اولین کاری که کردند تشکیل شاخه دانش‌آموزی بود. چرا که هر کدام از آنها برادران کوچک‌تری داشتند که می‌توانستند با آوردن آنها شاخه دانش‌آموزی را تشکیل دهند. بدین ترتیب، من و برادرم دکتر اسماعیل یزدی، باقر رضوی، رضا مکانیک (برادر مرحوم نخشب) و برادر دکتر شرف‌الدین که دانش‌آموزان دبیرستان بودیم وارد این گروه شدیم.

بنابراین، من قبل از آنکه وارد دانشگاه و انجمن اسلامی دانشجویان بشوم، عضو نهضت خدایپرستان سوسیالیست بودم. این تشکل برنامه‌های آموزشی خیلی خوبی داشت. مرحوم مهندس شکیب‌نیا (که چند سال قبل فوت کرد و زمانی سردبیر نشریه «فروغ‌علم»، ارگان انجمن اسلامی دانشجویان، بود) یک دوره کامل اقتصاد به ما درس داد. من دفتری که آن آموزه‌ها را در آن می‌نوشتیم، هنوز دارم. بنابراین، تشکیلات خوبی بود که کادرسازی می‌کرد. منتها بعداً اختلافاتی در درون آن به وجود آمد.

اختلاف فکری یا راهبردی؟

اختلاف بر سر مشی حرکت بود. از یک طرف، مرحوم نخشب و از طرف دیگر، گروهی به رهبری جلال آشتیانی. جو غالب درون نهضت خدایپرستان این بود که ما باید همچنان به فعالیت مخفیانه خود ادامه دهیم و نیروهای خود را بسازیم و با آمادگی کامل وارد جامعه شویم. اما مرحوم نخشب دیدگاه دیگری داشت. با توجه به اینکه در آن مقطع جنبش ملی‌شدن نفت خیلی جاذبه پیدا کرده بود؛ او اعتقاد داشت باید به صحنه علنی آمد.

الآن فکر می‌کنید کدام مشی درست بود؟

به نظرم، مشی آشتیانی درست بود. البته، مشی نخشب همان زمان هم شکست خورد. آنها رفتند چهارراه سرچشمه طبقه بالای کتاب‌فروشی حافظ را اجاره کردند و در آنجا موجودیت جمعیت خدایپرستان سوسیالیست را اعلام کردند. اما کارشان نگرفت و جامعه استقبال نکرد. در فاز بعد، تصمیم گرفتند و دسته‌جمعی رفتند به حزب ایران که رهبری آن را مرحوم اللهیار صالح برعهده داشت. این گروه در قالب حزب ایران فعالیت زیادی داشتند و شاخه‌های آن حزب را در شهرستان‌ها ایجاد کردند. در داخل حزب موفق بودند. اما هنگامی که در کنگره حزب از جمع آنان مرحوم نخشب، حسین راضی و نوشین برای شورای مرکزی انتخاب شدند، رهبری حزب آن‌ها را نپذیرفت و تقابل را آغاز کرد که نهایتاً منجر به اخراج آنها از حزب ایران شد. پس از خروج از حزب ایران، حزب مردم ایران را درست کردند. بعد از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هم که همه احزاب سرکوب شدند، این حزب هم تعطیل شد. من به مشی آشتیانی اعتقاد داشتم و با آن گروه ماندم. چرا که ما باید مقداری صبر

می‌کردیم تا مجهز شویم. درست است که ما مسلمان بودیم، اما هنوز همه اعضای نهضت برای مقابله با اندیشه‌های انحرافی آمادگی نداشتند. توده‌ای‌ها خیلی قوی بودند و کادرهای ما باید آموزش می‌دیدند. این نکته را هم بگویم که در زمان دکتر مصدق چند نوع برخورد با حزب توده می‌شد. اول، گروهی مثل پان‌ایرانیست‌ها که برخورد آنها عمدتاً فیزیکی بود. دوم، نیروی سومی‌ها و هواداران خلیل ملکی که بیشتر برخورد سیاسی می‌کردند. دسته سوم، هم ما که برخورد ایدئولوژیک می‌کردیم. من خاطر هست که در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی که پشت مجلس بود و برای درس خواندن به آنجا می‌رفتم، می‌دیدم که همه با هم بحث می‌کردند و عمده بحث‌ها میان ملی‌یون و توده‌ای‌ها بر سر مصدق بود. من که وارد می‌شدم، اصلاً مسیر بحث را عوض می‌کردم. می‌گفتم شما که این بحث‌ها را می‌کنید، از نظر ایدئولوژیک اصلاً معتقد به نقش شخصیت‌ها در تاریخ هستید یا نه؟ ما در آن مقطع به این دلیل که درون نهضت خدایپرستان سوسیالیست برایمان کلاس و دوره‌های آموزشی گذاشته بودند، تقریباً بسیاری از آثار مارکسیست‌ها که به فارسی ترجمه شده بود از قبیل مجلات دنیا، ماهنامه رزم، ماهنامه مردم و اصول مقدماتی فلسفه (ژرژ پولیتزر) را خوانده بودم و در حد سن و سال خودم بر مباحث اشراف پیدا کرده بودم و می‌توانستم با توده‌ای‌ها بحث کنم. یکی از این آثار کتاب «نقش شخصیت‌ها در تاریخ» اثر پلخانف بود. بنابراین، ما با توده‌ای‌ها برخورد ایدئولوژیک داشتیم؛ اما کافی نبود. چون همگی هنوز دانشجو و دانش‌آموز بودیم و هنوز وارد معرکه زندگی نشده بودیم. برای همین، در یک مقطع در درون همین شاخه نهضت خدایپرستان سوسیالیست (طیف آشتیانی) مطرح شد که ما چند تن از شخصیت‌ها را به درون نهضت دعوت کنیم و اگر هم بخواهیم وارد صحنه سیاسی جامعه شویم، با حضور و عضویت این شخصیت‌ها وارد شویم. مهندس بازرگان از جمله این شخصیت‌ها بود. جلسه‌ای در باغ مهندس رضوی در خیابان مقصودبیگ تجریش گذاشته شد. آقایان بازرگان، طالقانی، سحابی و تعدادی از وکلای دادگستری آمدند؛ اما از تشکیل چنین حزبی استقبال نکردند.

چه کسی استقبال نکرد؟ آقای بازرگان؟

هیچ کدام از این آقایان.

مبنای مخالفتشان ایدئولوژیک بود؟

نه. هنوز تردیدهایی وجود داشت که آیا ما مسلمانان می‌توانیم یک سازمان حزبی داشته باشیم؟ در آنجا با وجود آنکه بحث‌های مختلفی شد، ولی در مجموع اینکه بیاییم و مسؤولیت کار جمعی را بپذیریم؛ رد شد.

ایده تشکیل این حزب از آقای آشتیانی بود؟

از شورای مرکزی نهضت خدایپرستان سوسیالیست.

این طیف پنهان‌کار (جریان آقای آشتیانی) تا چه زمان فعالیت داشت؟ آیا بعد از مرداد ۱۳۳۲ هم فعال ماند؟

تا مرداد ۱۳۳۲ فعالیت داشت. بعد از آن، دو اتفاق افتاد. یکی آنکه فشار دستگاه خیلی زیاد شد. دوم اینکه اغلب اعضاء دانشگاه را تمام کردند و هریک به گوشه‌ای فرارفتند. یکی از دلایل مخالفت ما با علنی شدن فعالیت‌ها هم همین بود که ما باید آن مرحله خروج از دانشگاه را پشت‌سر می‌گذاشتیم تا ببینیم در عرصه اجتماعی چه کسی می‌ماند و چه کسی می‌رود.

به این معنا، نهضت خدایپرستان یک تشکل دانشجویی بود.

بیشتر دانشجویی بود. منتها به صفت دانشجویی نمی‌خواست فعالیت کند. عناصر اصلی اندیشه و تفکر دینی آن درست بود. من متأسفانه نتوانستم مرانامه نهضت خدایپرستان سوسیالیست را پیدا کنم. یکی از اعضای برجسته این شاخه مرحوم ابوالقاسم زرین‌خامه مسؤول تشکیلات بود و همه اسناد را در اختیار داشت که متأسفانه بخش اعظم آن بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از بین رفت. ما در نهضت یک سوگندنامه و یک مرانامه داشتیم و کاملاً یک سازمان حزبی بود. ما درون خود یک روزنامه دیواری منتشر می‌کردیم به نام «انقلاب».

یعنی از همان زمان به انقلاب فکر می‌کردید؟

بله. نهضت خدایپرستان یک سازمان انقلابی بود. حتی ما چند روز می‌رفتیم به همین منطقه کهریزک که آن زمان خارج از شهر بود و تمرین تیراندازی می‌کردیم. این وضعیت ادامه داشت تا ۲۸ مرداد. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نهضت خدایپرستان دیگر فعال نبود. ارتباطات ما در حد دیدوبازدیدهای دوستانه بود. جریان مرحوم نخشب هم بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ متلاشی شد. مرحوم نخشب هم در حدود سال ۱۳۳۶

برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. در اوائل دهه ۴۰، که فضای سیاسی باز شد حزب مردم ایران نیز مجدداً شروع به فعالیت کرد. اما بعد از سرکوب‌های اوائل سال ۱۳۴۲ فعالیت این حزب نیز متوقف شد. در سال‌های بعد یک گروه به رهبری مرحوم دکتر سامی و حبیب‌الله پیمان از حزب مردم ایران جدا شدند و سازمان جدیدی را تأسیس کردند. اما همچنان به سوسیالیسم اعتقاد داشتند. در سال ۱۳۵۵ یا ۱۳۵۶، دکتر پیمان از این گروه جدا شد و جنبش مسلمانان مبارز را به راه انداخت. در آستانه انقلاب، به ابتکار مرحوم طالقانی بعد از آزادی از زندان، نمایندگان همه احزاب و گروه‌های مختلف دعوت شدند تا شورای انقلاب را تأسیس کنند؛ بی‌اطلاع از اینکه شورای انقلاب دیگری به دستور آقای خمینی تشکیل شده و فعالیت خود را آغاز کرده است. در آن نشست، نمایندگان نهضت خدایپرستان سوسیالیست هم بودند. مهندس آشتیانی و برادرم (دکتر اسماعیل یزدی) شرکت کرده و نظرات خود را ارائه داده بودند. نمایندگان جاما به رهبری دکتر سامی و جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر پیمان نیز بودند.

آقای دکتر! برگردیم به انجمن‌های اسلامی. شما اشاره داشتید که برخورد نهضت خدایپرستان با توده‌ای‌ها از موضع ایدئولوژیک بود. آیا برخورد انجمن‌ها هم بدین شکل بود؟

بله. بعد از جدایی گروه نخشب از نهضت خدایپرستان سوسیالیست، درون نهضت بحث کردیم و در نتیجه دو اتفاق افتاد. اول اینکه برای توسعه فعالیت‌ها جمعیت تعاونی خدایپرستان را ایجاد کردیم. گروهی از جوانان بازار را جمع کردیم. آقایی به نام شیخ مهدی شریعتمدار می‌آمد و به جز مباحث اصول عقاید و سیاسی، کارهای خیریه و آموزشی هم می‌کردیم. دوم اینکه به ما مأموریت دادند که بروید و در انجمن‌ها فعالیت کنید. بنابراین، بدون آنکه اعلام یا ابراز کنم که از خدایپرستان سوسیالیست هستم؛ به انجمن اسلامی دانشجویان رفتم و فعالیت خود را شروع کردم. در واقع، من قبل از آنکه وارد دانشگاه شوم به انجمن اسلامی دانشجویان پیوستم. دفتر انجمن در خیابان ری، روبه‌روی کوچه میرزا محمود وزیر بود. در آنجا بود که برای اولین بار دکتر چمران را دیدم و آشنا شدیم. همزمان با اوج گرفتن جنبش ملی شدن نفت، آرام‌آرام فعالیت انجمن‌ها هم افزایش پیدا کرد. یکی از کارها برگزاری جلسات بحث و انتقاد در روزهای جمعه بود. همه - حتی توده‌ای‌ها - می‌آمدند. ما به

آنها می‌گفتیم به جلسات بیاید، ما به شما منبر می‌دهیم تا حرف‌هایتان را بزنید؛ شما هم حرف‌های ما را بشنوید. اما آنها معمولاً نمی‌آمدند. می‌ترسیدند؛ چون از نظر تئوریک خیلی ضعیف بودند. می‌گفتند که ما مارکسیست هستیم؛ اما نمی‌دانستند که مارکسیسم چیست. ابتدایی‌ترین مباحث آن را هم نخوانده بودند. علاوه بر این، ما روزهای جمعه گردش‌های دسته‌جمعی داشتیم. من خیلی در این کار سهم داشتم. از قبل بلیت‌های دو تومانی می‌فروختیم و همه را در میدان توپخانه جمع می‌کردیم و هر هفته با اتوبوس به یکی از مناطق شمال تهران می‌رفتیم. برنامه ما هم این بود که هر هفته نگاه می‌کردیم که هفته قبل توده‌ای‌ها کجا رفته‌اند، به همان‌جا می‌رفتیم. علت هم آن بود که سازمان جوانان حزب توده دختران و پسران را مختلط می‌برد، اغلب هم مشروب می‌خوردند و رقص و آواز و.... طبعاً مردم محلی شمال تهران-که آن زمان مناطقی مثل ونک هنوز ده بود-خیلی از دست آنها عصبانی می‌شدند. متقابلاً، هفته بعد ما به همان‌جا می‌رفتیم. مردم محلی می‌دیدند که عده‌ای جوان آمده‌اند و نماز جماعت می‌خوانند و برایشان جذاب بود. البته، پشت این نوع فعالیت‌ها یک نظریه سیاسی وجود دارد. یک حزب سیاسی برای آنکه توسعه پیدا کند، نیاز به سازمان‌های جانبی دارد که به آنها سازمان‌های همگام (front organization) گفته می‌شود. شما برای عضوگیری باید چنین سازمان‌هایی داشته باشید که افراد از جامعه به درون آن جذب شوند و جوهر خود را نشان دهند و شما ببینید آنها تا چه حد درستکار و امین هستند و بعد از طی آموزش‌های و بررسی‌های لازم در یکی دو سال، وارد سازمان اصلی (حزب) شوند. انجمن‌های اسلامی دانشجویان در واقع، چنین چیزی هم بود.

آن وقت سازمان اصلی چه بود؟

سازمان اصلی نتوانست نقش خود را ایفا کند. جدا از سازمان اصلی، ما فعالیت خود را انجام می‌دادیم. انجمن‌های مختلف شکل گرفتند. مجله «فروغ علم» را داشتیم که بعد از مدتی تعطیل شد؛ مجله «گنج شایگان» را منتشر کردیم تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که کاسه و کوزه همه را به هم ریختند. خود انجمن اسلامی هم داستان دیگری پیدا کرد.

انجمن اسلامی نخستین جایی بود که شما با مهندس بازرگان برخورد داشتید. شما در این

برخوردها چه تفاوتی میان تفکرات و اندیشه بازرگان با آنچه قبلا از مرحوم نخشب یا آشنیانی در نهضت خداپرستان دیده بودید، می‌دیدید؟ آیا اشتراک نظری وجود داشت؟

آن زمان خیلی مباحث بعدی مطرح نبود. بیشتر این مطرح بود که عناصری از آموزه‌های دینی باید برجسته شود. همان‌طور که گفتم، شاید آن فضا برای شما ملموس نباشد. اما مثلا آن زمان بحث درباره مفاهیم قرآن مرسوم نبود. اما از طریق این جریان ما با طالقانی آشنا شدیم، بعد رفتیم به مسجد هدایت و جلسات تفسیر قرآن طالقانی. بنابراین، به تدریج فهمیدیم مسایل فراتر از اینهاست. دوباره همان بحث «کدام اسلام» مطرح بود. به همین جهت، وقتی در جلسات پای صحبت بازرگان می‌نشستیم زیاد این موضوع مطرح نبود که اسلام به سوسیالیسم معتقد است یا نه.

من در مقاله‌ای آثار مهندس بازرگان را به دو دسته تقسیم کرده‌ام؛ یک دسته آثار فراگروهی، فرادینی، فراملی و جهانی. «عشق و پرستش»، «ذره بی‌انتهای»، «راه طی شده» و «سیر تحول قرآن» از این نوع است. آن زمان، این نوع نگاه برای ما خیلی ارزشمند بود. دسته دوم، کتاب‌هایی بود که مستقیما آسیب‌های اجتماعی جامعه ایران را مطرح می‌کرد. مثلا ما ایرانی‌ها معمولا اهل فعالیت جمعی و مسؤولیت‌پذیری نیستیم و یا اینکه مقلد هستیم. در نقد این مسایل، بازرگان «خودجوشی» و «احتیاج روز» را مطرح می‌کند. این موضوعات در یک جامعه استبدادزده بسیار مهم‌تر است تا اینکه نگاه اقتصادی اسلام سوسیالیستی هست یا نه. هنوز هم این مسایل مبتلابه جامعه ما هست و به همین جهت هم، هنوز می‌توان به اندیشه‌ها و ایده‌های بازرگان پرداخت. بنابراین، ما پس از ورود به انجمن اسلامی آن دیدگاه‌های سوسیالیستی را از دست ندادیم؛ اما با مقولات دیگری از افکار و اندیشه‌ها آشنا شدیم. علاوه بر این، برخوردها و بحث‌های بازرگان برای ما جاذب بود؛ چون دردهای کلیدی جامعه را در نظر داشت. نکته جالب توجه دیگر برای ما آن بود که بازرگان هرآنچه می‌گفت، خود عمل می‌کرد. بازرگان مبتکر بود، بازرگان خودجوش بود، نگاه بازرگان در فعالیت‌های اجتماعی به بی‌نهایت کوچک‌ها بود، این‌طور نبود که بخواهد همه‌جا خود را جلو بیندازد. من اولین باری که بازرگان را دیدم، سال آخر دبیرستان و ۱۷ ساله بودم. انجمن اسلامی دانشجویان چهارشنبه‌ها جلسات هفتگی سخنرانی در دبستان نظامی (واقع در خیابان سپه سابق) می‌گذاشت. در یکی از این جلسات که بازرگان سخنرانی داشت، من مدیر و ناظم جلسه بودم. شما تصور بفرمایید؛ من یک

جوان یک‌لاقبای ۱۷ساله، جلسه‌ای را اداره می‌کنم که سخنران آن مهندس بازرگان، استاد دانشگاه و رئیس دانشکده فنی دانشگاه تهران، است! بازرگان به این موارد خیلی اهمیت می‌داد. در حالی که در برخی گروه‌های اجتماعی ما این را نمی‌دیدیم و کیش شخصیت خیلی شدید بود. هنوز هم در خیلی احزاب و انجمن‌ها این‌طور است که کار جمعی را به صورت شرکت سهامی می‌بینند. داشتن نگاهی از جنس بازرگان در فعالیت‌های جمعی خیلی مهم است. آن حزبی موفق می‌شود که بتواند همه را جذب کند. اصولاً چرا ما درون احزاب خود خیلی زود دچار اختلاف می‌شویم؟ اختلاف درون خداپرستان سوسیالیست صرفاً به خاطر مشی نبود. بلکه اختلاف بر سر «منش سیاسی» بود. آن رسوبات فرهنگ استبدادی که در همه ما هست، می‌آید و مخل فعالیت‌های جمعی می‌شود. یا حزب توده را ببینید. دو گروه یکی به رهبری خلیل ملکی و دیگری به رهبری انورخامه‌ای از حزب جدا شدند. خود گروه خلیل ملکی بعدها دچار انشعابات شد. حزب ایران همین‌طور که اول گروه نخشب از آن جدا شد و حزب مردم ایران ایجاد شد. بعد پیمان و سامی از اینها جدا شدند و به اصطلاح خودشان یک سازمان انقلابی درست کردند. بعد این دو هم با هم اختلاف پیدا کردند و جدا شدند. پیمان یک راه را رفت و سامی راهی دیگر. اما نهضت آزادی ایران پنجاه سال است که مانده. چرا؟ پاسخ همین پرسش، از نظر جامعه‌شناسی توسط اهل فن قابل بررسی است.

البته مجاهدین خلق از دل نهضت آزادی درآمد و بعد جدا شد...

آنها رفتند دنبال سازماندهی نظامی و نمی‌توانستند در نهضت آزادی بمانند. برای اینکه ساختار هر واحد اجتماعی متناسب با اهداف آن است. شرکت انتشار را که ما درست کردیم؛ یک واحد فرهنگی است. اما آن را نهضت آزادی نکردیم؛ برای اینکه شرکت انتشار با کارکردی که دارد، باید همان‌طور بماند. نهضت آزادی برای فعالیت‌های سیاسی علنی تشکیل شده بود. این ساختار نمی‌توانست یک سازمان مخفی درست کند. صحیح‌ترین کار آن بود که عده‌ای بروند سازمان مخفی را درست کنند؛ ولی همچنان با سازمان مادر ارتباطات فکری داشته باشند. مجاهدین اولیه همین کار را کردند. همچنان با بازرگان در ارتباط بودند. ولی بازرگان به آنها ملحق نشد و نباید هم ملحق می‌شد. چرا که اگر بازرگان ملحق می‌شد، سازمان

مجاهدین خلق لو می‌رفت. برای همین در خارج از کشور، ما انجمن‌های اسلامی را داشتیم؛ نهضت آزادی هم شاخه خارج از کشور بود. اما وقتی برای آموزش فعالیت‌های چریکی به مصر رفتیم، یک سازمان کاملاً مخفی ایجاد کردیم. حتی همه اعضای نهضت آزادی در خارج از کشور هم مطلع نبودند. برای اینکه آنجا روابط طور دیگری است. بنابراین، مجاهدین اولیه صحیح‌ترین کار را انجام دادند.

آقای دکتر! با اجازه شما کمی برگردیم به عقب. همان‌طور که اشاره داشتید، دوران حضور شما در انجمن اسلامی دانشجویان هم‌زمان با دوران جنبش ملی شد. Error! Bookmark not defined. من در خاطرات شما دیدم که به یکی از سرمقاله‌های «کنج شایگان» اشاره کرده‌اید با این عنوان که «نفع ملی شدن نفت بیشتر است یا ضرر اختلاف شما؟» که منظور هم اختلاف میان دکتر مصدق و آقای کاشانی است. با توجه به آنکه شما آن زمان به‌عنوان یک تشکیلات اسلامی فعالیت داشتید؟ آیا اصولاً تعامل و ارتباطی با دولت و رهبران جنبش داشتید؟ دیگر اینکه در اختلافاتی که آن زمان به‌وجود آمد، خود را به کدام سمت نزدیک‌تر می‌دیدید؟ همان‌طور که می‌دانید، در دانشگاه تهران علاوه بر انجمن اسلامی دانشجویان، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران هم بود که برای خود اساسنامه داشت. اول هر سال تحصیلی انتخابات می‌شد در همه کلاس‌های دانشگاه. هر کلاس به تناسب تعداد دانشجویان دو تا چهار نماینده انتخاب می‌کرد. نمایندگان کلاس‌های هر دانشکده جمع می‌شدند و سازمان دانشجویان آن دانشکده را تشکیل می‌دادند. آن شورای دانشکده، دو نفر را انتخاب می‌کرد برای شورای دانشگاه. ما آن زمان ۱۱ دانشکده در دانشگاه تهران داشتیم و در نتیجه ۲۲ نفر نمایندگان ۱۱ شورا جمع می‌شدند و هیأت دبیران سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را تشکیل می‌دادند. این سازمان، هویت ایدئولوژیک نداشت. من هم در انتخابات کلاس انتخاب شدم و از طرف شورای دانشکده به شورای دانشگاه رفتم و در آن جا به‌عضویت هیأت دبیران انتخاب شدم. ما به‌عنوان سازمان دانشجویان از دکتر مصدق حمایت می‌کردیم. در نزاع بین کاشانی و مصدق، ما طرف کاشانی را نگرفتیم؛ چون برخی از رفتارهای کاشانی را نمی‌توانستیم تأیید کنیم. مخصوصاً کسانی که به کاشانی خیلی نزدیک بودند؛ مثلاً شمس قنات‌آبادی روحانی جوانی بود که او را قابل تأیید نمی‌دیدیم. یا حتی حسین مکی و بقایی که مورد تأیید آیت‌الله کاشانی قرار داشتند؛ از نظر ما مردود بودند. بنابراین، ما آن زمان جریان ملی در دانشگاه تهران را نمایندگی می‌کردیم و با چهره‌های ملی در ارتباط بودیم.

همین گرایش ملی هم واکنش توده‌ای‌ها را برانگیخت و سازمان موازی شکل گرفت...
بله. سازمان موازی شکل گرفت. یعنی، بعد از انتخابات سال ۳۰-۱۳۲۹ سازمان دانشجویان تبدیل به دو سازمان شد. سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که از قبل بود و توده‌ای‌ها در آن اکثریت داشتند. ما اسم خود را گذاشتیم «سازمان ملی (صنفی) دانشجویان دانشگاه تهران». ماجرا هم این بود که در برخی دانشکده‌ها مثل دانشکده فنی، توده‌ای‌ها باختند و اکثریت در اختیار ملی‌یون قرار گرفت. اما توده‌ای‌ها آمدند و توده‌ای‌های منتخب را به اضافه آنهایی که کاندیدا شده و انتخاب نشده بودند، دعوت کردند و آنها را به‌عنوان سازمان آن دانشکده قبول کردند. وقتی آنها این کار را کردند، ما هم کردیم و بدین شکل، دو سازمان موازی شکل گرفت که تعارض میان آنها کاملاً مشهود بود.

سازمان دانشجویان ملی چه اقدامات مشخصی در حمایت از دکتر مصدق انجام داد؟
در هر فرصتی که جبهه ملی مردم را به تجمع و اعتراض و راه‌پیمایی دعوت می‌کرد، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران هم بیانیه می‌داد و به آنها ملحق می‌شد. در تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ما نقش کلیدی داشتیم. از همان روز پنج‌شنبه که مطلع شدیم دکتر مصدق استعفا داده، در سازمان ملی دانشجویان دانشگاه تهران فعالیت را شروع کردیم و در خیابان شاه‌آباد بچه‌ها را دعوت کردیم به جنگ و گریز با سربازان. روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ هم از جلوی دانشگاه راه افتادیم و رفتیم به سمت بازار که بسته بودند و تیراندازی شده بود. جریان ۳۰ تیر را من در کتاب «جنبش دانشجویی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰» توضیح داده‌ام. دومین مورد وقتی بود که دکتر مصدق فراخوان اوراق قرضه ملی را اعلام کرد که سازمان ملی دانشجویان هم حمایت خود را اعلام کرد. از درب دانشگاه حرکت کردیم به سمت بانک ملی تا اوراق قرضه را بخریم. آن اقدام، یکی از موفق‌ترین راه‌پیمایی‌های سازمان ملی دانشجویان دانشگاه تهران بود؛ چرا که از ۸۰۰۰ دانشجوی آن زمان دانشگاه تهران، چهار تا پنج‌هزار نفر آمده بودند. یعنی، حتی عناصر توده‌ای هم متأثر از جو سیاسی به ما پیوستند و آمدند.

می‌خواستم در اینجا یک سؤال شخصی بپرسم. وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روی شما که در آن زمان یک جوان تازه‌کار در فعالیت‌های سیاسی بودید، چه تأثیری گذاشت؟ چه طور با آن شکست و رخداد تلخ مواجه شدید و چه طور توانستید برگردید و فعالیت سیاسی را از سر بگیرید؟

آن هم در شرایطی که خودتان در خاطراتان آورده‌اید برخی فعالان باتجربه سیاسی حتی دست به خودکشی زدند...

من برخورد عاطفی شدیدی از جنس بعضی‌ها که گریه کنند، خودزنی کنند یا دست به خودکشی بزنند؛ نداشتم.

اما خیلی غیرمتوجه بود. نبود؟

چرا. اما شاید دلیل برخورد من آن بود که تاریخ معاصر ایران را خوانده بودم. در همان نهضت خدابپرستان سوسیالیست یکی از مواردی که برای ما کلاس گذاشتند و یا معرفی کردند تا خودمان مطالعه کنیم، مطالعه تاریخ معاصر از شورش تنباکو بود. من کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» از ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ مشروطه کسروی، قیام شیخ محمد خیابانی، جنبش تنگستان و میرزا کوچک جنگلی را همان زمان خواندم. خواندن آن کتاب‌ها به من می‌گفت که همه این موارد، بخشی است از یک تاریخ. البته، شاید آن‌طور که الآن می‌گویم آن زمان به ذهن یا زبانم نیامده باشد؛ اما عملاً این‌طور بود. آن مطالعات در دادن بینش سیاسی به ما خیلی مهم بود. الآن که نگاه می‌کنم، در پاسخ سؤال شما می‌توانم بگویم به دلیل مطالعه تاریخ معاصر، من خودآگاه یا ناخودآگاه می‌دانستم که کودتا پایان کار نیست. به همین دلیل هم به فاصله دو هفته پس از کودتا، در شهریورماه بیانیه‌ای منتشر شد با عنوان «نهضت ادامه دارد». نهضت مقاومت ملی اعلام موجودیت کرد و ما بلافاصله به آن پیوستیم. یعنی، این‌طور نبود که برویم و عزا بگیریم. اتفاقی بود که رخ داد؛ ولی ما باید به حرکت خود ادامه می‌دادیم و دادیم.

شما به دعوت آقای بازرگان به نهضت مقاومت ملی پیوستید؟

آری. در کنار آن، اتفاقی دیگر هم افتاد. تا آن تاریخ، فعالیت‌های اسلامی کم‌وبیش غیرسیاسی بود. متقابلاً، فعالیت‌های ملی کم‌وبیش بدون صبغه‌ی دینی بود. نهضت مقاومت ملی که شروع به فعالیت کرد، بخش عمده فعالان آن را مسلمانان تشکیل می‌دادند. بنابراین، نهضت مقاومت ملی وجهه‌ی دوبعدی پیدا کرد. هم ملی بود و هم مذهبی. در بیانیه‌های نهضت مقاومت ملی این عنصر فرهنگ دینی را می‌بینید که در بیانیه‌های جبهه ملی در دوران قبل از آن نبود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه عطفی شد برای جنبش اسلامی. البته، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای هر سه

حرکت مارکسیستی، ملی و اسلامی نقطه عطف بود. توده‌ای‌ها ضربه سختی خوردند و سازمان نظامی آنها لو رفت و رهبری حزب فرار کرد. ملی‌یون و احزاب آن هم پراکنده شدند. برای مسلمانان هم نقطه عطف بود از این جهت که جنبش اسلامی وارد فاز تازه‌ای شد. از طرفی، جریان اسلام‌گرای سنتی در قم که فداییان اسلام بیشتر معرف آن بودند هم در سال ۱۳۳۴ دستگیر و اعضای آن اعدام و زندانی شدند. اما جریان اسلام دانشگاهی و روشنفکران دینی در قالب نهضت مقاومت ملی آرام‌آرام در فاز و سطح بالاتری قرار گرفتند. ادامه منطقی این حرکت، تشکیل نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ است. همان گروهی که در دهه ۳۰ که ما آنها را برای تشکیل یک حزب سیاسی دعوت کردیم، این ایده را نپسندیدند و نیامدند، در سال ۱۳۴۰ خودشان حزب تشکیل دادند. این نه بدان دلیل بود که بازرگان در آن زمان اشتباه کرده بود، بلکه هنوز اقتضای زمان در دهه ۳۰ چنین سازمانی را نمی‌طلبد. هنوز الگوی اسلامی جا نیفتاده بود و برای جامعه، جاذبه نداشت. خیلی مسایل هست که باید در جامعه تجربه شود تا جا بیفتد. بعد از آن هم روحانیون وارد مبارزه شدند. من اصطلاحی دارم که در جریان اعتراض به انقلاب سفید، روحانیون آمدند و به جنبش اسلامی ضد استبدادی «پیوستند». جنبش ضد استبداد قبل از سال ۱۳۴۲ هم بود؛ اما روشنفکران پایگاه و نفوذ اجتماعی چندان گسترده‌ای نداشتند. رژیم شاه نهادهای مدنی را از بین برده بود، اما مسجد را نتوانسته بود. در نتیجه، ما روشنفکران رفتیم کنار روحانیون تا شعارهای جنبش به درون مردم برود.

شما در نهضت آزادی با برخی روحانیون (به جز آقای طالقانی که از مؤسسان بود)، ارتباط داشتید. مثل آقایان مطهری و بهشتی...

بله داشتیم. علاوه بر این دو بزرگوار آقای سیدهادی خسروشاهی هم بود. طلبه جوانی بود که مرتب تقریباً به همه جلسات انجمن اسلامی می‌آمد. در یک گردش دسته‌جمعی که برای دیدار علامه طباطبایی به قم رفتیم، او هم بود.

می‌خواستم بپرسم آیا این نگاه که باید نهضت آزادی تیپ‌های روشنفکر روحانیت را جذب کند، بین شما وجود داشت و چرا این امر محقق نشد؟ آیا نهضت آزادی برای روحانیت جذابیت نداشت؟

شما باید توجه داشته باشید که نهضت آزادی در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ اعلام موجودیت کرد و بعد در بهمن سال ۱۳۴۱ همه را گرفتند. یعنی، اصلاً امکان ادامه

فعالیت تا آنها جذب شوند به وجود نیامد. همه‌ی رهبری حزب را گرفتند. پنج تا شش گروه را محاکمه کردند. گروه اول بازرگان، سحابی، طالقانی، ابوالفضل حکیمی، شیبانی و عزت‌الله سحابی بودند. گروه دوم رادنیای، بسته‌نگار و دو نفر دیگر، گروه سوم جلیل ضربایی و دو تا سه نفر دیگر، بعد هم چند گروه بعدی. نهضت آزادی از آن تاریخ عملاً امکان سازماندهی را از دست داد.

بعضی از کسانی که بیرون بودند مثل صدر حاج‌سیدجوادی با کمک برخی جوانان گاه‌گاهی اعلامیه‌ای می‌دادند تا فقط بگویند ما هستیم. آن اعلامیه‌ها هم تا اوایل سال ۱۳۴۴ بود. بعد از سال ۱۳۴۴ دیگر هیچ اعلامیه‌ای به نام نهضت درنیامد و امکان آن را از همه گرفتند. نسل جوان‌تر نهضت هم که مقداری شور انقلابی داشتند مثل حنیف‌نژاد، آرام‌آرام در پی مشی دیگری رفتند. این هم فقط جمع‌بندی آنها نبود. ما هم در خارج از کشور به این نتیجه رسیدیم.

من در خاطراتم نوشته‌ام که دو حادثه بزرگ در دنیا در آن تاریخ روی جوانان مبارز اثر گذاشت؛ یکی پیروزی کاسترو در کوبا بود و دیگری پیروزی جبهه آزادیبخش الجزایر. انقلاب کوبا چپ‌ها را جذب کرد و انقلاب الجزایر مسلمانان را. بنابراین، ناگهان این فکر در همه ما به وجود آمد که «ره چنان رو که رهروان رفتند!». به این نتیجه رسیده بودیم که با مبارزات کلاسیک و پارلمانتاریستی نمی‌شود به نتیجه رسید. بنابراین، باید دنبال حرکت مسلحانه رفت. به همین جهت هم، ما به مصر رفتیم و کار سازماندهی را آغاز کردیم. اولین جزوه‌های مبارزات مخفی را ما برای مجاهدین اولیه فرستادیم. ما از گروه‌هایی که در مصر به کلاس رفته بودند، خواستیم تا می‌توانند درس‌های کلاس را بنویسند. همه نوشتند و جمع شد. بعد من مطالب سازمانی و تشکیلاتی آن را نوشتم و چمران هم یکی از بهترین جزوه‌ها را راجع به مواد منفجره نوشت که متأسفانه ما آن را در مرحله بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر که برای معالجات در آمریکا به سر می‌بردم، ناچار از بین بردیم تا مبادا به ارتباط با القاعده متهم شویم!

شما در آن زمان خارج از کشور بودید و با امام هم در نجف ارتباط داشتید. چنان که می‌دانید بارها آقای طالقانی و روحانیون دیگر به امام نامه نوشتند تا تأییدیه‌ای برای کمک به مجاهدین و حتی خانواده آنها بگیرند؛ اما امام نپذیرفتند. یا در مورد درخواست مؤتلفه برای فتوای ترور منصور، امام موافقت نکردند. به نظر می‌رسد ایشان از ابتدا با حرکت مسلحانه مشکل داشت. آیا شما

همچنان معتقدید آن تغییر مشی درست بود؛ با آنکه رژیم همه فضا را بسته بود؟

درستی یا نادرستی یک شیوه مبارزه را فقط من نیستم که تعیین می‌کنم. هنگامی که رژیمی مثل شاه تمام درها را می‌بندد، چاره‌ای نیست. پدرخانم ما مرحوم باقر طلیعه، یک اصطلاحی داشت، می‌گفت در اتاق را ببند و گربه را در آنجا شروع کن به زدن؛ گربه مدام می‌خواهد فرار کند، می‌بیند راه دررو ندارد، می‌پرد به صورتت و چنگ می‌اندازد! شاه هم تمام درها را بست. جمله معروف بازرگان که ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما حرف می‌زنیم؛ فرصتی تاریخی بود که شاه آن را از دست داد. نه فقط با نهضت آزادی برخورد کرد؛ بلکه در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی یک نفر از چهره‌های ملی (اللهیار صالح) از کاشان انتخاب شد. شاه کل انتخابات را باطل کرد تا آن یک نفر هم نیاید. جالب است بدانید وقتی آیزنهاور که در دور اول ریاست‌جمهوری وی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام شده بود، برای دور دوم به ریاست‌جمهوری آمریکا انتخاب شد و دکترین آیزنهاور را اعلام کرد، آقای اللهیار صالح (به‌عنوان دبیر کل حزب ایران) بیانیه داد و از دکترین آیزنهاور استقبال کرد. آن اقدام در میان ملی‌یون خیلی سروصدا کرد. مرحوم دکتر مصدق با ناراحتی گفت مگر از شما سوال کرده بودند که شما این جواب را دادید؟ جالب‌تر آنکه همان زمان دکتر اقبال لایحه‌ای به مجلس برد و حزب ایران را غیرقانونی اعلام کردند. دلیل این کارها چه بود؟ دیگر از اینها محافظه‌کارتر؟ برای اینکه شاه می‌ترسید حالا که آمریکایی‌ها از شر مصدق راحت شده‌اند و حزب توده هم متلاشی شده، با یک گروه ملی کنار بیایند و او را کنار بگذارند. بنابراین، نه فقط حزب ایران را غیرقانونی اعلام کرد؛ بلکه کل انتخابات مجلس بیستم را هم ابطال کرد تا صالح وارد آن نشود. بنابراین، در چنین شرایطی ما باید ببینیم مبارزه مسلحانه کار درستی بود یا نبود. ما در خلأ حرکت نمی‌کنیم. تصمیمات ما تابع شرایطی است که در آن قرار می‌گیریم. شاه ملایم‌ترین سازمان‌ها را هم منحل کرد و از بین برد. در چنین شرایطی چه باید کرد؟

اینجا دو تا بحث است. یکی تغییر مشی از اصلاح به انقلاب است که در این مورد، تقریباً توافق وجود داشت. اما بحث دیگر، تغییر مشی از اصلاح به حرکت چریکی و مسلحانه است که در اینجا می‌بینیم امام همراهی نمی‌کند و هیچ‌گاه تأییدیه‌ای ندادند. محل اختلاف اصلی، بحث دوم است. ما باید در تحلیل مسایل، فراتر از اظهار نظر شخصیت‌ها فضا را ببینیم.

اما آن حرکت چریکی نهایتاً هم شکست خورد و تقریباً همه گروه‌ها تا سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ مضمحل شدند. آن حرکت دیگری بود که انقلاب را به پیروزی رساند.

آن حرکت دیگر هم که موفق شد، به دلیل فضایی بود که در آن تاریخ به وجود آمده بود. ببینید! آقای خمینی را به خارج از کشور تبعید کردند. بعد از یک سال هم از برسا (ترکیه) به نجف رفت. در فضایی قرار گرفت که کم‌وبیش می‌توانست آزادانه حرف خود را بزند. در داخل ایران چنین فضایی وجود نداشت. انقلابات جهان هرکدام یک ویژگی داشتند. در مورد انقلاب ایران باید بگویم اسلامی بودن فرع بر ایدئولوژیک بودن انقلاب بود. همه انقلاب‌ها ایدئولوژی دارند. ویژگی انقلاب اسلامی ایران در «سازماندهی» بود.

تمام انقلابات جهان، یک سازمان ارتدوکس داشتند. به این معنا که یک سازمان واحد، انقلاب را رهبری می‌کند. حالا این سازمان واحد ممکن است یک حزب باشد یا جبهه‌ای از احزاب. مثلاً در ویتنام حزب کمونیست جبهه تشکیل داده بود، اما نقش اساسی را داشت. در الجزایر جبهه آزادی‌بخش بود. اما در ایران، هیچ حزب، جبهه یا سازمان سیاسی انقلاب را رهبری نکرد. البته، در مقطعی که سازمان مجاهدین اولیه شکل گرفت و فعالیت کرد؛ تقریباً همه گروه‌ها (و از جمله بسیاری از روحانیت مبارز) پشت سر آن قرار گرفتند و حمایت کردند. اما چه شد که آن حرکت شکست خورد؟ هیچ تناسبی بین قدرت پلیس سیاسی با سازمان انقلابی وجود نداشت. سازمان پلیسی آنچنان قوی بود که توانست سازمان انقلابی را خنثی کند. ما در ابتدای دهه ۵۰ یک سازمان انقلابی واحد داشتیم، اما ساواک در آن رخنه کرد. من در مقاله‌ای که همان زمان بعد از تغییر ایدئولوژیک سازمان نوشتم؛ ریشه این رخداد را به فرار از زندان ساری مرتبط دانستم. در آن مقاله، توضیح می‌دهم که آن فرار چندان طبیعی نبوده است. چراکه ساواک همه رهبران و کادرهای اصلی سازمان مجاهدین خلق را می‌شناسد؛ اگر در یک روز معین همه این‌ها را می‌گرفت، چه لطمه‌ای به سازمان می‌خورد و مقایسه کنید با لطمه حاصل از تغییر ایدئولوژی. به مراتب، لطمه تغییر ایدئولوژی مهلک‌تر بود. ساواک در اینجا خیلی خوب و هنرمندانه عمل کرد و سازمان را از درون به نقطه فلج رساند.

یعنی شما افرادی مثل تقی شهرام را عامل ساواک می‌دانستید؟

عامل ساواک نمی‌دانم. اما آن افسری که با آن‌ها فرار کرد ناشناخته و مشکوک

بود. البته، درون سازمان مجاهدین اولیه تمایلاتی نسبت به مارکسیسم وجود داشت؛ اما این با رخدادی مثل تغییر ایدئولوژیک فرق می‌کند. من حتی در آن مقاله نوشتم که ایرادی ندارد عده‌ای مسلمان، مارکسیست شوند. اما اگر اینها صداقت داشتند، باید سازمان مجاهدین را رها می‌کردند و می‌رفتند به سازمان چریک‌های فدایی خلق. اما آنها این کار را نکردند. در عوض، سازمان را به یک سازمان مارکسیستی تبدیل کردند که متلاشی شد و از آن مهم‌تر، اثر بسیار مهلکی باقی گذاشت. برای آنکه بدانید واقعا از پس آن ماجرا چه اتفاقی افتاد، نباید قضیه را صرفاً در همین مقطع ببینید. من در یکی از دوران‌های مسئولیت‌م در کیهان، سرمقاله‌ای با عنوان «سازماندهی متراکم و سازماندهی پراکنده» نوشتم.

پس از آن بلایی که ساواک بر سر سازمان مجاهدین آورد، گروه‌های متعدد چریکی درست شد و سازماندهی پراکنده (defused organization) شکل گرفت. دیگر، یک سازمان واحد نبود که ساواک بتواند آن را خنثی کند. به قول شاعر، «پشه چو پر شد، بزند پیل را!». گروه نهاوند را گرفتند، حداکثر ۲۰ نفر بودند. اگر همه آنها را هم روی اجاق برشته می‌کردند؛ غیر از آن ۲۰ نفر کسی را معرفی نمی‌کردند؛ چون غیر از این نبودند. در بعضی از شهرها دو سازمان وجود داشت؛ اما از حال هم خبر نداشتند. علاوه بر این، اتفاقی دیگر هم افتاد. در سازماندهی متراکم و متمرکز، رهبری می‌تواند خیلی قاطع و صریح عمل کند. اما در سازماندهی پراکنده، گروه‌ها ممکن است کار یکدیگر را خنثی کنند. بودن آقای خمینی در خارج از کشور، این نقش را ایفا کرد. آقای خمینی شد «رهبر سازمان‌های پراکنده». در واقع، آقای خمینی بیانیه می‌داد و این سازمان‌ها همگی خود را در خدمت آن بیانیه قرار می‌دادند. یعنی، به جای آنکه خودشان بخواهند کاری کنند تا دچار اختلاف و موازی‌کاری شوند، از رهبری آقای خمینی تبعیت کردند. بنابراین، چیش بسیار مهمی صورت گرفت. ممکن است شما پرسید: آیا اصلاً اینکه ما سراغ براندازی شاه رفتیم؛ خوب بود یا نه؟

سوال من معطوف به براندازی نبود؛ درباره عملیات مسلحانه پرسیدم.

زمانی که ما مبارزه مسلحانه را انتخاب کردیم، شرایط همین بود. اما الآن که من به مسایل و مشکلات نگاه می‌کنم؛ می‌بینم ما خیلی ایده‌نالیست بودیم. تصور کنید

که من به‌عنوان مردی با چهار فرزند، قرار باشد به کوهستان‌ها بروم و جنگ کنم! خیلی ایده‌نالیستی بود. ما قدرت خود را خیلی بیشتر از توان خود ارزیابی کرده بودیم. به همین دلیل هم نتوانستیم.

شما که آن زمان با امام در نجف ارتباط داشتید؛ وقتی درخواست‌ها درباره مجاهدین خلق می‌آمد، هیچ‌گاه نپرسیدید که چرا تأیید نمی‌کنید؟

من با ایشان راجع به مجاهدین بحث نکردم؛ اما راجع به جنگ مسلحانه صحبت داشتم. در تیرماه ۱۳۵۶ بعد از مراسم خاکسپاری شریعتی، من به نجف رفتم و با ایشان صحبت فراوانی کردم. در آنجا، ایشان با جنگ مسلحانه مخالف بود. علت را هم این می‌دانست که در یک درگیری مسلحانه، سازمان‌های سیاسی-نظامی جلو می‌افتند؛ چراکه آنها تشکیلات دارند. اگر ما بخواهیم مبارزه را به این نقطه برسانیم، آنها برنده می‌شوند و ما مجبور به تبعیت خواهیم شد. این حرف، از نظر منطق رهبری یک انقلاب درست بود و من هم پذیرفتم. الان هم می‌گویم که منطق ایشان درست بود؛ فقط فرض کنید که آقای خمینی نبود و این گروه‌های چریکی پیروز می‌شدند. چه بلایی که بر سر این کشور و ملت می‌آوردند! اگر تصور آن بلا آن روز مشکل بود، امروز که خیلی راحت می‌توانیم قضاوت کنیم. بنابراین، من موضع ایشان درباره جنگ مسلحانه را پذیرفتم؛ اما بعد از ایشان پرسیدم به جای جنگ مسلحانه چه می‌خواهید بکنید؟ من «جنگ سیاسی-روانی علیه ارتش» را مطرح کردم. گفتم ما به‌هرحال، با ارتش درگیر خواهیم شد چون پاشنه آشیل آمریکا و شاه در ایران، ارتش است. ما چگونه باید با ارتش مقابله کنیم؟ شما جنگ مسلحانه را نفی می‌کنید؛ منطق شما را هم من می‌پذیرم، اما چه کار می‌خواهید بکنید؟ من می‌گویم: «جنگ سیاسی-روانی». شما به‌عنوان رهبر انقلاب دائماً ارتش را به اصطلاح «تک» بزنید. آقای خمینی این استدلال را پذیرفت. با مراجعه به صحیفه نور، می‌بینید که از آن تاریخ ایشان مرتباً این خط را پیگیری کردند. من اسم این خط را گذاشتم «جنگ سیاسی-روانی علیه ارتش» با هدف فروپاشی ارتش از درون. اعتقاد داشتیم باید ارتش را از درون خلع سلاح کرد. به جای آنکه با ارتش مقابله مسلحانه کنیم؛ در یک جنگ سیاسی-روانی از موضع رهبری انقلاب که یک مرجع تقلید و قدرتمند است، وارد شدیم. ایشان از موضع مرجعیت به نظامیان حکم

شرعی می‌دهد که حرام است در پادگان‌ها بمانید. آرام‌آرام ارتش فرو می‌ریزد. نظامی‌ها از پادگان‌ها فرار می‌کنند. ابتدا تعدادشان قابل توجه نبود؛ ولی به تدریج تعداد آنها قابل توجه می‌شود و به جایی می‌رسد که آژیر خطر متلاشی شدن ارتش کشیده می‌شود. ارتش به نقطه‌ای می‌رسد که تاب مقاومت در برابر ملت را ندارد. من در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» توضیح داده‌ام که ژنرال‌های زیر برای چه به ایران آمد؟ آمد تا ارتش دست به کودتا نزند. بعضی‌ها می‌گویند برای حمایت از انقلاب آمد. من می‌گویم برای حمایت از انقلاب نبود. هائیزر آمد تا ارتش خطا نکند و مقابل انقلاب بایستد و متلاشی شود. نظر آمریکا این بود که ارتش انسجام خود را حفظ کند؛ بعد از دوره‌ای که احساسات انقلابی فروکش کرد، ارتش وارد صحنه شود. همان کاری را که بعداً در فیلیپین انجام دادند، می‌خواستند در ایران هم اجرا کنند. هنگامی که من در شهریور ۱۳۵۸ به‌عنوان وزیر امور خارجه ایران برای شرکت در اجلاس سی و چهارمین مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک رفتم با وزیر امور خارجه ژاپن دیدار و گفت‌وگو داشتم. ژاپن از انقلاب ایران حمایت می‌کرد. او از کیسینجر نقل کرد که به او گفته بود انقلاب ایران دوام نخواهد آورد و حداکثر بعد از دو سال سقوط خواهد کرد. بنابراین آن‌ها می‌خواستند ارتش انسجام خود را تا آن روز حفظ کند.

چرا محقق نشد؟

برای اینکه دیر شروع کردند. اگر این برنامه را اردیبهشت ۱۳۵۷ انجام داده بودند، موفق می‌شد. یعنی، در اردیبهشت یک ارتشی را می‌آوردند و می‌گفتند شاه مریض است؛ باید به مرخصی برود. آن سرلشگر هم می‌گفت ارتش برای ملت است. زندانیان را هم آزاد می‌کردند و یک اعلامیه هم می‌دادند که حضرت آیت‌الله هرگاه خواستند تشریف بیاورند. اگر این کار را می‌کردند، ما (انقلابیون) چه کار می‌توانستیم بکنیم؟ می‌توانستیم بگوییم تو غلط کردی شاه را فرستادی مرخصی؟ یا آقای خمینی می‌توانست بگوید که تو بی‌خود می‌کنی، من نمی‌آیم؟! این همان کاری بود که در فیلیپین کردند. در آنجا وقتی که آقای اگینو را کشتند، بیوه او کاندیدای ریاست جمهوری شد. در این انتخابات، مارکوس گفت من انتخاب شدم، اما بخشی از ارتش فیلیپین به رهبری ژنرال راسموس آمد و گفت نخیر، مارکوس

انتخاب نشده؛ خانم آگینو رئیس‌جمهور است. مارکوس هم از کشور خارج شد. اما یک دوره بعد، دوباره ژنرال راسموس کاندیدا و مجدداً رئیس‌جمهور شد و آمریکایی‌ها در لباسی دیگر بازگشتند. در ایران وقتی آموزگار را کنار گذاشتند و شریف امامی آمد یا قبل از آن، وقتی هویدا را کنار گذاشتند؛ اگر آن زمان آمریکایی‌ها نظر انگلیسی‌ها را می‌پذیرفتند که به شاه پیشنهاد داده بودند به نفع پسرش استعفا دهد، روند تحولات به سمت دیگری می‌رفت. چون ولیعهد به سن بلوغ نرسیده بود، شورای نیابت سلطنت به ریاست فرح تشکیل می‌شد، این شورا هم با آزاد کردن زندانیان در جهت کاهش تنش‌های سیاسی برمی‌آمد. در واقع، یک دوره انتقالی. اگر آن کار را کرده بودند، سلطنت باقی می‌ماند و خیلی مسایل بعدی اتفاق نمی‌افتاد. اما آمریکایی‌ها زیر بار پیشنهاد انگلستان نرفتند. هنگامی خواستند اقدام کنند که دیگر دیر بود و کار از کار گذشته بود. بنابراین، ارتش در حال فروپاشی بود. اگر نظامیان بعد از رفتن شاه می‌خواستند کودتا کنند، شکست می‌خوردند و وضع به مراتب بدتر می‌شد و مضمحل می‌شدند.

آقای دکتر! الان که بحث به اینجا رسید، اگر بخواهید تحلیلی از روند رهبری انقلاب داشته باشید - مخصوصاً در یکسال و نیم آخر که حساسیت امر خیلی بیشتر شده بود - چه ارزیابی دارید و فکر می‌کنید در آن مقطع، نگاه و تأثیر پذیری امام از روشنفکران بیشتر بود یا روحانیت؟

تا قبل از پیروزی انقلاب، ایشان نسبت به همکاری با روشنفکران بسیار جدی بود. آقای خمینی در یک موردی به من گفتند تو نمی‌دانی من گرفتار چه مرتجعینی هستم. در پاریس که بودیم، آقای خمینی دو نفر را اسم برد [...] که به ایشان یادداشت داده و نوشته بودند که شما حکم دهید رانندگی برای زنان مکروه است؛ آنها را منع کنید. من به آقای خمینی گفتم اگر شما این حرف را بزنید، انقلاب همین جا تمام می‌شود. زنان به خانه برمی‌گردند و دیگر نخواهند آمد. آقای خمینی خواسته آنها را عملی نکرد؛ درست هم بود. اما بعد از انقلاب همان افراد عضو شورای نگهبان شدند! چرا؟ برای اینکه عمل‌گرایی سیاسی چنین اقتضا می‌کرد. در ایران، ۱۸۰ هزار حوزوی فعال حضور دارد. روحانیت یک ارتش سیاسی - ایدئولوژیک است.

من یک سخنرانی در کانون توحید داشتم و در آنجا آرای انتخابات مجلس اول را تحلیل کردم. سازمان مجاهدین خلق دو جور کاندیدا داشتند؛ یکی مشهورترین

(رجوی) و یکی گمنام‌ترین. آرای گمنام‌ترین نامزد این گروه ۱۴۰ هزار رای بود که در واقع قدرت سیاسی - تشکیلاتی این سازمان را نشان می‌دهد. آرای رجوی، مشهورترین کاندیدای آن‌ها ۴۵۰ هزار رای بود. آرای گمنام‌ترین نامزد حزب توده در تهران ۱۷ تا ۱۸ هزار بود. یعنی، حزب توده در تهران ۱۷ تا ۱۸ هزار رأی داشت. وزن روشنفکران این‌طور بود. ما اقلیت عددی بودیم. در حالی که در تهران، پنج تا شش هزار مسجد وجود دارد. از هر مسجد، یک روحانی با ۵۰ نفر راه بیفتند، یک تظاهرات عظیم شکل خواهد گرفت. آقای خمینی به‌عنوان یک رهبر معطوف به عمل سیاسی، باید کدام طرف را می‌گرفت؟ طرف ما روشنفکران را که به قول ایشان احترام دوستی‌های ۴۰ ساله‌مان را هم نداریم؟!!

پس شما باید چه می‌کردید؟

ما کاری نمی‌توانستیم بکنیم. رفتیم سراغ روحانیون تا جنبش ضداستبداد تقویت شود، روحانیون آمدند و وقتی انقلاب پیروز شد، ما اقلیت عددی بودیم! به همین دلیل، من برخی تحلیل‌های روشنفکران که می‌گویند «روحانیت ما را گول زد، ما فریب خوردیم» را قبول ندارم. من به آنها می‌گویم شما می‌خواهید برای یک مسئله پیچیده سیاسی - اجتماعی یک جواب مختصر و ساده بدهید. این ساختار اجتماعی و چینش نیروهاست. روحانیون ما نفوذ بسیار عمیقی بین توده‌های مردم داشتند. ما در برابر آنها اقلیت عددی بودیم و شکست خوردیم. هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم. من در اواخر سال ۱۳۵۶ نامه‌ای به بازرگان نوشتم. چون ما در خارج از کشور مرتب اخبار را رصد و پی‌گیری می‌کردیم. من در یک مرکز پزشکی کار می‌کردم. ساعت ۵ که از آزمایشگاه می‌آمدم، می‌رفتم به دانشگاه رایس، روبه‌روی مرکز پزشکی. کتابخانه خیلی مجهزی داشت. تمام روزنامه‌های دنیا به آنجا می‌آمد. من روزانه یک تا دو ساعت می‌رفتم و همه روزنامه‌ها را می‌خواندم و به صورت علمی فیش‌برداری می‌کردم. مجموعه اخبار و گزارش‌ها حکایت از آن داشت که ایران آبستن حوادثی است. من به مهندس بازرگان نامه‌ای نوشتم که آقای مهندس! شما هرچه قدر کتاب ایدئولوژیک نوشتید، کافی است؛ الآن در چنین شرایطی هستیم، وارد صحنه شوید و پرچم را علیه شاه شما بردارید. اگر آقای مهندس بازرگان این کار را می‌کرد، و جلودار مبارزه سیاسی می‌شد حوادث شکل دیگری می‌گرفت. ما

در خارج از کشور آنچنان روابطی با آقای خمینی داشتیم که اگر بازرگان آن کار را می‌کرد، ایشان به حمایت از بازرگان برمی‌خاست.

چرا آقای بازرگان این کار را نکرد؟

آقای مهندس بازرگان واکنش نشان داد و اقدام کرد. منتها مهندس بازرگان می‌گفت همه بیایند.

یعنی چی؟

آن نامه معروفی را که سه نفر (سنجایی، فروهر و بختیار) خطاب به شاه امضاء کردند؛ اصل نامه را بازرگان نوشته بود. بازرگان به جای آنکه خودش امضاء کند، گفت بدهم این‌ها هم بخوانند و امضاء کنند. آنها هم نامه را گرفتند، تغییری دادند و خودشان سه نفر امضاء کردند! این یک اشتباه بزرگ استراتژیک بود. زمانی که من آن تحلیل را براساس مجموعه اطلاعات نوشتم، می‌دیدم که اتفاقاتی در حال وقوع است. بعضی از دوستان سیاسی ما در خارج وقتی با هم صحبت می‌کردیم؛ می‌گفتند این کارها و فعالیت‌ها به ما چه ارتباطی دارد؟ من می‌گفتم وقتی می‌بینیم حوادثی در حال وقوع است، ما هم باید بازی خود را بکنیم و موش خود را بدوانیم. بالاخره، خبری هست که می‌گویند شاه به نفع پسرش استعفا دهد.

من در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، مصاحبه مایک والاس با شاه را آورده‌ام. در مصاحبه با گاردین، شاه می‌گوید: «من اگر به نفع پسر من کنار بروم؛ در کارش دخالت نمی‌کنم». «جمهوریت برای ایران خوب نیست؛ پدرم می‌خواست این کار را بکند، اما علما مخالفت کردند. پس سلطنت باید ادامه پیدا کند». من با خود می‌گفتم معنای این حرف‌ها چیست؟ جز آنکه از شاه خواسته‌اند استعفا دهد؟ همه این مباحث و گزارش‌ها را برای بازرگان فرستادم و گفتم: آقا! بیایید جلو. اگر بازرگان جلو می‌آمد و خودش بیانیه را می‌داد، حتماً اتفاقی که گفتم می‌افتاد. در آن مقطع، بازرگان را بابت اینکه گفته شاه مخلوع است؛ نمی‌گرفتند و اعدام نمی‌کردند. او می‌توانست بگوید محمدرضا را از سلطنت خلع کنید. این بحث، ایراد قانونی هم نداشت چرا که ما دو مقوله را از هم تفکیک می‌کردیم؛ یکی، از بین بردن پادشاهی و دیگر، خلع پادشاه. چنانکه محمدعلی شاه را خلع کردند. خود بازرگان هم در مقاله‌ای از «خلع شاه از سلطنت» سخن می‌گوید.

درواقع، با این کار مشروطه‌خواهی می‌توانست بر جمهوری‌خواهی سبقت بگیرد. زمانی سنجابی در یک مصاحبه حرفی زد که ما با آن مخالف بودیم. سنجابی در آن مصاحبه گفت، برای ما جمهوری یا سلطنت معنا ندارد؛ برای ما محتوای سیستم مهم است. اشاره کرد که ما بسیاری حکومت‌های جمهوری داریم که استبداد در آنها از حکومت‌های مشروطه سلطنتی به مراتب شدیدتر است. بنابراین، مسئله مهم برای ما دموکراسی است. ما آن حرف ایشان را به این معنا گرفتیم که ایشان از سلطنت هواداری می‌کند. بالاخره، فضای انقلاب بود و ما چنین حرف‌هایی را بر نمی‌تافتیم. الآن از یک منظر تاریخی صحبت می‌کنیم. واقعیت در آن زمان این نبود.

تنها کسی که در میان ملّی‌یون ایران تز «اصلاح از درون» را مطرح کرد، خلیل ملکی بود. شما به مجله «علم و زندگی» آن زمان برگردید. خلیل ملکی تحلیلی داشت که هیأت حاکمه ایران دو بخش دارد؛ یک بخش آن با حسن‌نیت است و بخش دیگر، دزد و قالتاق و وابسته. ملکی می‌گفت ما با بخشی از هیأت حاکمه که حسن‌نیت دارد، کنار بیاییم. حتی می‌دانید که خلیل ملکی با شاه هم دیدار کرد و همه هم به او فحش دادند. نه فقط توده‌ای‌ها که خلیل ملکی را خائن می‌دانستند؛ بلکه همه ملّی‌یون هم به او بدویراه گفتند. یکی از علل انزوای خلیل ملکی آن بود که فضای غالب مخالف مشی اصلاحی شده بود. زمان ملّی‌یون می‌گفتند شاه سلطنت کند، نه حکومت. اما سیر تحولات به گونه‌ای شد که دیگر کسی این تز را نمی‌پذیرفت.

بالاخره نیروهای ملّی تجربه‌ای مانند دوران مصدق را هم از سر گذرانده بودند و دیده بودند شاه حاضر نیست فقط سلطنت کند و نه حکومت. وقتی علیه نخست‌وزیری با حسن‌نیت کودتا می‌شود، طبیعی است جو علیه مشی اصلاحی و مشروطه‌خواهی شود.

احسنت. الآن هم همین است. در مجلس اول، آقای هاشمی در نطق قبل از دستور به مجاهدین گفت چرا تفنگ برداشته‌اید؟ تفنگ را زمین بگذارید و فعالیت سیاسی کنید. در دیدار خصوصی به ایشان گفتم: آقای هاشمی! مجاهدین از شما می‌پرسند ما اسلحه را کنار بگذاریم و فعالیت سیاسی کنیم، مثل کی؟ شما نهضت آزادی را تحمل می‌کنید که آنها را تحمل کنند؟ وقتی افرادی مثل ما را تحمل نکنند؛ آخر و عاقبت چه می‌شود؟ ما که نمی‌توانیم قوانین هستی را تغییر دهیم. تغییرات اجتماعی

برای خود قانونمندی دارد. بنابراین، امکان حرکت قانونی و مسالمت‌آمیز از بین رفت. ما هم که نمی‌توانستیم دست روی دست بگذاریم و بنشینیم. در نتیجه، امام خمینی شد سخنگو. در داخل ایران هم، من آن کار مهندس بازرگان را یک خطای تاریخی استراتژیک می‌دانم. اگر بازرگان آن کار را کرده بود، مناسبات سیاسی آن چنان برهم خورده بود که دستگاه نمی‌آمد ایشان را بگیرد و بکشد. شرح داده‌ام که آقای دکتر فریدون سحابی زنگ زد که چه نشسته‌اید آقای طالقانی یک شورای انقلاب دیگری را تشکیل داده است!

*ولی مهندس بازرگان و دیگر اعضای نهضت که از شورای انقلاب منصوب امام خبر داشتند...
بله. عضو بودند.*

پس چه‌طور آقای طالقانی خبر نداشت؟

وقتی این شورا تشکیل شد، آقای طالقانی زندان بود. بعد از آزادی از زندان، سرعت حوادث چنان بود که کار را شروع کرد. وقتی به ما خبر دادند؛ به آقای خمینی گفتم باید این را حل کنیم. آقای طالقانی را دعوت کنید به شورای انقلاب. اما بعد، حضراتی که مخالف آقای طالقانی بودند؛ گفتند ایشان عضو شورای جبهه ملی است. من به آقای خمینی گفتم ایشان عضو شورای جبهه ملی نیست. بعد، برای آنکه حرفم تأیید شود؛ به طالقانی زنگ زدم. طالقانی پشت تلفن توضیح داد که من عضو هیچ سازمان سیاسی نیستم؛ حتی بعد از آزادی از زندان، در جلسات نهضت آزادی هم شرکت نکرده‌ام. برای اینکه فکر می‌کنم باید فراجزبی و فراجراحی عمل کنیم.

آیا این رویکرد درست بود؟

نه. این موضع درست نبود؛ همان زمان هم من با طالقانی موافق نبودم. انتقاد هم کردم. ما نوار آن مکالمه را ضبط کردیم؛ آقای خمینی شنید و گفت به آقای مطهری بگویید آقای طالقانی را دعوت کند.

غیر از آقای طالقانی، آیا بازرگان هم مرتکب این اشتباه شد؟ چون در حکم نخست‌وزیری ایشان هم آمده بود؛ «جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مامور تشکیل دولت موقت می‌نمایم». به عبارتی، نخست‌وزیری ایشان مشروط شد به کنار گذاشتن فعالیت حزبی...

نه. آنجا لاجرم دولتی که بعد از انقلاب روی کار می‌آمد، باید فراحی‌بی می‌بود. تردیدی در این نیست. به همین جهت، بازرگان پذیرفت؛ من هم موافق بودم. غیر از این بود، نمی‌شد. برای اینکه - همان‌طور که گفتم - سازماندهی در انقلاب ایران، سازماندهی تشکیلاتی و ارتدوکس نبود. فرق می‌کرد با جنبش آزادی‌بخش ملی FLN ویتنام که ۳۰ سال با فرانسوی‌ها و سپس ۲۰ سال با آمریکایی‌ها جنگید. با همان منطقی که آقای خمینی شد رهبر انقلاب و شورای انقلاب را تعیین کرد؛ شورای FLN هم حق داشت دولت تشکیل دهد، مردم هم پذیرفتند. اما در آنجا یک جمع بود و همین، مسایل و پیامدهایی را به همراه داشت. در آنجا هرکسی از گرد راه می‌رسید، نمی‌شد وزیر.

در اینجا سوالی هم پیش می‌آید که اصولاً طرح آقای بازرگان به‌عنوان رئیس دولت موقت چه‌طور شکل گرفت و مطرح شد؟
این، طبق یک برنامه سیاسی راهبردی بود. مأموریت دولت موقت در این طرح کاملاً مشخص بود:

۱- برگزاری رفراندوم برای تغییر نظام. البته خیلی‌ها آن زمان می‌گفتند مردم در راه‌پیمایی‌های میلیونی نظر خود را به تغییر نظام و برقراری جمهوری اسلامی اعلام کرده‌اند، پس نیازی به رفراندوم نیست. اما من گفتم این تغییر، باید صورتی حقوقی پیدا کند و آقای خمینی هم، رفراندوم را پذیرفت.

۲- تدوین قانون اساسی. به آقای خمینی گفتم شما نمی‌توانید بنشینید وقتی انقلاب پیروز شد؛ تازه قانون اساسی بنویسید. از حالا باید بنویسید که نوشته شد. بعد هم برگزاری مجلس مؤسسان برای تصویب قانون اساسی.

۳- برگزاری انتخابات نهادهای دائمی یعنی مجلس و ریاست جمهوری.
به محض برگزاری انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، مأموریت دولت موقت پایان می‌یافت.

شخص آقای بازرگان چه‌طور انتخاب شد؟

در آن تاریخ، هیچ‌کس غیر از بازرگان در مقامی نبود که بپذیرد. یعنی، فاقد آن اعتبار سیاسی بودند. فکر می‌کنید اگر مثلاً مرحوم بهشتی را در آن زمان نخست‌وزیر می‌کردند، عملی بود؟ یا من را انتخاب می‌کردند، می‌شد؟ درست است که ما خیلی

فعالیت کرده بودیم؛ اما مردم ما را نمی‌شناختند. بازرگان شناخته‌شده بود. سابقه ریاست دانشکده فنی و مسئولیت خلع‌ید در دوران دکتر مصدق را داشت و مهم‌تر از همه اینکه در ایران فعالیت کرده بود. او با من فرق داشت که فعالیت داشتم؛ اما فعالیت‌هایم خیلی آشکار نبود. همان‌طور که بعداً هم خیال کردند، وقتی انقلاب شد؛ تازه ما از گرد راه رسیدیم و شدیم وزیر! آدم باید واقع‌بین باشد. مگر چمران می‌شد؟ نه. چه گزینه دیگری وجود داشت؟ اگر بازرگان نمی‌پذیرفت، چه کسی می‌پذیرفت؟

درست است که غیر از آقای بازرگان، جلال‌الدین فارسی و بقایی هم مطرح بوده‌اند؟ فارسی که ابتدا. حتی وقتی بنی‌صدر رئیس‌جمهور شد، در مجلس آمد و گفت من از آقایان (حزب جمهوری اسلامی) پرسیدم نظر شما برای نخست‌وزیری کیست؟ آنها رفتند در داخل حزب، همه‌پرسی کردند؛ اکثریت گفته بودند فارسی. اما بعد یکی از رهبران روحانی حزب در جلسه خصوصی (با بنی‌صدر) گفت فارسی را هم ما (سران حزب جمهوری) مخالف بودیم؛ برای آنکه فارسی توان اداره یک مدرسه چهارکلاسه را هم ندارد. در نتیجه، خود حزب جمهوری هم با فارسی مخالفت کرد. ممکن است کسانی فکر کرده باشند بقایی بیاید؛ اما بقایی مورد اعتماد نبود. بقایی نقشی در انقلاب اسلامی ایران نداشت. بقایی در افکار عمومی مردم (چه روحانیون و چه غیرروحانیون) فاقد اعتبار سیاسی لازم برای نخست‌وزیری بود.

بنابراین، هیچ گزینه دیگری مطرح نبود یا آنکه خیلی فاصله داشتند؟ هیچ کس نبود. حتی بعد از انقلاب که با بازرگان مشکل پیدا کردند، می‌آمدند و با من صحبت می‌کردند؛ اما من نمی‌پذیرفتم. این اندازه شعور داشتم که بفهمم نمی‌شود. مگر بنی‌صدر توانست؟ درحالی‌که بنی‌صدر انتخابی بود و بازرگان انتصابی. اگر بازرگان در انتخابات ریاست جمهوری شرکت می‌کرد؛ برنده می‌شد و آن وقت چگونگی رفتارش به کلی متفاوت می‌بود. چون در آن صورت، منتخب مردم بود.

با وجود این شرایط، پس چرا مهندس بازرگان نامزد ریاست جمهوری نشد و این فرصت طلایی از دست رفت؟

همان‌طور که می‌دانید، مهندس بازرگان عضو شورای مرکزی و دبیرکل نهضت

آزادی بود و طبیعتاً، بحث نامزدی ایشان در شورای مرکزی مطرح شد. متأسفانه در آنجا آقای مهندس سحابی و دوستان ایشان با کاندیداتوری آقای مهندس بازرگان مخالفت کردند.

با چه استدلالی؟

الآن من حضور ذهن ندارم در آن جلسه چه دلایلی آوردند. در جلد دوم خاطرات مهندس سحابی هم که در خارج چاپ شده؛ (انتشارات خاوران - بهار ۱۳۹۲) آمده است که: «اگر مهندس بازرگان خود را نامزد ریاست جمهوری بنماید در صورت پیروزی در انتخابات و همچون دوران دولت موقت امکان فعالیت نخواهند داشت و بار دیگر قضایای گذشته تکرار خواهد شد و به همین دلیل صلاح نیست که ایشان در انتخابات نامزد شوند». این استدلال درستی نبود، اما به هر حال، ما با نظرات آنها مخالف بودیم.

شما اگر به مصاحبه‌های من در اول انقلاب برگردید؛ چندین مورد از من پرسیدند که آیا کاندیدای ریاست جمهوری خواهم شد. من گفتم که با بودن آقای مهندس بازرگان، من نامزد نیستم.

من به جلد بر این اعتقاد بودم که بعد از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، حق و طبیعی این بود که مهندس بازرگان اولین رئیس‌جمهور ایران باشد. این اتفاق مزایای زیادی هم داشت. اما متأسفانه شورای مرکزی شاید با یک یا دو رأی اختلاف به نامزدی ایشان رأی نداد. آقای مهندس بازرگان سر این مسئله بسیار ناراحت شد؛ به مهندس سحابی گفت من به یک شرط رأی شما را می‌پذیرم، اینکه تو خودت بیایی و کاندیدا شوی. با این وجود، مهندس سحابی نیامد و مع‌الاسف، یکی از خطاهای بزرگ سیاسی است که به مهندس بازرگان رأی ندادند؛ اما بعداً آمدند و دکتر حسن حبیبی را نامزد کردند. آقای حبیبی به‌رغم اینکه انسان وارسته‌ای بود، ولی در حدی نبود که رئیس‌جمهور شود.

یعنی از اول که مخالفت می‌کردند، آقای حبیبی را در نظر داشتند؟

نه. من نمی‌توانم این را بگویم. نمی‌دانم.

پس دنبال چه بودند؟ چه هدف سیاسی می‌توان برای این کار تصور کرد؟

من الآن نمی‌خواهم زیاد به جزئیات مسئله ورود کنم. در جلد هشتم خاطراتم که

مربوط به نهضت آزادی است؛ تمام این موارد را توضیح خواهم داد. اما در یک کلام صریح بگویم: جوّزده بودند. تحت تأثیر جوّی قرار گرفتند که علیه بازرگان درست شده بود و او را با عنوان «لیبرال» و «میان‌رو» دشنام می‌دادند. ببینید! قبل از انقلاب، میان فعالان سیاسی یک بحث بود که آیا اولویت با استبداد است یا استعمار یا استثمار؟ آن حرف معروف شریعتی و اکنش به این بحث بود که گفت: نه این است و نه آن؛ دو چیز است، اول استثمار، دوم هم استثمار! بازرگان بر این اعتقاد بود که مشکل اصلی ما در ایران استبداد ریشه‌دار سه‌هزارساله است. بعضی از دوستان - از جمله مهندس سبحانی - به مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم اولویت می‌دادند و می‌گفتند اگر بازرگان بر مبارزه با استبداد تأکید می‌کند برای این است که اعتقادی به مبارزه با امپریالیسم ندارد. ما این‌ها را قبول نداشتیم؛ بازرگان چنین موضع و اندیشه‌ای نداشت. اما متأسفانه آنها اسیر جو شده بودند.

آیا این طیف از اعضای نهضت آزادی با محافل چپ‌گرای جریان ملی - مذهبی مثل دکتر سامی (جاما) و دکتر پیمان (جنبش مسلمانان مبارز) هم ارتباط داشتند و به نوعی تحت تأثیر آنها بودند؟

بله. شما یادتان نرود که آقای سامی (جاما) با مجاهدین ائتلاف کردند. برای دانستن موضع آقای پیمان هم کافی است به نامه ایشان به آقای خمینی که در پاریس حضوری دادند، مراجعه کنید (شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد سوم، ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو). این دوستان هم تحت تأثیر آن جو بودند. حتی الآن هم از آن مواضع دفاع می‌کنند. خدا مهندس سبحانی را رحمت کند؛ اما ما چندین بار ایشان و دوستانشان را به شورای مرکزی نهضت دعوت کردیم و حتی پیشنهاد دبیر کلی نهضت (بعد از درگذشت مهندس بازرگان) را به مهندس سبحانی دادیم. می‌گفتند ما جناح چپ روشنفکری دینی هستیم و ایشان جناح راست بودند. من هم گفتم این حرف، مصداق القابی است که قرآن می‌فرماید ساخته‌اید تا خود را سرگرم کنید. مخصوصاً در جلسه‌ای که بعد از فوت مرحوم بازرگان در منزل ما داشتیم؛ از جانب شورای ملی - مذهبی آقایان رفیعی، بسته‌نگار، سبحانی و رجایی بودند. از شورای مرکزی نهضت آزادی مرحوم صدر حاج سیدجوادی، مهندس توسلی و صباغیان و من [دکتر ابراهیم یزدی]. من به دکتر رفیعی گفتم: شما مواضع اقتصادی را که مورد نظران هست بنویسید و بگویید اگر شورای مرکزی

نهضت آزادی آن را تصویب کند، ما خواهیم آمد. من این طرح را به شورای مرکزی می‌برم. چه ایرادی دارد؟ گفت: «نه. آخر ما معروف شده‌ایم به جریان چپ و شما جریان راست.» ببینید! من این عبارات را قبول ندارم.

اما مواضع اقتصادی آقای بازرگان قطعا با افرادی نظیر دکتر پیمان نمی‌خواند و درون نهضت هم، به نظر می‌رسد با مهندس سحابی و همفکرانشان تعارض داشت. بالاخره، مهندس سحابی طرفدار ملی‌شدن صنایع و اقداماتی از این دست بود...

مگر آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر نبود؟ مگر بانک‌ها را ملی نکردند؟ مگر برای کارخانه‌ها مدیر دولتی نگذاشتند؟

انتقاد از مهندس بازرگان غیر از این بود. برخی جریان‌ها مثل حزب توده که اصولا ایشان و دولت موقت را غیرانقلابی و ضدانقلابی می‌دانستند و بقیه جریان‌ها هم که کلیت دولت موقت را انقلابی و در جهت اهداف انقلاب می‌دانستند، باز هم سرعت و رفتار آن را متناسب با مطالبات و فضای انقلابی نمی‌دانستند.

این حرف شما صحیح است. بازرگان بارها گفته بود: «هیچ چیز را از من، زود و با زور نخواهید.» بازرگان به تغییرات آنی و تند اعتقادی نداشت. این، موضع جدیدی هم نبود. آقای بازرگان سال ۱۳۵۶ نامه‌ای به آقای خمینی نوشت و کپی آن را هم برای من فرستاد. بعد از انقلاب وقتی من خواستم یک نسخه از آن را به نجاتی (سرهنگ غلامرضا نجاتی) بدهم تا در کتاب خاطرات بازرگان بیاورد؛ آن کپی را به مهندس دادم و گفتم این نامه را به خاطر دارید؟ تأیید کرد. گفتم بنویسید جریان چه بود. آقای مهندس در حاشیه آن نوشتند که این نامه را من به یکی از تجار بازار که به عتبات می‌رفت، دادم و برای آقای خمینی برد.

بازرگان در این نامه می‌گوید هدف نهایی تغییر نظام سلطنت به جمهوری است؛ اما می‌گوید در چندین مرحله و گام به گام یا سنگ‌به‌سنگ باید جلو برویم. حرفش هم درست است. بنابراین، اختلاف مشرب سیاسی وجود داشت؛ اما مشرب سیاسی بازرگان در این مورد منبعث از قرآن کریم است. قرآن در هر کجا که بحث از خرابی است، می‌گوید شب خوابیدند، توفان آمد و خراب شد؛ زلزله آمد، خراب کرد؛ سیل آمد همه را برد. اما وقتی بحث از سازندگی است؛ خدای قادر متعال که با صراحت می‌فرماید هرگاه من اراده کنم، می‌گویم «کن فیکون»، باز می‌فرماید من جهان را در شش دوره خلق کردم. یعنی، صرف‌نظر از اینکه قدرت شما چه قدر

باشد؛ آفرینش تدریجی است. دفعتاً واحده نیست. آقای مهندس به این اعتقاد داشت. وقتی گفت انقلاب تمام شد؛ یعنی «فاز سلبی» انقلاب، اعتصاب‌ها، تعطیلی‌ها و خراب‌کاری‌ها تمام شد. چون عده‌ای انقلاب را در این می‌دیدند که مدام اعتصاب کنند یا به خیابان‌ها بریزند. بازرگان گفت این فاز انقلاب تمام شد.

به نظر می‌رسد از لحاظ ایدئولوژیک، مبنایی و به‌نوعی اخلاقی، مشی مهندس بازرگان درست بوده است. کمابینه خیلی‌ها که آن زمان منتقد و مخالف بازرگان بودند، امروز به آن مشی اصلاحی رسیده‌اند...

بله. خیلی‌ها تغییر کرده‌اند!

اما بحث وجود دارد. آیا حرکت بازرگان متناسب با فضای جامعه بود یا نه؟ بالاخره، یک سیاستمدار نباید ملاحظه شرایط اجتماعی را بکند؛ وقتی انقلاب شده و مردم در خیابان هستند، نمی‌شود یک‌روزه به آنها گفت: انقلاب پیروز شد، دستتان درد نکند؛ بروید خانه‌هایتان!

نکته شما درست است. اما من در مقاله «لذت عفو» که اخیراً در هفته‌نامه آسمان به مناسبت درگذشت نلسون ماندلا نوشتم؛ متعمداً پای گاندی را هم وسط کشیدم. چرا که یک رهبر فرهیخته گاهی هم باید در برابر مردم بایستد. گاندی عادت داشت و در اعتراض به وضعیت سیاسی، دو تا سه روز، روزه می‌گرفت، اما طولانی‌ترین روزه خود را علیه انگلیس‌ها نگرفت؛ علیه خود هندی‌ها گرفت. آقای بازرگان حق داشت؛ نباید اسیر جو می‌شد. البته این کار هزینه دارد؛ باید پرداخت. چرا؟ برای اینکه رهبران فرهیخته فقط برای زمان خودشان زندگی نمی‌کنند.

به هر حال، مهندس بازرگان یک فرصت تاریخی را از دست دادند...

نه. اگر می‌خواست آن کار را بکند؛ دامنه توقعات حد و حصری نداشت. این نقدی را که شما به مشی بازرگان وارد می‌کنید؛ زمانی هم آقای سعید حجاریان در سال ۱۳۷۹ طرح کرده بود. حجاریان راجع به بازرگان مقاله‌ای نوشت با عنوان «پدیده نابهنگام» و در آن می‌گوید تکست (text) بازرگان با کانتکست (context) جامعه همخوانی نداشت. من در مقاله‌ای به او جواب دادم که هر text یک context ندارد؛ لایه‌هایی از context وجود دارد. کمابینه هر context، یک text ندارد؛ می‌تواند در جاتی از text داشته باشد. text بازرگان با context لایه‌های زیرین ارتباط داشت.

یعنی موج روی انقلاب را که کنار بگذاریم؛ اصل جامعه ظرفیت این تغییرات را دیکال را نداشت؟

بله. درباره به‌کارگیری واژه رادیکالیسم باید به معنای آن توجه کرد. در ریاضیات، رادیکال به معنای ریشه یک عدد است. کارکرد این واژه در ادبیات سیاسی یعنی تغییرات ریشه‌ای نه روئایی و ظاهری یا به تعبیری رفرمیستی. بلکه تغییرات ریشه‌ای در ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. اما نباید هدف تغییرات را با «فرآیند» تغییرات یکسان گرفت. فرآیند تغییرات می‌تواند سریع و شتاب‌زده یا کند و آرام باشد. در این مناقشه خلط مبحث شده است. تغییرات شتاب‌زده در بسیاری از موارد به هدف‌های مورد نظر نمی‌رسد. بگذارید از منظری دیگر بحث کنم. مدینه‌النبی چند سال بود؟

۱۰ سال.

در برابر عمر بشریت چه قدر است؟

تقریباً یک لحظه.

یک لحظه. اما مدینه‌النبی چه اهمیتی دارد؟ اهمیت آن به ارائه دادن یک الگو و اسوه است در روی همین کره زمین با همین انسان‌ها. بازرگان هم یک الگو از فرآیند تغییرات ارائه می‌دهد. در مردمی که فاقد حافظه تاریخی هستند، شما باید الگو ارائه بدهید. الگوی بازرگان به ما نشان می‌دهد که یک سیاستمدار می‌تواند در برابر مردم هم بایستد؛ هرچند وجاهت ملی‌اش لطمه بخورد. این یک آموزش سیاسی-اجتماعی است.

امروز اگر می‌بینیم که «اعتدال» شعار انتخاباتی رئیس‌جمهور می‌شود؛ یک روز همین اعتدال و میانه‌روی فحش بود علیه آقای بازرگان. به روزنامه‌های آن زمان، از چپ و راست، دینی و غیردینی مراجعه کنید. به ما فحش می‌دادند که میانه‌رو هستیم؛ اما ما نمی‌توانستیم خلاف منافع ملی عمل کنیم. گروگان‌گیری خلاف منافع ملی ما بود. تسخیر سفارتخانه‌ها برای یک تا دو روز همه جای دنیا اتفاق می‌افتد؛ ما هم تأیید کردیم. اما چرا گروگان‌ها را ۴۴۴ روز نگه داشتند؟ چه خساراتی بر ما وارد شد؟ اگر گروگان‌گیری نشده بود، آیا عراق جرأت می‌کرد به ما حمله کند؟ من تردید دارم. نمی‌توانست.

در هاوانا من با شاذلی‌بن‌جدید (رئیس‌جمهور وقت الجزایر)، حافظ اسد و دیگر رهبران عرب صحبت کردم. شاذلی‌بن‌جدید صدام را دعوت کرد آنجا، حتی

دعوایشان شد. خدا رحمت کناد بن‌یحیی را (وزیر امور خارجه الجزایر). به او گفتم شما همه عرب هستید؛ زبان هم را می‌فهمید. با زبان فصیح عربی به این آقا بگویند چرا نیروهای ارتش خود را به مرز ایران آورده؟ ببرد مرز اسرائیل. گفتم انقلاب ما بزرگترین حامی اسرائیل را در منطقه از بین برده است، چرا به جای آنکه هدیه‌ای به ملت ایران بدهد می‌خواهد به ایران حمله کند؟ ما با نیروهای زیرزمینی در عراق رابطه داشتیم و اطلاعات می‌گرفتیم. همین آقای حسین شهرستانی که الآن وزیر نفت است؛ با ما در ارتباط بود و گزارش می‌داد. ما می‌دانستیم در عراق چه خبر است. آقای حمید آهنگران (برادر صادق) از بچه‌های انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا بود و ارتباطات خوانده بود. بعد از انقلاب شد رئیس صداوسیما خوزستان. از او خواستم با استفاده از هلیکوپتر صداوسیما، از تبادلات مرزی فیلمبرداری کند. من آن فیلم را دارم. ما از تحرکات عراق شواهد داشتیم. از آن طرف، آقای موسوی خوینینی‌ها و آقای محتشمی در صداوسیما به صدام فحش می‌دادند. مگر می‌شود کل دنیا را علیه خودمان تحریک کنیم؟ صدام علاقه‌مند بود به ایران بیاید. اگر به ایران می‌آمد بهتر بود یا اینکه حمله کرد؟

دیپلماسی موفق این بود که کاری کنیم تا صدام درخواست کند و به ایران بیاید. وزیر خارجه کویت آمد به ایران؛ بعد از مذاکرات با آقای خمینی و نخست‌وزیر، در مصاحبه مطبوعاتی یکی از خبرنگاران پرسید شما از اینکه آقای خمینی را به کویت راه ندادید، ناراحت نیستید؟ او در پاسخ این آیه قرآن را خواند که «وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ». یعنی، الحمدلله به نفع شما شد! ما در دولت این‌طور با کویت برخورد می‌کردیم؛ وزیر امور خارجه کویت اعلام آمادگی دولتش را برای هر نوع کمکی به ایران اعلام کرد. حتی پیشنهاد هدیه یک کارخانه تبدیل آب شور دریا به آب شیرین برای یکی از بنادر ایران در خلیج فارس را داد. آن وقت در نماز جمعه به کویت توهین می‌کردند.

آقای علی شمس اردکانی که سفیر ما بود در کویت، برای من تعریف کرد که وزیر خارجه کویت روز بعد او را احضار کرده و گفته این چه کاری بود که شما کردید؟ ما این‌همه زحمت کشیدیم تا کویت در جنگ بی‌طرف باشد؛ بعد از نماز جمعه دیروز امیر کویت مرا صدا زده و گفته یک نامه بنویس به حسن البکر که

بازرگان در گفت‌وگو با صاحب‌نظران ■ ۵۷۷

همه امکانات ما در اختیار شما. موضع ما این بود که درست است انقلاب شده؛ اما قرار نیست به همه دنیا اعلان جنگ دهیم؟ من می‌دانم چرا همچنان به ما فحش می‌دهند. برای اینکه ما می‌خواستیم راه درست را برویم. بنابراین، ایراد به مهندس بازرگان نیست. ایراد بر آن کسانی است که بر این طبل هیجانی زودگذر عامیانه‌ی توده‌وارِ پوپولیستی کوفتند!

این «طبل هیجانی زودگذرِ عامیانه‌ی توده‌وارِ پوپولیستی» که می‌گویید، مصنوعی بود یا طبیعی؟

طبیعی بود؛ ولی هر چیزی که طبیعی هست، سالم نیست.

من می‌خواهم یک نتیجه بگیرم. حتی اگر کاری که آقای بازرگان می‌خواست انجام دهد، درست و کار دیگران را اشتباه بدانیم؛ آیا این کار درست، ممکن هم بود؟ یعنی، با توجه به شرایط اجتماعی ایشان می‌خواست یک کار غیرممکنی را انجام دهد که موفق نشد یا آنکه کار ممکن بود، بقیه اجازه ندادند انجام شود؟

کار ممکن بود، بقیه نگذاشتند. ببینید! در شورای انقلاب همه مخالف گروگان‌گیری بودند. داخل جلسات شورا همه عصبانی بودند. اما بیرون که می‌آمدند، حمایت می‌کردند. آقای هاشمی بعد از استعفای دولت موقت، آمد وزارت امور خارجه و به من گفت تو بمان. گفتم من با طناب پوسیده شما به هیچ چاهی نمی‌روم. برایش مثال زدم این شما بودید که بر اساس گزارش نیروی هوایی ایران تصویب کردید ما درباره فروش هواپیمای F₁₄ از آمریکایی‌ها استمراج کنیم. اما وقتی که موج حرف‌های بی‌ربط راه افتاد؛ شما نیامدید به مردم بگویید این مصوبه شورای انقلاب بود، به فلانی چه مربوط است؟ از تصمیم‌تان دفاع بکنید. وقتی روابط این‌طور است، هیچ‌کس جرأت نمی‌کند با شما وارد همکاری شود. از طرف دیگر اگر همه روشنفکران پشت سر بازرگان جمع شده بودند و اگر مهندس سحابی و دوستان ایشان آن‌طور رأی نمی‌دادند و بازرگان کاندیدای ریاست جمهوری می‌شد؛ به نظر من، برنده می‌شد. و اگر بازرگان رئیس‌جمهور شده بود؛ خیلی از حوادث بعدی اتفاق نمی‌افتاد.

چرا؟

برای اینکه بازرگان مرد اصول بود. یعنی، با شما موافق نیست؛ اما وقتی با شما بر سر موضوعی توافق می‌کند، به عهدی که می‌بندد وفادار می‌ماند و دودوزه بازی نمی‌کند.

از این جهت، دارید بنی‌صدر را نقد می‌کنید؟
من می‌گویم فرقی این بود که اگر بازرگان انتخاب شده بود؛ آقایان دیگر این جبهه را در مقابلش نمی‌گرفتند. بازرگان یک شخصیت استخوان‌دار بود. احترام او را داشتند. بدین ترتیب، بازرگان موفق می‌شد.

حالا که نام بنی‌صدر آمد، بد نیست اشاره‌ای هم داشته باشید به شبهاتی که در مورد رابطه نهضت آزادی با وی وجود دارد. زمانی آقای احمد خمینی بحث خط سه را مطرح کرد و در آن سخنرانی گفت: «من در عجبم؛ کسانی که در خارج از کشور با هم مشکل و اختلاف داشتند، اینجا آمده‌اند و در برابر طیف مقابل (حزب جمهوری اسلامی) متحد شده‌اند. البته ایشان خود را از دو طرف جدا می‌کرد و می‌خواست خط سه را ایجاد کند که در اینجا محل بحث ما نیست. اما آیا ادعای ایشان درست است؟ وضعیت روابط شما در خارج از کشور چه بود؟ مثلاً من دیدم شما در خاطرات خود آورده‌اید که از اشخاص ثالثی خواسته‌اید حرف و انتقاد شما را به گوش بنی‌صدر برسانند، چون حرف شما را نمی‌پذیرفته است. آیا این شکاف‌ها با تند شدن فضا در داخل و در اواخر دوره بنی‌صدر کاهش پیدا کرد و نهضت آزادی با او در یک جبهه قرار گرفت؟

نه، هیچ‌وقت. دو موضوع را باید از هم تفکیک کرد. اول ویژگی‌های شخصی آقای بنی‌صدر. در یکی از سخنرانی‌های قبل از دستورم در مجلس اول گفتم روش، منش و بینش ما با آقای بنی‌صدر متفاوت است. شما اگر کتاب «کیش شخصیت» بنی‌صدر را بخوانید؛ واقعاً در آنجا دارد خودش را تعریف می‌کند. Ego (نفس) باد کرده‌ای داشت. ژان گرس، خبرنگار برجسته لوموند، آمده بود ایران تا با من مصاحبه کند. از او پرسیدم این رفیق ما در پاریس چه می‌کند؟ با یک لحن تمسخرآمیزی گفت ما را دعوت می‌کند به مصاحبه؛ عکس بزرگ خود را روی دیوار چسبانده، یک دوچرخه برقی هم گذاشته جلوی آن عکس، بعد روی دوچرخه می‌نشیند، رکاب می‌زند و می‌گوید: حالا با من مصاحبه کن و عکس بگیر! اگر روایت او درست باشد این رفتار، نشانه‌ی یک Ego باد کرده و آسیب‌دیده است. من نمی‌خواهم اصلاً به او پیردازم؛ اما مثلاً می‌گفت در دوران حضور آقای خمینی در پاریس، همه کارهای فکری و برنامه‌ریزی‌ها با من بود؛ کارهای عملی و اجرایی با دیگران! من به او باید چه پاسخی دهم؟ بنابراین، ما با هم اختلاف داشتیم. شما در خاطرات من - جلد دوم، دفتر دوم، نامه‌ها - نامه‌های آقای بنی‌صدر را بخوانید. خود را تافته جدا بافته می‌دانست. من در پاریس نمی‌خواستم با او قاطی شوم؛ بعد از انقلاب در تهران هم نمی‌خواستم. آن حرف بی‌مبناست. ما کجا با هم یک جبهه تشکیل داده بودیم؟

به هر حال، موقعی که اختلافات شدید و فضا تقریباً دوقطبی شد؛ شما و طیف نهضت آزادی و ملی- مذهبی‌ها در مجلس تحت فشار حزب جمهوری و خط امامی‌ها بودید، بنی‌صدر هم که در روزنامه‌ها و دولت کاملاً مقابل حزب جمهوری قرار گرفت. حتی روزنامه‌های شما و بنی‌صدر (میزان و انقلاب اسلامی)، همزمان توسط دادستانی توقیف شد. بنابراین، به نظر می‌رسید حزب جمهوری اسلامی یک طرف ایستاده؛ و شما، بنی‌صدر و اصطلاحاً لیبرال‌ها طرف دیگر... این مواردی که برشمردید، کافی نیست که دو نیرو در یک جبهه قرار بگیرند. من از یک زاویه با حزب جمهوری مخالف بودم؛ بنی‌صدر از زاویه دیگری. صرفاً به دلیل اینکه هر دو با حزب جمهوری مخالف بودیم، دلیل نمی‌شود که همکاری می‌کردیم.

این اتهام را الآن هم به خیلی از نیروهای سیاسی می‌زنند...

بله. آقای احمد سلامتیان (نماینده اصفهان در مجلس اول و مسئول دفتر هماهنگی بنی‌صدر) در مجلس به من گفت بنی‌صدر پیغام داده که وقتی من برای ادای سوگند به مجلس می‌آیم، نمایندگان باید جلوی پای من بلند شوند. من به آقای سلامتیان گفتم برو به سید بگو این حرف‌ها چیست؟ تو که این حرف را زدی، عده‌ای از روی لجاجت بلند نمی‌شوند. اما اگر این را نمی‌گفت، شما که هواداران بنی‌صدر در مجلس هستید؛ بلند می‌شدید و خودبه‌خود بقیه هم به احترام بلند می‌شدند. یا اینکه یک بار گفت من ۱۱۰ علم را واجد هستم، روحانیت و آخوندها را هم که قبول نداشت. احمد جلالی در صداوسیما برنامه‌ای با عنوان (بازگشت به قرآن) گذاشته بود و مهندس بازرگان صحبت می‌کرد، آن وقت آقای بنی‌صدر در یزد در حضور مرحوم آیت‌الله صدوقی گفت بازرگان که درس قرآن می‌دهد، در کدام حوزه علمیه درس خوانده است؟ بنابراین، ما در نهضت آزادی هیچ‌گاه با بنی‌صدر همراهی نداشتیم. حتی حضور دکتر سبحانی در مراسم ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ که بنی‌صدر صحبت می‌کرد؛ در دفتر سیاسی نهضت آزادی مورد انتقاد قرار گرفت. صریحاً به آقای دکتر سبحانی گفتیم شما چرا خودتان را خرج بنی‌صدر می‌کنید؟ این کار گریبانگیر همه ما خواهد شد.

کار بنی‌صدر در ۱۴ اسفند بسیار بد بود. البته رئیس‌جمهور حق دارد برود و درباره ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ صحبت کند؛ اما وقتی می‌داند دو طرف علیه هم لشکرکشی کرده‌اند، این چه کاری است که پشت تریبون یک‌سری کارت را درآورد و بگوید این کارت سپاه است و...؟ من به سلامتیان گفتم: اگر جای سید (بنی‌صدر) بودم،

می‌گفتم عزیزان من آمده‌ام تا درباره سالروز مصدق با شما صحبت کنم، اما عده‌ای نمی‌گذارند. باید می‌گفت: من نمی‌خواهم در اینجا آشوب شود و چون می‌دانم عده‌ای می‌خواهند درگیری درست کنند، پس من صحبت نمی‌کنم و در فرصت دیگری برایتان صحبت خواهم کرد. البته، در آن صورت هم دو طرف با هم دعوا می‌کردند؛ اما کسی بنی‌صدر را محکوم نمی‌کرد که تو جمعیت را تحریک کردی. حق هم با مخالفان بنی‌صدر بود. این رفتار اصلاً در شأن یک رئیس‌جمهور نبود. اما موضوع دوم این بود که او در یک انتخابات آزاد و رقابتی با آرای ملت به ریاست جمهوری برگزیده شده بود. ما با رفتار رهبران حزب جمهوری با او موافق نبودیم و آن را به زیان کشورمان و نظام نوپای جمهوری اسلامی می‌دانستیم.

شاید بد نباشد که در اینجا ذکر می‌هم از قطب‌زاده داشته باشید.

قطب‌زاده به همراه دکتر چمران، دکتر شریعتی، پرویز امین و من [دکتر ابراهیم یزدی] از مؤسسين نهضت آزادی ایران در خارج کشور بود. بعد از انقلاب، از ما جدا شد. اول رفت به حزب جمهوری. هم بنی‌صدر و هم قطب‌زاده هر دو رفتند به حزب جمهوری. بعد از مدتی از آنجا هم بیرون آمدند. البته، ما نفهمیدیم که خودشان بیرون آمدند یا بیرون‌شان کردند. اما نفسِ عمل (رفتن به حزب جمهوری) خیلی معنادار است.

آقای بهشتی آمد آمریکا و به من گفت که ما می‌خواهیم حزب درست کنیم و در آن، پنج نفر از روحانیون همان نقشی را خواهند داشت که در قانون اساسی مشروطه، رای ۵ نفر از علما داشته است. یعنی حق و تو داشته باشند. من مخالفت کردم. اما حرف من به آن‌ها که رفتند به حزب جمهوری این بود که شما در حزبی وارد شدید که در آن، پنج روحانی برای خودشان حق و تو قائل شده بودند و اختیار داشتند هر چه شما تصویب می‌کنید، و تو کنند. آیا شما این را قبول داشتید؛ اگر نه، پس چرا رفتید؟ به هر حال، از نهضت جدا شد و با ما هم درگیر بود. به ما هم لطمات زیادی زد. بنابراین، این حرف احمد آقا (ی خمینی) که اینها با هم یکی شدند، درست نبود. من رفتم سازمان ملل، صداوسیما (که ریاست آن با قطب‌زاده بود) حاضر نشد از نطق من هیچ‌چیز پخش کند. در کوبا (اجلاس عدم‌تعهد) هم همین‌طور. چرا؟ چون قطب‌زاده با دولت بد شده بود. علت هم این بود که آقای

بازرگان اجازه نداد او در سطح وزرا در جلسات هیأت دولت حضور داشته باشد. آقای مهندس بازرگان هم اشتباه کرد. قطب‌زاده در برابر دولت ایستاده بود. آخرین دیدار من با او بعد از شهادت چمران در نوروز سال ۱۳۶۱ بود. به او گفتم: «صادق! تو بیست سال است که می‌دوی؛ به خودت دو سال مرخصی بده. خودت را به آب و آتش نزن». قبل از آن، در یک جلسه سه‌نفری (صادق و چمران و من) در وزارت امور خارجه هم من و هم چمران قطب‌زاده را نصیحت کردیم که این کارها را نکن. به او گفتم: صادق! تو اشتباه می‌کنی. بازاریان اصطلاحی دارند و به افرادی که سرمایه ندارند، می‌گویند «کلاه به کلاه». این کارهایی که می‌کنی، خوب نیست و به ضرر تو تمام خواهد شد. اما متأسفانه صادق توجه نکرد.

نکته‌ای هم درباره آقای قطب‌زاده در خاطرات قبل از انقلاب گفته‌اید؛ مبنی بر اینکه او از همان اوایل خیلی تأکید داشت که برای آقای خمینی عنوان «امام» به کار گرفته شود. از طرفی هم گفته می‌شود اولین کسی که تعبیر امام را برای ایشان به کار برد، آقای حسن روحانی در یک سخنرانی منبری بود. آیا لفظ امام، ساخنه‌ی روشنفکران خارج بود یا روحانیون داخل؟

فکر می‌کنم استفاده از این عنوان در داخل و خارج همزمان بود. ما در آمریکا می‌گفتیم: «رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله». دوستان داخل می‌گفتند: «مرجع عالی قدر». اما قطب‌زاده می‌گفت: «امام». خیلی تأکید داشت...

اما درباره‌ی صادق قطب‌زاده کتاب خاطرات سرکنسول شوروی را که به انگلیس پناهنده شد، بخوانید. (کتاب کا.گ.ب در ایران، نوشته ولادیمیر کوزیچکین، ترجمه: اسماعیل زند و حسین ابوترابیان).

محور این تحلیل شما چیست؟

سر قضیه مجاهدین افغانستان، روس‌ها دیگر جوش آوردند. من در مقاله اخیر خود (دولتی‌ها و توده‌ای‌ها، مجله اندیشه پویا، شماره ۱۱) گفتم اختلافات ما با روس‌ها چه بود. سیاست حزب توده در قبال دولت موقت متأثر از اختلافات دولت موقت با شوروی بود. یکی از موارد، مسئله حضور نمایندگان سازمان‌های جهادی افغانستان در اجلاس کنفرانس اسلامی بود. دولت‌هایی که هوادار شوروی بودند، مخالف حضور آن‌ها بودند؛ اما صادق قطب‌زاده وقتی وزیر امور خارجه بود نمایندگان این سازمان‌ها را به‌عنوان اعضای هیأت نمایندگی ایران به همراه خود به کنفرانس اسلامی برد! روس‌ها بریدند. من همه شواهد آن را جمع‌آوری کردم. به هر حال،

قطب‌زاده آدمی بود که درعین اینکه خیلی لارژ بود؛ خیلی وقت‌ها هم بی‌گدار به آب می‌زد. این نظر را دیگران هم داشتند.

وقتی آقای مطهری به پاریس آمد و برگشت، از او نقل می‌کردند که راست و دروغ آن را من نمی‌دانم. از او می‌پرسند که این سه نفر را چگونه یافتی؟ می‌گوید: بنی صدر خیلی منم منم می‌کرد و خودش برایش مطرح بود؛ صادق قطب‌زاده خیلی می‌دود اما حرف‌هایش خیلی عمیق نیست؛ سومی (یزدی) خیلی تودار است. من در جایی گفتم: آیا آدمی که کار سیاسی می‌کند، باید هرچه به ذهنش می‌رسد بر زبان بیاورد؟ معلوم است که من باید بفهمم چه می‌گویم. بعد هم نقل کردم که مادر ما به ما می‌گفت: «بیم! سبب (زنخدان) آدم هفت حلقه دارد؛ وقتی می‌خواهی حرف بزنی، مزه مزه کن. هر حرفی که می‌خواهی بزنی بیاور به حلقه اول، دوباره مزه مزه کن؛ بیاور حلقه دوم، همین‌طور تا حلقه آخر. باز هم اگر دیدی، باید بگویی بگو؛ اگر نه، قورتش بده». یعنی، هر حرفی می‌خواهی بزنی، هفت بار درباره‌اش فکر کن. این نصیحت مادرانه، در ما یک منش ایجاد کرد. بنابراین، قرار نیست که من همه حرف‌هایم را علنی بگویم. اما صادق قطب‌زاده این‌طوری نبود.

پیرو همان بحث‌های نهضت آزادی خارج از کشور؛ در یکی از موارد آورده‌اید نقدی در یکی از جلسات مطرح شد که به عقیده دوستان داخل، خط مشی آقای شریعتمداری بیش از امام با نهضت آزادی همراهی داشت. خواستم بدانم با توجه به روند حوادث به‌ویژه در یک‌سال آخر عمر پهلوی که به نظر می‌رسید آقای شریعتمداری همچنان به نوعی مشروطه‌خواهی و راه‌کارهایی چون ابقای شورای سلطنت گرایش داشت، موضع نهضت آزادی و کلاً روشنفکران دینی در رقابت بین مرجعیت چه بود؟ و نهایتاً، چه‌طور شد که به حمایت از رهبری امام برخاستند؟

موضع دوستان ما در داخل، طبیعی بود. چر که آقای خمینی در داخل نبود. ایشان در نجف بود. وقتی دوستان ما تحت فشار قرار گرفتند؛ به قم رفتند و متحصن شدند.

چه سالی؟

همان سال ۱۳۵۷. وقتی آقایان (از جمله بازرگان و ناصر میناچی) متحصن شدند، در بین مراجع باید خانه چه کسی می‌رفتند جز آقای شریعتمداری؟ آقای گلپایگانی وارد این مقولات نمی‌شد. به‌علاوه، اگر هم شریعتمداری تمایلاتی نسبت به مشروطه سلطنتی داشته؛ آیا قطع روابط و ایزوله کردن او، مثبت بود یا اینکه برویم و با او گفت‌وگو کنیم و نگذاریم اتفاقات منفی رخ دهد؟ شریعتمداری به دولت

شریف‌امامی نظر مساعد داشت. به پیشنهاد یکی از ایرانیان فعال مقیم واشنگتن به ایشان تلفن زدم و گفتم: «آقا! این کار مناسب شأن مرجعیت شما نیست». ایشان را بر حذر داشتم. بنابراین، اختلاف دیدگاه وجود داشت. اما چرا آقای خمینی؟ ببینید! بالاخره یک جامعه به شدت در التهاب است و چیزی دارد شکل می‌گیرد به نام انقلاب. ما باید طرف چه کسی را می‌گرفتیم؟

یعنی بین دو گزینه بودید؛ شاه و امام...

بله. معادله رفت آنجا. طبیعی بود که ما از آقای خمینی طرفداری کنیم. البته آشنایی و ارتباط ما با آقای خمینی از زمانی که ایشان از بورسا (ترکیه) - تبعیدگاه خود - به نجف منتقل شدند آغاز شده بود. من سال‌ها نماینده ایشان بودم.

یعنی، عملاً قطب سومی وجود نداشت.

بله. اما چاره کار چه بود؟ من همان زمان به آقای خمینی گفتم و در خاطرات (جلد سوم، ۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو) آورده‌ام. یک روز صبح زود که در همان دهکده با هم قدم می‌زدیم؛ گفتم: آقا! شما می‌دانید دختر عمویتان چه می‌گوید؟ با تعجب برگشت که دختر عموی من؟! گفتم: بله. مادر ما سیده حسنی است! خندید. گفتم: «مادر ما می‌گوید دیگ بزرگ باش که قابلمه‌های کوچولو در آن جا بگیرند. شما رهبر انقلابید. از موضع رهبر انقلاب، رابطه‌تان را با سایر آقایان مراجع عظام حسنه کنید». تاریخ باید گواهی دهد. آن جلسه‌ای که آقای خمینی رفتند منزل آقای شریعتمداری و آقایان گلپایگانی و مرعشی هم آمدند، یک حرکت بزرگ بر مبنای این تفکر بود. مهم نبود در آن جلسه چه گذشت. اما انعکاس بیرونی جلسه این خواهد بود که چهار مرجع بزرگ در اتاق‌های در بسته چهار ساعت با هم جلسه داشته‌اند. متأسفانه، دست‌هایی نگذاشتند این روند ادامه پیدا کند.

آقای خمینی یک بار به من گفتند که بازرگان اعوجاج دارد. گفتم: چه اعوجاجی دارد؟ گفتند: می‌رود و سید کاظم را می‌بیند. من اول متوجه نشدم؛ گفتم: منظورتان کیست؟ گفتند همین شریعتمداری. گفتم: آقا! اگر بازرگان می‌رود و شریعتمداری را می‌بیند، آیا هدفش این است که او را علیه شما تحریک کند یا با شناختی که من و شما از آقای بازرگان داریم، می‌رود نصیحت می‌کند. به هر حال، اختلافات از آنجا ناشی می‌شد.

زمانی که دعوی خلق مسلمان در آذربایجان شروع شد، آقای خمینی به من گفت تو که مدام می‌گویی، یک بار برو پیش شریعتمداری و او را نصیحت کن. گفتم به این شرط که احمد آقای خمینی هم با من بیاید. گفت: نه، خودت تنها برو. گفتم من تنها بروم، فردا حرف درمی‌آورند. گفت: نه، برو. رفتم آنجا. عباسی، داماد شریعتمداری، هم بود. خواستم که او هم برود. وقتی رفت به آقای شریعتمداری گفتم مسئله شما چیست؟ گفت: در همه استان‌ها وقتی می‌خواهید استاندار معرفی کنید؛ از مراجع و علمای آن استان سؤال می‌کنید. آیا در آذربایجان نباید بیایند و نظر مرا بپرسند؟ آیا من این اندازه در انقلاب حق دارم یا ندارم؟ می‌گفت لازم هم نیست، نظر مرا اجرا کنید؛ اما لااقل بپرسید.

حرفی که شریعتمداری می‌زد، می‌توانست درست باشد؛ گرچه شکل آن ایراد داشت. اما وقتی نمی‌پرسند، یعنی بی‌اعتنایی، یعنی کشک! آقای مرعی چنین مسئله‌ای نداشت؛ چون مرجعی با مقلدان فراوان نبود. آقای گلپایگانی هم، همین‌طور. اما آقای شریعتمداری در آذربایجان پایگاه داشت.

آقای خمینی یک بار به من گفتند برو تبریز، ببین چه خبر است. از همان دفتر امام زنگ زدند به مرحوم آیت‌الله مدنی (امام جمعه تبریز). ایشان با من تماس گرفت و دعوت کرد به تبریز. در مسجد بزرگ انگجی تبریز برایم سخنرانی گذاشته بودند. مسجد پر بود، جمعیت در صحن، شبستان، حیاط، خیابان و کوچه‌های مجاور موج می‌زد. جمعیت هم عکس آیت‌الله شریعتمداری را آورده بودند و هم عکس آقای خمینی را. من هم متعمدا هنگام سخنرانی از هر دو نفر اسمی می‌آوردم. مردم هم صلوات می‌فرستادند. برگشتم تهران. آقای خمینی ارزیابی و نظرم را جویا شدند. گفتم: آذربایجانی‌ها مقلد آقای شریعتمداری هستند؛ ولی شما را رهبر انقلاب می‌دانند. واقعا هم، این دو مقوله جدا از هم بود. متأسفانه، دست‌هایی بود که نگذاشتند. نگذاشتند ...

تکته دیگری هم درباره نهضت آزادی خارج از کشور وجود دارد که به همان ابتدای تشکیل نهضت برمی‌گردد. شما به یکی از اولین نامه‌های نهضت به شاه اشاره کرده‌اید و گفته‌اید برآورد بیرونی آن بود که آن نامه (ابتدای دهه ۴۰) شاه را عامل همه بدبختی‌های کشور دانسته است. از طرف دیگر، شما اشاره داشتید که نهضت تا اوایل سال ۱۳۵۷ تأکیدی بر خلع شاه نداشت. اما آیا این نگاه یا ذهنیت از ابتدا بود که تا شاه هست، مسائل حل نمی‌شود؟

بله. این نگرش از همان سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تدریجاً شکل گرفت. آن نامه‌ای که شما می‌گویید، تحت عنوان «نامه سرگشاده به اعلیحضرت» و تنظیم‌کننده آن هم، آقای حسن نزیه بود. کاری که کرده بود، این بود که همه حرف‌های شاه و امینی را جمع کرده بود، نشان می‌داد که مقصر همه بدبختی‌های مملکت شاه است. این سند در اسناد نهضت آزادی (سایت نهضت) هست. در آن زمان، ما نهضت آزادی خارج از کشور را با مرحوم شریعتی، چمران و... تشکیل داده بودیم؛ اما به دلایلی که در خاطراتم هم شرح داده‌ام، آن را علنی نکرده بودیم. مرحوم شایگان آمد در جلسه شورای مرکزی جبهه ملی در آمریکا نامه نهضت را آورد و گفت: من وقتی عنوان نامه را دیدم، ناراحت شدم؛ اما وقتی خواندم، دیدم اینها عجب کاری کرده‌اند. از شورا خواست که این نامه تکثیر شود. غیر از این نامه، تحلیلی در همان سال ۱۳۴۱ قبل از بازداشت اعضای نهضت آزادی تحت عنوان «انقلاب» منتشر شد. در آنجا هم حسابی به پروپای شاه پیچیده بودند. نهضت آزادی در این مکاتبات، شعار خلع سلطنت را نداده؛ اما شاه را هدف گرفته است. در آن تحلیل آمده بود اعلیحضرت هم مثل کاسترو می‌خواهند بروند به دهات؛ بعد هم به شرایط ارباب-رعیتی اشاره کرده بود. اما در ادامه همان داستان گوسفند را نقل کرده که کسی آن را از چنگ گرگ نجات داد و بعد خود آن شخص گوسفند را سر برید و آن شعر سعدی که:

شنیدم گوسپندی را بزرگی رهانید از دهان و دستِ گرگی
 شبانگه کارد در حلقش بمالید روان گوسپند از وی بنالید
 که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی!

بنابراین، دو چیز را باید از هم تفکیک کنید؛ یکی آنکه آیا نهضت آزادی از ابتدای تأسیس اعتقاد به مبارزه با شاه داشت یا نه؟ بله. در اسناد نهضت هم آمده است. من در نامه‌ای از آقای مهندس بازرگان پرسیدم شما چرا با جبهه ملی به اختلاف برخوردید؟ بازرگان جواب داد: ما بر سر چند مسئله با جبهه ملی اختلاف داشتیم. یکی آنکه می‌گفتند نام مصدق را نبریم؛ چون شاه حساس است. دوم اینکه جبهه ملی‌ها اعتقاد ندارند باید به شاه حمله کنیم. اوائل بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وقتی نهضت مقاومت ملی شروع به فعالیت کرد، از طرف حزب ایران بختیار

در بعضی از جلسات می‌آمد. به یاد دارم که زمانی بختیار صریحا به من گفت، مصدق گاندی ایران بود، وقتی گاندی از صحنه خارج شد نهرو آمد. الآن هم مصدق رفته؛ اللهیار صالح نهروی ایران است و باید از او حمایت کنیم. اما در مورد شاه، در حالی که نهضت در مقالات و بیانیه‌های خود به شاه حمله می‌کرد، با سلطنت مخالف نمی‌کرد و شعار سرنگونی سلطنت را نمی‌داد.

در همان مقطعی که شما در خارج از کشور بودید؛ در خاطراتان به اختلافاتی اشاره کرده‌اید که بین شاخه خارج از کشور مجاهدین خلق با نهضت وجود داشت. آنچه من دیدم، در حد انتشار نشریه و مسایلی از این دست بوده. آیا اختلافات جدی‌تری هم وجود داشت؟ دیگر اینکه، در خاطراتان آورده‌اید که شما جزوه «شناخت» مجاهدین را در همان مقطع خواندید و آن را غیراسلامی و انحرافی دانستید. آیا این نظر شخصی شما بود و یا آنکه با توجه به انتساب بنیانگذاران سازمان به نهضت، آیا این نظر را به اعضای داخل کشور و مهندس بازرگان هم منتقل کردید؟

من از موضع بازرگان در قبال آن جزوات اطلاع ندارم؛ هیچ وقت هم فرصت نشد بپرسم. اما آنچه من گفته‌ام، حاصل بحث‌های من و چمران بود. چون من رفتم بیروت. یکی از بچه‌های مجاهدین به نام جهرمی هم آمده بود دیدن چمران. چمران هم خیلی از دستشان دلخور بود؛ آنها هم از دست چمران. آنها اصرار داشتند چمران عضو مجاهدین شود. چمران هم می‌گفت اینها می‌خواهند من عضو شوم تا مرا کنترل کنند و بگویند رهبری و مرکزیت فلان تصمیم را دارد. بنابراین، به آنها گفته بود حاضر م هر نوع همکاری انجام دهم؛ اما داخل سازمان نمی‌آیم. جزوه «شناخت» را که خواندم، نقدی نوشتم که آن را دارم و در جلد دوم مجموعه آثارم (هجده سال در غربت، از ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷) آمده است. دادم چمران هم خواند، او هم تأیید کرد. آنها هم گفتند آن را می‌فرستند برای مرکزیت.

منتشر نشد!

خصوصی به صورت نشریه تعلیماتی در داخل تشکیلات نهضت خارج از کشور پخش شد و به دست خیلی‌ها رسید؛ اما منتشر نشد. بعداً هم بلا موضوع شد. اما در اسناد هست. آنها اصل جزوه شناخت را با پاورقی‌هایش به ما دادند که چاپ و توزیع کنیم. اما وقتی خواندیم حاضر به چاپ آن نشدیم. در نسخه‌ای که به ما داده بودند یک مقدمه داشت که در آن، با مارکسیسم با صراحت مرزبندی شده بود. در متن نوشته در پاورقی‌ها، آیات قرآن و جملات زیادی از نهج‌البلاغه آمده بود. من در

پاسخم به آن‌ها نوشتم شما پارچه خوبی را که همان اندیشه‌های دینی است، برداشته‌اید و روی الگویی انداخته‌اید که همان الگوی ماتریالیسم دیالکتیک است و بریده‌اید و پیراهنی دوخته‌اید که از دور داد می‌زند به تنتان نمی‌خورد. وقتی ما جزوه را چاپ نکردیم؛ آن را دادند به جبهه ملی خاورمیانه که وابسته به چریک‌های فدایی بود. آنها جزوه را چاپ کردند؛ بدون مقدمه و بدون پاورقی!

اختلافتان با مجاهدین خارج از کشور چه بود؟

آنها اصلاً با فعالیت نهضت در خارج مخالف بودند. چندین بار هم از ما ایراد گرفتند. بالاخره شکایت بردند پیش طالقانی. طالقانی از من خواست که نظرم را بنویسم. من گزارش مفصلی نوشتم که چرا ما باید در خارج از کشور نشریه خود را منتشر کنیم. تأکید کردم که قلمرو فعالیت سازمان مجاهدین خلق در داخل ایران است و نمی‌تواند در خارج از ایران باشد. ضمن آنکه ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که تبلیغات بخش اسلامی مبارزه با استبداد و سلطه بیگانه در دست مارکسیست‌ها باشد. ما مسلمانیم و خودمان باید مستقلاً عمل کنیم. آن وقت مارکسیست‌ها که می‌خواستند این کار را کنند، موش خودشان را می‌دواندند. بعد از این گزارش، تنها چیزی که به ما گفتند این بود که از این به بعد بنویسیم ارگان نهضت آزادی خارج از کشور که ما هم نوشتیم.

یکی از مهم‌ترین دیدارهایی که شما قبل از پاریس با امام داشتید و در این مصاحبه هم چندبار به آن اشاره شد، همان دیدار تیر ۱۳۵۶ در نجف بود. اصل بحث هم در آن دیدار، مربوط به درگذشت دکتر شریعتی و واکنش امام به موضوع بود که به گفته شما، ایشان حتی قصد پاسخ‌گویی تلگراف‌های تسلیت را هم نداشتند. در این بحث طولانی که داشتید، استدلال ایشان چه بود؟

ایشان می‌گفتند آقای شریعتی که در کتاب «نیایش»، دعا را به آن زیبایی نوشته است، چرا درباره مفاتیح‌الجنان این حرف‌ها را می‌زند؟ من گفتم شریعتی که به ادعیه خالصه مثل صحیفه سجاده‌ایه ایراد ندارد. بعد هم ایشان گفتند مجلسی خدمت کرده، چرا به او انتقاد می‌کند؟ گفتم آخر مجلسی در مقدمه کتاب‌هایش از پادشاهان قاجار تعریف و تمجیدهای آن‌چنانی کرده است.

نهایتاً آن متنی که درباره دکتر شریعتی دادند، چه بازتابی داشت آیا روشنفکران را جذب می‌کرد؟

بله. به همین دلیل هم ما آن را پخش کردیم. متعادل بود. به هر حال، ما همکاری

روحانیت و روشنفکران را برای پیروزی انقلاب ضروری می‌دانستیم و اگر همکاری نمی‌کردیم، انقلاب پیروز نمی‌شد. تعارفی هم نداریم.

جلال‌الدین فارسی می‌گفت به آقای خمینی گفته بود بعد از خروج از نجف اگر شما نمی‌خواهید به دمشق بروید، به بعلبک (لبنان) بیایید و از شما محافظت می‌کنیم. من به آقای خمینی گفتم فلسطینی‌ها در بعلبک خودشان را نمی‌توانند محافظت کنند، در آن آشوب و بلوا معلوم نیست چه اتفاقی بیفتد. بعد هیچ گروهی هم مسئولیت محافظت از شما را نمی‌پذیرد. حداکثر پیشنهاد آقایان این بود که ایشان برود بعلبک!

در همان مقطع، ظاهراً آقای سیدرضا زنجانی می‌خواستند جمعی را گرد آورند و حرکتی را شروع کنند؛ اما امام منع می‌کنند. این قضیه چه بود؟

مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی توسط مسافری یادداشتی برای من فرستاد که نوشته بود می‌خواهیم با افرادی چند بیانیه مشترک بدهیم. اسامی آن افراد را هم آورده بود. از من خواست با آقای خمینی مطرح و مصلحت‌اندیشی کنم. وقتی من موضوع را با آقای خمینی مطرح کردم، ایشان گفتند اینکه متنی بنویسید و جمعی امضاء کنند خوب است؛ ولی در مورد امضاء کنندگان دقت کنید و با هر کس، اعلامیه ندهید. اما من اسامی را به خاطر ندارم.

تکنه همین جاست. یعنی امام در آن لیست با چه کسانی مشکل داشت؟ اصلاً امام اسامی را دیده بود؟

بله. آقای زنجانی آن اسامی را برای من فرستادند، فکر می‌کنم یکی از آنها سپهبد قرنی بود. چون قرنی با احمد آرامش خیلی نزدیک بود و حرف و حدیث زیادی درباره‌اش وجود داشت. یکی از افرادی که آقای خمینی گفت پرهیز نید؛ ایشان بود.

اگر بخواهیم برگردیم به تحولات بعد از انقلاب؛ یکی از مسایل نوع برخورد و مواجهه نهضت آزادی با حزب جمهوری بود. البته در بخش‌هایی از مصاحبه به این موضوع اشاره شد؛ اما می‌خواستیم مقداری در اینجا بحث را باز کنید.

ایرادهای ما به حزب جمهوری چند چیز بود. یکی ساختار تشکیلاتی آن بود. ما قبول نداشتیم کسی در حزب حق و تو داشته باشد؛ ما که نمی‌خواستیم تصمیمات فقهی بگیریم. ما یک حزب سیاسی هستیم. بعد هم، وجدان دینی ما و عقل و منطق حکم می‌کند که اگر چیزی را نمی‌دانیم براساس دستور قرآنی: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» از اهل آن بپرسیم. اگر مسئله شرعی مطرح بود، از شما خواهیم

پرسید. دوم اینکه، حزب باید یک استخوان‌بندی داشته باشد. شما نمی‌توانید افراد را مثل نخود و لوبیا جمع کنید و بگویید حزب تشکیل داده‌ایم. در حزب جمهوری هم آقای آیت حضور داشت که دشمن خونی مصدق بود و هم آقای مهندس موسوی که هوادار مصدق بود. شما هم (میر) حسین موسوی که هویت فکری‌اش را از حسینیه ارشاد و شریعتی گرفته، دارید و هم کسانی که ضدشریعتی هستند. اینکه نشد حزب. یک ملغمه ناهماهنگ بود. سؤال ما از سران حزب جمهوری این بود که شما چه‌طور بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده را به حزب دعوت کردید؟ یا چه‌طور از من دعوت می‌کنید؟ بالاخره، حزب باید مبنا و مبانی داشته باشد. در مقابل، با آنکه در مراحل اول تشکیل نهضت آزادی، نزیه هم بود؛ اما بعداً نزیه آرام‌آرام یا خودش کناررفت یا کنار گذاشته شد. برای اینکه نزیه عنصر ملی بود، اما هویت دینی نداشت و عده‌ای در همان زمان هم به این مسئله معترض بودند. سومین ایراد این بود که آقایان نه‌تنها در حزب حق و تو داشتند، بلکه با صراحت می‌گفتند قدرت باید در دست ما باشد. در واقع، دنبال «حکومت حزب جمهوری» بودند؛ ما می‌گفتیم نمی‌شود. در کنار این، کارهایی هم که حزب می‌کرد درست نبود. شما روزنامه جمهوری اسلامی را نگاه کنید. مثلاً من برای اجلاس غیرمتعهدها به کوبا رفتم. خانم باربارا والترز یک خبرنگار معروف آمریکایی بود که آن موقع به او می‌گفتند خبرنگار یک میلیون دلاری. چون سالانه یک میلیون دلار درآمد داشت. او در کوبا با من مصاحبه کرد. یکی از سئوالاتش این بود که: موانع بهبود روابط ایران-آمریکا چیست؟ من گفتم که آمریکایی‌ها باید از این نگاه قیومیت خود به ایران دست بردارند. اصطلاحی که برای قیومیت در زبان انگلیسی وجود دارد؛ (Big Brother Attitude نگرش برادر بزرگ) است. روزنامه جمهوری اسلامی مقاله‌ای منتشر کرد با امضای «ابوزینب» که چرا شما گفته‌اید آمریکا برادر بزرگ‌تر ماست؟! من هم جواب دادم که این حرف‌ها چیست؟ اگر انگلیسی شما خوب نیست، از من پرسید! توقع من از یک برادر مسلمانم این بود وقتی به نکته‌ای برمی‌خورد که به‌نظر نادرست است یک تلفن بزند و بپرسد که منظور از این حرف چه بود؟ بنابراین، مسئله نوعی عناد بود. در فازی افتاده بودند که به هر قیمت و بهانه بازرگان و نهضت آزادی را زمین بزنند. حتی موقعی که ما به اجلاس غیرمتعهدها رفتیم، آقای طالقانی گفت

یعنی چه که یک عده رفته‌اند به غیرمتعهدها؟ مگر ما در اسلام غیرمتعهد داریم؟! عین همین حرف را آقای موسوی در روزنامه‌اش نوشت. آن‌ها اگر ایرادی داشتند می‌توانستند مصاحبه‌ای بگذارند و از ما بخواهند درباره اجلاس غیرمتعهدها و اقدامات هیأت ایرانی توضیح دهیم. متأسفانه این عناد وجود داشت.

همین روند نهایتاً پس از مجلس اول به خروج نهضت آزادی از حاکمیت منجر شد. با توجه به شناختی که امام از شما و در وهله بعد آقای بازرگان و سایر اعضای نهضت داشت؛ روند تعامل شما با امام از این مقطع به بعد چگونه بود؟ آیا همچنان می‌توانستید ایشان را ببینید؟ ارتباط بود، اما تدریجاً قطع شد.

به چه شکل؟

من می‌رفتم آنجا؛ می‌خواستم امام را ببینم. می‌گفتند الآن در اندرون هستند، صبر کن. من چهار ساعت می‌نشستم و آخر هم امکان دیدار پیدا نمی‌کردم.

تقریباً از چه سالی این روند شروع شد؟

تدریجی بود، نمی‌توانم زمان دقیقی بگویم. آخرین دیدار من با آقای خمینی نوروز ۱۳۶۴ بود. احمدآقا زنگ زد و گفت آقا می‌گویند چرا نمی‌آیی ما را ببینی؟ گفتم شما راه را باز کنید، من حرفی ندارم. من که قهر نیستم. قرار شد فردای آن روز بروم نزد آقا.

مجموعه این تحولات با ردصلاحیت آقای بازرگان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۶۴ به نقطه اوج رسید. اولاً چه شد که نهضت آزادی تصمیم گرفت آقای بازرگان را نامزد کند و دیگر اینکه آیا ردصلاحیت ایشان را پیش‌بینی می‌کردید؟

هدف اولیه مشارکت ما در انتخابات، هیچ‌گاه این نبود که انتخاب شویم. ما خواسته‌ایم یک فرآیند دموکراتیک را جا بیندازیم. این روال در سال‌های اخیر هم وجود داشته است. مثلاً سال ۱۳۸۴ که من نامزد شدم، می‌دانستیم که رد خواهند کرد. اما این حضور برای آن بود که سیستم باز شود. در انتخابات مجلس پنجم ما کاندیدا معرفی کردیم. در مرحله اول بعضی از کاندیداهای ما را تأیید و سپس در مرحله بعد رد کردند. انتخاب شدن برای ما مهم نبود. در انتخابات شوراهای سال ۱۳۸۱ که ما لیست دادیم و نامزدهای ما انتخاب نشدند، برخی ایراد گرفتند، گفتم برای ما مهم نیست؛ مهم فرآیند انتخابات است. بالاخره، در انتخابات عده‌ای می‌برند

و عده‌ای هم می‌بازند. مهم این است که انتخابات آزاد، عادلانه و منصفانه باشد. شرکت مهندس بازرگان در انتخابات سال ۱۳۶۴ هم با این هدف بود که جو سیاسی جامعه مقداری باز شود. ما پیش‌بینی نمی‌کردیم که شورای نگهبان رد کند. درعین حال، فکر هم نمی‌کردیم اگر آقای بازرگان تأیید شود، اجازه انتخاب شدن پیدا کند. با این حال، معتقد بودیم حضور آقای بازرگان در انتخابات به نفع جمهوری اسلامی است. متأسفانه کسانی بودند که بر نمی‌تافتند. حب و بغض‌های شخصی داشتند.

اصلا دلیلی برای رد صلاحیت ایشان عنوان شد؟

(می‌خندد)، بروید ببینید چه دلیلی اعلام کرده‌اند؟ هیچ دلیلی نداشتند. من در اینجا نکته‌ای را هم در مورد مهندس بازرگان بگویم و آن اینکه دولت ایشان سیاسی نبود. دولت بازرگان، یک دولت تکنوکرات بود. در آن شرایط ویژه انقلابی، دولت بازرگان باید مقداری هویت سیاسی به خود می‌داد. چون همه مسایل بوروکراتیک و تکنوکراتیک نبود. مثلاً آقای مهندس بازرگان وقتی می‌خواست مصاحبه کند، از آقای دکتر بنی‌اسدی (معاون نخست‌وزیر و داماد مهندس بازرگان) می‌خواست تا به صادق قطب‌زاده بگوید خبرنگاران را برای مصاحبه بفرستد. قطب‌زاده هم با بازرگان مخالف بود و همکاری نمی‌کرد. من انتقاد داشتم به بازرگان. می‌گفتم آقای مهندس! شما چرا این کار را می‌کنید؟ آقای طالقانی امام جمعه است؛ ۴۰ سال هم هست که با هم رفیق هستید. شما از آقای طالقانی بخواهی که هر دو هفته یک‌بار در پیش خطبه نماز جمعه به مردم گزارش دهید. آقای طالقانی هم خواهد پذیرفت. وقتی شما می‌روید پشت تریبون، مردم شعار حمایت از بازرگان سرخواهند داد. تلویزیون هم نمی‌تواند این را سانسور کند. آقای خمینی هم که این تصاویر را می‌دید، دیگر نمی‌گفت دولت ضعیف است. بازرگان می‌خواست مثل یک دولت مربوط به شرایط عادی عمل کند؛ نمی‌شد.

یعنی شما می‌گویید استراتژی آقای بازرگان درست ولی برخی تاکتیک‌هایش غلط بود؟
بله. تاکتیک‌های بهتری می‌توانست انتخاب کند.

وقتی شما این مشورت‌ها را می‌کردید؛ ایشان قبول نمی‌کرد؟
نه.

چه طور؟ شنوا نبود در برابر شما؟

در بعضی از مسائل می‌پذیرفتند و در مواردی هم نمی‌پذیرفتند.

مثلاً همین پیشنهاد نماز جمعه، چه ایرادی داشت که قبول نمی‌کرد؟
نمی‌دانم. به هر حال، من نظرم را می‌دادم و گاهی هم ایراد می‌گرفتم.

آقای دکتر! سوال آخر. با شصت سال کار سیاسی، فکر می‌کنید چه اشتباهی داشته‌اید که بر روند تحولات و سرنوشت ایران تأثیرگذار بوده است؟ نکته آخر هم اینکه به عنوان کسی که تجربه اصلاح‌طلبی و جمهوری‌خواهی را از سر گذرانده و در هر یک در سطحی مؤثر بوده؛ آیا همچنان این حرکات را قابل دفاع می‌دانید و کدام مشی را درست‌تر می‌دانید؟
من آنچه را انجام داده‌ام، تأیید می‌کنم. اما همان‌طور که اشاره کردید، اگر دوباره بخواهم آن تجربه‌ها را تکرار کنم؛ ممکن است تاکتیک‌هایم عوض شود. استراتژی همین خواهد بود.

و اشتباه تأثیرگذار...

یکی از مواردی که خودم را مقصر می‌دانم، این بود که ما در خارج از کشور سرمایه‌گذاری زیادی کرده بودیم و کادرهای زیادی تربیت شده بودند. من اگر به دولت موقت نرفته بودم، به دلیل رابطه ویژه‌ای که با این افراد داشتم منسجم‌ترین و شاید گسترده‌ترین تشکیلات را می‌توانستم پایه‌گذاری کنم. خود آنها هم به من ایراد گرفتند که بعد از انقلاب ما را رها کردی. در نتیجه، هر کدام جذب یک طرف شدند و یا به حاشیه رفتند. در حالی که تک‌تک آنها نیروهای بسیار خوبی بودند. اگر آن نیروها را منسجم می‌کردیم؛ قطعاً تأثیرگذار می‌بودیم و حساب دیگری روی ما باز می‌کردند.

یعنی معتقدید که نتوانستید یک حزب اجتماعی با بدنه گسترده را طراحی کنید؟
نهضت متأسفانه اولاً فرصت پیدا نکرد و ثانیاً بالاجبار شکل محفلی پیدا کرد. در گفتمان سیاسی «محفل» یک جایگاه دارد. عده‌ای دور هم می‌نشستند، بحث می‌کردند و اعلامیه‌ای صادر می‌کردند که ممکن بود در جامعه از آن استقبال بشود یا نشود.

یعنی نهضت آزادی حزب نشد...

بعد از انقلاب تلاش شد که نهضت ساختار حزبی پیدا کند. کنگره تشکیل دادیم، عضوگیری کردیم، برای تربیت کادرها کلاس گذاشتیم، دفتر سیاسی ایجاد شد، مبانی جهان بینی و ایدئولوژی و دیدگاه‌های اقتصادی تدوین شدند. همه این کارها را کردیم. اما هنگامی که به تدریج به حزب تبدیل می‌شدیم؛ پروبال ما بسته شده بود.

بازرگان در میزگرد نقدها و نظرها

علم و دین در آراء بازرگان میزگرد حبیب‌الله پیمان و هاشم آقاجری

یکی از پروژه‌های فکری بازرگان در کنار «دین و سیاست» و «دین و اخلاق»، پروژه «علم و دین» بود. از همان آغاز به نظر رسید تلاش برای برقراری ارتباط میان علم و دین، بیشتر به پارادایم نظام فکری او بدل خواهد شد. علم برای بازرگان صرفاً بسان روش یا حتی ابزاری برای تبیین و درونی کردن دین در بستر اجتماعی به شمار می‌آمد اما از آنجا که اساساً علم مدنظرش مبتنی بر علم نیوتونی و قرن نوزدهمی و پیشاکوانتمی بود و بیشتر در پی دین متنی و نص صریح کتاب بود از این‌رو، برقراری ارتباط میان علم و دین در آرای او به لحاظ درونی با تناقضات جدی‌ای روبه‌رو شد. فاصله‌گیری او از فلسفه درحالی‌که دست‌آوردهای علم مجزا از خود تفکر، به ذخایر تاریخی تبدیل می‌شوند، بسیار عجیب است. برای بحث در این‌باره سراغ حبیب‌الله پیمان و هاشم آقاجری رفتیم و از امکان تناقض در پارادایم علم و دین و منظومه فکری مهندس بازرگان پرسیدیم. تا جایی که هر دو درباره وضعیت سیاسی-اجتماعی ایران تا پیش از بازرگان صحبت می‌کردند اختلاف‌نظری وجود نداشت اما زمانی، اختلاف میان آنها نیز بالا گرفت که پیمان بر خلاف آقاجری قایل به انسجام درونی پارادایم علم و دین بازرگان نبود. نگاه پیمان در تبیین پروژه علم و دین بازرگان مبتنی بر رویکرد تمایز بود و نگاه آقاجری بر اساس دیدگاه تکمیلی که موضوع و غایت علم و دین را واحد می‌پنداشت. پیمان، کتاب «راه

طی شده» و همچنین «مطهرات در اسلام» را به‌عنوان نقطه شروع اندیشه بازرگان در نظر گرفت و تا «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» مسیر حرکت فکری او را ثابت عنوان کرد که طی تغییراتی در آن دایما جرح و تعدیل رخ داده است. آقاجری نیز گفتمان علمی بازرگان را ثابت دانست و معتقد بود درون آن تغییری صورت نگرفته، حتی با کسانی که ایشان را در اواخر عمر سکولار معرفی کرده بودند نیز مخالفت کرد. آنچه در ادامه می‌آید متن تلخیص شده میزگرد «علم و دین در آرای بازرگان» است که بیش از چهار ساعت به طول انجامید.

* * *

آیا می‌توان بر اساس سه اثر مهم بازرگان («راه طی شده» (۱۳۲۶)، «بعثت و ایدئولوژی» (۱۳۴۳) و «خدا و آخرت» (۱۳۷۱))، قایل به شکلی از واسطه‌گری میان علم و دین در اندیشه او بود که البته به نحو متناقضی میان این دو در نوسان است؟ متناقض از این باب که بازرگان در «راه طی شده»، علم و دین را از یکدیگر جدا می‌کند و کارکرد آن را در بستر جامعه نشان می‌دهد. مثلاً حضور انبیا در جامعه، سریع اما پرفراز و نشیب بوده و دست به تبلیغ زده‌اند و بعدها علم توسط دانشمندان اندک‌اندک انباشته شده. این دو واقعیت در یک بستر، با یکدیگر تداخل پیدا کرده و تمایزاتی داشته‌اند، هرچند بخش اعظم راه دین را علم بشری طی کرده که فصل مهم آن یعنی معاد و آخرت در مسیر علم و دانش بشری وجود ندارد و هر دو مکمل یکدیگرند. همچنین ایشان در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» با یک بازنگری، علم و دانش را به‌عنوان وسیله و راهگشا و دین را هدف‌گذار و جهت‌دهنده معرفی می‌کند که مکمل یکدیگرند هرچند در نظر او درنهایت یکی نقش بالادستی را پیدا می‌کند و آن دین است. با این حساب آیا بازرگان توانست بر تناقضات موجود در این وضعیت برای برقراری ارتباط میان علم و دین فایق آید؟ آیا به نظر شما می‌توان ردپایی از استحکام درونی در برقراری ارتباط میان علم و دین در آرای بازرگان پیدا کرد؟

هاشم آقاجری: در ابتدا باید بافت و زمینه اندیشه‌ورزی مهندس بازرگان را مشخص کرد، چون در غیراین صورت مهندس بازرگان به‌عنوان فردی در نظر گرفته خواهد شد که گویی در خلأیی تاریخی چنین رویکردی اتخاذ کرده. پس باید گفتمان‌هایی که در ایران معاصر از یک‌سو در ارتباط با دین و حتی به شکل کلی‌تر، مرتبط با معرفت بشری مطرح بوده، روشن شود. نخستین مواجهه‌ای که ایرانیان و به‌طور کلی جهان اسلام از حیث معرفت‌شناختی با غرب داشت، مواجهه با میراث روشنگری بود و آنچه در وهله نخست برای ما به‌غایت مایه شگفتی و شیفتگی شد، وجه علمی و تکنولوژیک غرب بود. به این دلیل که در نقطه تلاقی وجه استعماری غرب با وجه

کارشناسی و علمی آن بود که موجب شد نخستین طعم‌های شکست و احساس عقب‌ماندگی را بچشیم.

متفکران ما در جنگ‌های ایران و روس و دوره قاجار، پس از توجه به ایجاد چنین فاصله‌ای و کوشش برای پرکردن آن توجه خود را معطوف به علم کردند. در باور آنها آنچه باعث پیشرفت غرب شده علم بود. حتی سیدجمال‌الدین اسدآبادی را بیش از آنکه شخصیتی علمی تلقی کنیم باید شخصیتی سیاسی و انقلابی بدانیم در بحث با ارنست رنان در خصوص اسلام کوشیده است از موضع پذیرش علم از اسلام دفاع کند.

گفتمان علمی در ایران از پیش از مشروطیت تا دهه ۴۰ عمومیت داشت. این گفتمان در ایران عمومیت داشت و حتی ورود مارکسیسم به ایران نیز به شکل گفتار علمی و پوزیتیویستی بود، یعنی فهم آنها از مارکسیسم بر اساس عقل روشنگری بود. البته در بخشی از میراث مارکسیسم مثلاً در قرائت انگلس و بعدها لنین، ردپای چنین دیدگاهی وجود داشت. اما در پیش و پس از دهه ۲۰ دکتر تقی آرانی و مجله دنیا و پیش از آن گروه ۵۳ نفر و پس از آن حزب توده به گفتار علمی روی آورده بودند. مهندس بازرگان و به‌طور کلی متفکران مذهبی نیز زمانی که با مدرنیته و عقب‌ماندگی برخورد داشتند در این چارچوب فعالیت کردند. تا اوایل دهه ۴۰ این گفتمان غلبه داشت. حتی روحانیونی همچون مکارم‌شیرازی و جعفر سبحانی و تفسیر نمونه به‌عنوان تفسیری جدید نیز چنین رویکردی داشتند. در نتیجه طبعاً از مهندس بازرگان به‌عنوان یکی از تحصیل‌کرده‌های علم جدید انتظار بیشتری بود که بر اساس گفتار غالب زمانه‌اش رفتار کند؛ چرا که تحصیلات خود را در غرب دنبال کرده و در رشته تحصیلی‌اش فرد متبحری بود. اما از اواسط دهه ۴۰ شاهد تغییر و جابه‌جایی گفتمانی در ایران هستیم که می‌توانیم از آن به‌عنوان گفتار انتقادی-رهایی‌بخش یاد کنیم. دکتر شریعتی مظهر این گفتار بود و البته همین گفتمان توانست در بسیج توده‌ای موفق شود و یکی از بسترسازهای مهم انقلاب باشد. البته در دهه ۷۰ نیز شاهد جابه‌جایی گفتمان دیگری هستیم که فلسفه تحلیلی و قرائت‌های هرمنوتیکی را به‌عنوان گفتار غالب معرفی می‌کند که دکتر سروش و مجتهدشبه‌ستری نمایندگان این گفتمان هستند. بازرگان نماینده یک نسل است و گفتار او گفتمان تاریخی

متعلق به دورانی است که نخستین مواجهه با مدرنیته صورت گرفته بود.

اگر بخواهیم جایگاه مهندس بازرگان را در نسبت میان علم و دین مشخص کنیم باید به آثار سال‌های ۱۳۲۲ (مطهرات در اسلام)، ۱۳۲۶ (راه طی شده)، ۱۳۳۶ (ترمودینامیک انسان)، ۱۳۴۱ (اسلام جوان) و ۱۳۴۴ (ذره بی‌انتها) و در همین سال‌ها «بعثت و ایدئولوژی» اشاره کنیم. اگر سیر این کتاب‌ها را دنبال کنیم متوجه خواهیم شد که مجموعاً مهندس بازرگان گفتمان علمی ثابتی دارد و تغییر و تحول چندانی در آن صورت نمی‌دهد. اگر توجه او پس از سال ۱۳۴۲ معطوف به ایدئولوژی است و سخنرانی او در زندان تحت عنوان «بعثت و ایدئولوژی» منتشر می‌شود. نباید این فرآیند را به عنوان تغییر گفتمان علمی به ایدئولوژیک برشمرد؛ چرا که درک او از ایدئولوژی بسیار متفاوت از دیدگاهی است که شریعتی دارد. ایدئولوژی بازرگان، علمی - پوزیتیویستی است.

در نگاهی کلی در میان سه تلقی موجود که در نسبت میان دین و علم وجود دارد. نخست، تلقی مبتنی بر تعارض میان علم و دین است. نگاه دوم مبتنی بر رویکرد تمایز است و رویکرد سوم مبتنی بر نگاه تکمیلی است. علم و دین با سه عنصر موضوع، غایت و روش سنجیده می‌شوند.

در رویکرد تعارض هر سه عناصر با یکدیگر متعارض هستند. در رویکرد تمایز موضوع واحد است اما روش و غایت آنها متفاوت است. متفکرانی که قایل به تمایز علم و دین هستند درباره علم و دین نه قایل به تساوی هستند و نه تضاد. به این اعتبار که در دو قلمرو متفاوت بی‌آنکه تعارضی با یکدیگر داشته باشند می‌توانند با نگاه خود در خصوص هستی سخن بگویند. این رویکرد خصوصاً در قرن نوزدهم که با پدید آمدن ایمان‌گرایی در مقابل عقل‌گرایی حداکثری رخ داد، بیشتر شد و در شلایرماخر و اگزیستانسیالیست‌های مذهبی بارز بود. هر چند نوارتدوکس‌ها نیز قایل به چنین تمایزی هستند. البته نحله‌های دیگری که به این نحله کمک کردند پوزیتیویسم و فلسفه زبان متعارف بود که گزاره‌های علمی را از گزاره‌های متافیزیکی جدا کرد. رویکرد سوم نیز رویکرد تکمیلی است. مهندس بازرگان را بیشتر در رویکرد تکمیلی می‌توان جای داد. در این رویکرد با دو قرائت مواجهیم؛ نخست اینکه موضوع علم و دین واحدند و غایت آنها نیز مشترک است اما روش

آنها متفاوت است.

رویکرد دوم مبتنی بر دو تبیین متفاوت از جهان است. این دو هیچ تعارضی با یکدیگر ندارند و هریک غایت و روش مختلفی دارد. مهندس بازرگان گاهی به رویکرد تکمیلی با نسخه اول نزدیک می‌شود و گاهی به رویکرد تکمیلی با نسخه دوم. او به دنبال نشان‌دادن سازگاری علم و دین است. او راه انبیا و راه بشر را واحد می‌پنداشت و در نظر او هم غایت و هم موضوع آنها یکی است و تنها روش آنها متفاوت است. پیامبر با آگاهی و حیانی سریع‌تر این راه را طی کرده است اما بشر نیز همان راه را خواهد رفت. او تمام گزاره‌های کلامی را در عین حال گزاره‌های علمی می‌داند، مهندس بازرگان دعا، خدا، قیامت، نبوت، نجاسات، طهارات و همه چیز را یعنی هم عقاید و هم فقه و حتی اخلاق را تبیین علمی می‌کند. اساساً منطق دین را منطق علم می‌داند و به این وسیله برای نسل خودش که نسل شیفته به علم بود، راهکار دینی - علمی ارائه می‌دهد. بازرگان در پی اثبات علمی بودن دین است و از این نظر می‌توان او را یک متکلم جدید در مقابل کلام قدیم دانست که از ابزار فلسفه یونانی برای دفاع از دین استفاده می‌کرد. کلام بازرگان یک نوع کلام پوزیتیویستی بود که البته عمر آن به اندازه عمر اعتبار علم پوزیتیویستی است همچنان که عمر کلام قدیم هم به اندازه فلسفه یونانی بود. پروژه ایشان برای اصلاح جامعه نیز پروژه‌ای علمی بود. راز عقب‌ماندگی را در دوری از علم می‌دانست و در مورد تعلیم و تربیت نیز چنین نظری داشت.

شما رویکرد بازرگان به علم و دین را رویکردی تکمیلی عنوان کردید. در حالی که در متن آثار ایشان به وضوح شاهد رویکردی ابزاری به علم در برابر دین هستیم. ایشان حتی در کتاب «مطهرات در اسلام» نیز بسیاری از مفاهیم مذهبی مثل غسل و... را با فرمول‌های ریاضی و شیمی و فیزیک بیان می‌کنند. شما تعارضی در این نحوه رویکرد به علم و دین نمی‌بینید؟

هاشم آقاچری: تعارضی وجود ندارد. درست است، متکلم به دنبال ابزار است. او در پی نشان دادن دینی است که در ذات خود علمی است. ما امروز این مسئله را ناسازگار می‌دانیم چرا که نگاه مان به علم تغییر کرده اما بازرگان در دوره خود می‌اندیشید. علم و دین مکمل یکدیگرند و به نظر من در این دفاع تناقضی وجود ندارد. ایشان در «ذره بی انتها» نیز با فرمول‌های ریاضی در رابطه با خدا سخن می‌گوید. حتی در سال

۱۳۵۶ و پس از ضربه ۱۳۵۴ در حرکتی دفاعی و کلامی کتاب در «رد علمی بودن مارکسیسم» را می‌نویسد که منطق آن در رد مارکسیسم و منطق پوزیتیویستی است. او از نخستین کتاب تا پایان زندگی بر یک نوع گفتمان علم تجربی تکیه دارد. او پس از انقلاب هیچ کتاب کلامی ننوشت. بازرگان طرز تلقی خود را نسبت به دین از آگوست کنت وام گرفته بود با این تفاوت که دین از نظر کنت دینی پوزیتیویستی و بدون تکیه بر کتاب مقدس بود اما بازرگان مردی معتقد و متعبد و پایبند به اعتقادات و اعمال دینی بود. اما در عین حال نگاهش به تاریخ یادآور نظریه سه مرحله‌ای آگوست کنت است.

بازرگان با فلسفه و عرفان نیز میانه‌ای نداشت اما در مورد دین بر این باور بود که علم بیشتر حقایق دین را اثبات می‌کند. بازرگان زمانی که از یکی بودن راه بشر و راه انبیا سخن می‌گوید به این معناست که بشر از مراحل اسطوره‌ای به علم نزدیک شده پس به هدف انبیا نزدیک‌تر شده است. این همان راه انبیاست. در مجموع بازرگان فرزند دوران خود و به لحاظ گفتمانی متکلم جدید علمی است.

در کنار رهیافت‌های مختلفی که امروز در مورد دین وجود دارد رهیافت‌های قدیم، یا فلسفی بود یا کلامی یا فقهی. اما امروز رهیافت‌های جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، زبان‌شناختی و.. مطرح است. در ایران هنوز هیچ‌یک از این رهیافت‌ها تجربه نشده بود و تنها رهیافت دوران مشروطه در مواجهه با سنت و مدرنیته، ابزار علم بود. از این‌رو، در تمام جریانات فکری نیمه اول قرن بیستم، علم گفتمان مسلط بود. بازرگان یکی از پیشگامان شایسته این کلام بود و از آغاز تا پایان نیز بر آن وفادار ماند. اختلاف ایشان با مطهری و شریعتی نیز به دلیل رهیافت‌های آنها بود: رهیافت مطهری فلسفی - کلامی بود و شریعتی، تاریخی - جامعه‌شناختی و متکی بر ایدئولوژی رهایی‌بخشی. خدای شریعتی، خداوند رهایی‌بخش بود که با خدای خالق و معمار و دقیق بازرگان تفاوت داشت. خدای شریعتی خدایی وجودی است که با اگزیستانس ما سروکار دارد اما خدای بازرگان چنین نیست. به همین دلیل بنده و آقای دکتر پیمان و نسل ما در اواخر دهه ۴۰ احساس کردیم، بازرگان پاسخگوی دغدغه‌هایمان نیست. به همین دلیل دکتر شریعتی جایگزین ایشان شد. من تمام آثار مهندس بازرگان را تا سال ۱۳۴۹ خوانده بودم اما ارتباطی با متن این آثار برقرار

نمی‌کردم، همچنان که با گفتمان مکارم شیرازی، جعفر سبحانی و دیگران. حبیب‌الله پیمان: فضایی که دکتر آقاجری از عصر مرحوم مهندس بازرگان ترسیم کردند به‌جا و لازم بود و به حق همین‌طور است. آشنایی ما با غرب و جوه مختلفی داشت؛ یک وجه آن رویارویی با فرهنگ و دانش غرب بود. ما در هر مواجهه‌ای با غرب به‌خاطر پشت‌سر گذاشتن یک دوره طولانی هفت‌قرنی فترت و وقفه در تولید اندیشه و دانش و فقدان عقلانیتی که پایه طرح و حل مسئله و نظریه‌پردازی باشد، روبه‌رو بوده‌ایم و نتوانستیم واکنشی خلاق و سازنده نشان دهیم. به‌خصوص از عهد صفویه به این‌سو، جز بازنویسی و حاشیه‌نویسی بر دانسته‌های موروثی آن‌هم بیشتر در حوزه مسایل فقه و احکام شریعت به‌ندرت پرسش جدیدی طرح و نظریه تازه‌ای ابراز شد. بنابراین جنبش جدید فکری - فلسفی رخ نداد. در نتیجه زمانی که نخستین امواج دست‌آوردهای علمی و تمدن و فرهنگ غرب از مرزهای میهن ما عبور کرد، هم برای ما ناشناخته بودند و هم بلافاصله ضعف ما در مقابله با آنها آشکار شد. وضعی که با شکست در عرصه رویارویی نظامی آغاز شد و به‌سرعت به سایر حوزه‌ها از جمله معارف علمی و عقلی تسری پیدا کرد و همراه شد. اگر می‌توانستیم بلافاصله درباره چرایی و دلایل تاریخی و اجتماعی ضعف خود باوجود داشتن پیشینه پرافتخاری از تولید دانش و فرهنگ و توان تولید اندیشه و تمدن‌سازی و نیز از دلایل و عوامل برتری آنها در زمینه‌های نه‌فقط نظامی و اقتصادی که فرهنگ و اندیشه نیز طرح پرسش کنیم و با تفاوت ماهوی بین داشته‌های خودی و غربی آگاه شویم در آن صورت مواجهه ما سنجیده و همراه با عقلانیتی بود که طی آن می‌توانستیم از بنیان‌های فکری و پیش‌زمینه تاریخی و تبار فرهنگ و تمدن نوین غرب و راز برتری آن تبیین درست و منطقی به دست آوریم و متقابلاً با کندوکاو نقادانه در تاریخ و علل بروز سیر انحطاط و توقف در فعالیت و رشد حیات علمی و عقلی جامعه ایران به‌نوعی خودآگاهی تاریخی دست یابیم و به اتکای این دو نوع آگاهی موقعیت خود را در جهانی که در حال تجربه دگرگونی‌های اساسی در همه شوون زندگی مادی و معنوی بود بهتر درک کرده واکنشی مناسب و درخور از خود بروز دهیم، در این صورت عکس‌العمل بعدی ما از آنچه اتفاق افتاد متفاوت بود. ما حتی نتوانسته بودیم میراث عقلی و فلسفی بازمانده از عصر زرین فرهنگ ایرانی -

اسلامی را تداوم بخشیده در مواجهه با تحولات و پیش‌آمدها بازسازی و به‌روز گردانیم. از اوج شکوفایی علم در ایران بعد از اسلام نیز نزدیک به هشت قرن فاصله گرفته بودیم، طبیعتاً اذهان توده تنها به تقلید متوسل می‌شد و فقها نیز جز تک‌عنصری که نوآوری‌هایی داشتند تماماً به حاشیه‌نویسی بر حاشیه‌نویسی‌های قبلی را ادامه می‌دادند.

پس از شکست نظامی در برابر روس‌ها و از دست‌رفتن بخش مهمی از سرزمین ایران مصلحان دلسوز در ایران ابتدا نسبت به فقدان دانش و تکنولوژی نظامی هم‌تراز و قابل رقابت با مهاجمان اروپایی آگاه شدند و در ادامه و طی حوادث تلخ و مصیبت‌بار بعدی متوجه کاستی‌های دیگر در زمینه‌های مدیریت مالی و اقتصادی و اداری و... در کشور شدند و چون کوشش‌های اصلاح‌طلبانه با دیوار سخت خودکامگی حکومت برخورد کرد باز هم در یک قیاس صوری با هم‌تاهای غربی به اهمیت حاکمیت قانون و نظام قانون‌اساسی پی بردند اما آنچه انجام می‌گرفت، صرفاً اقدام به واردکردن کالاهای مصرفی (از انواع مختلف مادی و اقتصادی یا سیاسی اداری و فرهنگی بود که هرچند از آن‌گریزی نبود و همین اندازه هم نباید به تأخیر می‌افتاد اما عدم انتباه به بنیان‌ها و نیروهای مولد یعنی آن نظام عقلی و فکری و فرهنگ و رویکردی بود که در آن و به یاری آنها آن کالاهای مادی و فرهنگی تولید می‌شد. بنابراین در آن مقطع به عوامل به‌وجودآورنده این داشته‌ها دسترسی پیدا نکردند.

آنچه به بحث امروز ما مربوط می‌شود رویارویی است که بین فرهنگ مدرن و علمی غرب و فرهنگ مذهبی سنتی در ایران اتفاق افتاد. داشته‌های ما در این زمینه هم به چالش گرفته شد. از مقابله‌گریزی نبود. نمی‌شد درها و چشم‌ها و گوش‌ها را بست چنان که گویی اتفاقی نیفتاده است. سیل به درون خانه راه یافته بود پس همه ناگزیر از عکس‌العمل شدند. سنت‌گرایان محافظه‌کار آن کالاها را برای موجودیت و کیان دینی و هویت فرهنگی مهلک شناختند و بی‌آنکه ضعف و کاستی‌ای در داشته‌های خودی و میراث برجامانده فرهنگ دینی جامعه را بپذیرند به نفی و طرد علوم و اندیشه‌های مدرن پرداختند و البته و ناگزیر در دفاع از همان نظام کهنه و فرسوده استبداد پادشاهی بر ضد جنبش مشروطه‌خواهی موضع گرفتند.

گروه دوم درست در نقطه مقابل آنها بر تمامی میراث فرهنگ خودی خط بطلان کشیدند و اقتباس و مصرف کامل دست‌آوردهای مدرن غرب را تنها راه غلبه بر ضعف و عقب‌ماندگی شمردند و گروه سوم هیچ‌یک را نفی و به‌طور کامل رد نکردند بلکه گفتند که هر دو فرهنگ دارای عناصر خوب و ارزشمند و نیز نامطلوب هستند. گوهر دین و فرهنگ خودی عاری از کاستی است و ناتوانی آن به‌خاطر آلودگی‌اش به خرافه‌ها و بیگانه شدن با علم و تعقل است. پس اگر از آن خرافه‌زدایی شود و تصفیه فرهنگی صورت گیرد عناصر اصیل و مطلوب آن در پیوند با علوم و فنون جدید غربی ما را به‌سطح خودکفایی فکری و فرهنگی می‌رساند و در ضمن استقلال سیاسی و هویت دینی و فرهنگی مان نیز از اضمحلال مصون می‌ماند. سیدجمال‌الدین و محمد عبده و با تفاوت‌هایی در روش سید احمدخان در عرصه اندیشه دینی و آخوند خراسانی و نایینی در راستای تحول سیاسی و اجتماعی پیشگام این نحوه رویکرد بودند.

یک نقطه عزیمت همه این مصلحان این بود که ثابت کنند مبانی و اصول اعتقادات دینی ما اسلام، نه فقط تضادی با یافته‌های علوم مدرن ندارند بلکه باید پذیرفت که اسلام اصیل و آموزه‌های وحیانی در این زمینه‌ها پیشقدم بوده و اکنون هر آنچه علم می‌گوید تاییدی است بر حقانیت آن تعالیم. شاید تنها محمد اقبال بود که از حد مقایسه صوری میان علم و دین فراتر رفت و به بازنگری در مبانی دینی اسلام و نقد تاریخی آثار فلسفی متفکران مسلمان از یک‌سو و اندیشه‌های فلسفی غرب پرداخت. کار اقبال در واقع یک اقدام اساسی در راستای فراهم کردن بنیانی عقلی و فلسفی برای نقد تقابل سنت و مدرنیته و بازسازی اندیشه دینی اسلامی در قالب زبان مدرن بود. محرومیت چندقرنی از خودآگاهی تاریخی و تفکر انتقادی، اجازه تحلیل و شناخت علل توقف و سپس بروز انحطاط را نمی‌داد. برنامه اقبال پی گرفته نشد و تکامل نیافت.

در ایران آشوب‌های سیاسی و برآمدن دیکتاتوری ادامه حرکت‌های سیاسی و فکری عصر مشروطه را بازهم به تاخیر انداخت. اما همان اندک در پیشبرد جنبش آزادیخواهی و برقرای نظام مشروطه نمایندگی و تدوین و تصویب قانون اساسی سودمند افتاد. فقهای مشروطه‌خواه توانستند با ایجاد سازگاری میان مبانی شریعت و

نظام مشروط، تبلیغات مخالفان مذهبی مشروطه را به رهبری شیخ فضل‌الله نوری خنثی و حمایت اکثریت مردم را در برانداختن نظام استبدادی و برقراری نظام قانون اساسی جلب کنند و مشکلات تدوین‌کنندگان قانون اساسی را از سرراه بردارند. فترت فکری و عملی تازه تا برچیده‌شدن بساط دیکتاتوری در شهریور ۱۳۲۰ ادامه یافت و در دهه ۱۳۲۰ ما شاهد فضای باز سیاسی و شروع مجدد فعالیت‌های فکری و سیاسی پرشوری در کشور بودیم. سرمایه اولیه و نیروی محرکه فکری این فعالیت‌ها همان میراث به‌جامانده از دوره مشروطیت بود.

اندیشه‌های آزادی‌خواهی چه با رویکرد لیبرالی و بیشتر متأثر از متفکران عصر روشنگری و انقلاب فرانسه همراه با اندیشه‌های سوسیال‌دموکراسی متفکران پیش از مارکس و یا با پیش‌زمینه مارکسی یا تلفیق‌یافته با آموزه‌های دینی اسلامی و نیز تقابل علم و دیگر اندیشه‌های مدرن با دین همه در کنار هم مطرح بودند. ایدئولوژی‌های جدید لیبرالیسم و سوسیالیسم هر دو فرزند مدرنیته بودند و با تکیه به علم از ادعاهای خود دفاع می‌کردند. اختلاف آنها بر سر نظام سرمایه‌داری بود که به‌زعم سوسیالیست‌ها نمی‌توانست حامل وفادار ارزش‌های اصیل لیبرالیسم و انقلاب فرانسه یعنی آزادی و برابری و عدالت باشد. بنابراین فعالان مذهبی با هر ایده سیاسی و اجتماعی از حملاتی که از سنگر علم و علم‌پرستی به عقاید دینی می‌شد مصون نبودند.

مهندس بازرگان بعد از خاتمه تحصیلات خود در فرانسه در رشته ترمودینامیک در چنین حال و هوایی به وطن بازگشت. در مدت تحصیل ضمن حفظ پایبندی به معتقدات و آداب دینی، نسبت به افکار آزادیخواهی و مبانی دموکراسی در فرانسه علاقه‌مند و آنها را با گرایش‌های دینی خود سازگار یافته بود؛ در فضای نسبتاً باز سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰ گفت‌وگوی انتقادی در عرصه‌های عمومی شدت یافته، مدافعان هر یک از اندیشه‌ها با سلاح علم به میدان مقابله با یکدیگر آمدند. در این میان، مذهب نیز که در زمان رضاشاه زیر فشار سرکوب فیزیکی، محدود و به محاق رفته بود همچون دیگر نیروهای مهارشده پا به عرصه گذاشت و مطرح شد. اما در برابر هجوم انتقادات تحصیل‌کرده‌ها و روشن‌فکران و نسل جوان که دانش جدید را معارض با اعتقادات دینی می‌دانستند، حالت دفاعی به خود می‌گرفت. مهندس بازرگان نیز از همین موضع فعالیت خود را آغاز کرد. زمانی که انجمن‌های اسلامی

بنیان شد با این هدف جلسات خود را با امثال مهندس بازرگان برگزار می کردند تا با ابزار علم از اعتقادات دینی دفاع کنند. همه عناصر و نیروهای مذهبی در این کارزار فکری نقطه عزیمت واحدی نداشتند. اکثر آنان با افکار ملی و آزادی خواهی و دموکراسی نیز آگاه و به آنها علاقه مند بودند. از این رو، دو جریان مذهبی در کنار هم با سلاح علم به دفاع از دین پرداختند.

نخست آزادی خواهان و نیروهای مبارزی بودند که در ضمن از اهداف نهضت ملی ایران حمایت می کردند: از شاخص ترین این جریانات می توان از «کانون نشر حقایق اسلامی» در مشهد نام برد که توسط مرحوم محمدتقی شریعتی تأسیس شده بود و همچنین انجمن های اسلامی در دانشگاه تهران که محمد نخشب هم از بنیانگذاران آن به حساب می آمد.

جریان دوم مذهبی های سنت گرا بودند که سعی در اثبات سازگاری میان علم و دین داشتند نظیر جریان مجله «نور دانش» که توسط مرحوم عطاءالله شهاب پور اداره می شد. بنابراین دوران دفاع از دین با سلاح علم بود. مهندس بازرگان نیز محصول این دوران بود و با علم خود همراه با این جریان حرکت می کرد. چنان که گفتم نقطه عزیمت ها مشابه نبودند.

به طور مثال هدف اصلی و اولیه مهندس بازرگان دفاع از دین در برابر حملات ماتریالیست ها و اثبات سازگاری علم و دین بود. اما نقطه عزیمت نخشب و دوستانش که آنان نیز افرادی مذهبی و عامل به آداب دینی بودند، با تفاوت معنی داری نه با هدف نجات دین، مبارزه با بی دینی بلکه مبارزه با نابسامانی های اجتماعی و کمک به رهایی مردم از استبداد و فقر و بی عدالتی و استعمارزدگی بود؛ آنها در انجمن اسلامی فعالیت می کردند بنا به توصیه مهندس بازرگان اعضای انجمن ها نباید در فعالیت های سیاسی شرکت کنند و یا وارد احزاب سیاسی شوند. اما نخشب و همراهان او که از مشاهده اوضاع نابسامان جامعه و فقر، استبدادزدگی و استعمارزدگی به شدت آزرده خاطر بودند و نمی توانستند به آن توصیه پایبند بمانند و از برابر آن اوضاع اسفبار بی اعتنا عبور کنند، چاره ای جز مبارزه برای تغییر وضع موجود در برابر خود نیافتند. اما به زودی متوجه شدند که مبارزه بدون پشتوانه فکری و ایدئولوژیک ره به جایی نمی برد و بر این اساس ضرورت کار روی بنیان های عدالت و دموکراسی

و آزادی را احساس می‌کند. این نقطه عزیمت، نخشب و دوستانش را به این اصل سوق می‌دهد که دین رهایی‌بخش است و در حمایت از آزادی و عدالت اجتماعی است. از نظر او توحید و خداپرستی و اسلام بر عدالت اجتماعی و آزادی استوار است. اما مهندس بازرگان تنها در پی اثبات این مسئله بود که دین اسلام، دینی نیست که بتوان به راحتی با تیغ علم آن را نابود کرد بلکه می‌تواند با زره مشابهی از خود دفاع کند. به همین دلیل ایشان تا آغاز دهه ۳۰ - تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - وارد عرصه سیاست نشد. نخشب و دوستانش به دلیل ارادتی که به ایشان داشتند ناگزیر از انجمن جدا شده و مبارزه سیاسی‌شان را به شکل مستقل دنبال کردند. این مسئله در تمام بحثی که ایشان در سال‌های بعد نیز بر سر ارتباط میان علم و دین مطرح کرد، اثر خود را گذاشت. یکی از پیش‌فرض‌هایی که در «راه طی شده» مطرح شد نیز بر همین مسئله استوار است. اگر این کتاب و همچنین «مطهرات در اسلام» را نقطه شروع اندیشه بازرگان در نظر بگیریم تا «خدا و آخرت»، مهندس بازرگان مسیر ثابتی را طی می‌کند که در آن دایما تغییر و تعدیل‌هایی کم و بیش پرمعنا رخ داده است.

محورهای ثابتی که در آرای مهندس بازرگان از آغاز تا پایان تغییر نکرد، اعتقاد راسخ به اصالت دین و علم بود. در «راه طی شده» تمامیت دین از اصول و مبانی، یعنی جهان‌بینی، نظام ارزشی و هستی‌شناسی گرفته و نیز عبادات و احکام شریعت همه از سوی علم تایید و حقانیتشان اثبات می‌شود.

یک نکته مهم که اغلب از آن غفلت می‌شود و سرچشمه بسیاری از بدفهمی‌ها از جایگاه آیات قرآن به‌ویژه در مواجهه با یافته‌های علمی و نیز تحولات مدرن است، این است که به تبعیت از برداشت‌های مرسوم همه آیات قرآن را به لحاظ ماهیت و کارکرد و نسبت آنها با رسالت پیامبر در یک سطح قرار می‌دهند. مهندس بازرگان نیز چنین رویکردی به قرآن داشت همانند دیگر سنت‌گرایان، همه آیات را در یک تراز می‌دید. یعنی همگی معارف اولاً برآمده از عالم قدس بوده و ریشه در علم الهی دارند و ثانیاً همگی به جز احکام شریعت کاشف از حقیقت‌اند. به همین دلیل آنها که قصد دفاع از حقانیت و اصالت قرآن را دارند، بدون تمایز میان آیات، تمام گزاره‌های کلام قرآن را کاشف از یک حقیقت خارجی می‌دانند، همان‌طور که علم

نیز کاشف از حقیقت خارجی است. کتاب «راه طی شده» با این هدف نوشته شده که هماهنگی و انطباق کامل بر سه بخش معارف قرآنی یعنی اصول اعتقادی، توحیدی، اخلاقیات، احکام، عبادات و بالاخره آخرت و معاد با علم ثابت شود. هرچند در یک مرحله بعد در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» با عدول محسوس از این نظر بنیان‌های علم را منطبق با مشیت الهی معرفی می‌کنند. و حال آنکه با توجه به مضامین آیات، مناسب‌تر است که آنها را در سه گروه عمده دسته‌بندی کرد؛ یک گروه آیاتی که بیانگر مبانی و اصول هستی‌شناختی جهان و انسان و جهان‌بینی توحیدی، سنت‌های تغییرناپذیر الهی حاکم بر فرآیندهای ایجاد و زایش و آفرینش مدام و رشد و تغییر و تکامل یا انحطاط و نابودی و بالاخره نظام ارزش‌های برآمده از صفات خداوند هستند. این معارف همه و حیانی و برآمده از علم الهی‌اند که البته در قالب زبان و فرهنگ بشری به مردم عرضه شده‌اند.

گروه دوم آیاتی دربرگیرنده معارف و آگاهی‌های رایج در میان اقوام مخاطب در عصر بعثت درباره طبیعت و حوادث تاریخی و اجتماعی و نیز تمثیل‌ها و حکایت‌هایی که از فرهنگ اقوام مخاطب اخذ شده و با دست‌کاری‌هایی برای تسهیل فهم آموزه‌های گروه اول به کار گرفته شده‌اند و نقش کمک‌آموزشی دارند و گروه سوم آیات مربوط به عبادات و رابطه معنوی و درونی هر فرد با خدا، شعایر و مناسک جمعی و بالاخره احکام و مقررات اجتماعی و سیاسی و مادی.

علاوه بر این در «راه طی شده» تفاوت زبان علم و زبان قرآن و نیز تمایز میان موضوع و هدف تحقیقات علمی و موضوع و اهداف دین لحاظ نشده است. در یک مرحله بعد از «راه طی شده» و «عشق و پرستش» زمانی که ملاحظه شد که مارکسیسم و ماتریالیسم نیز با ادعای علمی بودن و در حمایت از ارزش‌هایی چون آزادی و برابری و عدالت‌خواهی به مقابله با مذهب آمده‌اند و جمع‌کنندگی از جوانان و قشرهای تحصیل‌کرده را به خود جذب کرده‌اند و نیز آگاهی از سقوط اخلاقی در جوامع علمی و مدرن غرب که خلاف انتظارات و پیش‌بینی‌های مطالب «راه طی شده» بود.

مهندس بازرگان، ضمن اتخاذ موضع ضدیت آشکار با این جریان درصدد مقابله جدی با ماتریالیسم و مارکسیسم برآمد و به انتقاد از آنچه غرور علم می‌نامید،

پرداخت و از رابطه دوطرفه و برابر میان علم و دین عدول کرده معتقد شد که دین باید علم را رهبری کند و علم به مثابه ابزار تحقق اهداف دین عمل کند چرا که اگر علم بر دین مسلط شود، آن را مضمحل و نابود می‌کند. این مواضع نشان از نوعی عقب‌نشینی از اهداف حداکثری بود که در راستای اثبات همدلی و همگامی علم و دین دنبال می‌شد. آن همدلی دستخوش آشوب و تنش و سوءظن شده بود. به همین خاطر باید رابطه یک‌طرفه می‌شد و علم تحت نظارت و رهبری دین قرار می‌گرفت. بازرگان تاکید می‌کند اسلام، مسیحیت نیست تا همانند آن توسط علم از صحنه پس رانده شود. به صراحت عنوان می‌کند اگر علم بر دین مسلط شود، دین مضمحل خواهد شد: «این دین است که باید علم را رهبری کند.» بنابراین قایل به ارتباطی میان علم و دین هست؛ اما ارتباطی یک‌طرفه.

نظر خود شما درباره پروژه علم و دین مهندس بازرگان چیست؟ آیا شما رد پایی از تناقض در این مسئله می‌بینید؟ چون آقای دکتر آقاجری اساساً قایل به تناقض درونی میان علم و دین در پروژه مهندس بازرگان نیستند. شما هم از یک مولفه مشخص میان علم و دین بحث کردید که بر اساس این دیدگاه هم علم و هم دین کاشف از حقیقت خارجی هستند، آیا با تکیه بر همین تک‌مولفه و بر اساس آنچه دکتر آقاجری مطرح کردند مبنی بر اینکه هدف و غایت و موضوع علم و دین در آرای بازرگان مشترک است، می‌توان در چنین سطح از مسامحه بر تناقضات فایده‌آمیز و این نظریه را واجد انسجام درونی دانست؟

حبيب‌الله پیمان: تناقض به این مفهوم وجود دارد که ایشان در «راه طی‌شده» می‌گویند علم تمام راهی را که دین خواسته و اراده کرده است، فعلاً تا دو سوم طی کرده و بقیه را هم طی خواهد کرد و نیز معرفت و حیانی کاشف از حقیقت سازوکار طبیعت و جامعه و تاریخ است. همزمان علم هم در همین راستا قدم زده و به همان حقایق و اصولی دست یافته که علم از ابتدا عنوان کرده بود: علم نیز کاشف از حقیقت جهان طبیعت است پس هر دو از یک موضوع سخن می‌گویند. اما در ادامه و در نوشته‌های بعدی ملاحظه می‌شود که اولاً در مواردی از جمله در اخلاقیات و حوزه احساسات و عواطف منحنی‌ها برخلاف جهت یکدیگر حرکت می‌کنند، هر اندازه علم پیشرفت بیشتر می‌کند و منحنی آن اوج می‌گیرد منحنی اخلاقیات رو به نزول می‌گذارد. از سوی دیگر قبلاً تصور می‌شد که علم همه راه را تا آخر طی می‌کند یعنی هر آنچه در وحی و علم خدا از سازوکار جهان و طبیعت و انسان وجود

دارد، یکی یکی بر علم مکشوف می شود.

اما در یک مرحله بعد از نقطه کورهایی سخن به میان می آید که در راه علم پدیدار می شود. پدیده‌ها را می شناسد ولی از چگونگی ایجاد آنها و خلق هستی از نیستی و البته درستی این گزاره در بینش توحیدی هم جای تردید و بحث است. و نیز از نهایت و پایان کار یعنی چگونگی زنده شدن مردگان و قیامت هم سر در نمی آورد. راز تجدید حیات را نمی شناسد. فقط می داند که جهان بر پایه تبادل انرژی و ماده و قوانین فیزیک می چرخد و طبق اصل دوم ترمودینامیک محکوم به کهلوت و انتریپی و سرانجام مرگ است. عامل نامتقارن و سوم را که دخالت می کند و جلو نابودی را می گیرد و در اثر آن حیات دوباره می یابد یعنی روح و امر یا وحی را نمی شناسد و به آنها دسترسی ندارد... به نوعی این خداست که به کمک خلق و امر که پدیده‌هایی کاملاً الهی هستند، خلأ پدید آمده در کار علم را پر می کند و در نتیجه خدای همه جا و همه وقت حاضر و همیشه در کار به خدای پرکننده شکاف‌ها تنزل مرتبه می دهد... شکل عینی اما در این میان نوع حضور به موقع خدا برای بازگرداندن چرخه مرگ و نابودی به حیات دوباره مسامحه تا آدمی را به یاد سرمشق‌های ازلی میرچالیاده می اندازد. گویی بازرگان به دنبال این مفهوم است که خداوند یک سرمشق ابتدایی در آفرینش جهان دارد و هر جا دید جهان با بن بست مرگ روبه‌رو شده است، به یاری‌اش می‌شتابد و به کمک همان سرمشق ازلی حیات دوباره می‌بخشد و این دور پیوسته تکرار خواهد شد هر چند نه به صورت دایره‌ای بلکه در حرکتی نامتقارن ولی روبه هدف غایی اگر قرار بر پیگیری الزامات و نایج برآمده از پیش فرض‌ها و دعاوی «راه طی شده» و «مطهرات در اسلام»، مسایلی دیگر نظیر افلاک هفتگانه در بالا و طبقات هفتگانه در زیر زمین، جایگاه نطفه در بدن مرد و زن، قضیه شهاب‌ها و پرتاب تیر به شیاطین برای ممانعت از نفوذ آنها به عالم ملکوت که در تعارض آشکار با یافته‌های علم‌اند و جز با تاویل توجیه عقلانی پیدا نمی‌کنند، مطرح می‌شوند و طلب توضیح می‌کنند. بعید است که بتوان تبیینی علمی و پوزیتیویستی از این موضوعات ارائه داد. اما در بعثت و ایدئولوژی و در خداپرستی و افکار روز و تا حدودی در «خدا و آخرت» با تفکیک وظیفه در پی حل این مشکل و ناسازگاری برآمده‌اند: آغاز و پایان (مبدأ و معاد) از آن خداست و در دسترس بشر

نیست... «... به این معنا که همچنان دین و علم در کنار یکدیگرند. کار علم سیاست جامعه و زندگی فعلی بین مبدأ و معاد است و آنجا که علم و عقل امکان دسترسی ندارند، محل ورود دین و خداست.

هاشم آقاجری: در مورد این مسئله باید نکته‌ای را عرض کنم. بازرگان تا سخنرانی «آخرت و خدا؛ هدف بعثت انبیا»، به‌رغم جابه‌جایی گرانگاهی دچار جابه‌جایی و تغییر پارادایمی نشده است. به گمانم باید این دو مسئله را از یکدیگر تفکیک کنیم. نخست نگاه تاریخی بازرگان به مسئله انسان و دوم نگاه معرفت‌شناختی ایشان به دین. نگاه معرفت‌شناختی او از آغاز تا پایان حتی در کتاب «ترمودینامیک انسان» یا «ذره بی‌انتها» به همراه دکتر یدالله سبحانی که در سال ۱۳۴۶ «خلقت انسان» را نوشت، تغییر نکرد. پس باید توجه داشت که مهندس بازرگان فردی سنتی است. یعنی دچار نوعی سنت‌گرایی علمی است. مبانی تفکر او درخصوص خدا، آخرت، عبادت، معاد، احکام، فقه و... کاملاً سنتی است. در مسئله معاد او در پی تئوریزه کردن دیدگاه سنتی است.

دیدگاه سنتی مبتنی بر اعتقاد به معاد جسمانی علاوه بر معاد روحانی است. اگر ملاصدرا و شیخ‌احمد احسایی تکفیر شدند، به این دلیل بود که پای خود را از چارچوب ارتدوکسی خارج می‌کردند. چارچوب‌های ارتدوکسی بر این اساس بود که معاد تعریف شده توسط قرآن، تنها معاد روحانی نیست بلکه جسمانی نیز هست. فلاسفه و عرفا نمی‌توانستند این مسئله را بپذیرند و آیات مربوط به معاد و بهشت و جهنم را تاویل می‌کردند. باطنیه، اسماعیلیه، اخوان‌الصفا و عرفا و گنوسیست‌های مسلمان دست به توجیه و تفسیر می‌زدند و منکر معاد جسمانی بودند کما اینکه در مبحث معراج نیز بر خلاف سنت‌گرایان، آن را روحانی می‌دانند. مهندس بازرگان نیز در قالب سنت از معاد جسمانی اما با گفتمان علمی تبدیل ماده و انرژی دفاع می‌کرد. قیامت نوعی تبدیل مجدد انرژی به ماده است. او معاد انسان را از طریق فیزیولوژی و سایکولوژی توضیح داد. به این معنا که پس از مردن جسم انسان از بین می‌رود اما سایکولوژی یا انرژی‌اش باقی می‌ماند و دوباره می‌تواند به ماده تبدیل شود. او ماتریالیست نیست و اتفاقاً از ابزار علمی برای رد ماتریالیسم استفاده کرد. او سلاح پوزیتیویسم را از ماتریالیست‌ها گرفت و در خدمت دفاع از خدا قرار داد. فیزیک او

نیوتون است و جهانش بسته و ماقبل کوآنتومی است. فیزیک پیشاکوآنتومی تصویری که از جهان ارائه می‌دهد، دترمینیستی است. نگاهی رئالیستی و خام که مبتنی است بر فاصله سوژه شناسنده و ابژه مورد شناسایی ابژه ثابت است و سوژه ناظر زمان و مکان نیز در آن جهان متغیرهای مستقل هستند. اما فیزیک پسااینشتینی و هایزنبرگی این اصول را زیر سوال برده است. ما دیگر معرفت علمی را رئالیستی نمی‌دانیم و معرفت، بعدی نمادین و انتزاعی پیدا کرده است. زمان هم مستقل نیست و زمانمندی بُعدی از ابعاد واقعیت است، با ناظر انسانی رابطه دارد و به نسبیّت و عدم قطعیت می‌رسد که با فیزیک نیوتونی متفاوت است. در آن چارچوب، بازرگان در پی نشان‌دادن این مسئله بود که جهان دترمینیستی را نمی‌توان بدون خدا توضیح داد.

بر اساس قانون اول و دوم ترمودینامیک در صورت عدم وجود خدا، جهان به دلیل آنتروپی باید میلیون‌ها سال پیش از بین می‌رفت. چرا این اتفاق نیفتاده است؟ چون جهان متکی بر نیروی غیرماتریالیستی‌ای به اسم خداست که اجازه نمی‌دهد آنتروپی به نهایت رسیده و نابود شود اما زمانی که خداوند اراده کند، آن زمان قیامت است. پس بازرگان از ترمودینامیک استفاده کرد تا علت پایداری جهان تا به امروز را نشان دهد. بنابراین منطق او در پارادایم خود هیچ تناقضی ندارد. توجه داشته باشید که بحث او در سال ۱۳۷۳ بحث دین و حکومت است نه دین و علم. ما باید چند حوزه را از یکدیگر تفکیک کنیم.

درست است که بازرگان نقطه تائیدش از سال ۱۳۴۲ تغییر کرد و از سال ۱۳۵۴ به بعد دوباره تغییر می‌کند - حساسیتی که روی مارکسیسم پیدا کرده بود و تأکید بر اخلاق و معنویت برجسته‌تر شده بود - اما اندیشه بازرگان در هر دوره‌ای که در حوزه دین و اخلاق بحث کرد، ثابت بود. «دین و اخلاق»، «دین و سیاست»، «دین و علم» حوزه‌های متفاوت از یکدیگرند. «دین و سیاست» بازرگان در سخنرانی سال ۱۳۷۳ به دلیل نقد حکومت دینی واقعا موجود و تقلیل دین به حکومت، تأکید بر این نکته داشت که هدف انبیا حکومت نبوده، بلکه وسیله‌ای بوده تا بشر را متوجه عالم دیگری کنند. علم ابزاری دنیوی است. ایشان دین را در چارچوب هستی دنیوی با منطق علم توضیح داد. او بر نیاز به دین در دهه ۴۰ و پس از آن تأکید بیشتری

می‌کند اما من تناقضی در این مسئله نمی‌بینم. پس اگر ما منطق تکامل بشر را از منطق معرفت‌شناختی مورد استفاده بازرگان تفکیک کنیم، تناقضی وجود نخواهد داشت. اما می‌توان درباره مشکلات پروژه بازرگان بحث کرد. آنگاه می‌توان گفت خدای او خدایی مهندس و سرد است. دکتر پیمان هم به درستی گفتند ایشان به دلیل روش‌شناسی علمی با همه گزاره‌های دینی برخوردی رئالیستی دارد و از این نظر منطق علم و دین را با این منطق تبیین کرد منتها با این تفاوت که علم، تبیین توصیفی ارایه می‌دهد و دین تبیین غایی. تمام آیات قرآن و احکام فقهی از نظر او آیاتی است که با تبیین توصیفی نیز سازگار است. امروز اگر بخواهیم نقدی بر این دیدگاه قرن نوزدهمی وارد کنیم با تحولات دین‌شناسی جدید سازگاری نخواهد داشت. هم نقد کانتی به عقل و محدودیت‌های عقل و هم طرح بحث تفاوت تفهم و تبیین به‌عنوان دو رهیافت که در علوم انسانی به وجود آمد و همچنین بحث‌هایی که اگزستانسیالیست‌هایی همچون کی‌یر کگور و دیگران داشتند، شرایط تغییر کرد و از این منظر منطق دین منطق «من و تو» است و منطق علم منطق «من و آن». زبان علم زبان توصیفی است و زبان دین زبان فاعلی و برانگیختگی. پس تحولاتی که از اواخر قرن ۱۹ با نوارتدکس‌ها و اگزستانسیالیسم و در قرن ۲۰ با نگاه پدیدارشناسانه و این اواخر الاهیات روایتی در دین به وجود آمد، در رویکرد ما تاثیر گذاشته است. اما درباره نکته‌ای که دکتر پیمان در مورد تاریخ انبیا در قرآن و تصویری که از جهان داده ذکر کردند باید عرض کنم این توصیفات رئالیستی نیست و قرار هم نبوده چنین باشد. اینها روایاتی برای رهایی‌بخشی بوده که بازرگان آنها را گزاره‌های توصیفی در نظر گرفته و از آنها دفاع علمی کرده است.

هم شما و هم آقای دکتر پیمان، به لحاظ توصیفی، مختصات پارادایم نظری مهندس بازرگان را توضیح دادید. اما به نظر می‌رسد تبیینی که شما ارایه دادید، بر عدم تناقض در این نظر به تاکید داشتید، به‌منابۀ سیاسی‌ندیدن یک فرد سیاسی است چرا که بازرگان به لحاظ سیاسی توانسته بود با توصیه مبارزانی همچون نخشب را از میدان مبارزه در انجمن‌های اسلامی بیرون بکشد. پس نمی‌توان پروژه ایشان را تنها به این قرائت فروکاست و همچنین نمی‌توان عناصر دین، علم، سیاست و اخلاق را در پروژه سیاسی او جدا از یکدیگر بررسی کرد و انسجام میان آنها را به شکل منفک از دیگری سنجید. زمانی که ایشان تا این حد می‌توانند در متن میدان مبارزه علیه مارکسیسم و همفکرانش حضور داشته باشند پس نمی‌توان این پروژه را صرفاً در اتافی در بسته نگاه داشت و از سیاست و اخلاق جدا کرد. عمر کلام ایشان به اندازه عمر علم است اما علمی نیوتنی و قرن نوزدهمی. خود نیوتن هم این مشکل را داشت وقتی که به خدای بیهود رسید باید زمان را مطلق می‌انگاشت. اما در فیزیک جدید ورق برگشت. اگر

بازرگان هم خود را با تئوری‌های فیزیک جدید به روز می‌کرد، ای بسا زیرپای تئوری معادش خالی می‌شد. یک فرد سیاسی را نمی‌توان تا این حد با یک خوانش غیرسیاسی خواند و به پروژه‌اش انسجام درونی بخشید.

هاشم آقاچری: یک پروژه را می‌توان هم با منطق انسجام درونی و هم با کفایت‌مندی بیرونی‌اش ارزیابی کرد. به نظر من پروژه علم و دین بازرگان در درون خود انسجام داشته اما کفایت لازم را در مورد تحولات معرفت‌شناختی و سیاسی و اجتماعی نداشته است. من این پروژه را از سیاست جدا نمی‌کنم. عملکرد ایشان در سیاست، انقلابی‌نبودنش، اصلاح‌طلب و لیبرال‌بودنش و حرکت گام‌به‌گامش با این منطق همخوانی دارد.

مقاله سال ۱۳۷۳ نیز به هیچ‌وجه ناقض این پروژه نیست، چنانچه بسیاری گمان کرده بودند ایشان سکولار شده است. من به هیچ‌عنوان با این مسئله موافق نیستم، ایشان سکولار نشده بود. به گمانم به دلیل تجربه جمهوری اسلامی ایشان تنها گرائیگاه اندیشه‌اش را تغییر داد. این روند از ابتدا وجود داشت: اهداف غایی دین، خداست و غایات کوتاه‌مدت در این دنیا بوده و دنیا مزرعه آخرت است. مشکل پس از انقلاب و در پی تغییر عناصر اصلی و فرعی و تقلیل‌گرایی رخ می‌دهد. او در این سال‌ها تاکید داشت هدف انبیا حکومت نبوده بلکه حکومت وسیله بوده و هدف آخرت است. خدای او خدای ساعت‌ساز هم نیست چون خدای ساعت‌ساز خدایی دئیستی است. این خدا جهان را کوک کرده و جهان بر اساس خودکاری درونی خود به بقا ادامه می‌دهد و دیگر نیازی به خدا ندارد. بر خلاف خدای ساعت‌ساز که در روز ازل محرک غیرمحرک ارسطویی بود و به خدای ساعت‌ساز نیوتونی تبدیل شد، در نظر بازرگان خدایی که در روز ازل جهان را خلق کرده آن را به خود وانگذاشته؛ چرا که در این صورت باید تاکنون جهان نابود می‌شد. پس خدای او نه خدای ساعت‌ساز بویل است و نه خدای اینشتین که در جهانی باز همچنان در حال ساخته شدن است. بر خلاف دکتر پیمان معتقدم بازرگان، به دلیل اعتقاد به معاد نمی‌توانست نگاه دوری به جهان داشته باشد و نگاه او خطی بود.

میرچا الیاده پدیدارشناس دین و اسطوره‌شناس بزرگ قرن ۲۰ تحت‌تاثیر اسطوره‌های دوری باستانی این نگاه را رهایی‌بخش‌تر می‌داند و در مقابل فلسفه تاریخ خطی عقل‌گرایی عصر روشنگری که انسان را به موجودی دست‌وپا بسته تبدیل می‌کند، قرار

می‌گیرد. حرکت دوری به انسان امید بازگشت به دوران شکوفایی گذشته را می‌دهد. اما ایشان همچون تمام مومنان متن‌محور اهل کتاب تفکر خطی دارد، چرا که به قیامت معتقد است. تمام کسانی که به نظریه معاد باور دارند، نگاه‌شان به آدم و عالم خطی است.

حسب‌الله پیمان: البته من سعی داشتم امکان انسجام درونی پارادایم مهندس بازرگان را نشان دهم که به‌واقع پروژه ایشان با شکاف‌ها و تناقضات مشهودی مواجه بود، اما دکتر آقاجری منکر این قضیه است. شواهدی مبنی بر وجود شکاف‌هایی در این نظریه وجود دارد که به آنها بیشتر اشاره خواهم کرد. ایشان در «راه طی شده» اصل را بر این گذاشته‌اند که علم می‌تواند راهی را که انبیاء طی کرده‌اند به‌عنوان بدیل دین طی کند. در این کتاب ایشان به صراحت علم را بدیل دین می‌داند، چنانچه دین می‌توانست بدیل علم باشد. بر این اساس اگر نتیجه فعالیت انبیاء تا به امروز اثربخش مانده بود، شاید دیگر نیازی به علم وجود نداشت. اما ایشان مدعی است علم درصدد تحقق چیزی است که انبیاء در پی آن بودند ولی انجام نشد. حال فرض کنید اگر علم بتواند راهی را که تا امروز طی کرده منطبق با گام‌هایی که انبیاء در پی آن بودند تا آخر پیش برد، آیا همچنان نیازی به انبیاء خواهد بود؟ این پرسشی است که پارادایم مهندس بازرگان باید به آن پاسخ دهد. البته ایشان اشاره مجملی به این پرسش انضمامی داشته‌اند: «جامعه فرزند دین است و علم نیز از دین آغاز کرده.» اما نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که علم مدرن نیوتونی قرن نوزدهمی ایشان، فرزند دین ابتدایی بشر نیست. بر اساس تصویری که ایشان ارائه داده‌اند، علم توانسته راه انبیاء را تا به امروز طی کند پس می‌تواند بقیه را هم تا به آخر ادامه دهد و حتی سازوکار معاد را نیز کشف کند.

ایشان در جایی دیگر در همین کتاب با اشاره به جایگاه علم می‌گویند علم می‌تواند جای پلیس باطن، اخلاقیات، ایمان را نیز پر کند؛ این مسئله نشان‌دهنده‌ی اوج کفایت و توانایی علم در نظر ایشان است. حال پرسش ما این است که اگر در همین نقطه متوقف می‌ماندند و دین را بر مسند رهبری علم نمی‌نشانند، از دل چنین طرحی چه چیزی جز یک پروژه سکولار می‌توانست ظهور کند؟ اما بعدها که به رابطه معکوس میان رشد علم بشری و اخلاقیات پی بردند و با تهاجم ماتریالیسم در

لباس علم مواجه شدند. در کفایت علم تجدیدنظر و اظهار کردند:
«هر اندازه میزان و درجه فهم تشخیص بالاتر می‌رود، احساسات و صفات مثبت مبتنی بر وجدان ضعیف‌تر می‌شود. فکر و استدلال عقلی و علمی جای عاطفه و احساسات و اخلاقیات را می‌گیرد.»

پس از این مواجهه بود که ایشان به این نتیجه رسیدند که علم باید خود را تحت رهبری دین قرار دهد. بنابراین زمانی که من درباره شکاف از درون نه از بیرون بحث کردم، به این اعتبار بود که انسجام درونی‌ای که ایشان در «راه طی شده» مطرح می‌کند (مبنی بر اینکه علم تماما راه انبیا را دنبال می‌کند و می‌تواند بدیل آن شود) چند سال بعد، در ساحت عمل با مشکلات جدی‌ای روبه‌رو می‌شود و در رد علم ماتریالیستی و در تضاد با آن، رهبری علم و عقل را به دست دین می‌سپارد.

پس شما برعکس دکتر آقاجری قایل به استحکام درونی پارادایم علم و دین مهندس بازرگان نیستید؟
حیب‌الله پیمان: دقیقاً؛ به لحاظ انسجام درونی، این نظریه مشکل دارد. اجازه دهید به این مسئله نیز اشاره داشته باشم؛ من چنین ادعایی نداشتم که اندیشه ایشان دوری است. ابتدا هم گفتم که اندیشه مهندس بازرگان در پارادایم دوری الیاده نمی‌گنجد بلکه تاکید داشتم این بخش از نظریه ایشان ما را به یاد الیاده می‌اندازد. او می‌گوید هر بار در پی آشوبی که به پا می‌شود، به سرمشق ازلی بازمی‌گردیم. مهندس بازرگان نیز مدعی است زمانی که قانون دوم ترمودینامیک طبیعت و جامعه را به سوی کهولت و مرگ و نابودی می‌برد، آن عامل نامتقارن دخالت می‌کند. درواقع خداوند ایشان به خدای پرکننده شکاف‌ها (God of Gaps) نزدیک می‌شود. گویی خداوند به کمک شکافی می‌آید که علم نمی‌تواند پر کند. جایی که به «دوباره» و «تکرار» این مسئله اشاره کردم، منظورم این بود که مجبور است سرمشق الهی عملی را که روز اول انجام داده دوباره تکرار کند، نه اینکه دوباره به جهان بازمی‌گردد.

هاشم آقاجری: در هر حال مهندس بازرگان از ترمودینامیک برای اثبات خداوند و این مسئله بهره برد که بقای جهان نمی‌تواند قائم به ذات باشد.

حیب‌الله پیمان: آیا نیاز به خدا و قائمیت جهان بر اراده و مشیت خدا منحصر به مواردی از این قبیل است که هنوز سازوکار مادی آنها بر علم مکشوف نشده است. آیا نقش خدا محدود به پرکردن این خلأهای علمی است و یا لازم است در طرز نگاه به

مسئله تجدیدنظر اساسی کنیم.

از این نوشته‌ها گاه چنین برمی‌آید که خدا بیرون از جهان است و از بالا جهان را نظاره می‌کند و هر زمان آن را در لبه پرتگاه نابودی دید، دست دراز می‌کند و آن را از سقوط در ورطه نابودی می‌رهاند. نظری که با خدای همه‌جا حاضر و همیشه بیدار و در کار قرآن و از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر و چنان که در نهج‌البلاغه آمده است داخل جزء جزء پدیده‌ها بی‌آنکه بخشی از آنها باشد و خارج آنها بی‌آنکه از آنها جدا باشد، همخوانی ندارد.

در مورد نکته‌ای هم که دکتر آقاجری درباره صحبت‌های من از مسئله «خدا و آخرت» فرمودند، باید اشاره کنم که من نگفتم که ایشان در «خدا و آخرت» اعتقاد و باورش را به دین و علم از دست داد، اتفاقاً تاکید داشتم بر هر دو موضوع به شکل راسخی پابرجا مانده بود. مشکل اصلی چنین دیدگاهی در این بود که علم ایشان مربوط به فیزیک نیوتونی است و نسبت به علم و فیزیک عصر بعدی (اینشتین و نسبیّت و هایزنبرگ و اصل عدم تعیین) غریبه بود. این نقطه ضعف، پرسش‌هایی را مطرح می‌کرد که باید به آنها پاسخ می‌گفت و قطعاً برخورد ایشان را با این پروژه تغییر می‌داد. اما مشکل بنیادین این پارادایم ریشه در نسبت میان علم و دین دارد. در این باره دو نگرش وجود دارد؛ یکی مبتنی بر تعارض و نفی متقابل متعارض، دیگری ارتباطی تکمیل‌کننده یکدیگر که لازمه‌اش تقسیم کار و تفکیک حوزه فعالیت البته برای هدف واحد و سومی که در «راه طی شده» آمده آن دو، در دو خط موازی و هم‌راستا حرکت می‌کنند و مویّد یکدیگرند ولی در واقع بدیل یا رقیب هم هستند و همین امر موجب تعارض و تناقض می‌شود. البته من درباره نسبت میان علم و دین نظر دیگری دارم که اشاره خواهم کرد.

حتی به لحاظ درونی؟

حبیب‌الله پیمان: حتی به لحاظ درونی و بنیادی. هدفی که مدنظر دین است به هیچ‌عنوان در راستای هدف علم نیست. قرآن جهان‌بینی ارائه داده اما جهان‌شناسی علمی نکرده است. این مسئله به تفاوت دو حوزه زبانی برمی‌گردد. هدف وحی ارائه تبیینی توحیدی بر محور عملکرد شعور الهی است که چون نور در سراسر عالم هستی و ذره‌ذره آنها و همراه و همگام با آنها حضور فعال و خلاق و زنده دارد،

سنت‌های برآمده از شیوه عمل خدای را در تحول سرنوشت و هستی انسان ارزش‌هایی که مقوم جهان هستی و ضامن پایداری آن و تضمین‌کننده آزادی و رستگاری اعتلای وجودی آدمیان است یادآور و مردم را ترغیب به پیروی از سرمشق‌های الهی در آفرینش مدام جهان و انسان می‌کند. این اهداف نسبت مستقیمی با هدف علم که تبیین سازوکار پدیده‌های مشهود و آزمون‌پذیر با روش‌های تجربه علمی است، ندارد. می‌توان گفت در روشنایی یافته‌های علمی، ما فهم بهتری از سنت‌ها و نظام ارزش‌های الهی به دست می‌آوریم.... بازرگان مشخص نکرد جهان در حالی که در تعیین خارجی و مادی‌اش یکسره و مستقل از دخالت خدا به حکم غرایز طبیعی عمل می‌کند، چه گونه بلافاصله در برخی مقاطع راه برای ورود و دخالت غریزه ناطق باز می‌شود. زمانی که ایشان با مشکلات نظریه‌شان در ساحت عمل مواجه شدند، درباره شکاف موجود و از غرور علیت علمی بحث کردند آن را مورد انتقاد قرار دادند و گفتند:

«وعده‌هایی که محققان و مخترعان و علم و صنعت در حل مشکلات

بشری می‌دادند، عملی نشده است. خلأ عاطفی، خلأ اخلاقی، خلأ عشقی،

خلأ فکری و خلأ روحی از عوارض پیشرفت علم و تمدن است.»

این موضع، یک بازننگری بر کفایت علمی است که در «راه طی شده» مطرح کرد و به همین جهات رهبری دین را ضروری دانست.

هاشم آقاجری: آقای دکتر، «راه طی شده» در پی دفاع از دین است یا علم؟

حسب‌الله پیمان: از دین، اما فراموش نکنیم ما همواره با این مسئله مواجه بوده‌ایم که به‌رغم دفاع از یک موضوع که پروژه‌ای برای آن تعریف کرده‌ایم، خود این پروژه و عوامل و استدلالش الزاما به تایید هدف آن پروژه نمی‌انجامد. بلکه ممکن است ناخواسته به نتایجی برسد که مغایر با هدف‌های تعیین شده و انتظارات برنامه‌ریز و مقصود اصلی باشد. مثلا مارکسیست‌های شوروی سابق برقراری عدالت، را در چارچوب دولتی کردن اقتصاد و مالکیت تعریف و عمل کردند. اما در جریان عمل دولت به حدی فرجه شد که نه فقط آزادی که برابری و عدالت را هم یکجا بلعید.

هاشم آقاجری: نه آقای دکتر، ما این مسئله را در بسیاری از متفکران دیگر نیز داشته‌ایم. منطق تغییر نمی‌کند. به گمانم اختلاف من و شما در این است که تنش را پارادایمی می‌دانید به این معنا که ایشان اساس سرمشق فکری‌اش را تغییر می‌دهد.

۶۱۸ ■ یادنامه‌ی نوزدهمین سالگرد وفات مهندس بازرگان

در حالی که مهندس بازرگان سرمشق را تغییر نمی‌دهد.

حیب‌الله پیمان: بحث من تغییر پارادایم نیست. ایشان از عدم انسجام درونی صحبت کردند و پاسخ من در همین راستا بود و گرنه مهندس بازرگان تا آخر عمرشان پارادایم اصلی خود را تغییر نداد.

آیا شما برخلاف دکتر آقاجری معتقدید در اندیشه ایشان تغییر گرانیکاه و مرکز ثقلی مبنی بر سکولارشدن پروژه اورش داده است؟

حیب‌الله پیمان: نه. در مورد «خدا و آخرت» نیز من بر این باور نیستم که ایشان تغییر سرمشق داده است. شما نقش تحولات سیاسی در آن سال‌ها را نمی‌توانید نادیده بگیرید. ایشان هم در آخر دهه ۱۳۲۰ با اوج‌گیری فعالیت حزب توده و هم در دهه ۴۰ با شروع فعالیت‌های مذهبی که با بن‌بست‌های راهبردی فعالیت‌های ملی‌گرایی و نهضت ملی همراه شد، مواضع فکری و سیاسی‌شان آشکارا از آن حوادث تأثیر پذیرفت. از جمله اینکه عامل مذهب در این دوران نقش مهم و اساسی پیدا کرده بود، حتی ما و دوستانمان که دنبال راه نخبش بودیم، مطالعات گسترده‌ای روی اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی آغاز کردیم. مهندس بازرگان نیز در پی تدوین ایدئولوژی اسلامی بود. اما ایشان پس از انقلاب به اتفاقاتی که تحت عنوان حکومت دینی رخ داد، واکنش نشان داد و مدعی شد رسالت انبیاء حکومت نبوده، منتها ایشان باید حداقل میان سیاست و حکومت تفکیک قایل می‌شد که چنین نکرد.

هاشم آقاجری: برجسته نکردن اینکه تفکیکی قایل نباشد.

حیب‌الله پیمان: درست است. در مضمون اندیشه‌اش این تفکیک وجود داشته است. از این‌رو، ایشان در «بعثت و ایدئولوژی» از حکومت روحانیون سخن گفته از خلال بعضی سخنان‌شان گرایش به نخبه‌سالاری مذهبی به چشم می‌خورد... چرا که کاملاً سنتگرا بوده و به دنبال دفاع علمی از این سنت بودند. گرچه پس از انقلاب تلویحا در این موضع بازنگری کردند.

اما همین نگاه ابزاری به علم نزد ایشان منجر به واکنش و حساسیت نسبت به برداشت‌های علمی ماتریالیستی شد و متناسب با شرایط فرهنگی- فکری زمانه، حملات بی‌پروا و انتقادات تندی بر ماتریالیسم علمی وارد کرد. حتی بازرگان برای تقابل با این جریان کتابی به نام «علمی‌بودن مارکسیسم» نوشت. او در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» و آثار بعدی‌اش نیز با علوم ماتریالیستی مواجه شد که آن را در تضاد با مذهب می‌دید و بر این باور بود که باید این علوم را نقد کرد. حتی تأکید

داشت که باید نسبت میان علم و دین را به نوعی رابطه علم انزاری برای دین اخلاقی برشمرد و از این منظر به آن توجه کرد. به طوری که بازرگان به دلیل ضدیت با مارکسیسم در ایران از روشنفکران مذهبی همچون شریعتی و حتی شما (دکتر پیمان) نیز فاصله گرفت. همین ضدیت البته بعد از انقلاب نیز در بازنویسی قانون ۱۳۲۷ و غیرقانونی کردن فعالیت حزب توده و تشکلهای و جنبشهای کارگری ادامه پیدا کرد. ارزیابی شما از فرآیند نقدی که ایشان بر ماتریالیسم و مارکسیسم وارد کرد، چگونه است؟

هاشم آقاجری: سال ۱۳۵۴ در پی حادثه‌ای که در سازمان مجاهدین خلق رخ داد و تغییر ایدئولوژی اعضای سازمان به ایدئولوژی مارکسیستی، ضربه بزرگی به جریان‌های دیگر وارد شد که البته طنین بزرگ‌تری از خود به جا گذاشت؛ هم طنین سیاسی و هم طنین ایدئولوژیک. ناگهان تمام متفکران و مبارزان مسلمان متوجه شدند در یک سازمان پیشتاز مسلح انقلابی پدیده‌ای به نام مارکسیست شدن اعضای آن اتفاق افتاده و توجه همه را به خود جلب کرد. اما هر کس به شکلی نسبت به این پدیده واکنش نشان داد. در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ برای بخش روشنفکری مسلمان مسئله مارکسیسم در مقابل دیکتاتوری شاه و امپریالیسم به مسئله‌ای فرعی تبدیل شده بود. حتی پیش از آن در سال ۱۳۴۲ آقای مکارم شیرازی کتاب «فیلسوف‌نماها» را نوشته بود که برنده جایزه دولتی نیز شد. اما اتفاقاً در همان سال بخش مبارز مسلمان از این کتاب استقبال نکرد بلکه مورد توجه نظام قرار گرفت. در نهایت، دکتر شریعتی گفته بود سرمایه‌داری دشمن ما و مارکسیسم رقیب ماست و گرنه پیش از تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین، میان این دو جریان اتحاد استراتژیک وجود داشت.

شما در دهه ۴۰ در بازرگان و در بخش مبارز مذهبی واکنشی نمی‌بینید. اما بعد از ضربه ۱۳۵۴ این سوال ایجاد شد که چرا نیروهای مذهبی مجاهدین خلق، مارکسیست شدند. در نتیجه مسئله مارکسیسم دوباره در مرکز توجه قرار گرفت تا حدی که برخی مسئله مبارزه علیه رژیم را کنار گذاشتند و مسئله اصلی‌شان مارکسیسم شده بود. کتاب‌های دفاعی از موضع تهاجمی در نقد مارکسیسم نوشته شد که البته رژیم شاه نیز از آن استقبال کرد. مهندس بازرگان در این فضا بود که کتاب «علمی بودن مارکسیسم» را نوشت همان‌طور که جلال‌الدین فارسی کتابی در رد مارکسیسم نوشت و بخش عظیمی از سخنرانی‌ها و نوشته‌های استاد مطهری معطوف به مارکسیسم شد. حتی ساواک در حرکتی امنیتی بخشی از دست‌نوشته‌های سال‌های قبل دکتر شریعتی را تحت عنوان «اسلام و مکتب‌های مغرب‌زمین» در اختیار روزنامه کیهان با عنوان «اسلام و مارکسیسم»

گذاشت و در چند شماره منتشر شد. پس خطری که از سوی مارکسیسم احساس می‌شد، نوعی رقابت ایدئولوژیک میان نیروهای مسلمان به وجود آورد. بازرگان در دهه ۴۰ به اخلاق توجه کرد و اینکه علم به تنهایی نمی‌تواند مبنای ارزش‌ها باشد. کتاب «بازیابی ارزش‌ها» پس از انقلاب نیز در پی همین مسئله بود. حتی نقدی که بر اریش فروم نوشت نیز در راستای همین نگاه بود. او اومانیسم فروم را نقد کرد، نه مارکسیسم او را. فروم، مارکسیستی اومانیست بود. بازرگان به مقابله با اومانیسم او رفت تا نشان دهد تنها بر اساس دین می‌توان نظام ارزشی برپا کرد. بنابراین به این نکته اعتقادی نداشت که می‌توان بنای اخلاق را بر علم گذاشت. نقد او بر اریش فروم نشان‌دهنده این مسئله است که این دوگانگی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ بر اساس دوگانگی ethic و morality. آنجا که اخلاق غربی‌ها را ترجیح می‌دهد در مورد morality بحث می‌کند اما ethic یعنی ستون پایه ارزش‌های اخلاقی را نمی‌توان با ماتریالیسم برپا کرد، ولی بر اساس شرایط نقطه ثقل اندیشه او نیز تغییر کرد. در «راه طی شده» نیز در پی دفاع از دین است. اما در دهه ۴۰ تکیه او از علم به اخلاق و سیاست تغییر کرد و بعد از انقلاب نیز تاکید او بر اخلاق بود.

اما ضدیت ایشان با مارکسیسم از همان بدو ورود به ایران آغاز شده بود. ایشان در برابر اندیشه مارکسیستی در دهه ۲۰ واکنش نشان دادند و حتی کتاب «بعثت و ایدئولوژی» را سال ۱۳۴۳ یعنی پیش از تغییر ایدئولوژی مجاهدین نوشتند. مشکل بازرگان با مارکسیست‌ها بر مبنای فلسفی و ایدئولوژیک بود یا بر مبنای اقتصاد سیاسی؟

هاشم آقاجری: نه تنها بازرگان که نخشب و محمدتقی شریعتی نیز از ابتدا نسبت به اسلام در برابر مارکسیسم حساسیت داشتند. بازرگان بعد از کودتا تا ضربه ۱۳۵۴ محور حرکتش ضد مارکسیسم نیست اما بعد از آن اتفاق تغییر روش داد. دکتر شریعتی برای مقابله با ماتریالیسم راه حل عرفانی را ارائه می‌دهد اما مهندس بازرگان با مارکسیست‌ها هم مشکل فلسفی داشت و هم مشکل اقتصاد سیاسی. اما چپ مذهبی همچون دکتر شریعتی در زمینه مشکل طبقاتی و اقتصاد سیاسی اختلافی با مارکسیست‌ها نداشتند و سوسیالیسم را از مارکسیسم جدا می‌دانستند. سوسیالیسم اعم است از مارکسیسم و قبل از مارکسیسم به وجود آمده. شریعتی حتی تا مزدک و ابوذر پیش می‌رفت. در دو دهه اخیر ما شاهد قرائتی معنوی از مارکس نیز هستیم که پس از پدید آمدن دست‌نوشته‌های اقتصادی فلسفی دوره هگلی مارکس، رشد کرده

و اخیراً تقویت شده است. اما صرف‌نظر از این بحث شریعتی و چپ مذهبی، سوسیالیست بودند و از آن دفاع می‌کردند ضمن اینکه با ماتریالیسم و مارکسیسم فلسفی هم مرزبندی خود را داشتند. بازرگان هم با سوسیالیسم مشکل داشت چرا که به لحاظ اقتصادی لیبرال بود و هم با فلسفه مارکسیستی به لحاظ خداپرستی مشکل داشت.

اما غیر از بازرگان آقای مطهری نیز به همین شکل بود؛ چیزی که از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ کم‌کم دامان روشنفکران مذهبی همچون شریعتی و دکتر پیمان و حتی دامان هرگونه قرائت انقلابی را گرفت. همه روشنفکران چپ مسلمان از آیه «مستضعفین» امت واحده پایانی و پیروزی نیروی کار بر سرمایه و پیروزی مستضعفین و جامعه بی‌طبقه توحیدی را استخراج می‌کردند، اما مطهری شدیداً به این تفسیر حمله می‌کرد. حتی بازرگان و مطهری اعلامیه‌ای علیه دکتر شریعتی منتشر کردند که البته به زیان هر دو تمام شد چرا که محبوبیت دکتر شریعتی در آن دوره بین نسل جوان به‌حدی زیاد بود که هر دو موقعیت خود را در میان جوانان تحت‌الشعاع قرار دادند به‌طوری‌که بعدها مهندس بازرگان آن اعلامیه را توجیه کرد. این بیانیه حاکی از نگرانی و دغدغه نسبت به مارکسیسم بود. بنابراین بازرگان لیبرال و مذهبی به دو دلیل با مارکسیسم اختلاف داشت. پس از انقلاب نیز شعارهای ضدامپریالیستی تقویت شده بود و بسیاری آن شعارها را به حساب حزب توده و مارکسیسم گذاشته بودند و تا امروز نیز هر گرایش عدالت‌طلبانه و ضدطبقه‌داری و سوسیالیستی را هنوز به نام حزب توده می‌خوانند در حالی که واقعیت به جز این است. **حبيب‌الله پیمان:** کاملاً درست است. تفاوتی که در نگاه بازرگان و امثال دکتر شریعتی وجود داشت، به این دلیل بود که بازرگان جریان‌های مارکسیستی را آنتاگونیستی می‌دید و ما آنها را رقیبی برای خود در راه تحقق آزادی و عدالت اجتماعی می‌دانستیم.

نخشب دو ایراد بنیادی به مارکسیست‌ها و ماتریالیست‌ها می‌گرفت: نخست اینکه در پروژه سوسیالیسم آنها، دموکراسی حذف شده است در حالی که به باور او اساساً بدون دموکراسی، سوسیالیسم ناممکن است. چنان‌که دموکراسی هم بدون عدالت اجتماعی ممتنع است. دوم اینکه هر دو این برنامه‌ها بدون پایه اخلاقی و ایمان

به خدا به نتیجه نمی‌رسند: «یک ماتریالیست نمی‌تواند سوسیالیست باشد.» اما مهندس بازرگان همچون بسیاری از مذهبی‌های سنتگرا مارکسیسم را به دلیل الحادشان دشمن و نه رقیب می‌پنداشت و حال آنکه در قرآن در سوره ممتحنه به مومنان توصیه شده است که با دگراندیشان و از جمله مشرکانی که دست به تجاوز زده آنها را از خانه‌هایشان بیرون نرانده‌اند و بر ضد مسلمانان بر سر عقیده‌شان جنگ نمی‌کنند نه فقط دشمنی نورزند که به عکس دوستی کنند و با آنها به عدالت رفتار کنند و تنها از دوستی با کسانی بر حذر می‌دارد که بر ضد آنان و به خاطر عقیده دینی‌شان جنگ را آغاز کرده با پشتیبانی یکدیگر آنها را از خانه‌هایشان بیرون رانده‌اند.

هاشم آقاجری: البته به این مسئله هم اشاره کنیم که بحث صرفاً بر سر مارکسیست‌های داخلی نبود. مهندس بازرگان در مسایل بین‌المللی نیز اتحاد جماهیر شوروی را بر اساس منطق فلسفی قدیمی دشمن می‌دانست. بر این اساس که آمریکا و غرب را مسیحی و به لحاظ مذهبی به خود نزدیک می‌دانست. بنابراین در مقابل شعار «شیطان بزرگ، آمریکا»، شوروی را «شیطان اکبر» یعنی بزرگ‌تر می‌دانست.

آقای دکتر پیمان، اجازه دهید پرسشی شخصی از شما داشته باشیم، با توجه به اینکه مواضع ایشان در برابر مارکسیست‌ها هم پایه ایدئولوژیک داشت و هم اقتصاد سیاسی، جدایی ایشان از شما بر چه پایه‌ای بود؟

حبيب‌الله پیمان: جدایی ایشان از ما بیشتر ناشی از توهم التقاط و مارکسیست‌زدگی، در میان فعالان مذهبی و تاکیدی بود که ما در کنار آزادی بر برابری و عدالت اجتماعی می‌کردیم.. هرچند پیش از آنکه این نگرانی‌ها به خصوص بعد از تغییر مواضع فکری مجاهدین در سال ۱۳۵۴ تشدید شود، ایشان بر اهمیت عدالت همراه با آزادی و دموکراسی و هر دو مبتنی بر اخلاق و عشق و انصاف تاکید می‌کنند به طوری که خواننده را به یاد اندیشه خداپرستان سوسیالیست که آزادی و دموکراسی را همراه با عدالت اجتماعی بر پایه اخلاق و ایمان به خدا قرار می‌دادند، می‌اندازد. در واقع، ایشان بر اساس همان پایه اقتصاد سیاسی از ما فاصله گرفتند. لازم است یادآور شوم اگرچه مهندس بازرگان به لیبرالیسم اقتصادی گرایش داشت، اما همزمان به دلیل اعتقاد راسخ به استقلال ملی در تمامی زمینه‌ها و توسعه درونزا در کشور از حامیان پرشور تولیدات داخلی ملی بود؛ خود نیز عملاً در ایجاد و توسعه صنعت ملی به شدت فعال بود. راهبردی که هرگز مطلوب سرمایه‌داری وابسته و

پیروان نولیبرل اقتصاد بازار نیست. علاوه بر آنکه وی موافق توزیع عادلانه ثروت و درآمدها برای به بود قشرهای محروم جامعه بود.

هاشم آفاجری: چپ اسلامی همچون دکتر شریعتی، جامعه و تاریخ را تحلیل طبقاتی می‌کرد. آنها که رهیافت علمی و کلامی داشتند، با تحلیل طبقاتی تاریخ سازگار نبودند. اختلاف تحلیل در اینجا بود. اجازه دهید به نکته مثبت رفتار سیاسی مهندس بازرگان هم اشاره کنم. از سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ ایشان توجه ویژه‌ای به حقوق بشر داشت. در اینجا باید هم چپ مذهبی و هم چپ مارکسیستی را نقد کنیم. در گفتمان چپ حقوق بشر خصوصاً اعلامیه جهانی حقوق بشر همواره به‌عنوان مقوله‌ای بورژوازی مطرح می‌شد. بازرگان در سال ۱۳۵۵ «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» را تشکیل داد. ایشان و آقای گلزاده غفوری در آنجا حضور داشتند.

مواجهه ما چپ‌های مسلمان با قضیه کلکتیویستی (جمعی) بود اما مبنای اعلامیه حقوق بشر که هنوز دو میثاق بعدی جمع‌گرایانه در آن نیامده بود، فردگرایانه بود. بازرگان حقوق بشر فردی و شهروندی را مطرح کرد اما ما چپ‌های مسلمان چون بحث آزادی را به عدالت گره می‌زدیم این مسئله پس از مبارزه با امپریالیسم، اولویت سوم ما محسوب می‌شد. به همین دلیل در سال‌های ۱۳۵۵ و اوایل انقلاب اولویت ما مبارزه ضدامپریالیستی و پس از آن عدالت و دست‌آخر آزادی بود. مهندس بازرگان بر اساس مشی لیبرالی به آزادی توجه بیشتری داشت.

اگر بخواهیم گفتمان حقوق بشر را در قبل از انقلاب بررسی کنیم، یکی از سخنگویان اصلی آن مهندس بازرگان بود. در عین حال باید میان لیبرالیسم او و لیبرالیسم امروز تفاوت قایل شد. امروزه گفتمان نولیبرالیسم از گفتمان ضدعدالت و اولترای راست تاچریستی در پی مطرح کردن لیبرالیسم است که برای مشروعیت‌بخشی به خود، متوسل به تاریخ و مهندس بازرگان می‌شود. اینکه امروزه نولیبرال‌ها او را به‌عنوان پشتوانه‌ای تاریخی برای خود مطرح می‌کنند، در حقیقت مغالطه‌ای ظالمانه است. او به هیچ‌وجه با این نوع لیبرالیسم که خصوصاً بعد از جنگ مطرح شد نسبتی نداشت. او فرد انسان‌دوستی بود و نسبت به عدالت و فقر منتها در چهارچوب خمس و زکات و مذهب و لیبرالیسم توجه داشت. اما جریان نولیبرالیسم

سال‌های اخیر که بعد از جنگ اوج گرفته و امروز نیز در عرصه سیاسی مجدداً در حال قدرت‌نمایی است، اساساً در پی کنارنهادن اخلاق از اقتصاد است. اقتصاد بازرگان از اخلاق جدا نبود و ضمن اینکه با چپ اختلاف داشت اما اقتصاد او مبتنی بر بازار خودتنظیم‌گر نبود. اما اقتصاد نولیبرال اقتصاد بازار خودتنظیم‌گر و دموکراسی‌اش نیز دموکراسی بازار است. برخلاف مغالطه‌ای که در ایران مطرح می‌کنند و دموکراسی را تنها با اقتصاد بازار همراه می‌دانند، برعکس در اقتصاد بازار مردم حکومت نمی‌کنند بلکه بازار حکومت می‌کند. بازرگان معتقد به بازار خودتنظیم‌گر نبود و برای دین و اخلاق در اقتصاد جا باز کرده بود. اما نولیبرال‌ها به غلط، ریشه مشکلات را نبود بازار آزاد می‌دانند. خوب است کتاب «دگرگونی بزرگ» پولانی را حتماً در این باب بخوانید تا متوجه شوید بازار خودتنظیم‌گر چه افسانه‌ی بی‌پایه و اساسی است.

میزگرد بررسی اندیشه دینی بازرگان*

آرمین: بازرگان فاقد نگاه کلان فلسفی است

فراستخواه: مشکل منحصر به بازرگان نیست

از ابتدا که برنامه میزگردهای ویژه‌نامه بازرگان تنظیم شد، قرار بر این بود که مسائل و مباحث سیاسی مربوط به بازرگان در یک میزگرد و بررسی اندیشه دینی بازرگان در میزگردی جداگانه باشد که این دو بُعد وی خلط نشوند. از این رو برای میزگرد دوم، دو چهره‌ای دعوت شدند که اگر برای میزگرد سیاسی می‌آمدند، چه بسا هر دو موافق الگوی سیاسی بازرگان بودند، ولی در این میزگرد محسن آرمین، منتقد آرای دین‌شناسانه بازرگان بود و فراستخواه از منظری دیگر مدافع جریان روشنفکری دینی با تأکید بر پروژه فکری بازرگان بود. آرمین در ادامه ضمن تأیید خدمات روشنفکری دینی و زحمات فکری بازرگان، اشکالات روشی آثار قرآنی بازرگان را برشمرد و باتوجه به تخصصی که در علوم قرآنی دارد، تأکید داشت این مشکلات کارهای بازرگان را با سئوالات جدی مواجه می‌سازد. این روند ادامه یافت تا رسیدیم به آخر میزگرد و بحث درباره آخرین اثر بازرگان، «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» اینجا بود که گویی جای

* گفت‌وگوی حسین سخنور با دکتر محسن آرمین و دکتر مقصود فراستخواه در میزگرد بررسی اندیشه دینی بازرگان، به نقل از صفحات ۵۶ تا ۶۷ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

منتقد و مدافع تغییر کرد که به تعبیر آرمین، ناشی از دو برداشت متفاوت از مقاله‌ای بود که بازرگان دیگر فرصت تبیین و تشریح آن را نداشت.

* * *

نسیم بیداری: اگر اجازه دهید در این نشست، بازرگان روشنفکر دینی را مورد بررسی قرار دهیم و از این حیث بپردازیم به توجه ویژه‌ای که او به متن داشته و شاید از این منظر در روشنفکری دینی ما، بازرگان یک استثناء باشد، زیرا غالب روشنفکران دینی ما نسبت به متن بی‌توجه یا کم‌توجه بودند. آقای آرمین با توجه به کاری که شما در این خصوص داشتید و کارهای قرآنی مرحوم بازرگان را مورد بررسی قرار داده‌اید، ابتدا از متدولوژی رجوع بازرگان بگوئید و این‌که او با چه اصولی به قرآن مراجعه می‌کند؟

آرمین: من فکر می‌کنم اگر مسئله را یک مقدار مبنایی‌تر ببینیم، آن وقت پاسخ سؤال شما روشن‌تر خواهد شد، بدین منظور یک مقدار به عقب‌تر برگردیم و به جای این‌که درباره نگاه روشنفکری دینی به متن بپردازیم، به این سؤال جواب دهیم که روشنفکر دینی چه پاسخی به پیام دین داشته است؟ پاسخ به این سؤال این حسن را هم دارد که ما را با بازرگان نیز بیشتر آشنا می‌کند، چون ایشان عمر فکری خود را با پاسخی به این پرسش آغاز کرد و با پاسخی متفاوت به این پرسش به پایان برد. پرسش بنیادینی که پیرو هر دینی و در بحث ما هر مسلمانی باید برای آن پاسخی داشته باشد این است که دین برای آباد کردن دنیای ما آمده است یا برای آباد کردن آخرت ما؟ روشنفکری دینی نیز از همان آغاز پیدایش، پاسخ خود را به این پرسش داده است.

این توضیح را بدهم که در تفکر سنتی ما تکلیف این سؤال روشن است، دین با یک مجموعه تکالیف و احکام آمده است که آخرت ما را آباد کند، این تکالیف هم لزومی ندارد که به تأیید عقل‌مان برسد و اساساً پرسش و کنکاش از علت حکم و فلسفه حکم، بوالفضولی عقل است، همه تکالیف برای امتحان و ابتلاء ماست و ما باید این احکام را انجام بدهیم و تسلیم خدا باشیم تا آخرت‌مان آباد شود. من یادم هست اوایل انقلاب وقتی بحث عدالت مطرح می‌شد و می‌گفتیم فقر باید از بین برود، بعضی از آقایان که الان نمی‌خواهم اسم ببرم، سخت انتقاد می‌کردند و می‌گفتند شما به چه حقی در کار خدا دخالت می‌کنید؟ خوب اگر فقر از بین برود

احکامی مانند انفاق و صدقه چه می‌شود، احکام خدا تعطیل می‌شود. در این نگاه، احکام دین حتی احکام اجتماعی و اقتصادی تنها برای این بود که به آن‌ها عمل کنیم تا آخرت‌مان آباد شود، حتی اگر عمل به آن به فقر، اختلاف طبقاتی و... بینجامد مهم نیست، مهم این است آخرت ما آباد می‌شود.

لذا پاسخ تفکر سنتی به این سؤال کاملاً مشخص است. پاسخ این است که احکام دینی برای آخرت آمده‌اند و لزومی ندارد حتماً به وضع مطلوبی در دنیا ختم شود. خوب این بی‌تفاوتی و تحقیر این دنیا به یک شکل دیگر در اندیشه عرفانی ما هم هست و من خیلی به این موضوع نمی‌پردازم، چون بحث ما پاسخ روشنفکر دینی و مشخصاً مرحوم بازرگان به سؤال یاده شده هست. خلاصه اینکه روشنفکر دینی از آغاز پیدایش یعنی از نیمه اول قرن گذشته یعنی از دوره بازرگان و طالقانی و شریعتی پاسخ‌های مشخصی به این سؤال دادند که متأثر از شرایط تاریخی، اجتماعی، سیاسی شکل‌گیری روشن‌فکری دینی بود، یعنی دورانی که استعمار غرب، چهره‌خشن خود را نشان داده بود و آن خوشبینی‌های اولیه نسبت به مدنیت جدید اروپا از اذهان رخت بسته بود. جریان‌های سکولار چه در قالب جریان‌های ملی و چپ در عمل کامیابی نداشتند و وعده‌هایی که داده، محقق نشده بود. در این فضا، فرصت برای پیدایش روشنفکری دینی به‌عنوان جریانی که می‌خواهد به یک میراث عظیم تکیه کند و پاسخ مشکلات و نیازها را با تکیه بر همین میراث بدهد، آماده شد.

در دوره طولانی که زمینه‌های پیدایش جریان روشنفکری دینی در دانشگاه‌ها به همت بازرگان شکل گرفت مثل انجمن‌های اسلامی، پاسخی در برابر جریان سنتی دینی ارائه شد، یعنی در بین دنیا و آخرت اگر جریان سنتی و کلاسیک، تأکید بر آخرت می‌کرد، جریان روشنفکر دینی بر وجه دنیا تأکید می‌کرد و این پیام را با خود داشت که دین آمده است دنیای ما را آباد کند و وضع ما را به بود بیخشد و چون مسئله ما استعمار، استکبار و مواجهه با فرهنگ و مدنیت مهاجم جدید بود، این پاسخ سوگیری‌های سیاسی خیلی روشنی داشت.

نسخه‌های مختلف روشن‌فکر دینی ما در این نقطه مشترکند که جنبه دنیا را در مقابل جنبه آخرت پررنگ می‌کنند. بازرگان هم بر این نکته تأکید داشت که ارمغان دین برای بشر آبادانی دنیاست که در سایه آن آخرت هم تأمین می‌شود، ایشان

به‌صراحت در کتاب «مذهب در اروپا» به ما می‌گوید آن‌ها راهی که رفتند راه دین بود و با این پیشرفت و رفاه، ترقی در صنعت، مناسبات اجتماعی به‌هیچ‌وجه مذهب را از دست ندادند، بلکه به مذهب نزدیک‌تر شدند. همچنین در «راه طی شده» می‌گوید که بشر این راهی که به سمت تمدن و مدنیت می‌رود به شکوفایی، ترقی و پیشرفت رسیده که همان راه انبیا است. او در «راه طی شده» تأکید می‌کند که بشر (مقصودش از بشر، بشر اروپایی است) دو سوم راه انبیا را رفته و یک سوم راه مانده است که تکلیف آخرت است که باید آن‌را روشن کند. بازرگان به‌صراحت به ما می‌گفت:

«اگر در زندگی جامعه مترقی و پیشرفته‌ای نداشته باشیم آخرت را هم

نداریم»

پاسخ کسانی مثل شریعتی همین بود، ولی با نگاهی دیگر، با رویکردی انقلابی و از منظر جامعه‌شناسانه، تفاوت کار شریعتی و بازرگان هم این بود که شریعتی نمی‌گفت دنیای ما در قالب دنیای مترقی پیشرفته صنعتی علمی تکنولوژی هدف دین است. ایشان بیشتر بر وجه مبارزات انقلابی تأکید می‌کرد و هدف دین را ایجاد دنیایی عاری از استعمار و استثمار می‌دانست، ولی بازرگان چون یک رویکرد علمی به دین داشت، پاسخش هم علمی بود البته با سوگیری‌های سیاسی. ایشان در کتاب «راه طی شده» برای دین در طول تاریخ سه کارکرد برمی‌شمارد: شناساندن خدا، اصلاح امور دنیا، آگاهی‌دادن به آخرت و بعد اضافه می‌کند:

«اجتماعات بشری به‌تدریج شکل می‌گیرد و تکامل می‌یابد. علاوه بر

این، بر اهمیت ماده دوم ادیان بیشتر تأکید می‌شود، یعنی دین برای دنیا

و رفاه دنیا، خصوصاً وقتی روابط مردم با یکدیگر شکل می‌گیرد و

مقررات قومی و اجتماعی افزوده می‌شود، همان‌طور که در تعلیمات

حضرت موسی، جنبه دنیایی دین قوت می‌گیرد»

یا در جای دیگر صریح می‌گوید اگر دنیا را نداشته باشیم در آخرت هم ذلیل

خواهیم بود، بالعکس هم گفته:

«اگر دنیای آبادی داشته باشیم آخرت آبادی هم داریم.»

از این نمونه‌ها در کارهای بازرگان زیاد است. بنابراین جریان روشنفکری دینی

در پاسخ به پرسش مذکور به وجه دنیوی خیلی تأکید می‌کند، به‌طوری که وجه

اخروی تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. با همین پیش‌فرض است که به متن مقدس هم

رجوع می‌کند. البته آخرین اثر بازرگان در پایان عمر یعنی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» خروج از این مدار است که بعدا به آن خواهیم پرداخت.

نسیم بیداری: قبل از این که وارد بحث «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» شویم، این سؤال از صحبت‌های شما برای من به وجود آمد که می‌توان گفت مرحوم بازرگان با قرآن، برخورد گزینشی دارد و تفسیری از آن ارائه می‌دهد که تأکید به آبادانی دنیا دارد، حداقل تا قبل از طرح بحث «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»

آرمین: بله، مرحوم بازرگان عمدتاً گزینشی برخورد می‌کنند.

نسیم بیداری: یعنی آیاتی را که تأکید به سعادت اخروی دارد، نمی‌بیند؟

آرمین: آن آیات غایب هستند البته در آثار مرحوم بازرگان آیات در مورد آخرت مورد استناد قرار می‌گیرد، در همین «راه طی شده» از آخرت و آیات مربوط به آن بحث می‌شود. منتهی نه برای تأکید بر آموزه‌های آخرت بلکه برای اثبات این نکته که اعتقاد به آخرت هیچ مغایرتی با علم ندارد، اما بر خود آموزه‌های اخروی تأکیدی نیست. همین جا بر این نکته تأکید کنم مقصود من از وجه اخروی دین تنها اعتقاد به وجود معاد و زندگی جاویدان نیست، معلوم است که یک دیندار و در بحث ما یک مسلمان به آخرت اعتقاد دارد. بلکه مقصود آن حقیقتی از زندگی انسانی است که از نظر دین سعادت و شقاوت اخروی را رقم می‌زند. آیا دین آمده است تا به انسان بگوید در صورت داشتن زندگی اجتماعی مستقل یا مرفه و پیشرفته و برخوردار از تکنولوژی، آخرت انسان تأمین است یا در صورت تعالی و کمال شخصیت و روح انسان، آخرتش تأمین است.

در اینجا توجه به دو نکته برای درک تفاوت میان این دو هدف لازم است؛ اول این که این دو البته با یکدیگر مرتبطند یعنی انسان موجودی اجتماعی است و چگونگی زیست اجتماعی او در تعالی و کمال شخصیت و معنویت انسانی مؤثر است، اما به هر حال دو مقوله مستقل از هم هستند. ثانیاً نسبت این دو با یکدیگر باید مشخص شود. آیا اولی اصل و دومی فرع است یا برعکس؟ آیا هدف دین، ارائه تعالیم برای تعالی و کمال معنوی و روحی و رستگاری اخروی افراد انسانی است و البته از آن حیث که انسان زیستی اجتماعی دارد به این جنبه از زیست انسان‌ها توجه دارد و آن‌ها را به ساختن دنیایی بهتر تشویق می‌کند یا دین هدفی اجتماعی دارد و آمده است جامعه ایده‌آل بسازد

و در سایه آن افراد را به کسب کمال معنوی و تأمین آخرت تشویق می‌کند. به هر حال روشنفکری دینی به‌طور کلی و مشخصاً بازرگان جنبه‌های دنیوی دین را فربه کردند و از جنبه اخروی دین بی‌اعتنا گذشتند. از این رو بیشتر آیاتی مثل ان‌الله لایغیروا ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم مورد توجه قرار گرفت. در بین انبیا هم پیغمبری که خیلی مورد بحث بود حضرت موسی بود، به خاطر انقلابش و نجات قوم بنی‌اسرائیل در مقابل فرعون. هود، صالح، شعیب و... از صحنه غایب بودند، همان‌طور که در بین ائمه هم فقط امام حسین بود یا حضرت علی، چون روشنفکری دینی می‌خواست از دین یک ایدئولوژی بسازد به‌عنوان مکتب راهنمای عمل. به‌همین دلیل بر وجوه کارکردی دنیا تأکید کرد. در تحلیل چرایی این رویکرد البته می‌توان شرایط و فضای آن سال‌ها را به یاد آورد.

همین‌جا لازم است متذکر شوم قصد ما از این بحث، تخفیف و نادیده‌انگاری خدمات بزرگی که جریان روشنفکری دینی به اندیشه دینی نیست. بلکه صرفاً ارائه نگاهی آسیب‌شناسانه به این جریان برای تقویت و ستبری هرچه بیشتر آن است.

نسیم بیداری: آقای فراستخواه با این توضیحی که آقای آرمین دادند، حسن بازرگان در رجوع به متن، تبدیل به عیب او شد. آیا برخورد گزینشی بازرگان با متن را قبول دارید؟
 فراستخواه: من ابتدا تقریر خودم را از این بحث بگویم. اینجا دو نکته وجود دارد. نکته نخست این است که همه این حرف‌ها و نقدها به فرض هم وارد باشد، باز از اهمیت بازرگان نمی‌کاهد، چون به نظرم بازرگان متنی است که ما می‌توانیم در این متن، خودمان را بهتر بکاویم، تاریخ معاصر را بیشتر بفهمیم و مورد تحلیل و ارزیابی قرار بدهیم. ما تأملات خویش را از رهگذر نقدها و پرسش‌ها و ملاحظات که بر متن‌های معناداری همچون بازرگان و شریعتی داریم، عیان و بیان می‌کنیم. یعنی بازرگان این‌قدر اهمیت دارد که نقد بشود و بر سر او گفت‌وگو در بگیرد. هر متنی نمی‌تواند در این حد توجه ناقدان را به خود جلب بکند و محل گفت‌وگو در حوزه عمومی بشود. این نشان‌دهنده اهمیت واقعاً موجود بازرگان است. بازرگان در تاریخ فکر اجتماعی معاصر ایران، یک ردپای برجسته و معنادار است. ما می‌توانیم این رد پاها را دنبال کنیم و پرسش‌های تازه‌ی خودمان را بر او بیفکنیم و این، راهی ناتمام است.

اما نکته دوم این است که من روشنفکری دینی را تکه‌ای از طرح اجتماعی

معاصر ایرانیان برای تجدد و رهایی می‌دانم. تمنا و تقلایی اجتماعی برای تغییر و تحول در ایران به جریان افتاده است که بخشی از آن یا تکه‌ای از این طرح، پویش‌های روشنفکری دینی است. پس روشنفکری دینی جدا از یک پیرنگ اجتماعی (کانتکس اجتماعی) و طرحی جداافتاده از برنامه کنش اجتماعی ایرانیان نیست. در طرح تحول‌خواهی، عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی این سرزمین، انواع جریان‌ها سهم بودند از عرف‌گرایان و چپ‌ها تا ملی‌ها و دیگر جریان‌ها. روشنفکری دینی هم یکی از این جریان‌هاست و جزوه‌ای کوچک از سپهر متنوع روشنفکری در ایران است.

با این مقدمه اجازه دهید تا نظر متفاوتم را با دوگانه‌ای که آقای آرمین برای روشنفکر دینی ترسیم کردند، عرض بکنم. به گمانم استدلال ایشان، استدلال موجهی نیست که می‌گویند فرق فارق روشنفکری دینی با سایر دین‌اندیشان این است که روشنفکری دینی، دین را بیشتر برای دنیا می‌خواسته است و بقیه دین‌اندیشان برای آخرت. بله روشنفکران دینی با پیش‌فرض‌هایی که داشتند سعی می‌کردند از متن دین راه‌حل‌هایی برای مسائل دنیا پیدا بکنند و چه بسا همین امر باعث می‌شد به دام ایدئولوژی بیفتند، ولی این بدان معنا نیست که غیر روشنفکران خیلی آخرت‌گرا هستند.

به نظر من، تقلیل همه مسائل روشنفکری دینی به دنیویت و از جمله در بحث حاضر فروکاستن دیدگاه‌های بازرگان به رویکرد دنیاگرایانه به دین، توصیف نحیف و بلکه مخدوشی از روشنفکری دینی و بازرگان خواهد بود. به عبارت دیگر مسئله این نبود که دین‌اندیشان دیگر دین را برای آخرت می‌خواستند، اما دین‌اندیشان متجدد برای دنیا! به گمانم موجه‌تر آن است که بگوییم روشنفکران طرحی دیگر از نسبت دنیا و عقبی در انداختند. مسئله روشنفکران دینی، کوشش برای همراهی و همزیستی سه‌جانبه‌ی امر دینی و امر اجتماعی و امر عقلی بوده است. این مهم‌ترین تفاوت سپهر روشنفکری دینی از دیگر گفتمان‌هاست. روشنفکران دینی، در صدد هم‌افزایی‌هایی میان امر دینی و امر عرفی و امر عقلی بودند. چون فکر می‌کنند از این رهگذر آن طرح اجتماعی ایرانی برای رهایی و تحول و عدالت که ابتدای عرضم گفتم بهتر می‌تواند پیش برود و به توسعه و آزادی برسد.

حالا می‌رسیم به این سؤال که بازرگان کجای کار است؟ اینجا من از یک

تیپولوژی استفاده می‌کنم. بازرگان در طیف روشنفکران دینی، تیپ تفسیرگر است، درحالی‌که شریعتی تیپ ایدئولوژیک انتقادی و یا وجودی بود. کمالین که در بعد انقلاب، مجتهد شبستری تیپ هرمنوتیک و سروش تیپ تحلیلی هستند. وقتی می‌گویم بازرگان تیپ تفسیرگر روشنفکر دینی است، منظورم این است که او می‌خواهد تفسیر نوگرایانه، آزادمنشانه و خردگرایانه و نجیبانه از دین ارائه دهد.

نسیم بیداری: پس می‌توان گفت بازرگان در میان روشنفکران دینی، بیشترین پابندی به اصل دین را داشته، چون او تنها یک تفسیرگر است؟

فراستخواه: منطقی نمی‌توانیم بگوییم بازرگان، ارتباط با متن و با اصل دین داشت و سایر روشنفکران دینی نداشتند. همه روشنفکران دینی به نحوی با متن سر و کار داشتند. اما به صورت‌های متنوع. من این گونه‌شناسی را برای اشاره به تنوعات روشنفکری دینی آوردم. ما در گذشته نیز سنت‌های فکری و معرفتی متنوعی در اندیشه دینی مان داشتیم، مثل فیلسوفان و حکیمان، متکلمان، فقها، مفسران و ادیبان و عارفان. این تنوعات می‌تواند به پویایی درونی فرهنگ دینی کمک بکند، اما همه تنوعات در یک چیز مشترک بودند و آن متن‌گرایی بود. وقتی تمدن و فرهنگ مان را با دیگر تمدن‌ها مقایسه کنید، درمی‌یابیم که فرهنگ ما، بیشتر از بسیاری فرهنگ‌های دیگر «متن - بنیاد» است. باید جداگانه بررسی کرد که این ویژگی «متن - بنیاد» بودن برای ما یک مزیت بود یا یک محدودیت. ممکن است کسی بگوید اصولاً این «متن - پایه» بودن در مقابل «عقل - پایه» بودن، برای ما محدودیت ایجاد کرده است، ولی من فارغ از ارزش داوری و قضاوت در این باره، قصد دارم بگویم «متن - بنیاد» بودن ما باعث شده است متن در مرکز بحث‌ها و مناقشات اجتماعی مان قرار گیرد.

در تاریخ معاصر بر اثر شدت تحولات، متن مقدس مناقشه‌آمیز شده و تنش پیدا کرده است و روشنفکری دینی، مواجهه‌ای است با این مناقشات تازه. پروژه‌ای است که می‌خواهد راهبردی برای خواندن متن پیدا کند و این مناقشات را رفع و رجوع بکند و در نتیجه من می‌خواهم متفاوت با آن چیزی که آقای آرمین گفتند، عرض بکنم اساساً همه روشنفکران دینی به نوعی با متن سروکار داشتند و در نتیجه با انواع راهبردهای خواندن متن مقدس (مثل راهبرد تفسیر نوگرا، راهبرد تعبیر ایدئولوژیک،

راهبرد هرمنوتیک، راهبرد وجودی یا تحلیلی و غیره)، می‌خواستند با مسائل و مناقشات درگیر بشوند. اجازه بدهید بگوییم متن برای جامعه معاصر ما از یک سو مسئله بود و از سوی دیگر به نظر روشنفکر دینی، راه حل را هم از همین متن می‌بایستی جست‌وجو می‌کردیم. این خیلی عجیب و تاحد زیادی متناقض‌نماست، یعنی متن در عین حال هم مسئله و هم راه حل است. برای توضیح مختصر، شما سه نوع تنش را برای متن مقدس در تعریف معاصر در نظر بگیرید تنش نوسازی، تنش نواندیشی، تنش پسا نواندیشی.

روشنفکران دینی را می‌شود در بحبوحه این تنش‌ها دید. در تنش نوگرایی، روشنفکری دینی پاسخش تفسیر نوگرایانه متن است و سعی می‌کند این متن را با دنیای جدید و مقتضیات آن و مسئله‌های دنیای جدید همراه کند و تفسیرهای نوگرایانه از متن می‌دهد. طالقانی و بازرگان و در سلف این‌ها سیدجمال و عبده را می‌توان جزو این گروه دانست که می‌خواستند با تفسیر نوگرایانه و آزادمنشانه و انسان‌دوستانه، متن را تفسیر امروزی بکنند. در حالی که در دوره‌های بعدی، تنش متن مسئله نوسازی نیست، بلکه مسئله عمیق‌تری است و آن نواندیشی است و اینجا روشنفکران دینی پاسخشان به تفسیرهای نوگرایانه از متن محدود نمی‌شود، بلکه تعبیر ایدئولوژیک از متن در شریعتی و یا هرمنوتیک متن و معرفت‌شناسی متن در بعد انقلاب به عنوان یک پاسخ انتخاب می‌شود.

پویش نواندیشی در کارهای کسانی مانند نصر حامد ابوزید و در ایران در امثال مجتهد شبستری و سروش دیده می‌شود، اما در دوره سوم، تنش متن از مسئله نواندیشی هم گذشته است و در یک وضعیت بسیار پرمناقشه‌ی «پسا نواندیشی» قرار دارد که همان وضعیت پست‌مدرن است. تحلیل گفتمان متن از سوی ارکون و جابری در این بخش جا می‌گیرد. متأسفانه روشنفکری دینی در ایران از این جهت یک پس‌افتادگی دارد و هنوز با تنش‌های پسا نوگرایانه و پسا نواندیشی نتوانسته است درگیر شود و ما گفتارهای بسیار جدی روشنفکری در این مرحله سوم در ایران نداریم.

باری غرض اصلی بنده ملاحظه‌ای است که به بیان آقای آرمین دارم و می‌خواهم عرض بکنم محور و مبنای اصلی برای همه روشنفکران دینی، متن دینی است، چون

می‌بینند یک تمدن «متن - بنیاد» هست به این نتیجه می‌رسند که راهی برای پروژه تغییر و آزادی و تحول و رهایی نداریم جز اینکه راه‌حل را از همان متنی بجوییم که خود یک مسئله هم هست. در نتیجه دنبال راهبردهای خواندن متن هستند. مثل تفسیر نوگرایانه‌ی متن یا هرمونوتیک متن و یا تحلیل گفتمان متن. با این بیان بنده دیگر نمی‌شود گفت برای بازرگان متن مهم بود، ولی برای شریعتی نبود.

دیدگاه‌های بازرگان در باب باد و باران یا مطهرات در قرآن، یک نوع راهبرد تفسیر نوگرایانه برای خواندن متن بود، همان‌طور که تعبیر ایدئولوژیک شریعتی از دین یک نوع راهبرد انتقادی دیگر برای خواندن متن بود، مثل تعبیر بدیعی که دکتر از خدا و انسان و هبوط در قرآن ارائه می‌دهد. اما اجازه بدهید برگردم به بازرگان. بازرگان به مثابه پدر روشنفکر دینی، در کارنامه فکر اجتماعی خود چند عنصر مهم پروتستانی را برجای گذاشته است. عنصر نخست، اعتراض به ریاست‌طلبی و دنیاپرستی و انحصارگری رؤسای دین بود. دومی چرخش از رجال دین به متن دین بود. به نظرم یکی از اهداف مهم روشنفکری دینی آزاد سازی سپهر دینی از رجال‌گرایی سنتی خصوصا در دنیای تشیع بود. روشنفکران دینی به جای رجال، متن را به میان آوردند، آن‌هم با انواع تفسیرهایی از متن که بتواند جامعه دینی را با تغییر، آزادی، بشردوستی و عدالت هم‌داستان بکند. چرخش بزرگ سوم این بود که روشنفکران دینی سعی کرده‌اند و در تاریخ معاصر ما از تفسیر متن انحصار زدایی کردند. کوشیده‌اند متن را از انحصار مفسران رسمی آزاد بکنند. سرانجام چهارمین عنصر پروتستانی روشنفکران دینی ما این بود که ایمان مهم‌تر از مناسک است و این، چیز کمی نیست.

آخرین عرضم این ملاحظه است که من اصلا تصور نمی‌کنم گزینش و سوگیری در تفسیر متن و شناخت دین با روشنفکری دینی آغاز شده باشد. در واقع همه تفسیرها از متن، در تاریخ اسلامی ما آغشته به مفروضات و پیش‌فرض‌ها و آمیخته با گرایش‌های مختلف فکری، اجتماعی، طبقاتی و صنفی بوده است. فقط تفسیرهای جدید روشنفکران دینی نبود، بلکه تفاسیر قدیم نیز و فقه نیز و کلام نیز، آغشته با علایق و انواع و اقسام تمایلات بوده و تنها تفاوتی که روشنفکری دینی داشت، این بود که گرایش‌ها و مفروضات او بیشتر معطوف به تغییر، تحول، آزادی و عقلانیت

بود و تأکید به برخی مطالبات مادی و اجتماعی جامعه ایران داشت. بنابراین ما یک معرفت‌شناسی ناب یا دین‌شناسی ناب نداریم و در هر دین‌شناسی و تفسیر از دین و از متن دینی، به نوعی سوگیری وجود داشت. آیا در بین فقیهان و مجتهدان این سوگیری‌ها و پیش‌فرض‌ها نبود و نیست؟ پس چرا مجتهد طراز اول تهران فرمان به توپ‌بستن مجلس را در زمان محمدعلی‌شاه به طیر ابابیل و اراده پروردگار برای سرکوب مشروطه‌خواهی و به دفاع از مشروطه‌خواهی تفسیر می‌کند؟ در نتیجه من معتقد نیستم پیش‌فرض داشتن در تفسیر متن یا مشکل دین‌شناسی ما از روشنفکری دینی آغاز شده است. مشکل اگر وجود دارد، عمیق‌تر از آن است که آن را منحصرأ به روشنفکری دینی نسبت دهیم.

نسیم بیداری: آقای آرمین، علاوه بر ملاحظات احتمالی‌ای که به صحبت‌های آقای فراستخواه دارید، در ادامه بحث قبلی‌تان هم به این سؤال پاسخ دهید که روش بازرگان در مراجعه به متن تا چه میزان کارآمد بوده؟ منظورم روش علمی، آماری و ریاضی است که در «سیرت‌حول قرآن» ایشان آمده. ضمناً به این اشکال هم اشاره کنید که وقتی می‌گویید بازرگان در برخورد با متن، گزینشی عمل کرده، یعنی چه؟ چون این یک بحث پذیرفته شده هرمنوتیکی است که در هر مواجهه‌ای با متن، پیش‌فرض‌هایی وجود دارد، لذا وقتی می‌گوییم برخورد بازرگان با متن، گزینشی است پس احتمالاً او با پیش‌فرض‌های بیشتر و احیاناً منقح‌شده‌ای سراغ متن رفته است که به گزینش‌گری منتهی می‌شود.

آرمین: در ابتدا در پاسخ به نقد آقای فراستخواه باید بگویم که موضوع میزگرد ما تحلیل اندیشه دینی مرحوم بازرگان است. نه طرح ایرانیان برای نوسازی، نه جریان‌های مختلف روشنفکری دینی و نه رویکرد گزینشی و سوگیری در فهم دین که البته به نظر من هم اختصاصی به روشنفکری دینی ندارد. من هویت روشنفکری دینی را با عنایت به موضوع این میزگرد محدود کردم به نگاهش به دین برای دنیا یا دین برای آخرت. اگر قرار باشد راجع به خصوصیات و اهداف و پروژهای روشنفکر دینی صحبت کنیم، وقت ویژه‌ای نیاز است که من هم ممکن است با اکثر حرف‌های شما در آنجا موافق باشم.

درست است که روشنفکر دینی بخشی از پویای اجتماعی ما در تاریخ معاصر ماست برای پاسخ‌دادن به مسائل جامعه، اما من دو ملاحظه در ارتباط با گفته‌های آقای فراستخواه دارم یکی اینکه بحث ما چیز دیگری است، اینکه رویکرد روشنفکر دینی ما به متن چه گونه بوده، با چه انگیزه‌ای بوده و به چه وسایلی بها داده، بحث‌های مستقلی است که می‌توان آن‌ها را نیز همدلانه بررسی کرد و گفت چرا به یک سری مسائل بها

داده و به برخی از مسائل دیگر خیر.

ملاحظه دوم این است که یک موقع ما در سال ۱۳۹۲ نشستیم و داریم جریان روشنفکری دینی را با تمام تنوعاتش بررسی می‌کنیم، خوب می‌توانیم بگوییم جریان روشنفکری دینی به دنبال همزیستی امر عرفی و اجتماعی با امر دینی بوده و روشنفکران دینی می‌خواستند میان امر دینی و عرفی گفت‌وگو برقرار کنند و تمام پویش جریان روشنفکری دینی را در قالب یک تصویر کلی و کلان می‌آوریم، اما این تحلیلی است که ما در سال ۱۳۹۲ نسبت به جریان روشنفکری دینی داریم، ولی به نظر من باید گفت خود بازرگان چه می‌خواست، خود شریعتی چه گونه عمل می‌کرد؟ یعنی باید بینیم آن‌ها واقعا دنبال این هدف بودند و اگر از هر یک از آن‌ها می‌پرسیدیم که شما واقعا می‌خواهید بین امر دینی و امر عرفی گفت‌وگو برقرار کنید، می‌گفتند بله، ما عامدانه چنین برنامه‌ای را دنبال می‌کردیم. ما در گفتار این بزرگان این هدف را نمی‌بینیم. بحث این است که خود آن‌ها چگونه فکر می‌کردند، بازرگان، مطهری، شریعتی یا طالقانی، خودشان این گونه فکر می‌کردند؟ اگر از این موضع استعلایی خارج شویم و پردازیم به خود جریان روشنفکری و نگاهش به دین چه بوده، دقیق‌تر می‌توانیم صحبت کنیم.

در این هم هیچ تردیدی نداریم که در تمام دوره‌ها، هر متنی فارغ از آن که متن طبیعت باشد یا متن کتاب ما با پیش‌فرض‌هایی سراغ آن می‌رویم. اساسا این یک امر معرفتی است، دین و غیر دین هم ندارد و به روشنفکری دینی هم اختصاص ندارد. از این حیث ما با آقای فراستخواه هیچ اختلاف نظر و زاویه دیدی نداریم، چون یک امر بدیهی است.

من تمام عرضم این بود که روشنفکری دینی داعیه آن را داشت که قرائت جدیدی از دین ارائه دهد. در یک دوره‌ای روشنفکری دینی می‌گفت می‌خواهم از دین یک ایدئولوژی بسازم به عنوان مکتب راهنمای عمل. یعنی واقعیت را ساده‌سازی کردن تا بتوان راحت به اهداف رسید. در یک دوره‌ای دیگر، روشنفکری دینی تفکر سنتی و کلاسیک را نقد می‌کند و داعیه ارائه یک قرائت جدید از دین دارد و می‌گوید از این زاویه نگاه کنیم حقایق دینی را بهتر می‌فهمیم و درک بهتری از دین پیدا می‌کنیم.

من می‌خواهم بگویم بازرگان، طالقانی، مطهری حتی شریعتی با اینکه خیلی ایدئولوژیک‌وار به دین نگاه می‌کردند، در پی قرائتی جدید از دین بوده‌اند. البته این را

هم بیفزایم نگاه ایدئولوژیک به دین مخصوص به شریعتی نیست، بازرگان هم نگاه ایدئولوژیک به دین دارد، ولی به طور کلی، همه اینان مدعی بودند که با روش روشنفکری دینی بهتر می‌توان دین را فهمید و به دنیایی بهتر رسید. حال بازرگان این کار را با روش علمی و پوزیتیویستی انجام می‌داد و شریعتی از طریق جامعه‌شناسی. به همین دلیل بازرگان «مطهرات در اسلام» یا «باد و باران در قرآن» را می‌نوشت و گمان می‌کرد با این شیوه و ابزار، احکام دینی را بهتر می‌توان فهمید. از این رو او با ابزار علم تجربی سراغ کتاب مقدس می‌رفت و این ابزار را بهتر از هر ابزار دیگری از جمله فلسفه می‌دانست و به همین دلیل هم به فلسفه نقد می‌کرد.

بنابراین وقتی آثار روشنفکران دینی را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم یکی از اصلی‌ترین سؤال‌هایشان این است که دین برای دنیای ماست یا برای آخرت ماست؟ در این دو گانه بخش دنیوی را تقویت می‌کند و به همان میزان بخش اخروی را تقریباً با عنایت کمتری از کنارش عبور می‌کند. حالا اگر شما به من بگویید از این زاویه نگاه کردن، نمی‌توانیم به چشم‌انداز جامعی نسبت به روشنفکری دینی دست یابیم، می‌گوییم حق با شماست، اما بحث ما بررسی همه ابعاد و زوایای روشنفکری دینی نیست. بلکه ارزیابی اندیشه دینی بازرگان است. و من این پرسش اساسی را مدخلی مناسب برای فهم جنس اندیشه دینی بازرگان می‌دانم، مدخلی که می‌تواند تجدیدنظر اندیشگی بازرگان در سال‌های آخر عمرش را به خوبی توضیح دهد.

اما در پاسخ به سؤال شما و اشکال آقای فراستخواه هم باید بگویم منظور من این نیست که بازرگان آگاهانه با یک پیش‌فرض‌هایی، می‌خواهد عمداً برای اعتقاداتی که دارد، مستندات قرآنی ارائه دهد. من قصد نداشتم بگویم بازرگان یک رأی دارد و می‌خواهد این رأی را به قرآن تحمیل کند. بالاخره در آن پارادایم نوع مواجهه روشنفکری دینی با متن این‌گونه بوده است. یکسری چیزها برایش عمده جلوه می‌کند و یکسری چیزها برایش عمده جلوه نمی‌کند و اصلاً مسئله‌اش نمی‌شود. بنابراین نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا می‌شود. برای بازرگان مسئله ترقی و پیشرفت اجتماعی مطرح است و این بخش برایش عمده می‌شود و سایر بحث‌ها اهمیتش برای بازرگان از بین می‌رود و این دغدغه در رویکرد به متن برایش مسئله اصلی می‌شود. حالا می‌پردازم به بخش دیگر سؤال شما و این که آیا این روش مواجهه با متن

کارآمد بوده و اینکه این روش چه قدر می‌توانسته متناسب با خود متن باشد و حقایق و واقعیت خود متن را بازتاب دهد؟ به گمان من نقدهای جدی در این بخش به روش ریاضی، آماری و علمی بازرگان وارد است. رویکرد بازرگان به متن یک رویکرد علمی است، اما خوب رویکرد علمی به متن انواع مختلفی دارد. یک موقع شما به متن مراجعه می‌کنید و با علم به سراغ دین می‌روید تا آموزه‌ها و تعالیم دین را بهتر بفهمید؛ یک موقع شما می‌خواهید اعجاز متن را ثابت کنید، بنابراین درصد انطباق گزاره‌های متن با یافته‌های علمی برمی‌آید؛ اما رویکرد سوم هم هست و آن اینکه سراغ متن می‌روید تا آموزه‌های علمی را از متن دین استخراج کنید، چون متن را جامع دانش‌ها می‌دانید و معتقدید همه دانش‌های علمی را می‌توان از قرآن استخراج کرد. اولین مشکل روشی بازرگان این بود که به ما نمی‌گفت که کدامیک از این سه رویکرد علمی را دارد؟

نسیم بیداری: دو سؤال. اولاً بازرگان نگویید، خود شما به‌عنوان یک مخاطب آثار، نمی‌توانید از خلال آثار برسید به اینکه رویکرد بازرگان چه بوده؟ ثانیاً فرض که از خود آثار هم مشخص نشود بازرگان کدام رویکرد را داشته، اشکالش چیست که بگوییم هر سه رویکرد را داشته؟

آرمین: چرا، می‌توان حدس زد، خود من فکر می‌کنم بازرگان بیشتر از ابزار علم و شیوه علمی به منظور اثبات علمی بودن و حقانیت آموزه‌های قرآن استفاده می‌کند، اما در عین حال به دنبال اثبات بی‌ظنیر بودن و اعجاز قرآن و متن هم هست، قصد او در «باد و باران در قرآن» و «مطهرات در اسلام» صرفاً اثبات علمی بودن آموزه‌های قرآن نیست، بلکه درصد اثبات اعجاز علمی قرآن است. این قصد در کتاب «سیر نزول قرآن» روشن‌تر به چشم می‌خورد، ولی خود بازرگان به ما نمی‌گوید کدام یک از این رویکردها را استفاده می‌کند و به کدام یک ملتزم است. اشکال مهم دیگری که می‌توان در اندیشه دینی بازرگان دید این است که اندیشه دینی او فاقد یک نگاه عام و فلسفی است، از این رو انسجام لازم را ندارد.

نسیم بیداری: مگر بازرگان متأثر از پوزیتیویسم نبود؟

آرمین: اولاً وقتی شما اندیشه دینی بازرگان را بررسی می‌کنید، می‌بینید در همه جا بازرگان آن نگاه پوزیتیویستی را ندارد، ثانیاً نگاه پوزیتیویستی توانایی ارائه نگاه فلسفی کلان ندارد. اشکال کار هم در اینجاست و به خاطر فقدان همین نگاه فلسفی

است که در موارد مختلفی می‌بینیم بازرگان دچار تناقض شده است. مثلاً بازرگان از یک طرف، در پرتو نگاه علمی و پوزیتیویستی‌اش ما را به این می‌خواند که باید از عقل خودمان و علوم جدید استفاده کنیم تا حقایق را کشف کنیم و جامعه خودمان را پیش ببریم، و از سویی دیگر برای ساختن دنیا به دنبال استخراج الگو از متن دین است و همین جاست که دیدگاهش مقداری ایدئولوژیک می‌شود، چون مدعی است دین برای ما در عرصه اجتماع و برای اداره امور جامعه و حکومت، الگو و طرح مشخصی دارد. وقتی این الگو و طرح را ایشان برای ما ترسیم می‌کند، می‌بینیم الگوهایی که ارائه می‌دهد یا کاملاً منطبق با نگرش سنتی است و یا حتی به الگوهای بنیادگرایانه نزدیک است. در مقابل هم در مواردی به دیدگاه‌های مدرن و توسعه‌یافته نزدیک است. یعنی یک‌جا به دیدگاه بنیادگرایانه یا ایدئولوژیک نزدیک می‌شود و یک‌جا از آن فاصله می‌گیرد. این نمونه‌ها زیاد است، من اتفاقاً چند مورد را اینجا دارم. مثلاً درباره تشکیل حکومت می‌گوید که تشکیل حکومت، اصلی‌ترین هدف پیامبران است. اینجا جنبه‌های ایدئولوژیک است.

نسیم بیداری: این دسته اظهارات بازرگان، باید مربوط به آثار اولیه ایشان مثل «بعثت و ایدئولوژی» باشد.

آرمین: بله. در جای دیگر این نگاه بازرگان را نمی‌بینید. نه این که نمی‌بینید کمتر می‌بینید. به هر حال وقتی به نطق او در مراسم دریافت حکم نخست‌وزیری از امام دقت کنید می‌بینید این نگاه همچنان موجود است. در همین آثار دوره اولیه ایشان است که می‌گوید اصلی‌ترین هدف انبیا، حداقل از ابراهیم به این سو تشکیل حکومت است. بعد در تفسیر همین بحث بعثت در تفسیر آیه «هو الذی بعث فی الاممین رسولا یلتوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه» ایشان می‌گویند ملاحظه می‌کنید که قسمت اعظم آنچه اساس و مشترکات ایدئولوژی‌ه است به نحوی در این آیه منعکس است. یعنی از این آیه، ایشان یک نظریه حکومتی که نزدیک به قرائت‌های موجود است درمی‌آورد. مثلاً فرض کنید در جایی ایشان به صراحت می‌گوید که فرد عالم و آگاه به ایدئولوژی باید در رأس حکومت قرار بگیرد و قوه قضائیه و دیگران ابزار او هستند. عقایدی که امروز نیز به صراحت بیان نمی‌شود و اگر مطرح شود، در لفافه گفته می‌شود.

البته این تناقضات هم قابل درک است. بالاخره بازرگان حداقل ۶ دهه در عرصه روشنفکری و مبارزات سیاسی اجتماعی ما حضور داشته و در این ۶ دهه، اندیشه بازرگان دستخوش تحولاتی شده، ولی مبانی تئوریکی در آثار بازرگان وجود ندارد که بتواند تناقضاتش را برای ما حل کند و سامان دهد. از این دست سئوالات درباره کار بازرگان زیاد است. مثلاً شما درباره روش رجوع بازرگان به قرآن پرسیدید. در مورد قرآن قبل از هر چیز بازرگان باید به ما بگوید که چرا این متدولوژی را انتخاب می‌کند؟ چرا متدولوژی علم پوزیتیویستی را انتخاب می‌کند برای تفسیر قرآن؟ چرا از متد دیگری استفاده نمی‌کند؟ علل ارجحیت این متدولوژی بر متدولوژی‌های دیگر چیست؟

نسیم بیداری: همان سؤال قبلی خود را در برابر این ایراد تکرار می‌کنم. آقای آرمین، گرچه این علل به صراحت در آثار بازرگان نیامده، اما درک علل ارجحیت روش پوزیتیویستی در آثار ایشان کار سختی نیست.

آرمین: خیر، این گونه که شما می‌گویید نیست. شما علل این ارجحیت را در کارهای آقای بازرگان نمی‌بینید. کجا می‌توانید به این سؤال برسید که چرا این روش مناسب‌ترین روش است؟ چنین امری به نظر من در کارهای ایشان غایب است و من خود نتوانستم از متن آثار بازرگان بفهمم علت ترجیح روش استنباط علمی آن هم از نوع پوزیتیویستی نسبت به روش‌های دیگر چیست و چرا ایشان تا این حد بر این روش تأکید دارند؟ حالا فرض کنید نتوانستید به نحوی از آثار ایشان پاسخ این سئوالات را هم بیابید، آن‌گاه دیگر مشکلات شروع می‌شود، مشکلاتی مربوط به این روش خاص.

این روش علمی مبتنی بر ترم‌های خیلی مشخصی است. یعنی به گمان من اگر شما از آثار دینی علمی بازرگان اصل اول ترمودینامیک، آنتروپی را حذف کنید بخش اعظمی از یافته‌های مرحوم بازرگان رنگ می‌بازد. تأویل‌هایی که صورت می‌گیرد را ببینید، ایشان در آمدن پیغمبران در پاسخ به این پرسش که چرا پیامبران جدیدی می‌آیند به همان اصل اول ترمودینامیک استناد می‌کند بدین معنی که یک سیستم دچار پیری و کهولت می‌شود و برای نو شدن باید انرژی از بیرون به آن وارد شود، وحی و آمدن پیغمبران انرژی جدید است برای اینکه دین الهی بر اساس اصل

آنتروپی به سمت پیری نرود. حال اگر کسی سؤال کند این مفهوم آنتروپی و فیزیک تجربی که مربوط به دستگاه‌های مادی است چه‌طور این قاعده را مرحوم بازرگان به امور اعتباری تعمیم می‌دهد و چگونه قانون جاری در جهان طبیعت مادی را به عرصه غیرطبیعی به کار می‌گیرد و با چه استدلالی باید آنتروپی را که در پدیده‌های طبیعی و مادی می‌بینیم در پدیده وحی یا نوسازی دین و آمدن پیامبر جدید ببینیم؟ بازرگان به ما جوابی نمی‌دهد.

نسیم بیداری: آقای فراستخواه، در این بخش، آقای آرمین چهار ایراد روش‌شناختی مطرح کردند که در آثار بازرگان وجود دارد. یک ابهام درباره انگیزه‌ها و اهداف بازرگان در رویکرد علمی به متن، دو فقدان یک نگاه عام کلی و فلسفی، سه تناقضات متعدد در کارهای بازرگان که گفتند به نوعی نتیجه مشکل سوم است و چهار تعمیم اصول و گزاره‌های علمی به مباحث دینی. شما این نقدها را قبول دارید؟

فراستخواه: ما الان در موقعیتی هستیم که می‌توانیم چند دهه عملکرد روشنفکری دینی را مورد مذاقه و بازشناسی و ارزیابی قرار دهیم. وقتی می‌خواهیم این کار را به‌عنوان یک مطالعه‌کننده و پژوهشگر انجام دهیم و فاصله بگیریم از این عملکرد روشنفکر دینی، آنچه به ذهن من می‌رسد این است که در واقع دو میل متناقض‌نما در روشنفکری دینی و در عملکرد روشنفکری دینی وجود داشت. این دو میل عکس همدیگر بودند. یک میل، می‌خواست بر دین و بر متن دینی بارگذاری بکند و میل دیگر امروزه می‌خواهد از متن دین بارزدایی بکند. گویا چون متن برای روشنفکری دینی هم مسئله بود و هم راه‌حل، طی یک دوره می‌کوشند همه مفاهیم جدید را از متن دریاورند و بار معنایی متن را افزایش می‌دهند که به انقلاب مذهبی در ایران می‌انجامد. اما در دوره بعد از انقلاب و در مسیری معکوس، این بار می‌خواهند میان مفاهیم علمی و مدیریتی و حکمرانی با متن دین تفکیکی قائل بشوند و از دین و از متن دینی بارزدایی بکنند.

در یک بازه زمانی بزرگ‌تر وقتی به این‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم سعی می‌کنند که خیلی چیزها را بار کنند بر این متن. مثلاً می‌بینیم که باد و باران و قوانین طبیعت را از متن دریاورند و گرایش دارند که بگویند که از این متن می‌توان قوانین طبیعت را هم فهمید. همان‌طور که مرحوم بازرگان در کتاب «باد و باران» یا «مطهرات در اسلام» کرده است، یا همتای بسیار نزدیک مهندس بازرگان، مرحوم دکتر سبحانی

صادقانه سعی کرد تحول انواع و تکامل در بیولوژی را از قرآن در بیاورد. این روند بارگذاری بر متن است و روشنفکری دینی را به تعبیر ایدئولوژیک دین سوق می‌دهد. در اینجا من به معنای کلی با شما هم‌نظر هستم...

آرمین: عرض کردم که این بخش‌ها ایدئولوژیک نیست. یعنی سویه ایدئولوژیک آن کمتر است. ایدئولوژی به معنای مکتب راهنمای عمل. این برای ارائه یک قرائت جدید است.

فراستخواه: ولی به هر حال در مواجهه با متن دینی و خوانش متن، و قرائت و تفسیر متن اینجا می‌بینیم که روشنفکران دینی چون دغدغه‌های عملی دارند، چون میل معطوف به تغییر و رهایی و آزادی و عدالت و چیزهای دیگر دارند، در نتیجه متن را مسئله‌ای می‌دانند که راه‌حل نیز در اوست، با تمدن متن بنیادی مواجه هستند که هیچ راهی جز تفسیر ندارند. یعنی متن واقعیتی است در پیش روی آن‌ها و مردمان و هم‌وطنان آن‌ها و هم‌کیشان آن‌ها که گزیری نمی‌بینند جز تفسیر این متن به گونه‌ای سازگار با دنیای جدید. دین‌اندیشی روشنفکران دینی در این دوره تا حدی است که می‌گویند سعادت بشر جز از طریق یکتاپرستی و خداپرستی میسر نیست. این را در بازرگان می‌بینیم. تا بدان جا که بازرگان می‌گوید فهم حقوق بشر و انسان‌دوستی تنها در پرتو توحید قابل توضیح است، گویا اگر کسی خداپرست نباشد نمی‌تواند حتی یک اومانیت خوب باشد، یک بشردوست خوب باشد و توجه به حقوق بشر بکند، همان‌طور که سعادت اجتماعی را جدا از طریق یکتاپرستی نمی‌داند یعنی به نظر او خیلی مشکل است و یا نمی‌شود. این‌ها مسیرهایی است که ما در روشنفکری دینی می‌بینیم.

در واقع امر الهی را پایه‌ای برای آزادی بشر می‌بینند، یعنی به نظرشان بدون امر الهی حتی آزادی بشر به سهولت قابل توضیح و توجیه نیست. آزادی را در خداپرستی می‌بینند و اتفاقاً استبداد را هم نوعی شرک می‌دانند. می‌گویند استبداد قدرت انسانی را در مرتبه ذات حق قرار می‌دهد و بحث‌های دیگر. در واقع در آغاز دهه ۴۰ ما دو نمونه برجسته را می‌توانیم ببینیم که یکی «بعثت و ایدئولوژی» است که به برخی از مسائل شما اشاره کردید، یکی هم کتاب «مرجعیت و روحانیت» است که آنجا اساساً مرحوم بازرگان خود را سخنگوی مردمان مقلد معرفی می‌کند و بعد

می‌نویسد که چرا مرجعیت شیعه، کار سیاسی نمی‌کند؟ چرا وارد مسائل اجتماعی نمی‌شود و بحث‌های مختلف. اینجا می‌بینید که فرایند بارگذاری در متن است. بازرگان بار متن دینی را افزایش می‌دهد. در مورد شریعتی هم این را می‌بینید آنجا که تاریخ تحول اجتماعی را از طریق داستان هابیل و قابیل می‌خواهد بیرون بیاورد و از دین، یک ایدئولوژی دینی می‌سازد و شیعه را یک حزب تمام می‌نامد و... به نوعی در محمد عبده نیز این را می‌بینید. آنجا که مجلس و پارلمان را از شورا درمی‌آورد. دموکراسی را از بیعت بیرون می‌کشد.

در آغاز کار روشنفکری دینی، این بارگذاری حداکثری باب شده بود. می‌خواهند شیر زیاد از پستان دین بدوشند و انواع فرآورده درست بکنند. ایدئولوژی دینی جزو این فرآورده‌ها بود. روشنفکران دینی انتظارات خودشان را از متن، بیشینه کرده بودند و مرتب می‌خواستند مطالبات خودشان و گمشده‌های اجتماعی را از این متن دریابورند، اما در یک میل معکوس و به صورتی متناقض‌نما، در دوره پسا انقلاب اسلامی، روشنفکران دینی جدیدالورود احساس کردند باید از بار دین بکاهند.

آزمون بعد از انقلاب اسلامی در این روند خیلی تأثیر داشت. آزمون اجتماعی به این‌ها درسی داد که در هیچ کجا نمی‌توانستند بیاموزند، تجربه‌هایی کردند و بصیرت‌هایی در عمل پیدا کردند و به این رسیدند از دینی که به تعبیر خودشان سوپر مارکتی شده است، دست بردارند و دینی را که خیلی چاق و چله کرده‌اند، این بار تهذیبش بکنند. اینجا به جای آراستن دین، سعی می‌کنند پیراستن دین را شروع کنند. به جای ترکیب، تحلیل نشست. به جای بستن مفاهیم علمی و عقلی و حکومتی به دین، آن‌ها را از دین باز می‌کنند و رها می‌کنند تا با منطق مستقل علمی و عقلی و سیاسی و مدیریتی دنبال بشوند. نمونه برجسته‌اش آخرت و خدای مرحوم بازرگان است که در سال ۱۳۷۱ ارائه کرد و به این رهیافت رسید که باید از متن دین خیلی چیزها را غربال بکند و بگوید اموری مثل حکمرانی از اصل متن و از اصل رسالت پیامبر و اصل راهنمایی الهی نیست و متن، در مضمون درونی‌تر خود درصدد بیان چیز دیگری است. ذات متن، غایات متن و حرف‌های اصلی متن، منویات معطوف به مبدأ و معاد است، مقاصد والاتر و بالاتری دارد.

در اینجا من می‌خواهم به این مسئله توجه دهم که مدل رشد روشنفکری دینی

یک مدل انکرمنتال (Incremental) است. یک مدل پلکانی و پر از آزمون و خطاست. یعنی اینجا ناظر بیرونی که نگاه می‌کند به این عملکرد چند دهه از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۹۰. هفت دهه از تحولات دورانی را می‌بیند که در او مدل تحول روشنفکری دینی به دلیل سعی و خطای پر دامنه‌اش، هزینه‌ی انسانی خیلی بالایی برای جامعه ما داشته است. هزینه اجتماعی خیلی بالایی هم داشته است. یعنی منتقدی می‌تواند نه فقط از منظر روش شناختی و معرفت شناختی ببیند که خیلی ملاحظات وجود دارد، بلکه از منظر هزینه‌های اجتماعی نیز ببیند این آزمون و خطا را. یک دوره بارگذاری‌های بیشینه می‌کنیم و یک دور معکوس دیگر، بارزدایی می‌کنیم...

آرمین: و هزینه‌ای که برای خود دین دارد.

فراستخواه: بله، برای دین نیز به عنوان سرمایه فرهنگی زیان بار است. از آن طریق برای کل جامعه هزینه دارد و هزینه‌های مختلف دیگری برای جامعه دارد. ولی به نظر من اینجا، بیش از اینکه جرم راه رفتن باشد، ره هموار نبود. وقتی به عنوان مطالعه کننده به این کش و قوس‌ها و بالا و پایین شدن‌های روشنفکری دینی نگاه می‌کردم، گاهی با پروین هم صدا می‌شدم «گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می‌روی، گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست». گویا راه ایران، راه تحول در جامعه ایران ناهموار بوده و مسیر بسیار پر نشیب و فراز و صعوبت‌های ساختاری، فرهنگی و حتی موقعیت ژئوپولیتیک ما و تغییرات بسیار نامنظمی که در جامعه ایران اتفاق افتاده است سبب شده آزمون روشنفکری دینی هم بسیار پر فراز و فرود و به صورت سعی و خطا بود، ولی ما به هر حال تعهد داریم همان‌طور که شما گفتید با نگاه انتقادی به مسئله نگاه کنیم. سعی برای توجیه روشنفکری دینی سعی بیهوده‌ای است.

اجازه بدهید مثالی به‌طور مشخص عرض بکنم. در کتاب «مرز میان دین و سیاست» مرحوم بازرگان که متعلق به دهه ۴۰ است، این فرض درباره‌ی متن دینی هست که متنی است حاوی برنامه زندگی فردی و اجتماعی، از خوراک و ازدواج گرفته تا جنگ و کشورداری و داوری. این نگاه مرحوم مهندس بازرگان است به متن در کتاب «مرز میان دین و سیاست» دهه ۴۰. شما الان این را مقایسه کنید با سه دهه بعد در آغاز دهه هفتاد، درست سه دهه بعد همین بازرگان به متن دینی طور دیگر می‌نگرد.

در «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» می‌گوید غایت متن دینی برای این است که توجه ما را معطوف کند به خدا و آخرت. این چرخش، در واقع شیفت بزرگی در روشنفکری دینی بود. چرخشی که دلم می‌خواهد در این گفت‌وگو اگر تمایل داشته باشید بحث بشود که ریشه‌های این قضیه چه بود. به نظر ریشه‌های این قضیه متفاوت با آن چیزی که حداقل در صحبت‌های شما بود، صرفاً در سطح متدولوژیک نیست. بیشتر ریشه‌های معرفت‌شناختی‌تر دارد تا ریشه‌های روش‌شناختی. یعنی ریشه‌های معرفت‌شناختی و اپیستمولوژیکش مهم‌تر از ریشه‌های متدولوژیک است. باید بررسی کنیم که ریشه قضیه چه بود. به گمان اینجانب، ریشه‌های الهیاتی و معرفت‌شناختی داشت نه صرفاً روش‌شناختی که آقای آرمین بر آن انگشت گذاشته‌اند. عمق قضیه را باید در الهیات بازرگان بینیم و ناسازه این الهیات با مشی سیاسی بازرگان. آیا الهیات بازرگان ارتدوکس است یا الهیات پروتستانی است یا الهیات لیبرال است یا الهیات اومانستی است؟ در اینجا ما انسجام را نمی‌بینیم.

به نظر بنده الهیات بازرگان در خیلی جاها ارتدوکس است اما مشی سیاسی‌اش نوعاً لیبرال‌منشانه است. و این خیلی دشوار است. یک نوع ناسازواری میان الهیات بازرگان و فکر اجتماعی او دیده می‌شود و از سوی دیگر به لحاظ معرفت‌شناختی مسئله را از منظر دیگری احساس می‌کنم که باید توضیح دهیم و آن رویکرد ترکیب‌گرایی در آغاز کار بازرگان است و تفاوتش با رویکرد تحلیل‌گرایی که در پایان کار به آن می‌رسد.

یک زمان، روشنفکری دینی ما هنوز، تفکیک معرفتی را ملتفت نشده بود، یعنی روشنفکری دینی تا یک دوره‌ای که در دوره قبل از انقلاب اسلامی بوده، اساساً منظر تفکیک معرفتی ندارد و توجه ندارد که معرفت علمی با معرفت دینی، معرفت عقلی با معرفت دینی، معرفت اخلاقی با معرفت دینی هر کدام ساحت‌های متفاوتی هستند و هر کدام زبان خاص خود را دارند، گرامر خاص خود و مبانی خاص خود را دارند، همان‌طور که ما تفکیک اجتماعی را می‌فهمیم و می‌دانیم که در جوامع امروزی نهادهای اجتماعی از هم تفکیک پیدا می‌کنند و از جمله میان قلمروهای دین و دولت، تفکیک می‌شود.

این تفکیک، مابه‌ازاهای معرفت‌شناختی هم دارد که همان تفکیک معرفتی است.

یعنی ما در ساحت معرفت هم به نوعی تفکیک معرفت‌شناختی التفات پیدا می‌کنیم که این تفکیک معرفتی را در روشنفکری دینی ماقبل انقلاب اسلامی چندان به‌روشنی نمی‌بینیم. چه در بازرگان که نمونه برجسته و به یک معنا پدر اصیل روشنفکری دینی است، چه در نمونه‌های برجسته و اصیل دیگری مثل شریعتی. در همه این روشنفکران دینی کلاسیک، تفکیک معرفتی در هاله‌ای از ابهام است. فقدان این تفکیک معرفتی است که سبب شده گاهی با نگاه پوزیتیویستی، گاهی با نگاه ایدئولوژیک یا با نگاه اگزیستانسیالیستی و یا با نگاه‌های متفاوت دیگر، قلمرو دین و عرف را باهم درآمیخته‌ایم. من در اینجا مسئله را فقط یک مورد نمی‌بینم. انواع و اقسام نمونه‌ها را می‌توانید ببینید که همه در این سهم و شبیه هستند که تفکیک معرفتی در آن‌ها مخدوش شده است و این در واقع نارسایی معرفت‌شناختی در پروژه روشنفکری دینی است که عرض کردم آزمایش‌ها و آزمون‌های پرهزینه اجتماعی را برای جامعه ایران به بار آورد. ما می‌توانیم به آن از دو منظر نگاه کنیم. منظر علت، و منظر دلیل...

نسیم بیداری: آقای آرمین، بحث شرایطی که ابتدا به آن اشاره داشتید و در ادامه بحث‌های آقای فراستخواه هم بود، مهم شده است. چه می‌شود که بازرگان در دهه ۴۰ «بخت و ایدئولوژی» را مطرح می‌کند و شریعتی هم در دهه ۵۰ «امت و امامت» را؟ و باز چه می‌شود که بازرگان از «بخت و ایدئولوژی» در دهه ۴۰ می‌رسد به «آخرت و خدا، هدف بخت انبیا» در دهه ۷۰؟ آیا این تغییر، حاصل تغییر روش مرحوم بازرگان بوده یا به قول آقای فراستخواه، حاصل نگاه معرفت‌شناسانه مرحوم بازرگان بوده؟ یا اصلاً شرایط اجتماعی و سیاسی بوده که روشنفکری دینی و بازرگان را به این نتایج رسانده؟

آرمین: من پیش از هرچیز، در توضیح مطالب آقای فراستخواه مجدد تأکید می‌کنم که یک موقع موضوع بحث ما راجع به جریان روشنفکری دینی، رویکردهایش، چرایی رویکردهایش و تحلیل این مطلب است که چرا بعضی سوگیری‌ها را انجام داده است، که بحث خیلی مهمی هم هست، اما بحث ما، مرحوم بازرگان است، به عنوان یک متفکر که حالا می‌خواهیم اندیشه‌هایش را بررسی کنیم. آقای فراستخواه عموماً کل جریان روشنفکری دینی را بررسی می‌کنند و به این می‌پردازند که چرا روشنفکری دینی یا بازرگان یکسری راه‌ها را رفته و بازگشته یا چه شرایطی آن‌ها را به این نتایج رسانده. همه این‌ها درست، من به این بخش کاری

ندارم، من می‌گویم روشنفکری دینی یا بازرگان به‌هردلیلی راه و روشی را انتخاب کرده‌اند، باید راجع به آن روش صحبت کرد و نقدهایم به آن روش را مطرح کردم. لذا من با صحبت‌های آقای فراستخواه درباره چرایی رفتار روشنفکری دینی و رویکردهایش و اینکه روشنفکری دینی راه سخت و دشواری داشته، بحثی ندارم. قطعاً عوامل مختلف سیاسی و اجتماعی، استعمار خارجی و استبداد داخلی متن و نظام سنتی اندیشه‌ای ما، همه دست به دست هم داده تا روشنفکری دینی ما به موانع و تناقضاتی برسد، اما باید سر جای خود به این موضوعات پرداخت.

الان بازرگان به‌عنوان یک روشنفکر دینی و یکی از پیشتازان و پیشگامان روشنفکری دینی محل بحث ماست. من هم می‌فهمم بازرگان در طول سال‌ها دچار تحول می‌شود، دلایلش را هم می‌فهمم که چرا بازرگان دهه ۴۰ یک جور است و بازرگان دهه ۷۰ جوری دیگر. این تحولات هم دلایل زیادی دارد. همان نکاتی که در سؤال شما هم بود. تغییرات صرفاً ناشی از جهد و تلاش تئوریک و فکری نیست. بلکه بخش عمده‌ای از آن عوامل تحولات سیاسی اجتماعی، تجارب سیاسی اجتماعی، آزمون اجتماعی، تحولات و فراز و نشیب‌هایی که در عرصه سیاسی رخ داده، برمی‌گردد و انحصاری هم به مرحوم بازرگان ندارد. فکر و اندیشه در خلأ تولید نمی‌شود. شما آرای مرحوم آیت‌الله منتظری را هم که نگاه می‌کنید، درمی‌باید همراه با تحولات و فرازونشیب‌های اجتماعی، تحولاتی هم در آرای ایشان به‌وجود آمده است. یک موقع می‌خواهیم بگوییم نقاط خلأ یا کاستی اندیشه بازرگان چیست، یک موقع می‌خواهیم توجیه کنیم که چرا این کاستی‌ها به‌وجود آمده. بیشتر صحبت من ناظر به آن بخش اول است. یعنی بازرگان به‌عنوان یک اندیشمند.

فراستخواه: توجیه نه، ما نیازمند پرسش چرایی هستیم. مهم این است که بفهمیم چرا این‌طور شده است. این به‌نظرم ریشه در ضعف‌های معرفت‌شناختی دارد و تا زمانی که این ضعف‌ها هست از این نوع مشکلات خواهیم داشت.

آرمین: بله، توجیه به معنای تبیین و نشان دادن وجه. این ضعف معرفت‌شناختی است. ولی به‌هرحال وقتی بازرگان را به‌عنوان یک متفکر و پیشگام اندیشه دینی می‌بینید آن‌وقت دیگر نمی‌توانید بازرگان را با یک کنش‌گر سیاسی هم‌تراز کنید و بگویید این کنش‌گر در تحولات سیاسی، دیدگاه‌هایش نسبت به مسائل اجتماعی و

دینی هم تغییر کرد یا به خاطر فرازونشیب‌های اجتماعی، اقتضا می‌کرد حرف‌های جدیدی بزند یا به او فهماند که دیدگاه‌های قبلی‌اش غلط است.

این حرف‌ها شاید برای یک کنشگر سیاسی و اجتماعی درست باشد، اما بازرگان را به عنوان یک متفکر و اندیشمند نمی‌توان با این تیپ‌ها مقایسه کرد. لذا باید به این برسیم که نقص‌های معرفت‌شناختی وجود دارد. این که من عرض کردم ما وجود آن نگاه کلان و فلسفی را در اندیشه بازرگان غایب می‌بینیم تعبیر دیگری است از همان حرفی که آقای فراستخواه می‌زنند که این ناسازواری را در الهیات بازرگان می‌بینیم. این ناشی از همان فقدان رویکرد کلان فلسفی است.

فراستخواه: این موضوع انحصار به بازرگان ندارد. شریعتی نیز به صورت دیگر با متن دینی همان می‌کند که بازرگان کرده است. من می‌خواهم بنا به درک ناچیز خودم این موضوع را قدری توضیح بدهم. نگاه رازآلود و رازگونه بازرگان به متن مقدس را در کتاب مهم «سیر تحول قرآن» می‌بینیم که با روش پوزیتیویستی ارائه شده است و مطابق آن، قرآن متنی است با هندسه اعجازگونه‌ای از ترکیب کلمات و طول آیات که در طول دوره بعثت، تعداد کلمات نازل شده در هر سال عدد ثابتی در حدود ۳۶۳۰ کلمه است. این‌ها را با شمردن و با روش‌های آماری صورت‌بندی می‌کند.

اینجا به خاطره‌ای اشاره بکنم. کتاب زبان قرآن خودم را قبل از چاپ داده بودم بخوانند و نظر بدهند و این آخرین سال‌های زندگی مرحوم بازرگان بود. در «ساختمان یاد» خدمت ایشان رسیده بودم تا نظرشان را بپرسم. قسمتی از کتاب زبان قرآن بنده، مبتنی بر کارهایی با کامپیوتر بود، به بنده می‌گفتند خوبه که شما با ابزارهایی تازه کار کرده‌اید، ما قبلاً این‌ها را با دست انجام می‌دادیم. این نشان‌دهنده شدت و اهمیت کار برای ایشان بود. باری برگردم به اصل عرایضم. غرضم این است که این طرز نگاه به متن مختص به بازرگان نیست. همان زمان شریعتی هم این نظر بازرگان را در حد کشف نیوتونی می‌ستاید. یعنی کار بازرگان صرفاً یک دیدگاه شخصی نیست، بلکه پارادایم زمانه‌ی روشنفکری دینی در آن دوره است. در آن دوره افق معرفت‌شناختی بسیار ضعیف بود، نگاه آنتولوژیک و وجودشناختی بر آن دوره غلبه داشت، نتیجه‌اش این می‌شد که بازرگان در متن قرآن، منظومه‌ی اعجازگونه‌ی

واژگانی نشان می‌دهد و شریعتی نیز منظومه‌ی اعجاب‌آور ایدئولوژیک. آرمین: من اتفاقاً می‌خواستم به همین نکته در ادامه عرایضم اشاره کنم. همین مسئله تحلیل آماری که شما به آن اشاره داشتید. بله، می‌شود از این منظر نگاه کرد و گفت در قالب این پارادایم، بازرگان هم تنها نبوده، دیگران هم بودند و شریعتی هم کار ایشان را تأیید کرده، در عین حال به هیچ وجه خودش این شیوه را برای فهم متن در پیش نمی‌گیرد، روش دیگری را در پیش می‌گیرد. این موضوع را من هیچ‌وقت از مرحوم شریعتی یا کسی نپرسیدم، اما اگر از مرحوم شریعتی می‌پرسیدید که شما روش و متدولوژی پوزیتیویستی بازرگان را در فهم متن قبول دارید؟ قطعاً پاسخ می‌داد خیر، چون شریعتی متدولوژی دیگری داشت.

فراستخواه: من متفاوت فکر می‌کنم. مثال بزنم و شما نقادی بفرمایید و من استفاده می‌کنم. شریعتی هم در حد خودش می‌گوید قرآن کتابی است که با الله شروع شده و با ناس تمام شده و از این می‌خواهد ارتباط خدا و مردم و مردم‌سالاری را درآورد، درحالی که به لحاظ تفسیر قرآن و شناخت متن می‌توانیم متوجه شویم که در قرآن، ناس چه معنایی دارد و اساساً ناس چیست. آن ناس، این ساختار دموکراتیک و شهروندی امروزی نیست. تفاوت چندانی در اصل نگاه رازگونه‌ی بازرگان و شریعتی به متن وجود ندارد.

آرمین: بحث ما در مورد رویکرد علمی و پوزیتیویستی بازرگان به قرآن است و فکر می‌کنم این خیلی روشن است که شریعتی این نگاه را نداشت. شریعتی منظری جامعه‌شناسانه داشت.

فراستخواه: ایشان نگاه دیالکتیکی به قرآن داشت و از هابیل و قابیل و جزئیات داستان‌های نمادینی که در قرآن است، صادقانه و صمیمانه می‌کوشید قوانین دیالکتیکی تاریخ استنباط بکند، چرا؟ برای اینکه آن تفکیک معرفتی حتی در افق نخبگان روشنفکری دینی روی نداده بود. آرمین: درست است.

فراستخواه: خلط دو قلمرو علم و دین بود. منتها یکی در علوم طبیعی است و یکی در علوم اجتماعی...

آرمین: من همین را می‌خواهم عرض کنم. فکر می‌کنم اینجا سوء تفاهمی وجود

دارد. بحث من دفاع از روش شریعتی در برابر روش بازرگان نیست، من شریعتی را همان قدر تحت تأثیر این مشکلات روش شناختی می دانم که بازرگان را. همان قدر رویکرد شریعتی در پاسخ به آن سؤال کلان دنیا یا آخرت، قابل نقد می دانم که بازرگان را. اگر می گویم شریعتی متد دیگری دارد به این معنی نیست که این متد از متد بازرگان بهتر و کم ایرادتر است.

اما نکته‌ای که در ادامه گفتید هم درست است و با آن مشکلی ندارم. این بارگذاری بر متن ناشی از فربه کردن است، و این بارگذاری بر متن چیزی بوده که روشنفکری انجام داده، بنده همین را می گویم، منتها من ریشه را بردم به آن سؤال نخست و منشأ اولیه، یعنی مسئله دنیا و آخرت. به این نکته ظریف باید توجه داشت وقتی شما تصویری از دین ارائه کردید که می خواهد مشکلات دنیای شما را حل کند، آن وقت باید از متن این دین، نظام اقتصادی را بیرون بکشید، نظریه حکومتی و نظام اجتماعی بیرون بکشید و... چون قرار است این دین و متن، دنیای ما را درست کنند.

وقتی دنیا در مقابل آخرت اصل شد، یا مورد تأکید و اهتمام ویژه قرار گرفت که دین آمده دنیای تو را درست کند، دیگر فرقی نمی کند شریعتی باشد یا بازرگان باشد. هر دو از این متن نظام اقتصادی و نظام حکومتی و سیاسی درمی آوردند. این همان بارگذاری روی متن است. به قول شما اگر پارادایم دیگری در آن زمان، پاسخ دیگری مطرح می شد. ولی وقتی آن پاسخ را می دهید اینها اقتضاتش است. به این جاها هم می کشد.

یک نکته دیگر هم عرض کنم که بازرگان در پاره‌ای از برداشت‌های سیاسی بیشتر متأثر از جریان عمل و در مواجهه با واقعیت‌های اجتماعی بود که به قول آقای فراستخواه در یک روند تجربه و خطا، به تجدید نظرهایی در برخی دیدگاه‌های سیاسی رسیده بود. این تجدید نظرها خیلی برآمده از کوشش و تلاش‌ها و مجاهدت‌های تئوریک و فکری‌شان نبود، چون ایشان تا آخر بر روش علمی و پوزیتیویستی‌شان پایدار بودند و فقط بازرگان دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ نیست که از این روش استفاده می کند. بازرگان دهه ۷۰ هم که در سؤال قبلی شما بود، همین روش خود را حفظ کرده. مثلاً شما هیچ کجا نمی بینید که بازرگان برای شما روشن کند

که اگر باید قرآن را با اصول و مبانی علم تجربی و اصل اول ترمودینامیک و آنتروپی فهمید این مشکل روش‌شناسی را چه‌طور حل می‌کند که بالاخره قرآن در یک فضایی در شرایط اجتماعی خاصی نازل می‌شود خطاب به مخاطبانی، از اصطلاحاتی هم استفاده می‌کند که برای آن‌ها قابل فهم است. چه‌گونه می‌توان از آن واژه‌الان این برداشت مطابق با اصطلاحات پوزیتیویستی قرن ۱۹ یا بیستمی داشت. این مبانی روش‌شناختی، در هیچ جای آثار بازرگان نیست و هیچ توضیحی نمی‌دهد، به گمان من هم اصلاً در خود آگاه بازرگان هم وجود نداشته. اگر برای او مسئله بود قطعاً این‌ها را توضیح می‌داد. این روش در همین سیر تحول قرآن هم هست. بالاخره می‌بینید نگاه آماری، تحلیل آماری می‌کند.

پیرو صحبت‌های آقای فراستخواه من هم تأکید می‌کنم که این کار ارزشمندی است و من می‌فهمم این چه کار عظیمی است که بدون کامپیوتر در زندان برازجان، این کار را به نتیجه‌رساندن. یعنی غیر از حجم کار، ما با یک عشق مثال‌زدنی مواجه هستیم. انسان فقط مجبور است در برابر این عشق و عظمت تحسین کند. این سر جای خود. اما آقای فراستخواه این نباید باعث شود که ما از نقدمان صرف نظر کنیم. وقتی یافته‌های مرحوم بازرگان به لحاظ آماری را بررسی می‌کنید، می‌بینید نتیجه این پژوهش آماری با پاره‌ای گزارشات تاریخی و حتی داده‌های متن تعارضاتی دارد. از زمان تألیف و گردآوری سیر تحول قرآن تا سال ۱۳۷۱ بازرگان یک‌بار به این فکر نمی‌افتد که حالا این یافته‌هایی که از طریق تحلیل آماری به دست آورده است را از طریق تحقیق تاریخی و تحلیل محتوایی متن بررسی کند و ببیند با خود متن تا چه حد سازگاری دارد. اصلاً سراغ این نمی‌آید. به همان تحلیل‌های آماری اکتفا می‌کند و آن می‌شود اصل.

*نسیم بیداری: این اشکال بزرگی است. یعنی مرحوم بازرگان یک‌بار هم به این فکر نیفتاد که ببیند یافته‌های آماری‌اش با واقعیات تاریخی همخوانی دارد یا خیر؟
آرمین: بله، هیچ‌گاه این بررسی از سوی ایشان صورت نگرفت.*

*نسیم بیداری: چرا؟ یعنی تا این حد به روش خود مطمئن بودند؟
آرمین: دقیقاً، من دلیل دیگری پیدا نمی‌کنم. این به خاطر پابندی است که تا آخر*

مرحوم بازرگان به همین روش علمی و پوزیتیویستی داشت.

نسیم بیداری: آیا موارد زیادی از این ناسازگاری وجود دارد؟ ناسازگاری بین یافته‌های آماری و واقعیات تاریخی.

آرمین: بله، از این موارد وجود دارد. اگر شما متن قرآن را تحلیل محتوا کنید و به گزارشات تاریخی مراجعه کنید و به سیر تحول نزول قرآن که دوره‌های مختلف حرکت پیغمبر استناد کنید، تعارضاتی بین یافته‌های بازرگان و آن خواهید دید. یعنی اگر با روش‌های تحلیلی-تاریخی پیش بروید در بعضی به نتایج دیگر می‌رسید. آن وقت باید توضیح داد که کدامیک از این‌ها درست است. و چرا؟

فراستخواه: کتاب الاتقان سیوطی را جلوی خود بگذارید در ارتباط با ترتیب آیات و سوره‌ها. با ساده‌ترین آگاهی‌های علوم قرآنی می‌توان فرض‌های رازگونه‌ی مرحوم بازرگان درباره‌ی متن مقدس در اسلام را مورد نقد جدی قرار داد...

آرمین: سیوطی فقط به روایات استناد کرده، امروزه شیوه‌های جدیدی علاوه بر روایات داریم از جمله تحلیل گفتمانی متن قرآن متناسب با دوره‌های مختلف دعوت پیامبر در مکه و مدینه که عابدالجابری به آن پرداخته است یا شیوه تحلیل محتوای متن که می‌تواند در یافتن زمان یا دوره نزول برخی از مجموعه آیات به ما کمک کند.

فراستخواه: مثل ایزوتسو و دیگران.

آرمین: بله، روش‌های زبان‌شناسی مانند آنچه ایزوتسو انجام داده هم هست. به کمک این روش‌ها تا حدودی می‌توان دریافت که آیات با حال و هوای دوران مدینه متناسب است یا دوران مکه، یا با شرایط مکه متقدم سازگار است یا مکه متأخر. خیلی از قرآن‌پژوهان این کار را کرده‌اند. اگر از این شیوه‌ها استفاده کنید، می‌بینید جاهایی از نتایجی که بازرگان با روش آماری به آن رسیده، تعارض دارد. آن وقت باید گفت کدام صحیح است و چرا. ولی مرحوم بازرگان این بررسی‌ها را انجام نمی‌دهد، به خاطر همان ایمان راسخی که ایشان به صحت این متدولوژی داشت.

بگذارید نکته دیگری را هم عرض کنم تا حق مطلب را درباره بازرگان ادا کرده باشم. من این نقدها را برای تخفیف شخصیت و آثار بازرگان نگفتم. مرحوم بازرگان به‌رغم همه این‌ها، از روشنفکران دینی طراز اول ماست. بزرگی بزرگان ما در بی‌نقصی

آن‌ها نیست. ما مسلمانان به اصلی معتقد هستیم که تنها یک وجود مطلق و نامشروط و غیرنسیی داریم و آن‌هم خداست. بقیه همه مشروط و مقید و نسبی هستند. مشکل ما در این مملکت این است که همیشه در ارزیابی بزرگان‌مان عادت کردیم به تمجید و مجامله. یعنی فکر کردیم که اگر نقد کنیم از شأن‌شان کاسته می‌شود، درحالی‌که این‌گونه نیست. بازرگان اگر آدم مهم و بزرگی نبود ما الان اینجا نمی‌نشستیم تا نقدش کنیم. مگر بیکار بودیم کسی را که ارزشی ندارد، نقد کنیم؟ بنابراین همین‌که اینجا نشستیم و آرای بازرگان را ارزیابی می‌کنیم، نگاه آسیب‌شناسی یا انتقادی به اندیشه او داریم نشان‌دهنده بزرگی و جایگاه ویژه او در اندیشه دینی معاصر است.

اما نشانه بارزتری از بزرگی بازرگان را در تغییری می‌دانم که در رویکردش در سال ۱۳۷۱ به وجود آمد. نکته‌ای که در یکی از سؤالات شما هم بود. کار ساده‌ای نیست، ما وقتی فکری داریم و به چیزی باور داریم هرچند برای آن هیچ جدوجهدی هم نکرده باشیم، اگر برای ما به باور تبدیل شده باشد، به راحتی حاضر نیستیم که آن را از دست بدهیم و هزار و یک جور توجیه می‌آوریم. حالا کسی که حداقل پنج دهه با یک فکر و اندیشه زندگی کرده و بر اساس آن اندیشه، بنایی را ساخته، حالا آن قدر حریت و آزادگی دارد که بگوید من در آن تجدیدنظر کردم. به نظر من برخی دوستان مرحوم بازرگان اشتباه می‌کنند که توجیه کنند که نه، بازرگان تجدیدنظری در دیدگاه‌هایش انجام نداده. ایجاد شده، به نظر من بازرگان در مقطع آخر، به آن سؤال اولیه که مطرح کردم، پاسخ متفاوتی داد. گفت آن اصل، اصل آخرت است. اینجا باید به یک نکته اساسی اشاره کنم. من این حرف بازرگان را این‌طور نمی‌فهمم که او در آخرین اثرش یعنی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» قصد داشته دین را فقط به حوزه خصوصی و شخصی ببرد و دین نباید در جامعه باشد. او می‌گوید در بین این دو، اصل با آخرت است. نه این‌که دین به مسائل اجتماعی کاری ندارد. بازرگان تا به آخر روی مسئله تعارض بین اندیشه توحیدی و دینی با مسئله استبداد ایستاد.

گزارشی می‌خواندم، وقتی دوستان و منتقدان ایشان بعد از سخنرانی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» با ایشان جلسه‌ای داشتند و صحبت کردند ایشان به صراحت گفته بود که منظورم از اینکه دین برای آباد کردن آخرت ما آمده، این نیست که نسبت به دنیای ما بی‌توجه است. مهم این است که کدام اصل است و کدام فرع. اگر آن اصل شد و این

در تبع آن شد، یعنی دین اولاً و بالذات برای فلاح و رستگاری و تعالی روحی و معنوی و رستگاری اخروی فرد انسان آمده و طبعاً انسان چون موجودی است که زیست اجتماعی دارد، دین نمی‌تواند به عرصه عمومی بی‌تفاوت باشد. خود قرآن می‌گوید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ

النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید (۵۷) / ۲۵)

این که روشن است. اما اگر شما دنیا را اصل کردید و این را فرع کردید به سراغ آن می‌روید که از این متن دینی همان‌طور که گفته شد، نظام‌ها را هم بیرون بکشید و بگویید دین برای تو در سیاست و حکومت نظریه ویژه‌ای ارائه داده است، درحالی که اگر آخرت را اصل بگیریم، ممکن است به نتایج متفاوتی برسیم. مثلاً به این نتیجه برسیم که دین به بیان کلیاتی اکتفا کرده تا خود شما به ساختن دنیای خود، دنیایی برخوردار از عدالت و قسط حرکت کنید

نسیم بیداری: آقای فراستخواه، به نظر شما «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» در ادامه نظرات قبلی مهندس بازرگان است یا به قول آقای آرمین، تغییر کاملاً واضحی است که ایشان داشته و تحول در نظریات اولیه‌شان محسوب می‌شود؟

فراستخواه: من فکر می‌کنم روشنفکری دینی این بار به یک طرف دیگر از حرکت پاندولی میل می‌کند. اتفاقاً معتقد نیستم که بازرگان به کشف جامعی رسیده است. البته همان‌طور که عرض کردم فهم این که غایت نهایی، چیزی ورای احکام و مناسک و شرعیات است، بسیار مهم و با ارزش است. اما به نظر می‌رسد احتمالاً ضعف‌های روشنفکری دینی در گفتار «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» همچنان به صورت نهفته باقی است. اولاً خود این جمع‌بندی و این گفتار به نوعی باز رویکرد و خواستگاه پوزیتیویستی دارد. آن آرمان‌های دین حداکثری و قبلی که نتوانسته در آزمایشگاه جامعه بعد از انقلاب در ایران اثبات بشود، الان مورد ابطال قرار می‌گیرد. روشنفکری دینی این بار متن را تقلیل‌گرایانه تفسیر می‌کند و چیزی شبیه به خصوصی‌بودن دین را یا غیرعمومی و غیرحکومتی‌بودن دین را درمی‌آورد، چون نمی‌خواهد فهم دینی و رفتارها و نهادهای دینی بیش از این مزاحم منطق عرفی و عقلی و منطق مدیریتی جامعه بشود، اما اینجا بازرگان دچار نگاه تقلیل‌گرایانه دیگری به متن بر مبنای مد زمانه می‌شود. آیا دین شبه‌خصوصی از متن قرآن یا

واقعیت تاریخی اسلام درمی آید؟ به نظر بنده نه. دین خصوصی مفهوم مدرنی است و متن به دنیای ماقبل مدرن تعلق دارد، آن هم برآمده از جامعه‌ای و شرایطی است که دین در آن، امری خصوصی نبود. همان‌طور که از قرآن، سوسیالیسم و دیالکتیک در نمی آید، دموکراسی و لیبرالیسم نیز به طریق اولی در نمی آید.

البته در اینجا باید نکته‌ای ضروری یادآوری بکنم. حساب کار را در دو قلمرو معرفتی و اخلاقی باید جدا کرد. من هم همان‌طور که شما فرمودید عمیقاً قائل به این هستم که مرحوم بازرگان در اینجا به لحاظ اخلاقی کار بسیار بزرگی انجام داده است، بازرگان روشنفکری بود که از آغاز تا فرجام کارش به نظر من به عنوان مطالعه‌کننده کوچک، هیچ‌وقت روی شانه توده جماعت نایستاد و بر امواج پوپولیستی سوار نشد و همیشه روی پای خود ایستاد به عنوان متفکر و کنش‌گر. در دوره‌های مختلف می‌بینیم که از پوپولیسم و عوام‌گرایی که روشنفکری دینی همیشه در معرض آن بوده و بیشتر کنشگران ما نوعاً گرایش به پوپولیسم و موج‌سواری از توده جماعت داشته‌اند، بازرگان شاید یکی از نمونه‌های برجسته کسانی بوده که از پوپولیسم فاصله می‌گیرد.

آرمین: تندترین و شدیدترین نقدها را به جامعه ایران دارد. ما نداریم روشنفکری که این قدر از اخلاق و رفتار مردم ایران انتقاد کرده باشد.

فراستخواه: ایشان از ابتدا نخه‌ای روی پای خود بود و نه بر شانه‌ی توده‌ها. فحش و تعارف را در ایران بررسی انتقادی کرده است، «بازی جوانان با سیاست» را نوشته است. در «سازگاری ایرانی» او توضیح می‌دهد که ریشه مشکلات ما نه در دسیسه بیگانگان است و نه حتی در ساختارها و نهادهای اجتماعی بلکه بیشتر در صورت و سیرت خود ماست. در «مذهب در اروپا» می‌گوید دینداری اروپایی‌ها صادقانه‌تر از دینداری ما ایرانیان است، در «درس دینداری» تقدس جاهلانه مذهبی را صورتی از تعصب و خودخواهی می‌داند که توجیه‌کننده‌ی خشونت و استبداد است.

بازرگان زمانی که لیبرال بودن، یک فحش آب کشیده بود خودش را رسماً لیبرال نامید و گفت اگر لیبرال بودن این است من اذعان می‌کنم که لیبرال هستم، درحالی‌که لیبرال بودن مثل امروز مد زمانه نبود. آن دوره فضای فکری چپ حاکم بود و لیبرال بودن، فحش سیاسی تلقی می‌شد. بازرگان در فضای پوپولیستی حاکم بر

اول انقلاب، گفت من بولدوزر سیاسی نیستم و گفت اگر انقلابی بودن به گرفتن و بستن و کشتن و برهم زدن قواعد است من انقلابی نیستم. به نظر من این‌ها به قدر کافی و به وضوح، نشان‌دهنده صلاحیت اخلاقی کم‌نظیر مرحوم مهندس بازرگان است که همیشه سعی کرد از پوپولیسم فاصله بگیرد.

این ارزش‌های رفتاری بازرگان را من از نزدیک نیز دیده‌ام. در انجمن اسلامی مهندسين که یکی از اصلی‌ترین مؤسسانش خود مرحوم بازرگان بود درباره بحث خدا و آخرت ایشان مقاومت وجود داشت. اما بازرگان چیزی را نمی‌خواست بگوید که مخاطب ارضا شود، بلکه واقعا همان‌طور که شما به درستی فرمودید می‌خواست اکتشاف خود و نتیجه فکر خود را با همان مبانی و رویکردهایش بیان کند. البته ما اینجا مسئله را زیاد نباید شخصی کنیم. یعنی این مختص به بازرگان نبود. در همین سال ۱۳۷۱ که بازرگان گفتار «خدا و آخرت» را ارائه می‌دهد، کتاب «حکمت و حکومت» مرحوم حائری نیز منتشر شده است. حائری نیز استدلال می‌کند که حکومت یک امر عرفی است و از باب وکالت است، براساس عقل و عرف بشری تعریف می‌شود. اما به نظرم وقتی نظریه حائری را که یک سنت‌گرای اصیل است با دیدگاه بازرگان که یک روشنفکر دینی است مقایسه می‌کنیم، اولی از انسجام و استدلال‌های بیشتری برخوردار است.

این که بازرگان می‌گوید انبیاء برای تذکر خدا و آخرت آمده بودند، ادعایی محل بحث است. زمینه کاوی تاریخی به‌علاوه‌ی تحقیقات دین‌شناسی تطبیقی و مردم‌شناسی ادیان و مذاهب نشان می‌دهد در کاروبار انبیا، دغدغه‌های دنیوی وجود داشت. مسئله عدالت و میدان نیروهای اجتماعی و فقر و اساسا مسئله قوم و عنصر هویت در گفتارها و حرکت‌های انبیا جای بسیار مهمی داشتند. چگونه می‌توان این‌ها را نادیده گرفت؟ اصلا بسیاری ادیان، قابل تقلیل به خدا و آخرت نیستند. ما ادیانی داریم که اصولا خدامحور نیستند، انسان‌مدار هستند. ادیانی هم داریم که در آن‌ها از خدای شخص‌وار سخن نمی‌رود، خدایی هست اما مشخص نیست و در همه‌جا ساری و جاری است.

ادیانی داریم که به‌جای آخرت، تناسخ دارند. همه ادیان از بهشت و جهنم آن‌طور که در قرآن آمده است سخن نمی‌گویند. دین، اعم از اعتقاد به خدا و آخرت

است. از سوی دیگر، دین یک فرهنگ است. عناصر مردم‌شناختی دارد و تقلیل دین به مقوله خدا و آخرت به نظرم نه با منطق دین‌پژوهی قابل توجیه است و نه با اسلام‌پژوهی و نه با پژوهش‌های تاریخ و متن‌شناسی سازگار است و مخصوصاً اینجاست که من تأکید می‌کنم که مسئله مرحوم بازرگان، یک مسئله الهیاتی است. بازرگان الهیاتی دارد که به نظرم غالباً الهیات ارتدوکس است. خدایی که یک خدای مشخص فراگفتمانی است، فراتاریخی است و از طریق متن و از طریق انبیاء و از بیرون، انسان را راهنمایی می‌کند و این به نظرم بحثی است که نیاز به نقد و بررسی دارد.

نسیم بیداری: یعنی برخلاف مشی سیاسی‌اش که لیبرال است، ولی الهیاتش غیرلیبرال است. فراستخواه: بله، در مقاله‌ای توضیح دادم و شواهدی به تفصیل آوردم که در واقع در مشی سیاسی خود لیبرال‌منش صادق بود، ولی در الهیاتش نیز ارتدوکسی صادق بود. جمع میان این تضاد (میان الهیات ارتدوکس و لیبرالیسم) در شخص بازرگان به سبب نجابت و آزادمنشی امکان‌پذیر شده بود، ولی در جامعه به این آسانی نیست. روشنفکران دینی در ذهن و رفتار و در ساحت درونی خود تضادی را با هم آشتی دادند که آشتی این تضاد در زندگی اجتماعی مردم به این سادگی نیست و هزینه‌های اجتماعی بسیاری برای تاریخ معاصرمان برجای گذاشته است. ما برای بررسی این موضوع، نیاز به فرصت بیشتری داریم و باید مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم.

آرمین: من فقط یک اشکال راجع به فرمایش شما دارم که فکر می‌کنم برمی‌گردد به اختلاف زاویه داوری بنده و شما نسبت به آخرین کار بازرگان «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء». من از این اثر، تقلیل دین به حوزه شخصی را نمی‌فهمم. فکر نمی‌کنم بازرگان در یک اقدام انفعالی و واکنشی چون آمال و آرزویش به نتیجه نرسیده حالا متن را جوری می‌خواند که راه را برای عرف باز کند و دین را به حاشیه و پستوی فردیت و حوزه شخصی و خصوصی ببرد. البته این متن متأسفانه تا حدی مبهم است و همیشه نیز این ابهام باقی خواهد ماند، چون عمر بازرگان اجازه نداد که این بحث خود را تکمیل و تبیین کند.

فراستخواه: «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» به نوعی وصیت‌نامه تئوریک مرحوم مهندس بازرگان شد.

آرمین: بله، ولی ظاهراً وقتی دوستان ایشان پیش او رفتند و صحبت کردند و نقد و حرف‌شان را گفتند، ایشان نظر مشابه برداشت من را مطرح کرده بودند. اتفاقاً وقتی برای این میزگرد در همان سایت بنیاد بازرگان، دنبال بازتاب‌ها و صحبت‌های بعد از سخنرانی می‌گشتم، دیدم ایشان در یکی از نشست‌ها گفته بودند که من نقش دین در دنیا را نفی نمی‌کنم. یعنی مقصود مهندس بازرگان نفی جنبه‌های دنیوی دین نبوده یا حتی نفی جنبه‌های سیاسی، اجتماعی دین نبوده. همان‌طور که عرض کردم بازرگان فقط خواسته نشان دهد وزن اهداف دنیا و آخرت، یکی نیست و ما باید این تناسب را حفظ کنیم. وزن اهداف اخروی برای دین به مراتب بیشتر است. ضمن این‌که وقتی بازرگان در «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» از دین صحبت می‌کند، منظورش دین‌های بدون خدا و آخرتی نیست، دین‌های ابراهیمی را مرحوم بازرگان می‌گوید و دنبال دین بدون خدا نمی‌رود.

فراستخواه: وقتی انبیاء را به‌طور مطلق به کار می‌گیریم، بودا را، لائوتسه را و خیلی‌های دیگر را نیز شامل می‌شود.

آرمین: لازم نیست بازرگان قید کند. وقتی شما می‌بینید در این متن برای همه مدعیاتش به آیات قرآن رجوع می‌کند، معلوم است که اسلام را می‌گوید. فراستخواه: اما نتیجه‌ای که او می‌گیرد، نتیجه‌ای عام است و برای همین گفتارش مورد استقبال زمانه‌ی لیبرال قرار می‌گیرد.

آرمین: سؤال همین است. اما دینی که مورد نظر بازرگان است، اسلام است، بازرگان دغدغه دین کنفوسیوسی را ندارد. بازرگان در آخرین اثر خود تنها می‌خواسته وزن اهداف دین را جابه‌جا کند و نخواسته جنبه‌های اجتماعی دین را به کلی نفی کند.

فراستخواه: اگر بازرگان فقط خواسته است بگوید خدا و آخرت مهم‌تر از فروع دین است، اینکه اصلاً بدیهی بود و محل مناقشه نبود. چرا گفتار او این همه محل توجه و گفت‌وگو شد؟ این اقبال و این مجادلات نشان می‌دهد قاطبه‌ی مخاطبان از بیان بازرگان چنین استشمام کرده‌اند که او به چیزی شبیه دین خصوصی نزدیک شده است یا خواسته است بگوید دین امری عمومی و حکومتی نیست. ببینید زبان امری شخصی نیست. ما مجاز نیستیم عرف اجتماعی زبان را دور بزنیم. زبان یک

پدیده اجتماعی است. کسی که گفتاری ارائه می‌کند و توجهی به او می‌شود و گفت‌وگوهای بر سرش به وجود می‌آید، معلوم است که چیز دیگری می‌خواست بگوید و رای مقبولات متعارفی مانند بیشتر بودن وزن اصول عقیدتی در دین نسبت به وزن جنبه‌های اجتماعی...

آرمین: در آخر مناظره گویا من شده‌ام مدافع بازرگان و شما مخالف بازرگان (با خنده) البته اشکالی هم ندارد.

فراستخواه: بحث بر سر دفاع یا حمله نیست. ما که نیامده‌ایم مدح یا قدح بکنیم. ما بحث علمی و نقد واکاوی و مذاقه در تاریخ فکری و فرهنگی خودمان می‌کنیم و عرض کردم مرحوم بازرگان را آن قدر مهم می‌دانیم که نقد بکنیم و در متن او، تاریخ فکری و فرهنگی خود را تحلیل و بررسی بکنیم.

آرمین: به گمان من بازرگان در کار آخرش کاری که کرده، این بوده که هرم انتظار از دین را که شاید به نظر او تا پیش از این از رأس بر زمین نهاده شده بود از قاعده بر زمین گذاشته است. تنها به عنوان یک نمونه عرض می‌کنم وقتی بازرگان درباره انفاق صحبت می‌کند جنبه اقتصادی انفاق را نفی نمی‌کند، بلکه می‌گوید هدف اصلی از تشریح انفاق نه تحقق عدالت اقتصادی، بلکه قطع تعلقات شما به دنیاست. یعنی نوعی وارستگی در شما ایجاد کند. ضمن اینکه انفاق را نفی نمی‌کند، ولی اصل را جای دیگری می‌گیرد، یعنی اصل آخرت است، ولی دنیا هم نفی نمی‌شود. من این طور می‌فهمم که ایشان نمی‌خواستند دین را به عرصه خصوصی ببرند و از عرصه عمومی حذف کنند، اگر غیر از این باشد تمام نقد شما وارد است، ولی چون من این طور نمی‌فهمم، نقدی از این حیث به «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» ندارم. این دو برداشت متفاوت است.

فراستخواه: یک بار این است که به لحاظ منطق تحلیل تاریخی و تحلیل عقلی و بررسی تحولات اجتماعی، دلایلی ارائه بکنیم که روندهایی از تفکیک در جوامع امروزی و در سپهر معرفت بشری روی می‌دهد و قلمروهای دین‌ورزی و حکمرانی از هم متمایز می‌شوند و برای این انواع شواهد عقلی و تجربی نشان بدهیم و استدلال علمی بکنیم. این کاملاً معقول و موجه است. یک بار دیگر نیز اصرار داریم از قرآن، دین شبه‌خصوصی و آئین لیبرالی در بیاوریم، همان طور که روزی هم قوانین باد و باران، ریزه کاری‌های علوم

بهداشت، دیالکتیک تاریخی و اقتصاد سوسیالیستی درمی آوردیم. مشکل روشنفکری دینی و بلکه مشکل دین‌اندیشی ما این است که یا مثل اصول‌گرایان می‌خواهند بیمه تا بانکداری و مدیریت و حکومت و حقوق بین‌الملل را از متن قرآن دریاورند یا مثل روشنفکران دینی، پارلمان و دموکراسی و اومانیزم و اخلاق و دین خصوصی را...

آرمین: نمی‌خواهد بگوید دین امر خصوصی است.

فراستخواه: فرض کنید اگر هم خود نیز به این نتیجه رسیده است که دین امری عمومی و حکومتی نیست. چه ایرادی دارد؟ اتفاقاً اکتشاف مهمی هم هست. اما چه دلیلی دارد که این باید از متن قرآن دریابید؟ در دوره‌های گذشته از تاریخ که انبیاء بودند، در آن هزاره‌های نخست، اساساً این افتراق اجتماعی و تمایز یافتگی اجتماعی جدید غربی وجود نداشت. چرا اصرار داریم همه‌چیز را از متن دریاوریم؟ چرا استدلال مستقل عقلی و علمی و اجتماعی و اخلاقی نداریم و انواع مفاهیم را از دین می‌آویزیم؟ اصولاً این نوعی تاریخ‌زدایی از متن (آناکرونیسم) است که آن‌را بدون بررسی گفتمان تاریخی‌اش و بدون در نظر گرفتن پیرنگ اجتماعی و زمینه‌های فرهنگی و جهان‌شناسی آن دوره و در خلأ بررسی بکنیم. این متن در درون جهان‌شناسی قدیم شکل گرفته است و هدفش تعالی انسان تا به اوج است، نه اینکه نشان دهد که در آسمان‌ها جریان تخلیه الکتریسیته از چه قرار است و یا انسان چگونه به وجود آمد و نهادهای اجتماعی در هر دوره چگونه کار می‌کنند و...

آرمین: بله، این‌ها که می‌فرمایید مربوط به رویکرد علمی بازرگان به متن است. و بازرگان پس از چرخش اخیرش ای‌کاش فرصت می‌داشت توضیح دهد یافته‌های جدیدش با آن رویکرد علمی گذشته به دین چگونه جمع می‌شود.

میزگرد بررسی کارنامه سیاسی بازرگان*

معین فر: بازرگان مستقل بود

سلیمی نمین: باید مشی امام را می پذیرفت

وقتی وارد اتاق شدم، مشغول نماز خواندن بود چون اذان مغرب را تازه گفته بودند و او نیم ساعت زودتر از وقت قرار رسیده بود. روزی مرد سیاست بوده، اما نظم موجود در کارهایش و سن و سالش او را مجزا از مردان سیاسی امروزی می کند. او روزگاری وزیر شخصی بوده که به نظم و انضباط شهره است و خودش معتقد است که این ویژگی مهندس بازرگان ادامه کار در دولت موقت را برایش سخت کرده بود. مهندس معین فر چند روز پیش از نشست ما در نسیم بیداری، به عنوان اولین مرد نفتی در دولت جمهوری - اسلامی ایران مهمان وزیر نفت دولت روحانی بوده است، از این رو درباره زنگنه و تصمیماتش از او می پرسم. با آرامش می گوید باید به او اطمینان کرد، کارش را بلد است. بعد از گفت و گویی کوتاه دکتر سلیمی نمین هم به جمع ما می پیوندد و مدتی نمی گذرد که از یک رابطه فامیلی پرده برمی دارد و ما متوجه می شویم که در خدمت دو دایی بزرگوار هستیم که به واسطه خواهرزاده هایشان با یکدیگر فامیل شده اند.

* گفت و گوی زهرا سلیمانی اقدم با مهندس علی اکبر معین فر و دکتر سلیمی نمین در میزگرد بررسی کارنامه سیاسی بازرگان، به نقل از صفحات ۱۱۶ تا ۱۲۵ شماره ۴۴ ماهنامه نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲.

بیش از یک ارتباط فامیلی، آنچه باعث شده بود این افراد گرد یک میز در کنار هم به گفت‌وگو پردازند بخش کوچک اما مهم و پرتنشی از تاریخ ایران است که نام مهندس بازرگان و دولت وی، تأثیرگذارترین و مهم‌ترین وجهه آن است.

دولت موقت و حوادث مصادف با آن مانند نقطه عطفی در تاریخ ایران است که بسیاری معتقدند ریشه رویدادهای ۳۵ سال اخیر را باید در آن دوره بازشناخت. بخش مهمی از تاریخ ایران که مهندس معین فر معتقد است دخالت‌های بی‌جا سبب شد به حاشیه کشیده شود و وقایع ناخوشایند بعدی در تاریخ ایران را رقم بزند، اما سلیمی‌نمین، اراده و خواست مردم را به‌عنوان دلیل اصلی به حاشیه کشیده شدن دولت بازرگان می‌داند. در طول گفت‌وگو نکات و گاهی ناگفته‌های بسیار مهمی مطرح می‌شود که می‌توان علل بسیاری از رویدادهای اجتماعی، سیاسی و مذهبی موجود در ایران را دریافت.

* * *

نسیم بیداری: در این میزگرد ما مشخصاً بحث دولت موقت بازرگان را داریم که می‌خواهیم از زوایای متفاوت به آن بپردازیم. مثلاً دولت موقت اساساً با آن ترکیب، تفکر و ایدئولوژی تا چه میزان با انقلاب همخوانی و نسبت داشت؟ می‌شود از هردوسو به این قضیه توجه کرد، هم می‌شود این سؤال را منتقدانه بررسی کرد و هم می‌شود به‌عنوان دفاع از دولت موقت به آن پرداخت. ولی من این کار را نمی‌کنم و آن را برعهده شما می‌گذارم. اما در مقام یک آدم بی‌طرف می‌پرسم که نسبت این‌ها چه بود؟ چون می‌دانید که بعضی می‌گویند دولت موقت اساساً هیچ نسبت و هیچ همخوانی با انقلاب و فضای انقلابی آن زمان نداشت، بعضی هم می‌گویند این اتهامی است که به دولت موقت وارد می‌شود.

معین‌فر: من یک نکته را پیش از شروع بحث متذکر شده‌ام و آن این است که تاریخ را معمولاً از اول می‌نویسند نه از آخر و در ظرف زمانی خودش شروع می‌شود و در همان ظرف زمانی هم مطالب بحث می‌شوند. اگر نتایجی بعدها گرفته می‌شود و مسائل دیگری پیش می‌آید باید در جای خودش مطرح شود نه پیش از آن و یا در بستر دیگری از تاریخ. این مسئله که اصلاً حکم نخست‌وزیری مرحوم مهندس بازرگان چگونه صادر شده و چرا اصلاً مهندس بازرگان انتخاب شد؟ چرا دیگران که کاندیدا بودند (خصوصاً شخص دکتر سنجانی که تصور می‌شد او

کاندیداست) انتخاب نشدند؟ چه طور شد که نظر شورای انقلاب و شخص مرحوم خمینی به بازرگان بود که او بیاید؟ باید در زمان خودش بررسی شوند.

بازرگان سوابق علمی و فرهنگی زیادی داشت و همچنین سوابق مبارزه با دیکتاتوری شاه. او زندان رفته بود و مورد اعتماد قشر متدین این مملکت و مورد اعتماد خیلی از بزرگان و علما بود. از دوستان نزدیک مرحوم طالقانی بود که حتی همکاری سیاسی هم با هم داشتند. از دوستان و همکاران خیلی نزدیک مرحوم مطهری بود، به طوری که وقتی سوابق ایشان را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم در اختلاف نظرهایی که مرحوم علی شریعتی با مرحوم مطهری پیدا می‌کند، بازرگان و مطهری در یک طرف قرار دارند. این درحالی‌ست که به نظر بعضی می‌آمد که شریعتی و بازرگان باید در یک جهت بوده باشند. مقصودم این است که مورد اعتماد این تپ و این قشر هم بود و همه اقشار به او احترام می‌گذاشتند.

او به‌عنوان راه‌حلی برای رسیدن به تحول از سلطنت پهلوی به انقلاب اسلامی، قبول مسئولیت کرد و دولت تشکیل داد. بنابراین بازرگان از نظر آقایان و این عده، تنها راه‌حل تلقی شده بود و اصلاً کس دیگری نبود که بخواهد این مسئولیت را به‌عهده بگیرد جز بعضی سیاسیون نظیر مرحوم دکتر سنجابی که آن‌ها را شورای انقلاب و رهبری، نه برای نخست‌وزیری بلکه برای همکاری در سطح وزرا مفید می‌دانستند و خود مرحوم آقای خمینی نیز به آخرین فرمولی که رسیده بودند این بود که آقای بازرگان به‌هرشکلی شده این افراد را هم در کابینه بیاورد. مثلاً به مهندس بازرگان گفته بودند آقای فروهر حتماً باید باشد. بنابراین وقتی دولت موقت تشکیل شد با شرایط خاصی همراه بود و در چارچوب ضوابطی بود که شورای انقلاب گذاشته بود؛ شرطی که مرحوم خمینی با مهندس بازرگان مطرح کرده بود که حتی‌المقدور همه را در این کار شرکت دهید و به‌صورت حزبی رفتار نکنید. بنابراین در حقیقت تا مدت‌ها اصلاً اختلافی پیش نیامده بوده که بگوییم دولت ایشان در مقابل انقلاب بوده یا جزو انقلاب بوده. ابتدای تاریخ از اینجا شروع می‌شود.

نسیم بیداری: آقای سلیمی‌نمین! چکیده بحث آقای معین‌فر این بود که تا روی کار آمدن دولت موقت، هیچ اختلافی وجود نداشته و به نوعی برداشت ایشان این بوده که تنها راه‌حل موجود، مرحوم بازرگان و کسانی بودند که قرار بوده پیرامون بازرگان دولت تشکیل دهند. تا اینجا قضیه موافق هستید یا فکر می‌کنید غیر از بازرگان، گزینه‌های دیگری هم بودند که

می‌توانستند در آن مقطع به انقلاب کمک کنند؟

سلیمی‌نمین: من تشکر می‌کنم از آقای معین‌فر و از شما که به امر بازخوانی تاریخ اهتمام دارید. در این زمینه باید عرض کنم که یک بحث، اعتماد به آقای بازرگان است و اعتقاد به سلامت آقای بازرگان و بحث دیگر این است که آیا اختلاف نظر سیاسی وجود داشته یا خیر؟ قطعاً جناب آقای معین‌فر قبول دارند که قبل از انتخاب آقای بازرگان به نخست‌وزیری، اختلاف نظرات فاحشی بین آقای بازرگان و مشی امام و نظرات بسیاری از نیروهای انقلاب که شما هم گفتید به آقای بازرگان اعتقاد یا اعتماد داشتند، وجود داشت. بنابراین دو مقوله کاملاً مجزا از هم وجود دارد.

آقای بازرگان به‌عنوان فردی که هم سابقه مبارزاتی، هم سابقه فرهنگی و هم سابقه سیاسی در ایران داشت، دارای جایگاهی بود، اما به‌لحاظ بینش سیاسی قطعاً دارای اختلافاتی بودند. برای مثال وقتی آقای شریف‌امامی از سوی شاه به نخست‌وزیری برگزیده شد، آقای بازرگان در مورد شریف‌امامی موضعی داشت که مورد قبول نیروهای انقلاب نبود. یا در مورد آقای شاپور بختیار وقتی روی کار آمد، موضع آقای بازرگان مورد توافق دیگران نبود. منتها قطعاً با بزرگ‌منشی، این مسائل مورد حل و فصل قرار می‌گرفت، اما به این معنی نبود که نقطه نظرات آقای بازرگان به لحاظ سیاسی، مورد قبول باشد و در انقلاب محوریت پیدا کند.

مثلاً در مورد آقای شریف‌امامی، آقای بازرگان می‌گفتند از فرصت استفاده کنیم و دولت شریف‌امامی را مورد قبول قرار دهیم و بر اساس قول و وعده انتخابات آزادی که شریف‌امامی داده، اقلیتی را در مجلس ایجاد کنیم. ایشان معتقد بود با استفاده از این وعده برای خودمان باشگاهی را ایجاد کنیم و گام‌های بعدی را برداریم. از نظر امام، رژیم پهلوی در آن مقطع اصلاً مشروعیت نداشت و طبیعتاً نخست‌وزیرش هم به‌لحاظ سیاسی، مشروعیت نداشت. دیگران یعنی قاطبه ملت هم همین اعتقاد را داشتند که مشروعیت‌دادن به شریف‌امامی یعنی پذیرش سلطنت و حرکت در چارچوب سلطنت. بنابراین مشی امام در انقلاب، همچنین راه شخصیت‌هایی چون شهید مطهری و دیگران با چنین چیزی منافات داشت. حتی آیت‌الله طالقانی هم چنین اعتقادی نداشت. منتها این بزرگان که آقای معین‌فر به‌درستی فرمودند احترام ویژه‌ای برای ایشان قائل بودند دیدگاه متفاوتی نیز داشتند. احترام به آقای بازرگان جای خودش، اما تفاوت‌های سیاسی هم در جای خودش قابل بررسی است.

نسیم بیداری: آقای مهندس معین‌فر، در بحث احترام به مرحوم بازرگان در این مقطع فکر می‌کنم بحثی نیست. در عمل هم نشان دادند که با همه اختلافاتی که بوده به‌هر ترتیب به این گزینه رسیدند. اختلافاتی که آقای سلیمی‌نمین چند موردش را ذکر کردند از همان ابتدا چه قدر توانست در حوادثی که بعداً می‌دانیم اتفاق افتاد، تأثیرگذار باشد؟ شما به‌عنوان کسی که در دولت بودید اختلافات را چگونه دیدید و ارزیابی می‌کنید؟

معین‌فر: من توضیحی در مورد حرف‌های آقای سلیمی‌نمین بدهم. یک وقت هست در مورد انقلاب بحث می‌کنیم، یعنی تبدیل دیکتاتوری پهلوی به دموکراسی. اصرار اول بحث‌مان هم دموکراسی بود، چون مملکت اصلاً نباید به سیستم فردی بچرخد و باید به روش‌های دموکراتیک اداره شود. این از وعده‌هایی بود که در پاریس داده شده بود، این که گفته می‌شود آقای طالقانی گفتند که شاه باید حتماً برود، این گونه نبود، چون اصلاً زمان شریف‌امامی، طالقانی زندان بود و هنوز آزاد نشده بود. هنگامی که طالقانی آزاد می‌شود با بازرگان هم اختلافی به‌طور کلی ندارند. اصلاً این مسائل طرح نشده بود.

بازرگان یک نظر کلی داشت، البته من قبول دارم که ایشان با مرحوم آقای خمینی اختلاف نظر داشت، بازرگان تیباً اعتقاد داشت که به‌صورت معتدل این تغییر باید انجام شود و مسئله «گام‌به‌گام» که درباره‌اش صحبت می‌کند اشاره به این امر است. بعد از جریان ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و بحث اینکه دیکتاتور خون می‌ریزد و انتشار آن اعلامیه‌گذاری، جهت‌گیری‌ها تند شد، ولی قبل از این رویداد، با آمدن شریف‌امامی و با تغییر و تحول ساده‌ای که شروع شده بود این امید به وجود آمده بود که شاید از آزادی به‌وجود آمده بتوان برای تغییر شرایط ایجاد کرد، وگرنه مهندس بازرگان حتی وقتی جریان انقلاب پیش آمد اعتقاد به اینکه قانون اساسی جدیدی نوشته شود، نداشت. می‌گفت هر کجا کلمه شاه است آن را حذف کنید و همان قانون اساسی را فعلاً نگه داریم. یعنی به‌صورت گام‌به‌گام پیش برویم و بگذاریم کارها به‌صورت تدریجی انجام شود. این اختلاف سلیقه‌ها همیشه بوده. بعضی تند بودند و بعضی ملایم.

نسیم بیداری: از چه زمانی این اختلاف سلیقه‌ها مشکل ایجاد کرد؟

معین‌فر: در ابتدای کار با وجود اختلاف سلیقه‌هایی که وجود داشت و با وجودی

که شخص مرحوم آقای خمینی، بازرگان را می‌شناخت و می‌دانست این اعتقادات را دارد و به این شکل می‌خواهد پیش برود، قبول می‌کند که نقش اساسی به بازرگان داده شود و همه قشرها در انقلاب شرکت داده شوند. حتی می‌بینیم دو سه تن از امرای بازنشسته ارتش نیز در اولین شورای انقلاب که تشکیل می‌شود، حضور دارند. مرحوم مطهری هم جزو کسانی نبوده که از ابتدا با شدت و حدت می‌گفتند باید چنین شود که ما می‌خواهیم، مرحوم آقای خمینی با شدت می‌گفت شاه نباشد، ولی این شدت هم بعد از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بود، قبل از آن نبود. حتی فعالیت‌های آقای شریف‌امامی را هم باید به قبل از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و بعد از آن که باعث سقوطش می‌شود تقسیم کرد.

اصلاً با وقوع جریان ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ جریان عوض می‌شود و همه لبه‌های تیز حمله به صورت شاه کوفته می‌شود. قبل از آن به شاه، حمله شدیدی به آن صورت که بعداً شد انجام نشده بود. به‌رحال با تمام اختلاف سلیقه‌ی که وجود داشت، شورای انقلاب به مهندس بازرگان اصرار می‌کند که نخست‌وزیری را قبول کند، اما آقای طالقانی است که مهندس بازرگان را برحذر می‌دارد و از او می‌خواهد که قبول نکند.

نسیم بیداری: این را می‌توان اولین تفاوت نظری بازرگان و طالقانی دانست؟
معین‌فر: بله. این مطلبی که عرض می‌کنم مستند است. ایشان می‌گویند من هم لباسی‌های خودم را بهتر می‌شناسم، آقای مهندس بازرگان، صلاح شما نیست این سمت را قبول کنید.

سلیمی‌نمین: مستند این مطلبی که شما گفتید کجا آمده است؟
معین‌فر: دوستانی که شنیدند و در آن جلسه حاضر بودند می‌گویند، طالقانی موافق نبوده. طالقانی با خود ما هم که صحبت می‌کرد زیاد موافق نبود. با مرحوم بازرگان که صحبت می‌کرد، می‌گفت مهندس جان! شما سلیقه‌های خاصی دارید، شما عادت دارید و می‌خواهید کارهایتان منظم و مرتب باشد، اما دوستان ما به این ترتیب نیستند. درهرحال ایراد در اینجا نه به دوستان است نه به بازرگان، بلکه از اختلاف دیدهاست.

با تمام این تفاسیر، ایشان این منصب را قبول کرد و یک‌یک وزرایش را شورای انقلابی که توسط مرحوم آقای خمینی منصوب شده بودند تأیید کرد. شورای انقلاب آن موقع چند شرط گذاشت، نمی‌خواهم بگویم که این شرط‌ها صحیح بوده یا نه، اما شروط این بود: یکی اینکه افراد باید عامل به احکام اسلامی باشند، من باب مثال یعنی کسی که نماز نمی‌خواند، را وزیر نکنید. شرط دیگر این بود که وزیر سابقه همکاری در جنایات رژیم نداشته باشد یا در تحکیم آن سیستم، عامل مؤثر نبوده باشد. دیگر این که در آن محلی که قرارش می‌دهید، مقبولیت داشته باشد. مثلاً کسی را که وزیر جنگ می‌کنید، (آن موقع وزیر جنگ بود که بعدها دفاع ملی شد) یا کسی که در دادگستری می‌گذارید در حوزه‌های خود مقبولیت داشته باشند. این سه شرط توسط شورای انقلاب گذاشته شده بود و لا غیر.

مهندس بازرگان هم از بین کسانی که می‌شناخت این سه ضابطه را رعایت کرد. مثلاً در مورد مقبولیت در دستگاه‌ها حتی سعی کرد حتی‌المقدور افراد را از داخل همان دستگاهی که می‌خواست وزیر برای آن انتخاب کند، برگزیند. من باب مثال، بنده در سازمان بودم، از این رو مرا برای سازمان برنامه گذاشت. آقای مهندس کتیرایی در حوزه مسکن بود، او را وزیر مسکن گذاشت. آقای مهندس تاج مدت‌ها در وزارت نیرو و در برق تهران بود، وزیر نیرو شده بود. آقای مبشری از قضات بسیار خوش‌نام دادگستری بود، وزیر دادگستری شد. آقای مهندس یوسف طاهری در وزارت راه، صاحب نامی بود و تخصص‌های وزیر راه را داشت و مدت‌ها در آنجا استخوان خرد کرده بود، پس او را وزیر راه کرد، مرحوم علی اردلان که از صاحب‌منصبان قدیمی و پاک وزارت دارایی بود به سمت وزیر اقتصاد و دارایی و از همین قبیل. به این ترتیب مهندس بازرگان جلو رفت. این از نظر مقبولیت.

از نظر عامل به احکام بودن و نماز و روزه هم، تمام افراد کابینه کسانی بودند که شناخته شده بودند و خود اعضای شورای انقلاب هم همه را به همان صفت‌ها می‌شناختند. این سه ضابطه را مهندس بازرگان حفظ کرده بود. برخلاف این که گفته می‌شود مرحوم بازرگان، کابینه را از افراد نهضت آزادی تشکیل داده بود، این طور نبود اصلاً. از نهضت آزادی تنها دو تا سه نفر بودند. مثلاً من مشهورم به نهضت آزادی، درحالی که من عضو نهضت آزادی نبوده‌ام. اتفاقاً این جمله را در دفاع از

اعتبارنامه‌ام در مجلس اول گفته بودم. گزارشی از پرونده سازمان امنیت من آوردند که فلان کس در سوابقش هست که وقتی به او گفتیم نهضت آزادی هستی، او تکذیب کرده است. من گفتم بله، این تکذیبی که کردم درست بوده. گفتم احب‌الصالحین و لست منهم که بعد آقای حسن روحانی که الان رئیس‌جمهورند، گفت معین‌فر، من همه حرف‌های تو را قبول داشتم ولی این جمله احب‌الصالحین و لست منهم را در آخر سخنت چرا گفتی؟ گفتم چون من به آن‌ها معتقدم و آن‌ها را صالح دانسته و دوست دارم، آن‌ها همه از دوستان من هستند. خیلی از افراد فکر می‌کنند افرادی که از دوستان مهندس بازرگان بودند خصوصاً مؤسسين انجمن اسلامی مهندسين، از اعضای نهضت آزادی هم بوده‌اند؛ در صورتی که آن‌ها قبل از نهضت آزادی این ارتباط را برقرار کرده بودند. از نهضت آزادی کسانی که ابتدا به وزارت منصوب شدند، یکی آقای...

سلیمی‌نمین: صباغیان

معین‌فر: نه، صباغیان معاون نخست‌وزیر بود، من وزرا را عرض می‌کنم. مهندس بازرگان سه معاون گرفته بود. آقای امیرانتظام، آقای یزدی و آقای صباغیان

سلیمی‌نمین: محمود احمدزاده، اسپهبدی

معین‌فر: نه، این‌ها بعداً آمدند. در انتخاب اول این افراد نبودند. من الان سیر تشکیل کابینه را دارم عرض می‌کنم. این‌ها که می‌فرمایید در ترمیم بعدی کابینه آمدند. اسپهبدی چند روز آمد و وزیر کار شد. سیر تشکیل را می‌گویم و بعد این‌ها چگونه ترمیم شد و چه کسانی آمدند. همه آن‌ها را خواهم گفت. سیر اول یعنی دولت اول مهندس بازرگان که تشکیل می‌شود، وزیر راهش مهندس یوسف طاهری است، وزیر مسکنش کتیرایی است، وزیر نیروی او تاج است که هیچ‌کدام عضو نهضت آزادی نبودند، آقای دکتر یدالله سبحانی به‌عنوان وزیر مشاور انتخاب شد، مرحوم احمد صدر حاج‌سیدجوادی وزیر کشور بود که هر دو عضو نهضت آزادی بودند. حتی به سختی یادم می‌آید، سه یا چهار نفر باید باشند، ولی دو نفر را بیشتر یادم نیامد.

سلیمی‌نمین: خود آقای یزدی هم هست

معین‌فر: یزدی نیست، یزدی را که عرض کردم معاون نخست‌وزیری است در آن تاریخ...

سلیمی‌نمین: آقای احمدزاده که او هم بعدا می‌آید.

معین‌فر: بعدا می‌آید. ترمیم کابینه را بعدا توضیح خواهم داد. این‌هایی که شما می‌گویید در ابتدای تشکیل دولت موقت نیستند. آقای یزدی و آقای امیرانتظام و آقای صباغیان، معاون نخست‌وزیر هستند. ممکن است بگویید چه فرقی می‌کند، معاون هم عضو کابینه است. این را قبول دارم، ولی من وزرا را می‌گویم. مشکلات هم از آنجا شروع می‌شود که سیستم مهندس بازرگان، سیستم اداری گام‌به‌گام است و معتقد به این است که امور باید از مجاری خودش بگذرد. این طور نباشد که هرکسی در هر جایی خواست، هر طور دوست داشت رفتار کند، مثلا به تشخیص خودش بگیرد، ببرد و مصادره کند. کار مرتب و نظم جزو ویژگی‌های ایشان بود. طرز فکری که شاید بگوییم طرز فکری فرنگی است. وزرای مهندس بازرگان مشکلات داشتند. مثلا آقای دکتر سامی، که بعضی شاید فکر کنند نهضت آزادی بوده، در صورتی که این طور نبود، بلکه از جاما بود که جاما هم بعدا جدا می‌شود. در هر صورت وزرای مرحوم بازرگان مرتبا می‌آمدند در جلسات هیأت دولت و گلایه می‌کردند که آقا، نمی‌گذارند ما کارمان را پیش ببریم، مرحوم دکتر سامی می‌گفت نمونه‌اش این که ما هرکسی را که رئیس بهداری می‌کنیم او را بلند می‌کنند. بعضی بی‌جا دخالت می‌کنند و کسانی هم که می‌خواهند کاری انجام دهند، ناراضی هستند. مثلا آقای مهندس یوسف طاهری می‌گفت ما برای راه‌آهن رئیس انتخاب کردیم، اما کمیته آمده سراغش و آن را برده.

نسیم بیداری: خود شما به عنوان عضو کابینه دولت، این دخالت‌ها را حس کردید؟

معین‌فر: بله، دخالت‌ها که بود، ولی برای هر کس به نحوی بود. هرکسی امور را به گونه‌ای سر و سامان می‌دهد و فکر می‌کردم این‌ها از ضروریات یک انقلاب بزرگ است که انجام شده، بنابراین باید با آن مماشات کرد و به شکلی جلو رفت و حملش کرد. اما بعضی‌ها نمی‌توانند این مشکلات را حمل کنند. طوری که هنوز یک ماه نگذشته بود آقای دکتر مبشری که از قضات عالی‌رتبه در وزارت دادگستری بود

و شخصیتی بود که مورد احترام تمام قضات بود، آمد گفت من دیگر نمی‌توانم کار کنم و استعفا کرد.

اولین استعفا شاید استعفای دکتر مبشری است که بعد مهندس بازرگان مجبور شد آقای حاج سیدجوادی را وزیر دادگستری کند و آقای صباغیان این موقع است که جایگزین آقای صدر در وزارت کشور می‌شود. همین‌طور به تدریج، این ناراحتی‌ها به وجود می‌آمد. زور شورای انقلاب هم دیگر نمی‌رسید و این ناراحتی‌ها موجب شد که جلسات شورای انقلاب با مشکلات بسیاری برگزار شود. مثلاً آقای مهدوی‌کنی با وجودی که به‌عنوان رئیس کمیته‌ها معین شده بودند و کمیته را زیر نظر داشت، نه قدرت اداره این کمیته‌ها را داشت و نه می‌توانست مسئولیتی بپذیرد. چنین گرفتاری‌ای داشت و خودش هم هم‌زبان با ما بود که این دخالت‌هایی که می‌شود ناراحت‌کننده است و نظام مملکت را برهم می‌زند.

نسیم بیداری: آقای سلیمی‌نمین، آقای معین‌فر تکتانی را گفتند که فکر می‌کنم مهم‌ترین قسمت صحبت‌های ایشان یکی در مورد سه شرط و پایبندی مرحوم بازرگان به آن سه شرط بوده و مجموعه دلایلی که برای آن اقامه کردند، دومین مسئله بحث دخالت‌ها در دولت موقت بود. آیا این دخالت‌ها آگاهانه بوده، عامدانه بوده، براساس توطئه بوده، یا نه بحث انقلابی آن زمان بعضی این دخالت‌ها را رقم می‌زده، یا این که شما اساساً به دخالت اعتقادی ندارید و می‌گویید دخالتی در کار نبوده؟

سلیمی‌نمین: این که آقای بازرگان در سال ۱۳۵۶ و قبل از آن، چه جهت‌گیری سیاسی دارد، آیا رژیم پهلوی و شاه را نامشروع می‌داند یا مشروع؟ باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد. اگر مشروع می‌داند یک گونه است، نامشروع می‌داند، یک گونه دیگر است. تعاملش با رژیم پهلوی چیست؟ چرا ایشان پاریس می‌رود و در پاریس ایشان چه بحثی را با امام مطرح می‌کند و این که آیا به نتیجه می‌رسد؟ آقای سنجابی نیز به پاریس می‌رود و می‌گوید نقطه نظرات من این است، اما بعد از ملاقات نهایتاً نقطه نظرات امام را پذیرفتند. آیا آقای بازرگان هم در پاریس چنین چیزی در موردشان به‌وقوع پیوسته؟ آقای بازرگان یکسری نقطه نظرات سیاسی دارد، بعد به پاریس می‌رود. نقطه نظرات امام را می‌پذیرد یا نه؟ آیا از آنجا بر اساس پذیرش نقطه نظرات امام به انقلاب پیوند می‌خورد یا خیر؟ این‌ها به نظر من نکات بسیار مهمی است که اگر به آن نپردازیم و بحث ما به نقطه نظر مشترکی درباره این قضیه نرسد،

بحث‌های بعدی شاید خیلی روشن نشود که آقای بازرگان وقتی با واکن نهضت آزادی می‌آید که به قطار انقلاب وصل شود بر چه اساسی و اصولی این پیوند صورت می‌گیرد؟ بر اساس مشی خودش وصل می‌شود یا بر اساس مشی امام؟ بعد در ادامه تحولات سیاسی در کشور، پایبندی بر این مشی را شاهد هستیم یا خیر، تغییراتی در این قضیه می‌بینید؟

معین‌فر: اگر این را از من سؤال کنند که آقای مهندس بازرگان آدم مستقلی نیست؟ می‌گویم نخیر، ایشان وابسته به حزبشان بودند. مهندس بازرگان به هیچ وجه به عنوان این که انقلاب، شخص آقای خمینی است؛ پس باید خودش را در اختیار ایشان بگذارد، نمی‌پذیرد. نه تنها نمی‌پذیرد، بلکه وزیرایش هم نمی‌پذیرند. سلیمی‌نمین: من این را قبول ندارم. من این قضیه را دنبال می‌کردم. آقای بازرگان آمدند و اعلام کردند که من مشی امام را می‌پذیرم.

معین‌فر: فرق مهندس بازرگان با دکتر سنجابی در این است که دکتر سنجابی در پاریس، دستور مرحوم خمینی را دایر به صدور اعلامیه جبهه ملی (بدون این که از شورای جبهه ملی مجوزی کسب کند) پذیرفت و بازرگان چنین کاری را قبول نکرد، پس چه شد که بازرگان را برای نخست‌وزیری انتخاب کردند؟ مرحوم خمینی مقام بالاتری داشتند، بنابر این نظراتشان در اولویت بود. وقتی سید جلال تهرانی دوست قدیمی ایشان می‌خواهد ملاقات کند، ایشان می‌گویند حتماً باید از ریاست شورای سلطنت استعفا کرده باشد، بعد من او را بپذیرم. ایشان که چنین مشی داشت، چگونه بود بازرگان به قول شما، سرکشی را ترجیح داد؟

سلیمی‌نمین: این به خاطر مبنایی بود که امام داشت. امام مبنایی داشت که می‌گوید رژیم پهلوی نامشروع است. کسی که عضو شورای سلطنت هست را مشروع نمی‌دانم. معین‌فر: اصلاً بحث این است، در چنین موقعیتی ایشان به مهندس بازرگان می‌گویند که او هم این کار را بکند و به دنبال آن، نهضت آزادی هم باید چنین خط‌مشی را دنبال کند. آقای مهندس بازرگان زیر بار این حرف نمی‌رود، چرا که معتقد است او یک حزب است و به تنهایی نمی‌تواند تصمیم به انجام کاری بگیرد. اما مرحوم سنجابی این کار را کرد. حتی وقتی مهندس بازرگان برای دیدار مرحوم آقای خمینی به پاریس می‌رود، به درخواست آقای مطهری و آقای خمینی است که

به آنجا می‌رود. مرحوم بازرگان این سفر را با این هدف که بخواهد از قبل کسی که شخصیت مهمی پیدا کرده و حرفش را همه گوش می‌دهند، وجهه‌ای کسب کند یا خودش را بالا ببرد، انجام نداد. در پایان ملاقات، آقای خمینی مسئله صدور اعلامیه را مطرح می‌کند، اما آقای بازرگان جوابی نمی‌دهد و می‌گوید من باید بروم مشورت کنم.

نسیم بیداری: آقای سلیمی‌نمین، ایشان مدعی هستند که به‌ترتیب آن مطلبی که امام می‌گویند فی‌المجلس مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. شما گفتید روایت دیگری دارید. می‌شود روایت خود را بگویید؟
سلیمی‌نمین: یک وقت است که انسانی مبانی دارد و دقیقاً بر اساس آن مبانی حرکت می‌کند. مهم نیست که این کسی که می‌خواهد ملاقات کند شاپور بختیار است یا دیگری. امام این مبنا را از سال ۱۳۴۳ به بعد گذاشت و طبق آن مشروعیتی برای رژیم پهلوی قائل نبود. حرکت امام دو مبنا داشت؛ اول اینکه سلطه آمریکا باید از ایران برداشته شود و دیگری اینکه استبداد باید از بین برود. ایشان گفتند که آقای بازرگان شاه را قبول نداشت و او را جلاد می‌دانست، به تعبیری خون‌ریز می‌دانست. برای خونریز که علی‌القاعده نباید مشروعیتی قائل بود و گرنه چه مشکلی داشته که در پاریس به امام بگوید ما هم به‌عنوان نهضت آزادی برای رژیم شاه مشروعیتی قائل نیستیم؟ مگر غیر از این بود که امام این مطلب را می‌خواست؟ امام به دلایل مختلف برای شاه، مشروعیت قائل نبود. هم به‌لحاظ تاریخی و هم به‌لحاظ عملکردی. امام مبنا دارد، و روی این مبنا خودش می‌ایستد.

آقای بازرگان به پاریس آمدند و در ابتدا تلاش کردند که مبانی امام را تغییر دهند. خود آقای بازرگان در صحبت‌هایشان گفتند که من رفتم با امام محاجه کردم که شما مگر می‌توانید شاه را بردارید؟ مگر می‌توانید قدرت آمریکا را در ایران نادیده بگیرید؟ این عین جمله آقای بازرگان است. فرض کنید شما می‌توانید قدرت شاه را نادیده بگیرید، مگر می‌توانید آمریکا را هم نادیده بگیرید؟ ایشان خودشان تعریف می‌کنند که امام محکم ایستاد که نه، ما می‌توانیم. مردم می‌توانند این کار را بکنند. بنابراین آقای بازرگان در مبانی اختلاف دارد. چه‌طور آقای بازرگان با امام پیوند می‌خورد؟ آیا با حفظ مبانی خودش یا با مبانی امام؟

نسیم بیداری: آقای معین‌فر معتقدند که آقای بازرگان از ابتدا هم با حفظ مبانی خودش قدم

بازرگان در میزگرد نقدها و نظرها ■ ۶۷۳

در این راه گذاشت. آیا شما معتقدید که بازرگان با پذیرش مبانی امام، سمت نخست‌وزیری و مسئولیت تشکیل کابینه را می‌پذیرد؟

سلیمی‌نمین: این حرف به لحاظ منطقی هم پذیرفته نیست که آقای بازرگان به پاریس بروند، بعد با مبانی امام مخالفت کنند، بعد در شورای انقلاب بیایند و شورای انقلاب را بپذیرند؟! کدام انقلاب؟! این دیگر انقلاب اسلامی به رهبری امام نیست. اگر شما مشروعیت رژیم پهلوی را بپذیرید و با نخست‌وزیر او پیوند بخورید و بخواهید از فرصت‌های او استفاده کنید، یعنی مشروعیت شاه را پذیرفته‌اید، غیر از این است؟

معین‌فرو: ما بر سر این مسئله اختلاف زیادی نداریم. بنده می‌گویم مرحوم خمینی از آقای بازرگان خواست که اعلامیه بدهد و ایشان هم گفته بود که نمی‌دهم، من حزب دارم و باید با آنها ملاقات کنم. هدف من اشاره به تفاوت این دو کاندیدا یعنی بازرگان و سنجابی است، زیرا مرحوم سنجابی برای خاطر این که ملاقات انجام شود حاضر شد که آن اعلامیه را بدهد، ولی بازرگان نداد.

سلیمی‌نمین: بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چندین طریقه سیاسی در ایران، خود را عرضه کردند و در این زمان سلاقی و گرایش‌های مختلف سیاسی را شاهد بودیم. علت عمده‌ای که ملت ایران، مشی امام را از بین آنها پذیرفت این بود که امام تجربیات تاریخی را مد نظر قرار داده بود. آیا ما همچنان می‌توانستیم با مشی که آقای دکتر مصدق داشت مبارزه کنیم؟ مشی که در واقع مشروعیت سلطنت را می‌پذیرفت و در حاشیه سلطنت می‌خواست با استعمار مبارزه کند.

ملت دید که چنین چیزی ممکن نیست، چون پیوندی قوی بین استبداد و استعمار ایجاد شده که دیگر این‌ها قابل تفکیک از هم نیستند. البته خود آقای دکتر مصدق نیز در خاطراتش می‌نویسد و به نوعی مشی خود را نقد می‌کند. او می‌نویسد چون سلطنت پهلوی دست‌نشانده بیگانگان است، نمی‌تواند در خدمت مردم قرار بگیرد. این عین جمله آقای دکتر مصدق است. در واقع دکتر مصدق برای ما تجربه تاریخی را رقم زد، یعنی ما هرگز نمی‌توانیم به استبداد نزدیک شویم تا از قبل استبداد، استعمار را دفع کنیم.

معین‌فرو: اصلاً بحث خوب و بد بودن و حق و ناحق بودن یک فکر مطرح نیست. تفکر اصلی همه ما این بود که رژیم شاه سقوط کند و قبل از همه مهندس بازرگان

بود، یعنی آن موقع که هنوز این سر و صداها نبود...

سلیمی‌نمین: آیا واقعاً مشی نهضت آزادی این بود؟ به‌خصوص در سال ۱۳۵۶؟
معین‌فر: بله، اما این که چگونه باید به این هدف برسیم یک بحث دیگری است، اما هدف همین بود. نه دکتر مصدق حکومت رضاشاه و بعدیش را قبول داشت نه بازرگان قبول داشت، نه هیچ آزادی‌خواهی در داخل ایران... هدف نهایی سقوط دیکتاتوری بود. از آن طرف هم روحانیت، البته غیر از آن روحانیتی که درست در اختیار دستگاه حاکمه بود، روحانیونی که مبارزه می‌کردند مخصوصاً بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، هدف مبارزه با دیکتاتوری را دنبال می‌کردند. مثلاً سال ۱۳۵۶ وقتی شریف‌امامی روی کار می‌آید، آقای هاشمی‌رفسنجانی به آقای میناچی می‌گوید با توجه به این فعالیت‌های حقوق بشری که شما انجام می‌دهید می‌شود کاری کنیم که جای شریف‌امامی، علی‌امینی بیاید؟ یعنی آن موقع به علی‌امینی هم راضی بودند. اما این که علی‌امینی را می‌خواهند به این معنا نیست که آقای رفسنجانی شاه را قبول دارد یا حتی علی‌امینی را. بلکه معنی آن این است که در راه رسیدن به هدف که سرنگونی رژیم سلطنتی هست، حتی حاضرند و می‌خواهند که علی‌امینی، یعنی کسی که عاقد قرارداد کنسرسیوم نفت بوده، یعنی کسی که سال ۱۳۳۴ آن خیانت را به این مملکت کرده، نخست‌وزیر شود.
سلیمی‌نمین: آقای هاشمی از جانب چه کسی این درخواست را مطرح کرده است؟
و آیا اصولاً این ادعا نیز سندیت دارد؟

معین‌فر: آقای هاشمی از جانب خودش مطرح می‌کند؛ به‌هرحال این درخواست چه غلط چه صحیح، نشان‌دهنده شرایط است. هدف همه در این بود که رژیم تغییر کند، ولی یک عده معتقد بودند که این رژیم را می‌شود از داخل رژیم منفجر کرد و مجلس را در اختیار گرفت و آرام‌آرام عوض کرد. یک عده هم در این فکر بودند که عمل مسلحانه انجام دهند، در خیابان‌ها ترور کنند، آدم بکشند و... مرحوم آقای خمینی هم بر این اعتقاد بود که با نیروی مردمی که در اختیار دارد می‌تواند انقلابی انجام دهد و این نظام را به کل از بین ببرد. من اصلاً بحث اینکه کدام‌یک از این‌ها روش صحیح است را ندارم. مهندس بازرگان قبل از این که دیگران بگویند رژیم شاه باید سرنگون شود، بلافاصله بعد از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ اعلامیه می‌دهد «دیکتاتور خون می‌ریزد». این آدم مشروعیت حکومت شاه را قبول ندارد و در این شکی

بازرگان در میزگرد نقدها و نظرها ■ ۶۷۵

نیست. همچنین وی در جریان محاکماتش می‌گوید آقای اعلی‌حضرت بدان که ما آخرین دسته‌ای هستیم که با بیان قانون اساسی با شما سخن می‌گوییم. سلیمی‌نمین: این تناقض دارد. معین‌فر: شاید تناقض داشته باشد، اما ما راوی اخبار هستیم.

نسیم بیداری: هر دو بزرگوار اعتقاد دارند که هدف آقای بازرگان و امام‌خمینی یکی بوده، اما در مبانی مشی با هم تفاوت دارند. اما اختلاف‌ها از جایی شروع شد که بحث قانون اساسی و چگونگی تشکیل حکومت آغاز شد.

معین‌فر: بله، بنده قبول دارم، اما مرحوم خمینی با وجود همین اختلاف‌ها با نخست‌وزیری آقای بازرگان موافقت کرد. نه اینکه بازرگان به ایشان حرف دیگری زده باشد یا خودش را جور دیگری نشان داده باشد و برای اینکه به این مقام برسد چشم گفته، ولی بعد زیر حرف‌هایش زده باشد.

سلیمی‌نمین: من سؤال کردم که آیا نهضت آزادی مشروعیتی برای شاه قائل بود یا نبود؟ در سال ۱۳۵۷ موضع ملت کاملاً روشن بود. ملت مشروعیتی برای شاه قائل نبود. هم به لحاظ تاریخی به این جمع‌بندی رسیده بود و هم به لحاظ عملکردی.

معین‌فر: یعنی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ همه به اینجا رسیده بودند؟

سلیمی‌نمین: نخیر، قبل از آن. مردم از چه زمانی شروع کردند به دادن شعار مرگ بر شاه؟

معین‌فر: از عاشورا شروع شد، از آن موقع که مهندس بازرگان اعلامیه «دیکتاتور خون می‌ریزد» را داد. از آن موقع بود که هیچ‌کس دیگر مشروعیتی برای حکومت شاه قائل نبود. سلیمی‌نمین: این تناقض دارد، وقتی مردم می‌گویند ما این شاه را مشروع نمی‌دانیم و باید برود، دیگر نمی‌توان گفت که ما با نخست‌وزیرش می‌خواهیم مشترک کار کنیم. اگر نخست‌وزیرش را پذیرفتید یعنی او را هم پذیرفته‌اید. حالا در این فضا حرف امام منطقی است یا موضع نهضت آزادی؟ اگر فرمایش آقای معین‌فر را مبنی بر این که آقای بازرگان برای شاه مشروعیتی قائل نبوده، بپذیریم، پس این حرف را که ایشان به امام پیغام فرستاده که آقای شریف امامی را در این مقام بپذیرید و فشار بیاورد که از این فرصت استفاده کنیم را چه کنیم؟

معین‌فر: از جریان ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ به بعد، هدف همه سرنگونی شاه شد. اما در

اینکه این سرنگونی به چه طریقی باشد اختلاف وجود داشت. روش‌ها و مشی‌های مختلفی وجود داشت. بعضی خیلی بران و قاطع معتقد بودند به هر قیمتی شده، باید رابطه با دربار کاملاً قطع شود، حتی با آن‌ها نباید صحبت کنید. اما بعضی دیگر مثل آقای بهشتی معتقد بودند که مذاکره با سالیوان، سفیر آمریکایی نیز مشکلی ندارد. آقای موسوی اردبیلی در جلسه‌ای که در منزل یکی از آقایان تشکیل می‌شود با سالیوان می‌نشیند و مذاکره می‌کنند، درحالی‌که نه برای شاه مشروعیتی قائل هستند نه برای آمریکا و آمریکا باید از ایران برود.

در آن زمان امثال آقای بهشتی و موسوی اردبیلی برای رسیدن به اهدافی که داشتند و هدف‌شان سرنگونی رژیم پهلوی بود مذاکره با آمریکایی‌ها را مباح می‌دانستند و حتی واجب. شرح این جلسه در خاطرات بسیاری آمده و جزئیات آن مشخص هست به گونه‌ای که تعریف می‌کنند وقتی آقای موسوی اردبیلی از در وارد شد سالیوان فکر کرده بود امام خمینی آمده است، چون او تا به حال آقای خمینی را ندیده بوده. مقصودم از تعریف این خاطرات این است که نشان دهم مشی‌ها تا چه حد مختلف بوده. عده‌ای معتقد بودند که باید یک دفعه کار را یکسره کرد، حتی با زور و فشار، اما عده‌ای دیگر معتقد بودند که اگر شکافی به وجود آمده اول باید گوه را در این شکاف جای بدهیم و بعد یواش یواش با ضربه زدن به این گوه، فضا را کاملاً باز کنیم.

سلیمی‌نمین: سؤال من این است که چرا شاه با مهره‌های مختلف بازی می‌کرد؟ و نخست‌وزیران مختلف را مرتب جایگزین هم می‌کرد؟

معین‌فرو: ممکن است من به شما جواب دهم که نمی‌دانم. این راحت‌ترین راه است، چون ارتباطی به مطلب پیدا نمی‌کند. شاه برای حفظ خودش، الغریق یتشبت به کل حشیش. او برای نگهداری خودش شریف‌امامی را می‌آورد، چون فکر می‌کرد شریف‌امامی آدمی است که با آخوندها ارتباطش خوب است، درحالی‌که خودش هم بارها گفته که شریف‌امامی را انگلیس‌ها آوردند.

سلیمی‌نمین: شاه برای اینکه مردم را فریب دهد و موقعیت خودش را حفظ کند با برگه‌های نخست‌وزیری بازی می‌کند. قیاسی که الان شما انجام دادید، یک قیاس مع‌الفارق است. یک وقتی است که آقای موسوی اردبیلی می‌خواهد ببیند سالیوان چه

می گوید، برای همین در جلسه‌ای شرکت می کند.

معین فر: آیت الله موسوی اردبیلی آن موقع شخصیت مهمی در اجتماع مانند امروز که مرجع شناخته می شوند، نداشت که بخواهد با شرکت در جلسه‌ای ببیند طرف چه می گوید؟ ... اصلاً این گونه نبود. آن‌ها رفته بودند تا با دستیاری امثال مهندس بازرگان، میناچی و دیگران برای سرنگون کردن شاه راهی پیدا کنند تا بتوانند دو قدم جلو بروند و گوه را کار بگذارند.

سلیمی نمین: سالیوان در خاطراتش می گوید در آن جلسه آقای موسوی اردبیلی یک کلام هم صحبت نکرد.

معین فر: با چه زبانی می خواسته صحبت کند؟

سلیمی نمین: مترجم داشتند. ببینید ما راجع به تاریخ بحث می کنیم و این کار شما، قیاس مع الفارق است. این که سیاستمداری می خواهد بداند که دشمنش چه می گوید، بحث دیگری است. یک زمانی هم است که سیاستمداران در بازی دشمنشان وارد می شوند که آن هم بحث دیگری است.

نسیم بیداری: یعنی شما معتقدید که آقای بازرگان وارد بازی دشمن شده بود؟

سلیمی نمین: بله، اگر امام نبود و مانع ایشان نمی شد، می خواست وارد بازی دشمن شود. خواست مردم در این مقطع، کاملاً روشن بود. آن‌ها می گفتند شاه تجربه‌اش را پس داده و دیگر برای ما مشروعیتی ندارد، این یعنی یک تغییر مبنایی سیاسی در ایران. از این رو دشمن می خواست در جریانی که ایجاد شده بود انحراف ایجاد کند، انحراف هم از طریق آوردن افرادی چون شریف‌امامی و بختیار بود. آن‌ها می خواستند جریان انقلاب به تغییری در حد شریف‌امامی راضی شود تا رژیم پهلوی بماند. ضمن این که ما در این قضیه تجربه داشتیم. قبلاً که ما در مجلس توانستیم فراکسیون ملی را تشکیل دهیم و بعد کودتا کردند و قضیه نهضت را سرکوب کردند و مسئله به نفع آن‌ها حل شد. اگر مشی سیاسی آقای بازرگان این است که شاه مشروعیت ندارد و باید برود علی‌القاعده مشکل نباید با امام داشته باشد. پس چرا با امام باید مجادله کند که شاه قدرت دارد؟

معین فر: چون مشی او را نپسندیده. ولی اساساً مطالبی که می فرمایید مربوط به چند ماه بعد از استعفای شریف‌امامی از ریاست دولت است.

سلیمی نمین: نه، مجادله ایشان با امام بر سر قدرت داشتن شاه بوده. اگر مشی آقای

بازرگان روشن نشود، بعد اعتراضات جامعه نسبت به آقای بازرگان مشخص نیست. آیا بر اساس همین مشی است که آقای بازرگان از مقدم، رئیس ساواک دفاع می‌کند؟ یا این که می‌گوید مستشاری آمریکا در ایران حفظ شود؟ معین‌فر: هیچ چنین چیزی نیست.

سلیمی‌نمین: در اسناد موجود است که آخرین رئیس ساواک با هدایت خود آمریکایی‌ها انتخاب شد. یعنی آمریکایی‌ها عنایت ویژه‌ای به مقدم داشتند. در خاطرات چند نفر از مسئولین طراز اول رژیم پهلوی مثل سرتیپ هاشمی، رئیس رکن شش ساواک نیز ذکر شده است. او می‌گوید شاه نظرش روی شخص دیگری بود تا بعد از نصیری انتخاب شود، اما آمریکایی‌ها فشار می‌آوردند که حتماً باید مقدم انتخاب شود. بعد از پیروزی انقلاب، این آقای بازرگان است که می‌گوید باید مقدم را حفظ کنیم، چرا؟ زیرا معتقد بود ما نمی‌توانیم با آمریکایی‌ها مقابله کنیم و به نوعی باید قدرت آمریکا در ایران را به رسمیت بشناسیم و با آن تعامل کنیم. در مورد شاه هم همین‌طور است.

آقای بازرگان در مورد شاه نیز همین نظر را دارد. یعنی اصلاً بحث پیشروی گام‌به‌گامی که ایشان فرمودند، نبود. اگر این مشی منجر به سقوط شود درست است، اما منجر به سقوط نمی‌شود، چون وقتی شما دست‌بسته به دل یک مجموعه قدرتمند و دارای ابزارهای گوناگون سرکوب می‌روید، معلوم نیست که از آن طرف بیرون بیاید. وقتی در درون دولت پهلوی رفتید چه تضمینی دارد که سالم بیرون بیاید؟

نسیم بیداری: پس شما معتقدید تفاوتی که در نگاه و روش و مشی بازرگان و عده‌ای از انقلابیون بود، این دخالت‌ها را توجیه می‌کرد و دولت باید کنترل می‌شده؟
سلیمی‌نمین: بحث فقط کنترل نیست. از آقای بنی‌صدر گرفته تا دانشجویان و توده‌های مردم اعتراضات جدی به دولت موقت داشتند. در واقع اعتراض جدی جامعه به بازگشت آقای بازرگان به مشی اولیه خودش یعنی قبل از رفتن به پاریس است.

نسیم بیداری: این آیا توجیهی برای دخالت است؟ بحث ایشان این است که در کار دولت دخالت می‌شده است.

معین‌فر: من یک مثال می‌خواهم بزنم. مرحوم فلاحتی که یکی از امیران بسیار ایران‌دوست قوی بود فرمانده نیروی زمینی شد، اما این فرمانده در آن‌زمان که

نیروی زمینی به خاطر وجود آشوب در بعضی از شهرها نقش بسیار مهمی داشت، توسط کمیته بازداشت می‌شود. این یکی از دخالت‌ها بود، آقای بازرگان در مقابل این جریان چه کار باید می‌کرد؟ این رفتارها به علت مشی مهندس بازرگان بود؟ فلاحی هم بعدها در دفاع از مملکت شهید شد و شخصیتش برای همه آشکار شد.

سلیمی‌نمین: این که دخالت به آن معنی نیست، یک کمیته‌ای اقدامی خودسرانه می‌کند، اما بلافاصله بعد از اطلاع مسئولان، آزاد می‌شود. شما مبانی را در نظر نمی‌گیرید که موجب مخالفت گسترده با آقای بازرگان شد، بلکه به مسائلی می‌پردازید که مربوط به اوایل انقلاب است، حتی خود آقای بازرگان هم به امور خیلی اشراف نداشتند. آقای بازرگان افرادی را انتخاب کرده بودند که عناصر مشکل‌داری بودند. همین امر موجب کنار گذاشته شدن افراد صدیقی چون سپهدی قرنی می‌گردید. غیر از این بود که آقای قرنی بحث قاطعیت در برابر تجزیه‌طلبان و حمله‌کنندگان به پادگان‌ها در کردستان را مطرح کرد و آقای بازرگان ایشان را کنار گذاشت؟

معین‌فر: البته نباید مرتب از شاخه‌ای به شاخه دیگر پرید، ولی درباره کردستان دو عقیده مختلف بود. مرحوم آقای خمینی هم به این روش که بزنند و بکشند و بمباران کنند عقیده نداشت.

سلیمی‌نمین: اگر با آقای مهدوی‌کنی هم صحبت کنید می‌گویید که در کار کمیته هم چه قدر دخالت می‌شده است. باید توجه داشت در اوایل انقلاب هر کسی در هر کوچه‌ای، دار و دسته‌ای درست می‌کرد و اصلاً امکانش نبود که فکر کنید می‌شد مسائل را یک روزه سامان داد. اسلحه دست مردم افتاده بود و تلاش این بود که این اسلحه‌ها جمع‌آوری شود، عده‌ای مقاومت می‌کردند و اسلحه‌ها را نمی‌دادند. گروه‌هایی مثل سازمان مجاهدین خلق که اصلاً اسلحه‌ها را ندادند. طبیعتاً این عملکردها یکسری مشکلات را به وجود می‌آورد. ربطی هم به دولت آقای بازرگان نداشته که فکر کنیم تنها محدود به آن قضیه می‌شده است، بلکه در همه امور وجود داشته. منتها بحث ما مخالفتی است که منجر به سقوط دولت آقای بازرگان شد. این مطلب برمی‌گردد به نزدیک شدن و سپس دور شدن ایشان از مشی انقلاب، زیرا قرار بود آمریکا را از ایران طرد کنیم و به هیچ وجه سلطه آمریکا در ایران را به رسمیت

نشاسیم.

معین‌فر: آقای یزدی پیش آقای خمینی می‌رود و می‌گوید با آمریکایی‌ها چه کار کنیم؟ این را از خود آقای یزدی هم می‌توانید سؤال کنید. آقای خمینی به او می‌گوید که کج‌دار و مریز با آن‌ها طی کنید. اصلاً بحث این که آمریکا را بیرون کنیم، نبوده و البته مرحوم خمینی هم حرف خوبی زده بودند، زیرا در آن موقع، بیرون کردن آمریکا به آن شکل از اشتباهات سیاسی بوده است. هیچ بحثی درباره این که ریشه آمریکا را بکنیم، نبود. آقای خمینی هم تا آن موقعی که جریان گروگان‌گیری داخل سفارت پیش نیامد اعتراضاتش را نسبت به آمریکایی‌ها مطرح می‌کرد، ولی بحث قطع روابط با آمریکا پیش نیامده بود. حتی ما روابط را قطع نکردیم، روابط به دست آن‌ها قطع شد. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم مشی آن‌ها مخالف بوده. چنین چیزی نیست.

سلیمی‌نمین: با این که امام معتقد بودند ما در زمینه ارتباط با آمریکا نباید هیچ حرکتی انجام دهیم موافق هستیم. اما ارتباط با سلطه فرق می‌کند. اما آقای بازرگان، بعد از انقلاب، تلاش داشت مکانیزم سلطه آمریکا را حفظ کند.

معین‌فر: چرا؟ دلیل شما چیست؟

سلیمی‌نمین: من دلیل می‌آورم. ساواکی که آن‌ها به وجود آوردند یک عامل برای سلطه بود. بحث مستشاری یکی از دیگر مکانیزم‌ها بود. آقای بازرگان همان‌طور که در شورای انقلاب هم مطرح کرد، معتقد بود بهتر است بدنه مستشاری را کوچک‌تر کنیم، مثلاً اسمش را عوض کنیم، ولی حفظش کنیم. می‌توان به مذاکرات شورای انقلاب استناد کرد.

معین‌فر: این موضوع صحت ندارد، اساساً شما مذاکرات شورای انقلاب را از کجا آورده‌اید؟

سلیمی‌نمین: من مصاحبه‌های متعددی با آقای شیبانی داشتم. همچنین متون تنظیم شده توسط آقای شیبانی را خواندم. آنچه آقای شیبانی در طول جلسات (به عنوان منشی) می‌نوشته است، آقای هاشمی هم بعد از تنظیم به رؤسای قوا داده است. مجلداتش هم هست.

معین‌فر: این که می‌فرمایید مذاکرات شورای انقلاب نیست و مجلداتی هم در کار

نیست! بلکه ممکن است یادداشت‌های آقای شیبانی باشد. اصلاً هیچ چیز از شورای انقلاب نه صورت جلسه نه چیز دیگری بر جا نمانده است. من برای مدت یک سال و نیم خودم عضو شورای انقلاب بودم. شورای انقلاب هیچ صورت جلسه‌ای نداشت، اگر کسی یادداشت کرده ممکن است برای خودش یادداشت کند. تنها یک نوار ضبط شده از یکی از جلسات شورا وجود دارد که آن هم درموقع دیدار والدهایم، دبیرکل وقت سازمان ملل به خاطر این که از مسئله‌ای مدرک داشته باشیم به پیشنهاد مرحوم قطب‌زاده وزیر خارجه، گفت وگوها را ضبط کرده بودند، وگرنه شما هیچ کجا نمی‌توانید متن گفت وگوها را پیدا کنید حتی در یادداشت‌های آقای هاشمی. از سوی دیگر در اصل روزی که انقلاب شد، قرار بر این شد که مستشاران آمریکایی همگی بروند. درواقع با وقوع انقلاب آن‌ها دیگر جرأت ماندن در ایران را نداشتند و می‌ترسیدند. قرار بود امکاناتی فراهم شود تا کل اتباع آمریکایی ایران را ترک کنند، اما پروازهایی که آمریکایی‌ها باید با آن‌ها بیرون می‌رفتند مدت کوتاهی قطع شده بود، بعد همگی رفتند.

سلیمی‌نمین: نهضت آزادی با آمریکایی‌ها ارتباطات ویژه‌ای داشتند. آقای سنجابی (دبیرکل جبهه ملی) در خاطراتش می‌نویسد یکی از دلایل استعفای من ارتباطات ویژه‌ای بود که این آقایان با آمریکایی‌ها داشتند و من عملاً وزیر خارجه نبودم؛ من دیدم کارهایی صورت می‌گیرد که من اصلاً از آن‌ها اطلاعی ندارم. همچنین می‌گویند به دعوت آقایان به جلسه‌ای در منزل یکی از اعضای نهضت رفتم و دیدم که آن‌ها با آمریکایی‌ها خیلی مَنّا هستند و پیوند عمیقی با هم دارند. برای همین عرض کردم که آقای بازرگان دنبال حفظ آن ارتباطی بود که قبل از انقلاب بر اساس سلطه بنا شده بود.

آقای بازرگان برخلاف امام یک نگرش داشت. او دشمن اصلی ایران را روسیه می‌دانست. تحلیل نهضت آزادی این بود که در بلوک‌بندی آن زمان، شوروی برای ما دشمن اصلی است پس طبیعتاً باید در بلوک غرب بمانیم. این را آقای سنجابی تأیید می‌کند. البته در خاطرات آقای امیرانتظام هم می‌توانید رگه‌های آن را پیدا کنید، هم در افکار خود آقای بازرگان. یکی از مواردی که باعث می‌شود من برای آقای بازرگان احترام قائل باشم، این است که آقای بازرگان اعتقادش را با صراحت

می‌گوید و واقعا فرمایش آقای معین‌فر در این زمینه درست است. آقای بازرگان چنین شجاعتی را دارد.

آقای بازرگان را به‌عنوان یک پدیده باید از ابتدایی که از فرانسه به کشور بازگشته، بررسی کرد. به نظرم بسیار بحث خوبی خواهد بود. خدمتی هم شما به تاریخ معاصر کردید. بعضی مثلاً نسبت به آقای بازرگان جفا می‌کنند و هیچ حرمتی برای بازرگان قائل نیستند. بعضی هم خیلی به‌طور ویژه و غلوآمیزی از ایشان یاد می‌کنند. آقای بازرگان زمانی تلاش دارد با تز بیگانه که می‌خواهد دین را از سیاست جدا کند مقابله کند. آقای بازرگان با تمام وجود با این تز به لحاظ فرهنگی مقابله می‌کند، منتها آقای بازرگان در اواخر عمر، بحث جدایی دین از سیاست را مطرح می‌کند.

معین‌فر: مطالب متفرقی بیان می‌شود که باید یکایک مورد بحث قرار گیرد. در مورد جدایی دین از حکومت، باید عرض کنم که حکومت و سیاست خیلی فرق دارند. سیاست، گذران زندگی است و نمی‌شود آن را از دین جدا کرد. می‌دانم به کجا استاد می‌کنید و استاد خوبی هم می‌کنید. آخرین کتابی که مهندس بازرگان دارد «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا» او در این کتاب می‌گوید تنها هدف انبیا، خداشناسی و آخرت است، توحید و معاد است. بنابراین حکومت از این‌ها به دست نمی‌آید. سیاست بحث دیگری است. دین اگر بخواهد از سیاست جدا باشد، یعنی از خوب و بدی که اطراف آدم می‌گذرد باید صرف نظر کنیم. سیاست گذران است، ولی حکومت مباشرت به کارهای عامه است که ملازمه انحصاری با دین ندارد و از اختیارات مردم است.

سلیمی‌نمین: سیاست کردن یعنی چه؟

معین‌فر: سیاست کردن یعنی تدبیر امر کردن و این را نمی‌شود جدا کرد. برسیم به این که ایشان اشتباه کرده و باید حکومت و سیاست را یکی فرض کند. اصلاً به آنجا برسیم، حرفی نداریم، آن را هم می‌توانیم بحث کنیم، ولی آن چیزی که ایشان می‌گوید دین را از حکومت جدا می‌کند نه از سیاست. باید به خود ایشان برگردیم و پرسیم مقصودت چیست و از او سؤال کنیم.

من ایرادی که به صحبت شما دارم این است که او گفته دین از حکومت، نگفته

دین از سیاست. این که شما می‌گویید چه فرقی می‌کند یک بحث دیگر است. شما حق ندارید صحبت یک نفر دیگر را به موجب این که شما سیاست و حکومت را یکی می‌دانید عوض کنید. بازرگان می‌گوید دین باید در سطوح سیاست باشد، حکومت را که استثنا قائل می‌شود، حکومت را state بگیری و پایین‌ترش دولت می‌شود government، و جامعه مدنی و عرصه خصوصی که دین می‌تواند باشد و می‌تواند نباشد و هیچ کس نمی‌تواند راجع به آن سلطه مقامات دینی را به استناد اینکه دستور دینی است به ملت تحمیل کند.

سلیمی‌نمین: دولت دین‌داران آن چیزی است که آقای سروش مطرح می‌کند. آقای بازرگان این‌تر را مطرح می‌کند که عده‌ای آمدند برای سلطه بر ما و دین را از سیاست جدا کردند تا بتوانند بر ما سلطه پیدا کنند. آقای بازرگان از جمله شخصیت‌هایی است که به لحاظ فرهنگی در دهه ۲۰ با این‌تر مبارزه می‌کند. بعد چه عاملی موجب می‌شود که در انتها به این جمع‌بندی برسد؟ به همین دلیل می‌گویم خیلی بحث خوبی است که این قضیه را بررسی کنیم، یعنی بیایم بر اساس آثار آقای بازرگان مثل «اسلام مکتب مبارزه»، ایشان از اسلام تعریفی در این کتابش می‌دهد، کتاب دیگری دارد به نام «خدا در اجتماع» اصلاً ایشان در این کتاب اسلام را به‌عنوان یک متد در برابر رژیم‌های سرمایه‌داری و مارکسیستی به‌عنوان الگوی حکومتی مطرح می‌کند. در این کتاب به لحاظ فکری می‌گوید مارکسیست‌ها چه نظری دارند و سرمایه‌داری نظر دیگری. او مدل حکومتی اسلام را نیز توضیح می‌دهد، اما نظر آقای بازرگان تغییر می‌کند. می‌خواهم بگویم که علل این تغییرات را باید دنبال کنیم، به نظرم بسیار تجربه خوبی است.

نسیم بیداری: چون به پایان بحث رسیدیم از شما خواهش می‌کنم آن‌طور که حق بحث‌تان ادا شود و برای این‌که مطالب هر دو بزرگوار تکمیل شود، جمع‌بندی خود را از این گفت‌وگو و مباحثی و نظراتی که مطرح شد بگویید.

سلیمی‌نمین: من از جناب آقای معین‌فر با توجه به این که می‌توانند در گویا سازی تاریخ معاصر نقش خوبی ایفا کنند، خواهش می‌کنم در این بحث به‌طور جدی وارد شوند. ما می‌توانیم از ایشان و محفوظات ذهنی ایشان استفاده کنیم، منتها باید محفوظات ذهنی را با آثار مکتوب به هم نزدیک کنیم. برای این که این بحث را

پایان دهیم با این وعده که این مقطع تاریخی را واکاوی کنیم و بشکافیم، فقط یک جمع‌بندی می‌کنم. همان‌طور که عرض کردم مشی سیاسی و عملی آقای بازرگان با مشی امام کاملاً متفاوت است و ملت، مشی امام را برتر می‌داند و حتی پیشنهاد آقای بازرگان برای این که تغییری در حد شریف‌امامی را قبول کنیم اصلاً مقبول جامعه نمی‌افتد. اگر مقبول می‌افتاد، آقای بازرگان مسیر انقلاب را تعیین می‌کرد. هیچ تحکمی در کار نبود، زیرا امام آن موقع حاکمیتی نداشت که تحکم کند. امام نظراتی داشت. این نظرات در کنار نظرات جریان‌های مختلف سیاسی به موازات حرکت می‌کرد. جامعه که تجربیات تاریخی داشت و سیری را به لحاظ مبارزاتی طی کرده بود، نظرات امام را منطقی و درست می‌دانست.

برای نمونه مشابه مشی آقای بازرگان را پیش از این تجربه کرده و به نتیجه نرسیده بودیم و شاید بازی خوردیم. ملت هم پذیرفت. مشی امام دو رکن اساسی را دارد: عدم مشروعیت شاه و نرفتن زیر بار سلطه، آقای بازرگان نمی‌توانست با تز خودش به قطار انقلاب بیوندد، تزی که می‌خواهد آقای شریف‌امامی را به‌عنوان نخست‌وزیر شاه به رسمیت شناسد. این از نظر عقلی، معقول نیست، بلکه باید اذعان داشت آقای بازرگان به دلیل اقبال همگان از تز مبارزاتی امام، دست کم ظاهراً نظریات امام را پذیرفت، یعنی وقتی قاطبه مردم پشت سر امام می‌روند آقای بازرگان هم می‌رود که با امام نزدیک شود. البته با صداقت می‌آید، ابتدا نظر امام را مورد چالش قرار می‌دهد و امام هم با ایشان همراهی نمی‌کند.

این که تصور کنیم می‌توانیم به آمریکایی‌ها نزدیک شویم و شاه یعنی همان استبداد را کنترل کنیم یا می‌توانیم به شاه نزدیک شویم و استعمار را در ایران تضعیف کنیم، همه این‌ها را در مقاطعی تجربه کرده‌ایم. امام قاطعانه بر مبانی خود پافشاری می‌کند و آقای بازرگان هم در نهایت همراه می‌شود و نخست‌وزیر امام می‌شود. درست است که شورای انقلاب ایشان را به امام پیشنهاد می‌دهد، اما بر اساس منطق، فردی مثل آقای بازرگان یا باید بگوید من این اصولی که شما به آن معتقدید را قبول ندارم و سوار قطار این نهضت نمی‌شوم، زیرا مشی من متفاوت است، همان چیزی که از آقای بازرگان انتظار داریم، یا بپذیرد.

نمی‌خواهم اینجا در صداقت آقای بازرگان تردید کنم، اما متأسفانه در مشی

عملی آقای بازرگان بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، بازگشت به همان مبانی را که پیش از پذیرش رهبری امام به آن‌ها معتقد بود را می‌بینیم. چون نیروهایی را هم که اطرافش می‌چیند آدم‌هایی هستند که همان مشی را دارند و حتی از آقای بازرگان جلوتر هستند. مثلاً آقای بازرگان به آقای امیرانتظام فرصت زیادی می‌دهد که با مخالفت بسیاری از عناصر نهضت آزادی مواجه می‌شود. بعضی از اعضای نهضت آزادی در روزنامه‌ها بیانیه می‌دهند که او اصولاً عضو نهضت آزادی نیست و با ما هم هیچ هم‌سنخی‌ای ندارد. آقای امیرانتظام در خاطراتش این مطلب را بیان می‌کند و می‌گوید من این اطلاعیه را در روزنامه اطلاعات دیدم. اما آقای بازرگان در عمل حتی به آدمی مثل امیرانتظام را که مشکلات جدی دارد، اعتقادی به مبانی انقلاب ندارد؛ از سال ۱۳۳۲ با ریچارد کاتم، یکی از عناصر برجسته سیاراتباطات تنگاتنگی داشته و مرتب با او ملاقات می‌کرده، اعتماد می‌کند.

خود آقای امیرانتظام می‌گوید در اولین ملاقاتم (که فکر می‌کنم سال ۱۳۵۷ است) که اتفاقی بود در خیابان آقای بازرگان را دیدم و گفتم چه خبر؟ آقای بازرگان گفت می‌توانید بیایید با ما همکاری کنید منتها به شرطی که دست از کارهای اقتصادی که می‌کنید بردارید. یعنی خود آقای بازرگان هم نسبت به فعالیت‌های مشترک اقتصادی امیرانتظام با درباریان حساسیت دارد. اما این حساسیت را در عمل شاهد نیستید. آقای امیرانتظام مشی را دنبال می‌کند که با اعتراضات جدی مواجه می‌شود. یعنی بسیاری از اعتراضاتی که به آقای بازرگان صورت گرفت برمی‌گردد به آن تفاوت مشی، یعنی مردم انتظار داشتند. که در عمل نیز آقای بازرگان به پیمان خود پایدار بماند. این طور نبود که فقط آقایان روحانیون از مشی آقای بازرگان انتقاد کنند، تیپ‌هایی مثل بنی‌صدر هم به آن انتقاد داشت. حتی انتقادات بنی‌صدر نسبت به آقای بازرگان انتقادهای خیلی خیلی تندی است، حتی جاما. مثلاً انتقادات دکتر پیمان در نشریه امت نسبت به آقای بازرگان را مطالعه کنید. انتقادات جدی در این قضیه دارد، در حدی که آقای بازرگان را متهم می‌کنند که تو می‌روی و در دامن آمریکایی‌ها قرار می‌گیری. بنابراین اگر به این مطلب عنایت کنیم که آقای بازرگان وقتی نخست‌وزیر انقلاب می‌شود علی‌القاعده مشی امام را پذیرفته، اما در عمل چنین چیزی را شاهد نیستیم و این مشکل ایجاد می‌کند.

معین‌فر: من جمله‌ای را از مرحوم خلخالی نقل کنم. موقعی که مهندس بازرگان مرحوم شده بود ما رفته بودیم در آرامگاه بیات در قم در مقبره خانوادگی آقای بازرگان، درحال برگزاری مراسم دفن ایشان بودیم که دیدیم یک نفر تو سر زنان می‌آید. همه ما را بغل کرد، ماچ کرد و شروع به گریه کرد. نگاه کردیم دیدیم آقای خلخالی است که گریه می‌کند، بعد او این جمله را رو به جسد بازرگان گفت: همه ماها اشتباه کردیم، ولی تو از همه کمتر اشتباه کردی. نمی‌خواهم بگویم خلخالی جزو اولیاء است و حرف‌هایش سند است، ولی به این خاطر که کمی فضای جلسه به هم بخورد این جمله خلخالی را اینجا گفتم. فرق مهندس بازرگان با بعضی دیگر این بود که بازرگان عمل‌گرا بود. کسی که عمل‌گرا باشد باید از همه فرصت‌ها استفاده کند و در راه هدف مشروعی که دارد به کار ببرد و بازرگان به این شکل عمل می‌کرد. اما آن چیزهایی که راجع به آقای امیرانتظام که از رجال خدمت‌گزار و مظلوم کشور است گفتند، تکرار اتهامات گذشته است، من انتظار نداشتم آقای سلیمی در اینجا در مورد کسی که غایب است به این شکل صحبت کند، خود ایشان باید باشد و پاسخ دهد. از طرفی بارها هم ایشان خواستار تجدید محاکمه به صورت علنی و با ضوابط قانونی و عادلانه شده‌اند.

فردا که پیشگاه عدالت شود پدید شرمنده بنده‌ای که عمل بر مجاز کرد

سلیمی‌نمین: حالا چون ایشان بحث غیرمستندی را مطرح کردند آخرین فراز را با ذکر دو روایت از آقای بازرگان خاتمه دهم تا مشخص شود ایشان چه قدر تغییر کرده. آقای بازرگان در کتاب «شورای انقلاب و دولت موقت» که جزو انتشارات خود نهضت آزادی است در بند پنجم می‌گوید:

«هدف نهایی البته سرنگونی رژیم است، اما در مرحله اول، رفتن شاه، در مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او در چارچوب قوانین موجود و آزادی‌ها، سوم کارکردن روی افکار و افراد و تشکل و تربیت و تجهیزات و بالاخره در مرحله چهارم تبدیل به جمهوری اسلامی،»
(شورای انقلاب و دولت موقت، نشر نهضت آزادی، ص ۲۰)

این را آقای بازرگان قبل از انقلاب می‌گوید. اینجا ایشان بحث جمهوری اسلامی را مطرح می‌کند که خواسته مردم است و در همه تظاهرات‌ها مطرح شده بود، این موضع قبل از انقلاب ایشان است. در این بخش ایشان شرح مسافرت پاریسش را

توضیح می‌دهد و بندهای مختلفی که مربوط به این قضیه است. آقای بازرگان موضع خود را در این زمینه بعد از پیروزی انقلاب تغییر می‌دهد ایشان در کتاب خود تحت‌عنوان «انقلاب ایران در دو حرکت» می‌گوید:

«ضدیت با گذشته و ارزش‌ها آن قدر شدت یافته بود که آزادی برای ملت و حکومت شورایی یا به‌اصطلاح فرنگی آن دموکراسی یا حکومت مردم بر مردم، حالت لکه حیض را پیدا کرده، از بردن نام آن نیز می‌بایستی حذر داشت. از جمله گناہانی که برای دولت موقت و نخست‌وزیر آن می‌شمردند اصرار بر عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی بود.»

(انقلاب ایران در دو حرکت، نویسنده و ناشر مهندس مهدی بازرگان، سال ۱۳۶۳، ص ۹۲)

صرف‌نظر از این که شعار جمهوری دموکراتیک متعلق به چه گروه‌هایی بود و بدون این که خواسته باشیم یک بحث محتوایی مطرح سازیم صرفاً می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که علت اعتراضاتی که به آقای بازرگان بعد از انقلاب می‌شود، همین است که با این تعبیر، جهت‌گیری خاصی می‌خواهد به انقلاب بدهد. آنجا می‌گوید که من پایبندی به این دارم، اینجا می‌گوید من پایبندی به جمهوری دموکراتیک اسلامی دارم و اصرار دارم و یکی از گناہان من این بود.

